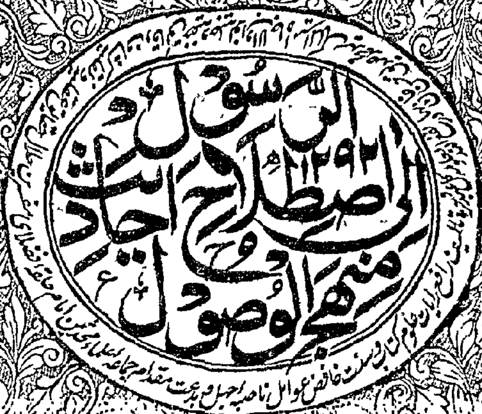
فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه

دریں زمان هدایت نشان نسخهٔ جامعهٔ علوم سنت بیضا و صحیفهٔ کاملهٔ اصول احادیث غرا موسوم بنام تاریخی



بسعادت عهد علیا حضرت ملکهٔ مالکهٔ نعم نواب شاهجهان بیگم صاحبه ادام الله اقبالها علیها النعم باهتمام راجی غفران محمد عبد المجید خان

در مطبع شاهجهانی بهوپال سنه ۱۲۹۳ هفتم ربیع الآخر

فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه

درین زمان ہدایت نشان نسخہ جامعہ علوم سنت بیضا و صحیفہ کاملہ اصول احادیث غرا موسوم باسم تاریخی



بسعادت حمیدہ علیا حضرت ملکہ نامدار نواب شاہجہان بیگم صاحبہ دام اللہ اقبالہا و علیہا النعم باہتمام حاجی محمد عبد المجید خان

مطبع شاہجہانی بھوپال [illegible] اہل سنت کردید ۱۲۹۲

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد لمن یسند کل حمد الیه مرفوعاً بغیر عدٍ متصل لیس له انقطاع + مافیه کذاب ولا وضاع
ثم الصلوة تغشی احمدا + وآله وصحبه اهل التقی باید دانست که در اصطلاح اهل حدیث ائمه آثار تصانیف
بسیار کرده اند از انجمله قاضی ابو محمد رامهرمزی کتاب موسوم بمحدث فاصل نوشته لیکن استیعاب مصطلحات این فن در آن
نکرده و حاکم ابو عبد الله نیشابوری هم تالیفی درین باب نموده اما تهذیبش نساخته و بترتیب نه پرداخته و ابو نعیم اصفهانی
تالی او شده کتابی درین فن نوشته و استخراج ضوابط کرده اما چیزها از وی برای متعقب باقی مانده بعده خطیب ابوبکر
بغدادی آمد و در قوانین روایت کتابی تصنیف کرد و نامش الجامع لآداب الشیخ والسامع نهاد و هیچ فنی از فنون
حدیث نیست مگر آنکه در ان کتابی مفرد نوشته حافظ ابوبکر بن نقطه گفته هرکه انصاف کند بداند که محدثین بعد خطیب
عیال اند بر کتب وی و بعض دیگر که بعد از خطیب آمدند نصیبی ازین علم گرفتند قاضی عیاض کتابی لطیف تالیف کرد
و موسوم بالماع ساخت و ابو حفص میانجی جزوی درین باب نگاشت و نامش مالا یسع المحدث جهله نهاد بعده توالیف
دیگر برروی کار آمد و شهرت گرفت و در ان بسط و اختصار بنا بر زیادت علم و سهولت فهم رفت تا آنکه حافظ تقی الدین
ابو عمرو عثمان بن عبد الرحمن معروف بابن الصلاح شهرزوری نزیل دمشق آمد و متولی تدریس حدیث بمدرسه اشرفیه شد و کتاب معرفة
علوم الحدیث جمع کرد و بتهذیب فنونش پرداخت و شیئاً بعد شیء آنرا املا ساخت لهذا ترتیبش بر وضع مناسب نیامد
لیکن اینقدر شد که تصانیف متفرقه خطیب را یکجا کرده اشتات مقاصد را فراهم نمود و فوائد غیر او را چیده بدان انضمام

بخشید پس آنچه در غیر او متفرق بود در کتابش مجتمع گردید لاجرم مردم بروی عکوف کردند و بر او ورفتند و نظم و اختصار
و استدراک بروی و اقتصار آن و معارضه با وی و انتصار او پرداختند و این را خود شمار نتوان کرد حافظ ابن حجر
عسقلانی بفرمایش بعض اخوان مخلصین هم از آن در یک کراسه نمود و نامش نخبة الفکر نهاد و دران ترتیب جدید و
انتهاج سبیل تازه با ضم شوارد فرائد و زوائد فوائد نمود و سید محمد بن ابراهیم معروف با بن وزیر که معاصر حافظ ابن حجر
بود بر نخبه انتقاد فرمود و رساله مختصره درین فن نوشت و گفت ان الحافظ کتب فی سفره الی مکة سنة سبعة عشر وثمانمایة
مختصرا بدیعا فی علوم الحدیث توقفت علیه وقوف شحیح ضاع فی الترب خاتمه فوجدته کما قیل ؎
ابلغ العلم واشفاه لادواء الفؤاد اختصار فی جلاء وبلوغ فی مراد لکنه بقی علیه فیه ما یقلیه العین لا یشعر
بشئ الا فی سواد العین ؎ کفوفة الظفر لا یدری بموضعها وهی مثلها فی سواد العین مشهودة وذلک لکثرة
اشتغاله فی اوان ارتحاله لا لتقصیر فی عرفانه فهو امام زمانه فرایت ان اوقع تنقدی علیه فاما الاحصار فلا سبیل الیه اذ السهو
والخطاء والنسیان من صفة کل انسان واتدل علیه بزیادة یسیرة او تحریر عبارة عدلا لا عدوا والاعتراف ان الکتاب
کتابه لفظا ومعنی لا فخر لی لیس لی فیه حق ولا دعوی ولا شبهة ولا دعوی الا ما زدته علیه من الدلائل غیرة علی دعاویه العواطل
من مشابهتها للدعاوی البواطل انتهی و تا نخبة الفکر تالیف شد عکوف مردم بران شرقا وغربا یمینا و شمالا بوقوع آمد
واهل علم خدمت این مختصر بشروح و حواشی کردند و خود حافظ ابن حجر بران شرحی مختصر حلال رموز و فاتح خفایای کنوز
نوشت و گفت بالغت فی شرحها فی الایضاح والتوجیه ونبهت علی خبایا زوایا ها لان صاحب البیت ادری بما فیه انتهی
و چنانکه حافظ شرح نخبه خود کرد همچنین ابن وزیر رح شرح انتقاد خود نمود و دران بسط تام بکار برد و نامش تنقیح الانظار
نهاد و سید علامه محمد بن اسمعیل امیر رح بروی شرحی تعلیق فرمود و موسوم بتوضیح الافکار ساخت بعده نخبة الفکر را نظم
کرد و نامش قصب السکر گذاشت سپس بشرح آن نظم پرداخت و باسبال المطر علی قصب السکر موسومش فرمود و بران
تتمه اضافه کرد و مسمی بثمرات النظر نمود و غایت تنقیح و انصاف را کار فرمود کتاب الباعث الحثیث حافظ ابو الفدا
اسمعیل بن کثیر رح و معرفة علوم الحدیث شیخ ابو عمرو ابن الصلاح رح و خلاصه طیبی و تقریب نووی و شرح آن از سیوطی
مسمی بتدریب و الفیه عراقی و شرح آن فتح الباقی و جواهر الاصول ابو الفیض فارسی و جز آن از کتب جمع جم از مشاهیر مؤلفات
این علم ست و در خلاصه کتاب ابن الصلاح و مختصر نووی و مختصر قاضی بدر الدین ابن جماعه را با مهات زائده تهذیب و تنقیح
نموده و بالجمله رسائل و صحف این علم شریف نظما و نثرا مختصرا و مطولا بیش از شمار اند و معروف و معتمد و مل المحصول از آن
در میان اهل این علم همین نخبه و خلاصه و امثال او ست و همه این مجامیع در زبان عربی و لغت تازی ست و کتابی درین
علم بزبان فارسی بالاستقلال معلوم نیست الا بعض مقدمات اوائل کتب که بدون تنقیح فراهم شده مثل مقدمه
اشعة اللمعات و مقدمه شرح سفر السعادة و رسالة عجاله نافعه که خیلی مختصر بوده ست بنا علی هذا درین رساله مصطلحات

اهل اثر را با تنقیحات شایسته و توضیح بایسته بر وجه اختصار غیر مخل و ایجاز نا مخل برای پارسی خوانان از جمله علم حدیث
نوشته آمد تا عموم نفعش شامل هر که و مه شود و نزد احتجاج و استدلال با حادیث بکار آید و اطالت بحث را درین فن
اگرچه امکان تمام بود بوجه آنکه مواد این علم نزد محرر سطور بحمده تعالی بر وجه اتم موجود ست لیکن بحکم خیر الکلام ما قل و دل
اقتصار بر ذکر مهمات که طالب را از ان چاره نیست اختیار آمد معنیکه بر بسیاری از رسائل این فن فائق ست چنانکه بر
عارف و جاهل این علم شریف نزد مطالعه مخفی نخواهد ماند و نام تاریخیش **منهج الوصول الی اصطلاح احادیث الرسول** صلعم
نهاده آمد و بالله التوفیق و هو المستعان و انما الاعمال بالنیات و انما لکل امرء ما نوی فمن کانت هجرته الی الله و رسوله فهجرته
الی الله و رسوله و من کانت هجرته الی دنیا یصیبها او امرأة ینکحها فهجرته الی ما هاجر الیه متفق علیه من حدیث عمر بن الخطاب رضی الله عنه
بدانکه علم اسناد که آنرا علم حدیث نیز گویند علمی ست که بحث میرود دران از احوال صحت یا ضعف حدیث نظر بصفات رجال
و صیغ ادا تا بدان عمل کنند یا آنرا ترک نمایند و ازین حد موضوع و غایت وی نیز معلوم شد و این حد را دال علی العلل گفته اند
و قیل انه علم یبحث فیه عن سنة النبی صلعم اسنادا و متنا لفظا و معنی من حیث القبول والرد و ما یتبع ذلک من کیفیة تحمل الحدیث
و روایته و کیفیة ضبطه و کتابته و آداب راویه و طالبیه و قیل فی رسمه ما هو اخصر و هو انه علم یعرف به حال الراوی والمروی
من جهة القبول والرد و موضوعه الراوی والمروی من هذه الجهة و غایته معرفة ما یقبل و ما یرد من ذلک و گفته اند که موضوع
این علم ذات رسول ست من حیث انه رسول و حد وی آنست که این علمی ست که بدان اقوال و افعال و احوال رسول شناخته میشود
و غایت وی فوز ست بسعادت دارین و این ظاهر نیست بلکه اولی آنست که موضوعش حدیث ست و غایتش عمل بحدیث یا ترک
عمل بدان و نزد بعض غرض ازان صیانت حدیث رسول از خلط قول غیر اوست هر که باشد و هر کجا که باشد و غایتش فوز
باتباع رسول ست تا در عمل بحدیث شوب رأی رجال و تقلید اقوال غیر وی صلعم نباشد و این اعلی مراتب اسلام و اعظم حلاوات
ایمان ست تا کرا توفیق تمسک و همت اعتصام بذیل او بخشند ﴿ زائر از کشکول اهل رأی نتوان لقمه خورد و بر سر خوان
رسول الله همسایه ایم ما ﴾ و آنچه اهل حکمت و معقول در شان علوم از مسائل و موضوعات و اعراض ذاتیه و مبادی تصوریه
و تصدیقیه ذکر کرده اند خود در علوم شان تمام نمیشود تا بالعلوم شرعیه چه رسد و این علوم را مبنی بر امور مذکوره کردن ضیق عطن
بیش نیست و این امور را تابع قواعد حکمیه و منطقیه گردانیدن و بران تکلفات بارده منطبق ساختن جز از فلسفی یا
متفلسف و معقولی نمی آید و نعوذ بالله من ذلک و از جمله علوم معتبره در فن حدیث یکی علم جرح و تعدیل و علم وفیات رجال و
رواة ست و درین علوم خود هیچ موضوع و اعراض ذاتیه نیست پس قواعد این قوم را اصول ساختن و علوم شرعیه را
تابع آن گردانیدن کما ینبغی نباشد و مشهور درینجا دو چیز ست یکی علم حدیث دیگر علم اصول حدیث مثل فقه و علم اصول فقه فرق میان فقه
و اصولش ظاهر ست بر کسیکه ملاحظه کلام ایشان در کتب اصول فقه کرده و فرق میان این هر دو نیز لابد ست اما معلوم نیست
که احدی متصدی بیان آن شده باشد پس میگوییم که علم حدیث علم باقوال و افعال و تقریرات و هیئت و شکل رسول خدا صلعم

با اسانید آنها و تمییز صحاح و حسان و ضعاف از خلاف آنست و علم اصول حدیث علمی ست که بدان توصل می جویند
بسوی معرفت صحاح و حسان و ضعاف حدیث متناً و اسناداً و تمییز کردن آن از خلاف وی و توضیح این سخن آنست که
هر یکی ازین معرفت و تمییز مبنی بر معرفت احوال رواتست از صدق و ضبط یا عدالت و ضعف و عدم آن و بین بین
و این حاصل نمیشود مگر از علم جرح و تعدیل و معرفت اتصال و عدم آن و این حاصل نمی شود مگر از علم تاریخ وفیات
روات و ولادات ایشان و امثال ذلک و هر یکی ازین هر دو داخل در علم اصول حدیث ست فقیر در جواهر الاصول
فی علم حدیث الرسول در بیان حاجت بسوی این علم نوشته که براهین عقلیه و دلائل نقلیه ثابت ست که نفس علم از افضل
قربات و اعظم عطیات و اعلی درجات ست و اهم انواع علوم در فائده و اشرف آنها در عائده علم حدیث رسول خدا است
صلعم زیرا که ثانی ادله علوم اسلام و مادهٔ اصول و احکام و تلو کلام ملک علام ست و بصحت پیوسته که نیل سعادات ابدیه
و کرامات سرمدیه اتباع وی صلعم ست و این میسر نمی شود مگر بعد علم بافعال و اقوال و تقریرات وی صلعم که تعبیر از ان بحدیث
میرود و این علم نقلی محض ست زیرا که تعاطی او جز بنقل و خبر صورت نه بندد و خبر محتمل صدق و کذب باشد پس لابد شد از نظر
در روات مخبرین و حاجت ماس ست بسوی قانونی که بدان صحیح اخبار را از سقیم و مسند را از مرسل و متصل را از منقطع باز
شناسند و این قانون علم اصول حدیث و اسناد ست و موضوعش حدیث رسول صلعم زیرا که دران بحث از عوارض می رود
اگرچه بعضی ازان ذاتی نبود انتهی حاصله **مقدمه در بیان مبادی این علم** و آن چند لفظ ست یکی متن که در لغت
چیزی را گویند که بدان کدام شی متقوم و متقوی شود و در اصطلاح انچه منتهی گردد بسوی او غایت سند از کلام پس متن حدیث
لفظی باشد که متقوم می شود بدان معنی لیکن بر مقتضای این هر دو تعریف تحقق متن در حدیث فعلی و تقریری صورت
نمی بندد پس اولی آنست که چنین گویند المتن ما وقع فی غایة السند من القول او الفعل او التقریر و اختلاف کرده اند در آنکه
متن حدیث مقول رسول ست یا قول صحابی از وی صلعم و اول اعلی انواع متن ست و ثانی اظهر زیرا که سنت قول ست یا فعل
یا تقریر و معنی تقریر آنست که مثلاً شخصی در حضرت رسول صلعم یا در عصر وی کاری کرد یا سخنی گفت و وی صلعم بران مطلع
شد و ازان نهی نکرد و بران انکار نفرمود بلکه خاموش شد و سکوت ورزید و آنرا مقرر داشت و این دلیل ست بر جواز
او مثل اکل ضب روبروی وی صلعم پس این را تقریر گویند و این نیز داخل حدیث ست و درین خود هیچ خلاف نیست
اختلاف در دو چیز ست یکی آنکه چون تقریر دلیل آمد بر انتفاء حرج پس خاص برای مقرر له ست یا عام ست سائر مکلفین را
بعضی باول رفته اند مثل قاضی بوجه آنکه تقریر را کدام صیغه عام نیست پس متعدی بسوی غیر او نشود و حق آنست که
غیر مخاطب با ین حکم از مکلفین همچو مخاطب با آن حکم ست چنانچه مازری نقل آن از جمهور کرده دیگر این وقتی ست که تقریر مذکور
مخصص بعموم سابق نباشد ورنه برای مقرر له ست واحد بود یا جماعت و اگر تقریر در چیزی ست که تحریمش سابق شده
پس این تقریر ناسخ آن تحریم خواهد بود چنانکه جماعتی از اهل اصول بدان تصریح کرده اند و هو الحق و مندرج ست تحت

تقریر قول صحابی کنا نفعل کذا او کانوا یفعلون کذا چه اضافتش بسوی عصر نبوت کرده و شمول وحی بر آنحضرت صلعم مخفی نمانده
و اگر بر وی مخفی مانده ست پس مندرج نباشد و لابدست که این تقریر بر قول و فعل از وی صلعم باوجود قدرت بر انکار
باشد چنانکه جماعتی از اهل اصول گفته ست و جماعتی از فقها بخلاف آن رفته و گفته که از خصائص وی صلعم عدم سقوط
وجوب تغییر منکر بخوف جان خودست زیرا که او تعالی اخبار بعصمت وی صلعم فرموده و گفته والله یعصمک من الناس
و لابدست که مقرر له منقاد شرع شریف باشد چه تقریر کافر بر قول و فعل او دال بر جواز نیست جوینی گفته و ملحق ست بکافر
منافق و مازری خلاف او کرده و گفته که ما بر منافق در ظاهر اجراء احکام اسلام میکنیم پس چه قسم ملحق بکافر می تواند شد زیرا که
وی در ظاهر مسلمان ست و جوابش آنست که رسول خدا صلعم بسیار بود که از منافقین سکوت میفرمود بنابر علم آنکه موعظت
در ایشان نفع نمیکند و وقوع استبشار از نبی صلعم بفعلی یا قولی اقوی در دلالت بر جواز ست و اما هم وی صلعم که اراده چیزی
کرد و بجا نیاورد چنانچه هم کرد مصالحه احزاب بثلث ثمار مدینه پس نزد شافعی و تابعینش اتیان بهم وی صلعم مستحب ست
و لهذا اصحاب او هم را از جمله اقسام سنت شمرده اند و گفته یقدم القول ثم الفعل ثم التقریر ثم الهم و حق آنست که هم از
اقسام سنت نیست زیرا که مجرد خطور شئ بربال بدون تنجیز و اعمال ست و نیست از ان جنس که رسول خدا آن را برای ما
آورده باشد یا او تعالی بتاسی وی در ان امر کرده بلکه گاهی اخبار وی صلعم بهم بنابر زجر ازان باشد چنانکه فرمود لقد
هممت ان اخالف الی قوم لا یشهدون الصلوة فاحرق علیهم بیوتهم و اما اشاره و کنایه مثل اشاره وی صلعم باصابع عشر
بسوی ایام شهر سه بار و قبض یکی از ان اصابع در بار سوم و همچو کتابت وی صلعم بسوی عمال در بارهٔ صدقات و نحو آن پس
بلا شبهه منجمله سنت ست و نیست خلاف در انکه احتجاج بدان قائم میشود و اما فعل وی صلعم پس معنی آن ظاهر ست و آن
هفت قسم ست یکی هواجس نفس و حرکات بشریه مثل تصرف اعضا و حرکات جسد و باین قسم امر باتباع و نهی از مخالفت
متعلق نیست و نه در ان اسوه و اقتدا میرسد آری افادهٔ اباحت میکند دوم آنکه متعلق بعبادت نیست بلکه امر جبلت
در ان واضح ست مثل قیام و قعود و نحوهما و درین هم تاسی و اقتدا نباشد و لکن دال بر اباحت ست نزد جمهور و قاضی
ابوبکر باقلانی از قومی ندب آن نقل کرده و همچنین غزالی در منخول حکایتش نموده و عبدالله بن عمر رضی الله عنه تتبع این قسم
میکرد و در ان اقتدا بحضرت نبوت می نمود چنانکه در کتب سنت مطهره از وی معروف ست سوم آنچه احتمال خروج از جبلت
بسوی تشریع دارد بنا بر مواظبت بران بر وجه معروف و هیئت مخصوص مثل اکل و شرب و لبس و نوم و این قسم دون
امر قربت و فوق امر جبلت ست بر فرض آنکه در ان همین مجرد فعل ثابت شده لا غیر و اگر ارشادی بسوی بعض هیئات
واقع شد چنانکه در بارهٔ اکل و شرب و لبس و نوم ارشاد وارد گشته پس خارج ازین قسم خواهد بود و درین قسم شافعی را
دو سخن ست یکی رجوع بسوی اصل که عدم تشریع ست دوم رجوع بسوی ظاهر که تشریع ست و ثانی راجح ست و این را
استاد ابو اسحق از اکثر محدثین حکایت نموده پس مندوب باشد چهارم آنچه اختصاصش بجناب رسالت معلوم شده

مثل وصال صوم و زیادت بر چهار زن پس این قسم خاص باوست صلعم غیر وی را دران مشارکت نیست و امام الحرمین
درینجا توقف کرده که آیا تأسی بوی صلعم دران ممنوع ست یا نه وگفته که نزد ما کدام نقل لفظی یا معنوی درین باب
نیست که صحابه درین نوع اقتدای وی صلعم میکردند و نه کدام دلیل مقتضی این معنی نزد ما متحقق شده پس این محل توقف ست
و شیخ ابو شامه مقدسی در کتاب خود در افعال وی صلعم میان مباح و واجب فرق کرده وگفته احدی را اقتدای وی
صلعم در انچه او را مباح بود نمیرسد مثل زیادت بر اربع و در واجب بروی صلعم اقتدا میرسد مثل ضحی و وتر و همچنین در محرم علیه
مثل اکل ذی رایحه کریهه و طلاق مکروه الصحبة و حق آنست که در انچه تصریح کرده وگفته که این خاص بمن ست اقتدا بوی
نمیرسد هر چه باشد مگر بشرعی که خاص کند ما را ازان مثلاً اگر فرموده که این کار بر من واجب ست و برای شما مندوب
بجا آوردنش ما را بجهت آن خواهد بود که ارشاد ما بسوی ندب او فرموده نه بجهت آنکه بروی واجب بود پس ما را باید کردن
و اگر گفت که این کار مرا مباح یا حلال ست و دیگر هیچ نگفت پس ما را کردن آن کار و حلال و مباح گفتن آن برای خود نمیرسد
مثل وصال و این بر تقدیری ست که عدم ورود دلیل دال بر کراهت وصال برای خود فرض کنیم و اگر دلیلی بیاید چنانکه
ثابت شده که وی صلعم چند روز وصال کرد برای تنکیل کسیکه منتهی از وصال نشد پس فعل آن با این دلیل ما را جائز باشد
و درینجا اعتبار اقتدای مقتدی بوی صلعم مثل ابن زبیر نکنند و اگر فرمود که این فعل بر من تنها حرام ست و نگفت که شما را
حلال ست پس در تنزه از فعل آن مناقشه نیست آری اگر چنین گفته ست که حرام بر من و حلال برای شماست پس تنزه
ازان فعل مشروع نیست زیرا که در ترک حلال ورع نباشد پنجم آنکه ابهام وی صلعم با نتظار وحی باشد مثل عدم تعیین نوع
حج مثلاً قومی گفته درین امر اقتدا باید کرد و جمعی گفته نباید کرد امام الحرمین در نهایه فرموده نزدم این سخن هفوه ظاهره ست
چه ابهام وی صلعم محمول بر انتظار وحی ست قطعاً پس اقتدا را درین فعل ازین جهت مساغ نباشد ششم انچه با غیر بطریق
عقوبت کرده مثل تصرف در املاک غیر و درینجا نیز اختلاف ست قیل یجوز و قیل لا یجوز وگفته اند که این موقوف بر معرفت
سبب ست بالاجماع و حق همین ست پس اگر سببی که بجهتش این کار کرده واضح شود میرسد که ما نیز همچو او همان کار کنیم نزد
وجود مثل آن سبب و اگر سبب ظاهر نشود نکنیم و اگر وی صلعم کاری میان دو شخص متداعی کرده ست پس این جاری مجری
قضاست و قضا بدان بر ما متعین ست هفتم آنکه فعل مجرد عما سبق باشد پس اگر بیانش وارد شده مثل قوله صلعم صلوا
کما رایتمونی اصلی و خذوا عنی مناسککم و همچو قطع ید سارق از کوع که مبین آیه سرقه ست پس نیست خلاف در آنکه این فعل
دلیل ست در حق او و بر ما واجب ست و اگر بیان مجمل ست حکمش حکم آن مجمل از وجوب و ندب خواهد بود مثل افعال حج
و افعال عمره و صلوة فرض و صلوة کسوف و اگر اینچنین نیست بلکه ابتداءً وارد شده پس دران اختلاف ست بر تقدیر
معلوم شدن کدام صفت او از وجوب یا ندب یا اباحت نزد بعض امت وی صلعم درین فعل مثل او ست مگر آنکه
دلیلی دلالت بر اختصاصش بوی صلعم کند و هذا هو الحق دوم آنکه امتش مثل او ست در عبادت نه در غیر آن سوم وقف ست

چهارم آنکه نیست شرع از برای ما مگر بدلیل واگر کدام صفت در حق او معلوم نشده بلکه قصد قربت دران ظاهر گشته پس
درین قسم هم اختلاف ست یکی آنکه برای وجوب ست وباین قائل ست جماعتی از معتزله وابن شریح وابو سعید اصطخری
وابن خیران وابن ابی هریره وبرینمعنی استدلال کرده اند بقرآن واجماع ومعقول که بجای خود مذکور ست دوم آنکه برای
ندب ست واین راجوینی در برهان از شافعی حکایت کرده وگفته فی کلامه ما یدل علیه ورازی در محصول گفته ان هذا القول
نسب الی الشافعی وزرکشی در بحر ذکر کرده که حکایتش از قفال وابی حامد مروزی نموده اند وایشان نیز استدلال برینمعنی بقرآن
واجماع ومعقول کرده اند سوم آنکه برای اباحت ست رازی در محصول گفته واین قول مالک ست وجوینی حکایت قول
باباحت درینجا نکرده زیراکه قصد قربت مجامع استواء طرفین نیست ولکن ابن سمعانی وآمدی وابن الحاجب حکایتش حملاً
علی اقل الاحوال کرده اند چهارم وقف ست رازی در محصول گفته این قول صیرفی واکثر معتزله است وهو المختار انتهی
وابو اسحق حکایتش از اکثر اصحاب شافعی کرده ونیز از دقاق آورده وقاضی ابو الطیب طبری آنرا اختیار کرده ودر لمع
آنرا از صیرفی واکثر متکلمین حکایت نموده ونزد من هیچ معنی برای وقف در هیچ فعل که قصد قربت دران ظاهر گشته نیست
زیراکه قصد قربت مخرج او از اباحت بسوی ما فوق ست ومتیقن از ما فوق او ندب ست واگر قصد قربت دران ظاهر نشده
بلکه مجرد مطلق ست پس دران نسبت با اختلاف ست بر اقوال یکی وجوب دوم ندب وثانی حق ست زیراکه هر چند در فعل
وی صلعم قصد قربت نمایان نشود لیکن لا بد ست که از برای قربت باشد واقل متقرب به مندوب ست ونیست دلیلی دال
بر زیادت بر ندب پس قول بدان واجب باشد وقول بافادهٔ اباحت ناجائز چه اباحت شی بمعنی استواء طرفین او قبل
وجود شرع بدان موجود بود پس قول بدان اهمال فعل صادر از وی صلعم ست واین تفریط ست چنانکه حمل فعل مجردش
بر وجوب افراط ست وحق میان مقصر وغالی ست سوم اباحت وچهارم وقف ست والحق ما ذکرناه واما ترک وی صلعم
چیزی را پس حکمش در تاسی بوی صلعم حکم فعل اوست ابن سمعانی گفته اذا ترک الرسول صلعم شیئا وجب علینا متابعته فیه الا ترى
انه لما قدم الیه الضب فامسک عنه وترک اکله امسک عنه الصحابة وترکوه الی ان قال لهم انه لیس بارض قومی فاجدنی اعافه
واذن لهم فی اکله وبهذا ترک صلعم لصلوة اللیل جماعة خشیة ان تکتب علی الامة وبرین بحث متفرع ست آنکه اگر حادثه بحضور
وی صلعم حادث شد ودران حکم بچیزی نفرمود ما را الحکم در نظائرش میرسد یا نه قاضی ابو یعلی باول رفته وبعض متکلمین بثانی
واما قول وی صلعم پس معنی آن ظاهر ست وبحث دران راجع بسوی تعارض میان قول وفعل وی صلعم می شود وآنرا صورتهاست
کما اهل اصول گفته وذکرش کرده اند ووصف حدیثست وآن در لغت ضد قدیم ست مشتق از حدوث ضد قدم ودر قلیل وکثیر
کلام مستعمل میشود وجمع آن احادیث ست بر غیر قیاس وفرا گفته واحد احادیث احدوثه ست باز آنرا جمع حدیث
گردانیدند ذکره الجوهری ودر اصطلاح ارباب این فن عبارت از قول رسول الله صلعم وحکایت فعل وتقریر اوست
وظاهر آنست که لفظ فعل متناول قول ست زیراکه فعل لسان ست بلکه شامل تقریر نیز پس لا بد ست که تخصیص فعل

بر وجهی کنند که متناول این هر دو نباشد و مقابله درست افتد بلکه بر وجهی حمل کنند که متناول هیئت و خلق وی صلعم باشد زیرا که این نیز داخل محدود ست و این تعریف حدیث که علماء این فن کرده اند بظاهر خود صادق بر حدیث قدسی نیست که رسول خدا صلعم آنرا از وی تعالی بواسطهٔ جبریل علیه السلام یا بلا واسطهٔ او روایت کرده ست و سلف اطلاق لفظ حدیث بر اقوال و افعال و تقاریر صحابه و تابعین و آثار و فتاوی ایشان نیز میکردند اما لغةً و تجوزاً نه حقیقةً و اولی همین ست که این لفظ را خاص دارند بقول نبوی و بر مقولات دیگران اطلاقش نکنند تا غیر حدیث ملتبس بحدیث نشود زیرا که قول غیر وی صلعم صحابی باشد یا تابعی هم وزن قول معصوم نیست و باحتجاج مستقل نمیرسد و عدم فرق میان سخن او و سخن دیگران سبب تزلزل جمعی از اهل علم گردیده و در ورطهٔ تقلید آراء رجال انداخته **سوم سنت** و آن در لغت بمعنی طریقهٔ مسلوکه ست و اصلش از قول ایشان سننت الشئ بالمسن ست اذا امررته علیه حتی یوثر فیه سنّاً ای طریقاً و کسائی گفته معنی سنت دوام ست من سننت الماء اذا والیت فی صبه و خطابی گفته اصلش طریقهٔ محموده ست و نزد اطلاق منصرف بهمین اصل میشود و گاهی در غیر این معنی نیز استعمال می پذیرد و لکن بتقیید کقوله من سن سنة سیئة و بعض گفته اند بمعنی طریق معتاده ست خواه حسنه باشد یا سیئه چنانکه در حدیث صحیح ست من سن سنة حسنة و نحو و اصطلاح اهل شرع قول و فعل و تقریر رسول صلعم را گویند و اطلاقش بمعنی عام بر واجب و غیره در عرف اهل لغت و حدیث می آید و نزد فقها مطلق بر غیر واجب و بر مقابل بدعت میشود کقولهم فلان من اهل السنة ابن فارس در فقه العربیه گفته و کره العلماء قول من قال سنة ابی بکر و عمر و انما یقال سنة الله و رسوله انتهی پس مراد بسنت در حدیث سنة الخلفاء الراشدین المهدیین طریقه باشد و اولی آنست که لفظ سنت را هم مثل لفظ حدیث خاص بجناب نبوت دارند اگرچه لغةً اطلاقش بر قول و فعل غیر وی صلعم نیز جائز بود و بعض در حد سنت اصطلاحاً چنین گفته اند هی ما یرجح جانب وجوده علی جانب عدمه ترجیحاً لیس معه المنع من النقیض و قیل هی ما واظب علی فعله النبی صلعم مع ترک ما بلا عذر و قیل هی فی العبادات النافلة و فی الادلة ما صدر عن النبی صلعم من غیر القرآن من قول او فعل او تقریر و مقصود از بحث درین علم همین معنی ست و سنت نزد ایشان مرادف حدیث ست **چهارم سند** بفتحتین لغةً ما اسندت الیه من حائط او غیره و ما ارتفع من الارض ایضاً و در اصطلاح اخبار ست از طریق متن من قولهم فلان سند ای معتمد موسوم شد بسند بنابر اعتماد حفاظ در صحت و ضعف حدیث بروی و بودن رفع حدیث دران غرض که سند عبارت ست از رجال حدیث که راویان سنت اند و اسناد نیز بمعنی سند آید یعنی حکایت طریق متن مطلقاً پس مآل هر دو متحد ست در منهل گفته المحدثون یستعملون المسند والاسناد لشئ واحد و گاهی بمعنی ذکر سند و اظهار آن نیز آید یعنی رفع حدیث بسوی قائل او و ابن مبارک گفته الاسناد من الدین ولولا الاسناد لقال من شاء ما شاء فعلی هذا السند والاسناد یتقاربان فی معنی الاعتماد و اسناد را طریق هم گویند و اسانید را طرق خوانند **پنجم خبر** و آن در لغت مشتق از خبار ست بمعنی ارض رخوه زیرا که خبر مثیر فائده ست چنانکه ارض خبار مثیر غبار ست نزد قرع حافر و جز آن و نوعی مخصوص از قول و قسمی از کلام لسانی ست و استعمالش در غیر قول نیز می آید شاعر گفته ع تخبرک العینان ما القلب

کما تقدم ولکن این استعمال مجازی ست نه حقیقی و در اصطلاح در حد او سه چیز ذکر کرده اند یکی آنکه در وی صدق و کذب در آید
دیگر آنکه محتمل تصدیق و تکذیب باشد ذکره الرازی سوم آنکه کلامی ست که بنفس خود افاده اضافت امری از امور بسوی
امری از امور نفیا یا اثباتا کند قاله ابو الحسین البصری و این هر سه حدود دوری ست و اولی در رسم او آنست که چنین گویند
هو ما یصح ان یدخله الصدق والکذب لذاته در خلاصه و جواهر الاصول گفته خبر یا صادق ست یا کاذب و نیست ثالث برای
او بر مختار و مرجع صدق و کذب یا بسوی مطابقت واقع ست یا اعتقاد مخبر یا بهر دو و خبر مرادف حدیث ست یقال
قد جاء فی الخبر ای فی الحدیث شیخ عبد الحق در مقدمه ترجمه مشکوة ذکر کرده که خبر و حدیث بیک معنی ست و بعض حدیث را
مخصوص بحضرت رسالت پناه و صحابه و تابعین دارند و خبر را در اخبار ملوک و سلاطین و ایام ماضیه استعمال کنند انتهی پس
مشتغل بتواریخ را اخباری گویند و مشتغل بسنت را محدث نامند و گفته اند که میان هر دو عموم و خصوص مطلق ست پس هر حدیث
خبر ست بغیر عکس قاله الحافظ ابن حجر و برین تقدیر میان خبر و حدیث یا اتحاد در مفهوم ست یا تغایر یا تباین کلی میان هر دو
یا عموم و خصوص مطلق و خبر در عرف علماء این فن مقابل انشا نیست بلکه شامل بعض اوست کحدیث ارحموا من فی الارض
یرحمکم من فی السماء و جز آن از اوامر و نواهی و غیرهما از انشاءات واقعه در احادیث رسول خدا صلعم زیرا که اگر خبر برینها
صادق نیاید با آنکه حدیث صادق می آید قول باتحاد هر دو و با آنکه حدیث اخص مطلق از خبر ست درست نشود چنانکه از
کلام حافظ ابن حجر مستفاد میشود ولکن کلام خلاصه و منهل دال بر آنست که درینجا نیز خبر مقابل انشاء ست چنانکه در سائر
علوم مشهور ست فارجع الیهما و سید علامه محمد بن اسمعیل امیر در اسبال المطر نوشته ان الخبر یختص بما کان ماثورا عن النبی صلعم
کما انه قد قیل بالفرق بین الخبر والحدیث وان الحدیث ما جاء عنه صلعم والخبر ما جاء عن غیره انتهی و اولی آنست که درین علم
لفظ حدیث و سنت و خبر را مخصوص بآنحضرت صلعم دارند و در غیر این علم بر هر چه خواهند اطلاق نمایند تا قول و فعل و تقریر وی
صلعم از کلام غیر وی ممتاز باشد و خلط مبحث صورت نه بندد و خبر گاهی مقطوع الصدق باشد مثل خبر خدا و رسول و گاهی
مقطوع الکذب مثل خبر مخالف ایشان و گاهی مظنون الصدق مثل خبر عدل و گاهی مظنون الکذب مثل خبر فاسق و گاهی
مشکوک فیه مثل خبر مجهول [illegible] اثر مشهور آنست که قول صحابی و تابعی را اثر گویند چنانکه میگویند در آثار چنین آمده ست
و بعض اطلاق اثر بر قول نبوت کنند چنانکه گویند در ادعیه ماثوره و در دعای ماثور چنین آمده ست در جواهر الاصول گفته
اثر از اصطلاحات فقهاست استعمالش در کلام سلف و استعمال خبر در حدیث رسول صلعم خاصة میکنند و گفته اند که خبر مباین
حدیث ست و مرادف اثر و نزد بعض شامل هر دوست بعموم مطلق و از کلام نووی در تقریب ظاهر می شود که اثر نزد فقهاء
خراسان مختص بموقوف ست و نزد محدثین شامل هر دوست با مقطوع و احسن آنست که خبر را مختص بآنحضرت و اثر را مختص بموقوف
و مقطوع دارند و نزد بعض لفظ حدیث و سنت و خبر و اثر مترادف اند اطلاق هر یکی بجای دیگر روا ست
و بالجمله خبر بر دو گونه ست یکی متواتر و دیگر آحاد و معنی متواتر در لغت آمدن یکی بعد دیگری ست

با فترت میان هر دو ماخوذ از وتر قاله الشوکانی والوتر التعاقب مع مناسبت در نقل ظاهرست و
مناوی گفته التواتر لغة تتابع الشئ فرادی و در اسبال المطر گفته التواتر لغة التتابع و هو کون الشئ
بعد الشئ بفترة انتهی و در اصطلاح خبر اقوامی ست که در کثرت تا آنجا رسیده اند که علم بقول ایشان حاصل شود و در خلاصه
گفته متواتر خبری ست که رواتش در بسیاری بجائی رسیده اند که عادت تواطؤ و توافق آنها را بر کذب محال میداند
مثل مخبرین از وجود مکه و غزوهٔ بدر انتهی و در بعض کتب چنین آمده که جزم کند عقل بامتناع تواطؤ آنها بر کذب و هر دو
تعریف صحیح ست زیرا که جزم عقل بواسطه عادت باشد و شاید که تعبیر بعادت بنا بر اشعارست بچیزی که موجب جزم
عقل باشد و آنرا دو شرط ست یکی آنکه علم ایشان ضروری بود و مستند باشد بسوی محسوس مشاهد یا مسموع چه اگر اخبار از
حدوث عالم یا از صدق انبیاء یا از ظن کنند محصل علم نباشد و تقیید بعدد معین در تواتر بی سند ست راجع نمی شود بسوی
عقل و نقل بلکه ضابطه دران حصول علم ضروری ست چون این علم حاصل شد معلوم کردیم که متواترست والا فلا و هذا
قول الجمهور و هو الحق و دونه خرط القتاد دوم آنکه هر دو طرفش و وسط در عدم تواطؤ بر کذب بنا بر کثرت مستوی باشند
و این بلوغ دائمی باشد اول آن همچو آخر و وسط او همچو طرفین او بود مثل قرآن و صلوة خمس و اعداد رکعات و مقادیر
زکوة و امثال آن و از ینجاست که باوجود کثرت در نقل ما را علم بصدق یهود درین سخن حاصل نیست که موسی علیه السلام
هر ناسخ شریعت خود را تکذیب کرده و همچنین بصدق شیعه در نقل نص بر امامت علی و بصدق بکریه در نقل نص بر امامت
ابی بکر رضی الله عنهما زیرا که این نقول اولا آحاد بود و بعده چون افشای آن شد ناقلان بسیار برای آن بهم رسیدند پس در خور
اعتماد نباشد و در علم حاصل بتواتر اختلاف ست مذهب جمهور آنست که ضروری ست و کعبی و ابو الحسین بصری گفته اند
که نظری ست و غزالی گفته قسمی ثالث ست نه اولی ست و نه کسبی بلکه از قبیل قضایا قیاساتها معهاست و مرتضی
و آمدی دران توقف کرده اند و سمنیه و براهمه گفته اند که اصلا مفید علم نیست شوکانی گفته حق قول جمهورست زیرا که نفوس
خود را جازم بوجود بلاد غائبه از خود و بوجود اشخاص ماضیه پیش از خویش خالی از تردد می یابیم چنانکه جزم بوجود مشاهدات
میداریم پس منکر حصول علم ضروری بتواتر همچو منکر حصول علم ضروری بمشاهدات ست و این سفسطه بیش نیست و صاحبش
مستحق مکالمه نبود بعد گفته لم یخالف احد من اهل الاسلام ولا من العقلاء فی ان خبر المتواتر یکون مفید العلم الضروری
وما روی من الخلاف فی ذلک عن السمنیة والبراهمة فهو خلاف باطل لا یستحق قائله الجواب علیه انتهی حافظ ابن حجر گفته
آنکه میگویند متواتر مفید علم نظری ست چیزی نیست زیرا که علم بتواتر کسی را هم حاصل ست که اهلیت نظر ندارد و مثل عامی
چه نظر عبارت ست از ترتیب امور معلومه یا مظنونه که بدان توصل بسوی علوم یا ظنون کنند و در عامی این اهلیت
نیست پس اگر نظری می بود عامیان را حاصل نمی شد انتهی و محلی در شرح جمع الجوامع گفته لا خلاف فی انه ضروری انتهی
و اشتراط عدالت ناقلین خبر متواتر که بعضی کرده اند صحیح نیست زیرا که حصول علم ضروری بخبر متواتر متوقف برین اشتراط

نباشد بلکه بخبر کفار وفساق وصغار ممیزین واحرار وعبید نیز حاصل میشود وهمین ست معتبر درین باب و متواتر دو قسمست
یکی لفظی ودیگر معنوی لفظی آنست که مضمون خبر ایشان بتوقعش تا مخبر عنه برسد و معنوی آنکه قدر مشترک باشد میان اخبار
ایشان چنانکه یکی خبر دهد از حاتم که وی دیناری داد ودیگری گوید اسپی بخشید وسومی گوید گدائی را چنین وچنان داد
پس درینجا اتفاق کردند بر معنی کلی که آن اعطا است واختلاف کردند در تعیین فرد او وچنانکه از روایات متکاثره ثابت
شده که وی صلعم روز بدر انیقدر کشت وروز خیبر اینقدر وروز احد اینقدر و معلوم نیست که در ز حفی از زحوف گریخته باشد
پس این روایات دلیل قطعی ست بر آنکه وی شجاع ست واین را تواتر معنوی گویند وائمه حدیث ذکر کرده اند که اقل احادیث
از قسم اول اند واکثر احادیث از همین قسم ثانی ست عبد الرحمن بن صلاح گفته هر که پرسیده شود از ابراز مثال متواتر عاجز
کند او را طلب وی وحدیث انما الاعمال بالنیات از قسم متواتر نیست اگرچه عدد متواتر نقل آن کرده اند زیرا که این نقل
بروی در وسط اسناد طاری شده آری حدیث من کذب علی متعمدا فلیتبوء مقعده من النار را جمی غفیر از صحابه نقل کرده اند
چهل کس یا شصت ودو کس وهمیشه عدد رواة بر توالی در از دیاد ماند انتهی بعض حفاظ گفته اند این چنین حدیث که
در روی عشره مبشره مجتمع شده باشند وراویانش زیاده بر شصت صحابی بوند جز این حدیث معلوم نیست کذا فی المنهل
لیکن درین حرف نظر ست زیرا که عشره مبشره راوی حدیث رفع الیدین در سه موضع نماز نیز هستند چنانکه مجد الدین در
صراط المستقیم ذکر کرده وهمچنین دعوی عجز از ابراز مثال متواتر منظور فیه ست زیرا که حافظ ابن حجر گفته دعوی عزت وجود
این قسم حدیث وهمچنین دعوی عدم وجود او چنانکه ابن الصلاح کرده ممنوع ست ومنشاء آن قلت اطلاع بر کثرت طرق و
احوال وصفات رجال ست که مقتضی ابعاد عادت تواطؤ بر کذب یا حصول آن از ایشان اتفاقا بوده ست واحسن
در تقریر وجود تواتر وجود کثرت احادیث ست زیرا که اصحاب کتب مشهوره متداوله در دست اهل علم شرقا وغربا که صحت
نسبت آنها بسوی مصنفینش نزد ایشان مقطوع ویقینی ست چون بر اخراج حدیثی وتعدد طرق او بر وجهی که عادت تواطؤ
اوشان را بر کذب محال میداند تا آخر شروط اتفاق کنند مفید علم یقینی بصحت نسبتش بسوی قائل وست وامثال این
احادیث در کتب مشهوره بسیار ست انتهی وسیوطی کتابی دارد موسوم بالدرر المتناثرة فی الاحادیث المتواترة وکذا السید
ابو الفیض مرتضی الحسینی الزبیدی وکذا هذا العبد الضعیف عفا الله عنه ولیکن درینجا میتوان گفت که دعوی ابن الصلاح بابت
اعیا حق ست زیرا که مراد او متواتر لفظی از قول رسول خدا صلعم بتواتری ست که هیچ شبه دران نزد همگنان نباشد و
شک نیست که این قسم حدیث در غایت قلت ست ودر وی بحثی دیگر نیز هست تامل در اسبال المطر گفته که از متواتر
شمرده اند حدیث من کذب علی متعمدا را ویکصد کس یا دو صد کس از صحابه روایتش نموده اند وهمچنین حدیث تقتلک یا
عمار الفئة الباغیة ذهبی در ترجمه عمار در نبلا گفته که این حدیث متواتر ست وسخاوی گفته شیخ ما از جمله احادیث موصوفه
بتواتر این احادیث را ذکر کرده ست یعنی حدیث شفاعت وحوض چه عدد روایتش از صحابه زیاده بر چهل نفر اند وعیاض

در شفاعت و صفتش بتواتر نموده وحدیث من بنی لله مسجدا وحدیث الائمة من قریش وحدیث حنین جذع وحدیث نهی از صلوة
در معاطن ابل چنانکه ابن حزم گفته وحدیث اهتزاز عرش برای موت سعد وحدیث انشقاق قمر انتهی وحاکم ابو سعید گفته
حدیث موالات وحدیث غدیر خم را جماعتی از صحابه راوی ست ونقل بدان متواتر شده تا آنکه داخل حد تواتر گشته و
محمد بن جریر برای حدیث غدیر خم هفتاد وپنج طریق ذکر کرده وآنرا در کتابی مفرد نموده ونامش کتاب الولایة نهاده وحافظ
ذهبی جزئی در طرق وی نگاشته وحکم بتواترش فرموده وابو العباس بن عقده حدیث غدیر خم را بیکصد وپنجاه طریق
آورده وکتابی مفرد دران نگاشته وسید محمد بن ابراهیم وزیر در تنقیح الانظار را ز امثله متواتر حدیث رفع الیدین نزد
تکبیر احرام نماز را ذکر نموده وگفته مروی ست بطرق کثیره ابن عبد البر گوید سیزده نفر صحابی راوی او هستند وسلفی چهارده کس شمرده وحافظ ابن کثیر
بست کس گفته وزین الدین رواة او را جمع ساخته به پنجاه کس رسانیده که منجمله آن عشره مبشره بجنت نیز هستند وحاکم ابن البیع گفته ان العشرة اجمعوا علی
روایته وآنرا از خصائص این سنت شریفه گردانیده ومنجمله امثله اش احادیث مسح علی الخفین ست ابن دقیق العید از ابن منذر از حسن بصری روایت
کرده که گفت حدثنی سبعون من اصحاب محمد صلعم انه مسح علی الخفین وابن عبد البر گفته انه من السنن المتواترة و زین الدین گفته
رواه اکثر من ستین من الصحابة منهم العشرة انتهی سید محمد بن اسمعیل امیر نوشته وقد جمع الائمة ما تواتر لهم من الاحادیث النبویة
آخرهم فیما علمت العلامة المقبلی نزیل حرم الله تعالی جمعها فی الابحاث التی تکلم فیها علی مسائل شتی انتهی وآنکه ابن وزیر در تعریف
متواتر باین طور کرده که علم صحتش بکثرت رواة معلوم شده باشد وآنرا علم الصحة که ناشی از کثرت رواة باشد لازم است
پس غیر خافی ست که علم الصحة مستلزم علم الیقینی نیست چه صحت احادی نیز گاهی معلوم میگردد وعلم الیقینی بمضمونش لازم نمی آید
قسم دوم خبر آحاد ست جمع احد مثل بطل وابطال وآن خبری ست که تا حد تواتر نرسیده کما فی الخلاصة وغیرها وشاید
ارتباط میان هردو باعتبار استغراق وعموم مستفاد از موصول ست ورنه آنچه منتهی بسوی تواتر نشود خبر واحد ست
نه آحاد وخبر واحد در لغت همان ست که شخص واحد آنرا گفته ودر اصطلاح آنچه دران شروط تواتر فراهم نگشته وازینجا ظاهر
شد که خبر واحد در عرف ایشان منحصر در خبر ناقل واحد نیست بلکه خبری که ناقل آن دو کس یا زیاده باشند نیز خبر واحد ست
مادامیکه منتهی بحد تواتر نشود شوکانی گفته احاد خبری ست که بنفسه مفید علم نیست خواه اصلا افاده نکند یا کند لیکن بقرائن
خارجه از وی پس میان او ومتواتر هیچ واسطه نیست واین قول جمهور ست واحمد بن حنبل گفته خبر واحد بنفسه مفید علم ست
وابن حزم در کتاب الاحکام حکایتش از داود ظاهری وحسین بن علی کرابیسی وحارث محاسبی نموده وگفته وبه نقول وابن
خواز منداد حکایتش از مالک بن انس آورده وخودش اختیار کرده ودر تقریرش اطالت نموده وشیخ در تبصره از بعض اهل
حدیث نقل کرده که بعض آحاد موجب علم ست مثل حدیث مالک عن نافع عن ابن عمر وما اشبهه واز ابو بکر قفال مروی ست
که آحاد موجب علم ظاهر ست یعنی علم نظری ظنی نه در قصب السکر گفته ست ؎ وقد تفید العلم اعنی النظری * اذا اتت
قرائن للخبری * مراد بقد قلت افادة آحاد ست برای علم ومراد بقرائن قرائن زائده بر قرائن غیر منفک از خبر ست

وآن چیزیست که لازم خبر باشد از احوال نفس خبر مثل هیئات مقارنه که موجب تحقیق مضمون وی بود و در مخبر یعنی متکلم بودن او موصوف بصدق و مباشر امر مخبر به و در مخبر عنه یعنی واقعه که اخبار بوقوعش کرده بنابر آنکه امر قریب الوقوع ست پس حاصل میشود علم بعدد اقل یا امر بعید الوقوع ست پس حاجت افتد بسوی اکثر و آن از متواتر ست و هذا حاصل ما فی العقد و حاشیته و غیرهما و لیکن کلام ما در غیر این قرائن ست که مثال بدان مشتهر شده مثل خبر ملک بموت ولد او با انضمام قرائن صراخ و جنازه و خروج مخدرات بر حال منکر و غیر معتاد نه موت مثل او و خروج ملک و اکابر مملکت او که قطع بصحت این خبر میکنیم و بدان موت ولد معلوم ما میشود و این را از نفس خود بوجدان ضروری می یابیم و شکی بسوی آن متطرق نمی شود یا حصول علم بغیر قرائن باشد مثل علم بمضمون خبر بضرورت مثل آنکه واحد نصف اثنین ست یا بنظر مثل آنکه عالم حادث ست و سید محمد ابن وزیر در مختصر گفته خبر محفوف بقرائن عزیز الوجود ست بلکه عضد الدین در شرح مختصر گفته ان ذلک لا یوجد فی الشرع و انه لا یشترط عدالة المخبر فیما العلم بالقرائن انتهی و حافظ ابن حجر برای خبر محتف بالقرائن نوعها شمرده از انجمله احادیثی ست که در صحیحین ست و بحد تواتر نرسیده و این احادیث محفوف ست بقرائن از انجمله جلالت این هر دو درین شان و تقدم در تمییز صحیح بر غیر خود ها و تلقی علما این هر دو کتاب را بقبول ست و تنها این تلقی اقوی ست در افاده علم از مجرد کثرت طرق قاصره از تواتر مگر آنکه مختص بچیزی باشد که احدی از حفاظ به تنقید آن نپرداخته و تخالف میان دو مدلول او واقع نشده بنابر انتفاء ترجیح و آنچه ما عدای این ست اجماع بر تسلیم صحتش حاصل شده و صحیحین را بر غیر خود در آنچه راجع بسوی نفس صحت ست مزیت حاصل ست باجماع و این مزیت از ان جهت ست که احادیث این هر دو کتاب اصح صحیح اند و بر وجوب عمل بران اجماع اهل علم ست بغیر توقف بر نظر در ان نووی گفته ان الامة انما اجتمعت علی وجوب العمل بما فیهما لکون احادیثهما صحیحة او حسنة اذ لا یجب العمل الا بذلک فهو اجماع بانه کلام النبی صلعم اذ لا یجب العمل بکلام غیره صلعم من افراد الامة انتهی و بالجمله مذهب جمهور آنست که عمل بخبر واحد واجب ست و تعبد بدان واقع شده و قاشانی و ابن داود گفته اند عمل بدان واجب نیست و ماوردی حکایتش از اصم و ابن علیه کرده و گفته این هر دو میگویند که خبر واحد در سنن و دیانات مقبول نیست و در دیگر ادله شرع پذیرا ست و منع از قبول نزد ابن علیه و اصم عقل ست و نزد قاشانی و اهل ظاهر شرع زیرا که مفید ظن ست و ظن مغنی چیزی از حق نیست و جوابش آنست که این عام مخصوص ست بانچه در شریعت از عمل باخبار آحاد ثابت گشته ست شوکانی گفته و بالجمله هر که خلاف کرده ست در عمل بخبر واحد وی چیزی صالح تمسک نیاورده و متتبع عمل صحابه از خلفای راشدین و غیرهم و عمل تابعین و تبع ایشان باخبار آحاد واجد او ست در غایت کثرت بحدیکه مصنفی بسیط متسع او نمی تواند شد و اگر از بعض صحابه ترددی در عمل بدان در بعض احوال واقع شده باشد پس آن تردد بنابر اسباب خارجه ست از ریبت در صحت یا تهمت راوی یا وجود معارض راجح و مانند آن نه بنابر آنکه خبر واحد قابل عمل و در خور قبول نیست انتهی گوییم خبر آحاد چند قسم ست یکی مستفیض که سه کس یا زیاده آنرا روایت کرده اند ابو اسحق شیرازی گفته اقل آنچه بدان استفاضه ثابت می تواند شد

دو کس اند و یکی گفته مختار نزد ما آنست که مستفیض خبریست که مردم آنرا شائع شمرند و بعض گفته مستفیض آنست
که او را طرق محصوره باشند زیاده از دو و این استفاضه برای جماعتی از ائمه فقها است مسمی شد بدان بنا بر انتشار
از فاض الماء یفیض فیضا و این را مشهور گویند و بعض اهل حدیث میان هر دو تغایر کرده اند باین طور که مستفیض آنست
که در ابتدا و انتها برابر باشد و مشهور اعم است از ان و بعضی تغایر میان هر دو بکیفیت دیگر کرده اند و گفته که مستفیض
آنست که امت تلقی آن بقبول کرده باشد بدون اعتبار عدد و صیرفی گفته این نوع و متواتر یکی است و لهذا حافظ
ابن حجر فرموده که برین کیفیت این نوع از مباحث این فن نیست زیرا که همچو متواتر گردیده و متواتر از مباحث آحاد
نیست و اطلاق مشهور بر مذکور و بر مشهور بر السنه می آید پس شامل خبری باشد که اسناد واحد یا زیاده دارد بلکه خود
اصلا که امام سخاوی ندارد قال الحافظ ابن حجر رح بلکه صرف اشتهار او بر السنه بوده است و حال آنکه وی موضوع است
و سخاوی درین باب کتابی جید نوشته و نامش المقاصد الحسنة فی بیان کثیر من الاحادیث الدائرة علی الالسنة نهاده
مشهور قسم دوم خبر آحاد است و در ارشاد الفحول گفته مشهور آنست که مشتهر گشته اگرچه اشتهارش در قرن ثانی یا ثالث بوده باشد
بحدیکه ناقلان او ثقات باشند و تواطؤ آنها بر کذب متوهم نشود و بعد دو قرن اعتبار شهرتش نیست هکذا قالت الحنفیة
و برین تقدیر میان او و مستفیض عموم و خصوص من وجه باشد زیرا که بر خبر مروی سه کس و زیاده صادق است و انفراد
مشهور از مستفیض باین طور است که دو کس آنرا در قرن اول روایت کرده باشند بعده در قرن ثانی و ثالث متواتر گشته
و خصاص مشهور را قسم متواتر گردانیده و جماعتی از حنفیه موافق اوست و جمهور آنرا قسیم متواتر قرار داده اند نه قسمی از ان
انتهی سید محمد ابن وزیر در مختصر خود درباره عمل با حاد گفته العمل به واحد لاجماع الصحابة المعلوم ولارساله صلعم الآحاد
و تقریره صلعم المسلمین علی قبوله و لحسن العمل بالظن عقلا انتهی و این چهار دلیل است بر عمل کردن بر خبر آحاد و در روی
رد است بر کسیکه زعم کرده که اخبار آحاد مقبول نیست پس دلیل اول که اجماع صحابه بر عمل باخبار آحاد باشد شیوع
آن میان ایشان بغیر نکیر و قضایای ایشان دران داخل زیر حصر نمی شود و لهذا گفته که این اجماع معلوم است نه مظنون
و اما آنکه عمر رضی الله عنه خبر ابی موسی در استیذان قبول نکرد و ابوبکر رض خبر مغیره در میراث جده نپذیرفت تا آنکه دو دیگر
با خود شاهد آورند پس جوابش آنست که اتیان شهود حدیث را از بودن خبر آحاد بیرون نکرد و حال آنکه عمر بر چند اخبار
آحاد عمل کرده گو درینجا استثبات نمود پس فعل عمر دلیل تام مانع قبول آحاد نمی تواند شد بلکه دلیل قبول اوست و مثل
اوست آنکه علی مرتضی استحلاف راوی میکرد پس اگر حلف کرد قبول فرمود چه این مجرد استثبات است از وی کرم الله
وجهه نه ریبت در روایت زیرا که یمین دافع او نیست چه جائز است که حالف فاجر در یمین باشد بلکه این اخذ باقوی ظن
بود و قبول روایت با یمین اقوی در ظن است از قبول او با عدم یمین و مع ذلک عمل بدان بعد یمین مخرج او از آحاد
نیست پس این دلیل ماست بر قبول آحاد و دلیل دوم ارسال آنحضرت صلعم است آحاد را بسوی ملوک تا دعوت شان

بسوی ایمان گشتند و ایشان را تعلیم شرائع نمودند و این نیز معلوم ست که بعثت نبوت و سعی شرع ثابت می شد اینها
نیز بالیقین می شناسند و ایشان رسالت حجت بر ایشان قائم می شد و آنحضرت صلعم خبر رسل آحاد و کذا اخبار با سلام
از انها و امتناع ممتنع میکرد و قبول می فرمودند و برین قبول و امتناع احکام شرعیه در باره فریقین مترتب می شد و امثال
آن رسل الیهم شکی نیست که این خبر واحد ست عمل بدان واجب نیست و بسط این مسئله در اصول فقه ست دلیل سوم تقریر
وی صلعم بر قبول او ست یعنی ناقل شک نمیکند و آنحضرت را عمل صحابه خود با خبار آحاد معلوم می شد در
قضایای متعدده که حصر نمی تواند شد و بر ایشان انکار نفرمود بلکه بران مقرر داشت پس این دلیل ست ازینست
مشهور که نعل دوم تقریری صلعم برین مدعا چهارم دلیل عقلی ست بعد از دلیل نقلی که حسن عمل بظن عقلا باشد چه
بالضرورة معلوم ست که اگر طعامی حاضر آرند و یکی گمان برد که با او ست خبر دهد که درین طعام سم ست یا در طریقی
که اراده سلوکش دارد درنده ست یا دزدی راه میزند عقل قاضی ست بحسن ترک این طعام و طریق و اقدام بران موجب
ملامت عقلا و حسن ذم اینکس نزد ایشان ست و هرکه عمل با حاد را رد کرد ادله او ظنی ست و وجه دیگر آنست که احاد
جز ظن افاده دیگر نمیکند و جوابش آنست که در رد عمل بدان خود دلیل ظنی ست چه دلیل قطعی در رد عمل با حاد بدست راد
موجود نیست و این استدلال زیادت بر اد نخبة الفکر ست چنانکه گفته بود الا ما نزدیه علیه غیره علی دعاوی العواطل لیس
خبر واحد که رواتش عدول باشند مقبول ست و این یک نوع خبر آحاد ست و آنکه صدق مخبر مرجح نباشد مردود ست
و این نوع دیگر ست و نوع سوم متوقف فیه ست حافظ ابن حجر گفته عمل بر مقبول ازان جهت واجب ست که دران یا اصل
صفت قبول موجود ست که عبارت از ثبوت صدق ناقل باشد یا اصل صفت رد که آن ثبوت کذب ناقل ست یا این
صفتها یافته نمی شود پس در اول غالب بر ظن صدق خبر ست بنا بر صدق ناقلش پس بدان اخذ کرده میشود و در ثانی
غالب بر ظن کذب خبر ست بنا بر ثبوت کذب ناقلش پس انداخته می شود و تمسک بدان نمیرود و در ثالث اگر قرینه ملحقه
با حد القسمین یافته شود ملحق گردد بدان ورنه دران توقف کرده آید انتهی پس متوقف فیه در حکم مردود ست حاصل آنکه
هر خبر محتمل بصدق و کذب ست من حیث انه خبر پس لابد باشد برای ترجیح یکی از دو احتمال از مرجح و چون مرجح مفقود شد باقی ماند
احتمال و بالجمله افاده خبر آحاد برای ظن یا علم مختلفیست که کدام مقوی با وی منضم باشد یا آن خبر مشهور یا مستفیض بوده و در تحریر
خود تحقیق خلاف و میان نیست و نیست نزاع در آنکه خبر واحد که اجماع بر عمل بمقتضای او واقع شده مفید علم ست زیرا که
وقوع اجماع بران خبر مذکور را از جنس معلوم الصدق گردانید و همچنین هر خبر واحد که امت آنرا ملتقی بقبول کرده باشد مفید
علم ست اگرچه بعضی عامل به و بعضی متأول له باشند و احادیث صحیح بخاری و مسلم از همین قسم ست زیرا که هر چه درین هر دو ست
امت تلقی آن بقبول کرده و هرکه بعضی از ان عمل نموده آنرا تاویل کرده و تاویل فرع قبول است و اختلاف کرده اند
در خبر واحد محفوف بقرائن باشد نزد بعض مفید علم ست و نزد بعض نه و این خلاف لفظی ست زیرا که اگر قرائن قوی

هستند بحیثیتی که هر عاقل را از مردان قرائن علم حاصل میشود و خبر مذکور از قسم معلوم الصدق باشد و زنهار هیچ وجه برای
قول اکثر که علم نه بقرائن حاصل میشود و نه بغیر آن نیست و خبر مخبر بحضور رسول صلعم متعلق بامور دینیه که آنحضرت آنرا
شنیده و انکار نفرموده از جنس معلوم الصدق است نه خبر که تعلق بغیر امور دینیه دارد و برای عمل بخبر واحد شرطها است
بعضی در مخبر یعنی راوی و بعضی در مخبر عنه یعنی مدلول خبر و بعضی در نفس خبر یعنی لفظ دال چنانکه در حصول المامول من علم الاصول ذکر کرده ام
ابن جوزی در تنقیح ذکر کرده که امکان حصر احادیث متعذر است مگر آنکه جمعی در تتبع آن مبالغه بکار برده بحصر و اعداد
پرداخته است امام احمد بن حنبل گفته هفت لک و چند حدیث بصحت رسیده است و مسند خود را از هفت لک و پنجاه هزار
حدیث انتخاب کرده ام پس در هر حدیث که شما اختلاف کنید رجوع بمسند آرید و هر حدیث را که دران نیابید آنرا حجت نشناسید
انتهی و ازین قول امام رح دو مقدمه کلیه ثابت شد یکی آنکه هر چه در مسند موجود است حجت است دیگر آنکه هر چه دران
موجود نیست حجت نیست و این هر دو مقدمه محل تامل است زیرا که در مسند احادیث ضعیفه بلکه موضوعه
نیز هست مثل حدیث عائشه مرفوعا رأیت عبد الرحمن بن عوف یدخل الجنة حبوا و ابن جوزی
این را در موضوعات آورده و مثل حدیث عمر لیکونن فی هذه الامة رجل یقال له الولید و مثل حدیث انس ما من معمر فی الاسلام
اربعین سنة الا صرف الله عنه انواعا من البلاء الجنون والجذام والبرص و حدیث انس عسقلان احد العروسین یبعث
منها سبعون الفا لا حساب علیهم و نیز دران احادیث منکره بوده است مثل حدیث بریده کونوا فی بعث خراسان ثم
انزلوا مرو فانه بناها ذو القرنین و اما مقدمه ثانیه پس در صحیحین احادیثی هست که در مسند موجود نیست با آنکه مسلمانان
اجماع کرده اند بر صحت و حجیت او و لهذا بعض محققین گفته اند که این سخن را بر امام احمد بسته اند نووی آنرا گفته و نیز
مجموع مسندش چهل هزار حدیث است ازانجمله ده هزار مکرر پس چه قسم میتوان گفت که هفت لک حدیث و کسری بصحت
رسیده و آنچه در مسند نیست حجت نباشد و لهذا بعضی تاویل کرده اند بآنکه مراد باین عدد طرق است نه متون و این تاویل
عذر لنگی بیش نیست زیرا که نفع این توجیه وقتی هست که همه احادیث هفت لک و کسری طرق باشند نه متون حال آنکه
این محل بحث است چه گفته اند که امر بالعکس است والله اعلم بحقیقة الحال فی تحقیق هذا المقال و هر چند امکان حصر احادیث
متعذر است لیکن واجب العمل ازان میان همان احادیث است که بر قواعد ائمه حدیث بصحت پیوسته و ایشان شهادت
بثبوت آن داده اند نه هر حدیث که در کتب مجهوله نامستنده یافته شود یا از زبان صوفی یا فقیه یا واعظ یا قاص یا مورخ
یا مفسر مسموع گردد این نکته را یاد داشتنی است که بسیار مفید و هادی بسوی صراط حمید است قسم سوم احاد عزیز است
و آن خبری است که دو کس یا سه کس آنرا روایت کرده باشند و مسمی شد بعزیز بنا بر قلت وجود زیرا که مستتبع بودن دو
راوی برای هر راوی از اول تا آخر عزیز است یا بنا بر آنکه مشتق از عز بمعنی قوی است زیرا که بسبب مجی از طریق
آخری توانا و عزیز گشته است و این قسم حدیث شرط صحیح بخاری نیست چنانکه قاضی ابوبکر بن العربی مالکی ذکر او کرده

شرح بخاری گفته چه وی ادعا کرده که عزیز شرط بخاری ست و علما بر وی رد کرده اند و گفته که این وهم ست ابن رشید در
کتاب ترجمان التراجم نوشته ولقد کان یکفی القاضی فی بطلان ما ادعی انه شرط البخاری اول حدیث مذکور فیه یعنی آن مروی ست
بطریق آحاد مراد حدیث انما الاعمال بالنیات ست گو ابن العربی برین معنی متنبه شده و گفته اگر گویند که این حدیث
فرد ست جز علقمه دیگری از عمر آنرا روایت نکرده پس جوابش آنست که عمر این حدیث را بر منبر در خطبه ذکر کرد بحضرت
صحابه پس اگر صحابه آنرا نمی شناختند لابد انکارش میکردند و این را تعقب کرده اند بآنکه لازم نمی آید از سکوت ایشان که
آنرا از غیر عمر شنیده باشند و اگر این را در بارهٔ عمر مسلم دارند در بارهٔ تفرد علقمه ممنوع باشد بعده در تفرد محمد بن ابراهیم
از علقمه باز در تفرد یحیی بن سعید از محمد و نیز بر ابن العربی ایراد کرده اند بآخر حدیث در بخاری کلمتان خفیفتان علی اللسان
زیرا که ابوهریره بدان متفرد ست و از وی صیلم و از وی ابو زرعه و از وی عماره و از وی محمد بن فضیل و از وی انتشار
یافته پس قول ابن العربی باطل ست و حازمی از حاکم آورده که شرط شیخین عدد ست چنانکه بیاید و ابن حبان زعم
کرده که روایت اثنین از اثنین اصلا یافته نمی شود و حافظ ابن حجر گفته اگر مراد فقط اثنین از اثنین اند پس تسلیمش ممکن ست
و اما صورت عزیز بر وجهی که ما ذکر کردیم پس موجود ست باین طور که اقل از اثنین از اقل از اثنین روایتش نکرده باشند
و مثال آن حدیث انس ست نزد شیخین و حدیث ابوهریره تنها نزد بخاری باین لفظ ان رسول الله صلعم قال لا یؤمن
احدکم حتی اکون احب الیه من والده و ولده والناس اجمعین که از انس قتاده و عبد العزیز بن صهیب آنرا روایت کرده اند
و از قتاده شعبه و سعید و از عبد العزیز اسمعیل بن علیه و عبد الوارث و از ایشان جماعتی راوی آن گشته انتهی قسم چهارم
غریب ست و آن خبری ست که شخص واحد بروایتش تفرد کرده در هر موضع سند که این تفرد واقع شده باشد و غریب را
اقسام ست حافظ ابن منده گفته خبر غریب مثل حدیث زهری و اشباه اوست از کسانیکه بر حدیث شان اجماع کرده اند
بنا بر عدالت و ضبط شان پس چون مردی از آنها بحدیثی متفرد شود آن را غریب گویند پس اگر راوی او دو کس یا سه
کس اند عزیز ست و اگر جماعت ست مشهور ست و بعضی از افراد و غریب نیست مثل افراد مضافه بسوی بلدان و مطلق
غریب منقسم ست بسوی صحیح مثل افراد مخرجه در صحیح و بسوی غیر صحیح و غالب بر غرائبی که از احمد بن حنبل آمده همین ست
چه وی بارها گفته لا تکتبوا هذه الاحادیث الغرائب فانها مناکیر و عامة رواتها الضعفاء و غریب در متن و اسناد خبری
که بروایت متن وی شخصی واحد متفرد شده ست و غریب در اسناد نه در متن مثل حدیثی ست که متنش از جماعتی از صحابه معروف
باشد پس چون یکی بروایتش از صحابی دیگر متفرد شود غریب باشد باین وجه و ازین جنس ست غرائب شیوخ در اسانید
متون صحیحه و همین را ترمذی غریب من هذا الوجه میگوید و غریب در متن نه اسناد غیر موجود ست مگر آنکه حدیث متفرد مشتهر گردد
و جماعتی آنرا از متفرد بروایت کنند که درین صورت آن حدیث غریب مشهور و غریب در متن نه در اسناد باشد بنسبت یکی
از دو طرف اسناد چه اسنادش در طرف اول متصف بغرابت ست و در طرف دیگر متصف بشهرت مثل حدیث انما الاعمال

بالنیات و مثل سائر غرائب که تصانیف ائمه بر آن مشتمل بوده است بعد اشتهار پذیرفته و این هر چهار قسم اقسام خبر آحاد اند و غرابت دو قسمست
یکی آنکه حاصل در اصل سند باشد یعنی موضعی که دوران اسناد بر وست اگرچه طرق بسوی آن متعدد باشد و آن طرفی است که دران صحابی
بود و تابعی واحد از آن صحابی راوی باشد و غیر او دران متابع او نبود در روایت از آن صحابی خواه صحابی دران روایت
متعدد باشد یا نه و اما انفراد صحابی از نبی صلعم پس غرابت نیست زیرا که در صحابه موجب قدح نیست و این قسم را غریب مطلق
نامند سید محمد بن وزیر در مختصر گفته و یقل وجوده انتهی و سید محمد بن اسمعیل امیر گفته لم اجد هذا فی غیره انتهی مگر حافظ ابن حجر
گفته امثله فرد مطلق بسیار است و در کتاب النکت خود سوق آن امثله کرده پس در کلام سید نظر است گویم و درینجا تمثیلش
بحدیث نهی از بیع ولاء و از هبه آن کرده اند و عبد الله بن دینار بدان متفرد است از ابن عمر و گاهی متفرد می شود ازین متفرد
راوی دیگر مثل حدیث شعب الایمان که متفرد است بدان ابو صالح از ابو هریره و متفرد است بدان عبد الله بن دینار از ابی
صالح و لفظ حدیث این است الایمان بضع و سبعون شعبة فضلها قول لا اله الا الله و ادناها اماطة الاذی عن الطریق والحیاء
شعبة من الایمان حافظ ابن حجر گفته و فی مسند البزار و المعجم الاوسط للطبرانی امثلة لذلک کثیرة انتهی و این را تقسیم کرده اند
بسوی غریب سند و متن و صحیح و غیر صحیح کما ذکرنا و مثال صحیح روایت ابن وهب است منفردا به قال اخبرنی یحیی یعنی الزمنی
عن ابن جریج عن ابن شهاب عن یحیی بن عروة عن ابیه عن عائشة قالت سال اناس رسول الله صلعم عن الکهان فقال لیسوا
بشیء و امثال این حدیث از دیگر افراد صحیح و غریب غیر صحیح خود بسیار است و ائمه از آن تحذیر کرده اند چنانکه قول امام احمد
پیشتر گذشته و امثله اش بسیار است و از انواع غریب است غریب الفاظ الحدیث و اول کسیکه دران تصنیف کرده نضر
بن شمیل است یا ابو عبیده و تالیف درین باب همیشه جاری ماند و اجمع آنها کتاب نهایه ابن اثیر است و بعد نهایه کتاب
فائق در شرح غریب احادیث و آثار طوال و نحو آن تالیف کرده موسوم بمنال الطالب فی شرح طوال الغرائب این را ابن
ناصر الدین در کتاب خود علوم الحدیث ذکر کرده گویم و اجمع کتب درین باب کتاب مجمع البحار محمد طاهر فتنی است که حاوی
نهایه و جز آن از کتب مؤلفه درین فن است و بحث غریب الفاظ احادیث آینده بیاید قسم دوم غریب نسبی است بکسر نون
و سکون سین مهمله و بای موحده و یای تحتیه مشدده در آخر موسوم شده بنسبی بنا بر آنکه تفرد دران بنسبت شخص معین حاصل
شده اگرچه حدیث در نفس خود مشهور باشد باین طور که بوجوه دیگر مروی شده است و راوی دران متفرد نگردیده حافظ
ابن حجر گفته و یقل اطلاق الفرد علیه انتهی بلکه غالبا آنرا غریب گویند زیرا که غریب و فرد مترادف اند لغة و اصطلاحا ایقدر
هست که اهل اصطلاح میان هر دو تغایر کرده از حیثیت کثرت استعمال و قلت او پس اکثر اطلاق فرد بر فرد مطلق آید
و اکثر اطلاق غریب بر فرد نسبی و این از راه اطلاق اسم برین هر دو است و اما از راه استعمال فعل مشتق پس خود هیچ فرق
میان هر دو نمی کنند بلکه در مطلق و نسبی چنین گویند تفرد به فلان او اغرب به فلان ابن وزیر درینجا زیاده کرده و گفته
فان وافقه ای الفرد النسبی غیره فهو المتابع بکسر الموحدة وان وجد متن یشبهه فالشاهد و تتبع الطرق لذلک الاعتبار انتهی

وتحقیقش خواهد آمد شیخ عبدالحق در مقدمهٔ اشعة اللمعات گفته حدیث صحیح اگر راوی وی یکی ست آنرا غریب نامند واگر دو بود عزیز گویند واگر زیاده از دو بود مشهور و مستفیض خوانند واگر کثرت رواة بحدی رسد که توافق ایشان بر کذب محال توان کرد متواتر گویند و غریب را فرد نیز گویند و مراد بآنکه راوی یکی بود آنست که اگر در یک موضع هم اینچنین افتد غریبست ولیکن آنرا فرد نسبی خوانند واگر همه جا همچنین آید فرد مطلق بود و مراد بآنکه از دو کس روایت آید آنست که همه جا همچنین آید واگر یکجا یکی آید آن عزیز نبود بلکه غریب باشد چنانکه گفته شد و برهمین قیاس اعتبار زیادت بر دو در مشهور ست واین ست معنی قول ایشان که درین فن اقل حاکم براکثر ست و ازینجا معلوم شد که غرابت منافات بصحت ندارد و حدیث غریب صحیح می تواند بود چنانکه هر یکی از رجال وی ثقات باشد و غریب گاهی بمعنی شاذ نیز آید از شذوذ که از اقسام طعن در حدیث ست واین ست مراد صاحب مصابیح که در بعض احادیث بطریق طعن میگوید هذا حدیث غریب و بعض شاذ را نیز بمفرد راوی تفسیر کرده اند بی اعتبار مخالفت ثقات و گفته اند صحیح شاذ ست و غیر شاذ بمعنی فرد ثقه وآنکه در مقام طعن مذکور شود بمعنی مخالفت ثقات ست انتهی واگرچه بیان شیخ درین علم اعتماد را نشاید لیکن چون سخنش ملخص تقریرات این مقام بود نوشته آمد ونفس متن حدیث نزد محدثین داخل اعتبار نمی شود مگر نادرا و اعتبار عبارت از نظر در حال حدیث ست که آیا کدام راوی بدان متفرد شده ست یا نه و آیا معروف ست یا نه گویا حقیقت عبارت از تحقیق حال حدیث ست من حیث الرواة تا معلوم شود که حدیث بکدام وصف ازین اوصاف متصف بوده ست چه حدیث اکتساب صفتی از قوت وضعف و بین بین یعنی بین القوة والضعف میکند بحسب اوصاف رواة از عدالت وضبط و حفظ و خلاف آن و میان این اوصاف و میان خلاف آن یعنی میان عدالت وضبط و نقیض آن یعنی هر یکی ازین سه صفت یا بحسب اوصاف اسناد از اتصال وانقطاع وارسال واضطراب و نحو آن از شذوذ و وقف و علت و برین تقدیر حدیث منقسم می شود بسوی صحیح وحسن وضعیف پس صحیح باعتبار عدالت وضبط واتصال باشد وضعیف باعتبار انتفاء یکی ازینها بالمرة هرچه باشد وحسن باعتبار همین چیزی ازانها وتحقیقش بیاید وصحیح مرتبهٔ اعلی ست وحسن مرتبهٔ متوسط وضعیف مرتبهٔ ادنی و بعض علماء این فن تقسیم حدیث بدو قسم کرده اند صحیح وضعیف واین تقسیم بسوی سه قسم نظر بمتن حدیث ست بیکی از دو اعتبار مذکور واگر نظر بسوی اوصاف رواة کنند گویند راوی یا ثقه عدل ضابط ست یا غیر ثقه و متهم و مجهول و نحو آن مثل فیه لین او کثیر الوهم او کثیر الغلط پس بحث از جرح وتعدیل رود واگر نظر بسوی کیفیت اخذ رواة وطرق تحمل ایشان برای حدیث کنند این بحث باشد از اوصاف طالب و کیفیت استفاده او و افادهٔ شیخ او را و کیفیت اخذ او از قرارت و سماعت و اجازت و جز آن واین تقریر مستدعی ترتیب کلام بر چهار باب ست

باب اول در اقسام وانواع حدیث و دران سه فصل ست

فصل اول در تعریف حدیث صحیح وانچه متعلق باوست

خبر احاد اگر از صفات قبول مشتمل بر اعلی اوصاف وی باشد صحیح لذاته ست و فعیل درینجا بمعنی فاعل ست از صحت واین حقیقة در اجسام باشد و استعمالش در غیر اجسام مجاز

یا استعاره ست و اگر مشتمل بر آن نیست پس اگر جبر این قصور یافته شود مثل کثرت طرق پس آن نیز صحیح ست لکن لا لذاته و اگر جبر منفقود ست حسن لذاته ست و اگر قرینه مرجحه جانب قبول متوقف فیه قائم شود نیز حسن ست لکن لا لذاته و صحیح لذاته مقدم ست بر همه بنابر علو رتبه پس حدیث صحیح آنست که سندش بنقل عدل ضابط از عدل ضابط که مثل وی ست تا انتهای سند متصل باشد و از شذوذ و علت سالم بود و درین اوصاف احتراز ست از حسن و ضعیف چه مراد باتصال آنست که آن حدیث با آن سند منقطع نباشد بهر وجه که بود نه در اول نه در وسط و نه در آخر و قیل المتصل ما سلم اسناده من سقوط فیه بحیث یکون کل من رجاله سمع ذلک المروی من شیخه قاله الحافظ ابن حجر رح و مراد بعدل آنست که عدالت راوی مشهور باشد نه مستور پس هر که اصلا عدل نیست یا عدالتش مستور ست یا در ان جرح ست وی خارج باشد ازین حد و مراد بضابط کسی ست که حافظ متیقظ غیر مغفل غیر ساهی و شاکی در حالت تحمل و ادا باشد زیرا که اگر در ناقل نوعی قصور از درجهٔ اتقان ست حدیثش در حد حسن در آید و چون ازین درجه هم فروتر شود حدیث او ضعیف گردد و ضبط دو گونه ست یکی ضبط صدر و آن اثبات مسموع ست بر وجهی که متمکن باشد باستحضار او هر وقت که خواهد دوم ضبط کتاب و آن صیانت کتاب ست نزد خودش از وقتی که آنرا شنیده و تصحیح کرده ست تا آنکه تادیه وی کند قاله الحافظ ابن حجر و در تعریف صحیح لفظ تام الضبط ذکر کرده گویا اشارت بسوی رتبه علیا درین باب فرموده و فیه ما یاتی و مراد بشذوذ روایت ثقه مخالف روایت مردم ست کذا قیل و درینجا مسامحت ست زیرا که این معنی شاذ ست نه معنی شذوذ و اولی آنست که چنین گویند روایة ثقة مخالفا لروایة الناس او مخالفته فیها للناس حافظ ابن حجر گفته الشاذ لغة الفرد و اصطلاحا ما یخالف فیه الراوی من هو ارجح منه و برین تقدیر اعتبار بودن راوی ثقه با مخالفت او بمردم معتبر نباشد بلکه مخالفت شخصی واحد ارجح از وی کافی ست و مراد بعلت اسباب خفیه غامضه قادحه ست کذا قیل و درینجا نیز مسامحت ست زیرا که در معلل بودن اسباب خفیه لازم نیست بلکه سبب واحد خفی کافی باشد و آنکه گفته اند که جمع باعتبار مواد ست پس بعید ست سیما در مقام تعریف و بعضی گفته اند که این قید مستدرک ست زیرا که بر ضابط جازم مثل این قادح مخفی نمی تواند ماند و جوابش آنست که ان الصارم قد ینبو و الجازم قد یسهو پس هر حدیث که دران این قیود مجتمع شود حکم بصحت آن کنند بلا خلاف بین اهل الحدیث و در هر چه قیدی از ان مفقود شود از صحت خارج گردد مثل مرسل و غیره و گاهی در بعض احادیث اختلاف کنند بنابر اختلاف در وجود این اوصاف و چون در حق حدیثی گویند که این حدیث صحیح ست معنیش آنست که سندش بنقل عدل ضابط متصل شده ست نه آنکه در نفس الامر مقطوع ست زیرا که بعض احادیث صحیحه چنان ست که عدلی بروایتش منفرد گشته و نیست از جنس آن اخبار که امت بر تلقی آن بقبول اجماع کرده باشد همچنین اگر در باره حدیثی بگویند که این صحیح نیست معنیش آنست که اسناد او بر وجه معتبر بصحت نرسیده نه آنکه آن حدیث در نفس خود کذب ست این چنین نوشته اند بعض اهل علم منهم صاحب الخلاصة و لیکن این بیان هیچ نافع نیست زیرا که عمل بر حدیث صحیح ثابت متعین ست و بر غیر ثابت ممنوع گو در نفس الامر کذب نباشد فای فائدة فی ذکر هذا التقریر و مراد بعدل چنانکه حافظ ابن حجر گفته

کسی ست که او را ملکه حامله بر ملازمت تقوی و مروت باشد و مراد بتقوی اجتناب اعمال سیئه از شرک یا بدعت یا فسق ست انتهی و برین تفسیر عدل کتب اصول فقه و علوم حدیث و کتب فقه متطابق اند و بعض قید بدعت حذف کرده اند مگر همگنان متفق اند بر آنکه عدالت ملکه ست پس در عبارت حافظ در رسم تقوی قصوریست زیراکه گفته مراد بتقوی اجتناب اعمال سیئه ست با آنکه درینجا از زیادت قیدی لابدست که آن اتیان بواجبات باشد و چون تطابق جمهور بر ملکه بودنش معلوم شد پس ملکه کیفیتی راسخه در نفس ست که از ان صدور افعال بسهولت میشود و بسبب آن از اقتراف هر فرد فرد کبائر و صغائر خسیسه مثل سرقة لقمه و تطفیف حبه و رذائل جائزه مثل بول در طرقات و اکل غیر سوقی در سوق ممتنع میگردد و رازی بمحصول گفته عدالت هیئت راسخه در نفس حامل بر ملازمت تقوی و مروت ست تا آنکه ثقت نفس بصدق او حاصل شود و معتبر دران اجتناب کبائر و بعض صغائر ست و منجمله آن صحبت ارذال و افراط در مزاح را ذکر کرده و گفته ضابط درینجا آنست که هر انچه باو امن از جرأت بر کذب نباشد رد میشود و الا فلا انتهی گویم اصل عدالت در لغت استقامت ست یقال طریق عدل ای مستقیم و اطلاقش بر استقامت سیرت و دین می آید زرکشی در بحر گفته عدالت شرط ست بالاتفاق و لکن اختلاف در معنی او ست نزد حنفیه عبارت از اسلام یا عدم فسق ست و نزد ما ملکه ایست در نفس مانع از اقتراف کبائر و صغائر خسیسه و قشیری گفته از شافعی بصحت رسیده که در مردم کسی هست که تمحض طاعت بدون مزج معصیت میکند و در مسلمانان کسی هست که تمحض معصیت بلا مزج طاعت میکند پس هیچ راهی بسوی رد کل و قبول کل نیست بلکه اگر اغلب بر مرد طاعت و مروت ست شهادت و روایتش مقبول باشد و اگر اغلب معصیت و خلاف مروت ست مردود باشد و ابن سمعانی گفته در عدل از چار چیز ناگزیرست محافظت بر فعل طاعت و اجتناب از معصیت و عدم ارتکاب چیزی از صغائر که قادح باشد در دین و آبروی او و عدم فعل چیزی از مباحات که مسقط قدر و کاسب ذم باشد و از مذاهب معتقد چیزی نباشد که رد اصول شرع بود جوینی گفته متفق علیه در خبر همین ثقت ست چون ثقت حاصل شد خبر مقبول شود و ابن حاجب گفته عدالت محافظت دینیه حامله بر ملازمت تقوی و مروت ست و نیست با او بدعت پس قید عدم بدعت درینجا ذکر کرده و انچه در باره اهل بدعت حق ست بیاید و شوکانی گفته اولی در تعریف عدالت آنست که آن تمسک ست بآداب شرع پس متمسک بدان فعلا و ترکا عدل مرضی ست و مخل بچیزی از ان عدل نیست اگر این اخلال قادح در دین فاعل یا تارک او ست مثل فعل حرام و ترک واجب و اما اعتبار عادات جاریه میان مردم که مختلف باختلاف اشخاص و ازمنه و امکنه و احوال ست پس این را خود هیچ مدخل در امر دینی نیست و بنا روایت و شهادت که دو قنطره عظیمه و دو جسر کبیر اند بر امر دین ست آری فاعل چیزی که مردم آنرا خلاف مروت عرفا نه شرعا می شمارند تارک مروت عرفیه ست و این مستلزم ذهاب مروت شرعیه نیست انتهی و در اسبال المطر بر تعریف عدالت که از حافظ ابن حجر گذشته نوشته شک نیست که این تشدید در عدالت جز در حق معصومین و افراد از خلص مومنین تمام نمی شود بلکه در حدیث آمده ان کل بنی آدم خطاؤن

وخیر الخطائین التوابون و در حدیث بزار آمده المؤمن واه راقع یعنی واهی دین خود بذنب و راقع او بتوبه ست و در آخر
حدیث گفته فالسعید من مات علی رقعه و در حدیث دیگر آمده ما من نبی الا عصی او هم و نیز آمده لو لم تذنبوا لذهب الله بکم و لجاء
بقوم یذنبون فیستغفرون فیغفر لهم و این حدیث صحیح ست و مخفی نیست که حصول این ملکه در هر راوی از رواة حدیث
عزیز الوجود ست قریب نیست که اتفاق افتد و هر که تراجم رواة را مطالعه کرده ست این معنی را نیکو میداند و آنانکه عدالت
را تعریف بما ذکر کرده اند دلیلی برای قول ایشان یافته نشده و نه خود ایشان تعرض کرده اند بدلیل برین قول و چون دلیلی
در میان نباشد بحث لغوی بود و نظر در معنی آن از روی لغت واجب گردد و چون رجوع بلغت کردیم یافتیم که در قاموس
در معنی عدل و عدالت چنین نوشته العدل ضد الجور و این معنی درین الفاظ قلیل الافاده ست زیرا که در بارهٔ جور گفته الجور
نقیض العدل و این بعید ست و در نهایه گفته الذی لا یمیل به الهوی و این عبارت اگرچه تفسیر عادل ست نه عدل لیکن افاده
مراد میکند و دیگر اهل لغت گفته اند العدل الاستقامة و ائمهٔ تفسیر را در قوله تعالی ان الله یامر بالعدل والاحسان
اقوال اند رازی بعد سرد آن اقوال گفته انه عبارة عن الامر المتوسط بین طرفی الافراط والتفریط انتهی و این قریب ست
بتفسیر عدالت باستقامت و صحابه که اهل لغت اند تفسیر استقامت بعدم رجوع بسوی عبادت اوثان کرده اند و ابو بکر صدیق
رضی الله عنه برکسیکه تفسیرش بعدم اتیان بذنب کرده انکار فرموده و گفته حملتم الامر علی اشده و امیر المومنین علی رضی الله عنه
تفسیرش باتیان بفرائض نموده و حق تعالی در بارهٔ شهود فرموده ذوی عدل منکم و ممن ترضون من الشهداء
و این گویا تفسیر عدل ست بمرضی و مرضی کسی ست که نفس بسوی خبر او ساکن شود و دل بوی راضی گردد و مضطرب نشود و منه
تجارة عن تراض و در کلام علی مرتضی ست حدثنی رجال مرضیون وارضاهم عمر و در حدیث مرفوع ست اذا اتاکم من ترضون
خلقه و دینه فانکحوه و چون این حال معلوم شد پس باید دانست که شافعی رح در حد عدالت قولی گفته که بسیاری از عقلاء بعد وی
آنرا مستحسن انگاشته اند و آن قول این ست که لو کان العدل من لم یأت بذنب لم نجد عدلا و لو کان کل ذنب لا یمنع من العدالة
لم نجد مجروحا و لکن من ترک الکبائر و کانت محاسنه اکثر من مساویه فهو عدل انتهی گوییم این قول حسن ست و تفسیر اهل لغت
مؤید اوست که العدل نقیض الجور و نیست جور عبارت از ملکه راسخه موجبهٔ اتیان هر معصیت و نه جائر در لغت آتی بهر معصیت
بلکه جائر کسی ست که جورش غالب بر عدل و شرش غالب بر خیر باشد پس عدل درین حین کسی ست که مقارب و مسدد باشد
و خیرش بیشتر از شر اوست بعده حافظ ابن حجر در رسم عدالت عدم بدعت گرفته و گفته که مبتدع عدل نیست و لیکن بسیاری
قائل بقبول مبتدعی شده که بدعتش مقتضی تا تکفیر نیست و این مناقض ما ذکر هنا ست و مروت که بضم میم و را و واو ساکن
و همزه ست و گاهی متبدل و مدغم شود حافظ ابن حجر تفسیرش نکرده و غیر وی تفسیرش کرده و گفته هی کمال الانسان من
صدق اللسان و احتمال عثرات الاخوان و بذل الاحسان الی اهل الزمان و کف الاذی عن الجیران و بعضی گفته اند
المروة التخلق باخلاق امثاله و اقرانه و لداته فی لبسه و مشیه و حرکاته و سکناته و سائر صفاته قاله الهروی و آنکه حافظ در رسم

صحیح ضبط تام گرفته اگر مراد بتام تمام ست پس تحقق مراتب معلوم زیراکه هرکه را این حیثیت نباشد یعنی ضبط صدر یا ضبط
کتاب چنانکه نقلش گذشته پس وی سیء الحفظ یا ضعیف الحفظ ست و در ضبط کتاب خود تمام و قصور متصور نیست بالجمله
درین تعریف تجمیل ست و سید محمد ابن ابراهیم وزیر یمنی در رسم صحیح گفته الصحیح من الآحاد نقل عدل تام الضبط متصل السند
غیر معلل و عند من یقبل المرسل نقل عدل غیر مغفل بصیغة الجزم دون صیغة التمریض و البلاغ انتهی پس درین رسم پنج شرط
ذکر کرده سه وجودی و دو عدمی و آن اتصال و عدالت راوی ست و این راجع بسوی دین و ضبط اوست و مرجع آن
بسوی حفظ و فطنت ست و دو شرط عدمی عدم شذوذ و عدم علت اند و آنرا مقید کرده بآنکه خفی قادح باشد زیراکه علت ظاهره
راجع بسوی ضعف راوی یا عدم اتصال سندست و احتراز از آن بقید اتصال سند بنقل عدل ضابط متقدم شده پس چون
یکی ازین دو معدوم شود بعدم ظاهر موسوم گردد بآنچه خود از انقطاع یا ضعف و مانند آن از اول وهله پس عدم علت شرط
ظاهر نیست مگر آنکه همراه آن قدح خفی باشد و حافظ در نکت بر ابن الصلاح گفته که اهل حدیث در تعریف صحیح دو قید افزوده اند
یکی عدم شذوذ دوم عدم علت زیراکه هیچ یکی نمیگوید که عمل بحدیث باید کرد اگرچه دران علت قادحه موجود باشد غایت
آنست که فقها بعض علل مذکوره را معتبر نمی دارند و خلاف ایشان در تسمیه بعض علل بعلت ست زیراکه گاهی علت
یافته می شود لیکن قادح نمی باشد پس اهل حدیث در حدیثی که این اوصاف مجتمع شده مزید تفتیش اشتراط میکنند تا آنکه ظن
سلامتش از شذوذ و علت غالب شود و فقها این را شرط نمی کنند بلکه نزد اجتماع این هر سه وصف نامش صحیح می نهند باز
چون ظاهر شود که آن شاذ ست ردش میکنند پس در مآل میان ایشان خود خلاف نیست خلافی که هست در تسمیه او بصحیح
فی الحال ست بعد وجود صفات سه گانه و فریقین مجمع اند بر آنکه وجود علت قادح مضر ست انتهی گویم مراد ایشان بعدل
روایت عدل ضابط مروی ست چنانکه در عدل شهادت ضبط مشهود به با عدالت شرط ست پس مغفل متوقف فیه ست
روایةً و شهادةً اگرچه عدل در دین باشد و هرکه کبیر الخطا فاحش الغلط ست وی در شهادت و روایت عدل نیست
و درین حین اقتصار بر عدالت کافی از تقیید بضبط ست و لهذا خطابی بر همین یک قید عدالت اکتفا کرده و چون این معنی
معلوم شد پس وجهی برای حذف قید شذوذ که در رسم سید محمد بن وزیر گذشته موجود نیست بلکه این قید معتبر ست و اگر
مراد او آنست که این حد صحیح بر اصطلاح فقهاست پس وجهی برای زیادت قید عدم علت نیست و نه برای حذف وصف
او بخفی قادح کما قال الحافظ ابن حجر چنانکه وجهی برای زیادت وصف عدل بغیر مغفل در رسم مرسل موجود نیست زیراکه
مغفل نه در مسند مقبول ست و نه در مرسل لکن قید غیر مغفل مفید اخراج علت قادحه خفیه ست زیراکه معلل آنست که
در وی علت قادحه خفیه باشد و معلل نمیشود مگر در مسیکه مشتمل بر علت موصوفه بوصفین باشد کما قاله البقاعی و باین
تقریر مندفع شد ایراد عدم وجه برای حذف وصف او بخفا و قدح حافظ ابن حجر گفته و چون این اوصاف مفید غلبهٔ ظن اند
که بران مدار صحت ست پس مقتضی آنست که درجات بعض فوق بعض باشند بحسب امور مقویه و چون قرار امر برین معنی شد

پس هر حدیث که رواة او در درجهٔ علیا از عدالت و ضبط و سائر صفات موجبهٔ تصحیح باشند آن حدیث از انچه کمتر
ازوست درین صفت اصح باشد حافظ ابن کثیر گفته وقد یکون الصحیح مشهورا او غریبا وهو متفاوت فی نظر الحفاظ فی
محاله ولهذا اطلق بعضهم اصح الاسانید علی بعضها فعن احمد واسحق اصحها الزهری عن سالم عن ابیه وقال علی بن المدینی والفلاس
اصحها محمد بن سیرین عن عبیدة عن علی وعن یحیی بن معین اصحها الاعمش عن ابراهیم عن ابن مسعود وعن البخاری مالک عن نافع عن ابن عمر
وزاد بعضهم الشافعی عن مالک اذ هو اجل من روی عنه انتهی گویم اصح اسانید از روی مراتب علیه حدیثی ست که شیخین بر تخریج او
متفق اند بنسبت حدیثی که احدهما بدان منفرد شده وهمچنین حدیثی که بخاری بدان منفرد ست بنسبت انچه مسلم بدان منفرد گشته
بنابر اتفاق علما بعد این هر دو امام بر تلقی کتاب ایشان بالقبول واما اختلاف ایشان در آنکه ارجح ازین هر دو کدام یک ست
پس متفق علیه این هر دو باین حیثیت ارجح باشد از انچه متفق علیه این هر دو نیست وجمهور تصریح کرده اند بتقدیم صحیح بخاری
در صحت بر غیر او وتصریح بتنقیص آن از احدی یافته نشده ونتوان گفت که اختلاف در ارجحیت احدهما تصریح بتنقیص ست
زیرا که ایشان تصریح باین معنی نکرده اند بلکه این را از اطلاقات ایشان اخذ واز کلام ایشان فهم میکنند وخود از ایشان تصریح
باین معنی یافته نمی شود وقول ابو علی نیسابوری ما تحت ادیم السماء اصح من کتاب مسلم منافی مقصود نیست زیرا که در ان تصریح
باین معنی نکرده که مسلم اصح از بخاری ست بلکه نفی وجود کتاب اصح از کتاب مسلم ونفی مساوات نموده چه منفی چیزی ست
که صیغهٔ افعل اقتضای آن کرده وآن زیادت صحت در کتاب مشارک مسلم در صحت ست که بدان زیادت ممتاز گردیده
واین تاویل مر این قول ابی علی از حافظ ابن حجر ست ولیکن مخفی نیست که مآل کلام ابو علی درین صورت آنست که کتاب بخاری
ومسلم برابر اند در انکه زیر ادیم آسمان کتابی صحیح تر ازین هر دو کتاب نیست حال آنکه این معنی نه محل نزاع ست ونه مطلوب
بلکه مطلوب آنست که کتاب بخاری اصح از کتاب مسلم ست بقاعی گفته سعد تفتازانی این بحث را در شرح مقاصد تحقیق کرده
وحاصلش این ست که صیغهٔ افعل گاهی مستعمل بر مقتضای اصل لغت می شود وزیادت منتفی می باشد وگاهی بر مقتضای
عرف شائع میگردد ومساوات منتفی می باشد پس قوله صلعم ما طلعت ولا غربت الشمس علی احد بعد النبیین افضل من
ابی بکر ذکره المحب الطبری فی مناقب العشرة عن الدارقطنی والمخلص الذهبی من حدیث ابی الدرداء اگر چه ظاهرش نفی
افضلیت غیر ست ولیکن سوق آن برای افضلیت ابو بکر ست وسر درینجا آنست که غالب از حال هر دو تن تفاضل ست
نه تساوی پس چون افضلیت یکی منفی شود افضلیت دیگر ثابت گردد وبمثل این تقریر اشکال مشهور که بر حدیثی وارد کرده اند
منحل میشود وآن حدیث این ست عن ابی هریرة انه صلعم قال من قال حین یصبح وحین یمسی سبحان الله وبحمده مائة مرة لم یأت
احد یوم القیامة بافضل مما جاء به الا احد قال مثل ذلک او زاد علیه زیرا که معنی حدیث آنست که هر که این را گفت شی
افضل تر از هر واحد آورد مگر کسی که مثل او گفت یا زیاده گفت پس اگر چه ظاهر این استثنا از نفی ست اما در تحقیق
از اثبات ست نه از نفی واین مثل حدیثی ست که بزار از روایت جابر جعفی از ابی منذر جهنی آورده که گفت قلت

یا نبی الله علمنی افضل الکلام قال یا ابا المنذر قل لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت بیده الخیر وهو
علی کل شیء قدیر مائة مرة فانک یومئذ افضل الناس عملا الا من قال مثل ما قلت انتهی حافظ ابن حجر گفته پس صفاتی که مدار
صحت کتاب بخاری ومسلم بر وست اتم واشد اند از ان در کتاب مسلم وشرط وی دران اقوی واسد ست واما رجحان او
از راه اتصال پس بنابر آنست که بخاری ثبوت لقاء راوی با مروی عنه شرط کرده اگرچه یکبار باشد ومسلم اکتفا بمطلق
معاصرت نموده حافظ عماد الدین بن کثیر در باعث حثیث گفته ومن ههنا ینفصل لک النزاع فی ترجیح تصحیح البخاری علی
مسلم کما هو قول الجمهور خلافا لابی علی النیسابوری شیخ الحاکم وطائفة من علماء المغرب انتهی واما رجحان او از راه عدالت
وضبط پس از ان جهت ست که رجال متکلم فیه مسلم اکثر اند در عدد از رجال متکلم فیه بخاری با آنکه بخاری اکثار اخراج از حدیث
ایشان نکرده بلکه از غالب شیوخ ایشان آورده که از انها گرفته وممارست حدیث شان کرده ست بخلاف مسلم درین هر دو
امر واما رجحانش از راه عدم شذوذ واعلال پس باین وجه ست که احادیث منتقد علیه بخاری اقل عدد ست از احادیث
منتقد علیه مسلم با آنکه علماء متفق اند بر آنکه بخاری اجل بود از مسلم در علوم واعرف بود بصناعت حدیث از وی ومسلم شاگرد
بخاری ست وهمیشه از وی استفاده میکرد وتتبع آثار او می نمود تا آنکه دارقطنی میگفت که لولا البخاری لما راح مسلم ولا جاء
انتهی وسید علامه محمد بن اسمعیل امیر درینمقام در بعض کلام حافظ در توضیح الافکار شرح تنقیح الانظار تعاقب کرده وتفصیل
شرح پرداخته بنابر طول ذیل ایرادش درین مختصر مناسب نیفتاد وبالجمله صحیح بخاری باین وجوه مقدم بر همه کتب ست
وبعد او صحیح مسلم ست بنابر مشارکتش با بخاری در تلقی علماء کتاب او را بالقبول مگر آنچه از ان معلول ست بعده مقدم آنست
که موافق شرط این هر دو باشد حافظ گفته مراد بشرط ایشان رواة ایشان اند با باقی شروط صحیح وبر تعدیل رواة
این هر دو اتفاق حاصل شده ست بطریق لزوم پس ایشان مقدم باشند بر غیر خود در روایات واین اصلی ست که
ازان بیرون نتوان رفت مگر بدلیل پس اگر خبری بر شرط این هر دو باشد معا دون حدیث مخرج مسلم یا مثل او باشد ودرینجا
گفته اند که مقتضای نظر درینمقام آنست که هرچه بر شرط این هر دو باشد وآنرا علت نبود مقدم باشد بر اخراج مسلم
تنها زیرا که قوت حدیث نظر برجال ست نه نظر ببودن آن در کتاب انتهی گوئیم بلکه مقتضای نظر آنست که مقدم باشد
بر تنها اخراج بخاری نیز زیرا که چون بر شرط هر دو شد معا گویا همچو متفق علیه شد وآن مقدم ست بر انفراد هر دو مگر
آنکه بقاعی گفته وجه تاخر خبری که بر شرط هر دو ست از خبری که احدهما اخراجش کرده آنست که اخراج احدهما را امت
تلقی بقبول کرده بخلاف آنچه بر شرط هر دو ست وتخریجش نپرداخته اند انتهی واین وجه اقوی ست وآنکه حافظ ابن حجر
درینجا جزم کرده با آنکه مراد بشرط شیخین رواة صحیحین اند پس ائمه حدیث را در شرط ایشان اختلاف ست بجهت آنکه ایشان
ذکر شرط خود نکرده اند نووی گفته انه لیس لهما شرط فی کتابیهما ولا فی غیرهما انتهی آری علماء حدیث تتبع ما فیهما کرده استنباط
شروط نموده اند تا آنکه هر ناظر را شرطی حاصل شده ودران اختلاط بسیار رو داده چنانکه در شرح تنقیح الانظار بسط آن

نمود بروجهی که مسبوق احدی از نظّار نیست و حق آنست که چون شرط شیخین شناخته نمی شود مگر تخمین و تخییت پس احوط برای متورع توقف و امساک ست از جزم بوصف حدیث غیر مخرج در کتاب ایشان بآنکه این حدیث بر شرطهما یا احدهماست زیراکه شرط ایشان غیر معلوم ست جزما پس جزم بوصف حدیثی بدان چه قسم می تواند شد و چگونه تصحیح آن می توان کرد با وجود شک درانچه موجب جزم ست و چگونه ازان تفریع تصحیح آن حدیث توان نمود حال آنکه تفریع یقین بر شک نتوان کرد و احسن محمل برای قول قائل در حدیث غیر مخرج شیخین که انه علی شرطهما ست آنست که این ظن او ست که این هر دو را شرطی هست و آن شرط مظنون او ست پس انچه موصوف بودن بر شرطهما ست چه قسم مستحق تقدیم خواهد بود زیراکه اگر این تقدیم بنسبت ظان از مجتهدین ست که وی گمان کرده که آن حدیث بر شرطهما ست پس آن ظان مخاطب بظن خود و مامور بعمل کردن بدان ست مادامیکه کدام رتبهٔ ارفع از ظن خود نمی یابد و اگر بنسبت غیر او از مقلدین یا مجتهدین ست پس هرگز ظن غیر ایشان لازم ایشان نیست و نه عمل بدان جائز و حافظ و غیره تقدیم ما هو علی شرطهما را سوق بمساق تقعید میکنند چنانکه سوق تقدیم متفق علیه یا منفرد بخاری یا مسلم میکنند لیکن بر تقدیم متفق علیه و غیره دلیل ذکر کرده اند که آن تلقی امت بقبول ما فیهما ست بخلاف انچه بر شرطهما ست زیراکه ایشان اتفاق نکرده اند بر شرطی از برای آن هر دو و نه خود شیخین تصریح کرده اند بآنکه ما را فلان شرط است و کلام سید محمد بن وزیر در مختصرش مثل کلام حافظ ست قال ثم شرطهما عملا بالغالب عند الجهل انتهی گویا گفت که غالب شرطهما صحت ست و این درست ست اگر معلوم شود و لیکن در حیز دعوی بر شیخین ست اولا باز در حیز جهالت ست ثانیا پس درینجا باین حساب شش قسم دست بهم داد یکی ما اتفقا علیه دوم ما اخرجه البخاری سوم ما اخرجه مسلم چهارم ما علی شرطهما معا پنجم ما علی شرط البخاری وحده ششم ما علی شرط مسلم وحده مگر آنکه سید محمد بن وزیر بر تقسیمت اقسام زائده بر تعداد حافظ ابن حجر ایراد کرده و آنرا از صحیح شمرده اول متواتر و این اعلی اقسام ست و جوابش آنست که این غیر وارد ست زیراکه در وی عدالت راوی شرط نیست و سخن در صحیح ست که تعریفش گذشته و ثانی مشهور که دران بعض شروط متواتر مفقود گشته سوم ما اتفق علیه الستة و حافظ ابن حجر گفته وارد نمی شود ازین اقسام مگر مشهور و من در رتبهٔ او متوقف هستم که قبل ما اتفقا علیه ست یا بعد آن و اما ما اخرجه الستة پس غیر وارد ست زیراکه این قسم ست نه قسیم چه مندرج زیر ما اخرجاه ست و بقاعی تعقب کلام شیخ خود حافظ ابن حجر کرده بانچه دران طول ست لهذا ذکرش درینجا نکردیم و در خلاصه باعث حثیث مختصر نوشته که اول کسیکه در صحیح مجرد تصنیف کرد و بدان اعتنا نمود یعنی عاری از حسن و ضعیف جمع کرد امام بخاری ست بعده مسلم صاحب و تلمیذ او و کتاب این هر دو اصح کتب اند بعد کتاب عزیز و بخاری اصح ست نزد جمهور و در جامع الاصول از بخاری آورده که گفت کتاب صحیح خود را از شش لاک حدیث تخریج کرده ام و هیچ حدیثی درین کتاب ننهادم مگر آنکه دو رکعت نماز گذاردم بعده اقسام صحیح بروجهی که گذشت ذکر کرده و گفت این هفت اقسام ست انتهی و حافظ ابن کثیر زیاده کرده ثم ان البخاری و مسلما لم یلتزما باخراج جمیع ما یحکم بصحته من الاحادیث

فانهما قد صححا احادیث لیست فی کتابیها کما ینقل الترمذی وغیره عن البخاری تصحیح احادیث لیست عنده بل فی السنن
وغیره و ابن الصلاح گفته واما محذوف الاسناد یا آنچه بعض او دریں هر دو ست در تراجم بخاری کثیر و در مسلم قلیل ست جدا
کقوله فی التیمم روی اللیث بن سعد و هر چه بصیغه جزم ست بلفظ معروف مثل قال فلان و فعل و امر و روی و ذکر محکوم
بصحت ست حافظ ابن کثیر گفته ای فصحیح الی من علقه ثم النظر فیما بعد ذلک انتهی و هر چه بصیغه جزم نیست بلکه بلفظ مجهول ست
مثل یروی عن فلان و فعل و امر و حکی و قیل پس محکوم بصحت نیست ولکن ایرادش در صحیح مشعر بصحت اصل اوست
حافظ ابن کثیر گفته ای فالاستشهاد منها صحة ولا تنافیها ایضا الا انه قد وقع من ذلک فی التعلیقات کذلک وهو صحیح و ربما رواه مسلم و ما کان من التعلیقات صحیحا
فلیس من نمط الصحیح المسند فیه لانه قد رسم کتابه بالجامع المسند الصحیح المختصر من امور رسول الله صلعم و سننه و ایامه واما اذا قال البخاری قال لنا
او قال لی فلان کذا او زادنی و نحو ذلک فهو متصل عند الاکثر و حکی ابن الصلاح بان الحافظ ابا جعفر بن حمدان قال اذا قال
البخاری و قال لی فلان فهو مما سمعه عرضا و مناولة و انکر ابن الصلاح علی ابن حزم رده حدیث الملاهی حیث قال فیه
البخاری و قال هشام بن عمار و قال یعنی ابن الصلاح اخطأ ابن حزم من وجوه فانه ثابت من حدیث هشام بن عمار قلت
قد رواه احمد فی مسنده و ابو داود فی سننه و خرجه البرقانی فی صحیحه و غیر واحد متصلا مسندا الی هشام بن عمار و شیخه ایضا
کما بیناه فی کتاب الاحکام ولله الحمد انتهی حاکم در مدخل گفته حدیث صحیح دو قسم ست پنج متفق علیه و پنج مختلف فیه اول از متفق علیه
اختیار بخاری و مسلم ست و این درجه اولی ست و آن حدیثی ست که صحابی مشهور آنرا از رسول خدا صلعم روایت کرده و
آنرا دو راوی ثقه یا اکثر از دو روایت کنند بعده تابعی مشهور روایتش از ان صحابی کرده و او را نیز دو راوی ثقه اند یا زیاده
و همچنین در هر درجه و خطیب گفته اقل ما یرفع الجهالة ان یروی عنه اثنان من المشهورین بالعلم کذا فی المنهل و ابن اثیر
و نووی گفته اند که این شرط بخاری و مسلم نیست زیرا که ایشان اخراج کرده اند حدیث مسیب را در وفات ابوطالب
و عمرو بن تغلب انی لاعطی الرجل والذی ادع احب الی که بجز حسن بصری از مسیب آنرا روایت نکرده و حدیث قیس بن ابی حازم از مرداس اسلمی یذهب الصالحون
الاول فالاول الی آخره که جز قیس از وی دیگر راوی نیست و مثل این دو حدیث در صحیحین بسیار ست منها حدیث انما الاعمال بالنیات ابو حاتم بن حبان گفته این حدیثی ست که
متفرد اند بدان اهل مدینه و نیست نزد اهل عراق و نه نزد اهل مکه و یمن و نه نزد اهل شام و مصر و بعض اهل علم گفته اند که این حدیث را ائمه در کتب
خود بچند طریق روایت کرده اند و در خلاصه بعض آن طرق را ذکر نموده گویم اطلاق صحاح بر مجموع کتب سته از باب
تغلیب ست ورنه در سنن اربع التزام صحاح نیست بلکه دران حدیث هر سه قسم ست و اهل علم بدان تصریح کرده اند
و جماعت در عرف اهل حدیث عبارت از اصحاب این شش کتاب ست پس مراد بقول ایشان رواه الجماعة اصحاب
کتب سته اند ولیکن این لفظ مبهم ست ابهام ترجیح سنن اربعه بر کتاب موطا امام مالک و کتاب الام للشافعی
و مسند امام احمد میکند و دران تامل ست شیخ ابن الهمام حنفی در شرح هدایه نوشته و قول من قال اصح الاحادیث
ما فی الصحیحین ثم ما انفرد به البخاری ثم ما انفرد به مسلم ثم ما اشتمل علی شرطهما تحکم لا یجوز التقلید فیه اذ الاصحیة لیست الا لاشتمال

رواتهما على الشروط التي اعتبراها فاذا افرض وجود تلك الشروط في رواة حديث في غير الكتابين فلا يكون الحكم بصحة
ما في الكتابين عين التحكم ثم حكمنا او احدهما بان الراوي المجتمع تلك الشروط مما لا يقطع فيه بمطابقة الواقع فيجوز كون الواقع
خلافه وقد اخرج مسلم عن كثير في كتابه ممن لم يسلم من غوائل الجرح وكذا في البخاري جماعة تكلم فيهم فمدار الامر في الرواة على
اجتهاد العلماء فيهم وكذا في الشروط حتى ان من اعتبر شرطا والغاه آخر يكون ما رواه الآخر مما ليس فيه الشرط متكافئا
لمعارضة الذي اشتمل على ذلك الشرط وكذا فيمن ضعف راويا ووثقه الآخر نعم تسكن نفس غير المجتهد ومن لم يخبر امر النفس
الى ما اجمع عليه الاكثر اما المجتهد فلا يرجع الا الى رأي نفسه فاذا صح في غير الكتابين عارض ما في الكتابين انتهى گویم درین عبارت
مسامحت ست زیرا که در ما سبق محقق شده که شرط شیخین معلوم نیست و نه شیخین بدان در کتابهای خود تصریح کرده اند
و نه در غیر آن بلکه حفاظ تتبع کرده از صنیع ایشان استخراج شروط کرده اند و ضرور نیست که آنچه ایشان آن را شرط فهمیده اند
همان شرط بخاری و مسلم باشد و لهذا انظار ایشان درین شرط مختلف واقع شده و بعض بر بعض رد کرده اند چنانکه حازمی
و ابن طاهر بر حاکم در آنچه آن را شرط شیخین زعم کرده رد نموده اند و این معنی معروف ست حافظ در اوائل مقدمه فتح الباری
مسمی بهدی الساری بذکرش پرداخته پس فرض وجود آن شرط در غیر این کتابین برای معارضه صحیحین چنانکه ابن همام
گفته کما ینبغی نیست آری رجال کتاب بخاری و مسلم را حافظ و غیره پسند کرده اند و ائمه تصریح نموده که کل من روی عنه
البخاري فهو عدل و شیخ ابو الحسن مقدسی در حق رجال بخاری میگفت هذا جاز القنطرة یعنی الحال التفات بسوی آنچه در
حق او گفته اند و جرح کرده اند نتوان کرد و لهذا ابو الفتح قشیری گفته و هکذا نعتقد و به نقول و هر چه بر شرط شیخین فرض
کنند و رجالش رجال صحیحین نباشند غایتش آنست که ظن مرضی بودن ایشان حاصل شود حال آنکه علم بارتضاء ایشان
بآن رواة معلوم نیست و لهذا ما کان علی شرطهما را ادنی رتبه از ما فیهما گردانیده اند و ازینجا واضح شد که حکم بصحت
ما في الكتابين تحکم نیست چنانکه ابن همام زعم کرده بلکه علت تقدیم صحیحین نزد جمهور علما و کافه ائمه حدیث و حکم بصحت آنها
بنا بر تلقی امت بقبول ست چنانکه حافظ ابن حجر در شرح نخبه گفته قدم صحيح البخاري على غيره من الكتب المصنفة في الحديث
ثم صحيح مسلم لمشاركته البخاري في تلقي العلماء لكتابه بالقبول ايضا سوى ما علل انتهى پس معلوم شد که علت تقدیم این
هر دو کتاب تلقی بالقبول ست و این تلقی بالقبول در مفروض ابن همام مفقود ست پس حکم بدان تحکم نباشد کما وهم
ابن الهمام و همچنین تقدیم ما علی شرطهما اگر یافته شود تحکم نباشد کما قرره السید العلامة محمد بن اسمعیل الامیر في جواب بعض
اهل العلم من معاصريه و سخن در وجوه مزیت صحیحین بر دیگر کتب این فن متقدم شده در اسبال المطر گفته قد صرح الجمهور بتقديم
البخاري في الصحة ولم يوجد عن احد التصريح بنقيضه انتهى و حافظ ابن حجر درباره رجال صحیحین گفته قد حصل الاتفاق على
القول بتعديلهم بطريق اللزوم فهم مقدمون على غيرهم في رواياتهم وهذا اصل لا يخرج عنه الا بدليل انتهى و در ثمرات النظر
على مصطلح اهل الاثر گفته لا شك ان الصحيحين اشرف كتب الحديث قدرا واعظمها ذكرا وان احاديثهما ارفع الاحاديث

درجة في القبول لخصائص اختصا بهما منها جلالة مؤلفيها وامتيازهما في هذا الشان وبلوغهما غاية في الدراية والاتقان ثم ما رزق هذان الكتابان
من الحسن والقبول عند ائمة هذا الشان وفرسان تلك الميادين فبحثوا عن رجالهما وحكموا على كل فرد فيهما وعليهما اعتنا ائمة الاسلام وعلماء الاعلام ما بين خادم
لهما بالكلام على رجالهما او على معانيهما او على لغتهما او على اعرابهما او مختصر منهما فهما اجل كتب الحديث واحاديثهما السالمة عن التكلم اقرب الاحاديث تحصيلا للظن
ونفس العالم اسكن الى ما فيهما منها الى ما في غيرهما هذا شئ يجده الناظر في نفسه ان انصف وكان من اهل العلم انتهى وتحقيق جمهور
علماء اصول حديث وفقه در وجوه ترجيح بتقديم احاديث صحيحين بر غير او رفته اند شوكانی در ارشاد الفحول در ذكر مرجحات
نوشته تقديم الاحاديث التي في الصحيحين على الاحاديث الخارجة عنهما انتهى ودر دراسات اللبيب در بارهٔ احاديث صحيحين نوشته
كه هي اساس كل من سلك الطريق الى الله تعالى بالاسوة الحسنة بخير الخلق قاطبة وقرة عين العامل بالحديث والتمسك الاعظم له
فيما بينه وبين ربه والنعمة الكبرى عليه من آلاء الله سبحانه والمعجزة الباقية من رسول الله صلعم من حيث حفاظ اسانيدها على مر الدهور
الى زماننا هذا فهي تلو القرآن في اعجازه والباقي الى انقراض الدنيا وليس لعامل الحديث شان جسيم من الدوران حولها في كل ما
ينفع له من امور الدنيا والآخرة انتهى وابن صلاح گفته يلزم من اتفاقهما اتفاق الامة لتلقيهم لهما بالقبول ونووی گفته اتفق الامة
انما افاد وجوب العمل بما فيهما من غير توقف على النظر فيه بخلاف غيرهما فلا يعمل به حتى ينظر ويوجد فيه شروط الصحيح انتهى وبعد در
دراسات ايضاح محاكمه درميان نووی وابن صلاح كرده گفته فثبتين تنزيههما بالاتفاق عمن ان يوثر ذلك في مرتبتهما درجة
بارويادة بالنزول عنها وهذا مما لا اختلاف فيه ولا ريبة لاحد من العلماء فما اعظم افتضاح من يطعن من اهل زماننا ان الاعتقاد
في حديثهما يوجب الوقفة في العمل فانه مفتضح من عدم رجوعه الى اصول هذا الفن الشريف ووقوفه على الرسوم المنيفة واستر عصمنا
واياهم عن كل بلاء يرضى به انتهى واين همه عبارات ائمه باعلى صوت منادی است برآنكه هيچ كتاب علم حديث بمرتبهٔ صحيحين نميرسد
بلكه مزيت اينها بر غير اينها مذهب جمهور اهل علم وائمه حديث واصول ست كما يلوح مما سبق پس معارضه احاديث شيخين باحاديث
ديگر بگمان آنكه آن احاديث بر شرط شيخين است يا رواتش مثل رجال صحيحين اند مغالطه بيش نيست بلكه خرق اتفاق ونقض حجة
جمهور علماء اسلام ست بلا دليل حال وليكن ابن همام را حامل بر قول مخالف جمهور تعصب مذهب خود وتصلب در ان شده
زيرا كه وی بزعم خود براي اثبات احكام ومسائل مذهب حنفی دامن جد وجهد برميان زده استظهارش باحاديث براي
رفع طعن بالای برين مشرب خواسته وچون ديد كه ثبوت مبنای حنفيه باحاديث صحيحه در جميع ابواب ومواضع فقه نمی شود
وطعن مخالفت حديث ازين مذهب بر نمی خيزد ناچار براي پرورش حرف خود ضابطه مقبوله جمهور وقاعده مسلمه اهل اصول را
شكسته تجويز معارضه احاديث كتب ضعاف باحاديث صحيحين نموده تا مذهب اهل جلده خود باثبات رساند ولكن انى
لهم التناوش من مكان بعيد جمعی از اهل علم قديما وحديثا تعاقب مشبع او درين قول مختلق كرده وشيخ علامه محمد معين رحمه الله
تعالى در دراسات در ابطال قول مدعي مساوات حديث غير صحيحين بحديث اين هر دو كتاب مستطاب معلى القاب
در صحت دراست حاوی عشر را بالاستقلال عقد نموده وقول ابن همام از فتح القدير وتحرير بلفظه نقل كرده برداو

پرداخته و زیاده بر بست ورق گفتگو کرده و ضبط اطراف مدعا بر وجه استیعاب نموده من شاء فلیرجع الیه ملخص اوائل
کلامش درین مقام آنست که مراد ابن همام ازین کلام انقداح در چیزی نیست که کلمه محدثین سلفاً و خلفاً و فقهاء متقدمین
و متاخرین بران متمائل گشته بجز ابن همام و اتباع او از تلامذه و بعض حنفیه متاخرین و آن چیز ترتیب مشهور میان صحاح
احادیث ست و غرضش ازین قدح چنانکه شیخ عبدالحق دهلوی در مقدمه شرح سفر السعادة گفته و بدان راضی گشته
مساعدت فقهاء حنفیه و معارضه ایشان با محدثین ست شیخ عبدالحق گفته مجال مقال فقهاء در امر مقرر محدثان واسع ست
بعده بکلام ابن همام اشارت کرده و گفته که این سخنش نافع مفید ست و غرض ما از شرح این کتاب و آن غرض تایید
مذهب حنفی ست و این اقرار صحیح ست از ایشان با آنکه تایید مذهب حنفیه جز بتصییر و رتب صحیحین مثل غیرهما از صحاح
با بطال خصوصیت این هر دو بصحت و ثقت دست بهم نمیدهد و محاولت انقداح مذکور در ترتیب متقدم از برای بودن
مذهب حنفیه در اغلب بر خلاف ما فی الصحیحین ست این ست قصد و اراده ایشان و لکن حق سبحانه هرچه میخواهد میشود و آنچه
نمی خواهد نمی شود و چون انزال عالی از علوش ابعد البعدین ست کاش ایشان اقدام بقدح در مرتبه صحیحین و قدر رفیع
این هر دو کتاب که اصح کتب صحیح مجرد زیر ادیم سماء بعد قرآن کریم اند باجماع کسیکه درین علم شریف التعویل بر وست قاطبةً
در هر عصر و اجماع بر فقیه مخالف و موافق نمیکردند و مثل این اجماع بر فضل ابوحنیفه رح بر فقهاء ثلثه از معاند و مخالف
با وجود دعوی افضلیت امام خود از اکثر اهل مذهب یافته نمیشود و از ثبوت صحت این هر دو سفر مبارک خلاف حدیث
صحیح قادح بر ابوحنیفه در آنچه مخالفت احادیث کتابین کرده لازم نمی آید تا آنکه ملجی ایشان بوقیعت درین هر دو کتاب
با بطال اختصاص آنها شود و بعد سلامت صاحب مذهب از طعن که ام مبالات از وهن روایات مخالفه باحادیث
صحیحین در ترک ابواب ما صح عن النبی صلعم ست ابوجعفر طحاوی با وجود مبالغه مفرط در نصرت مذهب نزد اتمام حجت بر
ابوحنیفه رح در آثار المعانی کلام جدید آورده در بعض مواضع میگوید فما قال ابوحنیفه باطل انتهی بعده در ابطال کلام
مبطل منزلت رفیعه صحیحین درباره تجرید صحیح بسط قول کرده و گفته و للہ الحجة البالغة از طرف ابوحنیفه رح عذر
کثرت قیاسات نموده و نوشته لو عاش حتی دونت احادیث الشریعة التی صحت بعده و ظفر و صحت عنده لاخذ بها
و ترک القیاس المخالف لها انتهی و شک نیست که مذهب امام ابوحنیفه و دیگر ائمه هدی همین ست که قائل شوند بتقدیم
حدیث بر قیاس و اجتهاد نزد صحت و لهذا جمیع ایشان رضی الله عنهم منع کرده اند از تقلید خود و تقلید غیر خود نزد
وجود سنن صحیحه و این روایات از ائمه اربعه در کتب فقهاء مقلده بحد تواتر رسیده و انکارش مکابره بیش نیست و مجال
بحث درین مقام بسیار ست لیکن این موضع ذکر آن نیست چه محل ذکرش کتب اصول فقه ست امام علامه یحیی بن ابی بکر
عامری یمنی رح در کتاب ریاض مستطابه فی جملة من روی فی الصحیحین من الصحابه بذکر فضل صحیحین و شیخین نوشته اتفق الائمة النقاد و جهابذ الضبط
والاسناد اهل الروایة والدرایة فی جمیع الاعصار و کافة الامصار علی صحة البخاری و مسلم و تواتر عند الکل امانة مصنفیهما

وامامتهما وتقديمهما فی هذا الشان وتابعهما الی انتصابه له ووفائهما بالتزام ما ادعياه من تصحيح المجرد وانهما من اول من صنف
فيه كتابيهما وانهما اصح الكتب بعد القرآن وممن نقل الاجماع علی ذلك ابن الصلاح والنووی وغيرهما والامة فی اجماعها
معصومة من الخطا ولذلك قال امام الحرمين عبد الملك بن عبد الله بن يوسف الجوينی فيما نقله النووی عنه لو حلف انسان
بطلاق امراته ان ما فی كتاب البخاری ومسلم مما حكما بصحته من قول النبی صلعم صحيح لما الزمته الطلاق ولا حنثته لاجماع
المسلمين علی صحتهما وحكی ابن الصلاح عن ابی نصر السجزی نحو ذلك فی صحيح البخاری خاصة قلت وهذا مستقر علی قواعد العلماء
اجماعا ان من حلف علی صحة امر وهو يظن صحته ولم ينكشف بطلانه لم يحنث لان الاصل بقاء الزوجية ولا يبطل بمجرد الاحتمال
المرجوح قال ابن الصلاح ولقائل ان يقول لا يحنث ولو لم يجمع المسلمون علی صحتهما للشك فی الحنث وقال كثيرون تستحب
الرجعة لمن يحلف بالطلاق علی المظنونات احتياطا لاحتمال الحنث واما الصحيحان فاحتمال الحنث فيهما فی غاية من الضعف
فلا تستحب له الرجعة لضعف احتمال موجبها قال ابن الصلاح وقد كنت اميل الی ان ما اتفقا عليه فهو مظنون وحسبته مذهبا
قويا وقد بان لی الآن انه ليس كذلك وان الصواب انه يفيد العلم واختار المحققون ان ما اتفقا عليه يفيد الظن والعمل
بالظن واجب نقله النووی عنهم وارتضاه علی الجملة فان فيهما احاديث متواترة والمتواتر يفيد العلم القطعی واحاديث تفيد
الظن الراجح وهو مظنة الوجوب واحاديث يسيرة استدرك عليهما لانحطاطها عن درجة ما التزماه وذلك مثل ان يرفع
الحديث بعض الرواة ويقفه الاكثرون او يسنده ويرسلوه او يختص بزيادة ولا يوافقوه او يخرجا عمن اختلف فی توثيقه
ومنه ما حمل علی الوهم منهما او ممن نقله عنهما تارة فی المتن وتارة فی الاسناد وقد اعتذر الحفاظ المتقنون عنهما فی جميع
ذلك وردوا علی المستدرك وبينوا وجوه الصواب وازاحوا الارتياب وعرفوا بعد الجواب عن كل حديث منها علی حدته
انه لم يكن فی شیء من ذلك ما هو مردود بطريق قطعی ولا اجماعی يعارض به الاجماع القطعی او السكوتی الحاصل فی صحتهما
وتلقيهما بالقبول وكثير من ذلك داخل فی المتابعات والشواهد لم تكن اصولا وقد تقرر انهما لا يخرجان الا ما لا علة له او له
علة غير موثرة عندهما واذا تعارض قولهما وقول الغير رجحا لما علم من تقدمهما وتغليظهما فی شرطهما واما الاوهام علی
تقديرها فذلك ما لا يمكن الاحتراز عنه ولا يصح دعوی العصمة منه فان صح عنهما شیء من ذلك فهو بالنسبة الی ما علم
منهما من الحفظ والتيقظ والضبط والاتقان الذی لا ينكره الا جاهل بالعلوم النقلية او ساع فی هدم القواعد الكلية
وليس سواء من سعی فی تسليم الاجماع ومن يعارضه لبعض الطباع والله الموفق ثم ان الصحيح عند نقاد علم الاثر
ان صحيح البخاری اصح الكتابين واكثرهما فوائد وان مصنفه اجل الرجلين وقد اخذ عنه مسلم ورجع اليه هو وغيره من جملة
مصنفی امهات كتب الحديث وصاروا اتباعا له وقد اختص مسلم بانه اذا اخرج حديثا جمع طرقه كلها باسانيده المتعددة
المسددة والفاظه المختلفة فی مكان واحد فيسهل علی الناقل منه نقله فقد غلط كثيرون فی النقل من البخاری حيث
ادعوا انفراد مسلم باحاديث لم يروها فی صحيح البخاری وقد بحثوا عنها فی مظانها السابقة الی افهامهم وقد ذكرها

فی موضع او مواضع و سید علامہ مجتہد العصر محمد بن ابراہیم وزیر در کتاب الروض الباسم فی الذب عن سنۃ ابی القاسم
نوشتہ قد اشتہر عن ائمتہم القول بصحۃ مسند صحیحی البخاری و مسلم وادعی غیر واحد من ثقاتہم النقاد الاجماع علی ذلک
وخبر الثقۃ فی روایۃ الاجماع واجب القبول کما ہو القول المنصور المصحح فی موضعہ من کتب الاصول وعلی التسلیم انہ لیس
بمقبول او ان ذلک الاجماع غیر صحیح فلا اقل من ان یکون ما ادعی الاجماع علی صحتہ قول جماہیر نقاد علم الحدیث وائمۃ
فرسان علم الاثر وہذا من اعظم وجوہ الترجیح بل ائمۃ علماء الاصول والغواصون علی الدقائق والحقائق من اہل علوم
المعقول یقضون بوجوب الترجیح باخف امارۃ واخفی دلالۃ تثیر اقل الظن وتثمر یسیر القوۃ فکیف بما تقدم ووضحہ
اما ما الحفاظ الثقات والنقاد الاثبات محمد بن اسمٰعیل البخاری ومسلم بن الحجاج النیسابوری وانتقیاہ من الوف احادیث
صحاح مع تواتر امامتہما وامانتہما ونقدہما ومعرفتہما فلو لم یتابعہما غیرہما لکان الترجیح بہما کافیا والتعویل قولہما او جبا
کیف وقد خضعت لہما رقاب النقاد واتفق علی تصحیح دعواہما ائمۃ علم الاسناد انتہی کلامہ رح وحافظ لدین بن کثیر
رحمہ اللہ در کتاب الباعث الحثیث علی معرفۃ علوم الحدیث نوشتہ ثم حکی یعنی ابن الصلاح ان الامۃ تلقۃ ابن الکتابین
بالقبول سوی احرف یسیرۃ انتقدہا بعض الحفاظ کالدارقطنی وغیرہ ثم استنبط من ذلک القطع بصحۃ ما فیہما من الاحادیث
لان الامۃ معصومۃ من الخطا فما ظنت صحتہ ووجب العمل بہ لا بد وان یکون صحیحا فی نفس الامر وہذا جید وقد خالف فی
ہذہ المسئلۃ النووی فقال لا یستفاد القطع بالصحۃ من ذلک قلت وانا مع ابن الصلاح فیما عول علیہ وارشد الیہ انتہی
اقول نعم انما الفلاح والصلاح فیما قالہ ابن الصلاح وشوکانی رح در نیل الاوطار شرح منتقی الاخبار نوشتہ اعلم ان
ما کان من الاحادیث فی الصحیحین او فی احدہما جاز الاحتجاج بہ من دون بحث لانہما التزما الصحۃ وتلقت ما فیہما الامۃ
بالقبول قال ابن الصلاح ان العلم الیقینی النظری واقع بما اسنداہ لان ظن المعصوم لا یخطی وقد سبقہ الی مثل ذلک
محمد بن طاہر المقدسی وابو نصر عبد الرحیم بن عبد الخالق بن یوسف واختارہ ابن کثیر وحکاہ شیخ الاسلام احمد بن تیمیۃ رح
عن اہل الحدیث وعن السلف وعن جماعۃ کثیرۃ من الشافعیۃ والحنابلۃ والاشاعرۃ والحنفیۃ وغیرہم قال واما بقیۃ السنن
والمسانید التی لم یلتزم مصنفوہا الصحۃ فما وقع التصریح بصحتہ او حسنہ منہم او من غیرہم جاز العمل بہ وما وقع التصریح
کذلک بضعفہ لم یجز العمل بہ وما اطلقوہ ولم یتکلموا علیہ ولا تکلم علیہ غیرہم لم یجز العمل بہ الا بعد البحث عن حالہ ان کان الباحث
اہلا لذلک انتہی قلت قال ابن الصلاح واذا وجدنا فیما یروی من اجزاء الحدیث وغیرہا حدیثا صحیح الاسناد ولم نجدہ
فی احد الصحیحین ولا منصوصا علی صحتہ فی شیء من مصنفات ائمۃ الحدیث فقد تعذر فی ہذہ الاعصار الاستقلال بادراک
الصحیح بمجرد اعتبار الاسانید لانہ ما من اسناد من ذلک الا وتجد فی رجالہ من اعتمد فی روایتہ علی ما فی کتابہ عریا عما
یشترط فی الصحیح من الحفظ والضبط والاتقان فآل الامر اذن فی معرفۃ الصحیح والحسن الی الاعتماد علی ما نص علیہ ائمۃ
الحدیث فی تصانیفہم المعتمدۃ التی یومن فیہا لشہرتہا من التغییر والتحریف وصار معظم المقصود بما یتداول من الاسانید

خارجا عن ذلك لبقاء سلسلة الاسناد التي خصت بها هذه الامة زادها الله شرفا امين انتهى و این همه عبارات ائمه دال اند
بر آنکه حدیث هر کتاب اگرچه ظاهر اسنادش صحیح نماید در خور قبول نیست و اعتماد در تصحیح اخبار بر ائمه آثار ست نه بر غیر ایشان
از فقهاء امصار و اهل رأی اعصار، در روض باسم گفته ان المعلوم من الفرق الاسلامية على اختلاف طبقاتها الاحتجاج
في كل فن بكلام اهله ولو لم يرجعوا الى ذلك لبطلت العلوم لان غير اهل الفن اما ان لا يتكلموا فيه بشئ البتة او يتكلموا فيه بما لا يكفي
ولا يشفي الا ترى انه لو رجع في تفسير غريب القرآن والسنة الى القراء وفي القراءات الى اهل اللغة وفي المعاني والبيان والنحو
الى اهل الحديث وفي علم الاسناد وعلل الحديث الى المتكلمين والفقهاء وامثال ذلك لبطلت العلوم وانطمست منها المعالم
والرسوم وعكسنا وخالفنا ما عليه اهل الاسلام انتهى و ظاهر ست که ابن همام معدود در طبقات فقهاء حنفيين ست نه در عداد
طبقات محدثين محققين پس سخن او در باره عدم ترجیح صحیحین بر دیگر کتب حدیث و قول تحکم دران موجب ابطال علم و انطماس
معالم اسلام ست و این قاعده نه تنها برای رد ابن همام کافی ست بلکه قانونی وافی برای حل اشکالات بسیار ست فلیتامل
بعده در روض باسم گفته والمختلف فيه من حديثهما هو اليسير وليس في اليسير ما هو مردود بطريق قطعية ولا اجماعية بل
غاية ما فيه انه لم ينعقد عليه الاجماع وليس الاختلاف يدل على الضعف ولا يستلزمه فقد اختلف في الخلفاء الراشدين الذين
هم افضل الصحابة وكفرتهم طوائف من الروافض والنواصب والخوارج وسلم من التكفير والاختلاف من هو دون الخلفاء
رضي الله عنهم من صغار الصحابة فليس مجرد ذكر الاختلاف بضائر للثقات من رجال الصحيحين ثم لا يشعر بضعف حديثهم وانما
الحجة في الاجماع لا في الخلاف والاجماع لم ينعقد على ضعف شئ فيهما وانما انعقد على صحتهما الا ما لا نسبة له الى ما فيهما من الصحيح
فانه قد وقع فيه الاختلاف الذي هو ليس بحجة على الضعف ولا على الصحة اذ لو دل على شئ لم يكن يدل على الضعف اولى من ان يدل
على الصحة اذ كل منهم قد قال به قائل بل يكون القائل بالصحة اولى لانه مثبت ومضعف الحديث اذا لم يبين سبب التضعيف
ناف والمثبت اولى من النافي وقد الف زين الدين كتابا في الجواب عن ذلك وذكر النووي في شرح مسلم انه قد اجاب
عن ذلك او اكثره في شرحه على ان الامر قريب في ذلك الخلاف انتهى و بالجمله نقول حفاظ ائمه دین و سلف امت و محققین
درین باب بیش ازان ست که این مختصر گنجایش آن تواند کرد بلکه جمع و تالیفش خواهان مولفی بسیط ست و کل ذلک دال
على ترجيح الصحيحين ومؤلفيهما على بقية الكتب والائمة و ازینجا دانسته باشی که اگرچه ابن همام در بعض مواضع تالیفات خود
بنا بر فقدان دلیل هر چند ضعیف باشد خلاف بعض حنفیه کرده لیکن برای تایید مذهب و انتصار مشرب خود بکسر ضابطه
ترتیب کتب حدیث و خرق اتفاق جمهور اهل علم که حنفیه نیز دران غالبا شریک بوده اند بزعم خود عرق ریزی بسیار
کرده و بعض اتباع او قدم بر قدم او درین وادی مماشاة نموده اما باین تعصب و تصلب کاری از پیش نبرده و اکابر
اهل علم سر بقبولش فرو نیاورده بلکه در هر زمان جمعی بمدافعه اش پرداخته و رایت ایثار حق بر باطل افراخته شاه ولی الله
محدث دهلوی رح بموافقت جمهور ائمه حدیث طبقات کتب حدیث نوشته اند و مدارج هر یکی ازانها در موضع احتجاج

ذکر کردہ شد ولدش شاہ عبد العزیز رحمہ اللہ نقلش در عجالۂ نافعہ آوردہ و محرر سطور ذکرش در سلسلۃ العسجد نمودہ بدان رجوع
باید کرد تا دریافت شود کہ دربارۂ عمل و احتجاج کدام یک ترتیب معتبر ست و کدام یک غیر معتبر ابن الصلاح گفتہ کتب المسانید
غیر ملتحقۃ بالکتب الخمسۃ التی ہی الصحیحان و سنن ابی داؤد و سنن النسائی و جامع الترمذی و ماجری مجراہا فی الاحتجاج بہا و
الرکون الی ما یورد فیہا مطلقا کمسند ابی داؤد الطیالسی و مسند عبید اللہ بن موسی و مسند احمد بن حنبل و مسند اسحق
بن راہویہ و مسند عبد بن حمید و مسند الدارمی و مسند ابی یعلی الموصلی و مسند الحسن بن سفیان و مسند البزار ابی بکر و اشباہہا
فہذہ عادتہم فیہا ان یخرجوا فی مسند کل صحابی ما رووہ من حدیثہ غیر متقیدین بان یکون حدیثا محتجا بہ فلہذا تاخرت مرتبتہا
وان جلت لجلالۃ مولفیہا عن مرتبۃ الکتب الخمسۃ وما التحق بہا من الکتب المصنفۃ علی الابواب انتہی و این دلیل واضح ست
بر آنکہ ہیچ کتاب بکتاب صحیح بخاری و کتاب مسلم و سنن اربعہ در احتجاج و صحت عمل نمیرسد و احادیث این شش کتاب ارجح
و اصح از احادیث دیگر مسانید و معاجم و جوامع ست و احادیث آنہا کہ مخالف یا معارض احادیث این امہات است
مقبول و محتج بہ نباشد و بہ قال جمہور اہل العلم سلفا و خلفا الا من لا یعتد بہ کابن الہمام و من نحا نحوہ و بخاری اصح کتب ستہ
و بہ قال الجمہور من اہل الحدیث والفقہ ع اصح کتاب بعد تنزیل ربنا ۔ صحیح البخاری الذی جمع الاشیاء
علیک بہ درسا و حفظا تنل بہ ۔ نجاتک فی الاخری وانسک فی الدنیا ۔ فقط قول امام محمد بن ادریس
شافعی لا اعلم کتابا فی العلم اکثر صوابا من کتاب موطا قبل وجود بخاری و مسلم ست چہ در آنوقت کتب مصنفہ در سنن از ابن
جریج و ابن اسحق غیر سیرت و ابی قرہ موسی بن طارق زبیدی و مصنف عبد الرزاق بن ہمام و غیر ذلک موجود بود و میان
آنہا کتاب موطا اجل و اعظم و انفع بود و اگرچہ بعض آن سنن نسبت بموطا اکبر حجم و اکثر الاحادیث باشد گفتہ اند خلیفہ منصور از
مالک خواست کہ مردم را بر کتاب وی فراہم گرداند مالک این درخواست او را از راہ تمام علم و انصاف بانصاف پذیرا نکرد
و گفت ان الناس قد جمعوا و اطلعوا علی اشیاء لم نطلع علیہا لیکن مردم بکتاب موطا اعتنای تمام کردند و کتب جمۃ
بر آن تعلیق نمودند و اجود آنہا کتاب تمہید و استذکار شیخ ابی عمرو بن عبد البر نمری قرطبی رحمہ اللہ تعالی ست با آنکہ
در موطا احادیث متصلہ صحیحہ و مرسلہ و منقطعہ و بلاغات ست کہ لا یکاد توجد مسندۃ الا علی الندرۃ و حاکم ابو عبد اللہ و خطیب
بغدادی کتاب ترمذی را جامع صحیح می نامیدند و این تساہل ست از ایشان زیرا کہ در آن احادیث منکرہ بسیار ست
و قول حافظ ابن السکن و خطیب بغدادی دربارۂ کتاب سنن نسائی کہ انہ صحیح وان لہ شرطا فی الرجال اشد من شرط مسلم
منظور فیہ و غیر مسلم ست زیرا کہ در آن رجال مجہولین اند عینا یا حالا و رجال مجروحین و احادیث ضعیفہ و معللہ و منکرہ ست
کما نبہنا علیہ فی کتاب الاحکام الکبیر و اما قول حافظ ابو موسی محمد بن ابی بکر مدینی در حق مسند امام احمد انہ صحیح پس قول
ضعیف ست چہ در آن احادیث ضعیفہ بلکہ موضوعہ موجود ست مثل احادیث فضائل مرو و عسقلان و برث احمر نزد
حمص و غیر ذلک چنانکہ طائفۂ از حفاظ بر آن تنبیہ کردہ اند و امام احمد را درین مسند با آنکہ ہیچ کتاب از مسندات در کثرت

اخبار و حسن سیاقاتش موازی نمی تواند شد احادیث بسیار فوت شده بلکه گفته اند که روایت قریب دو صد کس
از صحابه که روایت شان در صحیحین ست در مسند واقع نشده و همچنین قول حافظ ابو طاهر سلفی در بارهٔ اصول خمسه یعنی
بخاری و مسلم و سنن ابو داؤد و ترمذی و نسائی انه اتفق علی صحتها علماء الشرق والغرب تساهل ست و ابن الصلاح وغیره
انکارش کرده اند ابن الصلاح گفته و هی مع ذلک اعلی رتبة من المسانید کمسند عبد بن حمید والدارمی واحمد بن حنبل وابی یعلی
والبزار وابی داؤد الطیالسی والحسن بن سفیان واسحق بن راهویه وعبید الله بن موسی وغیرهم لانهم یذکرون عن کل
صحابی ما یقع لهم من حدیثه و نیز شیخ ابو عمرو بر تعلیقات واقعه در صحیح بخاری و در مسلم کلام کرده لکن آن تعالیق خیلی
قلیل ست قیل انها اربعة عشر موضعا انتهی کلام الحافظ ابن کثیر رحمه الله تعالی و این ادل دلیل ست بر آنکه هیچ کتاب
علم حدیث باین هر پنج کتاب نمیرسد و این هر چهار کتاب بصحیحین نمیرسد و مسلم ببخاری نمیرسد پس ثابت شد که اصح کتب صحیح بخاری ست
بعد مسلم و اصحیت این هر دو کتاب که امت تلقی آن بقبول کرده خواهان آنست که هیچ کتاب برتبهٔ ایشان در بارهٔ
احتجاج و استدلال و استنباط احکام و مسائل نرسد و بموازات و مساوات ایشان نسزد و لهذا احادیث دیگر کتب
صلاحیت معارضه با احادیث صحیحین ندارد و جز این دو کتاب مستطاب هیچ کتابی از کتب حدیث خالی از خلل نیست
تا آنکه سنن اربعه نیز بجهت آنکه مشتمل بر اقسام حدیث از حسن و ضعیف و منکر و شاذ و معلول و مرسل و منقطع وغیر ذلک ست
تا بما عدای این سنن از دیگر معاجم و مسانید و جوامع چه رسد گو در بعض آنها بعض احادیث صحیحه مخرجه این کتب و جز آن
باشد چه حکم بر اکثر ست نه بر اقل حافظ ابن کثیر گفته حدیث نزد اهل حدیث منقسم ست بسوی صحیح و حسن و ضعیف و این
تقسیم اگر نسبت بما فی نفس الامر ست پس جز صحیح و ضعیف نیست و اگر نسبت باصطلاح محدثین ست پس حدیث
نزد ایشان منقسم بسوی اکثر ازین اقسام ست چنانکه ابن الصلاح وغیر او ذکر کرده اند انتهی گویم این اقسام کثیره درین
کتاب بترتیب ابواب مذکور ست کما سیاتی و ارفع انواع حدیث علی ای حال حدیث صحیح ست قال فی الروض الباسم
اجمع ائمة الحدیث علی تقدیم الحدیث الصحیح علی الحدیث الحسن مع اخراجهم لاحادیث کثیر من اهل البدع فی الصحیح بل فی ارفع
مراتب الصحیح وهو المتفق علیه المتلقی بالقبول من حدیث الصحیحین فحدیث اولئک المبتدعة الذین اتفق الشیخان علی تصحیح
حدیثهم مقدم عند التعارض علی حدیث کثیر من اهل العقیدة الصالحة الذین نزلوا عن مرتبة اولئک المبتدعة فی الحفظ والاتقان
انتهی قف اهل علم درینجا ذکر عدت احادیث بخاری میکنند زیرا که اصح کتب این فن ست و در اعلی مراتب شهرت
و قبول تام واقع شده پس اعتنا بدان لازم آمد لیکن درین تعدید اختلاف ست حافظ ابن حجر در هدی الساری مقدمه
فتح الباری آورده که احادیثش با مکرر سوای معلقات و متابعات هفت هزار و سه صد و نود و هفت حدیث ست
و تعالیق او یکهزار و سه صد و چهل و یک پس همه انچه درین کتاب ست با مکرر نه هزار و هشتاد و دو حدیث باشد و این را
خود حافظ ابن حجر شمار کرده و گفته که این تعدید خارج از موقوفات صحابه و مقطوعات تابعین و من بعدهم ست و اما بلا تکرار

پس دو هزار و پانصد و بست و سه حدیث می شود لیکن ابن باعی گفته که چون من مراجعت آن نسخه کردم و بر حافظ ابن حجر خواندم جمیع متون موصوله را بلا تکریر تحریر یکهزار و شش صد و دو حدیث یافتم و متون معلقه مرفوعه را که در جای دیگر وصل آن نکرده یکصد و پنجاه و نه حدیث یافتم پس همه آن شش دو هزار و هفت صد و شصت و یک حدیث شد و در ریاض مستطابه نوشته فاما جامع ابی عبد الله البخاری فان الخلاف فی عدد احادیثه واسع ومنشاؤه من حیث التکرر والتعلیق والوقف وایضا فان النقلة عن البخاری اثبت بعضهم شیئا ونفاه الآخر ولا کلام فی ان من لاحظ العدد من التراجم اثبت المکرر ومن جاوله من تراجم الصحابة وما لکل صحابی منهم اخرج المکرر واذا اثبت ذلک فان الشیخ ابن الصلاح ذکر فی کتابه علوم الحدیث ان احادیث البخاری سبعة آلاف ومائتان وسبعة وخمسون بالمکررة قال وقیل انها باسقاط المکررة اربعة آلاف وتبعه النووی فی شرحه علی ذلک لکن قید بالمسندة فخرج بقوله المسندة الاحادیث المعلقة وتعالیق التراجم والمتابعات والشواهد ثم ساقها النووی مفصلة ذاکرا فی کل باب ما تضمن من الاحادیث وتبع فی ذلک ابا الفضل بن طاهر واخذها ابن طاهر من طریق عبد الله بن احمد بن حمویه السرخسی واستدرک علیهم حافظ الوقت ابو العباس احمد بن علی بن حجر المصری فذکرها مفصلة کما ذکرا وخالفهم فی عدد اکثر التراجم ثم قال بعد الفراغ من سیاقها مفصلة فجمیع احادیثه بالمکررة سوی المعلقات والمتابعات علی ما حررته واتقنته سبعة آلاف وثمانمائة وسبعة وتسعون حدیثا فزاد علی ما ذکروا مائة واثنین وعشرین حدیثا ثم ساق التعالیق والمتابعات مفصلة من اول الکتاب الی آخره ثم قال فجملة ما فی الکتاب من التعالیق الف وثلاثمائة وحد و اربعون حدیثا واکثرها لم یخرج فی الکتاب اصول ثبوته ولیس فیه من المتون التی لم تخرج فی الکتاب ولو من طریق آخر الا مائة وستون حدیثا قد افردتها فی کتاب مفرد لطیف متصلة الاسانید الی من علق عنه ثم قال وجملة ما فیه من المتابعات علی اختلاف الروایات ثلاثمائة واربعة واربعون حدیثا فجمیع ما فی الکتاب علی هذا بالمکرر سبعة آلاف واثنان وثمانون حدیثا قال فهذه العدة خارجة عن الموقوفات علی الصحابة والمقطوعات عن التابعین فمن بعدهم قال وقد استوعبت وصل جمیع ذلک فی تعلیق التعلیق وهو الذی حررته من عدة ما فی صحیح البخاری تحریرا بالغا فتح الله به لا اعلم من تقدمنی الیه وانا مقر بعدم العصمة من السهو والخطا قلت وقد امتحنت مواضع من الکتاب بمعتبر العددین فوجدت الامر علی ما قرره وحرره والغلط فی بعضها بین وفی بعضها لا یظهر کل الظهور کقول المصنف فی اول ترجمة کتابه قال ابن شهاب واخبرنی ابو سلمة بن عبد الرحمن فانه ادخله فی عدد المسندات ولم یدخلاه وموضع اللبس انه معطوف علی حدیث عائشة قبله فی اول ما بدئ رسول الله صلعم وعجبت فی مواضع کثیرة تفاوت فیها العدد وظهر فیها الغلط ظهورا بینا لا احتمال فیه کما عجب هو رحمه الله تعالی فانه ذکر ان کثیرا من المحدثین وغیرهم یسترو حون بنقل کلام من یتقدمهم مقلدین له ویکون الاول ما اتقن ولا حرره بل یتبعونه تحسینا للظن به والاتقان بخلاف ذلک ثم قال فیا عجباه لشخص یتصدی لعد احادیث کتاب وله به عنایة وروایة ثم یذکر ذلک جملة وتفصیلا ویقلد فی ذلک واما مسند ابی الحسین مسلم بن الحجاج القشیری فالعمدة فی عدد احادیثه

علی ما رواه الائمة الحفاظ عن ابی قریش الحافظ قال کنت عند ابی زرعة الرازی فجاء مسلم بن الحجاج فسلم علیه وجلس ساعة
فتذاکرا فلما قام قلت له هذا جمع اربعة آلاف حدیث من الصحیح قال ابو زرعة فلمن ترک الباقی قال ابن الصلاح اراد ان کتابه
اربعة آلاف اصول دون المکررات ورایت فی کتاب ایضاح مالا یسع الی رشد بله الشیخ الفاضل عمر بن عبد المجید المیانشی
ان کتاب مسلم اشتمل علی ثمانیة آلاف حدیث وکانه بالمکررة والله اعلم انتهی کلام الریاض المستطابة گو هم نووی شمار احادیث
مسلم کرده وگفته عدد احادیثش چهار هزار حدیث باسقاط مکررست وعددش با مکرر ذکر نکرده وآن زیاده بر شمار کتاب
بخاری ست بنابر کثرت طرق او واز ابو الفضل احمد بن سلمه آمده که دوازده هزار حدیث ست وجوزقی گفته احادیث
متفق علیه شیخین دو هزار و دو صد حدیث ست و ذکر نحوه القاضی ابوبکر بن العربی وقال الاحادیث الاحکام التی اشتمل
علیها الصحیحان نحو الفی حدیث انتهی اینقدرست که ابن العربی تخصیص این شمار باحادیث احکام کرده وجوزقی بمتفق علیه
واما سنن اربعه پس بر تعداد احادیث آنها در کتابی وقوف حاصل نشده الا آنکه ذهبی در طبقات ذکر کرده که مجموع
احادیث وارده در سنن ابی داؤد چهار هزار و هشت صد حدیث ست وشاید که اعتنا بتعدید احادیث صحیحین واحادیث
کتاب ترمذی ونسائی وابن ماجه وموطا ودارمی وجز آن بنابر عزت وغایت صحت بخاری ومسلم ست وسیوطی تعداد
احادیث جامع صغیر در دیباچهٔ وی ذکر کرده وگفته که صیانت این کتاب از وضاع وکذاب کرده ام لیکن درین حرف
نظرست زیرا که جامع مذکور مشتمل بر احادیث ضعیفه ومنکره نیز هست پس گویا این سخن مبنی بر علم سیوطی ست ودیگر اهل علم
بران استدراک کرده اند واحادیث غیر صحیحه را نشان داده ودر باعث حثیثت نوشته که حافظ ابو عبد الله محمد بن یعقوب
بن اخرم هم گفته قل ما یفوت البخاری ومسلما من الاحادیث الصحیحة وقد ناقشه ابن الصلاح فی ذلک بان الحاکم قد استدرک علیهما
احادیث کثیرة وان کان فی بعضها مقال الا انه یصفو له شیء کثیر قلت فی هذا نظر یلزمهما باخراج احادیث لا تلزمهما لضعف
رواتها عندهما او لتعلیلهما ذلک والله اعلم انتهی بعده گفته کتب بسیار بر صحیحین مخرج شده اند ودر آنها زیادات مفیده
واسانید صحیحه یافته می شود مثل صحیح ابو عوانه وابی بکر اسمعیلی وبرقانی وابی نعیم اصبهانی وغیر هم وکتابهای دیگرست
که اصحاب آن التزام صحتش کرده اند مثل ابن خزیمه وابن حبان واین هر دو بهتر از مستدرک والطف در اسانید و
متون اند وهمچنین در مسند امام احمد شیء کثیر از اسانید ومتون موازی بسیاری از احادیث مسلم بلکه بخاری یافته می شود
که نزد شیخین یا احدهما نیست وواحدی از اصحاب کتب اربعه تخریج آن نکرده وهم ابو داؤد وترمذی ونسائی وابن ماجه
وهمچنین در معجم کبیر واوسط طبرانی ومسند ابی یعلی وبزار وجز آن از مسانید ومعاجم وفوائد واجزا چیزی یافته می شود
که متبحر درین شان حکم بصحت بسیاری از ان بعد نظر در حال رجال وسلامت آن از تعلیل مفسد می تواند کرد واقدام
بران جائز ست اگرچه حافظی قبل این متبحر نصی بر صحتش موافقة للنووی وخلافا للشیخ ابن عمرو نکرده وحافظ ضیاء الدین محمد
بن عبد الواحد مقدسی درین باب کتابی نوشته موسوم بمختاره لیکن آنرا تمام نکرده وبعض حفاظ از مشائخ ما تتمه صحیحش

بیست دیگر حاکم گردانیده اند شیخ ابن الصلاح بر حاکم گرفت کرده و گفته و ما ابن الاخرم صحیح
مقتضای این تقاریر فالاولی ان یتوسط فی امره فما لم نجد فیه تصحیحا لغیره من الائمة فان لم یکن صحیحا فهو حسن یحتج به الا ان
یظهر فیه علة توجب ضعفه و بعضی گفته اند کتاب با قوال کثیر از حدیث ست و در تلخیص مستدرک قلیل ست بعضی صحیح ست و بعضی
و مسلم یا احدهما ست که حاکم آنرا آورده و در آن حسن و ضعیف و موضوع نیز هست و شیخ حافظ ابو عبد الله ذهبی
اختصار مستدرک نموده و اکثر احوال را بیان فرموده و جزئی کبیر از موضوعات آن جمع کرده و این قریب با صد حدیث
خواهد بود انتهی **فصل دوم** در تعریف حدیث حسن و آنچه متعلق باوست ترمذی گفته حسن حدیثی ست که در سند او
متهم نیست و نیست شاذ و مروی ست نحو آن از غیر یک وجه انتهی و این تعریف خلل است بنا بر آنکه قید عدم
شذوذ در وی ست بالجمله بودن متهم در سند شامل است نا بودن متهم را از راه عدالت بود یا ضبط با غیر آن پس است چه تمام
نشد و نیز مشاست شیخ گفته غیر لازم ست بجهت خلل صحیح بدان و غیر جامع ست بنا بر خروج فرد از وی
چه فرد غیر مروی از وجه دیگر است و در غایت بحث ست چه قسم حسن چون باشتراط آن متعلق کرده پس قول او در حدیث
حسن غریب لا نعرفه الا من هذا الوجه چه قسم ست و توان شد آنرا حافظ ابن حجر جواب گفته که مراد ترمذی تعریف
مطلق حسن نیست بلکه نوعی خاص از وست که در کتاب او واقع شده و از آنجا می گوید حسن ست و جای صحیح و جای
غریب و جای حسن صحیح و جای حسن غریب و جای صحیح غریب و جای حسن صحیح غریب می گوید و تعریف او فقط بر اول
واقع شده و عبارت ترمذی اشاره بسوی این معنی میکند چه در آخر کتاب گفته و ما ذکرنا فی کتابنا حدیث حسن فانما
اردنا به حسن اسناده عندنا کل حدیث یروی لا یکون راویه متهما بکذب و یروی من غیر وجه و لا یکون شاذا فهو عندنا
حسن پس معلوم شد که وی تعریف چیزی میکند که در آن فقط حسن میگوید نه هر جا که حسن صحیح یا حسن غریب یا حسن صحیح
غریب میگوید بر تعریفش حق نیست چنانکه نیست صحیح و هر جا فقط صحیح میگوید گویا ترک آن بنا بر آنکه اشهر ست نزد
اهل این فن کرده و اقتصار بر فقط حسن در کتاب خود نموده بنا بر غرض آن یا از آن جهت که اصطلاح جدیدست
و لهذا التمییز بالقول خود عند ما کرده و منسوب بسوی اهل حدیث نموده چنانکه خطابی کرده است و این تقریر ایراد
بسیار که در این بحث مذکور شده منتفی می شود انتهی و لیکن در غایت بحث است بوجه چند چنانکه در شرح نخبه بیان اینها
کرده فتامل او هم ابن الصلاح گفته روینا عن الترمذی انه یرید بالحسن ان لا یکون فی اسناده من یتهم بالکذب و لا یکون
حدیثا شاذا و یروی من غیر وجه نحو ذلک انتهی و بذلک اتفق حافظ ابن کثیر گفته این کلام اگر از ترمذی مروی ست
در کدام کتاب گفته و اسنادش کجا ست و اگر از اصطلاح ترمذی در کتاب او فهمیده اند
پس این فهم غیر صحیح ست زیرا که وی در احادیث کثیره میگوید هذا حدیث حسن غریب لا نعرفه الا من هذا الوجه انتهی
حاصل آنکه حافظ ابن حجر و حسن که ترمذی کرده تاویل نموده و حافظ ابن کثیر آنکار بر تعریفش فرموده و در رسایل اشعر

در رسم حسن اتصال سند و عدالت راوی و عدم شذوذ و علت اعتبار کرده و گفته که این چنین حدیث حسن لذاته ست
لا لشیء خارج و حسن آن بسبب اعتضاد ست مثل حدیث مستور چون طرق او متعدد شود و عدالت راوی تحقق نگردد
و نه جرح او متجاوز گفته مستور کسی ست که منقول نشده در وی جرح و نه تعدیل و همچنین اگر منقول شده و ازان این هر دو
چیز واضح هامرجح نگردید و خارج شد ازین حد باشتراط باقی اوصاف حدیث ضعیف و این قسم حدیث حسن مشارک
صحیح ست در احتجاج اگرچه دون او و مشابه او در انقسام بسوی مراتب باشد که بعض آن فوق بعض ست انتهی گوییم
اقوال ائمه در رسم حسن مختلف ست حافظ ابن کثیر گفته این نوع یعنی حسن چون وسط است میان صحیح و ضعیف در نظر ناظرین
نه در نفس الامر لهذا التعبیر ازان و ضبط آن بر بسیاری از اهل این صناعت عسیر گشته و ذلک لانه امر نسبی ینقدح عند الحافظ ربما
تقصر عبارته عنه و قد تجشم کثیر منهم حده انتهی خطابی گفته حسن حدیثی ست که مخرج او معروف و رجال او مشتهر اند و برین ست مدار
اکثر اهل حدیث و همین را اکثر علما قبول داشته اند و عامه فقها استعمالش کرده پس منقطع و نحو آن یعنی موقوف و مقطوع و مرسل
و معضل ازان جنس ست که مخرج آن معروف نیست و همچنین مدلس غیر مبین انتهی و اگر در ینجا بجای لم یعرف مخرجه لم یشتهر رجاله
میگفت اولی می بود و همچنین قید اذا لم یبین مختص بمدلس نیست بلکه جاری در غیر او نیز هست و تامل حافظ ابن کثیر گفته اگر
معرفت قول اوست ما عرف مخرجه و اشتهر رجاله پس حدیث صحیح بلکه ضعیف نیز همچنین ست و اگر بقیه کلام از تمام حد ست پس
مسلم نیست زیرا که اکثر احادیث از قبیل حسان ست و نیست ازان جنس که اکثر علما قبولش کرده و عامه فقها استعمالش
نموده باشند انتهی و در شرح تنقیح بر رسم ترمذی و خطابی هر دو اعتراض کرده و ایضاح ایراد نموده و بعض متاخرین گفته اند
حدیث حسن آنست که در وی ضعف قریب محتمل باشد و صالح عمل بود انتهی لیکن ابن الصلاح گفته و کل هذا مستبهم لا یشفی العلیل
ولیس فی ما ذکره الترمذی و الخطابی ما یفصل الحسن من الصحیح بعده گفته چون امعان نظر درین باب بارادهٔ جمع میان اطراف
کلام ایشان کردیم واضح شد که حسن دو قسم ست یکی آنکه رجال اسنادش خالی از مستور نیست و اهلیت او متحقق نشده و مغفل
کثیر الخطا هم نیست و نه متهم بکذب در حدیث ست و نه بفسق و متن حدیثش شناخته شده ست بمتابع یا شاهد و مروی ست
مثل یا نحو آن از وجه دیگر و باین وجه خارج شد ازانکه شاذ یا منکر باشد و کلام ترمذی برهمین معنی متنزل ست لیکن
حافظ ابن کثیر گفته الا یمکن تنزیله لما ذکرنا عنه والله اعلم دوم آنکه رواتش مشهور بصدق و امانت باشند لیکن بدرجه رجال
صحیح در حفظ و اتقان نرسد و احادیث متفرد بدان منکر شمرده نشود و متن شاذ و معلل نبود و برین متنزل ست کلام خطابی
فالذی ذکرناه جمع بین کلامیهما انتهی و قاضی بدرالدین بن جماعه گفته درین همه تعریفات نظر ست اما تعریف اول ترمذی
پس بآن جهت که کل صحیح یا اکثرش همچنین ست پس صحیح داخل در حد حسن میشود و بر اول وارد می شود فرد حسن زیرا که
مروی نیست بوجه دیگر و بر ثانی ضعیف زیرا که مخرج او معروف و رجالش مشتهر بضعف اند و بر ثالث متوقف ست بر معرفت ضعیف قریب محتمل و آن امری
مجهول ست و نیز دران دور ست زیرا که تعریفش بصلاحیت او برای عمل کرده و این موقوف بر معرفت حسن بودن اوست

وبر اول از دو قسم حد ابن صلاح ضعیف و منقطع و مرسل وارد می شود که در رجالش مستوری هست و شکل نحو آن از وجه
دیگر مروی ست و بر ثانی که اقرب حدود ست مرسل وارد می شود زیرا که راویش مشتهر شده ست بما ذکر و نیست حسن
در اصطلاح یعنی بنا بر عدم اتصال بعده فافهم گفته و اگر چنین گویند که حسن هر حدیثی ست که خالی از علل باشد و در سند
متصل او راوی مستور بود و آن راوی را برای آن حدیث شاهدی باشد و وی تا صل از درجهٔ اتقان باشد پس این حد
اجمع حدود و اقرب بمقصود و اخصر از وست انتهی گویم در خلاصه گفته این تمام خیلی صعب المرتقی و عقبهٔ کؤود ست
کسیکه بران بالا بر آمده فرود می آید بر اکثر اصطلاحات این فن و جل انواع او واقف می شود باذن الله سبحانه و توفیق
بر حق ممکن نیست مگر بتحریر کلام فاصل میان صحیح و سقیم و ضعیف و مستقیم پس شرح حدود بر طریقی که دافع نظر از آنها باشد
این ست که قول ترمذی که در سندش متهم نباشد احتمال دو معنی دارد یکی آنکه توهم غفلت و کذب و فسق در سند نباشد
پس بان متهم نشود یا توهم این معنی در وی بود لیکن متهم بان نگردد و همین ست معنی مستور العداله که مقصود درین تعریف ست
و باین قید احتراز شد از صحیح زیرا که شرط صحیح آنست که راویش مشهور العداله بود و مراد بقول خطابی آنست که رجالها
نزد ارباب این صناعت مشهور باشند بصدق و نقل حدیث و بمعرفت انواع او و هر جا که مطلق از قید عدالت و ضبط
باشد دلیل بر انحطاط او از درجهٔ رجال صحیح ست و این نیز جواب ست از قول او که رجالش مشتهر بضعف باشد چه اطلاق
شهرت در عرف ایشان دال بر خلاف مفهوم از ضعف ست و قول او که مروی بغیر یک وجه باشد چند احتمال دارد یکی آنکه
حدیث مروی باشد بعینه باسناد دیگر دوم آنکه معنی او مروی باشد بسند آخر یا بهمین سند بلفظ دیگر و تسمیهٔ قسم اخیر بفرد
حسن بعید نیست زیرا که نظر با فراد اسناد فرد ست و نظر بتغییر لفظ حسن زیرا که باین اعتبار ظن غالب احتمال طریق دیگر
که بدان متقوی گردد بخلاف فرد مطلق دیگر آنکه حدیث مشهور باشد از صحابی و تابعی آنرا از صحابی دیگر روایت کند و او را
درین طریق روات افراد در جمیع مراتب باشند پس غرض از تقیید آنکه مروی بغیر یک وجه باشد اعتضاد حدیث
مروی ست یا نچه جبر ضعف او کند و ازالهٔ وهم سابق و ارسال و انقطاع نماید پس اتیان بروایت بغیر یک وجه باشد
مگر بوجهی که رافع آن ضعف بود و رنه عبث خواهد بود و در کلام ابن صلاح اشعار باین معنی هست با آنکه حد معترض متعین
باین تاویل ست و این نیز جواب ست از آنکه ضعیف و منقطع و مرسل بران وارد می شود و قول بعض که در وی
ضعف قریب محتمل باشد پس مبنی بر آنست که معرفت حسن موقوف بر معرفت صحیح و ضعیف ست زیرا که حسن وسط ست
میان این هر دو و مراد بتقریب قریب المخرج الی الصحیح ست با احتمال کذب چه رجالش مستور اند چنانکه در تحقیق قول
ترمذی گذشته که در اسنادش متهم نباشد و از این تقریر فهمیده شد که هرگاه در متعضد یا معتضد به جارح متحقق شود
ضعف زائل نگردد چنانکه در حدیث طلب العلم فریضة گفته اند بیهقی گفته متن این حدیث مشهور ست و اسناد وی ضعیف
و مروی ست با وجهی که همه ضعیف اند پس ضعیف بان ست که تحقق او از صحیح بعید گشته و محتمل صدق و کذب آید دنیا

احتمال صدق نداشته است مثل موضوع و توجه عدول در حسن از وسطی که احتمال صدق و کذب دارد بسوی احتمال
کذب آنست که چون درجهٔ این راوی منحط از درجهٔ رجال صحیح و مرتفع از حال کسی شد که انفرادش منکر شمرده میشود
وروی بی شبهه مسلم و مشهور نزد اهل حدیث است واجب آمد حسن ظن با و و ترجیح یکی از دو جانب بر دیگر و گردانیدن قول او
صدق و باهمین اشارت کرده است خطابی بقول خود که رجالش مشتهر باشد یعنی بصدق و کذا اشتهر ابن الصلاح
و قول بعض متاخرین که صالح عمل بود گویا خارج از حد است و بیان چیزی است که لازم می آید از حد یعنی چون معنی حسن
این شد صالح عمل گردید و درین صورت دور مندفع میشود و برتقدیر تسلیم این توقف ممنوع باشد زیرا که گرچه صلاحیت عمل
در تحقق او فی نفس الامر موقوف بر حسن بودن اوست اما از توقف در وجود اصلی توقف در وجود ذهنی لازم نمی آید الخ
و قول ابن صلاح لایعد ما انفرد به منکرا احتراز است از ما ذکر زیرا که خالی نیست از انکه مروی این راوی معروف المتن
یا معروف المعنی است بدون روایت او بغیر یکوجه یا معروف نیست نه بآن وجه که مروی اوست و نه بوجه دیگر پس
اول اخراج مرسل و منقطع کرد از حد حسن و بثانی احتراز شد از قول وی لایعد ما انفرد به منکرا او خلاصه گفته پس تفسیر
حد حسن بر وجهی که بخاطر ما گذشته این است که قول او خالی از علل باشد احتراز است از دخول اسباب خفیه غامضه قادحه در
حدیث و قول او سند متصل احتراز است از مرسل و منقطع و نحوهما و قول او مستور مبتدا است و له شاهد او مشهود صفت
اوست و قولش فی سنده المتصل خبر مبتدا است و ضمیر مجرور در له برای مستور است و در به برای حدیث و او در آن برای
تنویع است نه برای تردید و معنی آنست که برای راوی مستور العدالة یا حدیث شاهد یعنی حدیثی دیگر مروی بلفظ او بمعنی
این اسناد باشد و برای او شهادت دهد بقوت و سلامت از اسباب تضعیف و برای راوی حدیث طریق دیگر باشد
که در آن معنی این حدیث است و این حدیث شهادت دهد که این حدیث از آن حدیث است و معنی این معنی اوست پس این
حدیث شاهد است و آن مشهود است باین معنی و مشهود موافق آن و معنوی اوست بسند غیر سند او و مشهود و شاهد گشته و تمام
تحقیقش در نوع اعتبار است و باین فصل احتراز شد از ضعیفی که مستند مثل این حدیث یا بحدیث دیگر که بمعنی اوست
نیست و قولش که قاصر از درجهٔ اتقان است صفت دیگر راوی مستور العدالة است پس از اول معلوم شد که عدالت ایشان
کمتر از عدالت رجال صحیح است و از ثانی معلوم شد که اتقان ایشان قاصر از اتقان اوشان است و این هر دو قید معاً
فصل واحد مخرج صحیح از حد حسن اند و علی الانفراد نیز مخرج اند و هر واحد از این هر دو علی الانفراد صالح اخراج
ضعیف از حد حسن است و از اینجا ظاهر شد که حدش اجمع حدود است و لیکن وارد می شود بر قول او سند متصل مرسل
راوی ثقه که معتضد بمسند باشد و تشبث بانکه عمل درین حین بمسند است نه بمرسل فرد و دست بمختار محققین و مختار
او در فرق میان حد صحیح و حد حسن آنست که شرائط صحیح معتبر اند در حسن لیکن عدالت در صحیح ظاهر و اتقان در آن
کامل است و این در حسن شرط نیست و لهذا احتیاج شد بسوی قیام شاهد یا مشهود تا این نقصان منجبر گردد و لهذا

اگر چنین گفته شود که حدیث حسن مسندیست که قریب درجهٔ ثقه یا مرسل ثقه است و مروی از هر دو تعبیر یک جهت سالم اند
از شذوذ و علت اجمع و ابعد از تعقید باشد و مراد بمسند متصل السند تا منتهی است و بثقه جامع عدالت و ضبط و تنکیر در ثقه
برای شیوع است انتهی ما فی الخلاصة و لیکن این همه تعاریف مدخول است و اولی آنست که چنین گویند که اگر یکی از رواة حدیث
واحد مثلاً ظاهر العدالة تام الضبط سالم از شذوذ و علت با اتصال سند است پس حدیث صحیح است و اگر یکی از انها یا زیاده با سلامت مذکوره و اتصال سند
ظاهر العدالة نیست یا غیر تام الضبط است بر سبیل منع خلو پس حدیث حسن است و اگر این قیود کلاً یا بعضاً از همه رواة یا بعض ایشان منتفی است پس حدیث
ضعیف است تأمل یظهر لک حقیقة المرام فی تحقیق هذا المقام کما قال بعض الاعلام و آنچه صاحب خلاصه در فرق میان حدیث صحیح و حسن ذکر کرده
بران ایراد بفردی شود و معذلک دال است بر آنکه لابد است از آنکه مروی باشد مثل یا نحو آن از دو وجه یا زیاده و مروی بودن
آن بوجه دیگر کافی نیست و این محل تأمل است و آنکه تعریف حسن المسند قریب اجمع حدود گفته است کما تقدم قریباً پس
دران هم بحث است زیرا که هر یکی از ان امور ثلثه که دران ادعاء زیادت کرده محل تأمل است و وارد می شود بران فرق
حسن و نیز وجه تخصیص بمسند و مرسل منجمله عبارات متداوله میان اهل این فن مثل مرفوع متصل و موقوف و مقطوع
و جز آن ظاهر نیست با آنکه مرسل محقق بضعیف است و آنکه صاحب خلاصه در حد قاضی لفظ شاهد یا مشهود ذکر کرده
پس قاصر از درجه اتقان و تقول بر منفصل عنه یا سهو ناقل است زیرا که لفظ قاضی مشهور برار مهمله است نه مشهود بدال
مهمله و وی آنرا بدال مهمله فهمیده اخذ در توجیه آن بکلام طویل لاطائل کرده و همچنین در قول او که مطلق بودن براوی از
عدالت و ضبط دال بر انحطاط او از درجه رجال صحیح است بحث است زیرا که خطابی عدل ضابط نگفته بلکه مشهور بعدالت
و ضبط گفته بلکه دلالت آن بر انحطاط نیست چه در صحیح علم بعدالت و ضبط شرط است و در حسن شهرت بعدل و ضبط کافی
و علم بعدالت باطنه واجب نیست پس قصور در عبارت خلاصه است تأمل و سید محمد بن ابراهیم وزیر در مختصر خود در بیان
حد حسن تعریف حافظ ابن حجر با زیادت بعض قیود ابن صلاح جمع کرده و گفته فان خف الضبط و کان له من جنسه تابع
او شاهد فالحسن انتهی و نگفت فحسن لذاته لیکن مخفی نیست که خفت ضبط امری است که دران جهالت است پس این از رسم
مجهول باشد بعده گفته و اذا قبول الآحاد تشمله و ان انفرد انتهی یعنی اگرچه منفرد شود خفیف الضبط نزد اصولیین خلافاً
للبخاری زیرا که وی در تحلیل و تحریم بدان عمل نمیکند و خبر احادی است و دلیل بر قبولش قائم پس نزد اهل اصول معمول به باشد
و وجه شمول بودن او مظنون العدالة مظنون الصدق است سید علامه محمد بن اسمعیل امیر گفته حاصل آنست که کلام علما
در رسم حسن مضطرب است و هیچ رسمی سالم از اعتراض نیست تا آنکه ذهبی گفته لا یطمع بان للحسن قاعدة تندرج کل الاحادیث
الحسان تحتها فانا علی ایاس من ذلک انتهی بعده گفته و ما احسن ما قال شیخنا شیخ الاسلام البلقینی نوع الحسن لما توسط
بین الصحیح و الضعیف عند الناظر کان شیئاً ینقدح فی نفس الحافظ قد تقصر عبارته عنه کما قیل فی الاستحسان فلذلک صعب
تعریفه انتهی و آنکه در اول فصل از اسبال المطر گذشته که نزد تعدد طرق حکم بصحت حدیث حسن میکنند پس وجهش آنست

لصورت مجموعه را قوی ست که بدان جبر نقصان قصور ضبط راوی حسن از راوی صحیح میکنند لهذا سید محمد وزیر گفته وان نوع و کثرت طرقه صحیح اجتهادی او قید اجتهاد برای آن افزوده که تمکن از معرفت طرق همین مجتهد باشد و نزد وی مرتقی می شود بسوی رتبه صحیح و حسن چنانکه ابن ناصر الدین گفته نوع متجاذب بین الصحة والضعف و جماعتی آنرا در قسم صحیح ادراج کرده زیرا که در صورت قوت مرتفع می شود بسوی صحت مثل روایت سماک از عکرمه از ابن عباس فی این ادنی مراتب صحیح ست و اگر قوی نشد منحط می شود از مرتبه صحیح و مرتفع میگردد از درجه ضعیف که بهز عن ابیه عن جده و عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده و محمد بن عمرو بن علقمة عن ابی سلمة عن ابی هریرة و محمد بن اسحق عن جده ابراهیم التیمی عن اشیاخه و نحو ذلک و دون اوست در مرتبه احادیث حارث اعور و عاصم بن ضمرة و حجاج ابن ارطاة و خصیف و امثال ایشان بعض تحسین او کنند و بعض تضعیف آن سید محمد وزیر گفته و حدیثی که مقام موصوف بصحت و حسن باشد اقوال ست یکی آنکه باعتبار دو اسناد ست گوییم و این جواب ثانی ست از حافظ ابن حجر چنانکه در اول این فصل گذشته دوم آنکه باعتبار لغت باشد گوییم و این اشارت ست بجواب ابن الصلاح زیرا که وی گفته که اگر مراد بحسن معنی اللغوی او باشد نه اصطلاحی مستنکر نیست و نتوان گفت که برین جواب لازم می آید که حدیث موضوع هرگاه که حسن اللفظ باشد داخل می شود دران کما قال الشیخ تقی الدین ابن دقیق العید زیرا که حافظ ابن حجر برفع آن پرداخته و گفته این الزام عجیب ست چه ابن الصلاح این سخن در جایی گفته که حدیث را حسن صحیح گویند پس قید صحت مانع دخول موضوع ست و سید محمد وزیر در تنقیح از اشکال جمع بین الوصفین چنین جواب داده که ممکن مراد ترمذی صحیح الاسناد حسن الاحتجاج باشد پس ایراد بموضوع نشود زیرا که حسن الاحتجاج نیست انتهی گوییم این جواب خروج ست از محل ایراد و وارد می شود بران آنکه حسن الاحتجاج بودنش از وصف بصحت معلوم می شود پس حاجت بتصریح آن چیست سوم آنکه مرادش عرف ست یعنی صحیح الاسناد والمتن و حسن الاسناد والمتن هر دو داخل ست حسن زیر صحیح همچو دخول نوع زیر جنس مثل انسان تحت حیوان و ابن العربی در عارضة الاحوذی شرح ترمذی زیر اول حدیثش که آنرا حسن صحیح گفته نوشته که معنی این قول ترمذی زائد بر بیان او میکنیم اما قول او صحیح پس احادیث صحیحه را ده مرتبه ست اول صحیح مطلق و آن حدیثی ست که دران خلافی و بران کلامی نیست و آن خیلی قلیل و عزیز ست دوم صحیح بنقل عدل واحد سوم صحیح شاذ بغیر شواهد و قسم دوم منقسم بدو نوع ست نقل عدل واحد از صحابی یا نقل عدل واحد از تابعی و داخل میشود بران ثالث و آن حدیثی ست که متفرد شد بدان یکی از ائمه پس این پنج قسم ست که همه را ابو عیسی ترمذی ذکر کرده و جعفی یعنی بخاری و قشیری یعنی مسلم اقتصار بر چهار قسم ازان نموده نه بر شاذ ششم مرسل ست و این هر دو امام یعنی شیخین ازان شیء یسیر ذکر کرده اند و اهل حدیث انکارش میکنند و صحیح قبول اوست بوجهی که در اصول فقه بیان کرده ایم هفتم حدیث مدلس و اهل علم بر ذکر علتش متفق اند و تدلیس بر اقسام ست اجابات بذکر آن نمی کنیم ازانجمله حدیث راوی از کسی ست که او را دیده اما از وی نشنیده لکن حدثنا فلان نمی گوید بلکه عن فلان یا قال

فلان میگویند هشتم حدیثی ست که دران مخالفت راوی ثقه کرده شده باشد و در هر کتابی جملهٔ ازان موجود ست نهم حدیث مبتدع که داعی بسوی بدعت خود نیست و در صحیح از انجمله شواهد بوده و در اصول نادر ست سیما در غیر احکام دهم حدیثی ست که در وی راوی صدوق غیر حافظ ست و این قسم را ابو عیسی ترمذی تصحیح نمیکند و مثل آن در صحیح بطور شواهد آمده و اما قول او حسن پس بعض اهل علم گفته اند که الحسن ما عرف مخرجه واشتهر رجاله کحدیث البصریین عن قتادة والکوفیین عن ابی اسحق السبیعی والمدنیین عن ابن شهاب والمکیین عن عطاء و مدار حدیث برین ست و ابو داود و ابو عیسی ازین جنس اکثار کرده اند ابو عیسی گفته مراد من بحسن حدیثی ست که در سندش متهم بکذب نباشد و شاذ نبود و مروی باشد بغیر یک وجه و معنی قول من غریب آنست که مروی نشود مگر بیک طریق و گاهی روایتش از طریقی منفرد می آید و غریب می شود انتهی کلام ابن الاثیر و در تسمیهٔ صحیح توسیع بکار برده گویا اصطلاح مالکیه ست و سید محمد وزیر زیاده کرده که موصوف بغرابت و حسن باعتبار اقسام رجال اسناد ست مثل آنکه اسناد حدیث از غیر یک وجه تا یکی از حفاظ حسن باشد لکن این حافظ بدان متفرد شده پس این حدیث از وی حسن غیر غریب باشد و از وی تا فوق غریب بود انتهی قلت حدیث حسن حجت ست ثابت می شود بدان احکام مثل حدیث صحیح اگرچه دون او در رتبه ست و لهذا بعض اهل حدیث حسن را در صحیح درج کرده اند و از وی جدا نساخته و این ظاهر کلام حاکم در تصرفات اوست و قول ایشان حسن الاسناد یا صحیح الاسناد دون قول ایشان ست حدیث صحیح او حسن زیرا که گاهی اسناد حدیث یا اثر صحیح یا حسن می باشد نه متن او بنابر شذوذ یا علت مثل اثر ابن عباس در بارهٔ آدم و خواتم ارضین سبعه پس اگر قائلش حافظی معتمد ست و دران قدح نکرده پس ظاهر ازان حکم بصحت یا حسن متن باشد ابن صلاح گفته تسمیهٔ نووی در مصابیح سنن را حسان تساهل ست گوییم مراد بسنن درینجا مرویات غیر بخاری و مسلم ست زیرا که درین صحاح و حسان و ضعاف همه هاست یعنی پس منطبق نشود بر آنچه مصطلح ست میان ارباب حدیث و قول ترمذی و غیره حدیث حسن صحیح مراد بدان آنست که مروی باشد بدو اسناد و یکی اقتضاء صحت کرده و دیگر اقتضاء حسن یعنی اثبات و نفی قصور وقتی متنافی می شوند که هر دو باعتبار یک اسناد باشند و چون باعتبار دو اسناد بود فلا کما لا یخفی و برین تقدیر در هر چه حسن صحیح گفته فوق چیزی باشد که دران تنها صحیح گفته اگر فرد ست چه تعدد طرق مقوی حدیث باشد و این جواب دافع اشکال ست بر وجه تام علی الاجمال لیکن حافظ ابن کثیر گفته هذا یرده انه یقول فی بعض الاحادیث هذا حدیث حسن صحیح غریب لا نعرفه الا من هذا الوجه انتهی و اگر ثابت شود که این جمع از ترمذی و غیر او در حدیثی واحد باعتبار اسنادی واحد واقع شده ست پس جوابش آنست که این وقوع بنابر تردد ست که در حدیث از ناقل حاصل شده که آیا دران حدیث شروط صحت مجتمع گشته یا دران قصوری راه یافته و این تردد اقتضاء آن کرد که وصف آن حدیث بر طریق تعیین بیک وصف نکنند غایة ما فی الباب آنکه از وی حرف تردد حذف کرده اند زیرا که حق عبارت آن بود که حسن او صحیح میگفت و این بدان ماند که حرف عطف در معدود حذف میکنند یا آنکه در میان ائمهٔ حدیث در حال

ناقل اختلاف واقع شده بعضی در اخبار العدالة تام الضبط شمرده و بعضی خفیف الضبط و العدالة پس برای بعض
آن حدیث صحیح است و برای بعض دیگر حسن گویا محدث بقول خود حسن صحیح اشارت به هر دو مذهب کرده و برین تقدیر
حرف تردد محذوف باشد و به هر دو تقدیر اشکال مذکور مندفع است زیرا که درین صورت اثبات هر دو وصف معا برای
حدیث واحد حسن صحیح نیست و بهر حال حدیثی که در حق او حسن صحیح گفته شده است کمتر است از حدیثی که در آن فقط صحیح
گفته شده زیرا که جزم اقوی از تردد باشد بعده ابن الصلاح جواب دیگر ازین اشکال داده و گفته یا مراد معنی لغوی است
یعنی هر چه نفس بسوی او میل کند و مستحسنش انگارد انتهی و این معنی منافی صحیح نیست پس تناقض مندفع شد لیکن این
جواب بعید از اهل اصطلاح است اگرچه نظیرش در کلام ایشان واقع شده کما لا یخفی علی من تتبع فیه و بعضی گفته اند معنی
قول ترمذی آنست که باعتبار متن حسن است و باعتبار اسناد صحیح حافظ ابن کثیر گفته و فی هذا نظر فانه یقول ذلک
فی احادیث مرویة فی صفة جهنم و فی الحدود و القصاص و نحو ذلک والذی یظهر لی انه یشرب الحکم بالصحة علی الحدیث بالحسن
کما یشرب الحسن بالصحة فعلی هذا یکون القول فیه حسن صحیح اعلی رتبة من الحسن و دون الصحیح و یکون حکمه علی الحدیث بالصحة
المحضة اقوی من حکمه علیه بالصحة مع الحسن والله اعلم انتهی و حدیث متاخر از درجه اتقان و حفظ مشهور بصدق و ستر چون بوجه
دیگر روایت پذیر شود یعنی باسنادی دیگر صحیح یا ضعیف بیاید از رتبه حسن بدرجه صحیح ترقی کند بنا بر قوت از دو طرف
پس احدهما بدیگر منجبر گردد و قال ابن الصلاح گوییم در تقوی حسن بصحیح و صحیح بحسن خود هیچ خفا نیست و تقوی حسن بضعیف
باعتبار آنست که چون ضعیف منضم بحسن گردید حسن از آن حالت که فرد بود اقوی تر شد و در خلاصه و غیره گفته مراد از ترقی
آنست که این چنین حدیث حسن در قوت ملحق بصحیح می شود نه آنکه عین صحیح میگردد و مثلا ترمذی حدیثی را باسناد حسن روایت
کند و ابوداود هم آنرا باسناد دیگر مثل او در حسن بیارد پس نتوان گفت که درین عبارت نظر است بنابر آنکه صحیح شامل
او نیست و چه قسم مسمی بصحیح می تواند شد گوییم یعنی این اسم صحیح میگویند لیکن لا لذاته چنانچه حسن لذاته و لا لذاته می باشد
و اما حدیث ضعیف پس بنابر کذب راوی و فسق او منجبر نمی شود بتعدد طرق انتهی و در شرح مختصر گفته این سخن مشعر است
بآنکه در ضعیف کذب یا فسق راوی مضر است حال آنکه این معنی ممنوع است زیرا که ممکن که ضعف بنابر جهالت راوی یا عدم
ضبط یا قصور در حفظ و مانند آن از اسباب ضعف باشد قال گوییم هر چه باشد باشد لیکن مقصود درینجا عدم انجبار ضعیف
بتعدد طرق است و آن موجود است فلا فائدة فی هذا التعقب باز میگوییم که این همه بحث بود در حدیث حسنی است که ترمذی
حکم بحسن آن میکند بلکه در آنچه حکم بصحت او میفرماید و سید جمال الدین محدث در حیرت تصحیح درین محل سوالی کرده و گفته عمل بحدیثی که ترمذی
تحسین یا تصحیحش کرده است جائز است یا نه زیرا که ابن حزم زعم کرده که ترمذی مجهول است و حفاظ در بعض تصحیح
و تحسینش اعتراض کرده اند بعده ذکر بعض منکرین تصحیحش نموده پس آن گفته که ذهبی در ترجمه ترمذی در میزان الاعتدال
نوشته است الحافظ العلم ثقة مجمع علیه و لا التفات الی قول ابی محمد ابن حزم انه مجهول فانه ما عرفه و لا دری بوجود الجامع

ولا العلل التی له انتهی و این دلیل ست بر جواز اعتماد بر تصحیح ترمذی و تحسین او و بنا بر انعقاد اجماع بر تثبت و حفظ او فی الجمله
ولیکن چون از وی غلط فاحش شد اجتناب از تصحیح یا تحسین او مستحسن آمد انتهی لیکن سید محمد موصوف از ذهبی بعد این نقل
آورده که وی در ترجمهٔ کثیر بن عبد الله گفته لا یعتمد العلماء علی تصحیح الترمذی بعده گفته مراد ذهبی آنست که انهم لا یعتمدون
علیه فی تصحیحه لحدیث کثیر بن عبد الله بخصوصه لا لکل ما صححه قال و هو خطأ نادر و العصمة مرتفعة من الائمة الحفاظ و العلماء انتهی
سپس در ذکر عذر ترمذی در بارهٔ تصحیح حدیث کثیر بن عبد الله اطالت کرده و عمل بر تحسین و تصحیحش مقرر داشته چنانکه در توضیح شرح
تنقیح ایضاحش نموده و بالجمله عمل بر حدیث حسن مثل صحیح واجب ست نووی گفته اکثر الاحکام ثبوتها بطریق حسن انتهی در
باعث حثیث گفته شیخ ابو عمرو میگوید که از ورود حدیث بطرق متعدده مثل حدیث الاذنان من الراس لازم نمی آید که حسن
باشد زیرا که ضعف متفاوت ست بعض آنچنان ست که بمتابعات زائل نمیگردد یعنی مؤید تابع یا متبوع بودنش نمی شود
مثل روایت کذابین و متروکین و نحوهم و بعض ضعف چنان ست که بمتابعت زائل میگردد چنانکه راوی سیء الحفظ باشد
یا حدیث را مرسلا روایت کرده چه درین حین متابعت نافع می شود و حدیث را از حضیض ضعف باوج حسن یا صحت میرساند
وکتاب ترمذی در معرفت حدیث حسن اصل ست و هو الذی نوه بذکره و یوجد فی کلام غیره من مشایخه کاحمد و البخاری و کذا من بعده
کالدارقطنی و من مظانه ای الحسن سنن ابی داؤد روینا عنه انه قال ذکرت الصحیح و ما یشبهه و یقاربه و ما کان فیه وهن شدید بینته
و ما لم اذکر فیه شیئا فهو صالح و بعضها اصح من بعض و روی عنه انه یذکر فی کل باب اصح ما عرفه حافظ ابن کثیر گفته و یروی عنه انه
قال و ما سکت عنه فهو حسن ابن الصلاح گفته پس هر چه در کتاب او ذکرش علی الاطلاق یابیم و در یکی از صحیحین نیست و نه احدی
بر صحتش نص کرده پس آن حدیث نزد ابو داؤد حسن ست حافظ ابن کثیر گفته روایات از ابو داؤد برای کتاب سنن او بسیارست
و در بعض آن سخن ست بلکه در بعض احادیثی ست که در نسخهٔ دیگر نیست و لابی عبید الآجری عنه یعنی عن ابی داؤد اسولة فی الجرح
و التعدیل و التصحیح و التعلیل کتاب مفید و من ذلک احادیث و رجال قد ذکرها فی سننه فقوله و ما سکت عنه فهو حسن ما سکت
علیه فی سننه فقط او مطلقا و هذا مما ینبغی التنبیه علیه و التیقظ له و بغوی در کتاب مصابیح ذکر نکرده که صحیح مخرج شیخین یا احدهما ست
و حسن مروی ابو داؤد و ترمذی و اشباه ایشان ست بلکه این اصطلاح خاص ست که جز بغوی برای دیگری معلوم نیست و قد
انکر النووی ذلک لما فی بعض السنن من الاحادیث المنکرة انتهی کلامه **قف** زیادت ثقه فنی ست که عنایت بدان
مستحسن ست و ابو بکر نیسابوری و ابو نعیم جرجانی و ابو الولید قرشی از ائمهٔ مذکورین بمعرفت زیادات الفاظ فقهیه در احادیث
بوده اند و مذهب جمهور فقهاء و اصحاب حدیث چنانکه ابو بکر خطیب حکایت کرده آنست که زیادت راوی ثقه در حدیث
حسن و صحیح مقبول ست مادامیکه روایتش منافی روایت واثق تر از وی نیست و قید عدم منافات بجهت آنست که گاه
تنافی میان روایت اینکس و روایت غیر ذاکر زیادت که اوثق از وست نمی باشد و این مقبول ست مطلقا زیرا که در حکم
حدیث مستقل ست که ثقه بدان متفرد شده و غیر وی آنرا روایت نکرده یا آنکه منافی ست بر وجهی که از قبولش رد

روایت دیگر لازم می آید و درین قسم تنافی حاجت می افتد بترجیح میان این روایت و روایت معارض او پس راجح مقبول
و مرجوح مردود باشد و مشهور از جمعی از علماء و اکثر فقهاء قبول زیادت ست مطلقاً بغیر تفصیل لیکن این معنی بر طریق اکثر محدثین
درست نمی نشیند زیراکه ایشان در صحیح عدم شذوذ را اشتراط میکنند و شذوذ را تفسیر میکنند بمخالفت ثقه مر کسی را
که اوثق ازوی ست و عجب از کسی ست که از همین غفلت ورزیده ست با وجود اشتراط انتفاء شذوذ در صحیح و همچنین در حد
حسن و منقول از قدماء ائمه حدیث اعتبار ترجیح ست در آنچه تعلق دارد بزیادت و جز آن و از احدی از ایشان اطلاق
قبول زیادت معلوم نیست و سید محمد وزیر رح قیداو معلقه بر قید حافظ زیاده کرده یعنی اگر روایتش منافی روایت اوثق
ازوی نیست نباشد لیکن بنابر علت مردود شود گویا حافظ ذکر این قید بنابر علم بدان نفرمود چه این قید مستفاد ست
از سیاق عبارت زیراکه کلام در زیادت عدل در روایت حدیث صحیح یا حسن ست و از تعریف این هر دو عدم علت
معلوم پس زیادت معلوله مستعمل نیست بانچه متصف ست بدان مزید علیه و کلام ما در زیادت صفت هر دو ست انتهیه
آن بزیادت صحیح شود و رنه همچنین خبر حدیث منفرد مستقل باشد و اهل اصول فقه نیز کلامی دارند در زیادت پس اگر
این زیادت مصادم روایت ثقات ست بوجهی که جمع میان هر دو متعذر باشد مردود ست و اگر مصادم نیست
نظر کنند که مجلس متعدد ست یا نه اگر متعدد ست مقبول ست اتفاقاً بنابر احتمال آنکه رسول خدا صلعم ذکر زیادت در یک
مجلس کرده نه در مجلس دیگر و اگر متحد ست پس اگر غیر راوی زیادت از روات اگر در کثرت بحیثیتی ست که غفلت مثل او
از چیز زیادت متصور نیست این زیادت مقبول نباشد و اگر از کسانی ست که ذهول و غفلت شان از چیز زیادت
جائز ست پس جمهور از محدثین و اهل اصول و فقهاء بر انند که این زیادت مقبول ست و بعض محدثین و احمد بن حنبل
در روایتی بعدم قبولش رفته و حجت جمهور آنست که روایت راوی زیادت عدل جازم بروایت خود در حکم ظنی ست
پس قبولش واجب باشد و سکوت غیر از نقل منقول او مانع قبول قادح در روایت وی نیست زیراکه غفلت غیر راوی
زیادت از سماعش جائز ست و در اصول فقه درین مقام تفاصیل ست در بیان زیادت شوکانی گفته زیادت بر نص
قرآنی یا سنن قطعیه مضر عمل نیست خلافاً للحنفیه و ایشان میگویند که خبر واحد چون با زیادت آید در حکم قرآن یا سنت
ناسخ باشد و مقبول نشود و حق قبول ست زیراکه این زیادت غیر منافی مزید علیه ست پس مقبول باشد و دعوی آنکه
آن ممنوع ست و همچنین غیر مضر ست انفراد راوی بزیادت بدان بر روایت غیر اگر عدل ست زیراکه گاهی فرد چیزی
یاد میگیرد که جماعتی آنرا محفوظ نداشته ست و به قال الجمهور اگر این زیادت غیر منافی مزید علیه ست و اگر منافی ست
پس حاجت بترجیح باشد و روایت جماعت ارجح از روایت واحد بود و مثل او ست انفراد عدل برفع حدیث بسوی
رسول خدا صلعم که جماعت آنرا موقوف آورده و همچنین انفراد او باسناد حدیث که جماعت آنرا ارسال کرده و انفراد
او بوصل حدیث که جماعت آنرا منقطع ساخته پس این همه مقبول ست از عدل زیراکه زیادت ست بر مروی جماعت

وتصحیح معلول ایشان انتهی حاصله و در خلاصه گفته معرفت زیادت ثقه فن لطیف ست ابن الصلاح گفته حدیثی که بدان کدام ثقه منفرد شده و سه قسم ست یکی آنکه مخالف و منافی روایت سائر ثقات باشد وحکمش رد ست مثل شاذ دوم آنکه در وی اصلا منافاة و مخالفت با روایت غیر نیست مثل حدیثی که بروایت جمله او ثقتی متفرد شده و دران اصلا متعرض روایت غیر بمخالفت نگردیده و این مقبول ست و خطیب دعاء اتفاق علما بران کرده سوم آنکه میان این هر دو مرتبه افتد مثل زیادت لفظی در حدیث که سائر رواة آن لفظ را ذکر نکرده اند همچو حدیث وجعلت لنا الارض مسجدا وجعلت تربتها لنا طهورا پس این زیادتی ست که ابو مالک سعد بن طارق اشجعی بدان متفرد شده و لفظ سائر روایات این ست وجعلت لنا الارض مسجدا وطهورا و مثل حدیث مالک از نافع از ابن عمر از رسول خدا صلعم فرض زکوة الفطر من رمضان علی کل حر او عبد ذکر او انثی من المسلمین پس قولش من المسلمین از زیادات مالک از نافع ست و ترمذی زعم کرده که مالک متفرد باین زیادت وابن الصلاح بران سکوت کرده حال آنکه مالک بدان متفرد نیست بلکه روایتش از طریق ضحاک بن عثمان از نافع آمده چنانکه مالک روایتش کرده بود وکذا رواه البخاری وابو داود والنسائی من طریق عمر بن نافع عن ابیه کمالک قال الحافظ ابن کثیر پس تمثیل ابن الصلاح باین حدیث کما ینبغی نیست بعده ابن الصلاح درباره حدیث طهور مذکور گفته که این حدیث وانچه مانا او ست مشابه قسم اول ست باین حیثیت که روایت جماعت عام ست متناول حجر و رمل و تراب و روایت منفرد بزیادت مخصوص ست و دران مغایرتی در صفت ونوعی از مخالفت ست که بسبب آن حکم مختلف میشود ونیز مشابه قسم ثانی ست بوجه عدم منافات میان هر دو خطیب گفته مذهب جمهور فقهاء و اهل حدیث آنست که زیادت از ثقه مقبول ست نزد انفراد او بآن زیادت برابر ست که از یک شخص باشد باین طریق که یکبار ناقص و بار دیگر زائد روایت کرد یا از غیر راوی باشد بنقصان بخلاف کسیکه آنرا مطلقا رد کرده ست از اهل حدیث وبخلاف کسیکه رد کرده ست آنرا از وی و قبول نموده ست از غیر وی یعنی غیر راوی ناقص بعده گفته واذا اسنده وارسلوه او وصله وقطعوه او رفعه و وقفوه فهو کالزیادة وقیل الارسال نوع قدح فی الحدیث والوصل فترجیحه وتقدیمه من قبیل تقدیم الجرح علی التعدیل ویجاب عنه بان الجرح قدم لما فیه من زیادة العلم والزیادة هنا مع من وصل انتهی

فصل سوم در حد حدیث ضعیف وانچه بدان متعلق ست وآن حدیثی ست که در وی شروط صحیح وشروط حسن مجتمع نگردیده هکذا فی الخلاصة وغیرها و به قال ابن الصلاح وغیره وابو حاتم بن حبان در تقسیم ضعیف اطناب کرده وبچهل و نه قسم رسانیده ولیکن ذکر صحیح در ینجا احتیاج الیه نیست چه هر چه از درجه حسن قاصر ست از صحیح اقصر ست و نیز بنا داین حد بر اخذ رفع ایجاب کلی ست بنسبت شروط صحیح و همچنین بنسبت شروط حسن یعنی هر چه دران همه شروط این هر دو فراهم نشده ست تا صحیح یا حسن باشد پس آن ضعیف ست و اگر سلب واحد بنسبت مجموع شروط صحیح وحسن معا اخذ کنند تعریف ضعیف بر جمیع افراد صحیح وحسن راست می آید تامل وحق آنست که حاجت بایراد این حد در فصل جداگانه نیست چنانکه صاحب خلاصه وغیره کرده اند زیرا که بعد حد صحیح وحسن این حد خود معلوم شده ولهذا در اسبال المطر شرح قصب السکر حد ضعیف جداگانه نه

نوشته و باقی حال درجات ضعیف در ضعف متفاوت ست بحسب بُعد ضعیف از شروط صحت چنانکه متفاوت ست
درجات صحیح بحسب تمکن او از شروط صحت و همچنین درجات حسن بحسب تمکن او از شروط حسن و نزد علماء و محدثین
تساهل در اسانید ضعیف رواست نه در موضوع بغیر بیان ضعف او در مواعظ و قصص و فضائل اعمال نه در صفات
ذو الجلال و احکام حرام و حلال کذا فی الخلاصة وغیرها و این بنا بر زیادت اهتمام بشان صفات و احکام ست ابن الصلاح
گفته و ممن یرخص فی روایة الضعیف فیما ذکرناه یعنی الترغیب و الترهیب ابن مهدی و احمد بن حنبل قال و اذا عزوته یعنی
الضعیف الی النبی صلعم من غیر اسناد فلا تقل قال رسول الله صلعم کذا و کذا او ما اشبه ذلک من الالفاظ الجازمة بل بصیغة
التمریض و کذلک فیما تشک فی صحته ایضا انتهی نووی در اذکار گفته علماء محدثین و فقهاء و غیرهم گفته اند که عمل بحدیث ضعیف
در فضائل مستحب ست اگر موضوع نیست و اما احکام مثل حرام و حلال و بیع و نکاح و طلاق و جز آن پس در آنها جز بحدیث
صحیح یا حسن عمل نتوان کرد مگر آنکه بنا بر احتیاط در امری ازین امور باشد مثلاً حدیثی ضعیف بکراهت بعض بیوع و انکحه
وارد شده پس مستحب در آنجا تنزه ست ازان و لیکن این تنزه واجب نیست انتهی و ازین عبارت مستفاد شد که عمل
بحدیث موضوع مستحب نیست بلکه جائز هم نه و عمل بحدیث ضعیف در احکام نیز جائز ست اگر بنا بر احتیاط در چیزی از ان
باشد و این را ابن الصلاح از حافظ ابن منده از محمد بن سعد نقل کرده و گفته مذهب نسائی آنست که تخریج کند حدیث را
از هر کسی که ترک او مجمع علیه نیست یعنی آنکه اصحاب حدیث بر ترک حدیث او از ضعفاء متفق نبوده اند در خلاصه گفته ابوداود
نیز اخذ بماخذ نسائی میکرد و تخریج ضعیف می نمود چون دران باب غیر آن حدیث نمی یافت بنا بر آنکه حدیث ضعیف نزد هم
قوی تر از رای رجال ست انتهی گوییم بلکه جماعتی از ابوداود روایت کرده و منجمله آن نسائی و ترمذی ست پس حق عبارت
درین مقام آنست که چنین گویند که نسائی اخذ بماخذ ابوداود کرده نه بالعکس نزد وی گفته باصل خبر یقین ست و شبه در
نقل وی در آمده و راوی محتمل باصل وست در هر وصف علی الخصوص پس احتمال در رای اصل ست و در حدیث حاصل
گوییم اخذ احکام خمسه غیر حلال و حرام از حدیث ضعیف تمام ضعیف ست و اهل تحقیق بر خلاف آن رفته اند علی بن مبارک تمنا
که یکی از دعاة بسوی سنت کریمه بود گفته الذی اظنه صوابا و ما ظهر لی من کلام شیخ الاسلام ابن تیمیه رضی الله عنه ان الاحکام
الخمسة لا یثبت شیء منها الا بالحدیث الصحیح او الحسن و یجوز روایة الضعیف فی فضل ما ثبت منها صرح بذلک ابن الصلاح انتهی
شوکانی رح در وبل الغمام علی شفاء الاوام در ذکر تضعیف حدیث وارد در حفظ اربعین حدیث گفته عجب ست از اشتغال
جماعتی از حفاظ محدثین که بتالیف اربعینات پرداخته اند بحدیث مذکور باوجود علم بحال حدیث و شاید که حامل ایشان
بران بودن حدیث مذکور در فضائل اعمال ست و بعض اهل علم عمل بضعیف مطلقا سائغ داشته اند و بعض از عمل بچیزی
که حجت بدان قائم نشده مطلقا منع ساخته اند و همین ست حق زیرا که احکام شرعیه متساوی الاقدام اند پس نسبت چیزی
که شرع بودنش بپایه ثبوت نرسیده بسوی شرع شریف حلال نیست زیرا که از جنس تقول علی الله بما لم یقل ست و هر چه

در فضائل اعمال ست چون این عمل را منسوب بسوی او کنند همچو نسبت مدلول بسوی دلیل پس شک نیست که عامل این
هرچند جز چیزی از صلوة یا صیام یا ذکر کاری دیگر نکرده لیکن وی درین فعل مبتدع ست بنا بر اعتقاد مشروعیت چیزی که مشروع
نیست واجر این عمل موازی وزر ابتداع او نمی تواند شد پس فعل چیز غیر ثابت مصلحت خالصه نیست بلکه معارضه مفسده است
که آن هم بدعت باشد و هر که کثیر الاشتغال بفن حدیث نبوده ست او را کثرت طرق حدیث و تعدد مسند الیهم از صحابه درین
ورطه افگنده و آن بیچاره نمی داند که هر طریق از ان طرق تیره و تار محشو بضعفاء و کذابین و وضاعین ست فهی ظلمات بعضها
فوق بعض و این چیزی ست که تیقظ و بیدار مغزی برای آن درکار ست چه طرق غیر ثابته اگرچه بعدد متضاعف رسد
حدیث بسبب آن از رتبه ضعف خود بیرون نمیرود چه کاذب را دروغ بستن بر یک کس و ده کس و بست کس یکسان ست
حدیثی از صحابه روایت کند و بسوی هر واحد اسنادی سوق نماید و احادیثی که بعض وی مقوی بعض باشد آنست که در
هر واحد از ان ضعف خفیف باشد مثل شذوذ و نحو آن از انواع ضعف که حدیث بسبب آن چندان ضعیف و خیلی ناتوان
نمی گردد زیرا که اینچنین حدیث از کثرت طرق حسن لغیره می شود چنانکه در علوم حدیث متقرر ست انتهی حاصله و از ینجا استفاده
شد که اعتبار حدیث ضعیف در فضائل اعمال هم علی الاطلاق نیست چنانکه عمل بدان در اثبات احکام خمسه علی القول الصحیح
کما ینبغی نیست درین مقام یاد آمد که شیخ حنفیه ابن الهمام در شرح هدایه برای اثبات مسائل مذهب مختار خود غالبا همین
صنعت بکار برده الا ما شاء الله تعالی و باحادیث ضعیفه و مجروحه و معلله باظهار تعدد طرق و کثرت روایاتش معتبر شده
بزعم خود کار از پیش برده ست حال آنکه علماء حدیث که ائمه این فن اند و در قبول و رد احادیث تعویل بر حکم آنهاست
اقرار بصحت آن احادیث نمی کنند بلکه بسیاری را از آنها مجروح و ضعیف و معلول ساخته اند پس حکم جماعت اقوی و ارجح
بر حکم واحد باشد فتامل و دارمی از شعبی آورده که وی گفته ما حدثك هؤلاء عن النبي صلعم فخذ به وما قالوه برأيهم فالقه في
الحش مراد بهؤلاء ارباب حدیث و اصحاب سنت اند و حش در اصل لغت بمعنی بستان ست بعده مبرز و آبخانه را بدان مسمی
کردند زیرا که عادت ایشان قضاء حاجت و تغوط در بستان بود حاصل معنی آنکه اخذ بحدیث باید کرد و رأی را در آبخانه
باید انداخت مقصود تقدیم حدیث بر رأی ست و هو الحق ولنعم ما قلت ؎ فریب رأی عزیزان چسان خورم که مرا +
حدیث سید کونین بر زبان باقی ست + و شریح گفته ان السنة قد سبقت قیاسکم فاتبع ولا تبتدع فانك لن تضل ما اخذت
من الاثر ؎ زاہد بحدیث بگذر از رأی + با آب سر سراب تا کی + آری عمل بقیاس نزد فقد نص در زمان عدم تدوین
آثار جائز بود که الضرورات تبیح المحظورات و بعد تدوین کتب سنت و اجتماع دواوین اسلام خود هیچ عذر در ترک عمل باحادیث
صحیحه برای احدی از امت چه عالم و چه عامی باقی نیست و تاویلات مقلده و تکلفات بارده ایشان در تصحیح عمل بتفریعات
فقهیه بعد این ضبط و ربط سنن و آثار البتة باطلات ست چه مسلمانی باشد که با وجود قول رسول معصوم امین دست بدامن
رأی زنند و با امکان اتباع و تتبع آثار جمود بر قیل و قال آحاد امت نمایند سنت مطهره و کتاب عزیز متکفل احکام

جمیع حوادث حال و استقبال تا یوم القیام ست اما تدبر در ان مثل تدبر یاران در فقه شروا ست ه زائر زرای
قوم مرا نیست بهره در علم حدیث کرده از خود بخبر مرا شعبی گفته انما الرای بمنزلة المیتة اذا اضطررت الیها اکلتها مراد میته
حیوانی ست که روحش بی تزکیه جدا شده و میتة بفتح میم و کسر آن هر دو خوانده اند و در مهذب در باب میم مکسوره گفته
میته مردار را گویند یعنی اخذ برای نزد اضطرار روا ست نه نزد اختیار و لهذا شافعی رح گفته مهما قلت من قول
او اصلت من اصل فیه عن رسول الله صلعم خلاف ما قلت فالقول ما قال صلعم هو قولی و جعل یردده رواه البیهقی فی المدخل و نحو این قول از
امام مالک و امام ابوحنیفه و امام احمد رضی الله عنهم اجمعین نیز در کتب مقلدهٔ ایشان و غیر آن منقول و مروی ست و حق آنست که ائمه مجتهدین
بمنع از تقلیدات خود بار گران باز پرس اخروی را از سر خود جنبانیده اند و شاید فردا افگنده اند و ذمهٔ خود را از جواب بیجا رهانیده و دیگری پاک
ساخته گو مدعیان تقلید خواهی نخواهی خود را بدامن ایشان بر بندند و در شمول ترک تقلید ایشان راضی شده خود را امام و ایشان را ماموم خود
گیرند و نعوذ بالله ست ه اهل بدعت رای الشیت و پناهی دیده اند تا اثر از سنت نباید حال ایشان دیگر و تقیض ما بقوله تعالی ست و اذ
قال الله یا عیسی بن مریم ءانت قلت للناس اتخذونی و امی الهین من دون الله قال سبحانك ما یکون لی ان
اقول ما لیس لی بحق ان کنت قلته فقد علمته الایة باب دوم در بیان اقسام حدیث صحیح و حسن و ضعیف و آنچه در ان این هر سه
قسم مشترک ست و آنچه از ان مختص بضعیف ست و درین باب فصلها ست فصل اول در بیان آنچه در ان هر سه قسم حدیث مشترک ست کذا فی
الخلاصة و فیه نظر مسند حدیثی ست که متصل شده سند او از راوی اول تا منتهای او و واحدی از رواتش در مرتبهٔ از مراتب ساقط نگردیده و اکثر استعمال
این لفظ در حدیثی میشود که از رسول خدا صلعم آمده نه غیر او از صحابی یا تابعی فرق کرده خطیب و حافظ ابن حجر گفته مسند مرفوع صحابی ست بسند
که ظاهرش اتصال ست انتهی پس لفظ مرفوع درین حد بمنزلهٔ جنس ست و لفظ صحابی بمنزلهٔ فصل و رفع تابعی از ان خارج ماند
چه اگر تابعی را از میان ترک کند حدیث مرسل باشد و اگر تبع تابعی صحابی یا تابعی را از وسط بیندازد معضل یا معلق باشد
و از قید ظاهر الاتصال ظاهر الانقطاع بیرون ماند و داخل ماند در ان بطریق اولی آنچه محتمل ست یا حقیقت اتصال در ان موجود ست
و از تقیید بظهور مفهوم شد که انقطاع خفی مثل عنعنت مدلس و معاصر که لقاء او ثابت نشده مخرج حدیث از مسندیت نیست
بنا بر آنکه ائمهٔ مخرجین مسانید بران مطلق بوده اند و این رسم موافق قول حاکم ست که المسند ما رواه المحدث عن شیخ
یظهر سماعه منه و کذا شیخه عن شیخه متصلا الی صحابی الی رسول الله صلعم و خطیب گفته المسند المتصل و برین تقدیر موقوفی که بسند
متصل بیاید نزد وی مسند باشد لیکن گفته که این بقلت آمده و ابن عبد البر ابعاد کرده و گفت المسند المرفوع و تعرض باسناد
نکرده و این صادق ست بر مرسل و معضل و منقطع نزد مرفوع بودن متن و نیست قائلی بدان انتهی گوییم نزد ابن عبد البر
مسند منقسم ست بسوی متصل و منقطع کما قال فاما المسند فهو ما رفع الی النبی صلعم خاصة پس متصل از مسند مثل روایت مالک
از نافع از ابن عمر از نبی صلعم ست بعده گفته و المنقطع من المسند و آن مثل روایت مالک از یحیی از سعید از عائشه ست
بعده امثله هر دو قسم را شمار کرده و در باعث حثیث بر قول حاکم و ابن عبد البر در حد مسند اکتفا نموده متصل و آنرا

موصول هم نامند حدیثی را گویند که متصل السند باشد باین طور که هر یکی از رواتش اخذ آن از من فوق خود کرده است
خواه مرفوع بسوی جناب نبوت باشد یا موقوف بر غیر او حافظ ابن کثیر گفته وهو ما سلم من الارسال والانقطاع ویشمل المرفوع
الی النبی صلعم والموقوف علی الصحابی ومن دونه انتهی ابن الصلاح گفته مثال المتصل المرفوع مالک عن ابن شهاب عن سالم
بن عبد الله عن ابیه عن رسول الله صلعم ومثال المتصل الموقوف مالک عن نافع عن ابن عمر قوله انتهی مرفوع حدیثی ست که اختصاص
خاص بجناب نبوت بود اعم از قول و فعل و تقریر پس هر چه مضاف بسوی غیر اوست از صحابی و تابعی خارج باشد از آن
برابر ست که این اضافت با اسناد متصل باشد یا منقطع مشهور همین ست و ازینجا ظاهر شد فرق درمیان مسند و متصل
و مرفوع چه متصل گاهی مرفوع ست و گاهی غیر مرفوع و همچنین مرفوع گاهی متصل ست و گاهی غیر متصل پس نسبت میان
متصل و مرفوع عموم من وجه ست بنابر اجتماع هر دو در مرفوع و عدم رفع متصل در بعض احیان و مسند اخص مطلق ست
از هر متصل و مرفوع حاکم گفته المسند ینبغی ان یکون متصلا مرفوعا و غیر وی گفته او مرسلا و خطیب نفی ارسال کرده و گفته
هو ما اخرجه الصحابی عن رسول الله صلعم پس نزد حاکم میان مسند و متصل عموم و خصوص مطلق باشد و الاول اولی و حافظ ابن کثیر
گفته المرفوع ما اضیف الی النبی صلعم قولا منه او فعلا عنه و سواء کان متصلا او منقطعا او مرسلا انتهی حافظ ابن حجر گفته مثال
قول مرفوع تصریحا آنست که صحابی چنین بگوید سمعت رسول الله صلعم یقول کذا او حدثنا رسول الله صلعم بکذا یا صحابی و
غیر او چنین گوید قال رسول الله کذا او عن رسول الله انه قال کذا و نحو ذلک و مثال فعل مرفوع تصریحا آنست که بگوید صحابی
رأیت رسول الله صلعم فعل کذا یا صحابی و غیر او چنین گوید کان رسول الله صلعم یفعل کذا و مثال تقریر مرفوع آنست که بگوید
صحابی فعلت بحضرة رسول الله کذا یا صحابی یا غیر او چنین بگوید که فعل فلان بحضرة النبی صلعم کذا و ذکر انکار روی صلعم
بران کار نکند و مثال قول مرفوع حکما لا تصریحا آنست که بگوید صحابی غیر آخذ از اسرائیلیات چیزی را که دران مجال
اجتهاد نیست و نه آن را تعلقی ببیان لغت یا شرح غریب ست مثل اخبار را از امور ماضیه از بدء خلق و اخبار انبیاء
علیهم السلام یا امور آتیه از ملاحم و فتن و احوال روز قیامت و اخبار از چیزی که در فعل آن ثوابی مخصوص یا عقابی
مخصوص حاصل می شود و این را حکم مرفوع ازان جهت ست که اخبار او بدان مقتضی آنست که او را مخبری هست که بدان
خبر داده و در هر چه مجال اجتهاد نیست آن مقتضی موقفی برای قائل وست و صحابه را جز رسول خدا یا کسیکه مخبر از رسول
خدا است موقف دیگر نباشد و لهذا احتراز آمد از قسم ثانی و این را حکم مرفوع ست چنانکه قال رسول الله گوید خواه
آنرا از وی صلعم شنیده باشد یا بواسطه از وی سماعت کرده و مثال فعل مرفوع حکما آنست که صحابی کاری کند
که مجال اجتهاد دران نباشد و این را فرود آرند بر آنکه ثبوت این فعل نزد وی از رسول خداست کما قال الشافعی
فی صلوة علی علیه السلام فی الکسوف فی کل رکعة اکثر من رکوعین و مثال تقریر مرفوع حکما آنست که صحابی
خبر دهد باینکه در زمان نبوت چنین میکردند پس این در حکم مرفوع باشد زیرا که ظاهر درینجا اطلاع نبوی بران فعل ست

بنا بر بود فرو داعی ایشان بر سوال از وی صلعم در امور دین خود و بنا بر آنکه آن زمان زمان وحی بود پس فعلی از صحابه
واقع نشود و بران استمرار نکنند مگر بوجه آنکه کردن آن کار ممنوع نیست و لهذا جابر و ابو سعید رضی الله عنهما استدلال
کرده اند بر جواز عزل بآنکه صحابه این کار میکردند و قرآن در نزول بود پس اگر عزل مذکور منهی عنه می بود قرآن از ان
نهی میفرمود و ملتحق ست بمرفوع حکما وارد بصیغه کنایت در جای صیغه صریح منسوب بوی صلعم مثل قول تابعی از صحابی
یرفع الحدیث او یرویه او ینمیه او یبلغ به پس گویا این کنایت ست از ین فقره آن حدیث و حکمش حکم مرفوع صریح باشد مثل
حدیث اعرج از ابو هریره روایة تقاتلون قوما صغار الاعین و مثل حدیث وی از ابو هریره بلاغا الناس تبع لقریش
و از کلام خطیب معلوم می شود که این اصطلاح خاص باهل بصره ست شوکانی نوشته قول صحابی سمعت رسول الله صلعم او اخبرنی
او حدثنی احتمال واسطه میان او و رسول خدا ندارد و هر چه مروی باین الفاظ ست مثل شافهنی رسول الله و رأیته
یفعل کذا حجت ست بلا خلاف و هر چه از وی بلفظ محتمل واسطه میان او و رسول خدا آید مثل قال رسول الله کذا او امر
بکذا او نهی عن کذا او قضی بکذا نزد جمهور حجت باشد خواه راوی آن از صغار صحابه باشد یا کبار ایشان زیرا که ظاهر
آنست که وی این روایت از وی صلعم کرده ست و بر تقدیر یکه آنجا واسطه هست حکم مراسیل صحابه نزد جمهور قبول ست
و هو الحق و داود ظاهری گفته لا یحتج به حتی ینقل لفظ الرسول و این بی وجه ست زیرا که صحابی عدل عارف بلسان عرب ست
و بعض اصحاب وی این روایت را از داود انکار کرده اند و همین ست لائق شان رفیع او در علم حدیث و قول صحابی
بصیغه مجهول مبنی للمفعول امرنا بکذا او نهینا عن کذا نزد جمهور حجت ست چه ظاهر آنست که آمر و ناهی درینجا صاحب
شریعت ست لا غیر و ابو بکر صیرفی و اسماعیل و جوینی و کرخی و بسیاری از مالکیه گفته اند که حجت نیست زیرا که محتمل که آمر
و ناهی بعض خلفاء یا امراء باشند و این احتمال سخت بعید ست ظهور بدان مندفع میگردد و ابن السمعانی قول ثالث حکایت
کرده و آن توقف ست و این نیز بی وجه ست زیرا که مذهب جمهور و ظهور وجه دافع وقف ست چه وقف جز در صورت
تعادل ادله از هر وجه و وجدان مرجح احدهما صورت نمی بندد و ابن اثیر در جامع الاصول قول رابع آورده و
آن تفصیل ست در میان آنکه قائلش ابو بکر صدیق باشد پس روایتش باین صیغه حجت بود زیرا که بر وی احدی آمر
نبود و در میان آنکه قائلش غیر وی رضی الله عنه باشد پس حجت نخواهد بود و این تفصیل نیز بی وجه ست زیرا که این احتمال
که آمر و ناهی غیر صاحب شریعت ست ضعیف ست و ابن دقیق العید در شرح الالمام قول خامس ایراد کرده و آن
فرق ست در آنکه قائلش یکی از اکابر صحابه باشد مثل خلفاء اربعه و علماء صحابه همچو ابن مسعود و زید بن ثابت و معاذ
بن جبل و انس و ابی هریره و ابن عمر و ابن عباس پس حجت ست و در میان آنکه قائلش غیر ایشان باشد پس حجت
نیست و این نیز بی وجه ست زیرا که کمتر ست که صحابی آنرا در مورد احتجاج و تبلیغ شریعت که بدان تکلیف
جمیع امت ثابت می شود بیارد و سخت دور می نماید که مثل این عبارت را آرد و اراده غیر رسول کند زیرا که

حجت در غیر وی صلعم نیست فرق در ینجا در آنکه صحابی این عبارت را در حیات نبوت گوید یا بعد حیات حیات ولیعجبات
برا حکم رفع ست و حجت بدان قائم می شود و مثل اوست قول صحابی من السنة کذا چه محمول نیست مگر بر قول خدا
صلعم و به قال الجمهور و ابن فورک از شافعی درینجا دو قول حکایت کرده یکی آنکه محمول بر سنت رسول ست در ظاهر اگرچه
خلاف آن روا ست و این قول قدیم اوست دیگر آنکه مراد سنت بلد و سنت ائمه باشد و این قول جدید ست و جواب مشهور
آنست که این احتمال بعید ست و مقام مقام تبلیغ شریعت بامت ست تا بدان عمل کنند پس هر که از خیر قرون
باشد از وی ارتکاب این چنین امر متصور نمی تواند شد کرخی و رازی و صیرفی گفته اند این حجت نیست بجهت آنکه مشکے
از قیاس را گاهی سنت گویند بنا بر استناد او بسوی شرع و جوینی این را بمحققین حکایت نموده و جوابش آنست که
اطلاق سنت بر ماخوذ از قیاس مخالف اصطلاح اهل شرع ست پس محمول بران نبود و ابن صلاح و نووی از ابوبکر
اسمعیلی نقل وقف کرده اند و این نیز بی وجه ست و اگر تابعی گوید من السنة کذا در حکم مراسیل تابعین باشد هذا ارجح
ما یقال فیه و احتمال آنکه مراد مذهب صحابه باشد یا عمل عصر آنها خلاف ظاهر ست زیرا که اطلاقش در مقام احتجاج
و تبلیغ الی الناس دال بر آن ست که مراد وی سنت صاحب شریعت ست لا غیر ابن عبد البر گفته اذا اطلق الصحابی
السنة فالمراد به سنة النبی صلعم و کذا اذا اطلقها غیره ما لم تضف الی صاحبها کقولهم سنة العمرین و نحو ذلک و اگر صحابی گوید
کنا نفعل فی عهد رسول الله صلعم کذا او کانوا یفعلون کذا پس اکثر بر آنند که حجت ست کما قال الآمدی و ابن الحاجب
و الصفی الهندی و وجهش آنست که این نقل فعل جماعت ست یا تقریر نبوی مر ایشان را بران فعل ست و لیکن این
از اعتبار عدم خفاء آن بر رسول خدا صلعم پس حجت درینجا تقریر وی صلعم باشد نه فعل ایشان و نتوان گفت که در حکم نقل اجماع ست زیرا که گاهی
فعل بعض را اضافت بسوی همگنان کنند و قرطبی در قول صحابی کنا نفعل فی عهده صلعم کذا حکایت سه قول کرده
و گفته ابو الفرج از اصحاب ما آنرا قبول داشته و اکثر از اصحاب ما ردش کرده اند و هو الاظهر من مذهبهم و قاضی ابو محمد
گفته وجه درینجا تفصیل ست در آنچه شرع مستقل باشد کقول ابی سعید کنا نخرج صدقة عید الفطر علی عهد رسول الله صلعم
صاعا من تمر ——— او صاعا من شعیر الحدیث پس خفاء مثل این بر وی صلعم مستحیل ست و اگر از آن جنس ست
که خفاء آن ممکن ست پس مقبول نباشد کقول رافع بن خدیج کنا نخابر علی عهد رسول الله صلعم حتی روی لنا بعض عمومتی
ان رسول الله صلعم نهی عن ذلک و شیخ ابو اسحق شیرازی بترجیح این تفصیل رفته و اختیار بیهقی گفته اند که اگر صحابی این را
در معرض حجت آورده ست محمول بر رفع باشد و الا فلا و اگر صحابی چنین گوید که کانوا یفعلون او کنا نفعل و نگوید
علی عهد رسول الله صلعم پس حجت بمثل این عبارت قائم نمی شود زیرا که مستند بسوی تقریر نبوی نیست و نه حکایت
اجماع ست و حنفیه و حنابله گفته اند که این اجماع ست غزالی گفته اذا قال التابعی کانوا یفعلون کذا فلا یدل علی
فعل جمیع الامة فلا حجة فیه الا ان یصرح بنقل الاجماع انتهی کلام الشوکانی در ارشاد الفحول گفته و از صیغ محتمله قول صحابی

من السنة کذا است واکثر بر آنند که آن مرفوع ست وابن عبدالبر دران نقل اتفاق کرده ودرین نقل نظر ست چه از
شافعی در اصل این مسئله دو قول ست وصیرفی از شافعیه وابوبکر رازی از حنفیه وابن حزم از ظاهریه بآن رفته
که غیر مرفوع ست واحتجاج کرده اند بآنکه لفظ سنت متردد ست میان نبی صلعم وغیر او وجوابش آنست که اراده
غیر نبی صلعم بعید ست وقد روی البخاری فی صحیحه من حدیث ابن شهاب عن سالم بن عبدالله بن عمر عن ابیه فی قصته مع الحجاج حیث قال ان کنت
ترید السنة فهجر بالصلوة قال ابن شهاب فقلت لسالم افعله النبی صلعم قال وهل یعنون بذلک الا سنته پس سالم که یکی از فقهاء سبعه اهل مدینه وحفاظ تابعین ست
اراده سنت نبویه نزد اطلاق لفظ سنت از صحابه نقل کرده واما قول بعض که اگر این لفظ در حکم مرفوع ست پس
چرا دران قال رسول الله صلعم نمیگویند پس جوابش آنست که ترک جزم از ایشان بنابر تورع واحتیاط ست ومن
هذا قول ابی قلابة عن انس من السنة اذا تزوج البکر علی الثیب اقام عندها سبعا اخرجاه فی الصحیح قال ابو قلابة لو شئت قلت
ان انسا رفعه الی النبی صلعم یعنی اگر این حدیث را مرفوع گوییم دروغ نگفته باشیم زیرا که قول او من السنة دلیل رفع ست
لیکن ایرادش بصیغه ذکر کرده صحابی اولی ست لهذا مرفوعش نگفتم وخلاف در قول صحابی امرنا بکذا ونهینا عن
کذا مثل خلاف در ماقبل ست زیرا که مطلق این قول منصرف بسوی صاحب امر ونهی ست که آن رسول خدا ست
وگروهی دران مخالفت کرده وتمسک باحتمال نموده وگفته محتمل که مراد غیر وی صلعم باشد مثل قرآن کریم یا اجماع
یا بعض خلفاء یا استنباط وجوابش آنست که اصل درینجا همان امر اول ست وماعدای آن محتمل آری نسبت بوی
مرجوح ست وشک نیست که هرکه در طاعت رئیسی باشد وگوید امرت بکذا مفهوم از آن همین ست که فرمت آمر
او مگر همان رئیس وآنکه گفته اند محتمل که غیر امر را امر گمان کند پس این احتمال را هیچ اختصاص باین مسئله نیست بلکه این
حکم در جانی ست که انجا تصریح کرده وگفته امرنا رسول الله صلعم بکذا واین احتمال خیلی ضعیف ست زیرا که صحابی
عدل عارف بلسان ست اطلاق نکند این عبارت را مگر بعد تحقیق وازین جنس ست قول او کنا نفعل کذا این را
نیز حکم رفع ست کما تقدم وازین قبیل ست حکم صحابی بر فعلی از افعال که آن طاعت خدا ورسول یا معصیت ایشانست
کقول عمار من صام الیوم الذی یشک فیه فقد عصی اباالقاسم پس این نیز در حکم مرفوع ست زیرا که ظاهرش تلقی از وی
صلعم ست انتهی کلامه گوییم این همه کلام حافظ ابن حجر ست چون مشتمل بر مسائل مهمه علوم حدیث بود ایرادش بطوله مناسب
افتاد ودر خلاصه زیاده کرده قول صحابی کنا لانری به باسا ورسول الله صلعم فینا ونحو ذلک در حکم مرفوع ست انتهی
وقد تقدم ایضا معنعن بر صیغه مجهول از عنعنه حدیثی ست که در سندش فلان عن فلان گویند وظاهر آنست که اگر
در سندش کلمه عن یکبار یا چند بار آید حدیث معنعن باشد ونزد بعض اهل علم مرسل یا منقطع ست وصحیح نزد جماهیر
علماء ومحدثین وفقهاء واصولیین آنست که نه مرسل ست ونه منقطع بلکه متصل ست اگر لقاء راوی با مروی عنه
ممکن ست وبراءت او از تدلیس وبخاری ومسلم در صحیحین این قسم احادیث بسیار آورده اند وچنین غیر شیخین که قائل

بمرسل نمیند و شرط صحیح اند این چنین اخبار آورده و مسلم در خطبهٔ کتاب خود آنکه را اشتراط ثبوت لقا کرده و گفته
که این قول مخترع ست و نیست قائلش مسبوق الیه و قول متفق علیه میان اهل علم قدیماً و حدیثاً آنست که ثبوت
وجود هر دو در یک عصر شود اگر اجتماع و مشافهه هر دو ثابت نبوده باشد و اشتراط ثبوت لقا قول علی بن مدینی و
بخاری و غیرهما از اجلهٔ ائمه است و نسبت میان معنعن و میان هر یکی از مسند و متصل عموم و خصوص من وجه
کما یظهر بادنی تامل ابن الصلاح گفته در زمانهٔ ما و زمان متقارب ما استعمال کلمه عن در اجازت بسیار شده گویا این
اشارت ست بتعیین نوعی از انواع متصل یعنی نه از طریق تحمل لسماع از لفظ شیخ ست و نه از باب قراءت بر شیخ
بلکه از وادی اجازت از جانب شیخ ست ولکن معین نکرد که این کدام یک نوع از انواع اجازت ست و این همه
وقتی ست که ذکر رواة باسامی آنها بطریق معارف باشد و اگر ذکر آنها بطریق نکره ست مثل فلان عن فلان
و نحو آن پس نامش نزد بعض معتبرین در اصول مرسل ست کذا فی البرهان لامام الحرمین چه اول و ثالث معرفه ست
و ثانی نکره و حدیث درین حین متصل نیست زیرا که فائدهٔ مذکور در تصریح اسم بطور معرفه ثقه بودن راوی ست
اولاً و ایرادش بطور نکره گویا بمنزلهٔ عدم ایراد ست بنا بر فوات فائدهٔ مذکوره لکن اختلاف کرده اند در انکه این چنین
روایت منقطع ست یا مرسل و اقرب بتحقیق آنست که منقطع ست نه مرسل زیرا که مرسل قول تابعی ست پس تسمیهٔ او
بمنقطع اولی ست زیرا که اعم ست و این قول حاکم ست و هو الاولی در اسبال المطر گفته عنعنهٔ معاصر محمول بر سماع ست
بخلاف غیر معاصر که آن مرسل یا منقطع باشد پس شرط حملش بر سماع ثبوت معاصرت ست انتهی و هذا هو الذی افاده الحافظ
ابن حجر بقوله الا ان عن اذا عبر بها من عرف بانه مدلس فنفی تعبیره بها خلاف فانها ای عن لیست محمولة علی السماع
انتهی و بعده حافظ گفته در حمل عنعنهٔ معاصر بر سماع ثبوت لقاء شیخ و راوی از وی شرط کرده اند اگر چه یکبار باشد تا
در باقی عنعنه از بودن او مرسل خفی امن حاصل گردد و همین ست مختار به تبعیت ابن المدینی و بخاری و غیرهما از نقاد
انتهی کما تقدم و در اسبال المطر زیاده کرده که اگر زمان لقاء اتساع نسبت سماع دارد مقبول ست و رنه تدلیس باشد
و تمام این بحث در توضیح شرح تنقیح ست و بالجمله کلمه عن را سه حال ست حمل بر اجازت مگر از معاصر و حمل بر سماع مگر
از مدلس مگر نیز و ثبوت لقاء انتهی **معلق** بر صیغهٔ مفعول از تعلیق حدیثی ست که از مبدء اسنادش یک راوی
یا زیاده محذوف باشد کقول الشافعی قال نافع او قال مالک و قول مالک قال ابن عمر او قال النبی صلعم گویا ماخوذ ست
از تعلیق الجدار او الطلاق بنا بر اشتراک هر دو در قطع الاتصال و استعمالش در حدیثی که از وسطش یا آخرش راوی
ساقط شده ست نکنند بلکه نامش مرسل یا منقطع ست چه حذف راوی در اول اسناد معلق نامند و در وسط اسناد
منقطع گویند و در آخر سند مرسل خوانند کذا فی الخلاصة و لیکن این تعریف منقطع و مرسل غیر منطبق ست و نیز ذکر
معضل درینجا نکرد با آنکه در ظاهر داخل معلق ست و نیز وجه عد معلق از عبارات مشترکه میان هر سه قسم حدیث

و وجه عد منقطع و مرسل از عبارات مختصه بضعیف ظاهر نیست بلکه اولی آنست که همه از عبارات مشترکه میان این اقسام شمار کنند و نیز استعمال معلق در مثل یروی عن فلان و یذکر عنه و شبه آن بر صیغه مجهول نمی شود چه استعمالش در صیغه جزم نیاید و غیر واحد از متاخرین مجزوم را معلق نامیده اند مثل حافظ ابو الحجاج مزی کقول البخاری فی باب مس الحریر من غیر لبس و یروی فیه عن الزبیدی عن انس عن النبی صلعم و همچنین دیگر حفاظ گفته ذکره البخاری تعلیقا غیر مجزوم به و بالجمله بخاری در صحیح خود اکثار تعلیق کرده و نیست خارج از صحیح اگرچه بر صورت منقطع ست و بخاری این کار را از برای آن کرده که حدیث از جهت ثقات معلق عنهم معروف ست یا بجهت آنکه در جای دیگر از کتاب خود آنرا متصل آورده یا بسبب آخر که خلل انقطاع دران غیر مضاحب ست و تعلیق در مسلم در موضع واحد در تیمم وارد و موضع در حدود و بیوع ست پس غرض از تعلیق اختصار یا مجانبت تکرار ست و معلقی که بخاری آنرا در موضع دیگر وصل نکرده یکصد و شصت حدیث ست اما شیخ الاسلام حافظ ابن حجر رح در مؤلفی لطیف بوصلش پرداخته و نامش التشویق الی وصل التعلیق نهاده و از صور تعلیق یکی آنست که جمیع سند را حذف کند و گوید قال رسول الله صلعم یا آنکه همه را حذف کند مگر صحابی را یا تابعی و صحابی هر دو را یا حذف کند کسی را که از وی حدیث کرده و اضافتش بسوی من فوق وی نماید پس اگر آن من فوق وی شیخ این مصنف ست در تسمیه آن بمعلق اختلاف ست صحیح درینجا تفصیل ست یعنی اگر بنص یا استقرا معلوم شود که فاعلش مدلس ست حکم بتدلیس کنند ورنه تعلیق باشد و اکثر محدثین ذکر تعلیق در قسم مردود کرده اند بدلیل آنکه حال محذوف مجهول ست و گاهی حکم بصحت وی میکنند اگر تسمیه محذوف بوجه دیگر شناخته شود پس اگر بگوید که جمیع محذوفین من ثقات اند این مسئله تعدیل علی الابهام باشد و نزد جمهور مقبول نبود تا آنکه نامش ببرد بنا بر احتمال آنکه آن محذوف نزد اینکس ثقه باشد و نزد غیر وی ثقه نبود و چون آنرا نام برد حالش معلوم گردید و این را ذکر کرده اند تا بگویند که این تقدیم جرح متوهم بر تعدیل صریح ست و در دفع این رد آنست که تعدیل صریح بر مبهم مجهول همچو لا تعدیل ست لیکن ابن الصلاح گفته که اگر این حذف در کتابی واقع شده ست که التزام صحتش کرده اند مثل بخاری پس هر چه دران بصیغه جزم آمده مثل روی فلان و قال رسول الله صلعم دال بر ثبوت اسناد او نزد صاحب کتاب ست انتهی زیرا که جائز نیست جزم او بدان مگر بنا بر آنکه صحتش نزد وی بپایه ثبوت رسیده ست و حذف آن برای غرضی از اغراض کرده و بعده گفته و هر چه بغیر جزم آمده نحو یروی و یذکر پس دران مقال ست حافظ ابن حجر فرموده قیل علی کلام ابن الصلاح انه لا وجه للاستدراک فان الجمهور اذا لم یقبلوا التصریح راوی المعلق بان جمیع من حذفه ثقة و کذا قول من یقول حدثنی الثقة کیف یقبلون من التزم صحة کتابه و یذکر فیه تعلیقات و لم یصرح بان تعلیقه صحیح ام لا فانه لو صرح به لکان من قبیل ما سبق و الحال انه یحتمل انه حذفه لغرض من الاغراض سواء ذکره بصیغة الجزم او بصیغة التمریض نعم صیغة المجهول ابعد من المعلوم فی کونه مقبولا انتهی ابن الصلاح گفته و لا التفات الی ابی محمد بن حزم الظاهری الحافظ فی رده ما اخرجه البخاری من حدیث

ابی عامر او ابی مالک الاشعری عن رسول اللہ صلعم لیکونن فی امتی اقوام یستحلون الحریر والخمر والمعازف الحدیث من جہۃ
ان البخاری اوردہ قائلا فیہ قال ہشام بن عمار و ساقہ باسنادہ فزعم ابن حزم انہ منقطع فیما بین البخاری و ہشام
وجعلہ جوابا عن الاحتجاج بہ علی تحریم المعازف واخطأ فی ذلک من وجوہ والحدیث صحیح معروف الاتصال بشرط الصحیح
والبخاری رح قد یفعل مثل ذلک لکون ذلک الحدیث معروفا من جہۃ الثقات عن ذلک الشخص الذی علقہ عنہ وقد یفعل
ذلک لکونہ قد ذکر ذلک الحدیث فی موضع آخر من کتابہ مسندا متصلا وقد یفعل ذلک لغیر ذلک من الاسباب التی لا یصحبہا
خلل الانقطاع بعدہ گفتہ وما ذکرناہ من حکم التعلیق فذلک فیما اوردہ منہ اصلا ومقصودا لا فیما اوردہ فی معرض الاستشہاد
فان الشواہد یحتمل فیہا ما لیس من شرط الصحیح معلقا کان او موصولا انتہی **افراد** جمع فرد ست کذا فی المنہل و در خلاصہ
مختصر ہمین صیغہ جمع آوردہ و وجہش غیر ظاہرست چہ ہمہ جا جمع باید آورد یا اینجا فرد می باید گفت نہ افراد و علی
ای حال فرد دو گونہ ست یکی فرد از جمیع رواۃ و ذکرش در صحیح گذشتہ و این قسم بعینہ شاذ ست و کلام متعلق بشاذ
بیاید دوم فرد بنسبت یک جہت مثل قول ایشان تفرد بہ اہل مکۃ او اہل المدینۃ او اہل الشام او تفرد بہ فلان عن فلان
من اہل مکۃ مثلا او اہل البصرۃ عن اہل الکوفۃ و این تفرد بنسبت دیگر اہل امصار ست و مقتضی ضعف نیست پس حکم بضعف
حدیث نکنند مگر آنکہ مراد بدان تفرد یکی از ایشان باشد پس راجع شود بسوی قسم اول حافظ ابن کثیر گفتہ الافراد ہو
اقسام تارۃ ینفرد بہ الراوی عن شیخہ او ینفرد بہ اہل قطر کما تفرد بہ اہل الشام او العراق والحجاز او نحو ذلک وقد ینفرد بہ
واحد منہم ای من اہل قطر فیجتمع فیہ الوصفان واللہ اعلم وللحافظ الدارقطنی کتاب فی الافراد فی مائۃ جزء لم یسبق الی نظیرہ
وقد جمعہ الحافظ محمد بن طاہر فی اطراف رتبہ فیہا انتہی **مدرج** بفتح را از ادراج کلام بعض رواۃ را گویند کہ در حدیث
ادراج یافتہ کذا قیل و حق عبارت درینمقام آنست ہو ما ادرج فیہ کلام بعض الرواۃ زیرا کہ مدرج مجموع آن حدیث ست کہ
دران ادراج واقع شدہ نہ کلام راوی فقط و برین تقدیر مدرج اسم مکان ست نہ اسم مفعول پس گمان رود کہ کلام آن
بعض رواۃ از حدیث ست حافظ ابن کثیر گفتہ المدرج ہو ان تزاد لفظۃ فی متن الحدیث من کلام الراوی فیحسبہا من
یسمعہا منہ مرفوعۃ فی الحدیث فیرویہا کذلک وقد وقع من ذلک کثیر فی الصحاح والحسان انتہی و عبارت منہل و خلاصہ
درینمقام آنست ہو ما ادرج فی الحدیث من کلام بعض رواتہ فیرویہ من بعدہ متصلا فیتوہم انہ من الحدیث و این یک نوع
ادراج ست و نوع دوم آنست کہ نزدش دو متن مختلف بدو اسناد مختلف باشد و راوی آن ہر دو را از وی
باقتصار بر یکی از دو اسناد روایت کند یا احد الحدیثین را باسناد خاص خود بیارد و دران از متن دیگر آنچہ در اول نیست
زیادہ کند مثل روایت سعید بن ابی مریم از مالک از زہری از انس ان رسول اللہ صلعم قال لا تباغضوا ولا تحاسدوا
ولا تدابروا ولا تنافسوا الحدیث پس جملہ لا تنافسوا ابن ابی مریم از متن حدیث دیگر کہ بروایت مالک از ابی الزناد
از ابی ہریرہ بود در حدیث درج کرد و لفظ آن حدیث دیگر چنین ست ولا تجسسوا ولا تنافسوا ولا تحاسدوا پس

اسناد اول منتهی بانس می شود و در متنش لا تجسسوا نیست و اسناد ثانی منتهی بابی هریره می شود پس ابن ابی مریم لا تنافسوا
را از حدیث ابی هریره در حدیث انس در آورد یا آنکه نزد راوی طرفی یعنی بعضی از متن واحد بسند شیخی ست که آن
غیر سند متن ست پس روایت هر دو از وی بیک سند کند و بعض حدیث را و بعض از سند واحد درج نماید و هر دو اسناد
را بیک سند گرداند حال آنکه آن حدیث دو اسناد ست یا آنکه حدیثی از شیخی شنید مگر طرفی از ان که سماعش از شیخ بواسطه دیگر
کرده پس آنرا ازان شیخ بسند تام بحذف آن واسطه روایت کند در منهل گفته الثانی ان یکون عنده متنان باسنادین
او طرف من متن بسند غیر سنده فیرویهما معاً بسند واحد و عبارت حافظ ابن حجر این ست الثانی ان یکون المتن عند راویه
الا طرفا منه فانه عنده باسناد آخر فیرویه راویه تاما بالاسناد الاول و این اولی ست سوم آنکه حدیثی از جماعه مختلفین در
سند یا متن بشنود پس روایت ایشان را علی الاتفاق درج کند و همه را بر اسناد واحد ازین اسانید فراهم سازد و ذکر
اختلاف ننماید و به تبیین اختلاف واقع میان آن جماعه در سند یا متن نپردازد و مثالش حدیث ابن عیینه از عاصم بن کلیب
عن ابیه عن وائل بن حجر در صفت رسول خدا صلعم و در آخر وی گفته انه جاء فی الشتاء فرآهم یرفعون ایدیهم من تحت
الثیاب و صواب در بخار روایت کسی ست که از عاصم بهمین اسناد در صفت صلوة خاصة آورده و ذکر رفع ایدی را ازان
جدا ساخته و روایتش از عاصم از عبد الجبار از بعض اهل وی از وائل نموده و فرق میان این وجه و وجه اول آنست
که اول دو متن بدو اسناد ست و احدها در آخر مدرج و این یک متن را دو اسناد از یک شیخ ست و از وی روایتش
بیک سند میکند و یک متن بودن او از اسناد دیگر غیر این هر دو اسناد معلوم شد چهارم آنکه سوق اسناد کرد و کدام عارض
او را پیش آمد و از طرف خود سخنی گفت و بعض سامعین را گمان شد که این سخن او متن آن اسناد ست پس آنرا از مروی عنه
همچنان روایت کرد و این همه را مدرج الاسناد گویند حافظ ابن کثیر گفته و قد یقع الادراج فی الاسناد و لذلک امثلة کثیرة
انتهی و تعمد هر واحد ازین اقسام حرام ست و اجتناب از ان واجب و مدرج المتن آنست که در متن کلامی واقع شود که
از متن نیست بلکه از کلام صحابه و من بعد ایشان باشد اما متصل شده ست بمرفوع از کلام نبی صلعم بغیر فصل میان آنها
و این وقوع گاهی در اول و گاهی در اثناء و گاهی در آخر حدیث باشد و این اکثر ست زیرا که بعطف جمله بر جمله می آید حافظ
ابن حجر گفته ادراک کرده می شود ادراج بوجود روایت مفصله لقدر مدرج از مدرج فیه یا بتنصیص بر ان از طرف راوی
یا از بعض ائمه مطلعین بران یا باستحاله بودن نبی صلعم قائل آن و خطیب در باب مدرج کتابی حافل تالیف کرده و نامش
تقریب المنهج فی ترتیب المدرج نهاده و من آنرا تلخیص کرده بقدر دو چند یا اکثر بران زیاده کردم انتهی گویم نووی در
تقریب گفته و صنف فیه الخطیب کتابا و سیوطی در شرح وی نوشته ای فی نوع المدرج و سماه الفصل للوصل المدرج فی النقل
نووی گوید شفی و کفی ای الخطیب سیوطی فرموده و قد لخصه شیخ الاسلام یعنی الحافظ ابن حجر و زاد علیه قدر ما ذکر او اکثر
فی کتاب سماه تقریب المنهج فی ترتیب المدرج انتهی در اسبال المطر گفته و گویا این حرف از سیوطی سهواً واقع شده گویم

لفظ حافظ ابن کثیر در باحث حیثیت این ست وقد صنف الحافظ ابو بکر الخطیب فی ذلک کتابا حافلا سماه فصل الوصل
لما ادرج فی النقل وهو مفید جدا انتهی و آنکه حافظ گفته ادراک ادراج بوجود روایت منفصله باشد پس مثالش روایت
ابو داؤد ست ثنا عبد اللہ بن محمد النفیلی ثنا زہیر ثنا الحسن بن الحر عن القاسم بن مخیمرة قال اخذ علقمة بیدی فحدثنی ان عبد اللہ
بن مسعود و ذکر تعلیمه لهم التشهد وفیه اذا قلت هذا او قضیت هذا فقد قضیت صلاتک ان شئت ان تقوم فقم وان شئت
ان تقعد فاقعد پس لفظ اذا قلت الی آخره را زہیر بن معاویه بحدیث مرفوع در روایت ابی داؤد وصل ساخته نووی
در خلاصه گفته اتفق الحفاظ علی انها مدرجة وقد رواه شبابة بن سوار عن زہیر ففصله فقال قال عبد اللہ فاذا قلت الی آخره
رواه الدارقطنی وقال شباب ثقة وقد فصل آخر الحدیث وجعله من قول ابن مسعود وهو اصح من روایة من ادرج وهو اشبه
بالصواب لان ابن ثوبان رواه عن الحسن كذلك مع اتفاق کل من روی التشهد عن علقمة وعن غیره عن ابن مسعود علی ذلک
وکذلک ما اخرجه الشیخان من طریق ابن ابی عروبة وجریر بن حازم عن قتادة عن النضر بن انس عن بشیر بن نهیک عن ابی ہریرة
من اعتق شقصا و ذکرا فیه الاستسعاء وقال الدارقطنی فیما انتقده علی الشیخین قد رواه شعبة وہشام وهما اثبت الناس
فی قتادة فلم یذکرا فیه الاستسعاء ووافقهما ہمام وفصل الاستسعاء من الحدیث وجعله من قول قتادة قال الدارقطنی
وذلک اولی بالصواب واما قول حافظ که دریافت می شود مدرج بآنکه گفتن آنحضرت صلعم آنرا مستحیل باشد پس مثالش
حدیث ابو ہریرة مرفوعا در صحیحین ست للعبد المملوک اجران والذی نفسی بیده لولا الجهاد فی سبیل اللہ والحج وبر امی لاحببت ان اموت وانا مملوک پس
لفظ والذی نفسی تا آخر از کلام ابی ہریرة ست زیرا که تمنی رق از نبی صلعم ممتنع ست ونیز مادر نبی صلعم در آنوقت موجود نبود که حاجت بذکر بر او فتد وقول
حافظ که ادراج گاهی در اول حدیث باشد پس طریقش این ست که راوی کلامی گفت و خواست که بران استدلال بحدیث کند پس آنحدیث را
بلا فصل آورد و انجا توهم شد که این همه لفظ حدیث ست مثاله ما رواه الخطیب من روایة ابی قطن وشبابة فرقهما
عن شعبة عن محمد بن زیاد عن ابی ہریرة قال قال رسول اللہ صلعم اسبغوا الوضوء ویل للاعقاب من النار پس قول اسبغوا الوضوء
مدرج ست از قول ابی ہریرة چنانکه در روایت بخاری از آدم از شعبه ست الی قوله عن ابی ہریرة انه قال اسبغوا الوضوء
قال ابو القاسم صلعم ویل للاعقاب من النار خطیب گفته وهم ابو قطن وشبابة فی روایتهما عن شعبة وقد رواه الجم الغفیر کروایة
آدم و مثال مدرج در وسط حدیث عائشه صدیقه رضی اللہ عنها ست در بدء وحی کان النبی صلعم یتحنث فی غار حراء و
هو التعبد اللیالی ذوات العدد پس قول او وهو التعبد مدرج ست از قول زہری وحدیث فضالة انا الزعیم والزعیم الحمیل
ببیت فی ربض الجنة پس قولش الزعیم الحمیل مدرج ست از تفسیر ابن وہب و امثال این نوع بسیار ست مشهور
حدیثی ست که شایع شده ست نزد اهل حدیث خاصة نه نزد غیر ایشان باینطور که راویان بسیار آنرا نقل کرده اند
مثل حدیث انس رضی اللہ عنه ان رسول اللہ صلعم قنت شهرا بعد الرکوع یدعو علی رعل وذکوان واین مخرج ست در صحیحین
و آنرا راویانند از انس جز ابی مجلز و از ابی مجلز راویانند جز تیمی و از تیمی جز انصاری و این راویانند مگر اہل این

صنعت یا آنکه مشهور شده ست نزد اهل حدیث و نزد غیر ایشان مثل حدیث انما الاعمال بالنیات و در منهل گفته ثابت در
منقسم بدو قسم ست یکی متواتر و آن خبر کسیست که علم بصدق ایشان حاصل ست مثل واقعه بدر علی الجمله و دیگر غیر متواتر مثل
حدیث انما الاعمال زیراکه تواتر در اول او منتفی ست و اهل حدیث ذکر متواتر نمیکنند و شاید که این عدم ذکر بنا بر قلت
اوست گویم کلام در متواتر و مشهور در مقدمه این کتاب گذشته یا آنکه مشهور شده ست نزد غیر اهل حدیث خاصة امام احمد
گفته چهار حدیث ست که در اسواق میگردد و نیست آنها را اصل در اعتبار یعنی اعتبار اهل حدیث و نظر ایشان و تفسیر
اعتبار خواهد آمد و آن احادیث این ست من بشرنی بخروج آذار بشرته بالجنة و من آذی ذمیا فانا خصمه یوم القیامة
و نحرکم یوم صومکم و للسائل حق وان جاء علی فرس انتهی کذا فی الخلاصة ولیکن در صحت این سخن از امام احمد کلام ست
زیراکه حدیث للسائل حق از حسین بن علی و پدر او و ابن عباس و هرماس بن زیاد باسانیدی وارد ست که بعض آن
جید ست و ابوداؤد بران سکوت کرده و نیز حدیث من آذی ذمیا معروف ست و ابوداؤد بران سکوت نموده و آذار
اسم اول شهر ست از شهور رومیه در لغت سریانیه و من جمله حدیث ضعیف مشهور حدیث طلب العلم فریضة علی کل مسلم ست
بزدوی در قسم اول گفته مشهور آنست که در اصل از آحاد باشد باز منتشر شد و قومی آنرا نقل کردن گرفت که
تواطوء ایشان بر کذب متصور نمی شود و آن قوم عبارت از قرن ثانی و ثالث بعد صحابه و من بعدهم ست و این قوم
ثقات ائمه ست که متهم نیست پس حدیث بشهادت و تصدیق ایشان بمنزله متواتر گردیده و حجتی از حجج الٰهی گشته تا آنکه
خصاف گفته این یکی از دو قسم متواتر ست پس ممتاز باشد از متواتر بآنکه موجب علم طمانینت ست و متواتر موجب علم
یقین انتهی و مشهور را مستفیض هم گویند حافظ ابن کثیر گفته الشهرة امر نسبی فقد تشتهر عند اهل الحدیث او یتواتر ولیس عند غیرهم
بالکلیة ثم قد یکون المشهور متواترا او مستفیضا وهو مازاد نقلته علی ثلاث وعن القاضی الماوردی ان المستفیض اقوی
من المتواتر وهذا اصطلاح وقد یکون المشهور صحیحا کحدیث انما الاعمال بالنیات وحسنا وقد تشتهر بین الناس احادیث لا اصل
لها او هی موضوعة بالکلیة وهذا کثیر جدا ومن نظر فی کتاب الموضوعات لابی الفرج ابن الجوزی عرف من ذلک انتهی
غریب و عزیز غریب مشتق از غربت ست یقال غرب و غربة اذا احتجب وابعد و غرب بمعنی بعد ست و عزیز
از عزت ست و عزت در اصل بمعنی قوت و شدت و غلبه باشد یقال عز یعز بالکسر اذا صار عزیزا و عز یعز بالفتح اذا
اشتد کذا فی النهایة حافظ ابن منده گفته غریب مثل حدیث زهری و اشباه اوست که حدیث آنها مجمع علیه ست بنا بر
عدالت و ضبط ایشان چون مردی از ایشان متفرد گردد بحدیثی نامش غریب باشد والاولی ان یقال الغریب ما تفرد
راوٍ بروایته عن حدیثه کالزهری و شباهه و نامش غریب از ان شد که وی همچو غریب وحیدی ست که نیست نزد
وی اهل او بنا بر بعدش از مرتبه شهرت تا به رتبه تواتر چه رسد و اگر راوی او دو کس اند یا سه مسمی بعزیز ست بنا بر آنکه
اقوی ست از غریب و اگر راوی او جماعت ست یعنی از فوق ثلثه ... نامش مشهور باشد و وجه این تسمیه ظاهر ست آری

ع نہان کی ماند آن رازی کز و سازند محفلها + و از ماذکر معلوم شد که نیست معتبر درین اقسام ثلثه مگر عدد راوی
نه عدالت و ضبط او و آنکه در تفسیر مشهور ذکر شد اخص مطلق ست از آنچه سابقا ذکر یافت و نیز در وی دلالت ست
بر آنکه معتبر درین اقسام متعدد بودن مروی عنه ست و تفاوت میان هر دو باعتبار تفرد راوی از ایشان نبود زیرا
یک کس یا دو کس یا سه کس یا یک جماعت ست و فیه تامل و بعض افراد غریب نبود و مثل افراد مضافه بسوی بلدان پس
لازم نیاید که هر فرد غریب ست و این عدم غربت وقتی ست که مراد بدان تفرد واحد از ایشان نباشد و رنه غریب
خواهد بود و مطلق غریب منقسم ست بسوی صحیح مثل افراد مخرجه در صحیح بخاری و مسلم و غیر صحیح و همین ست اغلب چه بیشتر
غرائب احادیث صحیح نیستند و در جریان این قسمت در هر یکی از عزیز و مشهور نیز خفائی نیست لیکن بنابر ظهور حال
تعرض بدان نکرده اند باز حدیث غریب منقسم میشود بسوی غریب المتن و غریب الاسناد معا و آن حدیثی ست که
متفرد ست بروایت متن او راوی واحد دیگر غریب الاسناد لا المتن مثل حدیثی که متن او معروف ست از جماعتی
از صحابه پس چون منفرد شود یکی بروایت آن از صحابی دیگر آن حدیث غریب باشد بدین وجه و ازین جنس ست
غرائبی که در اسانید متون صحیحه و همین را ترمذی غریب من هذا الوجه میگوید و غریب المتن لا الاسناد خود یافته نمیشود
مگر آنکه حدیثی منفرد مشتهر گردد و جماعتی آنرا از متفرد به روایت کنند که درینصورت البته آن حدیث غریب مشهور
و غریب المتن دون الاسناد میگردد بنسبت بیکی از دو طرف اسناد خود چه اسنادش متصف بغرابت ست در طرف اول
و متصف بشهرت ست در طرف آخر مثل حدیث انما الاعمال بالنیات و مثل سائر غرائب که تصانیف اهل علم بران مشتمل
بوده ست و بعد شهرت گرفته و برین قیاس میتوان گفت که غریب المتن لا الاسناد حدیثی ست که روایت نمیکند
آنرا از رسول خدا صلعم مگر صحابی واحد و روایت میکنند آنرا از آن صحابی جماعت کثیره و همچنین تا آخر اسناد و تامل حافظ
ابن کثیر گفته غرابت گاهی در متن باشد باین طریق که متفرد شود بدان راوی واحد یا در بعض متن چنانکه زیاده کند
دران راوی واحد زیادتی که غیر وی آنرا نگفته ست و کلام در زیادت ثقه گذشت و گاهی غرابت در اسناد باشد
چنانکه اصل حدیث بیک وجه یا چند وجه محفوظ باشد و لیکن باین اسناد غریب ست پس غریب آنست که راوی واحد آن
متفرد ست خواه ثقه باشد یا ضعیف و لکل حکمه و اگر دو یا سه دران مشترک شوند از یک شیخ عزیز باشد و اگر جماعتی
از وی بروایتش گرد ست مشهور باشد کما تقدم انتهی و کلام بر غریب و عزیز در مقدمه این کتاب بر وجه تفصیل
گذشته فلیراجعه مصحف بفتح حاء مشدده مهمله از تصحیف بمعنی تغییر لفظ یا معنی ست و این فنی جلیل ست ناهض نمیشود
باعباء آن مگر حذاق از حفاظ و دار قطنی و خطابی از ایشان اند و او را درین باب تصنیفی مفید ست و این دو قسم ست
اگر تغییر در لفظ ست مصحف نامند و اگر بنسبت شکل ست محرف خوانند حافظ ابن کثیر گفته و قد وقع من ذلک شیء
کثیر لجماعة من الحفاظ و غیرهم ممن ترسم بصناعة الحدیث و لیس منهم و اکثر ما یقع ذلک لمن اخذ من الصحف و لم یکن له شیخ حافظ

يوقفه على ذلك انتهى وحافظ ابن حجر گفته ومعرفة هذا النوع مهمة وقد صنف فيه العسكري والدارقطني وغيرهما واكثر ما يقع
في المتون وقد يقع في الاسماء التي في الاسانيد انتهى گوييم مثال تصحيف واقع در متن روايت دارقطني ست ان ابا بكر الصولي
املى حديث من صام رمضان واتبعه ستا من شوال فقال شيئا بالشين المعجمة والياء التحتانية ومنه ما رواه ابن لهيعة عن كتاب موسى
بن عقبة باسناده عن زيد بن ثابت ان رسول الله صلعم احتجم في المسجد وانما هو احتجر بالزاي اي اخذ حجرة من حصير ونحوه يصلي
عليها ونيز تصحيف يا محسوس مي باشد ببصر يا بسمع واول خواه در اسناد ست مثل حديث شعبه از عوام بن مراجم براء وجيم
كه يحيى ابن معين آنرا مزاحم بزاي وحاي مهمله تصحيف كرد يا در متن ست مثل حديث ستة شوال كما تقدم وثاني نيز يا در
سند ست مثل حديث مروي از عاصم احول كه بعض آنرا واصل احدب گفتند دارقطني گويد اين تصحيف سمع ست نه تصحيف
بصر زيرا كه در كتابت ميان اين هردو اشتباه رو نميدهد يا در متن مثل حديث عائشة عن النبي صلعم في الكهان قر الزجاجة
بالزاي حال آنكه زجاجه بدال ست يا تصحيف در معنى ست كما حكى الدارقطني عن ابي موسى محمد بن المثنى العنزي انه قال نحن
قوم لنا شرف نحن من عنزة صلى الينا رسول الله صلعم يريد ما ثبت في الصحيح ان رسول الله صلعم صلى الى عنزة وهي حربة تنصب
بين يديه فتوهم انه صلى الى قبيلتهم بني عنزة واين تصحيف خيلي عجيب ست در اسبال المطر گفته واعجب من ذلك ما ذكره الحاكم
عن اعرابي انه زعم ان النبي صلعم صلى الى شاة انتهى يعني عنزه را بسكون نون بتصحيف كرد باز روايتش بمعنى كرد ليس
دو خطا كرد در لفظ و در معنى واين باب واسع ست در قرآن وحديث ومخاطبات ناس بسيار واقع ميشود در باغت حيثيت
نوشته وما ينقله كثير من الناس عن عثمان بن ابي شيبة انه كان يصحف في قراءة القرآن فغريب جدا لان له كتابا في التفسير
وقد نقل عنه اشياء لا تصدر عن صبيان المكاتب واما ما وقع لبعض المحدثين من ذلك فمنه ما يكاد اللبيب يضحك منه كما حكي
عن بعضهم انه جمع طرق حديث يا ابا عمير ما فعل النغير ثم املاه في مجلسه على من حضره من الناس فجعل يقول يا ابا عمير ما فعل البعير
فافتضح عندهم وارخوه بانه وكذا اتفق لبعض مدرسي النظامية ببغداد انه اول يوم اجلاسه اورد حديث صلوة في اثر
صلوة كتاب في عليين فقال كنار في غلس فلم يفهم الحاضرون ما يقول حتى اخبرهم بعضهم بانه تصحف عليه من كتاب في
عليين وهذا كثير جدا وقد اورد ابن الصلاح اشياء كثيرة ههنا وقد كان شيخنا الحافظ الكبير الجهبذ ابو الحجاج المزي من ابعد
الناس عن هذا المقام ومن احسن الناس اداء للاسناد والمتن بل لم يكن على وجه الارض فيما نعلم مثله في هذا الشان ايضا وكان
اذا تغرب عليه احد برواية مما يذكره بعض شراح الحديث على خلاف المشهور عنده يقول هذا من التصحيف الذي لم يقف صاحبه
الا على مجرد الصحف والاخذ منها انتهى وخود مي گفته طريق سلامت از تصحيف اخذ از افواه اهل معرفت وتحقيق ست انتهى
يعني نه از بطون كتب گوييم آنانكه اخذ احاديث از بطون كتب ميكنند نه از افواه محدثين غالب صنائع ايشان حصول
التصحيف وتحريف ست در الفاظ ومعاني ومفاهيم اخبار وآثار وحديث را دليل چيزي قرار ميدهند كه نزد اهل حديث
دلالت بران معنى ندارد يا دران باب وارد نشده بلكه اجنبي محض ست از محل نزاع واين معنى بر عارف تطورات

فقہا و زبان و انتساب مذاہب خود غیر مخفی ست بلکہ ہر کہ ماہر تر بکلام ایشان ست وی مطلع تر بر تصحیف صوری
و معنوی ست و اگر اخذ احادیث از افواہ محدثین میکردند و سلسلہ اسناد در روایت با درایت بر پا میساختند این آفت
دامنگیر حال ایشان نمیشد **قف** ابن سیرین و ابن سخبرہ گفتہ اند کہ چون در روایتی لحن یا تحریف واقع شود آنرا
ہمچنان روایت باید کرد کہ شنیدہ ست یعنی ملحون و محرف نہ صحیح بنا بر محافظت بر لفظ در اسبال المطر گفتہ و ہذا غلو فی ذلک
و نووی گفتہ قول الاکثرین یردہ علی الصواب انتہی مسلسل آن حدیثی ست کہ رجال اسناد وی تا رسول خدا
صلعم پیاپی باشند نزد روایت آن بر یک صفت یا یک حالت خواہ در راوی و صفت او قولا کقولہ سمعت فلانا یقول سمعت
فلانا الی آخرہ و از این باب ست اخبرنا فلان واللہ قال اخبرنا فلان واللہ الی آخرہ و منہ حدیث اللہم اعنی علی ذکرک و شکرک
و حسن عبادتک مسلسل بقولہم انی احبک فقل و در روایت ابی داؤد و احمد و نسائی چنین آمدہ اخذ بیدی فقال انی احبک
و برین تقدیر از ہر دو نوع فعل و قول باشد و درین طریق لفظ ذکرک مقدم بر لفظ شکرک آمدہ و در خلاصہ درین مقام بیان
ذکر و شکر و عبادت پرداختہ و آن اجنبی از مقام ست و از انجملہ مسلسلی ست کہ تسلسل او در آخر سند منقطع گشتہ مثل مسلسل
باول حدیث سمعتہ یعنی بقول الصحابی اول حدیث سمعتہ من رسول اللہ صلعم ہذا و بقول التابعی اول حدیث سمعتہ من الصحابی
ہذا و ہلم جرا و این قید در آخر سلسلہ نماند یا فعلا مثل حدیث تشبیک بید و حدیث عد فی الید و شبک اصابعہ و در حدیث
ابوہریرہ گفتہ شبک بیدی ابو القاسم صلعم یا در روایت مثل مسلسل باتفاق اسماء روات و اسماء آباء ایشان یا کنی یا
انساب یا بلدان ایشان نووی گفتہ من سہ حدیث مسلسل باہل دمشق روایت میکنم و ہمچو مسلسل باتفاق صفت مثل
حدیث فقہا کہ در ان فقیہ عن فقیہ ست و آن حدیث ابن عمر ست مرفوعا المتبایعان بالخیار نووی گفتہ و از ہر دو قسم ست
حدیث ابی ذر رضی اللہ عنہ یا عبادی کلکم ضال الا من ہدیتہ الحدیث و این در صحیح مسلم ست و مسلسل بید واقع شدہ باسنادی کہ
روایتش کردہ ایم کہ ہمگنان دمشقی اند و من ہم دمشقی ام و این درین زمان نادر ست انتہی گوییم وی اذکار خود را ہمین حدیث
و ہمین آخر ختم کردہ و این حدیث قدسی ست و افضل اینہا حدیثی ست کہ در ان دلالت بر اتصال سماع باشد و از فضائل
تسلسل یکی اشتمال او بر مزید ضبط است و سلامت از خلل تدلیس در تسلسل قلیل باشد و تحقیق خلاصہ وجوہ تسلسل ہمبرین نہج ذکر
کردہ لیکن کلام این ہر دو غیر جید ست بوجوہی کہ تفصیلش بر فطرت سلیمہ و فطنت قویمہ مخفی نیست و عبارت اسبال المطر
درین مقام چنین ست کہ مسلسل دو قسم ست یکی اتفاق در صیغ اداء حدیث گفتہ اگر متفق شوند روات در اسناد وی در ہمہ
در صیغ اداء مثل سمعت فلانا قال سمعت فلانا او حدثنا فلان قال حدثنا فلان و جز آن از صیغ انتہی دوم اتفاق در ہر
حال کہ باشد مثل قول کسمعت فلانا یقول اشہد باللہ لقد حدثنی فلان الخ یا فعل کقولہ دخلت علی فلان فاطعمنا تمرا یا
قول و فعل معا کقولہ حدثنی فلان و ہو آخذ بلحیتہ قال آمنت بالقدر الخ و این مسلسل از صفات اسناد ست و گاہی تسلسل
در معظم اسناد واقع شود مثل حدیث مسلسل باولیت زیرا کہ منتہی می شود در ان سلسلہ تا سفیان بن عیینہ فقط و ہر کہ

آنرا تا منتهی مسلسل روایت کرده وی وهم نموده حافظ ابن کثیر گفته وفائدة التسلسل بُعده من التدليس والانقطاع ومعهذا
نقل نشده حدیث بطریق مسلسل والله اعلم اسناد حافظ ابن کثیر گفته ولما كان الاسناد من خصائص هذه الامة وذلك
انه ليس امة من الامم يمكنها ان تسند عن نبيها اسنادا متصلا غير هذه الامة فلهذا كان طلب الاسناد العالي مرغبا فيه كما قال الامام
احمد بن حنبل الاسناد العالي سنة عمن سلف وقيل ليحيى بن معين في مرض موته ما تشتهي قال بيت خالي واسناد عالي ولهذا تداعت
رغبات كثير من الائمة النقاد والجهابذة الحفاظ الى الرحلة الى اقطار البلاد طلبا لعلو الاسناد وان كان قد منع من جواز الرحلة
بعض الجهلة من العباد فيما حكاه الرامهرمزي في كتابه الفاصل ثم ان علو الاسناد ابعد من الخطا والعلة من نزوله وقال بعض
المتكلمين كلما طال الاسناد كان النظر في التراجم والجرح والتعديل اكثر فيكون الاجر على قدر المشقة وهذا لا يقابل ما ذكرناه والله
اعلم انتهى كلامه وطیبی در خلاصه گفته اسناد خصیصهٔ این امت وسنتی از سنن بالغه ست وطلب علو دران نیز سنت ست
ولهذا رحلت دران مستحب شده وعادش بعید از خلل متطرق بهر راوی ست و علو مطلوب بر پنج قسم ست یکی
قرب از رسول خدا صلعم باسناد صحیح نظیف مثل ثلاثیات بخاری محمد بن اسلم طوسی گفته قرب الاسناد قرب او قربة الی
الله تعالی گویم مراد بصحیح درینجا اعم از حسن ست واگر در رواة ضعیفی هست پس التفاتی باین علو نباشد قاله ابن العراقی
قال الحافظ ابن کثیر واشرف انواع العلو ما كان قريبا الى رسول الله صلعم انتهى دوم قرب از امامی از ائمهٔ حدیث
اگرچه عددش از وی تا رسول خدا بسیار باشد انتهی مثل اعمش وهشیم وابن جریج واوزاعی ومالک وسفیان وشعبه
وزهیر وحماد بن زید واسمعیل بن علیه وغیر ایشان از ائمهٔ حدیث حافظ ابن کثیر گفته فاما العلو بقربه الی امام حافظ او
مصنف او تقدم السماع فتلك امور نسبية انتهى سوم علو بنسبت روایت صحیح بخاری ومسلم یا احدهما یا غیرهما از کتب
معتمده چهارم علو بتقدیم وفات راوی ابن الصلاح گفته مثاله ما ارويه عن شيخ اخبرني به عن واحد عن البيهقي عن الحاكم
اعلى من روايتي لذلك عن شيخ اخبرني به عن واحد عن ابي بكر بن خلف عن الحاكم وان تساوى الاسنادان في العدد لتقدم
وفاة البيهقي على وفاة ابن خلف بنحو تسع وعشرين سنة پنجم علو بتقدم سماع وبسیاری ازین قسم داخل در ماقبل ست از روی
قرب زمان نه از روی احتمال حذف واسطه زیرا که احتمال در وفات اقوی ست ولهذا ابن طاهر وابن دقیق العید این قسم را
با قسم ما قبل او یک قسم گردانیده اند وامتیازش از وی آنست که دو کس از یک شیخ بشنوند وسماع احدهما از شصت
سال باشد مثلا وسماع دیگر از چهل سال پس این هر دو اگرچه در عدد مساوی اند ودر عدم واسطه برابر لیکن اول اعلی ست
گویم سید علامه محمد بن اسمعیل امیر در اسبال المطر علی قصب السكر نوشته علو دو گونه ست یکی مطلق دوم نسبی اما اول پس
حافظ ابن حجر گفته اگر عددش قلیل ست وباین عدد قلیل منتهی بسوی نبی صلعم میشود بنسبت سند دیگر که آن حدیث
بآن سند بعینه بعدد کثیر آمده یا منتهی بامامی از ائمهٔ حدیث ذی صفت علیه مثل حفظ وضبط وفقه وتصنیف وجز آن
از صفات مقتضیه ترجیح میشود مثل شعبه ومالک وثوری وشافعی وبخاری ومسلم ونحو ایشان پس اول که منتهی برسول

خداست صلعم علو مطلق ست واگر معهذا سندش صحیح اتفاق افتاده ست غایت قصوی باشد ورنه صورت علو دران
موجود ست تا دمیکه موضوع نیست ورنه کالعدم باشد و اما ثانی که علو نسبی ست آنست که عدد دران تا امام کمتر باشد
اگرچه این عدد ازان امام تا منتهی بسیار بود انتهی و ازینجا دریافت شد که علو منقسم بدو قسم ست علو مطلق و علو نسبی
بعده علو نسبی نزد اهل حدیث چهار قسم ست دو ازان موافقت و ابدال ست و موافقت وصول ست بسوی شیخ یکی
از دو مصنف بغیر طریق او یعنی بطریقی که تا آن مصنف معین متصل میشود مثلا بخاری در صحیح خود حدیثی از قتیبه از مالک
روایت کرده پس اگر ما هم بهمان طریق روایتش کنیم میان ما و یعنی قتیبه هشت واسطه باشد و اگر اینحدیث را بعینه از طریق
ابو العباس سراج از قتیبه مثلا روایت نمائیم میان ما و قتیبه هفت واسطه بود پس ما را با بخاری در شیخ او بعینه موافقت با علو
اسناد دراسنادش تادی دست بهم داده و این را موافقت نامند و این قسم اول شد قال ابن کثیر الموافقة هی انتهاء السند
الی شیخ مسلم مثلا انتهی و دوم بدل ست و آن وصول ست تا شیخ شیخ همبرین طریق سابق مثلا ما را آن اسناد بعینه از طریق
دیگر از قعنبی از مالک واقع شود پس قعنبی دران اسناد بدل از قتیبه بود حافظ ابن کثیر گفته البدل هو انتهاؤه الی السند
الی شیخ شیخه او مثل شیخه انتهی و بیشتر اعتبار موافقت و بدل نزد مقارنت علوست ورنه اسم موافقت و بدل بر کمتر ازین
هم واقع میشود و این دو قسم اول ست و اما دو قسم دیگر پس یکی ازان مساوات ست حافظ ابن کثیر گفته و هو ان تساوی
فی اسنادک الحدیث لمصنف انتهی یعنی مساوات عبارت ست از استوار عدد اسناد از راوی تا آخر سند با اسناد یکی
از دو مصنف مثلا نسائی روایت حدیثی کند که دران میان او و میان رسول خدا صلعم یازده کس شد پس ما را آنحدیث
بعینه باسناد دیگر تا نبی صلعم بهمین عدد واقع شود پس گویا ما مساوی نسائی شدیم درین عدد یازده نفر با قطع نظر از ملاحظه
آن اسناد خاص که اسناد ماست برای حدیث مساوی از طریق نسائی زیرا که طریق او نازل ست پس نزد نظر دران
حدیث از طریق وی نازل و از طریق ما عالی باشد و از مساوات بدر رود انتهی ابن القاسم تلمیذ حافظ گفته گذشت آنکه
علو نسبی آنست که اسنادش منتهی شود بسوی امامی ذی صفت علیه و این مساوات بتفسیر و تمثیل چنین نیست پس حق وی
آنست که از علو مطلق باشد انتهی و هو کما قال و این قسم سوم علو نسبی ست و قسم چهارم مصافحه ست و آن استوا ست
با تلمیذ آن مصنف بر وجه مشروح اولا و نامش مصافحه شد زیرا که عادت در غالب احوال جاری ست بمصافحه میان دو کس
ملاقی یکدیگر و ما در صورت مذکوره گویا نسائی را دیده ایم و با وی مصافحه کرده حافظ ابن کثیر گفته و هی عبارة عن نزولک
عنه بدرجة حتی کانه صافحک به و سمعته منه و هذه الفنون توجد کثیرا فی کلام الخطیب البغدادی و من نحا نحوه و قد صنف الحافظ
ابن عساکر فی ذلک مجلدات و عندی انه نوع قلیل الجدوی بالنسبة الی بقیة الفنون فاما من قال ان العالی من الاسناد
ما صح سنده و ان کثرت رجاله فهذا اصطلاح خاص و ماذا یقول هذا القائل فیما اذا اصح الاسنادان لکن هذا اقرب
رجالا و هذا القول محکی عن الوزیر نظام الملک و عن الحافظ السلفی انتهی و بالجمله این آخر اقسام اربعه علوست و مقابل

آن نزول ست با اقسام خود پس با هر قسم از اقسام علو قسمی از اقسام نزول مقابل باشد حافظ ابن کثیر گفته واما النزول
فهو ضد العلو وهو مفضول الى العلو اللهم الا ان يكون رجال الاسناد النازل اجل من رجال العالي وان كان الجميع ثقات
كما قال وكيع لاصحابه ايما احب اليكم الاعمش عن ابي وائل عن ابن مسعود او سفيان عن منصور عن ابراهيم عن علقمة عن ابن مسعود
فقالوا الاول فقال الاعمش عن ابي وائل عن شيخ وسفيان عن منصور عن ابراهيم عن علقمة عن ابن مسعود فقيه عن فقيه وحديث
يتداوله الفقهاء احب الينا مما يتداوله الشيوخ انتهى وابن الاثير در جامع الاصول در بیان مراتب اسناد بسط تمام کرده واین مختصر
گنجایش ایراد آن همه ندارد و فیما ذکرناه مقنع وبلاغ اعتبار بیهقی در تاج اللغة گفته الاعتبار عبرت گرفتن و باندیشه
از پی چیزی فرا شدن انتهی و ترکیب دلالت میکند بر نفوذ و مضی در شیء و در اصطلاح علماء حدیث عبارت ست از نظر کردن
در حال حدیث که آیا راویش بدان متفرد شده ست یا نه و آیا آنحدیث یا راوی معروف ست یا نه حاصل آنکه اعتبار تحری
واجتهاد ست در حال اسناد تا اطلاع بر متابعات و شواهد حاصل شود و طریق اعتبار در اعتبار در اخبار آنست که چنین
گویند مثلاً روایت کرد حماد بن سلمه از ایوب از ابن سیرین از ابی هریره از رسول خدا صلعم پس چون نظر کنند که راویش حماد
و بران متابعت کرده نشد نظر نماید که آیا کدام ثقه دیگر جز ایوب از ابن سیرین هم روایتش کرده ست یا نه پس اگر نیابد به بینند
که کدام ثقه غیر ابن سیرین هم آنرا از ابوهریره روایت نموده ست یا نه اگر نیابد نظر کنند که کدام صحابی غیر ابوهریره آن را از
رسول خدا صلعم آورده یا نه پس هر چه ازینها بیابد بداند که حدیث را اصلی مرجوع الیه ست و این متابعت غیر تامه نامند
و چون نظر کنند که راوی آنحدیث بعینه احدی از ایوب غیر حماد ست این متابعت تامه باشد و اول را شاهد هم نامند
واگر آنحدیث بهیچ وجه از وجوه مذکوره صلعم مروی نیست بلکه حدیثی دیگر مروی ست پس درین حین تفرد مطلق دران
متحقق شده کذا فی الخلاصة گویم غالب آنست که چون با او تابع در جمیع درجات یافته شود مسمی بتام نگردد چنانکه از
حاکم در شرط صحیح نقل کرده اند وآنچه در خلاصه گفته موافق کلام ابن صلاح ست و حافظ ابن کثیر گفته فان روي معناه
من طريق اخرى عن صحابي آخر سمي شاهدا لمعناه وان لم يرو فهو فرد من الافراد و در ابجال السطر نوشته اعتبار عبارت ست از
تتبع طرق حدیث از جوامع و مسانید و اجزا ست و جوامع آن کتب ست که دران احادیث را بر ترتیب کتب فقه
جمع کرده اند مثل کتب ستة یا بر ترتیب حروف هجائیه و مسانید آن کتب ست که دران مسند هر صحابی علی حده بر اختلاف
در مراتب و طبقات صحابه فراهم کرده شده و التزام نقل جمیع مرویات آنها رفته خواه صحیح باشد یا ضعیف و اجزا آن
کتب ست که دران تدوین حدیث شخص واحد یا احادیث جماعة در ماده واحد بوده ست پس چون طرق حدیثی که گمان
فرد بودن او ست تتبع کنند برای دریافتن اینمعنی که آنحدیث را متابعی هم هست یا نه این تتبع را اعتبار نامند حافظ ابن حجر
گفته همه اقسام مقبول تحصل فائده تقسیم باعتبار مراتب ست نزد معارضه انتهی و حافظ ابن کثیر گفته ويغتفر في باب
الشواهد والمتابعات من الرواية عن الضعيف القريب الضعف ما لا يغتفر في الاصول كما يقع في الصحيحين وغيرهما مثل ذلك

و لهذا يقول الدارقطني في بعض الضعفاء يصلح للاعتبار او لا يصلح ان يعتبر به انتهى متابع بکسر موحده حدیثی ست
که راوی دیگر نیز موافق آن روایت کرده و این ست معنی آنکه محدثان گویند تابعه فلان اوله متابعات و متابعت
موجب تقویت و تائید باشد و لازم نیست که مساوی اصل بود در مرتبه بلکه اگر کمتر ازان در مرتبه باشد نیز متابعت را
می شاید و متابعت را مرتبه باست اگر خود راوی حدیث را حاصل شده ست نه شیخ او را پس آنرا تامه خوانند و اگر
شیخ او را حاصل شده ست نه خود راوی و کسی را که فوق اوست پس این را قاصره گویند و مستفاد می‌شود ازین هر دو یعنی تامه
و قاصره تقویت ست کما ذکرنا و متابع اگر موافق اصل بود در لفظ و معنی اطلاق متابع کنند و اگر موافق در معنی ست نه در
لفظ نحوه گویند مثال متابعت شامله تامه و قاصره روایت شافعی در ام ست از مالک از عبد الله بن دینار از ابن عمر
ان رسول الله صلعم قال الشهر تسع و عشرون فلا تصوموا حتی تروا الهلال و لا تفطروا حتی تروه فان غم علیکم فاکملوا العدة
ثلاثین پس قومی گمان کرده که شافعی باین حدیث باین لفظ متفرد از مالک ست و آنرا در غرائب وی می شمرده زیرا که اصحاب
مالک این حدیث را از مالک باین اسناد بلفظ فان غم علیکم فاقدروا له روایت کرده اند لیکن شافعی را متابع یافته شد و آن
عبد الله بن مسلمه قعنبی ست که بخاری ازوی همچنین از مالک روایت کرده و این متابعت تامه ست و نیز متابعت قاصره
برای او در صحیح ابن خزیمه از روایت عاصم بن محمد عن ابیه محمد بن زید عن جده عبد الله بن عمر یافته شد بلفظ فکملوا
ثلاثین و در صحیح مسلم از روایت عبید الله بن عمر از نافع از ابن عمر بلفظ فاقدروا ثلاثین بدست آمد نیست انحصار درین
متابعت خواه تامه باشد یا قاصره بر لفظ بلکه اگر بالمعنی هم بیاید کافی باشد لکن مختص ست بودنش از روایت آن صحابی
یعنی نتوان گفت که درینجا الفاظ متفاوت آمده در اول هر دو جای فکملوا ثلاثین بدل قولش فاکملوا العدة ثلاثین وارد شده
و در ثانی هر دو جای فاقدروا ثلاثین بدل وی آمده زیرا که عبرت بمعنی ست نه بلفظ حاصل آنکه در متابعت شرط ست که هر دو
حدیث از یک صحابی باشند و اگر از دو صحابی ست آنرا شاهد گویند و یقال له شاهد و یشهد به حدیث فلان و در رسائل المطر
گفته شاهد متنی ست که مشابه متن فرد نسبی باشد و آنرا شاهد نامند چنانکه حافظ ابن حجر گفته فان وجد متن یروی
من حدیث صحابی آخر یشبهه فی اللفظ و المعنی او فی المعنی فقط فهو الشاهد انتهی و مثالش در حدیث متقدم روایت نسائی
از محمد بن حنین از ابن عباس از آنحضرت صلعم ست که مثل حدیث عبد الله بن دینار از ابن عمر را بعین لفظ آورده
و مثال معنی روایت بخاری از محمد بن زیاد از ابی هریره باین الفاظ ست فان غم علیکم فاکملوا عدة شعبان ثلاثین و قومی
متابعت را خاص بلفظ کرده خواه از روایت آن صحابی باشد یا نه و شاهد را خاص بمعنی نموده برابر ست که ازان صحابی
بود یا غیر و گاهی اطلاق متابعت بر شاهد و بالعکس می آید و الامر فیه سهل و مثال دیگر برای متابعت و شاهد حدیث
سفیان بن عیینه از عمرو بن دینار از عطا از ابن عباس و بارداهاب ست لو اخذوا اهابها فدبغوه فاستنفعوا به و ابن
جریج آنرا از عمرو روایت کرده و ذکر دباغ ننموده پس بیهقی برای حدیث ابن عیینه متابع و شاهد آورده متابع

اسامه بن زید ست که متابعت عمرو از عطا از ابن عباس کرده وگفته الا نزعتم جلدها فدبغتموه فاستمتعتم به وشاهد حدیث
عبدالرحمن بن وعلة از ابن عباس ست مرفوعاً بلفظ ایما اهاب دبغ فقد طهر ودر باب متابعت واستشهاد گاهی روایت کسی
داخل میشود که تنها حدیثش درخور احتجاج نیست بلکه معدود در ضعفا است ودر کتاب بخاری ومسلم جماعتی از ضعفا است
که ذکرشان در متابعات وشواهد کرده اند وهر ضعیف صالح این کار نیست ولهذا دارقطنی وغیره در ضعفا میگویند فلان
یعتبر به وفلان لا یعتبر به واز ینجا ظاهر شد که ضعفاء صحیحین معتبر اند نه غیر صحیحین واکثر علماء اصول حدیث اعتبار ومتابع وشاهد
را در یک نوع ذکر کرده اند بنابر قرب مفاهیم یکدیگر محکم حدیثی ست که از معارضهٔ حدیث دیگر مناقض سالم باشد وامثله او
بسیار وبیشمار ست بیشتر احادیث صحیحین از همین وادی ست وعمل بران متعین واگر حدیثی دیگر مناقض او در معنی ست
پس معارض او یا مقبول ست مثل او ویا مردود ست ثانی را اثر نباشد زیرا که در قوی مخالفت ضعیف اثر نمیکند واگر
اول ست پس جمع میان مدلول آن هردو بغیر تعسف ممکن ست یا نه اگر ممکن ست نامش مختلف الحدیث باشد بفتح لام یعنی
مدلول حدیثش مختلف ست ومقابل او ناسخ باشد وبعض ضبط آن بفتح لام کرده اند برانکه مصدر میمی ست ومقابلش
ترجیح ست ودر خلاصه گفته **مختلف الحدیث** آنست که دو حدیث متضاد در معنی باشد در ظاهر پس میان هر دو
جمع کنند یا احدهما را ترجیح دهند واین فنی مهم ست که جمیع طوائف علما بسوی وی مضطر اند ومالک قیام بدان ائمه
اهل حدیث وفقه واصول باشند که در معانی وبیان غواصی کرده اند شافعی رح درین باب کتابی نوشته اما قصد استیعاب
نکرده بلکه جملهٔ مختصره برای تنبیه عارف بر طریق جمع میان احادیث در غیر مذکور خود ذکر نموده انتهی گویم شافعی در ام
فصلی طویل قریب یک مجلد درین باب نوشته ست نه کتابی مستقل بعده ابن قتیبه تصنیفی درین باب پرداخته طیبی گفته
وقد احسن فی بعضه وحافظ ابن کثیر گفته مجلد لطیف وفیه ما هو غث وذلک بحسب ما عنده من العلم ودر خلاصه گفته هر که
جامع اوصاف مذکوره باشد بروی هیچ از ینمعنی دشوار نیست ابن خزیمه گفته لا اعرف حدیثین صحیحین متضادین فمن کان
عنده فلیاتنی لاولف بینهما انتهی وشوکانی در ارشاد الفحول ومحرر سطور در حصول المامول وجوه این جمع باکثار ایراد کرده
فمن شاء فلیرجع الیه ومختلف دو قسم ست یکی آنکه جمع میان آن هردو ممکن ست ودرینصورت مصیر بسوی جمع متعین باشد
وعمل بهردو واجب مثل حدیث لا عدوی وحدیث لا یورد ممرض علی مصح ووجه جمع آنست که آنحضرت صلعم در حدیث
اول نفی اعتقاد جاهلیت فرمود که مرض را بطبعه متعدی اعتقاد میکردند ولهذا فرمود فمن اعدی الاول ودر حدیث ثانی
اعلام کرد که او تعالی این را سبب آن گردانیده ست واز ضرریکه وجودش نزد وجود آن غالب می شود بفعل خدا
تحذیر نموده وابن الصلاح تمثیل این مسئله بحدیث لا عدوی ولا طیرة وحدیث فر من المجذوم فرارک من الاسد بیان کرده
واین هردو حدیث در صحیح ست وظاهرش تعارض وحافظ ابن حجر بعد ذکر جمع ابن الصلاح گفته اولی در جمع میان این
هردو حدیث آنست که چنین گفته شود که نفی وی صلعم برای عدوی باقی بر عموم خود ست یعنی بر نفی خود طبعاً وسبباً

و بصحت رسیده که فرمود آنحضرت صلعم لا یعدی شیء شیئا و بقول آنحضرت صلعم فمن اعدی الاول برای معارض قائل ان البعیر الاجرب تکون فی الصحیحة فیجربها فتجرب رد دست بر معارض مذکور یعنی او تعالی با بتداء جرب در ثانی کرد چنانکه ابتداء این در اول کرده بود و این نیست که جرب از اول بثانی چسپیده باشد و اما امر بفرار از مجذوم پس از باب سد ذرایع ست تا شخص مخالط چیزی از ان بتقدیر خدای تعالی ابتداء نرسد که بسبب عدوی منفیه و گمان برد که این اتفاق بسبب مخالطت او بادی ست و ازینجا معتقد صحت عدوی شود و در حرج افتد لهذا امر فرمود بتجنب از ان برای حسم ماده انتهی لیکن برین کلام حافظ ایرادی شود باجتناب وی صلعم از مجذوم نزد اراده بیعت با آنکه منصب نبوت بعید ست از انکه برای حسم ماده ظن عدوی ایراد چیزی کند که خلاف ماده ظن اوست زیراکه امر بتجنب اظهر در فتح ماده ظن است با آنکه عدوی را تاثیری بالطبع ست و بر هر تقدیر اصلا دلالت بر نفی عدوی سببا نیست چه هر گاه ظن کند که حصول جذام بسبب مخالطت ست و معتقد صحت عدوی بتاثیر سببی شود هیچ حرج دران نباشد و اگر مراد آنست که بسبب مخالطت معتقد صحت عدوی بالطبع شده ست پس باید که درین حین بر هر واحد اجتناب از متعلقات اسباب واجب باشد مثل معالجه با دویه بلکه مزاولت اطعمه و اشربه بنا بر احتمال این ظن که ادویه و نحو آنرا تاثیری بالطبع بوده ست و باعتقاد این طبیعت خارج از ملت حنیفیه شود و بالجمله این کلام در جای امکان جمع بین المختلفات ست و اگر جمع متعذر باشد و این قسم دوم ست از مختلف الحدیث پس سوال کنند از هر دو حدیث که کدام یک ازین هر دو متقدم ست و کدام یک متاخر پس اگر ثابت شد ناسخ متقدم باشد در خلاصه نوشته اگر معلوم شد که احدهما ناسخ ست پس آنرا مقدم کنیم ورنه راجح را از ان هر دو دریافت نمائیم و بترجیح روییم مثل ترجیح بصفات رواة و کثرت ایشان منجمله پنجاه وجه از انواع ترجیح که حافظ امام ابوبکر حازمی آنرا در کتاب الناسخ والمنسوخ جمع کرده ست انتهی گویم وجوه ترجیح متن و سند زیاده بر پنجاه ست چنانکه شوکانی در ارشاد الفحول و بنده ضعیف در حصول المامول و هدایة السائل الی ادلة المسائل بذکرش پرداخته فلیرجع الطالب الصادق الی تلک الکتب و عبارت حافظ ابن کثیر در باعث حثیث درین مقام آنست که تعارض میان دو حدیث گاهی بر وجهی باشد که جمع میان آن هر دو بهیچ وجه ممکن نیست مثل ناسخ و منسوخ پس درینجا بسوی ناسخ روند و منسوخ را متروک سازند و گاهی جمع میان هر دو ممکن باشد و لکن بعض محدثین را آن وجه ظاهر نمی شود پس توقف میکنند تا ظهور وجه ترجیح بنوعی از اقسام او یا هجوم می آرد و فتوی میدهد بیکی از ان هر دو یا در وقتی فتوی باین حدیث و در وقت دیگر فتوی بآن حدیث میدهد چنانکه امام احمد در روایات از صحابه میفرماید انتهی **ناسخ و منسوخ** نسخ رفع حکم شرعی ست بدلیل شرعی متاخر از وی و ناسخ حدیثی ست که دلالت میکند بر رفع حکم شرعی سابق و تسمیه اش بناسخ مجاز ست از باب اضافت فعل بسوی سبب و دلیل زیرا که ناسخ در حقیقت او تعالی سبحانه ست و منسوخ حدیثی ست که حکم شرعی او بدلیل شرعی متاخر از وی مرفوع باشد و نسخ بسه چیز شناخته می شود یکی که اصرح آنها ست ما ورد فی النص ست

مثل حديث بريدة در نسخ مسأله كنت نهيتكم عن زيارة القبور فزوروها فانها تذكر الآخرة ونحو ذلك واين حديث از
قواعد نسخ نص نيست بنابر آنكه شامل هر دو ست وغالب آنست كه دو حديث باشند وميان هر دو فصل [illegible]
درينجا معرفت نسخ بنص نبي صلعم حاصل شده دوم آنكه صحابي جزم كند بتأخر او مثل قول جابر كه كان آخر الامرين من رسول الله
صلعم ترك الوضوء مما مست النار اخرجه اصحاب السنن سوم آنكه بتاريخ وعلم سير شناخته شود حافظ ابن كثير گفته وهو من
اكبر العون على ذلك كما سلكه الشافعي انتهى واين نوع بسيارست مثل حديث افطر الحاجم والمحجوم وحديث احتجم وهو
صائم شافعي بيان كرده كه اول در سنه ثمان بود وثاني در سنه عشر پس ميان هر دو فاصله دو سال شد حافظ ابن كثير گفته
وذلك في زمن الفتح في شأن جعفر بن ابي طالب وقد قتل بمؤتة قبل الفتح باشهر وقول ابن عباس احتجم النبي صلعم وهو صائم
محرم وانما اسلم ابن عباس مع ابيه في الفتح انتهى واين هر سه وجوه متفق عليهاست وغير آن نيز ذكر كرده اند اما نا سخ بعض
مثل آنكه در خلاصه گفته منه ما عرف بالاجماع كحديث قتل شارب الخمر في الرابعة عرف نسخه بالاجماع على خلافه والاجماع
لا ينسخ وانما يدل على النسخ انتهى گوييم درين مثال مسامحت صريح ست زيراكه نسخ آن باجماع معلوم نشده ست بلكه خود آنحضرت
صلعم شارب خمر را بعد اين ارشاد در كرت چهارم قتل نكرده پس علم نسخ بدان از حديث ديگر حاصل شده نه باجماع وخود
ثبوت اجماع يا وجود آن در احكام خيلي عسير ست ولهذا امام احمد بن حنبل انكار وجودش كرده وجمعي از محققين قائل
بحجيت آن نشده وهو الحق والبحث في ذلك يطول وليس هذا موضعه انما موضعه علم اصول الفقه فمن شاء فليرجع الى
ارشاد الفحول تنجلي له الحق الحقيق بالقبول ان شاء الله تعالى واين معرفت نسخ متعلق بتاريخ بود پس اگر معرفت متاخر
دست بهم ندهد تقسيم ديگر درينجا باشد وآن اين ست كه ترجيح احدهما على الآخر بوجهي از وجوه مرجحه متعلقه بمتن يا اسناد
ممكن ست يا نه اگر ممكن ست مصير بسوي آن متعين والا فلا پس ظاهر التعارض واقف برين ترتيب ست يعني بجمع اگر
ممكن ست ورنه اعتبار ناسخ ومنسوخ كنند ورنه بسوي ترجيح روند والا از عمل براحد الحديثين توقف ورزند حافظ گفته
تعبير بتوقف اولى از تعبير بساقط ست زيراكه خفاي ترجيح احدهما على الآخر بنسبت معتبر در حالت راهنه باشد با احتمال
ظهورش براي غيره انتهى مراد آنست كه آنچه بر السنه شهرت گرفته كه چون دو دليل متعارض يكديگر شوند هر دو ساقط گردند يعني حكم آن هر دو ساقط
شود واين موهم استمرارست حال آنكه امر اين چنين نيست زيراكه سقوطش بنا بر عدم ظهور ترجيح احدهما درين حين ست واستمرار
تساقط لازم نيست با آنكه اطلاق تساقط بر ادله شرعيه خارج از سنن آداب سنيه ست حافظ ابن كثير گفته فاما قول
الصحابي هذا ناسخ لهذا فلم يقبله كثير من الاصوليين لانه يرجع الى نوع من الاجتهاد وقد يخطئ فيه وقبلوا قوله هذا كان قبل
هذا لانه ناقل وهو ثقة مقبول الرواية ونيز حافظ ابن كثير گفته معرفت ناسخ ومنسوخ از خصائص اين كتاب نيست
يعني از علم اصول حديث بلكه باصول فقه اشبه ست وقد صنف الناس في هذا كتبا كثيرة مفيدة من اجلها وانفعها كتاب
الحافظ الفقيه ابي بكر الحازمي رحمه الله وقد كانت للشافعي رح في ذلك اليد الطولى كما وصفه به الامام احمد بن حنبل انتهى **فقف**

منسوخ در احادیث بعد تتبع بلیغ و استقرا تام زیاده بر دو حدیث نیست و در آیات زیاده بر پنج آیه نه چنانکه در افادة الشیوخ بمقدار الناسخ والمنسوخ تحقیق کرده ایم پس این همه شور و شغب مقلدین مذاهب در توقف عمل بر حدیث و آیه بنا بر عدم دریافت ناسخ و منسوخ قرآن کریم و سنت مطهره تعصب بیش نیست اگر کسی خواهد این دو حدیث و پنج آیه را در یک صفحه کتاب می تواند نوشت یا در یک ورق بلکه کمتر از آن از بر می تواند کرد فما هذه الزلازل القلاقل یا عباد الله اما تخافون یوم یقوم الناس لرب العالمین **غریب الالفاظ و فقهه** غریب عبارت از لفظ غامض بعید الفهم است که در قلت آید بنا بر قلت استعمال او و این فن مهم است تثبت در ان واجب است و خوض در ان صعب فلیتحر خائضها و را تحری ناگزیر است و سلف در ان اشد تثبت میکردند سیوطی در شرح تقریب نووی گفته روینا عن احمد انه سئل عن حرف منه فقال سلوا اصحاب الغریب فانی اکره ان اتکلم فی قول رسول الله صلعم بالظن و سئل الاصمعی عن حدیث الجار احق بسقبه فقال انا لا افسر حدیث رسول الله صلعم ولکن العرب تزعم ان السقب اللزیق انتهی نووی گفته و لا یقلد فیها الا ما کان مصنفوها ائمة جلة انتهی علما را درین باب تصانیف بسیار است حاکم گفته اول کسیکه در ان تصنیف کرده نضر بن شمیل است انتهی و قیل ابو عبیدة معمر بن المثنی و بعد این هر دو ابو عبید قاسم بن سلام حافظ ابن کثیر گفته و هو احسن شیء وضع فی ذلک انتهی بعده ابن قتیبه درک ما فاتش کرده باز خطابی ما فات او را استدراک و تعاقب نموده و این کتب امهات این فن است بعده دیگران اتباع ایشان بزوائد فوائد کردند مثل ابن اثیر در نهایه که وی به نهایه رسیده و زمخشری در فائق که فائق هر غایت گردیده و نووی ذکر ائمه مؤلفین درین فن کرده و سیوطی گفته مثل مجمع الغرائب لعبد الغافر الفارسی و غریب الحدیث لقاسم السرقسطی و فائق للزمخشری و غریبین للهروی و ذیل آن از حافظ ابو موسی مدینی بعده نهایه ابن اثیر و این احسن و اجمع و اشهر کتب غریب است الآن و اکثر انها است در تداول و چون از وی غریب بسیار فوت شده صفی ارموی بران ذیلی نوشته که بران وقفت نشاهم و شروع در تلخیص آن با زیادات جمه نمودم اسأل الله الاعانة علی تمامه انتهی گویم او تعالی اعانت وی بر اتمام کرده و نامش الدر النثیر فی مختصر نهایة ابن الاثیر نهاده و حافظ ابن کثیر گفته و قد صنف ابن الانباری المتقدم و سلیم الرازی و غیر واحد و اجل کتاب توجد فیه مجامع ذلک کتاب الصحاح للجوهری و کتاب النهایة لابن الاثیر رحمهم الله تعالی انتهی گویم لفظ متقدم درین عبارت احتراز است از ابن الانباری متاخر فلیعلم در خلاصه نوشته و نرجو ان یکون الکشف عن حقائق السنن قد اجاد و احسن فی التبیلتین الغریب و الفقه و انعم فی المعانی و الدقائق **قال** و ینبغی ان لا یقلد فیه الا مصنفا امام جلیل و اجود ما جاء منه مفسرا فی روایة اخری انتهی نووی گفته و اجود تفسیره ما جاء مفسرا فی الحدیث قال شارحه کحدیث الصحیحین فی قوله صلعم لابن صیاد خبأت لک خبیا فما هو قال الدخ فالدخ ههنا هو الدخان و هو لغة فیه حکاه الجوهری و غیره لما روی ابو داود و الترمذی من روایة الزهری عن سالم عن ابن عمر فی هذا الحدیث ان النبی صلعم قال انی خبأت لک خبیا و خبأ له یوم تأتی السماء بدخان مبین فهذا هو الصواب فی تفسیر الدخ ههنا و قد فسره غیر واحد علی غیر ذلک فاخطأ انتهی حافظ ابن حجر

گفته اگر لفظی کثیر الاستعمال باشد لکن در معنی او دقت ست احتیاج افتد بکتب مصنفه در شرح معانی اخبار و بیان مشکل وائمه درین باب تصانیف کرده اند مثل طحاوی و خطابی و ابن عبدالبر وغیرهم انتهی و سید محمد بن وزیر گفته فان خفی المعنی احتیج الی بیانه ویسمی شرح الغریب وبیان المشکل والغریب انتهی گویم کتاب مجمع البحار محمد طاهر جامع اکثر این کتب ست و با وجودش حاجت بکتابی دیگر درین فن نیست غالبا وگویا شرح صحاح سته ست والعلم عند الله و اما فقه حدیث پس در خلاصه گفته عبارت از چیزی ست که احادیث متضمن اوست از احکام و آداب مستنبطه ازان و این داب فقهاء اعلام ست مثل ائمه اربعه رضی الله عنهم و درین فن مصنفات بسیارست مثل معالم السنن للخطابی والتمهید لابن عبد البر انتهی ما فی الخلاصة گویم شروح امهات سته بیشتر مشتمل بر فقه حدیث ستا نیقدر ست که در بعض اقتصار بر بیان مذاهب ائمه اربعه کرده اند و در بعض تعرض بمذاهب اهل حدیث هم نموده و فقه خالص این فن شریف در فتح الباری و سبل السلام و نیل الاوطار و دراری مضیه و تالیفات شیخ الاسلام ابن تیمیه و حافظ ابن القیم اکثر ست اگرچه تعرض بمذاهب فقهاء نیز در آنها رفته برای عرض رای بر سنت و امتیاز صواب از خطا نه برای غرض دیگر و لهذا جانب حدیث را در هر جای غالب داشته اند و در احکام حدیث کتاب منتقی الاخبار لابن تیمیه جد شیخ الاسلام و تلخیص الحبیر للحافظ ابن حجر بسیار خوب تالیف شده عارف این فن ازین کتب فقه حدیث را بعد ترک مذاهب اقوام زود تر تلخیص میتواند کرد ولیکن مفاسد تعصب بسیارست و علماء دنیا بی شمار اند و علماء آخرت قلیل و حق بحت عرض مجتهدات بر کتاب عزیز و سنت مطهره ست و قبول موافق و رد مخالف هرچه باشد و هر که باشد و هر کجا که باشد محرر سطور در مسک الختام و روضه ندیه و دیگر مؤلفات خود در شرعیات همین مسلک اختیار کرده و از شیوه متعسفان روزگار و علماء دیار و امصار مباینت کلی جسته و مجانبت تام گزیده و این طریقه درین دور آخر حکم کبریت احمر دارد الا ما شاء الله تعالی اگر یکی را از هزار توفیق سلوک این شارع ارزانی شود غنیمت بارده باید شمرد و از اختلاف زید و عمر نباید اندیشید که دنیا روزی چند ست و آخر کار با خداوند بندهٔ بندگان راشدن چیزی دیگرست و محمدی المذهب احمدی المشرب گردیدن چیزی دیگر

فصل دوم در بیان آنچه مختص بضعیف ست کذا فی الخلاصه لیکن در اختصاص انواع این فصل بضعیف تامل ست کما لا یخفی و در فصل اول هیجده نوع ذکر یافت که مشترک بود در میان صحیح و حسن و ضعیف و در آن نیز سخن ست کما اشرنا الیه هنالک و بالجمله از اقسام این فصل **موقوف** ست و آن عند الاطلاق قول یا فعل یا تقریر مروی از صحابی ست متصل باشد یا منقطع کذا فی الخلاصة و حافظ ابن کثیر گفته ومطلقه یختص بالصحابی ولا یستعمل فیمن دونه الا مقیدا وقد یکون اسناده متصلا وغیر متصل وهو الذی یسمیه کثیر من الفقهاء والمحدثین ایضا اثرا وعزاه ابن الصلاح الی الخراسانیین انهم یسمون الموقوف اثرا قال وبلغنا عن ابی القاسم الفورانی انه قال الخبر ما کان عن النبی صلعم والاثر ما کان عن الصحابة قلت ومن هذا یسمی کثیر من العلماء الکتاب الجامع لهذا وهذا بالخبر والاثر بالسنن والآثار ککتاب السنن والآثار للطحاوی والبیهقی وغیرهما رحمهما الله تعالی انتهی غرضنکه هرچه اسنادش منتهی تا بصحابی باشد آنرا موقوف خوانند ابن الاثیر در جامع الاصول گفته موقوف بر صحابی بر اهل علم کم تر مخفی می ماند

واین چنان ست که منتهی شود حدیث بسوی صحابی و چون بصحابی رسد گوید انه کان یقول کذا وکذا وکان یفعل کذا وکذا
وکان یأمر بکذا وکذا ونحو ذلک انتهی و این دال ست بر آنکه اتصال در موقوف معتبر ست وگاهی استعمالش در غیر صحابی بتقیید
می شود مثل وقفه معمر علی همام و وقفه مالک علی نافع و بعض فقها موقوف را اثر نامند و مرفوع را خبر کما تقدم و بعض اهل حدیث
اطلاق اثر بر هر دو کنند اما اول اولی ست و قول صحابی کنا نفعل کذا اگر مضاف بسوی زمن نبی صلعم ست پس صحیح آنست
که مرفوع ست و به قطع الحاکم والجمهور زیرا که ظاهرش آنست که آنحضرت صلعم بران مطلع شده و آنرا مقرر داشته و اگر
مضاف بسوی زمن نبی صلعم نیست موقوف ست و قول حاکم و خطیب در حدیث مغیره کان اصحاب النبی صلعم یقرعون بابه
بالاظافیر که این موقوف ست کما ینبغی نیست بلکه مرفوع در معنی ست و شاید که مراد ایشان آنست که این اثر لفظا مرفوعا
نیست و تفسیر صحابی موقوف ست و بر گفته مرفوع ست پس در تفسیر متعلق بسبب نزول آیه ست کقول جابر کانت
الیهود تقول کذا فانزل الله کذا ونحو ذلک گویم در تفسیر صحابه نقل از اسرائیلیات هم بسیار آمده پس حکمش حکم اسرائیلیات
باشد نه حکم تفاسیر مرفوعه و تا رفع تفسیر صحابی بسند متصل ثابت نشود در خور حجت نباشد خصوصا آنچه خلاف لغت و
ظاهر کتاب و سنت باشد واجب الرد ست و در شرح مختصر نوشته قد صار الامر من بعیدها ان قول الصحابی ان لم یکن
من الاسرائیلیات ولم یکن للرأی والاجتهاد دخل فیه فهو مرفوع حکما و تفسیر الصحابی کلام الله تعالی ای توضیحه و تبیینه و
تحقیق دقائقه و فوائده موقوف ای لیس بمرفوع الی رسول الله صلعم انتهی و اگرچه سند موقوف متصل باشد لیکن حجت
نیست نزد شافعی و طائفه از علما علی الاصح و به قال اهل العلم باصول الفقه و لفظهم قول الصحابی لیس بحجة و نزد طائفه
حجت ست والاول ارجح و در شرح مختصر گفته سند موقوف اگر تا صحابی معروف الفقه والاجتهاد صحیح شود مثل خلفاء اربعه
و عبادله ثلثه و زید و معاذ و ابو موسی اشعری و عائشه چه قسم حجت نباشد و مدار بسیاری از احکام فقهیه بر موقوفات
ایشان ست پس سلب کلی و جهتش بر ایجاب کلی یعنی سلب جزئی بعید ست لا سیما در مسائل و مطالب عقلیه انتهی گویم این سخن
در هر چه مصادم سنت مطهره صحیحه نیست گنجایش دارد نه در مقام خلاف و شک نیست که اینچنین موقوف در غیر منصوص
متقدم بر اجتهاد مجتهدین ست مقطوع و آن قولی و فعلی ست که سندش منتهی می شود بسوی تابعی و موقوف ست بر ایشان
و این غیر منقطع ست قاله الحافظ ابن کثیر و جمع آن مقاطیع و مقاطع ست قاله ابن الصلاح و حافظ ابن حجر گفته تسمیه
مروی از تبع تابعین مثل مروی از تابعین ست یعنی آنرا هم مقطوع گفتن ممنوع نیست اگرچه موسوم بمقطوع می شود و اگر
موقوف علی فلان گویند نیز جائز ست و از اینجا حاصل شد تفرقه در میان اصطلاح میان مقطوع و منقطع پس منقطع از
مباحث اسناد ست و مقطوع از مباحث متن و بعض اطلاق یکی در جای دیگری هم کرده اند و بالعکس بطور تجوز اصطلاح
انتهی و شافعی و ابو القاسم طبرانی استعمالش در منقطع غیر موصول کرده اند قال ابن الصلاح و قول این هر دو ضعیف ست
بحجت نمی ارزد و همچنانیز در شرح مختصر نوشته که سند چون متصل شود بنقل ثقات از تابعی مشهور در میان ارباب

حدیث ونقل بعلم واجتهاد وزهد وتقوی پس ظاهر آنست که حجت باشد واقتدا دران صحیح بود انتهی گویم این تقیید ست
بعدم مخالفت نصوص سابقین صحیحه وشیخ ابو عمرو درینجا تکلم کرده ست بر قول صحابی کنا نفعل ونقول کذا اگر آن را اضافت
بزمان نبوی نکند از قبیل موقوف باشد قال ابو بکر البرقانی عن شیخه ابی بکر الاسمٰعیلی وحاکم نیسابوری حکم برفع آن کرده زیرا که
دال بر تقریر ست ورجحه ابن الصلاح وقال ومن هذا القبیل قول الصحابی کنا لا نری باسا بکذا او کانوا یفعلون او یقولون
او یقال کذا فی عهد رسول الله صلعم انه من قبیل المرفوع وقول الصحابی امرنا بکذا او نهینا عن کذا مرفوع مسند عند اصحاب
الحدیث وهو قول اکثر اهل العلم وخالف فی ذلک فریق منهم ابو بکر الاسمٰعیلی وکذا الکلام علی قوله من السنة کذا وقول انس امر
بلال ان یشفع الاذان ویوتر الاقامة انتهی گویم حافظ ابن کثیر این عبارت را زیر بیان منقطع آورده ودر حواشی غیر لازم
زیرا که محل او زیر بیان حدیث مرفوع ست کما تقدم نه زیر منقطع فلیعلم مرسل قول تابعی ست قال رسول الله صلعم
کذا او فعل کذا او فعل بحضرته کذا او قرر کذا ونحو آن ودر خلاصه ومنهل آنرا مقید بقول تابعی کبیر کرده ودر رجال المطر
عام از کبیر وصغیر داشته وهو الراجح ولهذا در مختصر مطلق آورده ومقید بصغیر وکبیر نکرده ابن الصلاح گفته والمشهور التسویة
بین التابعین اجمعین فی ذلک وحکی ابن عبد البر عن بعضهم انه لا یعد ارسال صغار التابعین مرسلا ثم ان الحاکم یخص المرسل
بالتابعین والجمهور من الفقهاء والاصولیین یعممون التابعین وغیرهم کما قال ابن الحاجب فی مختصره المرسل قول غیر الصحابی
قال رسول الله صلعم انتهی واین مرسل ست بالاتفاق ودر تسمیه قول من دون التابعی قال رسول الله صلعم بمرسل اختلافست
حاکم وغیره از اهل حدیث گفته اند موسوم بمرسل نیست بلکه مرسل مختص بقول تابعی از رسول خدا صلعم ست پس اگر ساقط یکی ست
نامش منقطع باشد واگر دو کس اند نامش معضل بود ومنقطع نیز ومعروف در فقه واصول تسمیه اش بمرسل ست وبه قطع ابو بکر الخطیب
وقال الا ان اکثر ما یوصف بالارسال من حیث الاستعمال روایة التابعی عن النبی صلعم انتهی حافظ ابن کثیر زیاده کرده اما قد
ادرک جماعة من الصحابة وجالسهم کعبید الله بن عدی بن الخیار ثم سعید بن المسیب وامثالهما اذا قال قال رسول الله صلعم انتهی
وذکر مرسل در قسم ضعیف مردود بنا بر جهل بحال محذوف ست چه محتمل ست که آن محذوف صحابی باشد یا تابعی اگر تابعی
محتمل ست که ضعیف باشد یا ثقه واگر ثقه ست محتمل که حمل از صحابی کرده یا از تابعی دیگر وبر تقدیر ثانی احتمال سابق عاید
ومتعدد می شود بتجویز عقلی تا لانهایت هکذا قال الحافظ ابن حجر لیکن نزد عقل محال ست که میان تابعی ونبی تجویز لا متناهی
کنند وکیف که در وجه خارجی بذکر نبی صلعم تناهی واقع شده وبجوابش گفته اند که مراد حافظ از لا متناهی کثرت ست
واین لفظ بطریق مبالغه گفته زیرا که عقلا همیدانند که انتساب بسوی آدم امر متناهی ست تا بسوی نبی صلعم چه رسد بعده قال
ابن حجر گفته وما یا باستقرا پس تا شش یا هفت واسطه میرسد واین اکثر موجود از روایت بعض تابعین از بعض ست پس
حافظ متعرض خلاف در قبول مراسیل شده وگفته اگر معروف از عادت تابعی عدم ارسال او مگر از ثقه ست پس مذهب
جمهور محدثین توقف ست بنا بر احتمال واین یکی از دو قول احمد ست ودوم قبول او ست مطلقا واین قول مالکیه

وکوفیین ست وشافعی گفته اگر معتضد ست بمجئی از وجه دیگر مباین از طریق اولی مقبول ست مسند باشد یا مرسل تا ثقه بودن محذوف در نفس الامر مترجح گردد وابوبکر رازی از حنفیه وابو الولید باجی از مالکیه نقل کرده که اگر راوی ارسال از ثقات وغیر ثقات هر دو میکند مرسلش بالاتفاق مقبول نیست انتهی نووی در تقریب وسیوطی در شرح وی گفته که مرسل حدیث ضعیف ست بوی احتجاج نتوان کرد نزد جماهیر محدثین چنانکه مسلم از اهل حدیث در صدر صحیح خود وابن عبد البر در تمهید وبسیاری از فقها واصحاب اصول ونظر حکایت کرده اند بنا بر جهل وعدم علم بحال محذوف واگر چنین اتفاق افتد که مرسل روایتش جز از ثقه نمیکند پس توثیق با ابهام کافی نیست وچون مجهول المسمی مقبول نباشد مجهول العین والحال بالاولی پذیرا نشود ومالک در روایت مشهور از وی وابوحنیفه در طائفه که احمد در قول مشهور از ایشان ست گفته که صحیح ست در شرح مهذب گفته ابن عبد البر وغیره این را مقید کرده اند بآنکه مرسلش از کسانی نباشد که غیر محترز ومرسل از غیر ثقات بوده اند واگر مرسلش از ایشان ست پس خود هیچ خلافی در رد آن نیست وغیر وی گفته محل قبولش نزد حنفیه وقتی ست که مرسلش از اهل قرون فاضله ثلاثه باشد ورنه مقبول نیست لحدیث ثم یفشو الکذب صححه النسائی وابن جریر گفته تابعین باسرهم اجماع کرده اند بر قبول مراسیل وانکارش از ایشان نیامده ونه از احدی از ائمه که بعد ایشان بودند تا سر دو صد سال ابن عبد البر گوید گویا مرادش آنست که شافعی اول کسی ست که رد مراسیل کرده وبعضی مبالغه کرده تقویتش بر مسند کرده اند وگفته من اسند فقد احالک ومن ارسل فقد تکفل لک پس اگر مخرج مرسل آمدنش یا آمدن نحو او از طریق دیگر مسند یا مرسل بصحت رسد باین طور که مرسل وی کسی ست که اخذ علم از غیر رجال مرسل اول کرده ست پس صحیح باشد چنانکه شافعی در رساله بران نص کرده ومقید بمرسل کبار تابعین نموده وگفته چون نام مرسل عنه برد نام ثقه برد وحفاظ مامونین نزد مشارکت مخالفتش نکنند وموافقت قول صحابی یا افتاء اکثر علما بمقتضای آن موجب زیادت اعتضاد ست ومنتهض میشود وبسوی رتبه متصل پس اگر شرطی از ما ذکر مفقود شود مرسلش مقبول نگردد واز اینجا صحت مرسل وصحیح بودن مرسل وعاضد او واضح شد اگر صحیحی دیگر از طریق واحد معارض این هر دو نشود ودرین حین هر دو راجح باشند بران بنا بر تعدد طرق نزد تعذر جمع میان هر دو انتهی بعده گفته که این حکم در غیر مرسل صحابی ست واما مرسل او مثل اخبار وی از چیزی که رسول خدا صلعم آنرا کرده ست ومعلوم شد که وی بنا بر صغر سن یا تاخر اسلام حاضر بارگاه رسالت نشده پس این چنین مرسل محکوم بصحت ست بر مذهب صحیح وجمهور بدان جزم کرده اند ومحدثین مشترطین صحیح قائلین ضعف مرسل بران اطباق نموده ودر صحیحین ازین جنس ما لا یحصی ست چه اکثر روایت ایشان از صحابه ست وجمیع صحابه عدول اند وجهالت ایشان غیر مضر ست حافظ ابن کثیر گفته قد حکی بعضهم الاجماع علی قبول مراسیل الصحابة وذکر ابن الاثیر وغیره فی ذلک خلافا فالاحتمال لمقیم ذلک عن بعض التابعین وقد وقع روایة الاکابر عن الاصاغر والآباء عن الابناء والحافظ البیهقی فی کتاب السنن الکبیر وغیره یسمی ما رواه التابعی عن رجل من الصحابة مرسلا فان کان یذهب مع هذا الی انه لیس بحجة فیلزمه ان یکون

مرسل الصحابة ایضا لیس بحجة انتهی بلکه روایت ایشان از غیر صحابه نادرست اگر آنرا از غیر صحابی روایت کرده اند حالش بیان ساخته بلکه اکثر آنچه
صحابه از تابعین روایت کرده اند احادیث مرفوعه نیست بلکه اسرائیلیات یا حکایات یا موقوفات ست پس مرسل صحابی
مثل روایت ابن عباس و ابن زبیر و اشباه ایشان از احداث صحابه از آنحضرت صلعم باشد که خود سماعش از آنحضرت صلعم
نکرده اند و حکمش حکم متصل ست کما ذکرنا زیرا که ظاهر آنست که روایت ایشان از صحابه ست و الصحابة کلهم عدول
و خطیب و غیره از بعض علما حکایت کرده اند که محتج به نیست مثل مرسل غیر ایشان مگر آنکه بگوید لا اروی الا ما سمعته من رسول الله
صلعم او عن صحابی زیرا که گاهی روایت از غیر صحابی هم میکند و این مذهب ابو اسحق اسفراینی ست و صواب مشهور همانست
که محتج به ست مطلقا کما تقدم و اگر راوی ثقه حدیثی مرسل آورد و غیر وی آنرا متصل روایت کرد مثل حدیث لا نکاح
الا بولی رواه اسرائیل و جماعة عن ابی اسحق عن ابی بردة عن ابی موسی عن النبی صلعم و رواه الثوری و شعبة عن ابی اسحق
عن ابی بردة عن النبی صلعم پس خطیب از اکثر اهل علم حکایت کرده که حکم درینجا برای مرسل ست و این قادح در عدالت
و اهلیت وصل نیست علی الاصح و نزد بعض قادح در هر دو ست شوکانی گفته مذهب جمهور ضعف مرسل و عدم قیام حجت
باو ست بنا بر احتمال اینمعنی که تابعی آنرا از بعض تابعین شنیده باشد پس متعین نشد که واسطه صحابی ست نه غیر او تا آنکه این
گویند که صحابه عدول اند و حذف صحابی مضر نیست و محتمل که از مدعی صحبت شنیده باشد و صحبتش بصحت نرسیده و مذهب
ابو حنیفه و جمهور معتزله و مختار آمدی قبول مرسل و قیام حجت باو ست تا آنکه بعض قائلین مرسل آنرا اقوی تر از مسند گفته اند
بنا بر ثقت تابعی بصحت او و لهذا آنرا مرسل کرده و این غلو خارج از انصاف ست و حق عدم قبول ست بنا بر احتمال
مذکور انتهی حافظ ابن کثیر بعد حد مرسل نوشته هذا ما یتعلق بتصویره عند المحدثین و اما کونه حجة فی الدین فذاک یتعلق بعلم الاصول
و قد اشبعنا الکلام فی ذلک فی کتابنا المقدمات و قد ذکر مسلم فی مقدمة کتابه ان المرسل فی اصل قولنا و قول اهل العلم
بالاخبار لیس بحجة و کذا حکاه ابن عبد البر عن جماعة اصحاب الحدیث قال ابن الصلاح و ما ذکرناه من سقوط الاحتجاج بالمرسل
و الحکم بضعفه هو الذی استقر علیه آراء جماعة حفاظ الحدیث و نقاد الاثر و قد اولیه فی تصانیفهم انتهی مرسل خفی
و آن روایت ست از معاصر غیر ملاقی که میان او و مروی عنه واسطه باشد و هو یعم المنقطع و المعضل ایضا قال فی
الباعث الحثیث و قد صنف الخطیب البغدادی فی ذلک کتابه المسمی بالتفصیل لمبهم المراسیل و هذا النوع انما یدرکه نقاد الحدیث
و جهابذته قدیما و حدیثا و قد کان شیخنا الحافظ المزی اماما فی ذلک و عجبا من العجب فرحمه الله و بل بالمغفرة ثراه فان
الاسناد اذا عرض علی کثیر من العلماء ممن لا یدرک ثقات الرجال و ضعفائهم قد یغتر بظاهره و یری رجاله ثقات
فیحکم بصحته و لا یهتدی لما فیه من الانقطاع و الاعضال او الارسال لانه قد لا یمیز الصحابی من التابعی و مثل هذا النوع
ابن الصلاح بما روی العوام بن حوشب عن عبد الله بن ابی اوفی قال کان رسول الله صلعم اذا قال بلال قد قامت الصلوة
نهض و کبر قال الامام احمد لم یلق العوام ابن ابی اوفی یعنی فیکون منقطعا بینهما فیضعف الحدیث لاحتمال انه رواه عن رجل

ضعیف عنه والله اعلم انتهی حافظ ابن حجر گفته فرق میان مدلس و مرسل خفی دقیق ست و آن این ست که تدلیس مختص بکسی ست که روایت از ملاقی کرده و اگر معاصر ست و لقاء او معروف نیست پس نامش مرسل خفی ست و هر که در تعریف تدلیس ادخال معاصرت کرده و اگرچه بغیر لقا باشد ادراد خول مرسل خفی در تعریف تدلیس لازم ست و صواب تفرقه میان هر دو ست و معلوم می شود عدم ملاقات باخبار او از نفس خود بعدم لقا یا بجزم امام مطلع و اما وقوع زیادت راوی میان هر دو در بعض طرق پس غیر کافی ست بنا بر آنکه محتمل ست که از مزید باشد و درین صورت حکم کلی نکنند بنا بر تعارض احتمال اتصال و انقطاع انتهی سید محمد بن وزیر گفته و لهذا بخاری تحقق لقای راوی از معاصر شرط کرده تا از انقطاع امن باشد و مسلم اکتفا بعدم علم بانتفای لقا کرده زیرا که چون مروی عنه معاصر راوی ست و راوی از وی روایت میکند این دلیل ست نزد وی بر آنکه راوی با مروی عنه متلاقی شده چه حمل ثقه بر سلامت اولی ست انتهی و در تقریب گفته در اشتراط ثبوت لقا و عدم اکتفا با امکان آن و طول صحبت و عدم اکتفا بثبوت لقا و معرفت بر روایت از وی و عدم اکتفا بصحبت خلاف ست بعضی اشتراط هیچ شی نکرده اند و اکتفا بامکان لقا نموده و تعبیر از آن بمعاصرت فرموده و این مذهب مسلم بن حجاج ست و در آن ادعای اجماع کرده و بعضی تنها لقا شرط کرده اند و این قول بخاری و ابن المدینی و محققین ست و بعضی طول صحبت میان هر دو شرط کرده اند و اکتفا بثبوت لقا نکرده و این قول ابو المظفر سمعانی ست و بعضی معرفت وی بر روایت کردن از وی شرط نموده و این قول ابو عمرو دانی ست انتهی گویم بحث در قبول و رد مراسیل گذشته و سید محمد بن وزیر در مختصر خود اشارت بسوی ادله قبولش فرموده و مرادش چیزی ست که شامل معضل و غیر او ست بعده ادله نقلیه عقلیه بر قبول مراسیل ذکر کرده و سید محمد بن اسمعیل بتعاقب آن ادله پرداخته ایراد آن همه بنا بر طول کلام درین مقام فضول می نماید و راجح عدم قبول او ست کما تقدم منقطع از انقطاع نزد جمهور عبارت از حدیثی ست که اسنادش متصل نشده بر هر وجه که باشد خواه ترک ذکر راوی از اول سند باشد یا وسط یا آخر او و خواه متروک یک کس باشد یا اکثر و خواه این سقوط در یک موضع بود یا زیاده لیکن اکثر آنچه موصوف بانقطاع می شود در استعمال روایة من دون تابعی از صحابی ست کمالک عن ابن عمر و متروک درینجا نافع تابعی ست و حاکم گفته منقطع آنست که مختل شد در آن مروی قبل وصول تا تابعی برابر ست که محذوف باشد یا مذکور مبهم کمالک عن رجل عن ابن عمر و شناخته می شود انقطاع بمجئ او از وجه دیگر بزیادت یک کس یا زیاده مثلا یک حدیث را دو اسناد ست در احدهما زیادت رجل یا اکثر ست پس اگر معلوم شود که اسناد این حدیث تمام نمی شود مگر با این زیادت پس وی منقطع ست و اگر معلوم نگردد پس احتمال متصل بودن او ست در اسبال المطر گفته منقطع آنست که در سندش دو کس غیر متوالی ساقط شده باشند یا یکی یا زیاده از دو بشرط عدم توالی و سقوط دو گونه ست یکی واضح و حاصل میشود اشتراک در معرفت وی بنا بر آنکه راوی مثلا معاصر مروی عنه نیست دوم خفی

کرا دراکش نمیکنند مگر ائمهٔ حذاق مطلع بر طرق حدیث و علل اسانید پس اول شناخته می شود باین طور که در حدیث
سقوط ست بعدم تلاقی میان راوی و شیخ او زیراکه راوی زمانهٔ او را ندریافته یا معاصر او ست اما با وی مجتمع نگشته
نیست ازان اجازت و نه وجادت وازینجا حاجت می افتد بسوی تاریخ بنابر تضمنش برای تحریر موالید رواة و وفات
و اوقات طلب و ارتحال ایشان و قد افتضح اقوام ادعوا الروایة عن شیوخ ظهر بالتاریخ کذب دعواهم سید محمد بن وزیر گفته
و معرفته ای السقط ثمرة معرفة تاریخ الوفیات و این قسم اول واضح ست و ثانی را که خافی باشد مدلس نامند زیراکه
راوی نام محدث نبرده و ایهام سماع خود از غیر محدث کرده پس اشتقاقش از دلس ست بالتحریک و آن اختلاط ظلام
باشد بنابر مشارکت هردو در خفا انتهی و سخن در تدلیس بالاستقلال بیاید و ابن الصلاح گفته درباره فرق میان منقطع
و مرسل مذاهب اند حافظ ابن کثیر گفته بعضی گفته اند هو ان یسقط من الاسناد رجل او یذکر فیه رجل مبهم و ابن الصلاح
در مثال شکل اول گفته مثل روایت عبد الرزاق از ثوری از ابی اسحق از زید بن تبیع از حذیفه مرفوعا ان ولیتموها ابا بکر
فقوی امین الحدیث و در حدیث دو جا انقطاع ست یکی آنکه عبد الرزاق از ثوری سماعت نکرده بلکه از نعمان بن ابی شیبه
جندی از ثوری راوی ست دوم آنکه ثوری از ابی اسحق نشنیده بلکه بواسطهٔ شریک از وی روایتش کرده و در مثال
شکل ثانی گفته مثل روایت ابو العلا ابن عبد الله بن شخیر از دو کس از شداد بن اوس حدیث اللهم انی اسألك الثبات
فی الامر و بعضی گفته اند که منقطع مثل مرسل ست و هو کل ما لا یتصل اسناده جز آنکه اطلاق مرسل بیشتر بر روایت تابعی
از رسول خدا صلعم ست ابن الصلاح گفته و هذا اقرب و هو الذی صار الیه طوائف من الفقهاء و غیرهم و هو الذی ذکره الخطیب
البغدادی فی کتابه قال و حکی الخطیب عن بعضهم ان المنقطع ما روی عن التابعی فمن دونه موقوفا علیه من قوله او فعله و هذا
بعید غریب انتهی شوکانی گفته قائم نمی شود حجت بحدیث منقطع و آن حدیثی ست که ساقط شده از رواة او یکی از من
دون صحابه و نه بمعضل که از وی دو کس ساقط شده و نه بانکه از رواتش زیاده از دو فرد افتاده بنابر جواز این معنی
که ساقطها یا ساقطین یا ساقطین یا بعض ایشان غیر ثقات باشند و نیست اعتبار ببودن راوی آنچنین حدیث ثقه
ثبت زیراکه گاهی مخفی می ماند بر وی حال کسیکه او را ثقه گمان میکند و حال آنکه در وی جرح ست و نیز قائم نمی شود حجت
بحدیثی که بعض رجال سندش عن رجل گویند یا عن شیخ یا عن ثقة یا نحو آن بنابر علت مذکور بعید گفته و هذا مما لا ینبغی ان
یخالف فیه احد من اهل الحدیث و لا اعتبار بخلاف غیرهم لان من لم یکن من اهل الفن لا یعرف ما یجب اعتباره انتهی
معضل نووی گفته بفتح ضاد ست از اعضله فهو معضل انتهی و اعضال بمعنی سخت کار شدن ست یقال اعضلنی
فلان ای اعیانی امره و بر معنی اول لازم ست و بر معنی ثانی متعدی و بر هر دو تقدیر معضل اسم مکان ست و در اصطلاح
منقول از مکان ست نه از اسم مفعول بر تقدیر لازم بودن او و بر تقدیر متعدی بودن اگرچه جائز ست که اسم مفعول
باشد لیکن مناسب این مقام نیست بخلاف آنکه اسم مکان باشد و باین تقدیر ظاهر شد مناسبت میان معنی لغوی و

اصطلاحی نیست صعوبت دران اگرچه بعضی آن را سبب شمرده اند ابن الصلاح گفته هو اصطلاح مشکل المأخذ من حیث اللغة
ای لان مفعلاً بفتح العین لا یکون الا من ثلاثی لازم عدی بالهمزة وهذا لازم معها قال وبحثت فوجدت له قولا ثانیا من
قولهم امر عضیل ای مستغلق شدید انتهی وفعیل بمعنی فاعل یدل علی الثلاثی فعلی هذا یکون هنا عضل قاصرا واعضل متعدیا
کما قالوا اظلم اللیل واظلم ومعضل لقب نوعی خاص از منقطع ست پس هر معضل منقطع باشد نه هر منقطع معضل وقومی
آنرا مرسل نام کرده وبالجمله معضل در اصطلاح اهل حدیث آنست که از سندش دو کس یا زیاده برافتاده باشند از یک
موضع ومنه ما یرسله تابع التابعی کذا قال الحافظ ابن الکثیر وابن الصلاح گفته ومنه قول المصنفین من الفقهاء قال رسول
الله صلعم قال وقد سماه الخطیب فی بعض مصنفاته مرسلا وذلک علی مذهب من یسمی کل ما لا یتصل مرسلا انتهی واگر یک راوی
از جای و راوی دیگر از جای دیگر ساقط شده ست آن معضل نیست بلکه نامش منقطع ست مثال معضل قول مالک
قال رسول الله صلعم زیرا که درینجا نافع وابن عمر مثلا ساقط شده اند از یک موضع ومثال منقطع قول شافعی قال ابن عمر
زیرا که درینجا مالک ونافع ساقط شده اند وحافظ ابو نصر سجزی گفته قول راوی بلغنی مسمی بمعضل ست مثل قول
مالک بلغنی عن ابی هریرة رضی الله عنه وچون تابع تابعی حدیثی را موقوف بر تابعی کند وآن حدیث نزد آن تابعی
مرفوع متصل باشد پس حاکم این قسم حدیث را نوعی از معضل میدارد نحو قول الاعمش عن الشعبی قال یقال للرجل یوم القیامة
عملت کذا وکذا فیقول لا فیختم علی فیه الحدیث فقد رواه الشعبی عن انس مرفوعا فاعضله الاعمش زیرا که تابع درینجا دو کس را ساقط
کرد یکی صحابی یعنی انس دیگر رسول خدا صلعم لیکن نسبت این قول بسوی تابعی ووقف حدیث بروی درینجا کما ینبغی نیست
چه صدور مثلش بالاستقلال از تابعی نمی تواند شد بلکه لابد ست که دران سماعی از شارع داشته باشد چه بر احدی مخفی
نیست که این قول شعبی نباشد پس تمثیل حاکم باین حدیث برای معضل درست نیست آری تعلیلش بآنکه تابعی اسقاط دو کس
از سندش کرده صحیح ست حافظ ابن کثیر گفته بعضی قصد کرده اند که اطلاق اسم ارسال یا انقطاع بر اسناد معنعن کنند ابن الصلاح
گفته صحیح معتمد علیه آنست که آن متصل محمول بر سماع ست نزد تعاصر با برائت از وصمه تدلیس وشیخ ابو عمرو دانی مقری
ادعاء اجماع اهل نقل بران کرده وقریب ست که ابن عبد البر نیز ادعاء آن کند ودر باعث حثیث گفته وبر همین اعتماد کرده ست
مسلم در صحیح خود ودر خطبه کتاب بر مشترط لقا با معاصرت تشنیع کرده تا آنکه گفته اند که مرادش بخاری ست وظاهر آنست که
مراد بدان علی بن مدینی ست زیرا که وی این را در اصل صحت حدیث صحیح شرط میکند بخلاف بخاری که آنرا در اصل حدیث شرط
نمی نماید اگرچه التزامش در کتاب خود کرده ست وابو مظفر سمعانی همراه لقا طول صحبت هم شرط کرده وابو عمرو دانی
گفته که اگر معنعن معروف ست بروایت کردن از وی عنعنه او مقبول باشد وقابسی گفته اگر مروی عنه را بادراک
بین دریافته ست مقبول ست والا فلا ودر قول راوی ان فلانا قال ائمه را اختلاف ست که آیا این قول مثل
قول او عن فلان ومحمول بر اتصال ست تا آنکه خلافش ثابت گردد یا قول او ان فلانا قال کمتر از قول او عن فلان ست

كما فرق بينهما احمد بن حنبل ويعقوب بن ابي شيبة وابو بكر البرديجي فجعلوا عن صيغة اتصال وقول ان فلانا قال كذا
في حكم الانقطاع حتى يثبت خلافه ومذهب جمهور آنست كه هر دو برابرست در متصل بودن قاله ابن عبد البر ومن نص
على ذلك مالك بن انس وقد حكى ابن عبد البر الاجماع على ان الاسناد المتصل بالصحابي سواء فيه ان يقول عن رسول الله صلعم
قال قال رسول الله صلعم او سمعت رسول الله صلعم وبحث الشيخ ابو عمرو هاهنا فيما اذا اسند الراوي ما ارسله غيره فمنهم من قدح في عدالته بسبب ذلك اذا كان
المخالف له احفظ منه او اكثر عددا ومنهم من رجح بالكثرة او الحفظ ومنهم من قبل المسند مطلقا اذا كان عدلا ضابطا وصححه
الخطيب وابن الصلاح وعزى الى الفقهاء والاصوليين وحكى عن البخاري انه قال الزيادة من الثقة مقبولة انتهى كلام الحافظ
ابن كثير ولكن ايراد اين بحث زير معضل وجهي قوي ندارد شاذ نزد شافعي وجماعتي از علماء حجاز روايت ثقه مخالف
روايت مردم را گويند نه آنكه روايت چيزي كند كه غير آن را روايت نكرده وحافظ ابو يعلى خليلي گفته شاذ نزد حفاظ
حديث آنست كه نيست او را مگر يك اسناد وشيخي بدان متفرد شده ست خواه ثقه باشد يا غير ثقه پس هر چه از غير ثقه آمده ست
متروك باشد وهر چه از ثقه ست دران توقف رود ومحتج به نباشد وحاكم گفته هو ما انفرد به ثقة وليس له اصل متابع
وگفته كه شاذ مغاير معلل ست زيرا كه در معلل وقوف بر علت داله بر وهم دران حديث مي باشد ودر شاذ وقوف بر
علتش نيست ابن الصلاح گفته نيست اشكال در انچه شافعي بران حكم بشذوذ كرده چه آن شاذ غير مقبول ست بلكه اشكال
بر چيزي ست كه محكي از غير اوست پس مشكل شود بافراد عدل ضابط حافظ مثل حديث انما الاعمال بالنيات زيرا كه يحيى بن سعيد
بدان از محمد بن ابراهيم تيمي وتيمي از علقمه وعلقمه از عمر وعمر از انحضرت صلعم متفرد شده وحديث مخرج ست در صحيحين ليكن درينجا
اعتراض كرده اند بانكه عمر متفرد باين حديث نيست بلكه ابو سعيد خدري وغيره هم آن را از رسول خدا صلعم روايت كرده اند چنانكه
دار قطني وغيره ذكر نموده وجوابش آنست كه حديث ابو سعيد وغيره درين باب بصحت نرسيده ودر تمام كلام مبسوط ست
اگر اطلاع بران مقصود باشد رجوع بسوي شرح مقدمه ابن الصلاح بايد كرد اما حافظ ابن كثير گفته ثم قلت تواتر عن يحيى بن
سعيد هذا فيقال انه رواه عنه نحو من مائتين وقيل ازيد من ذلك وقد ذكر له الحافظ ابن منده متابعات غرائب ولا تصح كما
بسطناه في مسند عمر وفي الاحكام الكبير وكذلك حديث عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلعم نهى عن بيع الولاء
وعن هبته وتفرد مالك عن الزهري عن انس ان رسول الله صلعم دخل مكة وعلى راسه المغفر وكل من هذه الاحاديث الثلاثة في الصحيحين
من هذه الوجوه المذكورة فقط وقد قال مسلم للزهري تسعون حرفا لا يرويها غيره وهذا الذي قاله مسلم عن الزهري من تفرده
باشياء لا يرويها غيره يشاركه في نظيرها جماعة من الرواة فاذن الذي قاله الشافعي اولا هو الصواب انه اذا روى الثقة شيئا
قد خالف فيه الناس فهو الشاذ يعني المردود وليس من ذلك ان يروي الثقة ما لم يروه غيره بل هو مقبول اذا كان عدلا ضابطا
حافظا فان هذا لو رد لردت احاديث كثيرة من هذا النمط وتعطل كثير من المسائل عن الدلائل والله اعلم واما ان كان المنفرد به
غير حافظ وهو مع ذلك عدل ضابط فحديثه حسن فان فقد ذلك فمردود انتهى كلامه ابن الصلاح گفته اولى درينجا تفصيل ست

پس هرچه مفرد خلاف احفظ و اضبط از خود کرده آن شاذ مردود ست و اگر خلاف نکرده ست و عدل ضابط حافظ
موثوق بالضبط ست تفرد او صحیح باشد و اگر موثوق بحفظ نیست و نه از درجه ضابط بعید ست پس حدیث او حسن باشد و اگر
بعید ست شاذ مردود باشد والحاصل ان الشاذ المردود هو الفرد المخالف والفرد الذی لیس فی رواته من الثقة والضبط
ما یجبر تفرده انتهی و این دال ست بر آنکه شاذ سه قسم ست صحیح و حسن و مردود و اما روایت سیئ الحفظ که ملازم سوء حفظ باشد
پس آنرا ازین قسم نشمرده اند قاضی ابن جماعه گفته این تفصیل خوب ست لیکن مخل ست در تقسیم حاصر چه یکی از اقسام
باین تقسیم خارج از قسمت می شود و آن حکم ثقه مخالف ثقه مثل خود ست که حکمش بیان نکرده انتهی گویم از حد شاذ مردود
معلوم شد که اگر مفرد مخالف روایت ناس احفظ و اضبط از انهاست پس روایتش محکوم بشذوذ ست بر مقتضای
تعریف شافعی نه بر مقتضای تعریف ابن الصلاح و میان هر دو عموم من وجه ست بنابر ظهور ماده اجتماع میان هر دو
و در شاذ صحیح مناقشه کرده اند با آنکه شاذ درین حین از انواع مختصه بضعیف نباشد بلکه از اقسام مشترکه میان هر سه قسم ست
و از قول ابن الصلاح که احفظ و اضبط بصیغه تفضیل گفته مفهوم میشود که اگر مخالف مثل اوست حدیث وی مردود
نباشد و شک نیست که علم منکر از نقل شافعی معلوم نمیگردد بلکه از نقل ابن الصلاح معلوم می شود و هو ما رواه غیر ضابط
بعید عن درجة الضابط مفردا ولم یخالف لما رواه ثقة و ازین تقسیم دریافت شد که منکر عبارت از معلل ست و در
اسبال المطر بذکر شاذ مختلط گفته مراد بسوء حفظ در روات آنست که جانب اصابتش راجح بر جانب خطای وی نباشد
و آن دو گونه ست اول آنکه لازم راوی باشد در همه حالات پس آن شاذ ست برای بعض اهل حدیث دوم آنکه طاری
سوء حفظ بر راوی از جهت کبر یا ذهاب بصر یا احتراق کتب یا عدم او باشد زیراکه بران اعتماد میکرد و چون رجوع نمانده
بحفظ خود آمد و حافظه بد گردید و این را مختلط خوانند و حکم درین قسم ثانی آنست که هرچه قبل اختلاط تحدیث
کرده ست اگر متمیز ست مقبول باشد و اگر متمیز نیست موقوف فیه ست و همچنین حال کسی ست که در امر وی اشتباه
رو داده و این شناخته می شود باعتبار آخذین از وی و شاذ مقابل محفوظ ست و آن روایت راوی مقبول مخالف
اولی تر از وی ست حافظ گفته و هذا هو المعتمد فی تعریف الشاذ بحسب الاصطلاح و درینجا شاذ نام روایت سیئ الحفظ
ملازم سوء حفظ در جمیع حالات نهاده و این غیر ما تقدم ست و لهذا درینجا علی رای گفته بعده در اسبال المطر گفته و للائمة
الحدیث فی الشاذ کلام کثیر اودعناه شرح التنقیح بعده عبارت نووی در تقریب نقل کرده و در وی همان تفصیل ابن الصلاح
که گذشته و بعدش از سید محمد بن ابراهیم وزیر آورده که قد یرد لسوء الحفظ فان کان ملازما له فالضعیف و اشترط الاصولیون
ان یکون خطاؤه اکثر من صوابه او مساویا للقطع بتجویز الخطأ علی الثقات و تعین العمل بالراجح و قال المحدثون متی کثر خطاؤه
لا یحتج به و ان کان صوابه اکثر اما لعدم حصول الظن المطلق و هذا اقوی او لانهم لا یتمسکون من الظنون الا بما ثبت عندهم
من الاجماع علیه و هذا یلزم من لم یتمسک بالمرسل و اما لعدم حصول الظن الاقوی و فیه نظر کما تقدم فی المرسل و منهم

تمامہ فجعل ملام میراثہ لہ وتابع ابن عیینۃ علی وصلہ ابن جریج وغیرہ وخالفہم حماد بن زید فرواہ عن عمرو بن دینار عن عوسجۃ ولم یذکر ابن عباس قال ابو حاتم المحفوظ حدیث ابن عیینۃ فحماد بن زید من اہل العدالۃ والضبط ومع ذلک رجح ابو حاتم روایۃ من ہم اکثر عدداً منہ وعرف بہذا التقریر ان الشاذ ما رواہ المقبول مخالفاً لمن ہو اولی منہ وہذا ہو المعتمد فی تعریف الشاذ بحسب الاصطلاح انتہی ودر تنقیح بعد نقل کلام مرحوم در شاذ تفصیل ابن الصلاح ذکر کردہ وگفتہ شاذ مردود دو قسم ست یکی فرد مخالف دوم فردیکہ در راوی او ثقت وضبط جابر موجب شذوذ نیست ونیز ابن الصلاح گفتہ اطلاق الحکم علی التفرد بالرد والنکارۃ والشذوذ موجود فی کلام کثیر من اہل الحدیث سید محمد بن وزیر گفتہ وازینجا ثابت شد کہ قدح اہل حدیث بشذوذ ونکارت مشکل ست واکثرش ضعیف باشد مگر انچہ دران سبب نکارت وشذوذ مبین گشتہ انتہی بعدہ موقع آن از محدثین ذکر کردہ ودران بحث ونظر ست کہ سید علامہ محمد بن اسمعیل امیر در توضیح شرح تنقیح بالایضاح پرداختہ حافظ ابن حجر گفتہ ومع الضعف فالراجح یقال لہ المعروف ای لکونہ معروفاً عندہم ہو الذی سموہ محفوظا لما قابلہ الشاذ ومقابلہ یقال لہ المنکر لانہم انکروہ انتہی وسخاوی نوشتہ المنکر ما رواہ الضعیف مخالفا قال الحافظ مثالہ ما رواہ ابن ابی حاتم من طریق حبیب بن حبیب عن ابی اسحق عن العیزار عن ابن عباس عن النبی صلعم قال من اقام الصلوۃ واتی الزکوۃ وحج وصام واقری الضیف دخل الجنۃ قال ابو حاتم ہو منکر لان غیرہ من الثقات رواہ عن ابی اسحق موقوفا ای علی ابن عباس وقد رواہ حبیب مرفوعاً وہو ای الوقف المعروف بعدہ حافظ ابن حجر گفتہ وعرف بہذا ان بین الشاذ والمنکر عموما وخصوصا من وجہ لان بینہما اجتماعا فی اشتراط المخالفۃ وافتراقا فی ان الشاذ راویہ ثقۃ او صدوق والمنکر راویہ ضعیف وقد غفل من سوی بینہما انتہی گویم بعض تلامیذ حافظ اعتراض کردہ وگفتہ کہ میان ہر دو تباین کلی ست واز حافظ ابن حجر رح آمدہ کہ مرادش اجتماع وافتراق ست پس شرط عموم وخصوص درینجا موجود باشد وآن یافتہ شدن مادہ ست کہ در وی ہر یکی ازین ہر دو صادق می آید زیرا کہ مارا یک راوی ست کہ حدیثش شاذ ومنکر ست شاذ باعتبار صدوق بودن اوست ومنکر باعتبار سیئی الحفظ یا مغفل یا فاحش الغلط یا مبتدع بودن او پس حدیث باین اعتبارات ضعیف باشد زیرا کہ تضعیف راوی بہر واحد ازین اوصاف میشود ونیست منافی آنکہ صدوق باشد انتہی وتسوی میان ہر دو ابن صلاح ست وسید محمد وزیر بعد ذکر این ہر دو قسم گفتہ والمساوی فیہما ای فی الروایتین ای اذا تساوت الروایتان ولم یترجح احدہما علی الاخری فی المتن او فی السند فہو المضطرب وامثلتہ معروفۃ وعبارت حافظ ابن کثیر درین مقام آنست المنکر ہو کالشاذ ان خالف روایۃ الثقات فمنکر مردود وکذا ان لم یکن عدلا ضابطاً وان لم یخالف فمنکر مردود واما اذا کان الذی تفرد بہ عدلا ضابطا حافظاً فلا یقال لہ منکر وان قیل لہ ذلک لغۃ انتہی معلل بر صیغہ اسم مفعول از تعلیل حدیثی ست کہ دران اسباب خفیہ غامضہ قادحہ باشد وظاہر حالش سلامت ازان اسباب بود کذا فی المختصر واین دلیل ست بر آنکہ لابدست در معلل

از اسباب خفیه غامضه با آنکه ظاهر این ست که این غیر لازم ست بلکه بودن یک سبب خفی غامض هم دران کافی ست ولهذا در منهل گفته المعلل ما فیه سبب خفی قادح غامض مع ان ظاهره السلامة و این قول که جمع باعتبار مواد ست خالی از بعد نیست خصوصاً در مقام تعریف و عبارت حافظ ابن حجر درین مقام آنست والوهم ان اطلع علیه بالقرائن الدالة علی وهم راویه من وصل مرسل او منقطع او ادخال حدیث فی حدیث او نحو ذلک من الاشیاء القادحة ویحصل ذلک بکثرة التتبع وجمع الطرق فهذا هو المعلل وهو من اغمض انواع الحدیث وادقها ولا یقوم به الا من رزقه الله فهما ثاقبا وحفظا واسعا ومعرفة تامة بمراتب الرواة وملکة قویة بالاسانید والمتون ولهذا لم یتکلم فیه الا القلیل من اهل هذا الشان کعلی بن المدینی واحمد بن حنبل والبخاری ویعقوب بن ابی شیبة وابی زرعة والدارقطنی وقد تقصر عبارة المعلل عن اقامة الحجة علی دعواه کالصیرفی فی نقد الدینار والدرهم انتهی ونحوه فی الخلاصة و حافظ ابن کثیر گفته هو فن خفی علی کثیر من علماء الحدیث حتی قال بعض حفاظهم معرفتنا هذا کهانة عند الجاهل وانما یهتدی الی تحقیق هذا الفن الجهابذة النقاد منهم یمیزون بین صحیح الحدیث وسقیمه ومعوجه ومستقیمه کما یمیز الصیرفی البصیر بالصناعة بین الجیاد والزیوف والدنانیر والفلوس فکما لا یتماری فی هذا کذلک یقطع ذاک بما ذکرناه ومنهم من یظن ومنهم من یقف بحسب مراتب علومهم وحذقهم واطلاعهم علی طرق الحدیث وذوقهم حلاوة عبارات الرسول صلعم التی لا یشبهها غیره من الفاظ الناس فمن الاحادیث المرویة ما علیه انوار النبوة ومنها ما وقع فیها تغییر لفظ او زیادة باطلة او مجازفة او نحو ذلک یدرکها البصیر من اهل هذه الصناعة انتهی و در عبارت بخاری و ترمذی و حاکم و دارقطنی بجای معلل معلول آمده نووی گفته هو لحن لان اسم المفعول من اعل الرباعی لا یاتی علی مفعول و سیوطی گفته اجود دران معل ست بلام واحد زیرا که مفعول اعل ست قیاساً و اما معلل پس مفعول علل باشد و این لغت ست بمعنی الهاه بالشیء و شغله و این فعل در کلام ایشان مستعمل نیست انتهی لبعده نووی گفته علت عبارت ست از سبب غامض خفی قادح با آنکه ظاهرش سلامت ازوی ست و این متطرق می شود بسوی اسناد جامع شروط صحت و نحوه فی الخلاصة سید محمد بن وزیر گفته یا رد کرده شود حدیث بنا بر وهم راوی با وجود ثقت وی پس اگر اطلاع بران بالقرائن یا جمع طرق حاصل شود پس حدیث معل ست و این بمنزله جنس ست که داخل اند زیر آن شاذ و منکر و مضطرب و مانا باو ست آنچه رد میکنند آنرا حنفیه بعدم شهرت آن با وجود مس حاجت بسوی او انتهی گویم چنانکه درباره حدیث نقض وضوء بمس همچنین کرده اند و بنا بر عدم شهرتش معلول قرار داده و گفته اند که اگر صحیح می بود مشهور میشد ورز و این قاعده در اصول فقه ست لبعده سید محمد وزیر گفته لکن این حدیث معل شده ست بغیر بحث و وجه مسئله آنست که ظن صدق راوی ثقه اگر اقوی ست معمول علیه باشد و هو الغالب و اگر اضعف ست معل شود و بفساد رجحان صحت و علت در هر دو جا یعنی در قبول و ترک همین ظن ست لیس الا و این نادر باشد لکن امتناعش قطعی نیست انتهی زیرا که بخبر ثقه غالباً ظن قوی حاصل میشود نه بعکس آن و نووی گفته وقد تطلق العلة علی غیر مقتضاها الذی قدمناه ککذب الراوی وغفلته وسوء حفظه ونحوها من اسباب ضعف الحدیث وسمی الترمذی النسخ علة

انتهى و در خلاصه زیاده کرده و اطلاق بعضهم اسم العلة على مخالفة لا تقدح كارسال ما وصله الثقة الضابط حتى قال
من الصحيح ما هو صحيح معلل كما قال آخر من الصحيح ما هو صحيح شاذ والله اعلم انتهى گوئیم شاید مراد ترمذی از تسمیه نسخ بعلت
در عمل ست ورنه مشکل باشد فتامل و نیز نووی گفته که واقع می شود علت در اسناد و آن اکثر ست حافظ ابن کثیر گفته
و بسط امثلة ذلك يطول جدا وانما يظهر بالعمل ومن احسن كتاب وضع في ذلك واجله وافحله كتاب العلل لعلي بن المديني
شيخ البخاري وسائر المحدثين بعده في هذا الشان على الخصوص وكذلك كتاب العلل لعبد الرحمن بن ابي حاتم وهو مرتب
على ابواب الفقه وكتاب العلل للخلال ويقع في مسند الحافظ ابي بكر البزار من التعاليل ما لا يوجد في غيره من المسانيد
وقد جمع ازمة ما ذكرنا كله الحافظ الكبير ابو الحسن الدارقطني في كتابه في ذلك وهو من اجل كتاب بل اجل ما رأيناه وضع في
هذا الفن لم يسبق الى مثله وقد يعجز من يريد ان يأتي بشكله فرحمه الله واكرم مثواه ولكن يعوز شيئا لا بد منه وهو ان يرتب
على الابواب ليقرب تناوله للطلاب او ان تكون اسماء الصحابة الذين يشتمل عليهم مرتبة على حروف المعجم ليسهل الاخذ منه
فانه مبدد جدا لا يكاد يهتدي الانسان الى الاخذ منه بسهولة والله الموفق انتهى و بعده نووی گفته که گاهی واقع می شود علت
در متن و واقع در اسناد قادح در وست و واقع در متن مثل ارسال و وقف ست و گاهی خاص در اسناد قدح می کند
و متن معروف صحیح می باشد مثل حدیث یعلی بن عبید طنافسی از سفیان ثوری از عمرو بن دینار از ابن عمر از آنحضرت
صلعم البیعان بالخیار که در سفیان در باره عمرو بن دینار غلط کرده زیرا که صحیح عبد الله بن دینار ست سیوطی گفته
ائمه حدیث مثل ابی نعیم فضل بن دکین و محمد بن یوسف فریابی و مخلد بن یزید وغیرهم از اصحاب سفیان هم چنین روایت
کرده اند انتهى و مثال علت در متن روایت مسلم و صحیح ست که بدان از حدیث انس بن مالک متفرد شده بلفظ تصریح
بنفی قرارت بسم الله الرحمن الرحیم و لفظه قال صلیت خلف النبی صلعم و ابی بکر و عمر و عثمان فکانوا یستفتحون بالحمد لله رب
العالمین لا یذکرون بسم الله الرحمن الرحیم لا فی اول قراءة ولا فی آخرها پس قومی این روایت را تعلیل کرده بآنکه منشأ
نفی صریح بسمله از مسلم قول انس ست کانوا یستفتحون بالحمد لله و وی درین مفهوم خطا کرده زیرا که معنی حدیث آنست که ایشان
آغاز میکردند نماز را بسورتی که دران ذکر حمد می بود چنانکه میگویند قرارت البقرة بعده باین روایت امور دیگر منضم
گردید از انجمله آنکه از انس ثابت شده که او از افتتاح بسمله پرسیدند پس ذکر کرد که وی را درین باب از آنحضرت صلعم خبری محفوظ نیست
گوئیم در قول ابن صلاح که قومی تعلیل این روایت کرده اشارت ست بآنکه ابن الصلاح بتخطیه ایشان مر مسلم را راضی نیست
زیرا که مذکور در متفق علیه از انس چنین ست صلیت مع رسول الله صلعم و ابی بکر و عمر و عثمان فلم اسمع احدا منهم یقرء
بسم الله الرحمن الرحیم و فی روایة ان النبی صلعم و ابا بکر و عمر کانوا یفتتحون القراءة بالحمد لله رب العالمین لا یذکرون بسم الله
الرحمن الرحیم فی اول قراءة ولا فی آخرها و روی الترمذی و النسائی و ابن ماجة عن عبد الله بن مغفل قال سمعنی ابی
و انا اقرأ بسم الله الرحمن الرحیم فقال ای بنی محدث ایاک و الحدث و قد صلیت مع النبی صلعم و مع ابی بکر و مع عمر و مع عثمان فلم اسمع

منهم احدا یقرؤها فلما انقضت صلاته از اصلیت نقل الحمد لله رب العالمین پس علت از کجا ثابت شد و شاید که معلل بها
بسوی مذهب خود گشته و اذعان بحق احق از مراست کذا فی الخلاصه گویم مسلم حدیث مذکور را از ولید بن مسلم تا وزاعی
از قتاده از انس روایت کرده و باز روایتش از ولید از اوزاعی باینطور آورده که گفت اوزاعی اخبرنی اسحق بن عبد الله
بن ابی طلحة انه سمع انسا یذکر ذلک و مالک در موطا از حمید از انس آورده که گفت صلیت وراء ابی بکر و عمر و عثمان
فکلهم کان لا یقرء بسم الله الرحمن الرحیم و ولید بن مسلم از مالک دران زیاده کرده صلیت خلف رسول الله صلعم پس
این حدیث معلول شد و حفاظ تعلیلش بچند وجه کرده اند اما روایت حمید پس شافعی اعلالش بمخالفت حفاظ مالک
کرده در سنن حرمله چنانکه بیهقی نقل کرده گفته اگر قائلی بگوید که مالک این را روایت کرده ست بجوابش می توان گفت
که سفیان بن عیینه و فزاری و ثقفی و هفت یا هشت کس که من ایشان را ملاقات کرده ام مخالف مالک و متفق بر خلاف
او یند و عدد کثیر اولی بحفظ از واحد ست بعده ترجیح روایت ایشان کرده بروایت سفیان از ایوب از قتاده از
انس قال کان النبی صلعم و ابو بکر و عمر یفتتحون القراءة بالحمد لله رب العالمین شافعی فرموده میدون یقرؤن ام القرآن قبل
ما یقرء ما بعدها و لا یعنی انهم یترکون بسم الله الرحمن الرحیم و دارقطنی گفته محفوظ از قتاده از انس همین ست بیهقی زیاده
کرده و کذلک رواه عن قتادة اکثر اصحابه کایوب و شعبة و الدستوائی و شیبان بن عبد الرحمن و سعید بن ابی عروبة
و ابی عوانة و غیرهم ابن عبد البر گوید فهؤلاء حفاظ اصحاب قتادة و لیس فی روایتهم لهذا الحدیث ما یوجب سقوط البسملة و هذا
هو اللفظ المتفق علیه فی الصحیحین و هو روایة الاکثرین و رواه کذلک ایضا عن انس ثابت البنانی و اسحق بن عبد الله بن
ابی طلحة و ما اوله الشافعی مصرح به فی روایة الدارقطنی بسند صحیح و کانوا یفتتحون بام القرآن ابن عبد البر گفته میگویند که
اکثر روایت حمید از انس چنان ست که آنرا از قتاده و ثابت از انس شنیده و مؤید وی ست آنکه ابن عدی تصریح
بذکر قتاده میان هر دو به تحدیث کرده پس انقطاع این روایت و رجوع هر دو طریق بیک طریق متعین گردید و اما
روایت اوزاعی پس بعضی اعلالش کرده اند بآنکه راوی از وی ولید ست و ولید مدلس تدلیس تسویه ست اگرچه تصریح
بسماعش از شیخ خود کرده و اگر ثابت شود که وی اسقاط احدی از میان اوزاعی و قتاده نکرده تاهم اینست که قتاده
اکمه متولد شده پس لابد ست که املا کرده باشد بر کاتب بسوی اوزاعی و این کاتب نامش نبرده پس محتمل که مجروح
باشد یا غیر ضابط و حجت بدان نایستد با آنکه در اصل روایت بکتابت خلاف ست و نزد بعض منقطع ست ابن عبد البر
گفته در الفاظ این حدیث اختلاف بسیار ست که بتدافع و اضطراب میکشد بعض میگویند صلیت خلف رسول الله صلعم
و ابی بکر و عمر و بعض ذکر عثمان میکنند و بعض بعین هر سه اقتصار می نمایند و بعض میگویند کانوا لا یجهرون ببسم الله الرحمن
الرحیم و بعض میگویند کانوا یجهرون ببسم الله الرحمن الرحیم و بعض میگویند کانوا یفتتحون القراءة بالحمد لله رب العالمین
و بعض میگویند و کانوا یقرؤن بسم الله الرحمن الرحیم بعده گفته هذا اضطراب لا تقوم معه الحجة انتهی من شرح التقریب للسیوطی

مدلس بفتح لام از تدلیس ست و آن اخفاء عیب باشد کذا فی النهایه نامش مدلس شد زیرا که راوی نام محدث نبرد
و ایهام سماع خود از غیر محدث به نمود مشتق از دلس بالتحریک که بمعنی اختلاط کلام ست زیرا که هر دو در خفا مشترک اند
و مدلس حدیثی باشد که عیب او را پنهان داشته اند یعنی بر وجهی روایت کرده که موهم نفی عیب از وی ست و این
تدلیس دو نوع ست یکی آنکه در اسناد واقع شود باین طور که روایت کند از کسیکه با او ملاقی شده یا معاصر او ست چیزی را
که از وی نشنیده و ایهام سماع خود برای آن حدیث از آن ملاقی یا معاصر کند و مثال همچنین حدیث آنست که دران حدثنا
نگوید و نه اخبرنا و نه انچه مانند باین الفاظ است تا مدلس شود بلکه چنین گوید قال فلان او عن فلان و نحو آن و گاهی میان هر دو
یک کس باشد یا زیاده خطیب گفته بسیار ست که مدلس شیخ خود را اسقاط نمیکند لیکن بعد و مردی ضعیف یا صغیر السن را
ساقط کرده تحسین حدیث میخواهد و اعمش و ثوری و غیرهما این قسم کار میکردند کذا فی المختصر والخلاصة گوییم شاید غرض
از ذکر ضعیف و صغیر درینجا حصر نیست بلکه ذکر این هر دو بر سبیل تمثیل ست و مراد بغیرهما سفیان بن عیینه و هشیم و امثال
ایشان اند و این قسم تدلیس سخت مکروه ست خصوصاً اگر متکرر شود و اکثر اهل علم ذم آن کرده اند خصوصاً شعبه که شدید الذم
بود برای آن تا آنکه گفته لان ازنی احب الی من ان ادلس ابن صلاح گفته این حرف از وی محمول بر مبالغه و زجر ست
و شافعی گفته تدلیس برادر کذب ست حافظ ابن کثیر گفته مثال تدلیس قول علی بن خشرم ست کنا عند سفیان بن عیینة
فقال قال الزهری کذا فقیل له اسمعت هذا منه قال حدثنی به عبد الرزاق عن معمر عنه وقد کره هذا القسم من التدلیس جماعة
من العلماء و ذموه انتهی و در قبول روایت همچنین مدلس اختلاف ست پس گروهی از اهل حدیث و فقها آن را
مجروح گردانیده اند بسبب این تدلیس اگرچه بلفظ اتصال آرد یعنی روایتش مقبول نیست خواه بیان سماع کند یا نکند
و اگرچه جز یکبار تدلیس نکرده باشد ابن الصلاح گفته و اصح درینجا تفصیل ست پس هر چه را بلفظ محتمل روایت کرده
و دران تبیین سماع نموده حکمش حکم مرسل و انواع او ست یعنی مردود ست و هر چه را بلفظ مبین الاتصال و مصرح
السماع آورده مثل سمعت و اخبرنا و حدثنا و اشباه آن پس آن مقبول محتج به ست کذا فی المنهل والخلاصة والمختصر
و در صحیحین و غیرهما از کتب معتمده ازین قسم احادیث بسیار ست مثل قتاده و اعمش و سفیانین و هشیم و غیرهم و وجه
احتجاج باین نوع آنست که این قسم تدلیس کذب نیست حافظ ابن حجر گفته و متی وقع بصیغة صریحة کان کذبا و حکم
من ثبت عنه التدلیس اذا کان عدلا ان لا یقبل منه الا ما صرح فیه بالتحدیث علی الاصح انتهی گوییم مثل حدیث لا صلوة
لمن لم یقرء بفاتحة الکتاب که محمد بن اسحق دران تصریح بتحدیث کرده پس طعن بر حدیث بخیال تدلیس و بناء ترک
عمل بحدیث بران کما ینبغی نیست بلکه خلاف تصریح علمای حدیث ست و نظائرش بر متتبع علم حدیث غیر مخفی ست
اما مفاسد تعصب و جهل را علاج نباشد و اما این حکم که روایت مدلس مقبول نیست تا آنکه بیانش کند پس شافعی رح
اجرای این حکم درباره کسی کرده که تدلیس او یکبار معلوم گردیده و عبارت حافظ ابن کثیر درین مقام آنست فی غایة التقدیر

انه نوع من الارسال لما ثبت عنده ای المدلس و هو یخشی ان یصرح بشیخه فیرد من اجله انتهی و لهذا نووی گفته هرچه در
صحیحین و غیرهما از کتب صحیحه تدلیس بعن آمده محمول بر ثبوت سماع وی از جهت دیگرست انتهی والحق معرفت
علو شان بخاری و مسلم و اشباه ایشان و رفعت مدارج این بزرگواران مقتضی همین حکم و ضابطه ست دوم
تدلیس واقع در شیوخ ست کما فی المختصر والخلاصة ولیکن درین مقاله تامل ست زیرا که هرچه در شیوخ باشد در اسناد
نیز هست بوجه خاص و بالجمله این تدلیس چنان باشد که مدلس از شیخی حدیثی روایت کند که آن حدیث را از ان شیخ
شنیده ست اما نام یا کنیت یا نسبت او مثل مکی یا مدنی و غیرهما یا وصف او بچیزی بروجهی نماید که شناخته نمی شود
تا شیخ مروی عنه معلوم نگردد و که گیست حافظ ابن کثیر گفته و تختلف ذلک باختلاف المقاصد فتارة یکره کما
اذا کان اصغر سنا منه او نازل الروایة او نحو ذلک و تارة یحرم کما اذا کان عن غیر ثقة فدلسه لئلا یعرف حاله او
اوهم انه رجل آخر من الثقات علی وفق اسمه او کنیته وقد روی ابوبکر بن مجاهد المقری عن ابی بکر بن ابی داؤد فقال
حدثنا عبد الله بن ابی عبد الله و عن ابی بکر محمد بن الحسن النقاش المفسر فقال حدثنا محمد بن سند نسبه الی جد له والله اعلم
انتهی و بالجمله امر این قسم تدلیس اخف از امر قسم اول تدلیس ست و لهذا ابن الصلاح گفته وقد کان الخطیب لهجا ای
مکثرا و مستعملا بهذا القسم من التدلیس فی مصنفاته بلکه دیگر مصنفین نیز غیر خطیب باین قسم تدلیس مسامحت بکار برده اند
لیکن اینقدر ست که درین قسم ثانی تضییع مروی عنه باشد زیرا که او را مجهول گردانیده و نیز توعیر طریق معرفت
حال اوست و کراهت تدلیس مختلف ست بحسب غرض حامل بر آن مثل آنکه کثیر الروایة ست از وی و نمیخواهد که
اکثار روایت از یک کس بر یک صورت کند یا آنکه شیخی که علامت او را متغیر ساخته ست غیر ثقه یا اصغر از وی ست
یا آنکه سامعین معتقد شیخ او نیستند یا آنکه ترویج سخن شیخ در اخفاء اوست و جز آن از صور کثیره که بر ماهر فطن غیر مخفی
شوکانی گفته حاصل آنکه هرکه ثقه ست و مشتهر بتدلیس شده از وی قبول نتوان کرد مگر آنکه بگوید حدثنا او اخبرنا او
سمعت نه آنکه اینچنین نگوید بنا بر احتمال اینمعنی که شاید اسقاط کسی کرده باشد که حجت مثل آن قائم نمی شود انتهی
و امتیاز مدلس در امور مذکوره از منقطع و معضل و مرسل نیست مگر باعتبار ورنه مندرج زیر اینهاست و تدلیس
مختص ست بکسی که روایت میکند از کسی که دیدن وی او را معلوم شده ست و اگر تنها معاصرت ست و لقاء او
معروف نیست مرسل خفی ست کما تقدم و دلیل بر اعتبار لقاء در تدلیس نه در معاصرت تنها اطباق اهل حدیث ست
بر روایت مخضرمین مثل ابی عثمان نهدی و قیس بن ابی حازم از آنحضرت صلعم که این از قبیل ارسال ست نه از
جنس تدلیس و اگر مجرد معاصرت در تدلیس کافی باشد باید که اینها مدلس باشند زیرا که بلا شبه معاصر آنحضرت صلعم
بوده اند و لیکن معلوم نیست که او را دیده اند یا نه و شافعی و بزار در تدلیس لقاء را اشتراط کرده اند و کلام خطیب در کفایه
مقتضی اوست و هو المعتمد قال الحافظ و فیه تامل من وجوه تدبر تدبر مضطرب بکسر راست و اگر بفتح خوانند

بر آنکه اتم مکان ست اشهر باشد و اضطراب آنست که راوی خلاف غیر خود کرده باشد یا بدال براوی دیگر و مرجح یکی
از دو روایت بر دیگر موجود نیست و این را در اصطلاح محدثین مضطرب نامند قال الحافظ ابن کثیر هو ان یختلف
الرواة فیه علی شیخ بعینه او من وجوه اخر متعادلة لا یترجح بعضها علی بعض انتهی حافظ ابن حجر گفته غالب وقوع اضطراب
در اسناد ست و گاهی در متن واقع می شود لیکن حکم محدث بر حدیث باضطراب نسبت باختلاف در متن نه در اسناد
قلیل ست انتهی اما این کلام مجمل ست و نووی در تقریب و سیوطی در شرح وی بسط آن کرده اند و گفته مضطرب
آنست که وارد شود بر اوجه مختلفه متقاربه و عبارت ابن الصلاح متساویه و عبارت ابن جماعة متقاومه بلوا وت
از راوی واحد دو بار یا زیاده یا از دو راوی یا از رواة و مرجح موجود نباشد پس اگر یکی از دو روایت یا روایات
راجح شود بحفظ راویش مثلا یا کثرت صحبت مروی عنه یا جز آن از وجوه ترجیح حکم روایت راجحه را باشد و حدیث
مضطرب نبود و همچو روایت راجحه چنانکه ظاهر ست نه مرجوحه بلکه مرجوحه شاذ یا منکر ست و اضطراب موجب ضعف
حدیث باشد بنا بر عدم ضبط رواة که در صحت و حسن شرط ست و در خلاصه و مختصر گفته مضطرب آنست که روات
دران مختلف آید بعضی بر یکوجه و بعضی بر وجه دیگر مخالف آن وجه روایت کنند انتهی و مناسبت میان معنی اصطلاحی
و معنی لغوی ظاهر ست و تسمیه اش بمضطرب همان وقت ست که هر دو روایت متساوی باشند در حفظ و ضبط و در نه
راجح صحیح و مرجوح مردود باشد و اضطراب چنانکه گاهی در سند آید و گاهی در متن همچنان گاهی در هر دو معا از یک راوی
یا دو راوی یا رواة می آید مثالش در اسناد حدیث ابو بکر ست انه قال یا رسول الله اراک شبت قال شیبتنی هود و اخواتها
دارقطنی گفته این حدیث مضطرب ست زیرا که مروی نیست مگر از طریق ابی اسحق و بروی درین حدیث اختلاف کرده اند
قریب بده وجه پس بعض روایتش از وی بطریق ارسال و بعض بطریق اتصال و بعض بطریق مسند ابو بکر و بعض بطریق مسند سعد و بعض
بطریق مسند عایشه کرده اند و غیر ذلک و رواة آن ثقات اند ترجیح بعض بر بعض ممکن نیست و مثال مضطرب المتن
چنانکه عراقی ایراد کرده حدیث فاطمه بنت قیس ست قالت سئل النبی صلعم عن الزکوة فقال ان فی المال لحقا سوی الزکوة
رواه الترمذی هکذا من روایة شریک عن ابی حمزة عن الشعبی عن فاطمة و رواه ابن ماجه من هذا الوجه بلفظ لیس فی المال
حق سوی الزکوة عراقی گفته این اضطراب احتمال تاویل ندارد لیکن این تمثیل معارض ست بآنکه شیخ شریک ضعیف ست
پس حدیث مردود باشد بنا بر ضعف راوی نه بنا بر اضطراب و واحسن تر ازین حدیث در تمثیل حدیث بسمله ست که
پیشتر گذشته حافظ ابن کثیر گفته و له ای للمضطرب امثلة کثیرة یطول ذکرها مقلوب مشتق از قلب ست و آن
حدیثی ست که راوی مخالف تغییر در اسماء رواة بتقدیم و تاخیر کرده باشد مثل مره بن کعب یا کعب بن مره زیرا که
اسم احدهما اسم پدر دیگر ست و مثل حدیث مشهور از سالم که آنرا از نافع گردانیده تا بنا بر غرابت دران رغبت
رود و در منهل و خلاصه همین تعریف مقلوب کرده ابن دقیق العید گفته هذا هو الذی یطلق علی راویه انه سرق الحدیث

فهذا هو المقلوب و عبارت شرح تقریب درین مقام آنست که اسناد متنی گرفته بر متن دیگر بربندند و بالعکس و باین صنیع قصد اغراب کنند پس همچو وضع باشد حافظ ابن حجر فرموده خطیب اندرین باب کتابی ست موسوم برفع الارتیاب و گاهی قلب در متن افتد مثل حدیث ابی هریره نزد مسلم درباره آن هفت کس که زیر عرش سایه یابند و فیه ورجل تصدق بصدقة اخفاها حتی لا تعلم یمینه ما تنفق شماله پس این عبارت بر بعض رواة منقلب شده زیرا که صحیح آنست که حتی لا تعلم شماله ما تنفق یمینه کما فی الصحیحین انتهى و بالجمله جائز ست وقوع قلب در اسناد و در متن و بر هر دو تقدیر شهرت و رغبت بنا بر غرابت لازم نیست و نه تعمد دران بنا بر جواز آنکه بلا قصد باشد پس کلام ایشان دران خالی از قصور نیست حافظ ابن حجر گفته و وقوع ابدال عمدًا گاهی برای امتحان باشد و درین باب قصه امتحان بخاری مشهورست و ذلک فیما رواه الخطیب بسنده الی ابی احمد بن عدی یقول سمعت عدة مشائخ یحکون ان محمد بن اسمعیل البخاری قدم بغداد فسمع به اصحاب الحدیث فاجتمعوا وعمدوا الی مائة حدیث فقلبوا متونها واسانیدها وجعلوا متن هذا الاسناد لاسناد آخر واسناد هذا المتن لمتن آخر ودفعوها الی عشرة انفس الی کل رجل عشرة وامروهم اذا حضروا المجلس یلقون ذلک علی البخاری واخذوا الوعد للمجلس فحضر المجلس جماعة اصحاب الحدیث من الغرباء من اهل خراسان وغیرهم ومن البغدادیین فلما اطمان المجلس انتدب الیه رجل من العشرة فسأله عن حدیث من تلک الاحادیث فقال البخاری لا اعرفه فسأله عن آخر فقال لا اعرفه فما زال یلقی الیه واحدًا بعد واحد حتی فرغ من عشرته والبخاری یقول لا اعرفه فکان الفهماء ممن حضر المجلس یلتفت بعضهم الی بعض ویقولون الرجل فهم ومن کان منهم علی غیر ذلک یقضی علی البخاری بالعجز والتقصیر وقلة الفهم ثم انتدب الیه رجل آخر من العشرة فسأله عن حدیث من تلک الاحادیث المقلوبة فقال البخاری لا اعرفه ثم انتدب الیه الثالث والرابع الی تمام العشرة حتی فرغوا کلهم من الاحادیث المقلوبة والبخاری لا یزیدهم علی لا اعرفه فلما علم البخاری انهم قد فرغوا التفت الی الاول منهم فقال اما حدیثک الاول فهو کذا وحدیثک الثانی فهو کذا والثالث والرابع حتی اتی علی تمام العشرة فرد کل متن الی اسناده وکل اسناد الی متنه وفعل بالآخرین مثل ذلک ورد متون الاحادیث کلها الی اسانیدها واسانیدها الی متونها فاقر له الناس بالحفظ واذعنوا الیه بالفضل انتهى و این قصه را جمعی از اهل حدیث مختصرًا مثل صاحب خلاصه و مطولًا مثل حافظ در مقدمه فتح الباری وغیر هما فی غیر هما ذکر کرده اند حافظ ابن کثیر بعد حکایت این ماجرا علی وجه الایجاز نوشته فعظم عندهم جدًا وعرفوا منزلته من هذا الشان رحمه الله واسکنه الجنان انتهى و بالجمله درین دلالت ست بر عظم حفظ و ضبط بخاری رح و برآنکه وی امیر المومنین محدثین و مقدم ایشان درین صناعت ست واین قصه بلحن خطاب و ال ست بر علو رتبه کتاب جامع صحیح او در باعث حثیث بعد بیان مقلوب گفته و قد نبه الشیخ ابو بکر ههنا علی انه لا یلزم من الحکم بضعف سند الحدیث المعین الحکم بضعفه فی نفسه اذ قد یکون له اسناد آخر الا ان ینص امام علی انه لا یروی

الا من هذا الوجه فامّا ان یکفی فی المناظرة تضعیف الطریق التی ابداها المناظر وینقطع اذ الاصل عدم سواها حتی یثبت
بطریق اخری انتهی اقول مثال هذا اذا قلنا هذا حدیث ضعیف فقال آخر بل هو صحیح قلنا الاصل عدم صحته حتی
تقیم الحجة بصحته والله اعلم وموضوع و آن را مصنوع ومختلق هم نامند پنجم نوع آن حدیثی ست که طعن در آن بکذب راوی
در حدیث نبوی باشد و حکم وضع بر آن بطریق ظن غالب ست نه بالقطع چه کاذب هم گاهی راست میگوید قال الحافظ
ابن حجر گویم این معنی خاص موضوع نیست بلکه شامل هر حدیثی ست که موصوف می شود بصحت یا حسن یا ضعف
پس نسبت این وصف مگر بنظر آنچه باعلم واصف رسیده و شاید که در نفس الامر بخلاف آن باشد لکن تکلیف بما فی
نفس الامر نیست بلکه بعین علم حاصل واصل تا واصف ست و در تقریب گفته المختلق المصنوع وهو شر الضعیف
واقبحه وتحرم روایته مع العلم به فی ای معنی کان الا مبیّنا ای مقرونا ببیان وضعه ومثله قال الذهبی وابن الصلاح
سید محمد بن ... گفته شناخته می شود وضع باقرار راوی بر نفس خود بوضع ومثله قال الحافظ ابن حجر وحافظ ابن کثیر
گفته وعلی ذلک شواهد کثیرة منها اقرار واضعه علی نفسه قالا او حالا انتهی وابن دقیق العید گفته لیکن باقطع باین معنی
نمیکنیم زیرا که محتمل ست که درین اقرار کاذب باشد انتهی بعض اهل علم ازین قول چنان فهمیده اند که عمل باین اقرار
اصلا نباید کرد وحال آنکه مراد ابن دقیق العید این نیست بلکه وی نفی قطع بدان کرده واز نفی قطع نفی حکم لازم نمی آید
زیرا که وقوع حکم بظن غالب باشد و درینجا همچنین ست واگر چنان نباشد قتل مقر بقتل و رجم معترف بزنا جائز
نبود بنا بر احتمال آنکه این هر دو در اعتراف خود کاذب باشند انتهی گویم مخفی نیست که واضع اقرار کرده است بآنکه
وی بر رسول خدا صلعم دروغ بربسته و دروغ بر رسول خدا کفر ست کما قال الجوینی و در شفاء الاوام گفته اجماع
منعقد ست بر آنکه کذب بر خدا و رسول کفر ست وقائل و فاعل آن کافر پس شرط قبول روایت قطعا منتفی شد
برابر ست که اقرار او صدق باشد یا کذب پس فائده در خلاف غیر ظاهر ست و اما قول حافظ که اقرار مقر بقتل
و زنا محتمل کذب ست پس این احتمال در غایت بعد ست لائق التفات و در خور تعویل نیست وهمچنین این قول که
اقرار راوی بکذب خود محتمل آن نیست که وی درین اقرار کاذب باشد احتمالی غیر معقول علیه نیست زیرا که او تعالی
انسان را بر نفس خودش بصیر ساخته و بینا گردانیده وایمان را بقول معلق کرده تا قائل شده نه بر آن محتمل تفتیش
قلوب نفرموده پس این احتمالات هرگز از وظائف تکلیف نیست تا شغل بذکر آن توان نمود و در شرح مختصر گفته
غایة ما فی الباب آنست که دو خبر متناقض واقع شد پس غلبه ظن بکذب اول چه قسم می تواند شد و ظاهر آنست
که لابد ست درینجا از انضمام امر آخر که مرجح صدق ثانی باشد و مؤید اوست قول مهمل هذا اذا دل دلیل علی
صدقه انتهی و من جمله مقرین بوضع یکی ابو عصمه نوح بن ابی مریم مروزی قاضی مرو ست او را گفتند که ترا روایت
از عکرمه از ابن عباس در فضائل قرآن سورة سورة از کجا دست بهم داده وحال آنکه این فضائل نزد اصحاب

يضع و ابن حبان گفته كان ابو بشر احمد بن محمد الفقيه المروزي من اصلب اهل زمانه في السنة واذبهم عنها واقمعهم
لمن خالفها ومع هذا كان يضع الحديث انتهى و ابن عدي گفته كان وهب بن حفص من الصالحين مكث عشرين سنة
لا يكلم احدا وكان يكذب كذبا فاحشا انتهى بعده حافظ ابن حجر گفته يا فرط عصبيت ست مثل بعض مقلدين يعنى جاهل
بر وضع گاهى فرط تعصب مقلد براى مقلَّد و قول امام خود باشد چنانكه مامون بن احمد را گفتند نمى بينى شافعى
و اتباع او را از خراسان پس گفت حدثنا احمد بن عبد الله حدثنا عبد الله بن معدان الازدي عن انس مرفوعا يكون
في امتي رجل يقال له محمد بن ادريس اضر على امتي من ابليس ويكون في امتي رجل يقال له ابو حنيفة هو سراج امتي انتهى گويم
حديث سراج امتي شمع كاشانه مفاخرت فقهاء حنفيه ست اكابر ايشان در خطب كتب خود بدان نازش كرده اند
اگرچه باتفاق اهل معرفت بحديث موضوع ست و روايتش بدون بيان وضع حرام بلكه اعتقاد صحتش بكفر كار
ميرساند ليكن صدور اين قسم افعال از امثال اهل راى چندان شگفت نيست در لسان الميزان گفته محمد بن عكاشه
كرمانى را گفتند كه قومى در ركوع و در رفع از ان دستهاى خود بر ميدارند پس گفت حدثنا المسيب بن واضح حدثنا
ابن المبارك عن يونس بن يزيد عن الزهري عن انس مرفوعا من رفع يديه في الركوع فلا صلوة له انتهى گويم اين حديث
نيز مثل حديث سراج امتي در خور آنست كه اهل راى بدان استدلال بر منع رفع يدين در ركوع و سر برداشتن از ان
فرمايند زيراكه در سند خود كمتر و نازل تر از حديث سراج نيست حافظ ابن حجر گفته يا براى اتباع هواى بعض روسا ست
گويم چنانكه غياث بن ابراهيم بر خليفه مهدى در آمد و ديد كه لعب بكبوتران ميكند پس في الحال اسنادى بسوى
آنحضرت صلعم سوق كرد و گفت لا سبق الا في نصل او خف او حافر او جناح پس لفظ او جناح در حديث زياده كرد و
مهدى دريافت كه اين كذب از براى اوست پس امر بذبح حمام فرمود ذكره الحافظ و در تقريب زياده كرده و قال
انا حملته على ذلك و ذكر كرد كه چون وى برخاست گفت اشهد ان قفاك قفا كذاب و حاكم اين امسند كرده از
هارون بن عبد الله عن ابيه باسناد نموده قال قال لي المهدي الا ترى ما يقول لي مقاتل قال ان شئت وضعت لك
احاديث في العباس قلت لا حاجة لي فيها انتهى گويم در تاريخ ابن عساكر ست قال زكريا الساجي بلغني ان ابا البختري
دخل على الرشيد وهو يطير الحمام فقال هل تحفظ في هذا شيئا قال حدثني هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة ان النبي
صلعم كان يطير الحمام فقال اخرج عني ثم قال لولا انه من قريش لعزلته انتهى بعده حافظ ابن حجر گفته يا اغراب بقصد
اشتهار ست سيد محمد بن وزير گفته اطلاق موضوع بر غير عمد هم مى آيد يعنى از راوى بلكه بر طريق وهم و سهو و محدثين
اطلاق كذاب بر كاذب در اعتقاد يا غالط كرده اند و سيد محمد بن اسمعيل امير استيفاء اين بحث در توضيح شرح تنقيح كرده
حافظ ابن حجر فرموده اين همه حرام ست باجماع كسيكه بوى اعتداد ميرود مگر آنكه از بعض كراميه و بعض متصوفه
اباحت وضع در ترغيب و ترهيب منقول شده و اين خطا نست از فاعل او كه ناشى شده ست از جهل زيراكه ترغيب

و ترهیب منجمله احکام شرعیه ست و اتفاق کرده اند برانکه کذب بر نبی صلعم منجمله کبائر ست و ابو محمد جوینی مبالغه کرد
و تکفیر متعمد کذب بر رسول خدا صلعم نمود و اتفاق کرده اند بر تحریم روایت موضوع مگر مقرون ببیان وضع لقوله صلعم
من حدث عنی بحدیث یری انه کذب فهو احد الکاذبین انتهی گوییم مطلق کذب کبیره ست و شهادت زور را در
شرع برابر شرک بالله نهاده اند و کذب بر رسول خدا صلعم اغلظ انواع و اقبح اقسام دروغ ست و مفاسدی که
برین دروغ خاص مترتب می شود در دیگر دروغ مثل آن گمان نمیرود و پس متعمد این چنین کذب بی شبهه در خور تکفیر
ست درینجا حکم جوینی عین عدل باشد چه افترا بر شارع گویا شهادت زور ست بر صاحب شریعت و آن برادر شرک ست
و شرک کفر ست و مشرک کافر پس واضع متعمد کافر باشد و استدلال مجوز وضع برای ترغیب و ترهیب بلفظی ست که در بعض
طرق این حدیث آمده من کذب علی متعمدا لیضل به الناس لیکن درین استدلال نظر ست چه قید اضلال جهر دلم اتفاقی ست
پس اعتبار مفهوم مخالف نباشد و بعضی حدیث من کذب علی را حمل کرده اند بر آنکه رسول خدا صلعم را شاعر یا مجنون
گویند و بعضی از جهل گفته اند انما یکذب له لا علیه و نحن ما کذبنا علیه انما کذبنا له و این هر دو معنی سخت بعید ست و مخالف
ظاهر حدیث و لهذا حافظ ابن کثیر گفته و هذا من کمال جهلهم و قلة عقلهم و کثرة فجورهم و افترائهم فانه علیه السلام لا یحتاج
فی کمال شریعته و فضلها الی غیره انتهی و محمد بن سعید مصلوب کذاب وضاع گفته لا باس اذا کان کلام حسن ان تضع له
اسنادا انتهی و این سخنی ست که مستندی از شرع شریف ندارد و چیزی از زبان دروغ تراش بر آید و این همان محمد بن سعید ست
که در حدیث انا خاتم النبیین لا نبی بعدی لفظ الا ان یشاء الله زیاده کرده و بوضع این استثنا پرداخته و دعوت میکرد
مردم را بسوی الحاد و زندقت و دعوت تنبی گوییم زیادت این استثنا برای قائلین ادم و خواتم در سبع ارضین
که باثر موقوف شاذ غیر متابع حضرت ابن عباس رضی الله عنه درین باب آویخته اند برهان ساطع و دلیل قاطع بر
اثبات مضمون این اثر بی عین و اثر می تواند شد اگر روایت موضوع بدون بیان وضع نزد اهل حدیث روا باشد
و نیست این آفت مگر از وادی جهل بعلوم حدیث و اخذ آن از بطون کتب بدون امتیاز میان رطب و یابس تعصبا
للآراء و ترویجا للاهواء و اگر نیل آن از معدن و درکش از مخزن وی میکردند این بلاء همنگیر حال نمیشد حافظ ابن کثیر
گفته و قد صنف الشیخ ابو الفرج بن الجوزی کتابا حافلا فی الموضوعات غیر انه ادخل فیه ما لیس منه و خرج عنه ما کان یلزمه
ذکره فسقط علیه و لم یهتد الیه و نووی در تقریب ذکر کرده که قد اکثر جامع الموضوعات اعنی ابا الفرج بن الجوزی
فذکر کثیرا مما لا یدل علی وضعه بل هو ضعیف سیوطی در شرح آن گفته بل فیها الحسن بل و الصحیح و اغرب من ذلک
ان فیها حدیثا من صحیح مسلم انتهی گوییم سیوطی را کتابی متوسط است در تعقبات ابن جوزی بر موضوعات و
دران جا ها را صواب نموده و جا ها خطا نموده و ظاهر آنست که ابن الجوزی حدیث مسلم را دیده و دانسته در
موضوعات نشمرده باشد بلکه دران حدیث طریق مجروح که غیر طریق مسلم باشد نزد وی ثابت بوده باشد

یا کسی در کتابش مدسوس ساخته ولهذا حافظ ابن حجر فرموده غالب ما فی کتاب ابن الجوزی موضوع والذی
ینتقد علیه بالنسبة الی الذی لا ینتقد قلیل جدا انتهی و آنکه حافظ ذهبی گفته و ربما ذکر ابن الجوزی فی الموضوعات
احادیث حسانا قویة انتهی پس ظاهر آنست که لفظ ربما درینجا برای تقلیل ست و حسن آن احادیث بر قاعده وی ثابت
نشده فلا جرح علیه فی ذلک ملا علی الشیخ مجد الدین الفیروزآبادی وامثاله فی نفی صحة بعض الاخبار المشهورة فانها
لم تثبت عندهم ولم تصح وقد قال الذهبی فی الطبقات الم تر الی ابن الجوزی ینکر کثیرا من الاحادیث وهی موجودة
فی الترمذی وغیره فالمراد انه لیس بصحیح ثابت حد الثبوت الذی عنده انتهی و ابن الصلاح گفته ولقد اکثر الذی جمع فی هذا العصر الموضوعات فی نحو مجلدین
فاودع فیها کثیرا مما لا دلیل علی وضعه وانما حقه ان یذکر فی مطلق الاحادیث الضعیفة انتهی نووی گفته مراد ابن الجوزی است
انتهی گوییم این اعتراض بر ابن الجوزی غیر وارد ست زیرا که وی ادعا نکرده که جمیع احادیث وارده در کتاب او
موضوع ست بلکه حکم بوضع بعض نموده و در بعض آخر گفته ثابت نشد کما یلوح للناظر فیه ولهذا در شرح مختصر یاد
کرده وانت تعلم ان حقیقة الحال انما یظهر بالرجوع الی کتب ابن الجوزی انتهی در خلاصه در بیان حدیث موضوع
گفته خبر سه قسم ست یکی آنکه تصدیقش واجب چه آن خبری ست که ائمه بر صحتش نص کرده اند دوم آنکه تکذیبش
واجب ست و آن خبری ست که ائمه نص بر وضع آن کرده اند سوم آنکه واجب التوقف ست بنابر آنکه احتمال صدق
و کذب هر دو دارد مثل سائر اخبار چه جائز نیست که همه آن کذب باشد چه عادت در اخبار کثیره مانع ست از کذب
بودن جمیع آن با کثرت رواة واختلاف آنها و نه این ست که همه اش صدق باشد زیرا که آنحضرت صلعم فرموده
سیکذب علی بعدی و ائمه تکذیب جماعتی از رواة کرده اند و احادیث بسیار که کذب آنها ظاهر شده حذف
نموده اند و بدان عمل نکرده پس هیچ یکی را روایت موضوع با وجود علم بحالش در هیچ حال حلال نیست در هر معنی
که باشد الا مقرون به بیان وضع آن بخلاف غیر او از احادیث ضعیفه که احتمال صدق در باطن دارد چه روایتش در
ترغیب و ترهیب جائز باشد انتهی بعده بانچه موضوع بودن حدیث شناخته می شود ذکر کرده علی ما مر گفته فقد
وضعت زنادقة احادیث طویلة تشهد بوضعها رکاکة الفاظها ومعانیها انتهی گوییم مثلا لفظی روایت کنند که بر قواعد
عربیه درست نمی نشیند یا معنی که مناسب شان رفیع رسالت و وقار نبوت نیست بعده گفته و وضعت الزنادقة
ایضا جملا ثم نهضت جهابذة الحدیث بکشف عوارها ومحو عارها والحمد لله انتهی و حافظ ابن کثیر در باعث حثیث نوشته
وقد انتقد الائمة کل شئ فعلوه من ذلک وسطروه علیهم فی زبرهم عارا علی واضعی ذلک فی الدنیا ونارا وشنارا فی الآخرة
قال رسول الله صلعم من کذب علی متعمدا فلیتبوء مقعده من النار وهذا متواتر عنه انتهی و در شرح مختصر گفته ولا بد لاهل العلم
بالحدیث ملکة یمیزون بها ذلک وانما یقوم بذلک منهم من یکون اطلاعه تاما وذهنه ثاقبا وفهمه قویا ومعرفته بالقرائن
الدالة علی ذلک متمکنة جعلنا الله تعالی من زمرتهم وحشرنا معهم انتهی گوییم مراد بعلماء حدیث درینجا امثال ابن جوزی

دانسته باید که اخبار موضوعه را از احادیث صحیحهٔ ثابته جدا کرده اند حسن صغانی درین باب کتابی نوشته و نامش
الدر الملتقط فی تبیین الغلط نهاده و در کتاب الشهاب قضاعی بسیاری از احادیث موضوعه ذکر کرده چنانچه بعضی از آن
در خلاصه ایراد ساخته بعده کتب بسیار مابین المختصر والمطول درین باب بالاستقلال تالیف شدند مثل مقاصد حسنه
سخاوی و تذکرهٔ محمد طاهر فتنی و موضوعات علی قاری و فوائد مجموعهٔ شوکانی و امثال ذلک و حق این بزرگواران
برگردن اسلام و اهل اسلام بسیارست و در عجالهٔ نافعه نوشته که علامات وضع حدیث و کذب راوی چند چیزست
اول آنکه خلاف تاریخ مشهور روایت کند مثل آنکه عبدالله بن مسعود در جنگ صفین چنین گفت حال آنکه ابن مسعود
در عهد خلافت عثمان رضی الله عنه وفات یافت و ازین قبیل ست که در جمل چون معاویه بگریخت خون
خلقی بسی به بیهوده ریخت و این قسم موضوعات بادنی تتبع و تامل میتوان شناخت دوم آنکه راوی رافضی باشد
و حدیث در طعن صحابه روایت کند و یا ناصبی باشد و حدیث در مطاعن اهل بیت باشد و علی هذا القیاس لیکن
درینجا تامل باید کرد اگر آن راوی منفرد است بآن حدیث اعتبار نباید کرد و اگر دیگران هم روایت کنند قبول
باید کرد و بتوجیه و تاویل آن فکر باید نمود سوم آنکه چیزی روایت کند که بر جمیع مکلفین معرفت آن و عمل بآن فرض
باشد و او منفرد بود بروایت و این قرینهٔ قویه ست بر کذب و وضع چهارم آنکه وقت و حال قرینه باشد بر کذب او
چنانکه ابن میمون را اتفاق افتاد پنجم آنکه مخالف مقتضی عقل و شرع باشد و قواعد شرعیه آنرا تکذیب نماید مثل قضای عمر
و مانند آن و مثل آنکه روایت کنند لا تاکلوا البطیخ حتی تذبحوه ششم آنکه در حدیث قصه باشد از امر حسی واقعی که اگر
فی الحقیقت متحقق میشد هزاران کس او را نقل میکردند مثل آنکه شخصی روایت کند که امروز که روز جمعه بود خطیب را
بر سر منبر کشتند و پوست او را کندند حال آنکه همان راوی باین قصه منفرد باشد و دیگری روایت نکند هفتم افراط
در وعید شدید بر گناه صغیره یا افراط در وعدهٔ عظیم بر فعل قلیل بلکه احادیث این نسق را خواه در ثواب باشد خواه
در عذاب موضوع باید شناخت هشتم آنکه بر عملی قلیل ثواب حج و عمره ذکر نماید نهم آنکه کسی از عاملان خیر ثواب
انبیا موعود کند یا گوید ثواب جمیع انبیا و امثال ذلک دهم رکاکت لفظ و فساد معنی ست حافظ ابن کثیر گفته
یا مجازفت فاحشه یا مخالفت چیزی که از کتاب و سنت صحیحه ثابت شده یازدهم اقرار واضع بوضع مثل نوح بن ابی عصمه
که احادیث فضائل سور حسبة وضع کرد و این عذر بدتر از گناه ست زیرا که احادیث صحیحه که در فضائل قرآن
وارد شده برای ترغیب کافی بود و وضاعین بسیار گذشته اند و اغراض آنها نیز متنوع و متکثر ست فرقهٔ زنادقه
که ابطال شرائع و تهکم و تسخر بامور شرعیه منظور داشته اند مثل ابن الراوندی و روافض و نواصب و کرامیه درین عمل
بر همه فرق پیشدستی کرده اند و فرقهٔ دیگر که مایه از علم حدیث نداشتند و محدثین را موقر و معظم دیدند خواستند که خود را
هم درین فرقه داخل نمایند این صنعت قبیحه اختیار کردند مثل ابو البختری و سلیمان بن عمرو نخعی و حسین بن علوان

واسحق بن نجیح وغالباً این فرقه بوعظ و تذکر مشغول بودند فرقهٔ دیگر اهل زهد و عبادت و دیانت اند که در منام یا در
معامله چیزی از زبان رسول یا ائمهٔ اطهار شنیدند و بجهت جزم و یقین بر خواب و بر معاملهٔ خود آنرا مبهم روایت
کردند و مردم گمان نمودند که آن حدیث واقعی ست که از راه ظاهر بآنها رسیده ابو عبد الرحمن سلمی و دیگر صوفیان را
که از مذاق حدیث آشنا نبودند باین علت تهمت کرده اند و روایت آنها از حیز اعتبار بر آورده فرقهٔ دیگر مصاحبین
خلفاء و ملوک و امراء اند که برای استمالت خاطر آنها وضع احادیث نمودند و دین خود را بدنیا فروختند فرقهٔ دیگر بی قصد
و تعمد وضع حدیث کرده اند و صورتش آنست که ایشان بسبب غفلت و توهم کلامی شنیدند از صاحب تجربه یا صوفی
یا حکیمی از حکماء سابقین و او را نسبت به پیغمبر صلعم کردند بنا بر ظن آنکه این کلام با حکمت جز از پیغمبر نخواهد بود این
فرقه را حدی و نهایتی نیست اکثر عوام باین بلا مبتلا بوده اند انتهی ملخصاً گویم و چنانکه وضاعین احادیث بسیار
گذشته اند همچنان مستعملین اخبار موضوعه هم در هر عصر بسیار گذشته و هنوز این بلا موجود ست و اکثر مردم در ابتلاء
باین مصیبت فرقهٔ صوفیه و وعاظ و فقهاء مقلده اند که هر یکی از ایشان بغرض اثبات دعاوی و مقاصد خود کرّا
و کراتا استدلال بحدیث میکنند بدون آنکه حدیث مذکور نزد اهل معرفت باین علم شریف بصحت رسیده باشد یا نه
و خود باین فن کریم آشنا نیست طرفه آنکه بعد ایراد هیچ حدیث بناء حقائق و معارف و احکام و مسائل و مواعظ
بران می نماید و دقائق و غوامض از ان بیرون می آرد و غافل از آنکه بناء فاسد بر فاسد ست ثبت العرش ثم انقش
در احیاء العلوم بذیل بعض احادیث همین کار کرده و در بعض مواضع هدایه و امثال او همین عمل بجا آورده فانا لله و
انا الیه راجعون حافظ ابن کثیر گفته وقد حکی عن بعض المتکلمین انکار وقوع الوضع بالکلیة وهذا القائل اما انه لا وجود
له اصلا او انه فی غایة البعد عن ممارسة العلوم الشرعیة وقد حاول بعضهم الرد علیه بانه قد ورد فی الحدیث انه علیه السلام
قال انه سیکذب علی فان کان هذا الخبر صحیحا فسیقع الکذب علیه لا محالة وان کان کذبا فقد حصل المقصود فاجیب
عن الاول بانه لا یلزم وقوعه الی الآن اذ قد بقی الی یوم القیامة ازمان یمکن ان یقع فیها ما ذکر وهذا القول والاستدلال
علیه والجواب عنه من اضعف الاشیاء عند ائمة الحدیث وحفاظهم الذین کانوا یتضلعون من حفظ الصحاح ویحفظون امثالها
او اضعافها من المکذوبات خشیة ان تروج علیهم او علی احد من الناس رحمهم الله و رضی عنهم وقال فلا یجوز روایته لاحد من
الناس الا علی سبیل القدح فیه لیحذره من یغتر به من الجهلة والعوام والرعاع انتهی متروک حدیثی ست که راویش
متهم باشد بکذب و این حدیث مروی نبود مگر از جهت او و مخالف قواعد معلومه ضروریه بود یا آنکه معروف باشد
بکذب اگرچه در غیر کلام نبوی بوده و وقوع آن در حدیث ظاهر نشده و این قسم را اهل حدیث متروک نامند و این اخف
از موضوع ست چنانکه گویند حدیثه متروک او متروک الحدیث و این چنین کس اگر توبه کند و امارات صدق و سیمای
صلاح در ناصیهٔ حال وی لائح گردد توبهٔ وی صحیح شود و حدیث از وی میتوان شنید و آنکه احیاناً بطریق ندرت دروغی

در کلام وی در غیر حدیث نبوی بوجود آید اگرچه معصیت ست اما در تسمیه حدیث وی بموضوع و متروک تاثیر ندارد
در خلاصه گفته روایت تائب از کذب و غیره اسباب فسق مقبول ست مگر تائب از کذب در حدیث رسول خدا صلعم
که روایتش ابدا مقبول نیست اگرچه توبه او نیکو شده باشد کذا قال احمد بن حنبل و الحمیدی شیخ البخاری والصیرفی الفقیه
الشافعی و صیرفی گفته کل من اسقطنا خبره لم نعد بقبوله بتوبة یظهرها و من ضعفنا نقله لم نجعله قویا بعد ذلک قال و ذلک مما
افترقت فیه الشهادة والروایة و قال ابو المظفر السمعانی من کذب فی خبر واحد وجب اسقاط ما تقدم من حدیثه انتهی
و این مبنی برآنست که مدار روایت بر صدق و ضبط راوی ست و کذب او نقیض صدق ست پس روایت کاذب غیر
ضابط مقبول نباشد و روایت صادق ضابط مقبول ست اگرچه مبتدع داعی بود زیرا که اخذ ترک بدعت در تعریف
عدالت و اخذ عدالت در رسم صحیح و حسن منظور نیست و راجح همان صدق و ضبط است نزد تحقیق پس و علیها تدور
رحی الاسلام اگرچه جمیع علماء اصول حدیث اطباق کرده اند بر شرطیت عدالت در راوی لیکن این شرط منتقض ست
باخراج بخاری و مسلم از رجالیکه عدل آنها ثابت نشده و مبتدع بودن آنها حسب تصریح جمعی از حفاظ بپایه تحقیق رسیده
چنانکه در هدایة السائل تنقیح آن کرده ایم فلیراجعه من یحب التحقیق والانصاف و یجتنب التعصب و الاعتساف قوله
ابن الصلاح گفته نزد روایت حدیث ضعیف بغیر اسناد و قال رسول الله صلعم کذا و کذا و آنچه مشابه اوست از الفاظ
جازمه نباید گفت بلکه چنین باید گفت که روی عن رسول الله صلعم کذا و کذا و بلغنا عنه کذا و کذا و ورد عنه او جاء عنه
او روی بعضهم عنه و ما اشبه ذلک و همین ست حکم حدیث مشکوک الصحة و الضعف و قال رسول الله صلعم کذا و کذا هنگامی
باید گفت که صحتش بوجه صحیح ظاهر شده انتهی باب سوم در معرفت اوصاف رواة مقبول الروایة و غیر مقبول
و این اجل و اهم انواع علوم حدیث ست و بهمین علم میان صحیح و ضعیف احادیث امتیاز حاصل می شود و درین علم
تصانیف بسیار ست بعضی منفرد در ضعفا ست مثل کتاب بخاری و نسائی و دارقطنی و بعضی منفرد در ثقات مثل
کتاب الثقات ابن حبان و بعضی مشترک در هر دو مثل تاریخ بخاری و ابن ابی خیثمه و ابن ابی حاتم کذا فی الخلاصه لیکن
در صارم منکی گفته قد علم ان ابن حبان ذکر فی هذا الکتاب الذی جمعه فی الثقات عددا و خلقا عظیما من المجهولین لا یعرف
هو و لا غیره احوالهم و قد صرح ابن حبان بذلک فی غیر موضع من هذا الکتاب فقال فی الطبقة الثالثة سهل یروی عن
شداد بن الهاد روی عنه ابو یعقوب و لست اعرفه و لا ادری من ابوه هکذا ذکر هذا الرجل فی کتاب الثقات و نص علی
انه لا یعرفه انتهی و ازینجا معلوم شد که این کتاب مشترک میان هر دو ست نه مخصوص بذکر ثقات چنانکه صاحب خلاصه
نوشته و تجویز جرح و تعدیل برای حفظ و صیانت شریعت ست نووی در اذکار گفته اگر مصنفی در کتاب خود
ذکر کتاب شخصی بعینه کند و گوید قال فلان کذا اگر مرادش تنقص و شناعت بر وی ست حرام باشد و اگر مراد بیان
غلط است تا تقلیدش نکنند یا بیان ضعف او در علم ست تا بوی مغتر نگردند و سخنش قبول نکنند پس این

غیبت نیست بلکه نصیحت واجبه مثاب علیها ست انتهی لیکن واجب بر متکلم تثبت درین باب ست یعنی تامل و تمکن
در جرح و تعدیل زیرا که در جرح عدل و تعدیل فاسق غرض مذکور فوت می شود و این ناشی از عدم تثبت
و غیر واحد از اهل علم در تجریح رواة بآنچه جرح نیست خطا کرده اند و آن جرح از انها منتفی ست یا منافی
عدالت نیست و همچنین در تعدیل بآنچه عدل نیست خاطی بوده اند و درین باب دو فصل ست

فصل اول

در ذکر عدالت و ضبط اجماع جماهیر ائمه حدیث و فقه و اصول اجماع کرده اند بر آنکه در هر که احتجاج بحدیث وی می شود
عدالت و ضبط او شرط است و عدالت آنست که راوی مسلم بالغ عاقل سلیم از اسباب فسق و خوارم مروت باشد
و خارج شد بقید بالغ صبی و کودک چه وی عدل نیست و بقید مسلم کافر که آن نیز عدل نباشد و بقید عاقل مجنون
و نفی اسباب فسق و قواطع مروت از برای آنست که وجود چیزی از ان مخل در عدالت ست تا بجیر باچه رسد حافظ
ابن کثیر گفته و معنا متیقظا غیر مغفل باشد و حافظا بود اگر حدیث از حفظ خود میکند و فاهم بود اگر حدیث علی المعنی
میکند فان اختل شرط مما ذکرنا ردت روایته انتهی و در شرح مختصر گفته مراد اولی در تعریف عدالت آنست که حافظ
ابن حجر گفته انها ملکة تحمل علی ملازمة التقوی والمروة انتهی و اگر اکتفا بر یکی از تقوی یا مروت میکرد اخصر می بود انتهی
گوییم سخن در عدالت و قیود او در باب اول این کتاب گذشته و همان اولی ست نه آنچه حافظ و غیره گفته اند کما یلوح
مما سبق و ضبط آنست که راوی بیدار مغز و حافظ باشد اگر تحدیث از حفظ خود میکند و ضابط باشد اگر تحدیث
از کتاب میکند حافظ ابن حجر تقسیم ضبط بهمین دو چیز کرده و در باب اول این کتاب معنی هر دو نوع ضبط گذشته
در خلاصه و مختصر گفته که اگر راوی حدیث بالمعنی کند باید که عارف بود بآنچه معنی حدیث بآن مختل میشود و مغفل و ساهی
و شاک نبود در حال تحمل و اداء و ذکورت و حریت و علم بفقه حدیث و غریب وی شرط نیست و نه بصر و نه عدد و لهذا
روایات زنان در بسیاری از مسائل معتبر ست بلکه قول قول ایشان ست لاغیر و انتشار علم غالبا از موالی شده
و مراد بفقه دقائق حدیث و فوائد و مسائل مستنبطه از وست و مراد بغریب علم بمعانی الفاظ غریبه غیر مشهوره
واقعه در احادیث ست و ضریر بلکه اکمه بودن راوی جائز ست چنانکه در شان ترمذی گفته اند و مراد بعدد تعدد ست
فقط ظاهر از کلام حافظ ابن حجر در تعریف ضبط آنست که این ضبط در هر راوی شرط ست صحابی باشد یا غیر او
و چون این معنی شرط باشد اشکال وارد شود زیرا که کتب رجال نزد کلام بر صحابی راوی مشتمل بر جرح و تعدیل وی نیست
و تعرض بحافظ بودن او یا لین الحفظ و جز آن نرفته چنانکه در دیگر رواة غیر صحابه ذکرش میکنند بلکه نزد ذکر
صحابی اکتفا کرده اند بتعریف صحابی بودن او و صحابیت مفید عدل بودن اوست زیرا که نزد ایشان عدالت
صحابه و عدل بودن صحابی مقرر شده ست و عدل بودنش افاده ضابط بودن وی کرده و این منافی عدم
ضبط و سوء حفظ او نیست زیرا که میان عدالت و ضبط هیچ ملازمت نیست پس ذکر صحابی برای تعریف اوست

نه برای بحث از عدالت و ضبط او و نتوان گفت که صحابه نسیان نمیکنند یا نسیان ایشان نادرست چه دلیلی بران
موجود نیست با آنکه نفی نسیان ایشان علی الاطلاق مستحیل ست و کیف که نسیان از لوازم بشریت کما قیل اول
ناس اول الناس قال تعالی فنسي ولم نجد له عزما بلکه اهل علم گفته اند که اشتقاق انسان از نسیان ست
کما اشار الیه القائل ؎ وما سمي الانسان الا لنسيه ÷ ولا القلب الا انه يتقلب ÷ و معنی مشتق مشتمل
می باشد بر معنی ماخذ اشتقاق و ثابت شده که سید البشر صلی الله علیه و آله و سلم پنج بار نسیان کرده در اشرف طاعات
که نماز ست بلکه آیتی از قرآن فراموشش شده و فرمود رحم الله فلانا اذکرنی البارحة آیة کنت نسیتها بلکه از نسیان
وحی خائف گشته و لهذا نزد لقاء جبرئیل علیه السلام مسابقت در قرارت میکرد تا آنکه کریمهٔ لا تحرك به لسانك
لتعجل به نازل شد چنانکه در اول صحیح بخاری مذکور ست و این آیه فرود آمد سنقرئك فلا تنسى همچنین نسیان
جماعتی از صحابه ثابت گردیده مثل نسیان عمر فاروق رضی الله عنه قصهٔ تیمم را با عمار و با وجود یاد دهی عمار بیاد وی
نیامد چنانکه در کتاب التیمم بخاری ست و همچنین عائشه صدیقه رضی الله عنها ابن عمر را در تعذیب میت ببکاء اهل او
منسوب بوهم ساخته و وهم از قوادح صحت ضبط ست و در بعض روات احتیاط میکردند چنانکه در قصهٔ عمر در استیذان
و قصهٔ ابوبکر در سهم جده و قصهٔ علی مرتضی در استحلاف روات معلوم ست و ظاهر همین ست که این امور بنا بر جواز
نسیان بر راوی ست نه بنا بر ظن کذب چه کذب بر رسول خدا صلعم دران صدر مشهود له بالخیر امر عظیم بود ارتکابش
نمیکردند و چون اینمعنی ثابت شد معلوم گردید که صحابه در خطر و نسیان مثل غیر خود اند و بعض اخبار را بنا بر جواز نسیان
معلل میکردند چنانکه عمر خبر فاطمه بنت قیس را اعلال کرده فرمود لا ندری احفظت ام نسیت پس این اشکال قوی آمد مؤید
او ست صنیع حافظ ابن حجر در دیباچهٔ تقریب التهذیب چه وی آنرا بر دوازده مرتبه از مراتب رُوات جرحاً و تعدیلاً
و جهالةً و بر دوازده طبقه مرتب کرده و اول مراتب تعدیل صحابی بودن شخص مقرر ساخته پس صحابیت را تعدیل
گردانیده و حکم بحافظ و ضابط بودنش نموده گویا اتصاف وی بصحبت متکفل هر دو امر ست اعنی عدالت و ضبط
و دال ست برینمعنی آنکه حافظ مرتبهٔ ثانیه را وصف کرده ست با وثق الناس یا ثقة حافظ و ثالثه را وصف بمتقن
یا ثبت یا عدل تا آخر مراتب نموده پس تقدیم مرتبهٔ اتصاف بصحبت دلیل ست بر آنکه صحابی بودن شخص اکبر از وصف
او با وثق الناس یا ثقة حافظ ست بضرورت آنکه مرتبهٔ اولی اقوی از مرتبهٔ ثانیه ست چنانکه ثانیه اقوی از ثالثه ست
و ازینجا بر حافظ ابن حجر لازم بود که در نخبة الفکر در عد مراتب توثیق در ضبط وصف راوی بصحبت ذکر میکرد بلکه
این را اعلی مراتب توثیق میگردانید حال آنکه اینچنین نکرد بلکه اعلی مراتب روات وصف او بمثل اوثق الناس
و امثال آن مقرر ساخت و همچنین سید محمد بن ابراهیم وزیر در مختصر حصر مراتب در چهار چیز کرده و اول آنها
اصدق الناس و اوثقهم گفته و معلوم ست که احدی از صحابه گاهی موصوف بچیزی ازان صفات نشده که

ائمه اصول ذکر بش در مراتب تعدیل کرده اند و این عبارات مفید صرایحاً حافظ بودن راوی است زیراکه جمله
صیغ تعدیل دائر بر افاده ضبط اند کما لا یخفی علی الممارس لهذا الفن تا آنکه اگر نامش مراتب ضبط می نهادند نه مراتب
تعدیل احسن می بود مگر آنکه ادعا کنند که ایشان اطلاق این صیغ نمیکنند مگر بر کسیکه عدالتش معلوم و معروف است
پس مطلق نشود اصدق الناس یا ثقة یا حافظ مگر بر معروف العدالة لهذا نامش مراتب تعدیل کردند نظر باین معنی
ولیکن این تمام نیست نزد ناظر در تراجم رجال زیراکه ایشان وصف کرده اند خطابی را بآنکه وی حافظ بارع فرد زمان
خود بود و در ثنا بر وی اطالت نموده اند بعده در عدالتش قدح کرده اند بشرب و تساهل در صلوة پس معلوم شد که
میان حفظ و عدالت هیچ ملازمت نیست اما عبارات ایشان در تعدیل بصیغهائی وارد شده که غالبش مفید توثیق
در ضبط است و چون این اشکال قائم شد پس جوابش آنست که اصل در ینجا حفظ و عدم نسیان است چه نسیان
بر راوی طاری می شود لیکن در صحابه که روایات شان مدون گشته این نسیان متحقق نشده تا بدان قدح توان کرد
و اکتفا کردند در اصول حدیث بذکر اعلال و حفظ و وهم و جز آن و حافظ حصر طعن بسوء حفظ در پنج چیز کرده آن عام است
برای هر راوی چه صحابی و چه غیر او و چون در صحابی متحقق شود حدیثش مثل غیر او معلل باشد و شک نیست که در میان
صحابه اجمعین واقع شده عمر رضی الله عنه خبر فاطمه بنت قیس را معلل کرد بنا بر جواز نسیان بقرائن مخالفت قرآن کریم
کما فهمه والاقدح بمجرد جواز نسیان چیزی نیست ورنه هر روایت مردود باشد و همچنین رد عمر خبر عمار را در تیمم و ائمه
اصول حدیث برای عمل مثالی زده اند و گفته که بر عمر رضی الله عنه غفلت و نسیان او متعارض گشته چه مثل آن
فراموش نتوان کرد و صدق و امانت عمار معارض شده پس در حق نفس خود متوقف گشت و عمار را اذن روایت
داد و همچنین عایشه حدیث ابن عمر را در تعذیب میت ببکاء اهل او اعلال کرد و همچنین حال تحلیف علی بن ابی طالب
و از ینجا مستقر شد که صحابه درین امر مثل غیر خود اند از رواة و گاهی در جواب این اشکال از طرف ائمه جرح و تعدیل
که توثیق صحابی در ضبط و تلیین در غیر وی از رواة کرده اند چنین میگویند که اصل حفظ است و خلاف آن نادر
چنانکه اصل در ایشان عدالت است و جرح نادر و نادر همچو معدوم باشد و چنانکه اکتفا کرده اند بوصف صحابی
بودن وی از عدل بودن او بنا بر ملاحظه اغلب ورنه صحابی غیر عدل هم بوده اند چنانکه در ولید بن عقبه وغیره
جرح کرده اند همچنان اکتفا کرده اند بوصف صحبت از وصف ضابط بودن او چه اصل و اغلب همان ضبط است
اگرچه خلاف آن هم نادراً یافته شود اما حکم آن حکم ضبط باشد و برای ندرت نسیان دران عصر سعادت اثر استیناس
بحدیث خیر القرون قرنی و امثال آن از ثناهای وارده در حق وی توان کرد زیراکه ایشان مامور اند بابلاغ
بنص لیبلغ الشاهد الغائب پس عنایت کردند در حفظ و تحفظ و عادت شریف نبوی آن بود که یک سخن را سه بار مکرر
القا میفرمود تا بخوبی آنرا بفهمند و یاد گیرند و صحابه هم بر وی تکرار مسموع خود بغرض حفظ و ضبط میکردند ابن عمر

و بن العاص را آنحضرت صلعم اذن کتابت داده و فرموده اکتبوا لابی فلان ای ابی شاه و حافظ در مقدمه فتح الباری
اختصاص صحابه بحفظ ذکر کرده و غالب نسیان عقوبت ست بر عصیان کما اشار الیه قوله تعالی فبما نقضهم الی
قوله فنسوا حظا مما ذکروا به پس درین کریمه نسیان علم را از عقوبات معاصی گردانیده و چنانکه در بخاری ست
که آنحضرت صلعم خرج و قد اعلمه الله تعالی بتعیین لیلة القدر فخرج لیخبرهم بها فتلاحی رجلان فأنسیها و قال کنت اعلمت
لیلة القدر فخرجت لاخبرکم بها فتلاحی رجلان فانسیتها الحدیث بمعناه پس امت ز فضل تعیین آن فوت شده بسبب شوم
معصیت تلاحی آن دو مرد غرضکه عالم بعض علم خود بسبب عصیان خویش یا عصیان افراد امت فراموش میکند.
و بسبب شوم ذنوب آن خیر از وی فوت میگردد و الیه اشار من قال ؎ شکوت الی وکیع سوء حفظی فارشدنی
الی ترك المعاصي • وقال اعلم بان العلم نور • ونور الله لا یوتاه عاصي • و قریب باین معنی ست قول فتی موسی
علیه السلام و ما انسانیه الا الشیطان ان اذکره پس امیر جرح میگویند که هر که بصحبت مصطفی صلعم فائز شده وی در
رتبه عالیه از تقوی ست که با آن صیانت از نسیان باشد چنانکه بنا بر برکت صحبت شریفش بعید از اتصاف بمنافات
عدالت باشد پس اگر نسیان و وهم متحقق شود حدیثش مثل حدیث غیر وی معل باشد چنانکه اگر خلاف عدالت ثابت گردد
قادح باشد دران و این غایت عذر ست از طرف ایشان سید علامه محمد بن اسمعیل امیر گفته و عندالاتیم ان السکوت
منا علی الاصل بل الغالب ان السکوت عن التوثیق بالضبط فان الوصف بالصحبة قد تکفل بانه فی ارفع درجات الضبط
و ما اظن هذه الاشیاء من الغلو فیمن اتصف بالصحبة و انه بالاتصاف بها صار منزها عن النسیان کنزهه عندهم عن کبائر
العصیان و الا فالصحابة کغیرهم فی الاحوال البشریة یجوز علیهم النسیان و غیره فاما ما یجب علینا العمل به مع هذا الاعتقاد
فالعمل باحادیثهم التی سلمت عن الاعلال ممن دونهم فاذا انتهت الیهم فالاصل انهم رووا ما یحفظونه والاصل عدم نسیانهم
ولا یجعل کونه صحابیا توثیقا بضبطه بل هم کغیرهم من الرواة و الاصل عدم النسیان ولا یعل الحدیث به الا بالقرائن التی
قامت علیه فغلو المحدثین فی حفظ الصحابی لم یعد علینا تخللا فی العمل بالروایة عنه انتهی و اما عدالت راوی پس شناخته میشود
بتنصیص دو عدل بروی یعنی تصریح شان بر عدالت راوی بلکه بقول واحد با ذکر سبب یا بدون ذکر آن و جمهور
بر قبول او یند زیرا که تعدادش طویل ست قال الحافظ ابن کثیر و القاضی ابوبکر و کافی ست اینکه بگوید هو عدل و قرطبی
گفته لابد ست که بگوید عدل رضی و اکتفا بر احدهما کافی نیست و نیست وجه برای آن بلکه اقتصار بر احدهما کافی ست
نزد قابل اجمال و اکثر فقهاء برانند که تعدیل واحد مقبول نیست حکاه القاضی ابوبکر و ابن الانباری گفته هو قیاس
مذهب مالک و قاضی گفته والذی یوجبه القیاس وجوب قبول کل عدل مرضی ذکر ادانثی حرا و عبدا و حق آنست
که کافی ست در روایت یک کس و هو قول الاکثرین کما حکاه الآمدی و الصفی الهندی قال ابن الصلاح و هو الصحیح الذی
اختاره الخطیب و غیره و حافظ ابن کثیر گفته و تثبت عدالة الراوی باشتهاره بالخیر و الثناء الجمیل علیه او تعدیل الائمة

او و اثنین منهم له او واحد علی الصحیح ولو بروایته عنه فی قول انتهی یا باستفاضه و اشتهار پس هر که عدالت او میان اهل
نقل یا غیر ایشان از علما اشتهار یافته و ثنا بر وی بعدالت شائع گردیده کافی باشد مثل مالک و سفیان ثوری و اوزاعی
و شافعی و احمد و ابن معین و ابن مدینی و شعبه و لیث و ابن مبارک و وکیع و اصحاب کتب سته و اشباه ایشان ابن الصلاح
گفته و من جری مجراهم فی نباهة الذکر و استقامة الامر فلا یسئل عن عدالة هولاء و انما یسئل عن عدالة من خفی امره علی الطالبین
و قاضی ابوبکر تصریح کرده باآنکه استفاضه اقوی از تقویت واحد و اثنین ست و ابن عبد البر گفته کل حامل علم معروف العنایة
به فهو عدل محمول فی امره علی العدالة حتی یتبین جرحه لقوله صلعم یحمل هذا العلم من کل خلف عدوله الحدیث و تبعه علی
ذلک جماعة من المغاربة لیکن ابن الصلاح گفته و فیما قاله اتساع غیر مرضی حافظ ابن کثیر نوشته لو صح ما ذکره من الحدیث
لکان ما ذهب الیه قویا ولکن فی صحته نظر قوی و الاغلب عدم صحته و الله اعلم انتهی گویم اما امام احمد و غیره تصحیح این حدیث
کرده اند فلا یتوجه علیه ما قال الحافظ ابن کثیر و الله اعلم و شوکانی گفته اقوی طرق مفیده ثبوت عدالت اختبار در احوال
بطول صحبت و معاشرت و معامله ست پس اگر عثوری بر فعل کبیره و هر آنچه مقتضی تهاون بدین و تساهل در روایت باشد
نشده ست وی ثقه ست و الا فلا انتهی و تعدیل عبد و زن مقبول ست اگر این هر دو عارف اند بدان چنانکه خبر
ایشان مقبول ست قال الخطیب و نزد اکثر فقها تزکیه زن نامقبول ست گویم لابد ست درینجا تقیید باآنکه زن
متمکن باشد از اختبار احوال مزکی یا مزکی مثل آن زن باشد و یدل علی هذا سواله صلعم للجاریة فی قصة الافک عن حال
ام المومنین عائشه و حکم حاکم بشهادت او نیز تزکیه ست قال الجوینی و القاضی ابوبکر و غیرهما قال القاضی و هو اقوی من
تزکیة اللفظ و صفی هندی حکایت اتفاق بران کرده و آمدی گفته این وقتی ست که حاکم قابل قبول فاسق غیر کاذب
نباشد و در خلاصه گفته و نحوه فی ابن الصلاح شناخته می شود ضبط باینطور که روایتش را بروایات ثقات معروفین
بضبط و اتقان اعتبار کنند پس اگر موافقت اکثر و اغلب و مخالفت اقل و اندر باشد دریافت شود که وی ضابط
ثبت ست و بحدیث وی احتجاج رود و ثبت بتحریک بمعنی حجت و بینه ست کذا فی النهایه و اگر کثیر المخالفت ست
با روات ثقات پس اختلال ضبطش معلوم شود و احتجاج بحدیث وی ننمایند انتهی حافظ ابن کثیر گفته و یعرف ضبط الراوی
بموافقة الثقات لفظا او معنی و عکسه عکسه انتهی و این کلام اخصر و ابلغ ست از کلام خلاصه و ازینجا دانسته باشد
که اگر موافقتش با ایشان دائمی ست ضابط و ثبت بودنش بطریق اولی ست و مقصود درینجا تنبیه ست بر آنکه
مخالفت نادر و قادح در ضابط بودن او نیست و دوام موافقت لازم نبود و اینکه در معرفت هر واحد از عدالت و ضبط
ذکر شده در معرفت دیگر نیز جاری ست پس وجه تخصیص آن بیکی چنانچه در خلاصه غیره کرده ظاهر نیست چه معرفت
ضبط نیز بتنصیص دو عدل یا استفاضه حاصل میشود و همچنین معرفت عدالت باعتبار او بروایت ثقات دست بهم
مید هد و از طرق تزکیه یکی آنست که روایت کنند از کسی که از حالش عدم روایت او مگر از عدل معلوم باشد مثل

وشعبه ومالک واین تعدیل ست کما اختاره الجوینی وابن القشیری والغزالی والآمدی والصفی الهندی وغیرهم ماوردی گفته هو قول الحذاق لیکن ظهور این شرط ست چه بسیاری از حفاظ روایت احادیث ضعفا لغرض اعتبار و بیان حال ایشان میکنند و ازین طریقه ست قول اهل حدیث رجاله رجال الصحیح وقبول ایشان کسی را که بخاری و مسلم یا احدهما از وی راوی ست ولیکن جرح مقبول نشود مگر مفسر مبین السبب زیرا که مردم در موجبات جرح و اسباب مفسقه مختلف اند وحصول جرح بیک امری شود و باین رفته ست شافعی قرطبی گفته وهو الاکثر من قول مالک و خطیب گفته والیه ذهب الایمة من حفاظ الحدیث ونقاده کالبخاری ومسلم ولهذا بخاری در صحیح بعکرمه مولی ابن عباس واسمعیل بن ابی اویس وعاصم بن علی وغیرهم ومسلم در صحیح بسوید بن سعید وجماعتی که طعن در انها مشتهر ست احتجاج کرده اند حال آنکه ایشان مسبوق اند بجرح واین دلیل ست بر آنکه مذهب ایشان آنست که ان الجرح لا یثبت الا مفسر السبب قال الحافظ ابن کثیر فقد یعتقد الجارح شیئا مفسقا فیضعفه ولا یکون کذلک فی نفس الامر او عند غیره فلهذا اشترط بیان السبب فی الجرح انتهی ابن الصلاح گفته و مذاهب النقاد للرجال غامضة مختلفة وعقد الخطیب بابا فی بعض اخبار من استفسر فی جرحه فذکر ما لا یصلح جارحا انتهی اگر گویند که اعتماد مردم در جرح روات و رد حدیث ایشان بر کتب جرح و تعدیل ست و درین کتب تعرض به بیان سبب کمتر اتفاق افتاده بلکه اقتصار بر قول ایشان فلان ضعیف وفلان لیس بشئ و نحو آن او هذا حدیث ضعیف او غیر ثابت کرده اند پس اشتراط بیان سبب مفضی ست بسوی تعطیل آن واین در اغلب حال سد باب جرح ست پس جوابش آنست که اگرچه معتمد ما در اثبات جرح و حکم بدان نه همین ست لیکن در توقف قبول حدیث راوی مقبول فیه بران معتمدیم زیرا که همین در حق ایشان موقع ریبت قویه ست و هر که از وی این شک و شبه دور شد از حالش بحث کنیم بر وجهی که موجب ثقت بعدالت وی شود پس حدیث او را قبول نمائیم و توقف نکنیم مثل کسانیکه اصحاب صحیحین وغیرهما بایشان احتجاج کرده اند حال آنکه جرح در آنها متقدم گشته ست فافهم ذلک فانه مخلص حسن انتهی حافظ ابن کثیر نوشته اما کلام هولاء الایمة المنتصبین لهذا الشان فینبغی ان یوخذ مسلما من غیر ذکر اسباب و ذلک للعلم بمعرفتهم واطلاعهم واضطلاعهم فی هذا الشان واتصافهم بالانصاف والدیانة والخبرة والنصح لا سیما اذا اطبقوا علی تضعیف الرجل او کونه متروکا او کذابا او نحو ذلک فالمحدث الماهر لا یتخالجه فی مثل هذا وقفة فی موافقتهم لصدقهم وامانتهم ونصحهم ولهذا یقول الشافعی فی کثیر من کلامه علی الاحادیث لا یثبته اهل العلم بالحدیث ویرده ولا یحتج به بمجرد ذلک والله اعلم انتهی وجماعتی بآن رفته که جرح بغیر ذکر سبب مقبول ست و تعدیل جز بذکر سبب مقبول نیست زیرا که مطلق جرح مبطل ثقت ست و مطلق تعدیل محصل ثقت نیست بنا بر تسارع مردم بسوی ظاهر شوکانی گفته حق آنست که لا بد ست از ذکر سبب در جرح و تعدیل هر دو زیرا که جارح و معدل گاهی ظن چیزی کنند که جارح نیست و گاهی ظن چیزی نمایند که مستقل باثبات عدالت نیست لا سیما با وجود اختلاف مذاهب در اصول و فروع و بسیار ست که جرح مبهم جارح بودن

مجروح بر غیر مذهب او وخلاف عقیدهٔ او باشد اگرچه حق بود وهمچنین تعدیل مبهم مجرد بودن او بر مذهب وی بر عقیدهٔ
وی باشد اگرچه در واقع مخالف حق بود وکما وقع ذلک کثیرا ونزد من آنست که جرح معمول به همانست که وصف او
بضعف حفظ یا تساهل در روایت یا اقدام بر آنچه دال بر تساهلش بدین ست بکند وتعدیل معمول به همانست
که وصفش نماید بتحری در روایت وحفظ مروی وعدم اقدام او بر آنچه دال بر تساهل وی در دین باشد فاشدد
علی هذا یدیک تنتفع به عند اضطراب امواج الخلاف انتهی ودر وبال المطر نوشته مقبول ست تزکیه از عارف باسباب
تزکیه نه از غیر عارف تا تزکیه بمجرد ظاهرش ابتداءً بغیر ممارست واختبار نکند اگرچه این تزکیه از مزکی واحد صادر
بوده باشد علی الاصح بخلاف کسیکه قبولش نمیکنند مگر از دو کس بالحاق تزکیه بشهادت فی الاصح وفرق میان هر دو
آنست که تزکیه نازل بمنزلهٔ حکم ست پس دران عدد شرط نبود ووقوع شهادت از شاهد نزد حاکم باشد فافترقا
واگر چنین گویند که میان تزکیه وشهادت تفصیل میکنیم باین طور که اگر مستند تزکیه در راوی از مزکی اجتهاد او
یا نقل از غیر خود ست هر آینه متجه باشد زیرا که در اول اصلا عدد شرط نیست چه درین حین بمنزلهٔ حاکم ست
ودر ثانی خلاف جاری ست پس عدد شرط نیست بوجه آنکه در اصل نقل هم عدد مشترط نبوده ست پس در
متفرع عنه نیز همچنان باشد والله اعلم لیکن می باید که جرح وتعدیل جز از عدل مستیقظ پذیرفته نشود چه جرح
جارح مفرط در جرح بآنچه مقتضی رد حدیث محدث نباشد مقبول نیست چنانکه تزکیهٔ آخذ بمجرد ظاهر مقبول ست
حافظ ذهبی گفته وهو من اهل الاستقراء التام فی نقد الرجال لم یجتمع اثنان من علماء هذا الشان قط علی توثیق
ضعیف ولا تضعیف ثقة انتهی ولهذا مذهب نسائی آن بود که حدیث مرد ترک کرده نشود تا آنکه همگنان بر ترک وی
مجتمع گردند ابن الصلاح از احمد بن صالح مصری روایت کرده که انه قال لا یترک الرجل حتی یجتمع الجمیع علی ترک حدیثه
حافظ ابن کثیر گفته وقد بسط ابن الصلاح فی ذلک والواقف علی عبارات القوم یفهم مقاصدهم بما عرف من عباراتهم
فی غالب الاحوال وبقرائن ترشد الی ذلک انتهی گویم سیوطی در زهر الربی علی المجتبی از باوردی آورده که ان النسائی
یخرج حدیث من لم یجمع علی ترکه واراد بذلک اجماعا خاصا وذلک ان کل طبقة من نقاد الرجال لا یخلو من متشدد
ومتوسط فمن الاولی شعبة والثوری وشعبة اشد منه ومن الثانیة یحیی القطان وابن مهدی ویحیی اشد منه ومن الثالثة
یحیی بن معین واحمد بن حنبل ویحیی اشد من احمد ومن الرابعة ابو حاتم والبخاری وابو حاتم اشد من البخاری فقال النسائی
لا یترک الرجل عندی حتی یجتمع الجمیع علی ترکه فاما اذا وثقه ابن مهدی وضعفه یحیی القطان مثلا فانه لا یترک لما عرف من
تشدد یحیی ومن هو مثله فی النقد قال الحافظ ابن حجر واذا تقرر ذلک ظهر ان الذی یبادر الی الذهن من ان مذهب
النسائی فی الرجال مذهب متسع لیس کذلک فکم من رجل اخرج له ابو داود والترمذی وتجنب النسائی اخراج
حدیثه بل تجنب اخراج حدیث جماعة من رجال الصحیحین وقال ابو الحسن المعافری ما اخرجه النسائی اقرب الی الصحة

ما اخرجه غیره وقال ابن رشید کتاب النسائی ابدع الکتب المصنفة فی السنن واحسنها ترصیفا وکان کتابه جامعا بین طریقتی البخاری ومسلم مع حظ کثیر من بیان العلل وفی الجملة فکتابه اقل الکتب بعد الصحیحین حدیثا ضعیفا ورجلا مجروحا ویقاربه کتاب ابی داؤد وکتاب الترمذی ویقاربه من الطرف الآخر کتاب ابن ماجة فانه تفرد فیه باخراج احادیث عن رجال متهمین بالکذب وسرقة الاحادیث وبعض تلک الاحادیث لاتعرف الامن جهتهم وقد حکم ابو زرعة علی احادیث کثیرة منه بکونها باطلة او ساقطة او منکرة وذلک محکی فی کتاب العلل لابی حاتم انتهی حاصله وبالجملة متکلم درین فن را ضرورست که از تساهل در جرح وتعدیل پرہیز فرماید زیرا که اگر تعدیل بغیر تثبت خواہد کرد مثل مثبت حکم غیر ثابت خواہد بود وبروی خوف انمعنی ست که در زمرۂ کسانی درآید که روایت حدیثی کنند وگمان دارند که آن حدیث کذب ست واگر جرح بغیر تحرز کند اقدام بر طعن در مسلم بری از جرح کردہ باشد ووسم او بمیسم سوء نمودہ که عارش بران بیچارہ ابدًا باقی ماندہ وآفت درین امر گاہی از ہوی وغرض فاسد درآید وکلام متقدمین غالبًا سالم ازین بلاست وگاہی از مخالفت در عقاید درآید واین بسیارست قدیمًا وحدیثًا واطلاق جرح باینجہت کما ینبغی نیست انتہی واگر جرح مطلق وارد شود مثل قول جارح لیس بثقة او لیس بشیٔ او ہو ضعیف پس اولی درین حین توقف ست تا آنکه مطلع بران بحث کند از حقیقت حالش در مصنفات مطولہ درین شان مثل تہذیب الکمال للمزی وتاریخ الاسلام وتاریخ النبلاء والمیزان للذہبی وامثال آن واگر در یک کس جرح وتعدیل ہر دو مجتمع شدہ ومتعارض گردید پس درینصورت جرح مقدم ست اگرچه معدل متعدد باشند علی الاصح زیرا که معدل مخبر از ظاہر حال اوست وجارح مخبر از باطن خفی بر معدل غرضکہ نزد تعارض جرح مقدم باشد کما فی قصب السکر وشرحہ اسبال المطر وتفصیل این مسئلہ در آخر فصل دوم خواہد آمد فانتظرہ حافظ ابن حجر گفتہ جماعتی ہمچنین اطلاق کردہ لیکن محلش وقتی ست که صادر شود جرح مبینًا از عارف باسباب جرح چہ اگر جرح مذکور غیر مفسر ومبین ست در کسیکہ عدالتش ثابت گشتہ قادح نباشد واگر صدورش از غیر عارف باسباب جرح ست نیز معتبر نبود انتہی ومحمد بن ابراہیم وزیر در غیر مختصر خود گفتہ اعلم ان ہذہ العبارات فی التجریح غیر مبینة السبب فتکون غیر مفیدة للجرح لکن موجبة للریبة والوقف فی غیر المشاہیر بالعدالة والامانة فلا تؤثر فیہم ولا تغتر بقولہم الجرح مقدم علی التعدیل فذاک الجرح المبین السبب قال فان قلت فای ہذہ الالفاظ جرح مبین السبب قلت لیس فیہا صریح فی ذلک ولکن اقربہا الی ذلک لفظة وضاع یضع الحدیث فانہا مستعملة فیمن عرف بتعمد الکذب ویلیہا فی الدلالة علی التعمد تہم بالوضع لفظة کذاب فقد اختلف عرفہم فیہا اختلافًا لایحصل معہ طمانینة بان من قیلت فیہ فانہ متعمد الکذب لان کثیرًا منہم یقول ذلک فی حق صالحین کثر خطاؤہم انتہی ومحمد بن اسمعیل امیر وحافظ ابن حجر گفتہ اند کہ اگر مجروح خالی از تعدیل باشد جرح در حق او مقبول شود بالاجمال بغیر بیان سبب وقتی کہ صدور این جرح از عارف باشد علی المختار زیرا کہ چون در وی

تعدیل نبود و چنین مجهول باشد و اعمال قول مجرح اولی از اهمال اوست میل ابن صلاح در امثال این معنی بسوی
توقف ست انتهی حافظ ابن کثیر گفته والصحیح ان الجرح مقدم مطلقا اذا کان مفسرا ویکفی قول الواحد فی التعدیل
والتجریح علی الصحیح انتهی گویم در تعدیل ضرورست که تعیین معدل کند و نامش برد پس اگر ابهام نماید و گوید حدثنی
ثقة او عدل و مقصود وی تعدیل ست کافی نباشد زیرا که ممکن که نزد اینکس ثقه ست و نزد غیرش و روی جرح
باشد که بران مطلع شده ست بل اضراب وی از تسمیه مریب دلهاست و ذهب جماعة الی عدم قبوله منهم ابوبکر
القفال الشاشی والخطیب البغدادی والصیرفی والقاضی ابوالطیب الطبری والشیخ ابواسحق الشیرازی وابن الصباغ
والماوردی والرویانی و امام ابوحنیفه رح گفته مقبول ست والاول ارجح و اگر مقصودش باین کلمه مجرد اخبار بغیر
تعدیل ست و نامش برده تاهم روایتش از وی تعدیل گردانیده نشود چه جائزست که از غیر عدل روایت کرده باشد
آری اگر عالمی عارفی چنین گوید کل من رویت عنه فهو ثقة بعده روایت کند از کسیکه نامش نبرده پس درین صورت
البته مزکی او باشد و من هذا قول النسائی فی مواضع کثیرة حدثنی الثقة وکذا کان یقول مالک ولیکن بار احمل برین
تزکیه او نمیرسد زیرا که جائزست که نزد ذکر او رابخلاف عدالت شناخته باشیم حافظ ابن کثیر گفته واما روایة الثقة
عن شیخ فهل یتضمن تعدیله ذلک الشیخ ام لا فیه ثلثة اقوال ثالثها ان کان لا یروی الا عن ثقة فتوثیق والا فلا والصحیح
لا یکون توثیقا حتی ولو کان ممن ینص علی عدالة شیوخه ولو قال حدثنی الثقة لا یکون ذلک توثیقا له علی الصحیح لانه قد یکون
ثقة عنده لا عند غیره وهذا واضح ولله الحمد انتهی طیبی گفته عمل عالم یا فتوی او بر وفق حدیث حکم بصحت آن حدیث نیست
و نه مخالفت او با حدیث جرح در راوی ست انتهی وبه قال الخطیب وابن الصلاح وغیرهما حافظ ابن کثیر گفته ولیکن
درین سخن نظرست وقتی که دران باب غیر آن حدیث نباشد یا تعرض کرد باحتجاج بدان در فتاوی یا حکم نمود بدان
یا استشهاد کرد نزد عمل بمقتضای او و ابن الحاجب گفته وحکم الحاکم المشترط العدالة تعدیل بالاتفاق واما اعراض العالم
عن الحدیث المعین بعد العلم به فلیس قادحا فی الحدیث باتفاق لانه قد یعدل عنه لمعارض ارجح عنده مع اعتقاد صحته
انتهی و در خلاصه نوشته قال القاضی العالم الذی من شانه اشتراط العدالة فی الروایة اذا عمل بخبر رجل لا شاهد له
ولا متابع یکون تعدیلا له اذا لم یکن عمله من باب الاحتیاط وذلک ان یعمل بالحدیث الضعیف مخافة ان یکون صحیحا
فی نفس الامر فیجب العمل به انتهی وفیه تامل **فصل دوم** در بیان الفاظ مستعمله در جرح و تعدیل میان اهل این شان
و قد رتبها ابومحمد عبدالرحمن بن ابی حاتم الرازی فی کتابه الجرح والتعدیل فاجاد واحسن قال ابن الصلاح اما الفاظ
تعدیل پس بر چند مرتبه ست اول بصیغه افعل تفضیل ست مثل اوثق الناس یا اثبت یا الیه المنتهی فی التثبت دوم
آنچه موکد شود بصفتی از صفات داله بر تعدیل یا بدو صفت مثل ثقة ثقة یا ثقة ثبت یا ثقة حافظ یا عدل ضابط
و نحو آن سوم آنکه گویند هو ثقة او متقن او ثبت او حجة یا در حق عدل گویند حافظ او ضابط در حدیث این قسم رجال

احتجاج میرود قال الخطیب البغدادی ارفع العبارات عن احوال الرواة ان یقال حجة او ثقة او دوم آن یقال
کذاب انتهی چهارم آنکه صدوق او محله الصدق او لا باس به او مامون او خیار ابن معین گفته اذا قلت لیس به باس
فهو ثقة و ابن ابی حاتم گفته اذا قیل صدوق او محله الصدق او لا باس به فهو ممن یکتب حدیثه و ینظر فیه انتهی و
حدیث این قسم رجال نوشته می شود و دران نظر کرده می آید زیرا که این عبارات مشعر بضبط نیست پس ضرورت
که برای معرفت ضبط دران نظر کنند و بیان اعتبار پیشتر درین کتاب گذشته و عن ابن مهدی قال حدثنا ابو خلدة
فقیل له کان ثقة قال کان صدوقا و کان مامونا و کان الخیر الثقة شعبة و سفیان و ابن معین گفته اذا قلت لا باس به
فهو ثقة پنجم آنکه گویند رووا عنه او هو شیخ و حدیث این قسم رجال نیز در خور کتابت و نظر است قیل و قریب منه
روی عنه الناس ششم صالح الحدیث و حدیث این قسم کس در خور کتابت است برای اعتبار و مثل وست هو وسط
او صالح او مقارب او جید الحدیث او حسن الحدیث او صویلح او صدوق ان شاء الله تعالی او ارجوا انه لا باس به و حدیث
این قسم اشخاص لائق نوشتن و نظر کردن است و اهل طبقه چهارم و پنجم درینجا اهل طبقه خامسه و سادسه اند در مراتب
جرح ابن مهدی در حق مردی ضعیف الحدیث لفظ هو رجل صدوق شنید گفت رجل صالح الحدیث حافظ ابن کثیر
گفته و بین ذلک امور کثیرة یعسر ضبطها و قد تکلم الشیخ ابو عمرو علی مراتب منها و ثم اصطلاحات لاشخاص ینبغی التوقف
علیها من ذلک ان البخاری اذا قال فی الرجل سکتوا عنه او فیه نظر فانه یکون فی ادنی المنازل و اردءها عنده
و لکنه لطیف العبارة فی التجریح فلیعلم ذلک انتهی و اما الفاظ جرح پس آن نیز بر مراتب است قال الحافظ ابن حجر رح
و آن پنج مرتبه است علی ما قال الذهبی و ابن ابی حاتم آنرا چهار مرتبه گردانیده و حافظ آنرا شش درجه ساخته اسوء
آن وصف بچیزی است که دال بر مبالغه باشد و اصرح آن تعبیر بافعل است مثل اکذب الناس و کذلک قولهم
الیه المنتهی فی الوضع و هو رکن الکذب او نحو ذلک و این مرتبه اول است مرتبه دوم دجال یا وضاع است و مثل
اوست کذاب و همچنین آنچه مفید این معنی باشد بتصریح و احتجاج باحادیث این کسان جائز نیست سوم که اسهل و
ادون مراتب جرح باشد لین الحدیث است حدیث او بنویسند و دران بنگرند بغرض اعتبار و دارقطنی گفته اذا
قلت لین فلا یکون ساقطا لکن مجروحا بشئی لا یسقط العدالة قیل و مثاله مقارب الحدیث او مضطرب الحدیث
او لا یحتج به او مجهول چهارم لیس بالقوی و این بمنزله سوم است در کتابت حدیث وی لیکن در قوت کمتر از وست
قیل و مثله لیس بذاک او لیس بذاک القوی پنجم ضعیف الحدیث و این دون چهارم است قابل طرح نیست بلکه لائق
اعتبار است پنجم متروک الحدیث او ذاهب الحدیث او کذاب و این قسم ساقط باشد و حدیث او نوشته نشود
و کذا فی الخلاصة و غیرها و عبارت حافظ ابن حجر در مقام آنست که میان اسوء جرح و اسهل او مراتب لا تخفی است پس
قول ایشان متروک او ساقط او فاحش الغلط او منکر الحدیث اشد است از قول ایشان ضعیف او لیس بالقوی

او فیه مقال انتهی و سید محمد بن ابراهیم گفته مراتب جرح پنج گونه است یکی وصف بافعل مثل اکذب الناس و الیه المنتهی
فی الکذب و هو رکن الکذب و نحو آن باز دجال و وضاع مرتبه دوم متهم بالوضع او ساقط او هالک او ذاهب الحدیث متروک
ترکوه لایعتبر به لیس بالثقة لیس بمأمون لاینبغی ان یروی عنه و کذلک من قال البخاری فیه نظر او سکتوا عنه سوم فلان
یرد حدیثه ضعیف جدا واه بمرة مطرح الحدیث ارم به لیس بشئ لایساوی شیئا و نحو آن و همه اهل این مراتب ثلاثة
مجروح بهم و معتبر نیند و بایشان استشهاد نتوان کرد و حدیث ایشان صحیح نباشد اگرچه بسیار کس باشند یا دیگری متواتر
نگردد بخلاف من بعدهم چهارم ضعیف منکر الحدیث مضطرب واه ضعفوه و بایشان هم احتجاج نباید کرد این است
عرف محدثین الا ابن معین که وی گفته اذا قال ضعیف فلیس بثقة پس بحدیث کسیکه در حق او این لفظ گفته شده
اعتبار نیست پنجم فلان فیه مقال و لیس بذاک و فیه ضعف او یعرف و ینکر و لیس بذاک القوی او لیس بالمتین او لیس بحجة
او لیس بالقوی او بعمدة او بالمرضی او الی الضعف ما هو او فیه خلاف او طعنوا فیه او مطعون فیه او سیء الحفظ او لین او
تکلموا فیه او نحو ذلک و اهل مرتبه رابعه و خامسه چون مجتمع شوند حدیث ایشان حسن یا صحیح باشد اجتهادا او نزد
اهل اصول عمل بحدیث احدهم واجب است تا دیکه خطایش اکثر از صوابش معلوم نگردد یا مثل آن انتهی کلامه و هو
مفید و نحوه فی بلغة الاریب للسید مرتضی الزبیدی مع اختصار فی العبارة ابن الصلاح گفته و قد فقدت شروط الاهلیة
فی غالب اهل زماننا و لم یبق الا مراعاة اتصال السلسلة فی الاسناد فینبغی ان لایکون الشیخ مشهورا بفسق و نحوه
و ان یکون ذلک ماخوذا عن ضبط سماعه من مشایخه من اهل الخبرة بهذا الشان انتهی گویم درین زمانه ما مراعات
اتصال سلسله سند هم از پا افتاده و وجود شیخ غیر مشهور بفسق حکم کیمیا و عنقا پیدا کرده الا من عصمه الله رحمه و هر که
معروف بتساهل در سماع یا اسماع حدیث است روایتش مقبول نیست مثل کسیکه در حالت سماع بخواب می رود
یا از آن مشتغل میگردد یا تحدیث میکند اما نه از اصل صحیح یا معروف است بقبول تلقین در حدیث بغیر کتاب
و حفظ یا معروف است بکثرت سهو در روایات نزد عدم تحدیث از اصل صحیح یا در حدیثش شواذ و مناکیر بسیار است
ابن مبارک و احمد و حمیدی و غیرهم گفته اند هر که در حدیث غلط کرد و این غلط را بیان کردند و وی از آن غلط
رجوع نکرد و اصرار بر غلط نمود روایت او ساقط شد ابن الصلاح گفته هذا الذی قالوه لعله اذا ظهر منه ذلک علی
وجه العناد فان لم یکن عنادا بان یکون علی وجه التنفیر فی البحث ففیه نظر انتهی و لا باس بادنی نعاس لا یختل معه
فهم الکلام و کان بعضهم اذا کتب طبقة السماع کتب و فلان و هو ینعس و فلان و هو یکتب حافظ ابن کثیر گفته و
من ها هنا ینبغی التحرز من الکذب کلما امکن فلا یحدث الا من اصل معتمد و ان یجتنب الشواذ و المنکرات فقد قال القاضی
ابو یوسف من تتبع غرائب الحدیث کذب و فی الاثر کفی بالمرء کذبا ان یحدث بکل ما سمع انتهی و هر که مختلط شد بنا بر
خرف یا ذهاب بصر یا جز آن پس روایتش مقبول است قبل اختلاط و بعد اختلاط مردود است و در هر که شک است

مثل عطاء بن سائب پس احتجاج بوی وقتی ست که اکابر از وی راوی احادیث باشند مثل ثوری و شعبه و قطان
گفته اند که حدیثی که شعبه و اینها از وی در آخر زمان او شنیده اند و هر زمان از عطا شنیده و منجمله ایشان کسی فهیم عبد الرحمن
بن عبد الله بن عتبة بن عبد الله بن مسعود است که در زمان مهدی بود و ربیعة الرائی شیخ مالک است و در آخر عمر او
سفیان بن عیینه است قبل موت خود بدو سال و اما روایت از مجهول الحال پس آن سه قسم است یکی مجهول العدالة
ظاهرا و باطنا و این غیر مقبول است نزد جمهور و ابو حنیفه گفته مقبول است اکتفاء بسلامته من التفسیق ظاهرا
و جماعتی گفته اگر دو راوی یا رواة روایت از وی از غیر عدل نمیکنند مقبول است و الا فلا والراجح الاول
کما نص علیه ائمة هذا الشان دوم مجهول العدالة باطنا لا ظاهرا و این مستور است و مختار قبول اوست و به قطع سلیم
الرازی و علیه العمل فی اکثر کتب الحدیث المشهورة فیمن تقادم عهدهم و تعذرت معرفتهم زیرا که امر اخبار مبنی بر حسن
ظن براوی مسلم است و نشر احادیث مطلوب هر کس است و معرفت باطن متعذر است بخلاف شهادت که آن
نزد حکام می باشد و برایشان امر مخفی دشوار نیست پس در آن اعتبار عدالت در ظاهر و باطن هر دو است نووی گفته
المستور من هو عدل الظاهر خفی الباطن و حافظ گفته و قد قبل روایته جماعة و ردها الجمهور والتحقیق ان روایة المستور
و نحوه مما فیه الاحتمال لا یطلق القول بردها و لا بقبولها بل یقال هی موقوفة الی استبانة حاله کما جزم به امام الحرمین
و نحوه قول ابن الصلاح فیمن جرح بجرح غیر مفسر انتهی گویم ظاهر کلامش خلاف است در کسی که دو کس از وی
راوی اند و ابو حنیفه درباره مستور الحال گفته مقبول است ما دام که جرح او معلوم نیست و شافعی گفته مقبول نیست
تا آنکه عدالتش معلوم نشود و حکاه الکیا عن الاکثرین و اصفهانی ذکر کرده که متأخرین حنفیه قول بقبول را مقید بصدر
اسلام کرده اند بنا بر غلبه عدالت بر مردم در آن زمان و اما مستور زمانه ما پس خود مقبول نیست بنا بر کثرت
فساد و قلت رشاد و جوینی قائل بتوقف شده تا ظهور حال او و حافظ ابن کثیر گفته و قد قال بقبوله ای المستور بعض
الشافعیین و سجح ذلک سلیم بن ایوب الفقیه و وافقه ابن الصلاح و قد حررت البحث فی ذلک فی المقدمات والله اعلم
انتهی سوم مجهول العین قال الحافظ ابن حجر فان سمی الراوی و انفرد راو واحد بالروایة عنه فهو مجهول العین کالمبهم
الا ان یوثقه غیر من انفرد عنه علی الاصح و کذا من ینفرد عنه اذا کان متأهلا لذلک انتهی و سید محمد بن ابراهیم گفته
فان سمی المجهول و انفرد واحد عنه فمجهول العین و الحق عند الاصولیین انه اذا وثقه ثقة الراوی او غیره قبل خلافا
لاکثر المحدثین والقول قول الاصولیین و وجه قول المحدثین انه یتنزل منزلة التوثیق المبهم اذا کان اسم الرجل
و عینه لم یثبت الا من جهة من وثقه فکانه قال حدثنی الثقة و کانه لو اشتهر لامکن القدح فیه کالمبهم والجواب ان الضرورة
الجأت الی التقلید جاز بنا الاجتهاد علیه کالتقلید فی توثیق المعین و جرحه انتهی گویم کلام وی صریح در توثیق و جرح
مختلف است اینجا نامش تقلید نهاده و در جای از تنقیح الانظار در مثل این مقام گفته نه تقلید در جای دیگر

گفته انه من باب قبول اخبار الآحاد وانه من قسم الاجتهاد انتهی و تحقیق این مسئله سید محمد بن اسمعیل در توضیح الافکار
شرح تنقیح الانظار بر وجه بسط نموده و در خلاصه در بیان مجهول العین گفته و آن هر آن کسی ست که علما او را نمی شناسند
و شناخته نمی شود حدیث او مگر از جهت راوی واحد قال الخطیب و ابن الصلاح گفته قابل روایت مجهول العدالة روایت
مجهول العین قبول نمیکند. و ابن عبد البر گفته من لم یرو عنه الا واحد فهو مجهول عندهم الا ان یکون مشهورا بغیر حمل العلم کمالک
بن دینار فی الزهد و عمرو بن معدیکرب فی النجدة و خطیب گفته و اقل چیزی که رفع جهالت میکند آنست که دو کس
از وی روایت کنند از مشهورین بالعلم و ابن صلاح رد بر خطیب کرده و گفته بخاری در صحیح خود از مرداس اسلمی
تخریج نموده ست حال آنکه غیر قیس بن ابی حازم از وی راوی نیست و مسلم از ربیعه بن کعب اسلمی اخراج کرده و جز ابو سلمه
از وی راوی نیست و این بسیار ست از بخاری و مسلم بسوی خروج او ازین جهالت بروایت واحده و خلاف درین
امر همچو خلاف در اکتفا بتعدیل واحد ست و نووی در جوابش گفته صواب قول خطیب ست زیرا که وی این سخن
باجتهاد خویش نگفته ست بلکه از اهل حدیث نقلش کرده و رد ابن الصلاح بروی عجب ست چه خطیب در مجهول
شرط کرده که علما او را نشناخته باشند. و این هر دو نزد اهل علم مشهور اند چه مرداس از اهل بیعة الرضوان ست
و ربیعه از اهل صفه و صحابه همگنان عدول اند و جهالت باعیان ایشان اگر ثابت شود مضر نیست در خلاصه گفته
این جواب در حق صحابه مسلم ست و معلوم نیست که دفع قول او که خلاف درین امر همچو خلاف در اکتفا بتعدیل واحد ست
چه قسم می تواند شد حال آنکه متقرر شده که عدد در قبول خبر شرط نیست و نه در جرح راوی و تعدیل او بر مذهب صحیح
پس همچنین در رفع جهالت هم مشترط نبود و تسلیم کردیم که خلاف در هر دو مسئله یکسان ست لیکن لازم نیست که
راجح در هر دو یکسان باشد پس اعتراض ابن صلاح بر خطیب مندفع شد و شوکانی گفته مجهول العین آنکس ست
که مشتهر نشده و از وی غیر یک راوی روایت نکرده و مذهب جمهور اهل علم عدم قبول روایت اوست و شبهتی
نیست دران مگر کسیکه شرحا نکرده در راوی مگر مجد الاسلام بعد ذکر اختلاف علما اصول فقه و غیره درین باب
کرده و گفته و حق آنست که روایت مجهول العین و مجهول الحال مقبول نیست زیرا که حصول ظن بمروی او نمی باشد
مگر تا آنوقت که راوی عدل باشد و دلالت میکنند ادله کتاب و سنت بر منع از عمل بظن کقوله سبحانه ان الظن
لا یغنی من الحق شیئا و قوله ولا تقف ما لیس لک به علم پس اجماع بر قبول روایت عدل قائم ست و این
همچو مخصص ست برای آن عموم پس هر که عدل نیست باقی ماند داخل زیر عمومات و نیز روایتش با این احتمال
مقبول نباشد زیرا که عدم فسق شرط ست در جواز روایت از وی پس لابد باشد از علم مانع و اما استدلال
قائل بقبول بقوله صلعم نحن نحکم بالظاهر پس ذهبی و مزی و غیرهما از حفاظ حدیث گفته اند که این حدیث را اصلی نیست
بلکه از کلام بعض سلف ست و اگر گیریم که اصلی داشته ست تاهم صالح استدلال بر محل نزاع نیست زیرا که صدق

مجهول غیر ظاهر است بلکه صدق و کذب او مستوی اند و ازینجا شناخته باشی که استشهاد ایشان برای حدیث
مذکور غیر صحیح است مثل قوله صلعم انا اقضی بنحو ما اسمع و قوله صلعم لعمه العباس یوم بدر لما اعتذر بانه اکره علی الخروج
فقال کان ظاهرک علینا و بحدیث عمر در صحیح بخاری انا نؤاخذکم بما ظهر لنا من اعمالکم پس هیچ مفید مدعا نیست انتهی
کلام شیخ حافظ ابن کثیر گفته فاما المبهم الذی لم یسم او سمی و لم تعرف عینه فهذا مما لا یقبل روایة احد فیما
علمناه ولکنه اذا کان فی عصر التابعین و القرون المشهود لهم بالخیر فانه یستأنس بروایته و یستضاء بها فی
مواطن و قد وقع فی مسند الامام احمد و غیره کثیر من هذا القبیل والله اعلم انتهی **فائده** حافظ گفته سبب جهالت
راوی دو چیز است یکی آنکه گاهی نعوت راوی از اسم یا کنیت یا لقب یا صفت یا حرفه یا نسب بسیار می باشد
و بچیزی از ان مشتهر میگردد پس ذکر او بغیر آنچه بدان مشتهر است برای غرضی از اغراض کنند و گمان رود که این
کلام شخص دیگر است و ازینجا جهالت بحال او بهم رسد انتهی نووی گفته این فن خیلی عویص و صعب است و حاجت
بسوی آن ماس است بنابر معرفت تدلیس انتهی و درین باب کتاب الموضح لاوهام الجمع و التفریق تالیف شیخ
و خطیب در ان اجاده و افاده فرموده و سبقه الیه عبد الغنی بن سعید المصری ثم الازدی ثم الصوری و سمی
کتابه ایضاح الاشکال و من امثلته محمد بن السائب بن البشر الکلبی نسبه بعضهم الی جده فقال محمد بن البشر و سماه
بعضهم حماد بن السائب و کناه بعضهم ابا النضر و بعضهم ابا سعید و بعضهم ابا هشام نووی گفته و مثل سالم راوی
از ابو هریره و ابی سعید و عایشه چه وی سالم ابو عبد الله مدنی است و سالم مولی مالک بن اوس و سالم مولی شداد
بن الهاد و سالم مولی نصریین و سالم مولی المهری و سالم ابو عبد الله دوسی و سالم مولی دوس و سالم مولی شداد و این
امر اول است از دو سبب جهالت و سبب دوم آنکه راوی مقل الروایة باشد و آخذین از وی بسیار نباشند
و درین باب کتاب وحدان تالیف یافته اعنی من لم یرو عنه الا واحد اگرچه نامش برده باشند و منجمله جامعین این
کتاب مسلم و حسن بن سفیان و غیرهما آمده و وحدان از صحابه جماعتی است مثل عامر بن شهر و عروه بن مضرس و محمد
بن صفوان و محمد بن صیفی که جز شعبی از ایشان راوی نیست و مثل قدامه بن عبد الله که غیر ایمن بن نابل کسی از وی
روایت نکرده و مثل مسیب بن حزن قرشی که جز پسرش سعید بن مسیب از وی راوی دیگر نیست و غیر ذلک کثیر
و نیز در تابعین جماعتی درین قسم است منجمله آن یکی زهری است که از بست و چند تابعین در روایت متفرد است
و غیر او دیگری از انها راوی نیست و همچنین مالک متفرد است از ده شیوخ مدینه و بعضی انکار حصول این حقی
در صحیحین کرده اند و این مردود است بوجود این قسم احادیث درین هر دو کتاب و نیست آنها را راوی مگر
یک کس مثل حدیث قیس بن ابی حازم از مرداس اسلمی یذهب الصالحون الاول فالاول که نیست او را راوی
غیر قیس اخرجه البخاری و همچنین مسلم حدیث رافع بن عمرو غفاری را اخراج کرده و جز عبد الله بن صامت کسی از او

راوی نیست و همچنین بخاری و مسلم هر دو حدیث مسیب بن حزن را در بارهٔ وفات ابی طالب اخراج کرده اند
و نیست راوی برای او مگر پسرش سعید کما سبق و این تمام شرح امر ثانی از دو امر جهالت ست خطیب بغدادی
و غیره گفته اند که مرتفع می شود جهالت بمعرفت علماء مر او را یا بروایت دو عدل از وی لفظ الخطیب یثبت
له حکم العدالة بروایتهما عنه و بر همین نمط ابن حبان و غیره مشی کرده اند

قالوا واما من لم یرو عنه سوی واحد فمثل عمرو ذی مرّ وجبار الطائی وسعید بن ذی حدّان تفرد بالروایة عنهم
ابو اسحق السبیعی وجری بن کلیب تفرد عنه قتادة قال الخطیب والهزهاز بن میزن تفرد عنه الشعبی وروی عنه الثوری
قال ابن الصلاح وقد روی البخاری لمرداس الاسلمی ولم یرو عنه سوی قیس بن ابی حازم ومسلم لربیعة بن کعب لم یرو
عنه سوی ابی سلمة ابن عبد الرحمن قال وذلک مصیر منهما الی ارتفاع الجهالة بروایة واحد وذلک متجه کالخلاف فی
الاکتفاء بواحد فی التعدیل حافظ ابن کثیر گفته قلت هذا توجیه جید لکن البخاری ومسلم انما اکتفیا فی ذلک بروایة
الواحد فقط لان هذین صحابیان وجهالة الصحابی لا تضر بخلاف غیره والله اعلم انتهی اقول وهذا الایراد علی التوجیه
المذکور صحیح ان شاء الله تعالی قف در خلاصه گفته هر که عین و عدالت او معلوم ست روایتش مقبول ست
هر چند اسم و نسبش مجهول باشد انتهی گویم مثل قول ایشان اخبرنی فلان او شیخ او رجل او بعضهم او ابن فلان
و بر معرفت اسم مبهم استدلال میکنند بورود او از طریق دیگر بتسمیهٔ او و حدیث بدان اعتنا تمام و ازان تفتیش
تام کرده اند و این مسئله مبهمات ست حافظ ابن حجر گفته حدیث مبهم مقبول نیست تا آنکه نام او برد زیرا که شرط
قبول روایت عدالت راوی ست و هر که نامش مبهم کرد عین او شناخته نمی شود تا بعدالت چه رسد و همچنین
غیر مقبول ست اگر چه ابهام بلفظ تعدیل کند مثل آنکه راوی بگوید اخبرنی الثقة زیرا که گاهی این مبهم نزدش
ثقه و نزد غیرش مجروح می باشد و هذا علی الاصح فی المسئلة وقد تقدم بیانها انتهی و بهمین نکته حدیث مرسل را
نمی پذیرند اگر چه ارسال کننده آن عدل جازم بدان باشد بنا بر این احتمال بعینه و بعضی گفته اند که مقبول ست
تمسکاً بالظاهر زیرا که جرح بر خلاف اصل ست و بعضی گفته اند که اگر قائل عالم ست در حق موافق مذهب او
جاری باشد انتهی و در قصب السکر نوشته که مبهم غیر مقبول ست هر چند ابهام کننده آنرا بلفظ تعدیل آورده باشد
و هذا علی الاصح انتهی و فیه ما سمعت من الخلاف و سید محمد ابن وزیر بعد قول حافظ ابن حجر علی الاصح زیاده کرده
لما مضی فی المرسل من المنع من دخول التقلید فی الاخبار فی مواضع الاجتهاد و هذا منها و لهذا رد بعضهم التعالیق
الصحیح المجزومة لان ذلک یؤدی الی تقلید المجتهد للمجتهد فی الاجتهاد انتهی بعده گفته که اگر محدثین ایجاب طلب
ظن اقوی درین مقام میکنند پس بر مبنی خود دلیلی ثابت نگشته و علی علیه السلام حدیث متهم را بعد استحلاف
قبول کرده و حق آنست که مراتب ظن غیر منحصر اند پس مقدار ظن اقوی متحقق نشود و درین حین رجوع

بسوی مطلق ظن واجب گردد یعنی نزد تعارض وعمل بمجرد رجحان کنند و اگر اہل حدیث قیاسش بشہادت
کرده اند پس مردود ست بوجود فارق انتهی یعنی میان شہادت وروایت پس قیاس یکی بر دیگر صحیح
نباشد گویم سیوطی ذکر کرده که تحریر فرق میان روایت وشہادت از امور مهمه ست ومتاخرین دران خوض
نموده اند وغایت آنچه بدان تفریق کرده اند اختلاف در بعض احکام ست مثل اشتراط عدد وغیره واین در حقیقت
موجب تخالف نیست عراقی گفته اقمت مدة اطلب الفرق بینهما حتی ظفرت به فی کلام المازری فقال الروایة هی
الاخبار عن امر لا ترافع فیه الی الحکام وخلافه الشهادة وقال واما الاحکام التی یفترقان فیها فکثیرة لم ار من تعرض لجمعها
وانا اذکر منها ما تیسر انتهی بعده هشت چیز ذکر کرده وگفته اول عدد ست که در روایت شرط نیست بخلاف
شہادت وابن عبد السلام در مناسبتش چیزها ذکر کرده از انجمله یکی مهابت مسلمین ست از کذب بر رسول خدا صلعم
بخلاف شہادت زور دوم انفراد راوی واحد ست بحدیث پس اگر مقبول نشود این مصلحت بر اہل اسلام
فوت گردد بخلاف فوت حق واحد بر شخص واحد سوم آنکه میان بسیاری از مسلمانان عداوت می باشد آن
حامل ایشان ست بر شہادت زور بخلاف روایت از وی صلعم چهارم آنکه در روایت مطلقا ذکورت شرط
نیست بخلاف شہادت در بعض مواضع پنجم آنکه در وی حریت شرط نیست بخلاف شہادت مطلقا ششم آنکه
شہادت تائب از کذب مقبول ست نه روایت او هفتم آنکه هرکه در حدیث واحد دروغ گفت جمیع حدیث سابق
او مردود باشد بخلاف کسیکه شہادت وی بزور یکبار ظاهر گشته پس شہادت سابق او باین کذب منتقض نگردد
هشتم آنکه شہادت کسیکه جر نفع نفس خود یا دفع ضرر از جان خویش بدان خواسته مقبول نیست با آنکه روایتش مقبول
بعده فرقهای دیگر میان هردو تا بست وجه ذکر کرده که حاجت ایرادش درین محل نیست در خلاصه وغیره
گفته روایت تائب از کذب وغیره از اسباب فسق در حدیث هردم مقبول ست خلافا لابی بکر الصیرفی اگر روایت
تائب از کذب در حدیث رسول خدا صلعم که مقبول نیست ابدا اگرچه توبه اش نیکو باشد کذا قاله احمد بن حنبل
والحمیدی شیخ البخاری والصیرفی الفقیه الشافعی وصیرفی اطلاق حکم درین باب کرده وگفته من اسقطنا خبره
من اهل النقل بکذب وجدناه علیه لم نعد لقبوله بتوبة تظهر او من ضعفنا نقله لم نجعله قویا بعد ذلک وذلک مما
افترقت علیه الشهادة والروایة وابو المظفر سمعانی گفته من کذب فی خبر واحد وجب اسقاط ما تقدم من حدیثه
انتهی حافظ ابن کثیر گفته ومن العلماء من کفر متعمد الکذب فی الحدیث النبوی ومنهم من یحتم قتله وقد حررت ذلک
فی المقدمات انتهی واحق شان رفیع حدیث خوانان همین معنی ست که اگر یکی دران یک بار کذب گوید باز سخن او
دران باب مقبول نشود وکیف که اگر این همه تحری واحتیاط در دین نبی بود سلامت از شریعت حقه بر حسب
ونجاتش از دست برد اعداء ملت معاندة سخت دشوار ومتعذر می شد وامن از دین وملت مرتفع میگردید

و این جمله بحمد الله تعالی مخصوص بجمهور اهل حدیث است فردی از افراد امت واحدی از آحاد ملت
در ان انباز ایشان نیست وکیف که این گروه باشکوه بتعدیل رسول خدا اسلام معدل است و در حدیث شریف
وصف ایشان بنفی تحریف غالین وانتحال مبطلین وتاویل جاهلین وارد شده و ازینجا بصراحة النص ثابت
شده که هر چه را و هر که را اهل حدیث جرح کنند آن مجروح غیر مقبول بلکه مردود است و هر چه را و هر که را ایشان
تعدیل فرمایند همان محتج به و مرضی و مقبول است و لله الحمد و ازین تقریر فرق درمیان مراتب فقه اهل رای اجتهاد
و مراتب احادیث رسول و فقه وی معلوم گردید که میان این هردو در صحت و ثبوت و روایت و درایت بعد
ما بین المشرقین است ع سارت مشرقة وسرت مغربا ⁘ شتان بین مشرق و مغرب ⁘ حیف از قومی
مدعی اسلام است که با وجود دلهای سنت مطهره صحیحه بر وجه ... و وقوع تدوین کتب حدیث شریف در آفاق
کثیر ترجیح میل بتقلید آراء رجال داده اند و بران کاربند شده ... بجانب کتاب عزیز و سنت مطهره کسل اند
مثل نهارست و خزان او همچو بهار بر نمیدارند و همیشه صنیع ایشان تقدیم اجتهاد بر نصوص و معارضه رسول
با حاد امت است و با این همه خود را مسلمان و امت رسول انس و جان گمان میکنند ع شرمی شرمی که
رفت ایمان شرمی + آمدیم بر آنکه چون ائمه از ثقه روایت حدیثی کند و مروی عنه از ان گشته بنفی وی پردازد
پس اگر نافی جازم بنفی اوست و میگوید که ما رویته او کذب علی او نحوه رد آن حدیث واجب باشد و این قادح
در باقی روایات او نیست کذا قال ابن الصلاح وغیره و اگر میگوید که لا اعرفه او لا اذکره او نحوه پس درین حین
نیز قادح در ان حدیث نباشد علی المختار و اگر یکی روایت حدیثی کرد باز آنرا فراموش ساخت عمل بران حدیث نزد
جمهور محدثین و فقهاء و متکلمین ساقط نشود و بعض اصحاب ابو حنیفه گفته اند که اسقاطش واجب است و برین قول
بنا کرده اند رد حدیث ایما امراة نکحت نفسها بغیر اذن ولیها فنکاحها باطل وهو من حدیث سلیمان بن موسی عن
الزهری عن عروة عن عائشة قال ابن جریج فلقیت الزهری فسألته عنه فلم یعرفه و حدیث ربیعه از سهیل بن
ابی صالح از ابو هریره در قضاء شاهد و یمین و سهیل آنرا از جهت مرضی که در دماغش عارض شده بود فراموش
کرد و میگفت حدثنی ربیعة عنی حافظ ابن کثیر گفته هذا اولی بالقبول من الاول وقد جمع الخطیب کتابا فیمن حدث
بحدیث ثم نسی انتهی و صحیح درین محل قول جمهور است زیرا که مروی عنه در صدد نسیان است و راوی از وی
ثقه جازم است پس رد روایتش باحتمال نمیرسد در خلاصه گفته وقد روی کثیر من الاکابر احادیث نسوها فحدثوا
بها عمن سمعها منهم فیقول احدهم حدثنی فلان عنی انی حدثته و جمع الخطیب ذلک فی کتابه المعروف ولهذا کره الشافعی
وغیره من العلماء الروایة من الاحیاء انتهی گویم شافعی روایت از احیاء مکروه داشته و حنفیه عمل بحدیث منسی
ساقط کرده پس میان هردو تفاوت است چه مکروه و مسقط یک چیز نیست و درباره کسیکه بر تحدیث اجرت

می ستاند اختلاف کرده اند قومی گفته روایتش غیر مقبول ست وحدیثش غیر مکتوب وهو قول احمد بن حنبل و
اسحق بن راهویه وابی حاتم الرازی زیرا که اخذ اجرت خارم مروت ست عرفا وتهمت بسوی او طاری وابو نعیم
فضل بن دکین شیخ بخاری وعلی بن عبد العزیز مکی ودیگران دران رخصت داده وقیاس بر اجرت تعلیم قرآن
کرده وقد ثبت فی صحیح البخاری ان احق ما اخذتم علیه اجرا کتاب الله وبود ابو الحسین بن نقور که اجرت میگرفت
بر حدیث بحجت آنکه شیخ او ابو اسحق شیرازی فتوی بجوازش داده بود زیرا که اهل حدیث او را منع میکردند از
کسب برای عیال وی گویم وشاید که صواب درین مقام سخن اول باشد وشک نیست که اخذ حطام فانی این
دار بی بقا وطلب عز وبر تعلیم شریعت غرا خصوصا احادیث مصطفی وسنن رسول مجتبی مشعر بدناءت همت
آخذ وطالب وخست اراده وقلت مروت اوست ابو داؤد وابن ماجه از عبادة بن صامت رضی الله عنه که یکی
از نقبا صحابه بود روایت کرده اند قال قلت یا رسول الله رجل اهدی الیّ قوسا ممن کنت اعلمه الکتاب والقرآن
ولیست بمال فارمی بها فی سبیل الله قال ان کنت تحب ان تطوق طوقا من نار فاقبلها وبسط بحث درین مسئله
وامثال او در کتب فقه ست ولباس التقوی ذلک خیر وخیر الزاد التقوی وشک نیست که اکثر علما حدیث بلکه
فضلا فقه را عادت ترک اخذ بر تعلیم دین ست قدیما وحدیثا واما آخذین فقلیل ما هم وچه عجب ست که اجر دنیا
موجب اخلال اجر در آخرت باشد وکدام اجر که مثل آن فضیلتی در اسلام ومزیتی در مسلمین معلوم نیست فیا اهل
العلم اعدلوا هو اقرب للتقوی و در مبتدعی که بسبب بدعت خود مکفر نگردیده سه قول ست یکی آنکه روایتش نامقبول ست
مطلقا بنا بر فسق او پس چنانکه در کفر متاول وغیر متاول مستوی ست همچنان در فسق نیز متاول وغیر متاول
مساوی ست دوم آنکه اگر استحلال کذب از برای نصرت مذهب خود نکرده است روایتش مقبول ست والا مقبول
نیست مثل استحلال خطابیه از روافض واین قول منسوب بسوی شافعی رح ست سوم آنکه اگر داعی بسوی مذهب
خود ست مقبول نیست ورنه پذیرا ست وبرین اند اکثر حافظ ابن کثیر گفته وفی ذلک نزاع قدیم وحدیث والذی
علیه الاکثرون التفصیل بین الداعیة وغیره وبعض اصحاب شافعی گفته اند که اصحاب ما در داعیه متفق بر عدم قبول و در
غیر داعیه مختلف اند وابو حاتم ابن حبان گفته احتجاج بداعیه نزد ائمه ما قاطبة جائز نیست ومیان ایشان خلافی
درین باب معلوم نبوده ست ابن الصلاح گفته وهذا اعدل الاقوال واولاها والقول بالمنع مطلقا بعید مباعد للشایع
عن ائمة الحدیث فان کتبهم طافحة عن المبتدعة غیر الدعاة ففی الصحیحین من حدیثهم فی الشواهد والاصول کثیر حافظ
ابن کثیر زیاده کرده وقد قال الشافعی اقبل شهادة اهل الاهواء الا الخطابیة من الرافضة لانهم یرون الشهادة
بالزور لموافقیهم فلم یفرق الشافعی فی هذا النص بین الداعیة وغیره ثم ما الفرق فی المعنی بینهما وهذا البخاری قد خرج
لعمران بن حطان الخارجی مادح عبد الرحمن بن ملجم قاتل علی بن ابی طالب وهذا ای مدحه له من اکبر الدعوة الی البدعة

واللہ اعلم انتہی اقول وہذا ہو الحق الذی لا محیص عنہ وقد حققت ذلک فی کتابی ہدایۃ السائل الی ادلۃ المسائل
تحقیقا شافیا فلیرجع الیہ در خلاصہ گفتہ مذہب اول سخت ضعیف ست چہ در صحیحین وغیرہما از کتب ائمہ حدیث
احتجاج بہ بسیاری از مبتدعہ غیر دعاۃ ست انتہی گویم مناوی در تعریفات گفتہ البدعۃ الفعلۃ المخالفۃ للسنۃ
وفی الحدیث کل محدث بدعۃ وکل بدعۃ ضلالۃ وکل ضلالۃ فی النار انتہی حافظ ابن حجر فرمودہ ثم البدعۃ اما ان تکون
بمکفر کان یعتقد ما یستلزم الکفر او بمفسق فالاول لا یقبل صاحبہا الجمہور قال وقیل یقبل مطلقا وقیل ان کان لا یعتقد
حل الکذب لنصرۃ مقالتہ قبل والتحقیق انہ لا یرد کل مکفر ببدعۃ لان کل طائفۃ تدعی ان مخالفتہا مبتدعۃ وقد تبالغ
فتکفر مخالفتہا فلو اخذ ذلک علی الاطلاق لاستلزم تکفیر جمیع الطوائف فالمعتمد ان الذی ترد روایتہ من انکر امرا
متواترا من الشرع معلوما من الدین بالضرورۃ وکذا من اعتقد عکسہ فاما من لم یکن بہذہ الصفۃ وانضم الی ذلک
ضبطہ لما یرویہ مع ورعہ وتقواہ فلا مانع من قبولہ انتہی ونووی در تقریب گفتہ ومن کفر ببدعتہ لم یحتج بہ بالاتفاق
سیوطی شارح تقریب گوید کالمجسم ومنکر علم الجزئیات بعدہ در دعوی اتفاق بقول حافظ با نووی مناقشہ کردہ
ودر سبال المطر بر قول حافظ فالمعتمد الی قولہ بالضرورۃ گفتہ اما ہذا فہو کافر تصریح لانہ مکذب للشارع ومکذبہ کافر
وکذا معتقد عکسہ فلیسا من اہل الاسلام والکلام فی رواتہم من اہل الاسلام ارتکبوا بدعۃ فی الدین وقد عرف
من کلام الحافظ انہ اعتمد قبول روایۃ من ابتدع بمکفر اذا کان ضابطا ورعا تقیا ثم ہذا مبنی علی التکفیر بالالزام
وہو باطل وعلی انہ یکفر اہل القبلۃ بالبدعۃ وہو خلاف مذہب الاشعریۃ انتہی شوکانی گفتہ حاصل آنست کہ اگر از
مذہب مبتدع جواز کذب مطلقا معلوم ست روایتش مقبول نیست قطعا واگر معلوم از مذہبش جواز کذب در
امر خاص ست مثل کذب در آنچہ متعلق بنصر مذہب اوست یا کذب در ترغیب بطاعت یا ترہیب از معصیت
پس جمہور بر آنند کہ غیر مقبول ست قیاسا علی الفاسق بل ہو اولی وبہ قال القاضیان ابو بکر وعبد الجبار والغزالی
والآمدی وابو الحسین البصری گفتہ مقبول ست وہمین ست رای جوینی واتباع او وحق عدم قبول ست مطلقا
در اول ودرین امر خاص نیست فرق درمیان مبتدعی کہ مکفر ببدعت باشد ودرمیان مبتدع غیر مکفر ببدعت
واگر این مبتدع مستجیز کذب نیست پس در وی اختلاف ست بر اقوال بعدہ ذکر این اقوال کردہ وگفتہ حق آنست
کہ در آنچہ داعی بسوی بدعت ست ومقوی اوست مقبول نیست نہ در غیر آن خطیب گفتہ وہو مذہب احمد و
ابن الصلاح نسبتش بسوی اکثرین کردہ وگفتہ ہو اعدل المذاہب واولاہا ودر صحیحین احادیث مبتدعہ غیر دعاۃ احتجاجا
واستشہادا بسیار ست مثل عمران بن حطان وداود بن حصین وغیرہما وابو حاتم ابن حبان در کتاب الثقات
نقل اجماع بر آن کردہ وابن دقیق العید گفتہ بعض متاخرین از اہل حدیث این مذہب را متفق علیہ گردانیدہ اند
حالانکہ این چنین نیست وابن قطان در کتاب الوہم والایہام گفتہ خلاف در غیر داعیہ ست واما داعیہ پس نزد

ہمگنان ساقط ست ابو الولید باجی گفته لاخلاف فی الداعیة بمعنی انه یظہر بدعته فاما الداعی بمعنی حمل الناس علیها
فلم یختلف فی ترک حدیثه انتہی و در اسبال المطر گفته این مسئله روایت کفار التاویل بود که ذکر یافت و اما مسئله قبول
فساق التاویل پس حافظ گفته دوم آنکه بدعتش مقتضی تکفیر نباشد اصلا و در قبول و رد وش اختلاف ست گفته اند
مردود ست مطلقا و این بعید ست و اکثر آنچه بدان تعلیل کرده اند آنست که در روایت کردن از وی ترویج
امر و تنویه بذکر او ست و برین تقدیر باید که از مبتدع روایت ہیچ شئی که دران غیر مبتدع شریک ست نکنند و گفته اند
مقبول ست مطلقا مگر آنکه معتقد حل کذب باشد کما تقدم گویم اما اعتقاد حل کذب بر رسول خدا صلعم پس آن مردود ست
بتواتر حدیث من کذب علی فهو کفر و گفته اند که مقبول ست مادام که داعی بسوی بدعت خویش نباشد زیرا که تزئین او
بدعت را گاہی حامل او بر تحریف روایات و تسویه آن بر مقتضای مذہب خویش میشود و ہذا فی الاصح و ابن حبان
اغراب کرده و ادعای اتفاق بر قبول غیر داعیه من غیر تفصیل نمود آری اکثر بر قبول غیر داعیه اند مگر آنکه روایت
چیزی کند که مقوی بدعت او ست پس مردود باشد بر مذہب مختار و به صرح الحافظ ابو اسحق ابراہیم بن یعقوب
الجوزجانی شیخ ابی داؤد و النسائی فی کتابه معرفة الرجال و در وصف رواة گفته و منهم زائغ عن الحق ای عن السنة
صادق اللهجة فلیس فیه حیلة الا ان یوخذ من حدیثه ما لا یکون منکرا اذا لم یقویه بدعته و این قول متجه ست زیرا که علتی که
حدیث داعیه بسبب آن مردود شده ظاهر در آنست که ظاہر مروی او موافق مذہب مبتدع باشد اگرچه داعی نبود
انتہی و سید محمد بن ابراہیم در مختصر خود گفته و قد یرد المسلم بارتکاب الکبائر تصریحا و هو اجماع و شذ من قبل الصدق منهم
و یرد من یکون مساویه اکثر من محاسنه وان اجتنب الکبائر و قد یرد الراوی بالبدعة و هی اما بمکفر فلا یقبله الجمهور او
بمفسق فیقبل من لم یکن داعیة فی الاصح و یرد الداعیة عند المحدثین قال و القوی فی الدلیل قبوله الا فیما یقوی بدعته
و تقوی القرائن تهمته و لا یتابع و قد ادعی جماعة جلة الاجماع علی قبول المتاولین مطلقا و هو مذہب جمهور اہل البیت
و حجة من رد هم التهمة بالبدعة و حجة من قبلهم ظن الصدق مع عدم المانع و منه روایة الثقات للاجماع علی ذلک
و ما یلزم من رد هم من تعطیل علم الحدیث و الاثر کما یعلم ذلک من بحث عن رجال الصحیحین مع بلوغ الجهد فی تنقیة رواتها
و قد اوضحت ذلک فی العواصم و علوم الحدیث انتہی کلامه و درین قول تقویت قبول فساق التاویل ست مطلقا
و بران استدلال با جماع و غیره کرده خواه داعی بود یا نه و خواه روایتش مقوی بدعتش بود یا نه و نووی در تقریب
تقویت قول مبتدع غیر داعی کرده و گفته انه قول الکثیر او الاکثر و گفته ان صاحبی الصحیحین احتجا بکثیر من المبتدعة غیر الدعاة
و قرانی گفته بل احتجاج الشیخان بالدعاة فاحتج البخاری بعمران بن حطان و هو من الدعاة و احتجا بعبد الحمید بن
عبد الرحمن الحمانی و کان داعیا الی الارجاء و اجاب بان ابا داؤد قال لیس فی اہل الاہواء اصح حدیثا من الخوارج
ثم ذکر عمران بن حطان و ابا حسان الاعرج قال و لم یحتج مسلم بعبد الحمید بل اخرج له فی المقدمة و قد وثقه ابن معین

انتهی گوییم چون با صحیحت حدیث عمران بن حطان خارجی داعی مادح قاتل علی بن ابی طالب بنابر صدق او در حدیث قائل شده اند پس می باید که هر مبتدع صدوق مقبول باشد خواه داعی بود یا غیر او و معیار در قبول روایت تنها صدق راوی بود و رسم عدالت و غیره را از میان برافگنده شود و این همه مقوی قول بقبول مبتدع ست مطلقا و قتیکه صدوق باشد در اسبال المطر گفته و قد نصرناه فی شرح التنقیح و غیره انتهی گوییم در مقام ابحاث چند ست که در هدایة السائل الی ادلة المسائل بجواب سوال یکصد و پنجم بسط آن کرده ایم و حاصلش آنست که مدار روایت بر صدق و ضبط راوی نه بر عدالت و روایت مبتدع چه اگر صدق و ضبط او معلوم ست مقبول باشد هر مبتدع که بود و اخذ عدالت در رسم حدیث حسن و صحیح و اخذ ترک بدعت در تعریف عدالت چنانکه جمیع علماء اصول حدیث در کتب خود بران اطباق کرده اند کما ینبغی نیست و در صحیحین روایت کسی از مبتدعه دعاة هم آمده کما بیناه هنالک و کیف که از رجال بخاری و مسلم و غیرهما بعضی شیعی و بعضی مرجی و بعضی قدری و بعضی ناصبی بوده اند قدح در روایت از ایشان ناقض رسم اهل اصول ست پس صواب قبول روایت مبتدعه باشد علی الاطلاق الا کسیکه صدق و ضبط او معلوم نیست و بر تقدیر وجود این هر دو چیز برای رد روایتش وجهی موجه نیست و تفصیل این مقام از هدایة السائل باید جست و اما فسق راوی پس مردم در تقسیم معاصی بسوی صغائر و کبائر مختلف اند مذهب جمهور تقسیم ست و ادله کتاب و سنت مؤید است بعده اختلاف کرده اند در آنکه منحصر در عددی معین ست یا نه بر دو قول و بر قول بعدد معین اختلاف کرده اند در تعداد بعضی کم و بعضی زیاده گفته و نوشته اند تا آنکه شیخ ابن حجر مکی در زواجر قریب چهار صد معصیت ذکر کرده و بالجمله دلیلی دال بر انحصار در عدد معین نیست و بعضی از ان منصوص علیه ست مثل قتل و زنا و لواطه و شرب خمر و سرقه و غصب و قذف و نمیمه و شهادت زور و کذب بر رسول خدا صلعم و گفته اند که حکم اصرار بر صغیره حکم مرتکب کبیره ست لیکن دلیلی برین قول که صالح تمسک باشد نیست بلکه این مقاله بعض صوفیه ست که لا صغیرة مع الاصرار و بعض که عارف علم روایت نبود این لفظ را حدیث ساخته اند و این صحیح نیست بلکه حق آنست که حکم اصرار حکم ما اصر علیه ست پس اصرار بر صغیره صغیره ست و بر کبیره کبیره و ازینجا معلوم شد که فاسق را عدالت نیست و مسلم در صحیح خود حکایت اجماع بر رد خبر فاسق کرده و گفته که خبرش غیر مقبول ست نزد اهل علم چنانکه شهادتش مردود ست نزد همگنان و جوینی و حنفیه اگرچه اظهار بقبول شهادت فاسق کرده اند لیکن اظهار بقبول روایتش نموده پس اگر قائلی بدان تفوه کند مسبوق بالاجماع باشد سازی در محصول گفته چون اقدام کند بر فسق پس اگر فسق وی معلوم شود روایتش مقبول نباشد بالاجماع و اگر معلوم نشود پس مظنون ست یا مقطوع اگر مظنون ست روایتش مقبول ست بالاتفاق و اگر مقطوع به ست نیز مقبول ست و قاضی ابوبکر گفته مقبول نیست و دلیل ما آنست که ظن صدق او راجح ست و عمل باین ظن واجب و معارض مجمع علیه منتفی پس عمل بدان واجب باشد و حجت خصم آنست که منصب روایت لائق

فاسق نیست انتهی ما فی اللباب آنکه فسق او مجهول ست لکن جهل بفسق فسقی دیگرست وچون یک فسق مانع از قبول روایت باشد پس
دو فسق اولی تر باین منع اند وجوابش آنست که چون فسق بودن آن معلوم شد اقدام وی برآن دلیل اجتراء او بر معصیت نشد بخلاف آنکه معلوم شده و
جواب ازین جواب آنست که اخلال او بنا بر مذهب خود تا آنجا که موجب فسق مجهول وی شده دال ست بابلغ دلالت بر اجتراء او بر دین خود
وتهاون او در آنچه معرفتش بروی واجب بود انتهی گویم تحقیق درینجا نیز همانست که عدالت مشترطه اهل علم اصول
حدیث جز در رسل وبعض خلص افراد مومنین غیر موجود ست وادارت حکم رد وقبول احادیث بران تضییق مجال
بیش نیست پس راجح قول کسی ست که در راوی جز صدق وضبط شرط دیگر نمیکند کما قدمنا قف در تعارض جرح
وتعدیل وعدم امکان جمع میان هر دو چند قول ست اول آنکه جرح مقدم ست بر تعدیل اگرچه معدلین اکثر
از جارحین باشند واین قول جمهور ست کما نقله عنهم الخطیب الباجی وقاضی دران نقل اجماع کرده ورازی و
آمدی وابن الصلاح گفته چنین ست صحیح زیراکه با جارح زیادت علم ست که معدل بران مطلع نشده وابن دقیق العید
گفته وهذا انما یصح علی قول من قال ان الجرح لا یقبل الا مفسرا وقد استثنی اصحاب الشافعی من هذا ما اذا جرحه بمعصیة
وشهد الآخر انه قد تاب منها فانه یقدم فی هذه الصورة التعدیل لان معه زیادة علم قول دوم آنکه تعدیل
مقدم ست بر جرح زیراکه جارح گاهی جرح بچیزی میکند که در نفس الامر جرح نیست ومعدل اگر عدل ست تعدیل
نمیکند مگر بعد تحصیل موجب او واین را طحاوی از ابوحنیفه وابو یوسف حکایت کرده ولا بد ست از تقیید این
قول بجرح مجمل زیراکه اگر جرح مفسر خواهد بود تعلیل مذکور تمام نخواهد شد سوم آنکه اکثر را از جارحین ومعدلین تقدیم
کنند در محصول گفته واین ضعیف ست زیراکه سبب تقدیم جرح اطلاع جارح بر زیادت ست واین بکثرت عدد
منتفی نمی شود چهارم آنکه این هر دو متعارض اند وتقدیم یکی بر دیگری نمیرسد مگر بمرجح واین قول را ابن حاجب
حکایت کرده قاضی در تقریب گوید محل خلاف آنجاست که عدد معدلین اکثر باشد واگر مستوی ست جرح مقدم
بالاجماع وکذا قال الخطیب فی الکفایة وابو الحسین بن القطان وابو الولید الباجی وابو نصر قشیری خلاف ایشان
کرده وگفته محل خلاف در استوا ست پس اگر عدد معدلین بیشتر وعدد جارحین کمتر ست پس درین صورت
عدالت اولی باشد کذا قیل انتهی گویم حق حقیق بقبول آنست که این محل اجتهاد ست برای مجتهد وپیشتر ذکر کرده ایم
که راجح آنست که در جرح وتعدیل لا بد ست از تفسیر پس چون جارح ومعدل هر دو ما به الجرح والتعدیل را تفسیر
کنند بر مجتهد راجح از مرجوح درین هر دو مخفی نخواهد ماند واما بر قول بقبول جرح وتعدیل مجمل از عارف پس
جرح مقدم بر تعدیل ست زیراکه جارح امکان آن ندارد که استناد در جرح خود بسوی ظاهر حال کند بخلاف
معدل که گاهی مستند بظاهر حال میشود ونیز در حدیث کسیکه جرح وتعدیل مجمل متعارض شده ست احتمال
در آمده پس مقبول نباشد وبه قال الشوکانی رح در خلاصه گفته اعتراض کرده اند مردم درین اعتبار از جمیع

شروط مذکوره واکتفا نمودند از عدالت راوی بمستور بودن او و از ضبط او بوجود سماع وی که ثبت بخط موثوق
به ست و بروایتش از اصل موافق اصل شیخ یعنی کتاب استاذ خود انتهی و در شرح مختصر گفته و هذا متروک
فی زماننا نعوذ بالله من ذلک الاکتفاء انتهی گوییم درین زمانه ما این اکتفا نیز هم آشیانه عنقا ست فانا لله و
انا الیه راجعون بعده در خلاصه گفته احتجاج کرده است بیهقی براینمعنی بآنکه حدیث صحیح وجز آن در کتب ائمه حدیث
فراهم گشته اند و هیچ از ان از جمیع ائمه نمی تواند رفت اگرچه در بعض جائز باشد مثلا بخاری در صحیح خود باستیفاء
جمیع احادیث صحیحه نپرداخته پس مسلم آمد و صحیح نگاشت و بران زیاده کرد بعده ابوداود و ترمذی و نسائی
آمدند وآنچه از صحیح و ضعیف از شیخین رفته بود ذکر آن در کتب خود نمودند و وجه آنست که ائمه حدیث محفوظ اند
از آنکه چیزی از احتیاط از جمیع ایشان برود بنا بر ضمان صاحب شریعت بحفظ آن انتهی گوییم احادیث صحیحه
هرچند در صحیحین منحصر نیست و ایشان استیعاب آن نکرده اند لیکن لابد درین اتیان و ترک وجه تخصیص و ترجیح ست از
راه اصحیت یا مقاصد دیگر وآنچه از شیخین ترک شده از اصحاب سنن ترک نشده وآنچه از اصحاب سنن اربعه متروک
مانده و دیگران بایرادش در کتب خود پرداخته اند غالبش اخبار ضعاف ست و برتبه احادیث این کتب سته
نمی رسد و لهذا حکمت الهی اقتضاء آن کرد که بر روی البسیط خاک غیر این کتب ششگانه کتابی دیگر در حسن قبول
و شهرت تام و تیسر عام باقی نماند و ازینجاست که از دیر باز وجود آن معاجم و مسانید و اجزاء قلیل الحصول بلکه
مفقود ست و هرکه عارف این علم بر وجه اتقان ست نیک می شناسد که با وجود صحیحین و سنن اربعه مجتهد و مقلد را
حاجت بکتب دیگر در دریافت امهات و مهمات احکام دین وجز آن کمتر بوده ست و اگر کتابی از ان کتب امروز
پیش کسی باشد بی علم جرح و تعدیل قابل استدلال نیست و کیست که درین زمان سخن براسانید و رجال احادیث
آن کتب نماید و محتج به را از ساقط الاحتجاج باز شناسد و شناساند الا من شاء الله تعالی و نیز هر قدر احادیث آن
کتب که ماخذ احکام بود اهل علم حدیث بعد بحث و تفتیش از میان ربوده و در صحف خود ایراد کرده و قضاء
وطر از انها نموده اند پس حاجتی و تعبی بسوی استحصال آن کتب برای عامل بحدیث باقی نیست بلکه هر قدر علم حدیث
که برای مجتهد معرفتش شرط کرده اند اقل قلیل ست نسبت بمحفوظات این کتب سته و ما عدای او خالی از جرح نیست
و غالب استدلال اهل بدع و اصحاب مذاهب اربعه بر انتصار مشارب خویش باحادیث همان کتب ست فلا فائدة
الیوم فی تتبع ذلک و استقراءه الا ان یقصد احد منهم مزید الاطلاع علیه و در احادیث این کتب ششگانه نزد
استدلال هنگام احتجاج مراعات مراتب مقرره محدثین واجب ست ورنه نزد اهل معرفت باین علوم شریفه
احتجاج و استنباط وی معتبر نباشد و آن مراتب این ست که شیخ عبدالحق دهلوی و جم غفیر از فقهاء و متکلمین و اصولیین
و محدثین گفته اند که مذهب جمهور اهل حدیث آنست که اعلای مراتب حدیث صحیح متفق علیه ست پستر آنچه

منفرد ست بدان بخاری پس آنچه منفرد ست بان مسلم پس آنچه بر شرط بخاری و مسلم باشد پس آنچه بر شرط بخاری باشد پس آنچه بر شرط مسلم بود پس
آنچه بر شرط غیر بخاری و مسلم بود از ائمهٔ حدیث که التزام صحت کرده و تصحیح نموده اند و مجموع اقسام باین ترتیب هفت ست و سخن در
شروط شیخین پیشتر درین کتاب گذشته و از وی معلوم گشته که ایشان خود کدام شرط ذکر نکرده اند و آنچه دیگران
شرط ایشان قرار داده اند منظور فیه ست و استدراک حاکم بر صحیحین و ایراد احادیث بر شروط ایشان کما ینبغی نیست
و لهذا مستقلین محدثین اعتماد بر تصحیح حاکم نمی کنند و کتاب او را از پایهٔ اعتبار انداخته اند گو بعض احادیث وی صحیح
یا حسن باشد اما غالبش ضعیف و شاذ و منکر و موضوع ست در صارم منکی نوشته ثم انه لما جمع المستدرک علی الشیخین
ذکر فیه من الاحادیث الضعیفة والمنکرة بل الموضوعة جملة کثیرة و روی لجماعة من المجروحین الذین ذکرهم فی کتابه
فی الضعفاء و ذکر انه تبین له جرحهم و قد انکر علیه غیر واحد من الائمة هذا الفعل انتهی حافظ ذهبی در طبقات گفته لاریب
ان فی المستدرک احادیث کثیرة لیست علی شرط الصحة بل فیه احادیث موضوعة شان المستدرک باخراجها فیه و لیته
لم یصنف المستدرک فانه غض من فضائله بسوء تصرفه انتهی گویم حافظ ابن طاهر صاحب تذکره گفته کان ای الحاکم
شدید التعصب للشیعة و کان یظهر التسنن فی التقدیم والخلافة و کان منحرفا عن معاویة والاد له متظاهرا بذلک
ولا یعتذر منه و ذهبی زیاده کرده اما انحرافه عن خصوم علی فظاهر و اما امر الشیخین فمعظم لهما بکل حال فهو شیعی لا رافضی
انتهی و ازینجا ثابت شد که ترک و اتیان اصحاب کتب صحاح سته در ضبط احادیث خالی از حکمت بالغه نیست و مرتبهٔ
صحیحین اعلی از مراتب باقی سنن ست در ثمرات النظر گفته هما اجل کتب الحدیث واحادیثهما السالمة عن التکلم اقرب
الاحادیث تحصیلا للظن و نفس العالم اسکن الی ما فیهما منها الی ما فی غیرهما هذا شیء یجده الناظر فی نفسه ان انصف
و کان من اهل العلم انتهی و هرگاه که با وجود چنین جلالت شان و رفعت مکان بر احادیث صحیحین مثلا تحکم کرده باشند
پس بکتب دیگر که فقهاء مقلده مذاهب و اهل آرای برای انتصار مشارب خود بدان بنا می جویند و هی هی چه رسد
و ازینجا معلوم شد که قول ابن همام که حکم علما بتقدیم صحیحین بر غیر اینها تحکم ست عین تحکم و خرق اتفاق و اهراق
دم انصاف و تعصب مذهب و حمیت جاهلیت ست لا غیر و قد سبق التصریح منا بذلک فیما تقدم و شک نیست
که در هر فن و علم سخن و حکم امام و عالم همان فن و علم معتبر ست نه حکم عالم فن و علم دیگر پس در برابر جمیع ائمه حدیث
قول واحد ابن همام فقیه حنفی چه وزن داشته باشد و کجا در خور التفات میتواند شد که نه از ائمه حدیث ست
و نه از اعلام جرح و تعدیل والله یقول الحق و هو یهدی السبیل آمدیم بر آنکه در خلاصه بعد ذکر اکتفاء ناس بستوری
راوی و حدوث باب حدیث صحیح از جمیع ائمه این شان نوشته که قصد لسماع حدیث لبقاء سلسله اسناد ست
که مخصوص باین امت حرسها الله تعالی ست انتهی و اسناد از دین ست و اگر اسناد نمی بود هر کسی هر چه میخواستی
میگفت و غلط از صحیح و خطا از صواب ممتاز نمی شد و این سلسله با وجود هزار خرابی زمان و زمانیان مقتضای ذکر

علم حدیث و قرآن وقایت اہل آثار رہ کثرت ارباب رای در ہر دیار و امصار ہنوز در بعض اقطار ارض برپا ست
بفحوای خبر مخبر صادق علیه الصلوة والسلام که یحمل ہذا العلم من کل خلف عدوله ینفون عنه تحریف الغالین
وانتحال المبطلین وتاویل الجاہلین اخرجه اہل السنن وغیرہم وصححه احمد ولله الحمد وآسعد ناس باین فضیلت درین
زمانه آخر مردم قطر یمن و نواحی او ہستند چنانکه از کتب تواریخ یمن مثل نفح العود والنفس الیمانی وجز آن ظاہر
وقد قال رسول الله صلعم الایمان یمان والحکمة یمانیة و در فضائل یمن احادیث دیگر نیز وارد شده لیس ہذا موضع
بسطها اگرچه فی الحال این سلسله بموت اکابر این علم دران دیار نیز رو بقلت آورده و صنعا از امثال سید محمد بن
اسمعیل امیر و اولاد امجاد ایشان و قاضی محمد بن علی شوکانی و اخلاف و تلامذه و اشباه ایشان رحمهم الله تعالی
وقدس ارواحهم خالی گشته **باب چهارم** در تحمل حدیث وطرق نقل وضبط و روایت وی و درین باب فصلها ست

فصل اول در اہلیت تحمل باید دانست که تحمل قبل اسلام و بلوغ و روایت بعد اسلام و بلوغ صحیح ست و بعضی
قبل بلوغ را منع کرده اند و این خطا ست زیرا که مردم بر قبول روایت حسن و حسین و ابن عباس و ابن الزبیر و نعمان
بن بشیر وغیرہم متفق اند وایشان تحمل حدیث قبل بلوغ کرده اند و ہمیشه مردم صبیان را می شنوانیدند پس اگر
تحمل قبل بلوغ صحیح نمی بود در اسماع صبیان فائده متصور نیست و در زمنی که سماع صبی دران صحیح ست اختلاف
کرده اند قاضی عیاض گفته اہل صنعت تحدیدش به پنج سال کرده اند و این سن محمود بن ربیع ست که بخاری بار
او ترجمه کرده و گفته باب متی یصح سماع الصغیر و گفته اند بلکه وی چهار ساله بود و عمل متاخرین بران مستقر گردیده
وایشان حدیث طفل پنج ساله را که سماعت دارد می نویسند و از مادون وی نیز می نویسند خواه خود حاضر شده باشد
یا کسی او را حاضر ساخته و بعضی گفته اند صواب اعتبار سماعت ہر صغیر ست پس اگر فہم خطاب و رد جواب می تواند
سماع او را صحیح میدانیم اگرچه کمتر از پنج سال باشد و نقل نحو ذلک عن احمد و موسی الحمال و اگر نمی تواند سماعش صحیح
نیست اگرچه پنجاه ساله باشد حافظ ابن کثیر گفته یصح تحمل الصغار الشہادة والاخبار و کذلک الکفار اذا ادوا
ما حملوه فی حال کمالهم وہو الاحتلام والاسلام وینبغی المبادرة الی اسماع الولدان الحدیث النبوی والعادة المطردة
فی اہل ہذه الاعصار وما قبلها بمدة متطاولة ان الصغیر یکتب له حضور الی تمام خمس سنین من عمره ثم بعد ذلک یسمی
سماعا واستانسوا فی ذلک بحدیث محمود بن الربیع انه عقل مجة مجها رسول الله صلعم من دلو فی دارهم وہو ابن خمس سنین
رواه البخاری فجعلوه فرقا بین السماع والحضور گویند نزد مامون طفلی چهار ساله را آوردند که قرآن خوانده و نظر
در رای نموده بود جز آنکه نزد گرسنگی میگریست حاصل آنکه قاضی اعتبار تحدید سن کرده و غیر وی اعتبار حالت نموده
وہو الصحیح و برین قول اشکال بحدیث محمود وارد نمی شود زیرا که دال بر اثبات سماع مثل او در سن و ذکا ست
نه بر نفی سماع دون او در عمر با آنکه ذکا و فطنت دارد ابو عبد الله زبیری گفته مستحب ست نوشتن حدیث

بعد بست سال زیرا که این عمر مجتمع عقل ست و موسی بن هارون گفته اہل بصره کتابت حدیث بعمر ده سال میکنند و اہل کوفه بعمر بست سال و اہل شام بعمر سی سال و صواب درین زمان آنست که اشتغال بسماع حدیث کنند با سماع صغیر از اول زمان که سماعش دران زمان صحیح ست زیرا که ملحوظ الآن ابقاء سلسله اسناد ست پس سن اشتغال بنوشتن حدیث و تقیید ش بازین تابل برای آن و تابل درین مخصوص منحصر نیست زیرا که مختلف میشود باختلاف اشخاص حافظ ابن حجر گفته و من المهم ایضا معرفة سن التحمل والاداء والاصح اعتبار سن التحمل بالتمییز هذا فی السماع وقد جرت عادة المحدثین باحضار هم الاطفال مجالس الحدیث ویکتبون لهم انهم حضروا ولا بد فی مثل ذلک من اجازة المسمع والاصح فی سن الطلب بنفسه ان یتاهل لذلک ویصح تحمل الکافر ایضا اذا اداه بعد الاسلام وکذا الفاسق من باب اولی اذا اداه بعد توبته وثبوت عدالته انتهی گویم نووی در آداب شیخ و طالب توسیع بسیار کرده و باجمله چنانکه روایت اصاغر از اکابر صحیح ست همچنان روایت اکابر از اصاغر نیز رواست مثل پدر از پسر و نحو آن حافظ ابن حجر گفته راوی از من دون خود در سن یا لقایا مقدار را روایة الاکابر عن الاصاغر گویند و این اخص ست از مطلق روایت آباء از ابناء و روایت صحابه از تابعین و روایت شیخ از تلمیذ خود و نحو آن انتهی سیوطی گفته اصل درین باب روایت نبی صلعم از تمیم داری ست حدیث جساسه را و این حدیث نزد مسلم ست نووی گفته فائده این نوع آنست که توهم نکنند که مروی عنه افضل و اکبر از راوی ست زیرا که این اغلب ست بلطور تنزیل اہل علم در منازل آنها بنا بر حدیث عائشه که نزد ابوداؤد و غیره ست و مثله ذکر الحافظ ابن حجر یعنی نیست مروی عنه را اگر صفت ثروت و راوی اعلم و اضبط از وست و فائده دیگر آنست که در سند ظن انقلاب نرود و این چند قسم ست یکی آنکه راوی اکبر در سن و اقدم در طبقه باشد مثل روایت زهری محمد بن شهاب از مالک شاگرد خود و روایت ازهری از تلمیذ خود خطیب بغدادی و وی دران هنگام جوان بود دوم آنکه راوی در قدر و منزلت اکبر از مروی عنه باشد نه در سن مثلا راوی حافظ عالم بود و مروی عنه شیخ راوی غیر عالم مثل روایت مالک از عبد الله بن دینار سوم آنکه راوی اکبر از مروی عنه باشد از دو وجه مثلا در سن و قدر هر دو مثل روایت عبد الغنی بن سعید حافظ از محمد بن علی صوری تلمیذ خود و روایت برقانی از خطیب و از ین وادی ست روایت صحابه مثل عبادله ثلثه از کعب احبار و روایت تابعی از تبع تابع مثل روایت زهری و انصاری از مالک و مثل عمرو بن شعیب که تابعی نیست لیکن زیاده از بست تابعین از وی روایت کرده اند و بعضی گفته زیاده از هفتاد کس کذا فی اسبال المطر و آمار روایات اصاغر از اکابر که بدان آنفا اشارت رفته پس جاده مسلوکه غالبه ست محتاج بیان نیست و خطیب در روایت آبا از ابنا تصنیفی کرده و در روایت صحابه از تابعین جزئی لطیف تالیف نموده و صلاح الدین علائی را در معرفت رلوی عن ابیه عن جده عن النبی صلعم مجلدی کبیر ست و آنرا اقسام گردانیده آنرا جمله یکی عود ضمیر در عن جده بر

راوی ست و ہو الابن دیگر عود او برابیہ ست کہ عاصم بن محمد عن محمد بن زید عن جدہ عبداللہ بن عمر واین ابیان
بتحقیق ساختہ و درہ بر ترجمہ حدیثی از مروی او تخریج نمودہ و حافظ ابن حجر کتاب در تلخیص فرمودہ و بران احجم
کثیرہ زیادہ کردہ و اکثر آنچہ دران واقع شدہ تسلسل روایت از آبا ست بچہاردہ پدر

فصل دوم

در طرق تحمل حدیث وآن چند قسم ست یکی سماع از لفظ شیخ خواہ بطریق املاء باشد یا تحدیث وخواہ از حفظ
شیخ بود یا از کتاب و واین ارفع طرق ست نزد جماہیر و ہذہ المرتبۃ ہی الغایۃ فی التحمل لانہا طریقۃ رسول اللہ صلعم
فانہ ہو الذی کان یحدث اصحابہ وہم یسمعون وہی ابعد من الخطاء والسہو قالہ الشوکانی فی ارشاد الفحول قال القاضی
عیاض فلا خلاف انہ یجوز ان یقول السامع حدثنا واخبرنا وانبانا وسمعت وقال لنا وذکر لنا فلان انتہی وخطیب گفتہ
ارفع عبارات درینجا لفظ سمعت پستر لفظ حدثنا وحدثنی ست ونزدیک نیست کہ احدی در احادیث اجازۃ
ومکاتبہ و در تدلیس غیر مسموع لفظ سمعت گوید ونیز خطیب گفتہ وقد کان جماعۃ من اہل العلم لا یکادون یخبرون
عما سمعوہ من الشیخ الا بقولہم انبانا منہم حماد بن سلمۃ وابن المبارک وہشیم ویزید بن ہارون وعبدالرزاق ویحیی بن
یحیی التمیمی واسحق بن راہویہ وآخرون کثیرون وبعض اہل علم لفظ حدثنا در اجازت میگفتند واز حسن وہمین ست
کہ میگفت حدثنا ابوہریرۃ وتاویل میکرد بآنکہ مراد تحدیث اہل مدینہ ست وحسن دران وقت در مدینہ بود مگر از
ابوہریرہ نشنیدہ ودر اسبال المطر گفتہ سمعت وحدثنی بایہما عبر فہی ارفع الصیغ وہذان اللفظان صالحان لمن سمع
وحدہ من لفظ الشیخ بانفراد المستمع حافظ ابن حجر گفتہ وتخصیص التحدیث بما سمع من لفظ الشیخ ہو الشائع بین اہل الحدیث
اصطلاحا ولا فرق بین التحدیث والاخبار من حیث اللغۃ وفی ادعاء الفرق بینہما تکلف شدید لکن لما تقرر الاصطلاح
صار ذلک حقیقۃ عرفیۃ تتقدم علی الحقیقۃ اللغویۃ انتہی پس اگر راوی صیغہ جمع آورد مثلا حدثنا یا سمعنا گفت این
دلیل ست بر آنکہ سماعتش ہمراہ غیر بودہ وگاہی نون برای عظمت باشد لکن بقلت حافظ ابن حجر گفتہ وارفعہا
مقدارا ما یقع فی الاملاء لما فیہ من التثبت والتحفظ لانہا لا تحتمل الواسطۃ ولان حدثنی قد یطلق فی الاجازۃ تدلیسا انتہی
در خلاصہ گفتہ مستحب آنست کہ در آنچہ تنہا از لفظ شیخ شنیدہ ست حدثنی گوید و در آنچہ ہمراہ غیر شنیدہ حدثنا و در آنچہ
بنفس خود بروی قراءت کردہ اخبرنی و در آنچہ آنرا بقراءت غیر شنیدہ اخبرنا و نروی نحوہ عن ابن وہب واختارہ الحاکم
وحکاہ عن اکثر مشایخہ وائمۃ عصرہ وابن الصلاح گفتہ ہذا حسن فائق وخطیب گفتہ ہذا مستحب لا مستحق عند اہل العلم کافۃ
ودر صورت شک مختار آنست کہ حدثنی یا اخبرنی گوید وبہ قال ابن الصلاح والبیہقی وکلام ابن القطان مقتضی آنست
کہ حدثنا واخبرنا مطلقا جائز ست واگر برای آنچہ تنہا شنیدہ حدثنا واخبرنا گوید وبرای آنچہ در جماعت شنیدہ حدثنی
واخبرنی نیز جائز باشد انتہی واستعمال اخبرنا نزد حفاظ بسیار ست تا آنکہ جماعتی از اہل علم در لفظ مسموع از شیخ جز لفظ
اخبرنا استعمال نمی کردند خطیب گفتہ عبدالرزاق در مسموع خود لفظ اخبرنا میگفت تا آنکہ احمد بن حنبل واسحق بن راہویہ

قدوم آورده‌اند و او را گفتند که حدثنا بگو ابن الصلاح گفته این همه اختلاف قبل شیوع تخصیص اخبرنا بمقروء علی الشیخ است
و در این حین دو چون حدثنا باشد و لفظ انبانا و نبّانا و انبانی تالی اخبرنا است خطیب گفته ثم یتلوا اخبرنا انبانا و نبانا
و هو قلیل فی الاستعمال ابن الصلاح گفته حدثنا و اخبرنا ارفع من سمعت من جهة اخری و هی انه لیس فی سمعت دلالة
علی ان الشیخ روی له و خاطبه به و فی حدثنا و اخبرنا دلالة علی انه خاطبه به و رواه له انتهی حاصل آنکه ارفع بودن این
هر دو لفظ از سمعت بیک جهت است و ازان ارفع بودنش از سمعت در سائر جهات لازم نمی آید پس اعتراض قاضی
غیر وارد است بعده ابن جماعه گفته قول ابن الصلاح مردود است بآنکه سمعت صریح در سماع است بخلاف اخبرنا که استعمال
در اجازت نزد بعض آمده در خلاصه گفته این رد مردود است بآنکه مقصود شیخ یعنی ابن الصلاح از لفظ جهة اخری
نه مصطلح اهل حدیث است بلکه مراد او بحسب لغت و عرف است نمی بینی که وی ذکر کرده که ابوالقاسم باوجود ثقت و صلاح
در روایت عسیر بود و برقانی بجائی می نشست که ابوالقاسم او را نمی دید و بحضور او آگاه نمی شد و از وی سماعت حدیث
میکرد و لهذا حدثنا میگفت نه اخبرنا زیرا که مقصودش روایت غیر بود حافظ ابن حجر گفته الانباء من حیث اللغة و اصطلاح
المتقدمین بمعنی الاخبار الا فی عرف المتاخرین فهو للاجازة کعن لانها فی عرف المتاخرین للاجازة و عنعنة المعاصر
محمولة علی السماع بخلاف غیر المعاصر فانها تکون مرسلة او منقطعة فشرط حملها علی السماع ثبوت المعاصرة انتهی این است
آنچه حافظ افاده کرده لیکن اگر معبر از عن کسی است که معروف بتدلیس بوده است پس در تعبیرش بعن خلاف است
محمول بر سماع از معاصر نخواهد بود چنانکه حافظ گفته الا من المدلس فانها ای عن لیست محمولة علی السماع و یشترط
فی حمل عنعنة المعاصر علی السماع ثبوت لقائهما ای الشیخ و الراوی عنه بعده گفته و لو مرة لیحصل الامن فی باقی معنعنه
عن کونه من المرسل الخفی و هو المختار تبعاً لعلی بن المدینی و البخاری و غیرهما من النقاد انتهی و از اینجا دریافت شد که
کلمه عن را سه حال است حمل بر اجازت مگر از معاصر و حمل بر سماع مگر از مدلس و مگر نزد ثبوت لقا و صاحب اسبال در توضیح
شرح تنقیح توضیحش کرده و اما قول قائل که قال لنا فلان او ذکر لنا پس از قبیل حدثنا است لیکن بمسموع در مذاکره
مجالس و مناظره بین الخصمین اشبه و الیق از حدثنا باشد و او ضع عبارات لفظ قال فلان و لم یقل لی او لنا است
و مع ذلک محمول بر سماع است اگر لقا او متحقق است خصوصاً از کسیکه نمیگوید این لفظ را مگر در آنچه آنرا شنیده است
و خطیب قال فلان را تخصیص بسماع کرده از کسیکه از عادتش معلوم شده که وی این لفظ را جز در مسموع نمیگوید و محفوظ
معروف آنست که این شرط نیست دوم قرارت تلمیذ بر شیخ است و اکثر قدما محدثین آنرا عرض نام کرده اند زیرا که
قاری آنرا بر شیخ عرض میکند و شیخ آنرا می شنود خواه بنفس خود بروی خوانده باشد یا دیگری خوانده و او شنیده است
و خواه این قرارت در کتاب باشد یا از حفظ و خواه شیخ حافظ آن باشد یا نه اگر این اصل نسخه را خود نگاه داشته است
یا کدام ثقه غیر او شوکانی گفته و لا خلاف ان هذه طریقة صحیحة و روایة معمول بها انتهی و حافظ ابن کثیر گفته و الروایة

بها سائغة عند العلماء و در خلاصه گفته و هی روایة صحیحة باتفاق خلافا لبعض من لا یعتد به و از ابو حنیفه مروی ست
که روایت از کتاب جائز نیست شوکانی گفته و لا وجه لذلک فانه یستلزم بطلان فائدة الکتابة و لا یجدان یکون
الروایة من الکتاب الصحیح المسموع اثبت من الروایة من الحفظ لان الحفظ مظنة السهو و النسیان و الاشتباه و اختلاف
کرده اند در آنکه قرأت بر شیخ مثل شنیدن از لفظ اوست در مرتبه یا فوق یا دون اوست از ابو حنیفه و مالک
و غیرهما ترجیح قرأت بر شیخ منقول ست بنا بر آنکه درین صورت محافظت از هر دو طرف ست و در صورت قرأت
شیخ محافظت از یک طرف ست شوکانی گفته و این ممنوع ست چه محافظت در هر دو طریقه از هر دو جانب ست
انتهی و آنرا مالک و اصحاب وی و اشیاخ وی از علماء مدینه مروی ست که هر دو یکسان ست و این مذهب معظم علما حجاز
و کوفه و بخارا است و صحیح ترجیح سماع از لفظ شیخ ست و این مذهب جمهور اهل مشرق ست در خلاصه گفته شاید وجهش
این ست که شیخ درین حین خلیفه رسول امین و سفیر او بسوی امت ست و اخذ از وی مثل اخذ از رسول ست انتهی
ماوردی و رویانی گفته تحمل تلمیذ از شیخ صحیح ست خواه قرأت بقصد باشد یا اتفاقا و مذاکرة و جائز ست که
شیخ اعمی یا اصم باشد و تلمیذ اعمی و کر بودن تلمیذ جائز نیست و در سماع از لفظ شیخ مطلقا احوط آنست که قرأت علی
فلان او قری علیه و انا اسمع گوید و شیخ بدان اقرار کند و تالی اوست لفظ حدثنا یا اخبرنا مقید بقید قرأت بر شیخ و نحو
آن حافظ ابن کثیر گفته و هذا اوضح و در جواز استعمال حدثنا و اخبرنا مطلقا بغیر تقیید بقید مذکور اختلاف ست
ابن مبارک و یحیی بن یحیی و احمد بن حنبل و نسائی و غیرهم ازان منع کرده اند زیرا که ظاهرش مقتضی آنست که شیخ خود
قرأت کرده ست و زهری و مالک و سفیان بن عیینه و یحیی بن سعید قطان و معظم حجازیین و کوفیین و غیرهم
جائز گفته اند و همین ست مذهب بخاری بجهت آنکه قرأت بر شیخ گویا قرأت از شیخ ست و نقله الصیرفی و الماوردی
و الرویانی عن الشافعی حتی ان منهم من سوغ سمعت ایضا و مذهب سوم جواز اطلاق اخبرنا و عدم جواز اطلاق حدثنا
و این مذهب شافعی و اصحاب اوست و مذهب مسلم و نسائی و جمهور اهل مشرق و اکثر محدثین ست و همین ست شائع و
غالب الآن زیرا که در حدثنا اشعار بنطق و مشافهت ست بخلاف اخبرنا و احسن محکی درین باب آنست که ابو حاتم
بر بعض شیوخ که سماعت از فربری داشت صحیح بخاری خواند و در هر حدیث او را میگفت حدثکم الفربری و چون
از کتاب فارغ شد شیخ را شنید ذکر میکند که وی آن کتاب را از فربری بطریق سماعت نه بطریق قرأت
شنیده ست پس ابو حاتم اعادهٔ قرأت تمام کتاب بر وی کرد و همه جا اخبرکم الفربری گفت قال الربیع قال الشافعی
اذا قرأت علی العالم فقل اخبرنا و اذا قرأ علیک فقل حدثنا قال ابن دقیق العید و هو اصطلاح المحدثین فی الآخر
و الاحتجاج له لیس بامر لغوی و انما هو اصطلاح منهم ارادوا به التمییز بین النوعین و ابن فورک گفته میان حدثنی و اخبرنی
فرق ست زیرا که جائز ست که اخبرنی در جائی باشد که بسوی او نوشته شده و حدثنی جز سماع محتمل دیگر نیست

حافظ ابن کثیر گفته وقد قیل ان اول من فرق بینهما ابن وهب قال الشیخ ابو عمرو وقد سبقه الی ذلک ابن جریج
والاوزاعی قال وهو الشائع الغالب علی اهل الحدیث جوینی گفته شرط صحت این طریق آنست که شیخ عالم باشد
بانچه تلمیذ آنرا میخواند واگر از وی تصحیف یا تحریف فرض کنند آنرا رد کند بر شاگرد والا روایت از وی صحیح نباشد
بعده گفته وای فرق بین شیخ یسمع اصواتا واجراسا لا یامن تدلیسا والباسا وبین شیخ لا یسمع ما یقرء علیه انتهی
ابو نصر قشیری گفته اینکه جوینی ذکر کرده در کلام قاضی یافته نشد چه قاضی تصریح کرده که تحمل از صبی ممیز صحیح ست
اگرچه معنی آن نداند و روایت حدیث از کسیکه معنی حدیث را نمی داند درست ست واین در ظن من اجماع ست از ائمه
حدیث و کیف که در حدیث آمده رب حامل فقه غیر فقیه ورب حامل فقه الی من هو افقه منه واگر علم راوی بمعنی حدیث
شرط کنیم باید که معرفت جمیع وجوه آن شرط نمائیم واین سد باب تحدیث ست حال آنکه خود امام تصریح کرده ست
بجواز اجازت وتعویل بران ولسیار ست که مجیز غیر محیط می باشد بجمیع انچه در کتاب مجاز ست وموافق جوینی ست
درین شرط کیا طبری ومازری وشاگرد را باید که درین طریقه چنین گوید قرأت علی فلان او اخبرنی او حدثنی قراءة
علیه واگر بر شیخ خواند وگفت اخبرک فلان یا گفت اخبرنا فلان وشیخ مستمع فاهم غیر منکر وغیر مکره ست این سماع
صحیح باشد و روایت روا بود اگرچه شیخ بدان نطق نکند علی الصحیح بلکه سکوت او واقرار تلمیذ بران کافی ست نزد
جمهور وبعض شافعیه مثل سلیم رازی وابو اسحق شیرازی وابن الصباغ وبعض ظاهریه نطق شیخ شرط کرده اند ونزد بعض ظاهریه اقرار شیخ بان نزد تمام
سماع شرط است ابن الصباغ گفته وله ان یعمل به وان یرویه قائلا قری علیه وهو یسمع ولیس له ان یقول حدثنی
وخواندن طالب بر شیخ از نسخهٔ او که شیخ حافظ آن نسخه باشد جید قوی ست واگر شیخ حافظ آن نسخه نیست واصل شیخ
درحالت سماع بدست موثوق به مراعی مقروّ اهل اوست بمنزلهٔ امساک شیخ ست خواه شیخ حافظ آن مقرو باشد
یا نه هذا هو الصحیح المختار الراجح وبعضی گفته اند که اگر شیخ حافظ آن نیست سماع صحیح نباشد واین قول مردود ست
زیرا که عمل محدثین برخلاف اوست واگر اصل بدست قاری ست ووی در دین ومعرفت موثوق به ست اولی تر
بصحت ست آری اگر اصل بدست موثوق به نیست وشیخ نیز حفظ آن ندارد پس سماع صحیح نباشد حافظ ابن کثیر گفته
اختلاف کرده اند در صحت سماع یا اسماع ناسخ ابراهیم حربی وابن عدی وابو اسحق اسفراینی ازان منع کرده وابو احمد
بن اسحق ضبعی گفته حضرت گوید حدثنا ونه اخبرنا وموسی بن هارون آنرا جائز داشته وابن مبارک بروی میخواند
ومی نوشت وابن حاتم گفته نزد عارم وعمرو بن مرزوق می نوشتم ودارقطنی جوان بود که بمجلس اسمٰعیل صفار حاضر شد
وصفار املا میکرد ودارقطنی جزء می نوشت بعض حاضرین او را گفتند که سماع تو صحیح نیست وتو می نویسی دارقطنی گفت
فهم من برای املا خلاف فهم تست ووی پرسید که شیخ تا اینندم چند حدیث املا کرده گفت هیجده حدیث وهمه را از
ظهر قلب با سانید ومتون بیان کرد همگنان در تعجب ماندند حافظ ابن کثیر گفته شیخ ما حافظ مزی در مجلس سماع می نوشت

وگاهی می‌غنود و بر قاری رد جید چنین واضح میسر بود بر وجهیکه قاری از نعاس او تعجب میکرد و گمان می برد که
وی در یافته غلط میکند حال آنکه وی مستیقظ می بود و شیخ ناعس با این انبه تر بود از وی و ذلک فضل الله
یوتیه من یشاء و ابن الصلاح گفته حکم تحدث در مجلس نیز همین ست اگر قاری سریع الروایة یا سامع بعید از قاری ست
بعده گفته اند یغتفر الیسیر من ذلک و اگر قرات را همراه نسخ می فهمد سماعش صحیح ست لیکن می باید که جبران آن باجازت
بعد این همه بکند حافظ ابن کثیر گفته هذا هو الواقع فی زماننا الیوم انه یحضر مجلس السماع من یفهم ومن لا یفهم والبعید
من القاری والناعس والمتحدث والصبیان الذین لا ینضبط امرهم بل یلعبون غالبا ولا یشتغلون بمجرد السماع وکل
هؤلاء قد کان یکتب لهم السماع بحضرة شیخنا الحافظ المزی وبلغنی عن القاضی تقی الدین المقدسی انه زجر فی مجلسه الصبیان
عن اللعب فقال لا تزجرهم فانا انما سمعنا مثلهم وقد روی عن ابن مهدی انه قال یکفیک من الحدیث شمه وکذا قال غیر
واحد من الحفاظ وقد کانت المجالس تعقد ببغداد وبغیرها من البلاد فیجتمع الفئام من الناس بل الالوف المؤلفة ویصعد
المستملون علی الاماکن المرتفعة ویبلغون عن المشایخ ما یملون فیحدث الناس عنهم بذلک مع ما یقع فی مثل هذه المجامع من
اللغط والکلام وحکی الاعمش انهم کانوا فی حلقة ابراهیم اذا لم یسمع احدهم الکلمة جیدا استفهمها من جاره قلت وقد
وقع هذا فی بعض الاحادیث عن عقبة بن عامر وجابر بن سمرة وغیرهما فهذا هو الاصلح للناس وان کان قد تورع آخرون
وشددوا فی ذلک والله اعلم انتهی کلامه رحمه الله تعالی و در روایت کتب مؤلفه ابدال حدثنا باخبرنا و بالعکس و همچنین
ابدال سمعت باحدهما و بالعکس جائز نیست چه محتمل ست که قائل او معتقد تسویه میان این الفاظ نباشد و اگر معتقد
او ست پس ابدال نزد تسویه مبنی بر خلاف مشهور در روایت حدیث ست که آیا واجب اداء همان الفاظ ست یا
نقل معنی آن هم جائز ست پس هر که اداء معنی بغیر نقل لفظ جائز داشته وی تجویز ابدال حدثنا باخبرنا و بالعکس کرده
و هر که جائز نداشته وی این ابدال را ناجائز گفته و شیخ را مستحب ست که سامعین را اجازت روایت جمیع کتاب
مسموع بدهد و اگر برای یکی این اجازت بخط خود نوشته دهد چنین برنگارد که سمعه منی و اجزت له روایته عنی چنانکه
بعض شیوخ همچنین کرده اند و ابن عتاب اندلسی گفته نیست غنا در سماع از اجازت زیرا که گاهی قاری غلط میکند
و شیخ غفلت می ورزد یا غلط میکند شیخ اگر قاری ست و سامع غفلت می نماید پس باین اجازت جبر مافات میگردد
و اگر مجلس محدث عظیم شد و مستملی از وی تبلیغ کرد پس در روایت سامع مبلغ نه مملی از مملی اختلاف ست جماعتی از متقدمین
و غیرهم بسوی جوازش رفته و محققین از ان منع نموده و هذا هو الصواب و سماع از کسیکه در پرده ست صحیح باشد اگر
آواز او را می شناسد و حدیث بلفظ او میکند یا حضور او را می شناسد اگر بروی خوانده شده ست و درینجا خبر ثقه
کافی ست هذا هو الصواب و از عائشه صدیقه و غیر او از ازواج مطهرات از ورای حجاب می شنیدند و روایتش
از انها میکردند باعتماد بر صوت و احتجاج کرده اند بقوله صلعم ان بلالا ینادی بلیل فکلوا واشربوا حتی ینادی

ابن ام مکتوم و شعبه و غیره گفته اند اذا حدثک من لا تری شخصه فلا تروعنه فلعله شیطان قد تصور فی صورته
یقول ثنا نا حافظ ابن کثیر گفته و هذا عجیب و غریب جدا انتهی و اگر شیخ بعد سماع لا تروعنی او رجعت عن اخبار که
یا نحو آن گفت و آنرا اسناد بسوی خطا یا شک یا نحو آن نکرد بلکه مجرد منع یا بس از روایت از خود نمود با وجود جزم
بآنکه حدیث و روایت اوست پس این همه مبطل سماع و مانع روایت از آن شیخ نیست و اگر تخصیص اسماع
بقومی کرده و بدون علم او دیگران هم شنیده اند پس ایشان را روایت از وی جائز ست و نیست التفات بسوی
قول شیخ و منع او و نسائی از حارث بن مسکین در همچنین حالت سماعت کرده و شیخ ابو اسحق اسفراینی بدان
فتوی داده و قول شیخ اخبرکم و لا اخبر فلانا مضر نباشد بلکه روایتش جائز بود حافظ ابن حجر گفته اگر یکی روایت
کرد و شیخ انکار مروی خود کرد جزما مردود باشد یا احتمالا مقبول باشد فی الاصح انتهی و این گویا تقسیم انکار
شیخ ست بدو قسم اول آنکه جزم کند شیخ بتکذیب مثلا گوید کذب علی یا ما رویت هذا یا نحو آن پس درین صورت
روایت وی از شیخ مردود ست بنابر آنکه یکی ازین هردو کاذب ست لا بعینه و نیست این قادح در یکی از ان
هردو بنابر تعارض دوم آنکه این جحد از شیخ بطریق احتمال باشد مثلا گوید ما اذکر هذا یا لا اعرفه پس اصح قبول
این حدیث ست چه محتمل ست که شیخ آنرا فراموش کرده باشد و بعضی گفته اند مقبول نیست زیرا که فرع تابع
اصل ست در اثبات حدیث پس چنانکه نزد ثبوت اصل ثبوت روایت فرع ست همچنان باید که فرع در نفی و تحقق
تابع اصل باشد و این متعقب ست بآنکه عدالت فرع مقتضی صدق اوست و عدم علم اصل منافی او نیست چه مثبت
عالم مقدم بر نافی شاک ست و قیاس آن بر شهادت فاسد باشد زیرا که شهادت فرع با وجود قدرت بر شهادت
اصل مسموع نیست بخلاف روایت فافترقا و من امثلة ذلک ما روی ان ابا هریرة کان یحدث بحدیث لا عدوی
ولا طیرة و یحدث ایضا بحدیث لا یورد ممرض علی مصح ثم انه اقتصر علی روایة حدیث لا یورد و امسک عن روایة
حدیث لا عدوی فروجع فیه و قالوا انا سمعناک تحدث به فابی ان یعترف به و مثله حدیث سهیل بن ابی صالح عن ابیه
عن ابی هریرة مرفوعا فی قصة الشاهد و الیمین قال الدراوردی حدثنی به ربیعة عن سهیل قال فلقیت سهیلا فسألته
عنه فلم یعرفه فقلت له ان ربیعة حدثنی عنک بکذا فکان سهیل بعد ذلک یقول حدثنی ربیعة عنی انی حدثته عن ابی
قال عبد العزیز و قد کان سهیل اصابته علة اذهبت بعض عقله و نسی بعض حدیثه و قد خالف بعض الحنفیة و ردوا
حدیث ابی هریرة فی الشاهد و الیمین کذا فی اسبال المطر سوم اجازت احمد ابن فارس صاحب مجمل اللغة گفته اجازت
ماخوذ ست از جواز الماء یعنی آبی که ماشیه و حرث را نوشانیده می شود یقال منه استجزت فلانا فاجازنی اذا اسقاک
ماء لماشیتک او ارضک همچنین طالب علم از عالم استجازت علم او میکند و عالم او را اجازتش میدهد و برین تقدیر
تعدیه فعل بغیر حرف جر و ذکر روایت جائز باشد پس بگوید که اجزت فلانا مسموعاتی و گفته اند که اجازت اذن ست

حافظ ابن کثیر گفته حمل بعض الاجازة اذن کالوکالة و فیها لو قال وکلتک فی بیع ما سأملکه خلاف انتهی و برین تقدیر
می توان گفت اجزت لک روایة مسموعاتی و اگر اجزت لک مسموعاتی گوید بر حذف مضاف باشد پس اجازت
آنست که چنین گوید اجزت لک ان تروی عنی هذا الحدیث بعینه او هذا الکتاب او هذه الکتب و مذهب جمهور
آنست که روایت باین اجازت جائزست و قاضی ابو الولید باجی بران ادعاء اجماع کرده و ابن الصلاح بران
نقض نموده و گفته که ربیع از شافعی منع روایت باجازت نقل کرده و شعبة بن الحجاج و غیره از ائمه و حفاظ حدیث
گفته اند که اگر اجازت صحیح شود رحلت باطل گردد و ابو زرعه رازی گفته لو صحت الاجازة لذهب العلم و من المانعین
ابراهیم الحربی و ابو الشیخ محمد بن عبد الله الاصفهانی و القاضی حسین بن محمد المروزی صاحب التعلیقة و ابو نصر الوائلی
السجزی و حکی ذلک عن جماعة ممن لقیهم و الماوردی و الرویانی من الشافعیة و ابو طاهر الدباس من الحنفیة و گفته
هر که دیگری را گفت اجزت لک ان تروی عنی پس گویا چنین گفت اجزت لک ان تکذب عنی و جوابش آنست که
که اجازت مستلزم بطلان رحلت نیست و نیز مراد از رحلت تحصیل طریق روایت ست و این طریق باجازت حاصل
گشته و همچنین اجازت مستلزم ذهاب علم نیست غایة ما فی الباب آنکه هر که روایت بالاجازت کرده وی ترک چیزی کرده
که اقوی از اجازت بوده در طرق روایت و آن چیز طریقه سماع ست و این همه طرق روایت و علم محفوظ ست نهایت
ما هو الاقوی نمی رود و قول ابن دباس که اجازت گویا اجازت بروایت کذب ست قولی خلف و کلامی باطل ست
زیرا که مراد از تحصیل طریق روایت حصول ثقت بخبرست و آن درینجا حاصل ست و چون سماع شیخ و اذن او برای
تلمیذ بروایت متحقق گشت مطلوب از اسناد حاصل گردید و نیست فرق درمیان طرق متنوعه در روایت بطور
تفصیل در اتصاف هر واحد از آن بآنکه او طریق ست اگرچه بعضی از آنها اقوی از بعض باشد و ازینجا معلوم
شد که قول ابن حزم در کتاب الاحکام که انه بدعة غیر جائزة بلا وجه ست و اختلاف کرده اند در آنکه تلمیذ را میرسد که
در اجازت حدثنی یا اخبرنی یا حدثنا یا اخبرنا گوید بغیر تقییدش بآنکه این اجازت ست یا نگوید بعضی اجازت
داده و بعضی منع کرده مگر بتقیید مذکور و هو ان یقول حدثنی اجازة او اخبرنی اجازة ابن دقیق العید گفته و اجود العبارات
فی الاجازة ان یقول اجاز لنا قیل و یجوز ان یقول انبانی بالاتفاق و بالجملة اجازت بر چند نوع ست یکی
اجازت معین برای معین در معین مثل اجزتک کتاب البخاری مثلا یا اجزت فلانا جمیع ما اشتملت علیه فهرستی و نحو آن
و این اعلی انواع اجازت ست حافظ ابن کثیر گفته و هی المناولة و هی جائزة عند الجماهیر حتی الظاهریة لکن
خالفوا فی العمل بها لانها فی معنی المرسل عندهم اذ لم یتصل السماع و شوکانی گفته و هذه الطریق اعلی طرق الاجازة
و در سبل السلام گفته و هذا اعلی الاضرب المجردة عن المناولة و الصحیح جواز الروایة و العمل بها سیوطی در شرح تقریب
گفته و ادعی ابو الولید الباجی و عیاض الاجماع علیها و ابطلها جماعات من الطوائف انتهی و در خلاصه گفته

صحیح نزد جمهور از علما محدثین وفقها جواز روایت باجازت ست مطلقا وجماعتی ازان منع نموده واحتجاج مجیز
بآنست که اجازت اخبار ست بمرویات جملة پس صحیح باشد چنانکه اگر اخبار بتفصیل میکرد صحیح می بود واخبارش
مفتقر نیست بسوی نطق صریحا مثل قراءت بروی انتهی ابن الصلاح گفته وفی الاحتجاج لتجویزها غموض ویتجه ان یقال
اذا اجاز له ان یروی عنه مرویاته فقد اخبره بها جملة وقال الخطیب احتج العلماء بجوازها بحدیث ان النبی صلعم کتب سورة
براءة فی صحیفة ودفعها لابی بکر ثم بعث علی بن ابی طالب فاخذها منه ولم یقرأها علیه ولا هو ایضا حتی وصل الی مکة
ففتحها وقرأها علی الناس انتهی ودر اسبال المطر نوشته واستدل المیانجی علی صحتها بانه صلعم بعث عبد الله بن جحش وبعث
معه ثمانیة من المهاجرین وکتب له کتابا وامره ان لا ینظر فیه حتی یسیر یومین ثم ینظر فیه ویمضی کما امره فامتثل امره
وعمل بمضمونه قال فهذا وشبهه حجة فی المناولة والاجازة ذکره ابن عبد البر فی کتاب العلم دوم اجازت معین در غیر
معین ست مثل قول شیخ اجزتک او اجزت لکما ولکم ان تروی عنی ما ارویه او ما صح عندک من مصنفاتی او مسموعاتی
او مرویاتی والجمهور علی جواز الروایة بها ووجوب العمل ومنعه جماعة منهم الجوینی وحافظ ابن کثیر گفته وهذا مما یجوزه الجمهور
ایضا روایة وعملا انتهی ودر اسبال المطر گفته الخلاف فیه اقوی والاکثر والجمهور من الطوائف علی جواز الروایة ووجوب العمل
بها انتهی سوم اجازت عموم برای غیر معین کقوله اجزت للمسلمین او کل احد او اهل زمانی او لمن ادرک زمانی
او حیاتی او لاهل الاقلیم الفلانی او لاهل البلدة الفلانیة او الموجودین او لمن قال لا اله الا الله
جمیع مرویاتی وانچه مشابه این عبارت باشد ونام اجازت عام برده ودران خلاف ست جماعتی آنرا جائز داشته منهم الخطیب
وابو الطیب الطبری اما خطیب مطلقا روا داشته پس اگر مقید بوصفی خاص شود اولی تر بجواز باشد وطبری آن را
برای جمیع مسلمین موجودین نزد اجازت روا داشته وابو بکر حازمی جوازش از شیخ خود ابی العلاء همدانی وغیره از محدثین
مغاربه نقل کرده ودیگران منع کرده اند واین جواز وقتی ست که مجاز له اهلیت روایت داشته باشد واما اگر اهل
نیست مثل صبی پس قومی آنرا جائز داشته ودیگران ازان منع کرده وحجت خطیب برای جواز آنست که اجازت
در حقیقت اباحت مجیز برای مجاز له ست بآنکه از وی روایت کند واباحت برای مکلف وغیر او هر دو صحیح ست
ولابد ست از تقیید قول قائل بجواز بآنکه هر که متاهل روایت نیست وی روایت نکند مگر بعد ازانکه متاهل او
شود ودر اسبال المطر گفته فان قیده بوصف خاص کاجزت طلبة العلم ببلد کذا فاقرب الی الجواز من غیر المقیدة
قال القاضی عیاض ما اظنهم اختلفوا فی جواز ذلک ولا رأیت منعه لاحد لانه محصور موصوف کقوله لاولاد فلان
وحافظ ابن حجر گفته هو اقرب الی الصحة لقرب الانحصار انتهی وقال وروی بالاجازة العامة جمع کثیر جمعهم بعض الحفاظ
فی کتاب ورتبهم علی حروف المعجم لکثرتهم وکل ذلک کما قال ابن الصلاح توسع غیر مرضی لان الاجازة الخاصة
المعینة بلا قراءة شیء علیه مختلف فی صحتها اختلافا قویا عند القدماء وان کان العمل استقر علی اعتبارها عند المتاخرین

فهی دون السماع بالاتفاق فکیف اذا حصل فیها الاسترسال المذکور فانها تزداد ضعفا لکنها فی الجملة خیر من ایراد
الحدیث معضلا والله اعلم انتهى قال البلقینی ومما قیل من ان الاصل الاجازة العامة ذکره ابن سعد فی الطبقات
ثنا عفان ثنا حماد ثنا علی بن زید عن ابی رافع ان عمر بن الخطاب قال من ادرک وفاتی من سبی العرب فهو حر لیس فیه دلالة لان التعلیق
النافذ لا یحتاج الی ضبط وتحدیث بخلاف الاجازة ففیها تحدیث وتحمل وضبط فلا یصح ان یکون ذلک دلیلا لهذا
ولو جعل دلیله ما صح من قول النبی صلعم بلغوا عنی ولو آیة لکان له وجه قوی انتهى چهارم اجازت معدوم مثل قول
ایشان اجزت لمن یولد لفلان ودران خلاف ست خطیب آنرا جائز داشته واز ابن فراء حنبلی وابن عمروس مالکی
حکایتش کرده زیرا که اذن ست ونسبه عیاض لمعظم الشیوخ قال الخطیب وحجتهم القیاس لتعلیق الوکالة وقال ابن الفراء و
ابن عمروس ان الجهالة ترتفع عند وجود المشیئة ویتعین المجاز له عندها قال الخطیب وسمعت ابن الفراء یحتج لذلک بقوله
صلعم لما امر زیدا علی غزوة مؤتة فان قتل زید فجعفر فان قتل جعفر فابن رواحة فعلق التامیر قال وسمعت ابا عبد الله
الدامغانی یفرق بینها وبین الوکالة بان الوکیل ینعزل بعزل الموکل بخلاف المجاز وقاضی ابو الطیب وابن الصباغ وابن الصلاح
ابطالش کرده ودر خلاصه گفته وهو الصحیح لانها فی حکم الاخبار ولا یصح اخبار المعدوم واگر تسلیم کنیم که آن اذن ست
پس این اذن صحیح نباشد چنانکه وکالت برای معدوم صحیح نبود آری اگر عطف آن بر موجود کنند وگوید اجزت
لفلان ولمن یولد له او اجزت لک ولعقبک ونسلک پس نزد ابو بکر بن ابی داود جائز ست واین اولی
بجواز ست از معدوم مجرد نزد کسیکه آن را جائز میدارد وحافظ ابن حجر گفته اقرب عدم صحت ست وهمچنین
اجازت برای موجود یا معدوم معلق بشرط مشیت مثل اجزت لک ان شاء فلان او اجزت لمن شاء فلان
نه آنکه چنین گوید اجزت لک ان شئت انتهى نووی گفته در تعلیق جهالت ست واظهر بطلان اوست وبه قطع
ابو الطیب الشافعی وابو حنیفة ومالک در وقف هر دو قسم را جائز داشته اند وشافعی اجازتش در ثانی داده نه در اول
ودر اسبال المطر گفته الاجازة للمعدوم کاجزت لمن یولد لفلان ومن یولد له او لک ولعقبک ما تناسلوا فاولی بالجواز
مما اذا افرده بالاجازة قیاسا علی الوقف فانه یصح علیه وفعل الثانی ابن ابی داود واجاز الخطیب الاول والف
فیه جزءا وقال به اجاز اصحاب مالک وابی حنیفة الوقف علی المعدوم وان لم یکن اصله موجودا انتهى حافظ ابن حجر گفته
وقد جوز الروایة بجمیع ذلک سوی المجهول ما لم یتبین المراد منه الخطیب وحکاه عن جماعة من مشایخه انتهى وقال ایضا
استعمل الاجازة للمعدوم ابو بکر بن ابی داود انتهى گویم سیوطی گفته وانه قال وقد سئل الاجازة قد اجزت لک ولاولادک
ولحبل الحبلة یعنی الذی لم یولد وابعد واستعمل المعلقة منهم ایضا ابو بکر بن ابی خیثمة ودر خلاصه نوشته اجازت برای
طفل غیر ممیز صحیح ست وقطع به القاضی ابو الطیب قال الخطیب وعلیه عهدنا شیوخنا یجیزون الاطفال الغیب ولا
یسألون عن اسنانهم وتمییزهم لانها اباحة للروایة والاباحة تصح للعاقل ولغیر العاقل انتهى گویم سیوطی نزد اتقال

حافظ ابن حجر طفل سه ساله بود که از حافظ عراقی برای وی اجازت گرفتند لهذا شهرکانی او در تلامذهٔ حافظ نوشته بلکه خود سیوطی در آخر کتاب تدریب
شرح تقریب در حدیث ثانی مسلسل بشافعی تصریح کرده و نوشته و اجازنی حافظ العصر شیخ الاسلام ابو الفضل العسقلانی اجازة عامة ولم
اروبها غیر هذا الحدیث انتهی پنجم اجازت مجهول ست یعنی کتاب مجهول یا رجل مجهول کاجزتک کتاب السنن و هو یروی کتبا فی السنن او اجزتک
لبعض سموعاتی و این قسم اجازت باطل ست کذا فی الاسبال و حافظ ابن کثیر گفته هی فاسدة ولیس منها ما یقع فی الاستدعاء لجماعة مسمین
لا یعرفهم المجیز او لا یتصفح انسابهم ولا عدتهم فان هذا سائغ شائع کما لا یستحضر المسمع انساب من یحضر مجلسه ولا عدتهم والله اعلم ولو قال اجزت روایة
هذا الکتاب لمن احب روایته عنی فقد کتبه ابو الفتح محمد بن الحسین الازدی و سوغه غیره و قواه ابن الصلاح ششم اجازت چیزی که مجیز تحمل نکرده
بوجهی از سماع یا اجازت تا مجاز له روایتش نزد تحمل مجیز کند قاضی عیاض گفته انه منعه قاضی قرطبة ابو الولید بعده گفته و هو ای المنع
الصحیح فانه یاذن له بالتحدیث بما لم یحدث به و یبیح له ما لم یعلم انه لا یصح له الاذن فیه نووی گفته و هذا هو الصواب هفتم اجازت مجاز مثل اجزتک مجازاتی او
اجزت لک ما اجیز لی نووی گفته و الصحیح الذی علیه العمل جوازه و به قطع الحفاظ انتهی و دارقطنی آن را یاد کرده و کان ابو الفتح یروی بالاجازة عن الاجازة
و ربما والی بین اجازات ثلث انتهی حافظ ابن کثیر گفته واما الاجازة بما یرویه اجازة فالذی علیه الجمهور الروایة بالاجازة علی
الاجازة وان تعددت و ممن نص علی ذلک الدارقطنی و شیخه ابو العباس بن عقدة و الحافظ ابو نعیم الاصفهانی و الخطیب و غیر
واحد من العلماء و قال ابن الصلاح و منع من ذلک بعض من لا یعتد به من المتاخرین و الصحیح الذی علیه العمل جوازه و شبهوا ذلک
بتوکیل الوکیل انتهی و هر که روایت این چنین اجازت کند او را باید که در کیفیت اجازت شیخ شیخ خود تامل کند تا روایت غیر
مندرج را زیر او مندرج نکرده باشد و چون صورت اجازت شیخ الشیخ او چنین باشد که اجزت له ما صح عندی من سماعی
بعد چیزی از سماع شیخ شیخ وی بنظر او گذشته پس او را نمی رسد که روایتش از شیخ خود از شیخ وی کند تا آنکه ظاهر شود که این منظور
از آن جنس ست که نزد شیخ وی بود لیس از مسموعات شیخ خودش که این اجازت او ست صحیح شود در خلاصه گفته و هذه دقیقة
حسنة والله اعلم انتهی و استحسان اجازت وقتی ست که مجیز عالم المجاز باشد و مجاز له از اهل علم بود زیرا که این توسعی ست که
اهل علم محتاج بسوی او هستند و بعضی این را شرط کرده اند و محکی ست از مالک و ابن عبد البر گفته صحیح آنست که جائز نیست
اجازت مگر برای ماهر در صناعت و در معین الاسناد خود هیچ مشکل نیست انتهی یعنی در کتاب معین که مشتمل بر ذکر اسناد باشد
مثل صحیح بخاری و مجیز بکتابت یا بلفظ باجازت میرسد و اگر اقتصار بر کتابت با قصد اجازت کند نیز صحیح باشد چنانکه سکوت
نزد قرارت بروی اخبار ست اگرچه بدان متلفظ نشده لکن رتبه اش کمتر از رتبهٔ ملفوظها ست طریق چهارم مناولت ست
و اصل دران تعلیق بخاری ست در کتاب العلم ان رسول الله صلعم کتب لامیر السریة کتابا و قال لا تقراه حتی تبلغ مکان کذا
وکذا فلما بلغ ذلک المکان قراه علی الناس و اخبرهم بامر النبی صلعم و وصله البیهقی و الطبرانی بسند حسن سهیلی گفته احتجاج کرده ست
بخاری باین روایت بر صحت مناوله پس همچنین عالم هرگاه کتابی بتلمیذ دهد او را جائز ست که روایت ما فی الکتاب ازوی
بکند و گفته بوقتش صحیح و بلقینی گفته احسن ما یستدل به علیها ما استدل به الحاکم من حدیث ابن عباس انه صلعم بعث بکتابه

الی کسری مع عبد الله بن حذافة وامره ان یدفعه الی عظیم البحرین فدفعه عظیم البحرین الی کسری ذکره السیوطی حافظ ابن حجر
گفته شرط کرده اند در صحت روایت بمناوله اقتران او باذن بروایت و چون این شرط حاصل شود ارتفع النزاع
اجازت باشد زیرا که دران تعیین و تشخیص ست انتهی واین چند صورت دارد از انجمله آنکه شیخ کتابی که اصل سماع
بتلمیذ دهد یا فرع مقابل به بدهد و بگوید که هذا سماعی او روایتی عن فلان فاروه عنی او اجزت لک روایته بعده
آن فرع در دست او تملیکا یا تا انجا که آنرا نوشته گیرد باقی دارد و از انجمله آنکه تلمیذ جزوی یا کتابی که دران سماع
اوست بنظر شیخ بگذراند وی آنرا تامل کند و درین تامل عارف متیقظ باشد و آنرا دیده بطالب باز دهد و گوید هو
حدیثی او سماعی او روایتی فاروه عنی قاضی عیاض در الماع گفته روایت باین طریقه بالاجماع جائزست و مازری
گفته نیست شک در وجوب عمل بدان و نیست معنی برای خلاف دران صیرفی گفته ولا اقول حدثنا ولا اخبرنا
فی کل حدیث نووی گفته انها تسمی عرض المناولة واحتج من اعتبرها الی ان مناولته ایاه تقوم مقام ارساله الیه بالکتاب
من بلد الی بلد وقد ذهب الی صحة الروایة بالکتابة المجردة جماعة من الائمة ولو لم یقترن ذلک بالاذن بالروایة کانهم
اکتفوا فی ذلک بالقرینة ولم یظهر لی فرق بین مناولة الشیخ الکتاب من یده للطالب وبین ارساله الیه بالکتاب
من موضع الی موضع اخر اذا خلا کل منهما عن الاذن انتهی و در خلاصه نوشته که غیر واحد از ائمه حدیث این قسم
مناوله را عرض می نامند و گذشت که قرات بر شیخ را عرض میگویند پس این را عرض المناوله نام باید کرد و آنرا
عرض القراءة باید گفت واین مناوله همچو سماع ست در قوت و نزد جماعتی منحط از درجه سماع ست وهو الصحیح
شوکانی گفته وروی عن احمد ومالک واسحق ان هذه المناولة المقترنة بالاجازة کالسماع وحکاه الخطیب عن ابن
خزیمة انتهی وحافظ ابن حجر گفته فان ناوله ای الشیخ التلمیذ الکتاب واسترده فی الحال فلا یتبین ارفعیته لکن لها
زیادة مزیة علی الاجازة المعینة وهی ان یجیزه الشیخ بروایة کتاب معین ویعین له کیفیة روایته له واذا خلت
المناولة عن الاذن لم یعتبر بها عند الجمهور انتهی وقال الحاکم ان هذا ای عرض المناولة سماع عند کثیر من المتقدمین
وحکوه عن مالک نفسه والزهری وربیعة ویحیی بن سعید الانصاری من اهل المدینة وعلقمة وابراهیم والشعبی من الکوفة
وقتادة وابی العالیة وابی المتوکل الناجی من البصرة وابن وهب وابن القاسم واشهب من اهل مصر وغیرهم من
اهل الشام والعراق ونقله عن جماعة من مشایخه قال ابن الصلاح وقد خلط فی کلامه عرض المناولة بعرض القراءة
ثم قال الحاکم والذی علیه جمهور فقهاء الاسلام الذین افتوا فی الحلال والحرام فانهم لم یروه سماعا وبه قال الشافعی
وابو حنیفة واحمد واسحق والثوری والاوزاعی وابن المبارک ویحیی بن یحیی والبویطی والمزنی وعلیه عهدنا ائمتنا
والیه ذهبوا والیه نذهب انتهی و از انجمله آنکه شیخ سماع خود را بتلمیذ دهد و اجازتش فرماید و باز آنرا از وی
بستد واین دون ماسبق ست پس اگر این اصل یا مقابل به که موثوق بموافقت اصل ست بیابد روایتش

او را جائز باشد و در ضرورت حزیت کثیره او بر اجازت مجرده در معین ظاهر نمی شود جماعتی از اهل فقه و اصول
بدان تصحیح کرده اند و اما شیوخ حدیث قدیما و حدیثا پس این اوی حزیت می بینند و از آنجمله طالب نسخه آرد و گوید هذه
روایتک فناولنیه واجزلی روایته و شیخ آنرا به پذیرد و بغیر نظر و تحقیق در روایت وی و این باطل ست آری اگر
بخبر و معرفت طالب وثوق دارد و بران اعتماد کند این اجازت صحیح باشد چنانکه قرارت او معتمد ست و اگر چنین گوید
که حدث عنی بما فیه ان کان روایتی مع برائتی من الغلط نیز جائز و حسن باشد نوع دوم مناولت آنست که مجرد
از اجازت باشد و آن چنان ست که شیخ طالب الکتابی بدهد و گوید هذا سماعی من فلان و بر همین قول اقتصار نماید
و نگوید اروه عنی پس صحیح آنست که روایت بدان جائز نیست و به قال الفقهاء و اهل الاصول منهم ابن الصلاح
والنووی و عابوا من جوزه من المحدثین و خطیب از قومی حکایت جواز روایت بدان کرده و به قال ابن الصباغ
والرازی و وجه جواز آنست که قول شیخ هذا سماعی بالاقتصار مثل قول او حدثنا فلان بالاقتصار ست و چون از
شیخ حدیثی شنید روایت آن حدیث از وی جائز ست اتفاقا پس این نیز قیاسا علیه جائز باشد و چنانکه در
تحدیث شرط نیست که اجیزک او اجیز او احدث معک گوید همچنان درینجا نیز شرط نباشد و درین حین هیچ فرق میان
هر دو صورت نیست مگر باجمال و تفصیل و این خوابان آنست که حق درین مسئله با محدثین باشد والله اعلم در خلاصه
گفته زهری و مالک اطلاق حدثنا و اخبرنا درین قسم مناوله جائز داشته اند و این لائق بمذهب کسی ست که عرض
مناوله المقرون بالاجازة را سماع میگیرد اند و از ابونعیم اصفهانی و مرزبانی و غیرهما جوازش در اجازت مجرده
از مناوله آمده و قول صحیح که جمهور و اهل تحری بر آنند منع ازان و تخصیص او بعبارت مشعر باجازت ست کحدثنا
اجازة او مناولة او اذنا او اجازنی او ناولنی و مانند آن و قومی از متاخرین اصطلاح کرده اند بر اطلاق انبانا
در اجازت و قومی آنرا اختیار کرده و بیهقی بسوی آن میل نموده و ابن حمدان گفته کل قول البخاری قال لی فهو
عرض و مناولة طریق پنجم مکاتبت ست و آن چنان ست که شیخ مسموع خود را برای غائبی یا حاضری بخط خویش
بنویسد یا او را اذن کتابتش بدهد و این نیز دو گونه ست یکی آنکه مقرون باجازت باشد باین طور که بسوی
وی چنین بنویسد اجزت لک ما کتبته الیک او لک او کتبت به الیک و نحو آن از عبارات و این در صحت و قوت مثل
مناوله المقرونة باجازت ست دیگر آنکه مجرد از اجازت باشد باین طور که شیخ بسوی وی چنین بنگارد که حدثنا
فلان و قومی ازان منع کرده منهم الماوردی و بسیاری از متقدمین و متاخرین و غیر واحد از شافعیین و اصحاب
اصول آنرا جائز داشته منهم ایوب و المنصور و اللیث در خلاصه گفته و هو الصحیح المشهور و ذلک عندهم معدود فی
المسند الموصول و فیها اشعار قوی بمعنی الاجازة فهی و ان لم تقترن بالاجازة لفظا فقد تضمنت معنی و یکفی فی
معرفة خط الکاتب و شرط بعضهم البینة و هو ضعیف انتهی و نووی گفته و هو الصحیح المشهور بین اهل الحدیث و یوجد

فی مستشفا منهم کتب الی فلان قال حدثنی فلان والمراد به هذا وهو معمول به عندهم معدود فی الموصول لاشعاره بمعنی
الاجازة وزاد السمعانی فقال هی اقوی من الاجازة سیوطی در شرح تقریب گفته وهو المختار بل هو اقوی من اکثر
صور المناولة وفی صحیح البخاری فی الایمان والنذور کتب الی محمد بن بشار ولیس فیه بالمکاتبة عن شیوخه غیره وبعد
نووی گفته ثم الصحیح ان تقول فی الروایة کتب بها الیّ فلان قال حدثنا فلان او اخبرنی فلان مکاتبة او کتابة او
نحوه ولا یجوز اطلاق حدثنا واخبرنا انتهی در سبال المطر زیاده کرده وهذا کما تراه مخالف لما قال الحافظ انه الاصح
واشرنا الیه بقولنا هذا اصح القول فی العلوم شوکانی گفته وکیفیة الروایة ان یقول کتب الیّ او اخبرنی کتابة فان کان
الکاتب قد ذکر الاخبار فی کتابه فلا باس بقوله اخبرنا وجوز الرازی ان یقول التلمیذ اخبرنی مجردا عن قوله کتابة قال
ابن دقیق العید واما التقیید بقوله کتابة فینبغی ان یکون هذا ادبا لا ان القول اذا کان مطابقا جاز اطلاقه ولکن العمل
مستمر علی ذلک عند الاکثرین وجوز اللیث بن سعد اطلاق حدثنا واخبرنا فی الروایة بالکتابة وقاضی عیاض گفته
ان الذی علیه الجمهور من ارباب النقل وغیرهم جواز الروایة لاحادیث الکتابة ووجوب العمل بها وانها داخلة فی المسند
وذلک بعد ثبوت صحتها عند المکتوب الیه ووثوقه بانها عن کاتبها ومنع قوم عن الروایة بها منهم الماوردی والرویانی
وممن نقل عنه انکار قبولها الحافظ الدارقطنی والآمدی وحافظ کتابت را در مرتبه هفتم نهاده ونووی آنرا مرتبه پنجم
گردانیده وکذا صاحب الخلاصة وششم اعلام را وهفتم وصیت را وهشتم وجادت را مقرر ساخته وشوکانی کتابت را
مرتبه سوم نشان داده ومناوله را چهارم واجازت را پنجم مقرر نموده وحافظ تصریح بهشتم نکرده ودر وجادت
ووصیت واعلام اذن شرط نموده وبرای اینها ذکر رتب نکرده در سبال المطر گفته والامر بیّن وهذه اصطلاحات
تتمیز بها المرویات وقد بسطنا القول فی هذه الصیغ فی شرحنا علی تنقیح الانظار انتهی گویم حاصل کلام آنست که کتابت
مقترن باجازت باین طور که شیخ بسوی تلمیذ خود بنویسد سمعت من فلان کذا وقد اجزت لک ان ترویه عنی وخط شیخ
معروف باشد جائز ست پس اگر این کتابت مجرد از اجازت باشد روایت بدان نزد بسیاری از متقدمین جائز
بود تا آنکه ابن سمعانی گفته که آن اقوی از مجرد اجازت ست وکیا طبری گفته بمنزله سماع ست زیرا که کتابت احد
اللسانین ست وآنحضرت صلعم چنانکه تبلیغ حاضرین بخطاب میکرد تبلیغ غائبین بکتاب می فرمود وبعمالین خود
گاهی می نوشت وگاهی قاصد میفرستاد بیهقی در مدخل گفته الآثار فی هذا کثیرة من التابعین فمن بعدهم وفیها
دلالة علی ان جمیع ذلک واسع عندهم وکتب النبی صلعم شاهدة لقولهم قال الا ان ما سمعه من الشیخ فوعاه او قرأ
علیه ذا قربه اولی بالقبول مما کتب به الیه لما یخاف علی الکتاب من التغییر طریق ششم اعلام ست وآن چنانست
که شیخ طالب را اعلام کند وبیاگاهاند که این کتاب روایت یا سماع اوست وبرین قدر اقتصار کند ونگوید اروه
یا مانند آن پس این قسم روایت جائز ست نزد بسیاری از اهل فقه وحدیث واصول واهل ظاهر منهم ابن جریج

و ابن الصباغ تا آنکه بعض ظاهریه گفته اند که اگر شیخ طالب را گوید هذه روایتی لا تروها عنی تاهم روایتش ازان شیخ جائز ست کما تقدم فی السماع و صحیح آنست که روایت بمجرد اعلام جائز نیست و به قطع بعض الشافعیة و ختاره المحققون زیراکه گاهی آن کتاب سماع آدمی باشد اما اذن در روایتش نمیدهد بنابر خللی که دران میداند لیکن عمل بدان صحیح ست اگر سندش نزد وی ثابت شده کذا فی الخلاصة گویم ظاهر آنست که روایت باعلام جائز باشد اگرچه شیخ ازان نهی کرده چنانکه در سماع ست و فرق اجمالی و تفصیلی قادح در قیاس نیست والله اعلم طریق هشتم وجادة و آن مصدر وجد یجد باشد لغتی مولد غیر مسموع از عرب ست و مثالش آنست که یکی بر کتابی بخط شخصی واقف شود و دران کتاب احادیث باشد که روایتش میکند و آنرا این واجد ازان شخص سماعت نکرده ست و نه از وی اجازتی حاصل دارد و نه نحو آن پس این واجد را میرسد که بگوید وجدت او قرأت بخط فلان او فی کتاب فلان بخطه حدثنا فلان و باقی اسناد و متن را سوق کند یا چنین گوید وجدت او قرأت بخط فلان عن فلان و باقی را ذکر نماید حافظ ابن کثیر گفته و یقع هذا کثیرا فی مسند الامام احمد یقول ابنه عبد الله وجدت بخط ابی حدثنا فلان و یسوق الحدیث و عمل برین وجادة قدیما و حدیثا مستمر آمده و آن از باب مرسل ست جز آنکه شوبی از اتصال دارد و بقول وجدت بخط فلان و گاهی بعضی از ایشان تدلیس کنند پس کسیکه کتاب الخط وی یافته اند او را ذکر کنند و دران عن فلان او قال فیه فلان گویند و این تدلیس قبیح ست اگر موهم لقا و سماع از وی شود و بعضی درینجا راه جزاف سپرده اطلاق حدثنا و اخبرنا در وجادة جائز داشته اند و این را بر فاعلش انکار کرده اند در خلاصه گفته اگر حدیثی در تالیف شخصی یابد لیکن بخط او نباشد پس واجد را میرسد که چنین گوید ذکر فلان او قال فلان اخبرنا فلان و این منقطع ست و هیچ شی از اتصال ندارد و این همه وقتی ست که وثوق داشته باشد بآنکه این خط یا کتاب او ست و اگر وثوق ندارد پس چنین بگوید بلغنی عن فلان او وجدت عن فلان و نحوه او قرأت فی کتاب اخبرنی فلان انه بخط فلان او فی کتاب ظننت انه بخط فلان او فی کتاب ذکر کاتبه انه فلان او فی کتاب قیل انه بخط فلان و چون خواهد که نقل کند از کتابی منسوب بسوی مصنفی نگوید قال فلان کذا مگر وقتیکه وثوق بصحت آن نسخه داشته باشد باین طریق که مقابله آن کتاب بنفس خودش کرده ست یا کدام ثقه دیگر آنرا با اصول متعدده مقابله نموده کما تقدم و اگر این چنین کتابت نحو آن نیابد باید که چنین گوید بلغنی عن فلان کذا او وجدت فی نسخة من الکتاب الفلانی و نحوه و اکثر مردم درین اعصار تسامح کرده اند باطلاق لفظ جازم درین مقام بغیر تحری و تثبت یکی از ایشان مطالعه کتابی منسوب بسوی مصنفی میکند و ازان نقل می نماید بغیر آنکه وثوقی بصحت نسخه داشته باشد و میگوید قال فلان کذا پس اگر مطالع شخصی عالم و عارف میدانست که در غالب احوال بروی ساقط و محول عن الجهة مخفی نمی ماند امید ست که او را اطلاق لفظ جازم دران روا باشد و الی هذا استروح کثیر من المصنفین فیما نقلوه من کتب الناس انتهی گویم این آفتیست و مبتلا ازان بسیاری اند

مدعیان علم زده از هر کتاب که بدست ایشان آمد کورانه وکرانه ازان نقل بر مدعای خود آوردن گرفتند وهیچ
مبالات بصحت آن کتاب ودریافت مولفش نکردند تا آنکه از کتابی نقل می آرند که هرگز نام مصنف وزمان اورا
نمی شناسند ونمیدانند که این شخص از علوم درکدام مرتبه بود وچه مذهب داشت واین همه مصیبت از ترک اقامت
سلسلهٔ اسناد برپا شده است وبجدی عام گردیده که خلاص ازان امروز مستحیل است الا ما شاء الله تعالی ومن عصمه
برحمته وهر چند اهل حدیث این معنی را درباره کتب احادیث ذکر کرده اند چنانکه از تصفح شان در کتب اصول حدیث
معلوم می شود لیکن عام داشتن آن در کتب جمیع علوم شریعت احق واولی است ولهذا بعض فقها نقل از کتاب
غیر مشهور ومتداول در اهل علم منع کرده اند وبر روایت آن کتاب وثوق ندارند تا باحتجاج وتمسک چه رسد بلکه
جزم بر وجادت محض با عدم اقامت سلسلهٔ روایت واسناد فتح باب تحریف وتبدیل است وهرگز اعتماد را نشاید
عارف کتب فقه مذاهب نیک می شناسند که صدها بلکه هزارها مسئله فقهی است که در کتب فتاوی وما اشبهها منسوب
بسوی ائمهٔ مذاهب است وهرگز صحت این انتساب ازان ائمه بپایهٔ ثبوت نمیرسد وممکن نیست که عالمی از علمای دنیا
تصحیح آن تا امام مجتهد خود بحسب قاعدهٔ اهل علم حدیث می تواند کرد حق سبحانه وتعالی زمرهٔ محدثین وجماعهٔ اهل آثار را
جزای خیر دهد که دامن سلسلهٔ روایت در هیچ جا ودر هیچ درایت علم حدیث باشد یا علم فقه یا کدام علم دیگر از علوم
شرعیه وآلیه از دست خود نمیدهند وسند هر کتاب از مولفش یا تا مولفش حاصل میسازند ودر تصحیح عبارت ونقل
آن بمبالغهٔ شدید بکار می برند وچرا نه برند که موصوف اند بعدالت بر زبان محمد رسول الله صلعم حیث قال یحمل هذا العلم
من کل خلف عدوله ودر این حدیث متصف شده اند بنفی انتحال مبطلین وتحریف غالین وتاویل جاهلین وهمیشه
در هر زمان ودر هر قطر ومکان کار وبار ایشان همین است جز خدا ورسول سخن دیگری را که مصادم کتاب وسنت
باشد گوش نمیکنند وبدون صحت سند وثبوت روایت تا صاحب کتاب بر محض وجادت عمل نمی فرمایند وبعد
صحت وجادت در خذ ما صفا ودع ما کدر بتقصیری از خود راضی نمی شوند وهمیشه عرض مجتهدات وفقهیات
وتفاریع فتاوی بر قرآن وحدیث وقبول موافق ورد مخالف شیوهٔ لازمهٔ ذوات ایشان است لا انفکاک
عنهم جزاهم الله عنا احسن الجزاء باقی ماند آنکه عمل اعتمادا علی الوجادة جائز است یا نه پس حافظ ابن کثیر گفته
الوجادة لیست من باب الروایة وانما هی حکایة عما وجده فی الکتاب انتهی ومنقول از معظم محدثین وفقهاء مالکیه
وغیرهم عدم جواز اوست ومنقول از شافعی وطائفهٔ از نظار اصحابش جواز اوست وبعض محققین از شافعیه
بوجوب عمل بدان نزد حصول الثقة قطع کرده اند وجزم نموده در خلاصه گفته وهذا هو الصحیح الذی لا یتجه فی هذه الازمان
غیره لانه لو توقف العمل علی الروایة لانسد بابه لتعذر شرط الروایة انتهی ونحوه قال ابن الصلاح حافظ ابن کثیر گفته
وقد ورد فی الحدیث عن النبی صلعم انه قال ای الخلق اعجب الیکم ایمانا قالوا الملائکة قال وکیف لا یؤمنون وهم عند

بهم وقد ذكروا الانبياء فقال وكيف لا يؤمنون والوحي ينزل عليهم قالوا فنحن قال وكيف لا تؤمنون وانا بين اظهركم
قالوا فمن يا رسول الله قال قوم يأتون من بعدكم يجدون صحفا يؤمنون بما فيها وقد ذكرنا الحديث باسناده ولفظه
في شرح البخاري ولله الحمد فيؤخذ منه مدح من عمل بالكتب المتقدمة بمجرد الوجادة لها والله اعلم انتهى گوييم اين وجادت
درباره کتب معتمده صحیحه علم حدیث صحیح ست واما در حق کتب دیگر علم پس لابدست از قید حصول ثقت بران و موافقت
او با روایات صحیحه ثابته مخرجه در کتب احادیث و آثار مثل صحاح سته وانچه مانا باوست و در اسبال المطر گفته لابدست
از اذن در روایت بوجادت یا وصیت یا اعلام پس هر کدام ازینها که خالی از اذن باشد لائق اعتبار نبود بلکه چو اجازت
عامه گردد حافظ ابن حجر گفته وكذلك اشترطوا الاذن في الوجادة وهي ان يجد بخط يعرف كاتبه فيقول وجدت بخط
فلان ولا يسوغ فيه اطلاق اخبرني بمجرد ذلك الا ان يكون له منه اذن بالرواية عنه واطلق قوم ذلك فغلطوا وكذا
الوصية بالكتاب وهو ان يوصي عند موته او سفره لشخص معين باصله او اصوله فقد قال قوم من المتقدمين يجوز ان يروي
تلك الاصول عنه بمجرد هذه الوصية وابى ذلك الجمهور الا ان كان له منه اجازة انتهى طريق هشتم وصيت ست وآن
چنان باشد که شخصی را وصیت کند بانکه فلان کتاب اگر روایت میکنم از من روایت کن پس بعض سلف بمعنی این را
رخصت روایت آن کتاب موصی به داده اند و گفته او را میرسد که کتاب مذکور را از موصی روایت نماید و این را
مشابه بمناوله واعلام و انشته اند در امر روایت ابن الصلاح گفته واین بعیدست بلکه زلت عالم ست یا متاول بر آنکه
مراد وی روایت آن کتاب از وی بطریق وجاده باشد کذا في الباعث الحثيث **فصل سوم** در کیفیت روایت
حدیث و دران چند نوع ست **نوع اول** آنکه قومی در روایت تشدید کرده و بحد افراط رسیده و دیگران دران
التساهل درزیده و بتفریط گرائیده بعض مشددین گفته اند نیست حجت مگر در انچه روایتش از حفظ خود نموده واین
مروی ست از امام ابوحنیفه و مالک و ابوبکر صیدلانی و دیگران اکتفا بثبوت سماع راوی برای آن کتاب کرده
وهم الجمهور اگرچه بخط غیر وی باشد و هر چند نسخه اش از وی غائب گردیده اگر غالب بر ظن سلامت آن نسخه از
تغییر و تبدیل ست لاسیما وقتی که اینکس منجمله کسانی باشد که تغییر کتاب بر آنها در غالب احوال مخفی نمی ماند و بعض متساهلین
گفته اند که روایت از نسخ غیر مقابل باصول جائز ست بمجرد قول طالب الشیخ که این روایت تست بغیر تثبت از شیخ
و بدون نظر در نسخه و بدون تفقد طبقه سماع او و حاکم ایشان را در طبقات مجروحین شمرده واین بسیارست و قومی
از اکابر علما و صلحا تعاطی آن کرده و صواب مذهب جمهورست وآن توسط ست میان افراط و تفریط پس اگر
در تحمل و ضبط و مقابله قائم بما تقدم ست روایت از وی جائز باشد **نوع دوم** آنکه روایت ضریر صحیح ست اگر چه
مسموع خود را محفوظ نداشته باشد و در ضبط و حفظ کتاب استعانت بکدام ثقه نموده و نزد قرائت بروی احتیاط
بکار برده بروجهی که غالب بر ظنش سلامت آن از تغییر باشد خطیب گفته بصیر امی همچو ضریرست و چه خوش گفته

زیرا که کور دل بدتر از کور چشم است نوع سوم آنکه اگر در کتاب خلاف ضبط خود یابد رجوع کند بسوی کتابی که
از وی یاد گرفته است و اگر از زبان شیخ حفظ کرده است اعتماد بر حفظ او نماید اگر متشکک نیست و ذکر هر دو مناسب است
باید که چنین گوید حفظی کذا و فی کتابی کذا و اگر غیر وی در آن مخالفت است چنین گوید حفظی کذا و قال فلان کذا و اگر سماع
خود را در کتابی یافته است و آن را یاد ندارد پس از ابو حنیفه و بعض شافعیه عدم جواز روایت مروی است و مذهب
شافعی و اکثر اصحاب او و ابی یوسف و محمد جواز است و همین است صحیح بشرطیکه سماع بخط او باشد یا بخط کدام موثوق
و کتاب مصون باشد و غالب بر ظن سلامت او از تغییر بود بر وجهی که نفس بسوی وی ساکن گردد و اگر روایت کتابی
مثل بخاری مثلا از شیخی دارد و بعده نسخه غیر مقابل بر اصل شیخ یافت یا اصل سماع شیخ نیافت لیکن نفس او ساکن
بر صحت آن نسخه است پس درین صورت حافظ ابن کثیر گفته حکی الخطیب عن عامة اهل الحدیث انهم منعوا من الروایة
بذلک منهم الشیخ ابو نصر بن الصباغ الفقیه و حکی عن ایوب و محمد بن بکر البرسانی انهما رخصا فی ذلک قلت و الی هذا جنح
و قد توسط الشیخ تقی الدین ابن الصلاح فقال ان کان له من شیخه الاجازة جازت روایته و الله اعلم نوع چهارم
آنکه در شرح السنه گفته قومی بسوی اتباع لفظ حدیث رفته منهم ابن عمر رضی الله عنهما و هو قول القاسم بن محمد و
ابن سیرین و رجاء بن حیوة و مالک بن انس و ابن عیینه و عبد الوارث و یزید بن زریع و وهیب قال احمد و یحیی
و جماعتی بسوی رخصت نقل حدیث بالمعنی رفته منهم الحسن و الشعبی و النخعی ابن سیرین گفته یک حدیث را از ده کس
می شنیدیم لفظ مختلف و معنی واحد می بود و سفیان ثوری گفته اگر شما را گویم حدثتکم کما سمعت پس تصدیق من نکنید
زیرا که آن حدیث بالمعنی است و وکیع گفته اگر معنی واسع نباشد مردم هلاک گردند و ابن الصلاح گفته هر که عالم بالفاظ
و مقاصد و خبیر بمحتمل معانی نیست او را روایت بالمعنی بالاجماع جایز نباشد بلکه لفظی که آن را شنیده است متعین است
و اگر عالم و بصیر بآنهاست و الفاظ و مدلولات و مترادفات و معانی را نیک تمیز شناسد پس قومی از اصحاب حدیث
و فقه و اصول و جمهور ناس خلفا و سلفا بجواز آن رفته حافظ ابن کثیر گفته و علیه العمل کما هو المشاهد فی الاحادیث الصحاح
و غیرها فان الواقعة تکون واحدة و تجیء بالفاظ متعددة من وجوه مختلفة متباینة و لما کان هذا قد یوقع فی تغییر
بعض الاحادیث منع من الروایة بالمعنی طائفة آخرون من المحدثین و الفقهاء و الاصولیین و شددوا فی ذلک
آکد التشدید و کان ینبغی ان یکون هذا هو الواقع لکن لم یتفق ذلک و الله اعلم و قد کان ابن مسعود و ابو الدرداء و انس
رضی الله عنهم یقولون اذا رووا الحدیث او نحو هذا او شبهه او قریبا منه انتهی و قومی گفته در حدیث نبوی ناجایز است
و در غیر آن جایز گویم مذهب جمهور آنست که در همه جایز است اگر قطع دارد بادای معنی و این در غیر مصنفات
یعنی مکتوبات است و اما در مصنف پس جایز نیست تغییر لفظ اصلا اگر چه در معنی او باشد گویم قول ذاهب الی التفصیل
صحیح است زیرا که آنحضرت صلعم افصح کسی است که نطق بضاد کرده و در تراکیب او دقائق و اسراری هست که جز

بالفاظش کما هی وقوف دست بهم نمیدهد چه هر ترکیب را از تراکیب معنی هست موافق فصل و وصل و تقدیم و
تاخیر و اگر اینها را رعایت نکنند مقاصد بسیار از دست برود بلکه هر کلمه را با اخت خود خاصیتی مستقل است مثل
تخصیص و اهتمام و غیرهما و همچنین در الفاظ مشترکه و مترادفه زیرا که اگر یکی را بجای دیگر بنهند معنی مقصود فوت شود
و لهذا آنحضرت صلعم فرمود نضر الله عبدا سمع مقالتی فحفظها و وعاها فرب حامل فقه غیر فقیه و رب حامل فقه الی من هو
افقه منه رواه ابو داود و الترمذی عن ابن مسعود رضی الله عنه در خلاصه گفته این حدیث بلفظ و معنی خود شاهد صدق است
بر صحت چیزی که ما در صدد وی ایستیم چه اگر بجای هر لفظ مشاکل یا مرادف او قائم کرده شود معنی آن لفظ مختل و فاسد
گردد مثلا اگر بجای نضر الله رحم الله یا غفر الله و آنچه مشاکل اوست قائم کنند مرمی بعید گردد زیرا که هر که مسموع خود را
یاد داشته و آنرا بلا تغییر ادا کرده وی معنی را غض طری ساخته و هر که تبدیل و تغییر کرده وی معنی را مبتذل و ذاوی یا
و ذابل گردانیده و همچنین اگر لفظ امرء را بجای عبدا نهاد معنی مقصود فوت شد چه عبودیت استکانت و معنی برای امر
خدا و رسول صلعم بلا امتناع است و نیست استنکاف در ادا مسموع بسوی داناتر از خود و آنحضرت صلعم بجای کلام و خبر
لفظ مقاله ذکر فرمود زیرا که حقیقت قول آنست که مرکب باشد از حروف مبرزه و دال بود بر وجوب ادا لفظ مسموع
و بعد حفظها لفظ وعاها آورد و این مشعر است بمزید تقریر چه معنی وعی ادامت حفظ و عدم نسیان است و در روایت
دیگر فاداها کما سمعها آمده و ایثار این لفظ بر لفظ رواها یا بلغها و نحوها برای دلالت است بر آنکه آن مقاله نزد وی
ودیعت است و اداء وی بسوی کسیکه احق یا اهل اوست بدون تغییر و تصرف دران واجب و همچنین ذکر فقه نه علم برای
ایذان است بآنکه حامل غیر عاری از علم است زیرا که فقه علم است بدقائق مستنبطه از نصوص و اگر غیر عالم میگفت لازم
می آمد جهل او و همچنین تکریر رب و اناطت هر لفظ بمعنی خاص او باشد چه سامع یا فقیه نیست پس واجب وی آنست
که لفظ را تغییر ندهد چه وی الفاظ مشاکله را نمی شناسد ناچار دران خطا خواهد کرد یا عارف است لکن بلیغ نیست
لا بد احد المترادفین را بجای دیگر خواهد نهاد و بر رعایت مناسبات میان لفظ و لفظ آگاه نخواهد شد چه مناسبت را
خواص و معانی است که جز صاحب دربه باسالیب نظم بران آگاه و واقف نمی شود کما قررناه فی شرح التبیان فی
قسم الفصاحة انتهی ابن الصلاح گفته و قد روینا ان بعض اصحاب الحدیث رئی فی المنام کانه قد قطع من شفته و لسانه
شیء فقیل له فی ذلک فقال لفظة من حدیث رسول الله صلعم غیرتها برأیی ففعل بی هذا و چون روایت بالمعنی جائز
شد محدث را باید که درمیان لفظ مثله و نحوه فرق بکند و نیست حلال او را گفتن مثله مگر بعد ازانکه دانسته باشد
که آن هر دو حدیث در لفظ متفق اند و اگر اتفاق هر دو در معنی است جائز است که نحوه گوید قال ابو حاتم حافظ
ابن کثیر گفته اذا روی حدیثا بسنده ثم اتبعه باسناد له آخر و قال فی آخره مثله او نحوه و هو ضابط محرر فهل یجوز
روایة لفظ الحدیث الاول باسناد الثانی قال شعبة لا و قال الثوری نعم حکاه عنهما وکیع و قال یحیی بن معین یجوز فی

قوله مثله و لا یجوز فی نحوه و قال الخطیب اذا قیل بالروایة علی المعنی فلا فرق بین قوله مثله او نحوه و منه دا اختیار
قول ابن معین و اگر ایراد سند کرد و بعض حدیث را ذکر نمود و گفت الحدیث یا الحدیث تمامه یا بطوله یا الی آخره
چنانکه عادت بسیاری از روات بدان جاری است پس آیا سامع را میرسد که این حدیث را بتمامه بدین اسناد
سوق کند یا نه بعضی رخصت داده اند و بعضی منع کرده منهم ابو اسحق الاسفراینی الفقیه الاصولی و برقانی از شیخ
خود ابوبکر اسمعیلی پرسید که این چگونه است گفت اگر شیخ و قاری عارف حدیث اند امید وارم که جائز باشد لیکن
بیان اولی ست ابن الصلاح گفته و اذا جوزنا ذلک فالتحقیق انه یکون بطریق الاجازة الاکیدة القویة حافظ ابن حجر
گفته قلت انا و ینبغی ان یفصل فیقال ان کان قد سمع الحدیث المشار الیه قبل ذلک علی الشیخ فی ذلک المجلس
او فی غیره فیجوز الروایة و یکون الاشارة الی شیٔ قد سلف بیانه و تحقق سماعه والله اعلم انتهی و در ارشاد الفحول نوشته
راوی را در نقل مسموع خود چند حال است اول آنکه روایتش بلفظه کند و اینکس ادای امانت کرد چنانکه شنید و بود
همچنان رسانید و لیکن این وقتی ست که آنحضرت صلعم آن مقاله را بجواب سؤال سائل فرموده باشد و اگر جواب از
ذکر سؤال مستغنی ست کقوله صلعم فی ماء البحر هو الطهور ماؤه و الحل میتته راوی در ذکر و ترک سؤال مخیر باشد و اگر
مستغنی نیست کما فی سواله صلعم عن بیع الرطب بالتمر فقال اینقص اذا جف فقیل نعم فقال فلا اذن پس ذکر سؤال
لابد باشد همچنین اگر جواب محتمل دو امر ست و نقل راوی محتمل یک امر پس لابد باشد از ذکر سؤال هر بر تقدیر ذکر
سؤال و سبب همراه ذکر جواب و آنچه بر سبب وارد شده اولی از اهمال ست دوم آنکه روایتش بغیر آن لفظ کند یعنی
بمعنی نماید و در آن هشت مذهب ست یکی آنکه جائز ست از عارف بمعانی الفاظ نه از غیر عارف که او را روایتش
بالمعنی جائز نیست قاضی در تقریب گفته بالاجماع و بعضی شرط کرده اند که لفظ مرادف آرد مثل جلوس مکان
قعود و بالعکس و بعضی شرط مساوات اصل در جلا و خفا کرده اند و گفته که بجای جلی و عام و مطلق و امر دون او در جلا
و خاص و مقید و خبر نیارد و نه بالعکس آن و بعضی شرط کرده اند که خبر از آن جنس نباشد که بدان متعبد بوده ایم
مثل الفاظ استفتاح و تشهد و این شرط ضروری است و قد قیل انه مجمع علیه و بعضی شرط کرده اند که خبر مذکور از
باب متشابه نبود مثل احادیث صفات و کیا طبری بران حکایت اجماع کرده زیرا که معلوم نیست که لفظ متکلم راوی
مساوی بلفظ متکلم نبوی است یا نه و احتمال وجوه تاویل مثل اصل لفظ وارد دربیانه و بعضی شرط کرده اند که خبر مذکور
از جنس جوامع الکلم نباشد و اگر باشد کقوله انما الاعمال بالنیات و من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه و الحرب خدعة
و الخراج بالضمان و العجماء جبار و البینة علی المدعی روایتش بالمعنی جائز نبود و بعضی شرط کرده اند که خبر از احادیث
طوال نباشد و در احادیث قصار روایتش بالمعنی جائز بود و نیست وجه برای این شرط ابن الانباری در شرح
برهان گفته این مسئله را سه صورت است یکی تبدیل لفظ بمرادف او مثل جلوس و قعود و این جائز است بلا خلاف

دوم اطراد دلالتش بر آنچه لفظ اول بران دال بود بدون قطع بدان و نیست خلاف در امتناع تبدیل سوم قطع بفهم معنی و تعبیر از ان بعبارتی که دال بران معنی مفهوم باشد قطعاً بغیر آنکه الفاظ مرادفه باشند و این موضع خلافست و اکثر اهل علم بران اند که اگر قطع بفهم معنی مستند بسوی لفظ مجرده یا بقرائن حاصل شود تحقق بمترادف باشد و مذهب دوم منع ست مطلقا و وجوب نقل لفظ بصورته بغیر فرق میان عارف و غیر او هکذا نقله القاضی عن کثیر من السلف و اهل التحری فی الحدیث و گفته که این مذهب مالک ست و جوینی و قشیری آنرا از معظم محدثین و بعض اصولیین نقل کرده اند و ابو بکر رازی حکایتش از حنفیه نموده و همین ست مذهب ظاهریه چنانکه قاضی عبد الوهاب نقل آن نموده و ابن سمعانی نقلش از عبد الله بن عمر و جماعتی از تابعین کرده منهم ابن سیرین و به قال الاستاذ ابو اسحق الاسفراینی و لیکن آنچه درین مذهب از حرج بالغ و مخالفت طریقه سلف و خلف از رواة ست غیر مخفی چنانکه در اکثر احادیث مرویه جماعه دیده می شود زیراکه غالبش بالفاظ مختلفه متحد المعنی ست بلکه یک صحابی و من بعد او در بعض حالات در روایتی لفظی می آرد و در حالت دیگر بغیر آن لفظ که مودی معنی اوست تعبیر میکند و درین امر خود هیچ شک نیست مذهب سوم فرق کردن ست میان الفاظی که دران مجال تاویل نیست و میان الفاظی که تاویل را در آنها مجال ست پس در اول نقل بالمعنی جائز ست نه در ثانی حکاه ابو الحسین ابن القطان عن بعض اصحاب الشافعی و اختاره الکیا الطبری مذهب چهارم تفصیل ست در میان چیزی که راوی آنرا یاد دارد یا نه پس اگر یادش میدارد جائز نیست اورا روایتش بغیر آن لفظ زیراکه در کلام رسول خدا صلعم فصاحتی هست که در غیر او نتوان یافت و اگر یاد ندارد روایتش بالمعنی جائز ست و بهذا جزم الماوردی والرویانی مذهب پنجم تفصیل ست میان اوامر و نواهی و میان اخبار و در اول روایت بالمعنی جائز ست نه در ثانی ماوردی و رویانی گفته اند که که در اول روایت بالمعنی جائز ست کقوله صلعم لا تبیعوا الذهب بالذهب و روی انه منع من بیع الذهب بالذهب و قوله صلعم اقتلوا الاسودین فی الصلوة و روی انه امر بقتل الاسودین فی الصلوة پس این جائز ست بلا خلاف زیراکه افعل امر ست و لا تفعل نهی پس راوی میان هر دو مخیر باشد و اگر لفظ خفی المعنی محتمل باشد کقوله لا طلاق فی اغلاق نقلش بلفظه واجب ست و تعبیر از ان بلفظ دیگر نمی توان کرد مذهب ششم تفصیل ست میان محکم و غیره پس در اول روایت بالمعنی جائز ست نه در ثانی مثل مجمل و مشترک و مجاز غیر مشتهر مذهب هفتم آنکه معنی در جمله مودع باشد که عامی آنرا نمی تواند فهمید مگر باداء آن جمله پس روایتش جائز نیست مگر باداء همان جمله بلفظها کذا قال ابو بکر الصیرفی مذهب هشتم تفصیل ست میان آنکه ایرادش بقصد احتجاج و فتیا کند و میان آنکه ایرادش بقصد روایت کند پس در اول روایت بالمعنی جائز ست نه در ثانی و این هشت مذاهب اند که از شروط اشتراطیه آن مذاهب دیگر پیدا می شوند حال ثالث آنکه راوی بعض الفاظ خبر را حذف کند پس اگر این محذوف متعلق

محذوف منه ست متعلق لفظي یا معنوي بالاتفاق جائز نباشد کما حکاه الصفي الهندي وابن الانباري وتعلق
لفظي مثل تقييد باستثنا و شرط و غايت و صفت باشد و تعلق معنوي مثل خاص نسبت بعام و مقيد نسبت بمطلق
و مبين نسبت بمجمل و ناسخ نسبت بمنسوخ و برين اتفاق محکي اشکال ميشود بآنچه شيخ ابو اسحق شيرازي در لمع و قاضي در
تقريب نقل کرده اند از جواز مطلق خواه بعض وي با بعض تعلق داشته باشد يا نه و درين نقل ضعفست زيراکه
ترک راوي چيزي را که تعلق بمروي دارد ولاسيما آنچه تعلقش بمروي بطور لفظ باشد خيانت در روايت ست و اگر
اين چنين نيست دران اختلافست بر چند قول اول آنکه اين راوي وغير او يکبار بتمامه آنرا روايت کرده باشد
درينصورت نقل بعض جائزست و اگر اين راوي يا غير او آنرا بتمامه نقل نکرده ست نقل بعض جائز نباشد کذا قال
القاضي في التقريب والشيخ ابو اسحق الشيرازي في اللمع دوم آنکه جائزست اگر بسوي راوي تهمتي متطرق نمي شود ذکره
الغزالي سوم آنکه اگر خبر چنانست که جز از طريق راوي معلوم نمي شود و حکمي شرعي بدان متعلق ست پس اقتصارش
بر بعض و دون بعض جائز نيست و اگر حکمي بدان متعلق نبوده ست و راوي فقيه ست جائز باشد ورنه غير جائز قاله
ابن فورک و ابو الحسين بن القطان چهارم آنکه اگر خبر بتمامه مشهورست اقتصار راوي بر بعض جائز باشد والا فلا قاله
بعض شراح اللمع لابي اسحق پنجم منع ست مطلقا ششم تفصيل ست درميان آنچه محذوف حکمي متميز از ماقبل خود باشد
و سامع فقيه عالم بوجه تمييز بود پس درينصورت حذف جائزست والا نا جائز کيا طبري گفته و هذا التفصيل هو المختار
و ماوردي و روياني گفته اند جائز نيست مگر بشرط آنکه باقي مستقل باشد بمفهوم حکم کقوله في البحر هو الطهور
ماؤه والحل ميتته درينجا راوي را ميرسد که اقتصار بر روايت يکي از ين دو جمله کند و اگر باقي غير متلازم المعنى ست
جائز نباشد و اگر مفهوم ست ليکن ذکر متروک موجب خلاف ظاهر حکم مذکورست کقوله صلعم في الاضحية لمن قال ليس عندي
الا جذعة من المعز فقال تجزيک ولا تجزي احدا بعدک پس درينجا حذف جائز نبود زيراکه در صورت اقتصار بر لفظ تجزيک
چنان مفهوم ميشود که جميع مردم مجزي و کافي باشد و اين حاصل چيزي ست که درين مسئله گفته اند ليکن مخفي نيست که
بسياري از صحابه و تابعين و محدثين اقتصار ميکنند بر روايت بعض خبر نزد حاجت بسوي آن بعض و عدم حاجت
بسوي تمام آن روايت لاسيما در احاديث طويله مثل حديث جابر در صفت حج نبوي و نحو آن از احاديث و ايشان
قدوه من بعدهم هستند در روايت ليکن اينقدر شرط است که اين اقتصار بر بعض مستلزم کدام مفسده نباشد هفتم
آنکه راوي خبر در روايتش چيزي زياده کند بر مسموع خود از انحضرت صلعم پس اگر اين زيادت بيان سبب حديث يا تفسير
معنى اوست لاباس بهست لکن بشرط آنکه مزيد را بيان سازد تا سامع بفهمد که اين زيادت از کلام راوي ست ماوردي
و روياني گفته اند يجوز من الصحابي زيادة بيان السبب لکونه مشاهد الحال ولا يجوز من التابعي واما التفسير المعنى فيجوز
منهما و نيست وجه براي اقتصار بر صحابي و تابعي در تفسير معنى حديث بلکه جائزست هر آن کسي را که عارف معنى اوست

بمعرفت صحیحه بمقتضای لغت عربیه بشرط فصل میان خبر مروی و میان تفسیر راوی بروجهی که سامع آنرا می فهمد حال
پنجم آنکه خبر محتمل دو معنی متنافی باشد و راوی بر تفسیرش باحدهما اقتصار کند درین صورت اگر این مقتصر صحابی ست پس
تفسیرش صحیح و بیان ست برای ما هو المراد و اگر غیر صحابی ست و بر مراد بودن معنی مقتصر علیه اجماع واقع نشد و پس مصیر
بسوی تفسیرش نباشد بلکه این لفظ را که احتمال دو معنی متنافی دارد حکم مشترک یا مجمل ست و عمل بدان متوقف ماند بر ورود
دلیل دال بر آنکه مراد احدهما بعینه ست و مثالش آنست که نبی صلعم نطق نفرماید بچیزی که محتمل دو معنی متنافی ست بقصد
تشریع و بیانش را خالی بگذارد از قرینه حالیه یا مقالیه بروجهی که صحابی راوی از وی صلعم مرادش نفهمد بلکه لابد ست
که بیانش کند بروجهی که از آن معنی مراد متضح گردد با آنکه عادات صحابه آن بود که هرچه بر ایشان از اقوال یا افعال وی
صلعم مشکل میشد آنرا از آنحضرت صلعم می پرسیدند تا بسؤال از مشکل این معنی چه رسد و قاضی ابوبکر و جوینی از شافعی نقل
کرده اند اذا ذکر الصحابی خبرا و اوله و ذکر المراد منه فذاک مقبول ابن القشیری گفته انما اراد والله اعلم اذا اول الصحابی
او خصص من غیر ذکر دلیل و الا فالتاویل المعتضد بالدلیل مقبول من کل انسان لانه اتباع للدلیل لا اتباع لذلک التاویل
حال ششم آنکه خبر ظاهر باشد در چیزی و صحابی راوی آنرا حمل بر غیر ظاهرش کند بصرف لفظ از حقیقتش بسوی مجاز یا
بصرف او از وجوب بسوی ندب یا از تحریم بسوی کراهت و چیزی که مفید صرفش از ظاهر باشد نیارد و پس مذهب جمهور
از اهل اصول آنست که عمل بظاهر باید کرد و بسوی خلاف آن نباید رفت بمجرد قول صحابی یا فعل او و همین ست حق
زیرا که تعبد ما بروایت ست نه برای او و مذهب اکثر حنفیه آنست که عمل بر رای صحابی باید چه وی مخبر بمراد نبوی ست
و جوابش آنست که حامل صحابی بر خلاف ظاهر روایت گاهی اجتهاد او می باشد و حجت در روایت اوست نه در رای
او و گاهی حامل وی بران وهم می باشد و بعض مالکیه گفته اند که اگر این صرف از ظاهر از آن وادی ست که بحسب
احوال و قرائن مقتضیه اش ادراک نتوان کرد و اجتهاد را دران مساغی نیست پس عمل بر محمول راوی متعین باشد اگر
بنا بر نوعی از اجتهاد ست رجوع بسوی ظاهر متعین شود چه محتمل ست که اجتهادش مطابق ما فی نفس الامر نبود پس ترک
ظاهر بمحتمل نباید کرد و بجوابش می توان گفت که حمل بر خلاف ظاهر در انچه از مسارح اجتهاد نیست گاهی هم می باشد
پس اتباع راوی بر غلط روا نباشد بخلاف عمل بمقتضای ظاهر که آن عمل بمقتضای کلام شارع ست پس حمل بران
ارجح باشد و قاضی عبدالجبار و ابوالحسین بصری گفته اند اگر معلوم شود که برای مذهب و تاویل راوی جز علم او بقصد
نبوی وجهی دیگر نیست مصیر بسوی آن واجب ست و اگر معلوم نشود بلکه صرف تجویز بود مصیر بسوی ظاهر خبر واجب
گردد و این مسلم ست نزد حصول علم بدان و اما اگر صحابی عمل بروایت خود بالکلیه ترک کرده پس سخن دران راجع
بمدلول خبر ست و بحث آن در کتب اصول فقه کرده اند و آنکه گفته اند محتمل که راوی بر ناسخ آن خبر مطلع شده باشد
بی وجه ست زیرا که بمجرد این احتمال متعذر مستقیم نیز بسیار باشد که آنرا منسوخ گمان کند و چنین نباشد حتی کلام

گفته ولا یجوز تغییر صورة المتن مطلقاً ولا الاختصار منه بالنقص ولا ابدال اللفظ المرادف باللفظ المرادف له الا العالم
بمدلولات الالفاظ وبما یحیل المعانی علی الصحیح فی المسئلتین اما اختصار الحدیث فالاکثرون علی جوازه بشرط ان یکون
الذی یختصره عالماً لان العالم لا ینقص من الحدیث الا ما لا تعلق له بما یبقیه بحیث لا تختلف الدلالة ولا یختل البیان حتی
یکون المذکور والمحذوف بمنزلة خبرین او یدل ما ذکر علی ما حذف بخلاف الجاهل فانه قد ینقص ما له تعلق کترک الاستثناء
انتهی بعده و در خلاصه گفته نوع ششم آنکه راوی حدیث بالمعنی را باید که چون لفظی بروی مشتبه گردد در پس آن لفظ
او کما قال یا نحوه یا انچه مانا ست بدان از دیگر الفاظ بگوید و این مروی ست از ابن مسعود و ابن الدرداء و انس
رضی الله عنهم خطیب گفته صحابه ارباب لسان و اعلم خلق بمعنی کلام هستند و نمیگفتند این اگر از خوف زلل بنا بر معرفت
خطریکه در روایت بالمعنی ست ابن الصلاح گفته چون بر قاری در قراءت لفظی مشتبه گردد و آنرا بر وجه شک در آن
خوانده بعدا او کما قال گوید کار حسن کرده باشد و همین ست صواب در مثل آن زیرا که قول وی او کما قال متضمن اجازت
از راوی و اذن برای طالب در روایت صواب از وی ست نزد ظهور انتهی و اگرچه درین بحث اطالت و تکرار رفت
اما خالی از فائده نیست **فصل** اختلاف کرده اند در آنکه اقاصیص قرون اولی که در قرآن کریم واقع گردیده مثل
قصص انبیاء علیهم السلام با اقوام شان از مومنین و کافرین و قصه ابلیس لعین در امتناع از سجود آدم و جدال
با رب العالمین عبارات و کلام آن اقوام و ابلیس رجیم ست یا حکایت معانی کلام آنها ست و کلام محکی شان بعبارات
دیگر بود و حق درینجا آنست که انچه میان دفتین ست کلام رب العالمین ست و لفظ الفاظش سخن خدا ست قطعاً و
اجماعاً و حکایت اقاصیص مذکوره بمعانی ست نه بالفاظ چه معلوم ست که الفاظ محکی عنهم سریانی بود مثل آدم یا عبرانی
بود مثل موسی علیه السلام و قرآن کلام عربی مبین ست بنص قرآن و بسط درین مسئله خواهان طول مقال ست سید
علامه محمد بن اسمعیل امیر درین باب رساله نوشته و نامش الایضاح والبیان فی تحقیق قصص القرآن نهاده بوی
رجوع باید کرد نوع هفتم آنکه طالب حدیث را باید که عارف باشد بعربیت اصمعی گفته اخشی علیه اذا لم یعرف
العربیة ان یدخل فی قوله صلعم من کذب علی متعمداً فلیتبوء مقعده من النار فان النبی صلعم لم یکن یلحن و اما التصحیف
فدواؤه ان یتلقاه من افواه المشائخ الضابطین کما فی الباعث الحثیث و در خلاصه گفته محدث را باید که
روایت بقراءت لحان یا مصحف نکند انتهی یعنی بتغییر اعراب یا الفاظ چنانکه امروز در حرمین شریفین زادهما الله
شرفهما اهل مصر و غیرهم قرآن را بلحنی میخوانند که لفظ و معنی او هیچ مفهوم نمی شود بلکه اقرب شئ بایقاعات
و نغمات اهل موسیقی ست و نعوذ بالله منه طرفه آنکه این صنیع خود را تادیه حق تلاوت کلام الهی میدانند
و نمیدانند که این قسم لحن و تصحیف مصداق قول نبوی ست صلعم رب تال للقرآن والقرآن یلعنه و مراد بحدیث
لیس منا من لم یتغن بالقرآن جهر بقرآن ست نه تلحین و مراد ادای الفاظ ست بر وجوه ادا تا قاری و سامع

هر دو آنرا لشمنه والمنداد وقرارت نبوی آمده که قرآن کریم را حرف بحرف جدا جدا میخواندند واین همه تعمق شدید که قرا، قرآن در مخارج حروف میکنند چیزی ست که رائحه آن از سنت صحیحه استشمام نتوان کرد و هرگز احدی را از صحابه و تابعین و سلف صالحین نشنیده باشی که نزد تلاوت قرآن یا حدیث زبان و دهان خود را کج و معوج و منحرف از حالت اصلی خلقی خود پیش ساخته باشد و آنچه ظاهر شد که بسیاری از قواعد تجوید مبنی بر شنا جرحت بار دست ولیکن قومی که عارف بسنت نبود و این شیوه برگزیدند قرون متطاوله بران گذشت و عوام اسلاف خود را بران طریقه مستمر یافته و انستند که دین همین ست پس بس میدیدند که در حرمین شریفین همین قسم تلاوت شیوع دارد و نکیری و دار و گیری بران از طرف اهل علم نیست پس آنرا از شعائر اسلام و معالم دین دانسته مبادرت باخذ و فعل آن کردند و کان ماکان فانا لله وانا الیه راجعون ولنعم ما قیل ع هر کفر که کهنه شد مسلمانی شد و باجمله طریق سلامت اخذ احادیث از افواه اهل معرفت و تحقیق ست پس اگر در روایتی لحن یا تحریف واقع شود ابن سیرین گفته آنرا همچنان که شنیده ست روایت کند و صواب درینجا تقریر لحن واقع در اصل حال وی با تنبیه بران و بیان صوابش در حاشیه ست اگر این تحریف در کتاب بوده ست و اگر در سماع ست پس اولی خواندن اوست بر صواب پس ترچنین بگوید و فی روایتنا او عند شیخنا او فی طریق فلان کذا و قاری را درینجا میرسد که انچه در اصل ست آنرا بخواند بعده ذکر صواب کند و احسن اصلاح اوست بانچه در روایت دیگر یا حدیث آخر آمده و اگر این اصلاح بزیادت شی ساقط است پس اگر مغایر معنی اصل نیست پس بطریق مذکور و سیتی کند و اگر این زیادت متم معنی مغایر اصل ست پس درینجا ذکر اصل کند مقرون به تنبیه بر ساقط و این حکم موکد ست و دران سلامت اوست از معره خطا و از انکه بر شیخ خود سخنی بربندد که وی نگفته ست و اگر بداند که این سقوط از بعض روات بوده ست و من فوق او آنرا همچنان روایت کرده ست پس درینجا ساقط در نفس کتاب با لفظ یعنی ملحق سازد مثال عن عروة عن عمرة انها قالت کان رسول الله صلعم یدنی الی راسه فارجله راوی درینجا لفظ عن عائشة ساقط کرده با آنکه ذکر این لفظ لابد ست زیرا که معلوم ست که محاملی این حدیث را همچنین با این لفظ ساقط روایت کرده ست پس نزد الحاق عن عمرة یعنی عن عائشة انها قالت باید گفتن لیکن این وقتی ست که روایت شیخ بر خطا نباشد و اگر روایت از کتاب ست و بر ظن غالب شده که این خطا در کتاب ست نه از شیخ پس درینجا اصلاح در کتاب و در روایت متجه ست چنانکه در کتاب بعض اسناد یا متن مندرس و کهنه شد اصلاحش از کتاب دیگر می باید کرد اگر صحت آن دیگری شناسد و بدان وثوق دارد و همین ست حکم استثبات حافظ در مشکوک فیه از کتاب دیگر یا حفظ او و اگر کلمه را از غریب عربیت یا غیر آن غیر مضبوط یابد و حل آن مشکل نشود باید که از عالم بآن کلمه بپرسد و از بحسب اخبار ش نماید و این مروی ست از احمد و اسحق آنکه گفته ان اخوف ما اخاف علی طالب العلم اذا لم یعرف النحو

ان يدخل في جملة قول النبي صلعم من كذب علي متعمدا فليتبوأ مقعده من النار لانه صلعم لم يكن يلحن فمهما رويت
عنه ولحنت فيه كذبت عليه انتهى ليكن درينجا مى توان گفت كه وى در موضع نسبت بر رسول خدا صلعم بوقتى كه
نميدانند اين را كاذب بروى صلعم نتوان گفت قال حافظ ابن كثير نوشته اما اذا لحن الشيخ فالصواب ان يرويه
على الصواب وهو محكي عن الاوزاعي وابن المبارك والجمهور وحكي عن محمد بن سيرين وابي معمر عبد الله بن سخبرة انهما قالا
يرويه كما سمعه من الشيخ ملحونا قال ابن الصلاح وهذا غلو في مذهب اتباع اللفظ انتهى حافظ ابن كثير گفته عن القاضي عياض
ان الذي استمر عليه عمل اكثر الاشياخ ان ينقلوا الرواية كما وصلت اليهم ولا يغيروها في كتبهم حتى في احرف من القرآن استمرت
الرواية فيها على خلاف التلاوة ومن غير ان يجيء ذلك في الشواذ كما وقع في الصحيحين والموطا لكن اهل المعرفة منهم ينبهون
على ذلك عند السماع وفي الحواشي ومنهم من جسر على تغيير الكتب واصلاحها منهم ابو الوليد هشام بن احمد الكناني لكثرة
مطالعته وافتنانه قال ابن الصلاح وقد غلط في اشياء من ذلك وكذلك غيره ممن سلك مسلكه قال والاولى سد باب
التغيير والاصلاح لئلا يجسر على ذلك من لا يحسن وينبه على ذلك عند السماع وعن عبد الله بن احمد الامام ان اباه كان
يصلح اللحن الفاحش ويسكت على الخفي السهل قال ابن كثير ومن الناس من اذا سمع الحديث ملحونا عن الشيخ ترك روايته
عنه لانه ان تبعه في ذلك فالنبي صلعم لم يكن يلحن في كلامه وان رواه عنه على الصواب فلم يسمعه منه كذلك وكذا اذا سقط
من السند او المتن ما هو معلوم فلا باس بالحاقه وكذلك اذا اندرس بعض الكتاب فلا باس بتجديده على الصواب وقد
قال الله تعالى والله يعلم المفسد من المصلح انتهى كلامه رحمه الله تعالى نوع هشتم آنكه اگر نزد راوى حديث از دو كس
يا زياده باشد وميان روايت هر دو تفاوتى در لفظ واتحاد معنى بود وراوى را ميرسد كه هر دو را در يك اسناد جمع كرده حديث
را بلفظ احدهما سوق نمايد وبگويد اخبرنا فلان وفلان واللفظ لفلان او هذا لفظ فلان قال او قالا اخبرنا فلان
وانچه مشابه اين عبارات باشد وقال بصيغه واحد جائى گويد كه مراد بعينه آن لفظ باشد وقالا در جائى كه مراد انجا
معنى باشد ومسلم را در صحيحش عبارتى ديگر است وآن هم حسن است كقوله حدثنا ابو بكر وابو سعيد كلاهما عن ابي خالد
قال ابو بكر حدثنا ابو خالد الاحمر عن الاعمش الحديث پس اعاده او ذكر احدهما را اشعر است كه اين لفظ او ست
واگر خاص نكرد بلكه هر دو را خلط ساخت وگفت اخبرنا فلان وفلان وتقاربا في اللفظ قالا اخبرنا فلان پس اين هم
جائز است بر تجويز روايت بالمعنى واما قول ابو داود در سنن حدثنا مسدد وابو توبة المعنى قالا حدثنا ابو الاحوص
وديگر اشباه آن كه در كتاب او ست پس محتمل است كه از قبيل اول باشد ولفظ مسدد برابو داود وابو توبة موافق
وى باشد در معنى يا از قبيل ثانى است ولفظ هر دو درست جميعا في المعنى واگر جمع كرد دست ميان روايات متفق
في المعنى ولفظى آورد كه از هيچ يكى از ايشان نيست واز بيانش سكوت نمود پس بخارى وغيره آن را عيب
كرده اند لكن لا باس است بر تجويز روايت بالمعنى وغيره والله اعلم نوع نهم آنكه عادت جارى است بحذف قال

و نحو آن در ما بین رجال اسناد حذف و لا بدست از تلفظ بدان نزد قرائت و اگر در وسط و اثنای اسناد چنین باشد که
قرئ علی فلان اخبرک فلان او قرئ علی فلان حدثنا فلان پس قاری را باید که در اول چنین گوید قیل له اخبرک فلان
و در ثانی قرئ علی فلان قال حدثنا فلان و نزد تکرر کلمه قال کقوله فی کتاب البخاری حدثنا صالح بن حیان قال قال
عامر الشعبی اهل حدیث یک قال را در خط حذف میکنند ابن صلاح گفته و هو سائغ عند الاکثرین اما قاری را باید که هر دو
تلفظ کند و شیخ را در قضا و امی او از ترک قاری لفظ قال را پرسیدند گفت این خطاست از فاعل و می اظهر آنست
که سماع بدان باطل نمی شود زیرا که حذف قول اختصارا جائز است قد جاء به القرآن العظیم ابن الصلاح گفته و ما کان من الاحادیث
باسناد واحد کنسخة عبد الرزاق عن معمر عن همام عن ابی هریرة و محمد بن عمرو عن ابی سلمة عن ابی هریرة و عمرو بن شعیب
عن ابیه عن جده و بهز بن حکیم عن ابیه عن جده و نحو ذلک فلا اعادة الاسناد عند کل حدیث و له ان یذکر الاسناد عند اول
حدیث منها ثم یقول و بالاسناد او و به ان رسول الله صلعم قال کذا و کذا ثم له ان یرویه کما سمعه و له ان یذکر عند کل حدیث
الاسناد حافظ ابن کثیر گفته و الامر فی هذا قریب سهل یسیر و اما اذا قدم ذکر المتن علی الاسناد کما اذا قال قال رسول الله صلعم
کذا و کذا ثم قال انا به و اسناده فهل للراوی ان یقدم الاسناد اولا و یتبعه بذکر المتن فیه خلاف ذکره الخطیب و ابن الصلاح
و الاشبه عندی جواز ذلک و الله اعلم و لهذا یعید محدثوا زماننا اسناد الشیخ بعد فراغ الجزء و الآن من الناس من سمع
من اثنائه یفوت فیتصل له سماع ذلک من الشیخ و له روایته عنه کما یشاء من تقدیم اسناده و تاخیره و الله اعلم نوع دهم آنکه
اگر در سماع وی بعض وهن باشد باید که در حالت روایت بیانش بکند و از این قبیل است آنکه اگر در مذاکره تحدیث
از حفظ خود کند بگوید حدثنا مذاکرة و جمعی از تحمل در حال مذاکره منع کرده و حکاه ابن الصلاح عن ابن مهدی و ابن
المبارک و ابی زرعة لما یقع فیه من المساهلة و لحفظ خوان ابن الصلاح گفته و لهذا امتنع جماعة من اعلام الحفاظ من
روایة ما یحفظونه الا من کتبهم منهم الامام احمد بن حنبل فاذا حدث بها فلیقل حدثنا فلان مذاکرة او فی المذاکرة و لا یطلق
ذلک لیقع فی نوع من التدلیس انتهی و اگر حدیث از ثقه و مجروح یا از دو ثقه است پس اولی ذکر هر دو است بنابر احتمال
انفراد احدهما بچیزی اما اگر اقتصار بر ذکر یک ثقه در هر دو صورت کرده این هم جائز باشد چه بظاهر اتفاق هر دو است
و بهذا صنع مسلم فی ابن لهیعة غالبا و اما احمد بن حنبل فلا یسقطه بل یذکره کما قال الحافظ ابن کثیر رح نوع یازدهم
اگر بعض حدیث از شیخی و بعضش از شیخی دیگر شنیده و هر دو را مخلوط کرده جملة از آن هر دو روایت نمود و بیان ساخت
که بعضش از احدهما و بعضش از دیگر است جائز باشد کما فعله الزهری فی حدیث الافک فانه رواه عن ابن المسیب و عروة
و عبید الله و علقمة و قال و کل حدثنی طائفة من حدیثها قالوا قالت عائشة و ساق الحدیث الی آخره و حافظ ابن کثیر گفته
و اذا روی عن شیخین فاکثر و بین الفاظهم تباین فان رکب السیاق من الجمیع کما فعل الزهری فی حدیث الافک فهذا
سائغ فان الائمة قد تلقوه عنه بالقبول و خرجوه فی کتبهم الصحاح و غیرها و للراوی ان یمیز روایة کل واحد منهما

عن الاخری ویذکر ما فیہما من زیادۃ ونقصان وتحدیث واخبار وانبا وہذا مما یعتنی بہ مسلم فی صحیحہ ویبالغ فیہ
واما البخاری فلا یصرح غالبا علی ذلک ولا یلتفت الیہ وربما تعاطاہ فی بعض الاحایین وہو نادر واللہ اعلم انتہی
در خلاصہ گفتہ نیست تصحیح شی ازین حدیث مگر آنکہ در حکم مروی از احد الرجلین علی الابہام ست تا آنکہ اگر احدہما مجروح
باشد احتجاج بچیزی ازان حدیث جائز نبود واما اینکہ بیان نکند کہ آن از ثقہ ست واسقاط احد الراویین جائز
نیست بلکہ ذکر ہر دو وصیغہ باین طور کہ بعض آن حدیث از احدہما وبعضش از آخرست واجب ست **باب**
چہارم در بیان اسماء رجال وطبقات علماء حدیث وما یتصل بذلک واین فنی مہم عظیم الفائدہ ست مرسل ومتصل بدان
شناختہ می شود زیرا کہ اگر مروی عنہ صحابی باشد وراوی آنرا تابعی گمان کند مرسل متصل شود وبالعکس ودرین
باب فصلہاست **فصل اول** در معرفت صحابہ رضی اللہ تعالی عنہم ودرین باب جمعی از حفاظ قدیما وحدیثا
تصنیف کردہ اند بحسب اطلاع خود واول مصنف دران بخاری ست کہ بافراد تصنیفی درین فن پرداختہ وابو القاسم
بغوی وغیرہ ازان نقل میکنند بعدہ بغوی مذکور وابو بکر بن داود وعبدان دران تالیف کردہ اند وابو علی بن السکن
وابو حفص بن شاہین وابو منصور ماوردی وابو حاتم بن حبان وطبرانی در ضمن معجم کبیر وابو عبد اللہ بن مندہ وابو نعیم
را نیز درین باب تصانیف ست طیبی در خلاصہ گفتہ اجود مصنفات درین باب کتاب استیعاب ست از ابن عبد البر
انتہی حافظ ابن حجر گفتہ سمی کتابہ الاستیعاب لظنہ انہ استوعب ما فی کتب من قبلہ ومع ذلک ففاتہ شیء کثیر فذیل
علیہ ابو بکر بن فتحون ذیلا حافلا وذیل علیہ جماعۃ فی تصانیف لطیفۃ انتہی وابن الصلاح گفتہ وی کتاب خود را عیب دار
کرد بذکر مشاجرات صحابہ کہ تلقی آن از کتب اخباریین وغیرہم کردہ ست انتہی بعدہ در خلاصہ نوشتہ کہ ابن اثیر درین باب
کتابی جامع نوشتہ وضبط واجادہ کردہ انتہی حافظ ابن حجر گفتہ جمع ابن الاثیر کتابا حافلا سماہ اسد الغابہ جمع فیہ کثیرا
من التصانیف المتقدمۃ الا انہ تبع من قبلہ فخلط من لیس صحابیا بہم واغفل کثیرا من التنبیہ علی کثیر من الاوہام الواقعۃ
فی کتبہم انتہی گوییم اسد الغابہ درین نزدیکی بمصر قاہرہ طبع شدہ حافظ ابن حجر گفتہ ثم جرد الاسماء التی فی کتاب ابن الاثیر
مع زیادات علیہا الحافظ ابو عبد اللہ الذہبی وعلم لمن ذکر غلطا ومن لا تصح صحبتہ ولم یستوعب ذلک ولا قارب وقد
وقع لی بالتتبع کثیر من الاسماء التی لیست فی کتابہ ولا اصلہ علی شرطہما فجمعت کتابا کبیرا فی ذلک میزت فیہ الصحابۃ
من غیرہم ومع ذلک فلم یحصل لنا جمیعا من الوقوف علی العشر من اسامی الصحابۃ بالنسبۃ الی ما جاء عن ابی زرعۃ
الرازی انتہی گوییم مراد باین کتاب اصابہ فی تمییز الصحابہ ست ودران ترتیب صحابہ در ہر حرف بر چہار قسم نمودہ
قسم اول در کسانیکہ صحبت شان بطریق روایت از وی یا از غیر وی وارد شدہ خواہ آن طریق صحیح باشد یا
حسن یا ضعیف یا بطریقی واقع شدہ کہ دال بر صحبت ست بہر طریق کہ بود قسم دوم در ذکر اطفال کہ بعہد نبوت
متولد شدند وذکر ایشان در صحابہ آمدہ ونیز در وفات رسول خدا صلعم کمتر از سن تمیز بودند وذکر ایشان در صحابہ

بر سبیل الحاق بغلبهٔ ظن ست برآنکه جناب رسالت ایشان را دیده بنا بر توفر دواعی اصحاب بر احضار اولاد خویش نزد
رسول خدا در هنگام ولادت برای تحنیک و تسمیه و تبریک بر آنها والاخبار بذلک کثیرة شهیرة ففی صحیح مسلم عن عائشة
ان النبی صلعم کان یوتی بالصبیان فیبرک علیهم واخرجه الحاکم فی کتاب الفتن من المستدرک عن عبد الرحمن بن عوف ما کان
یولد لاحد مولود الا اتی به النبی صلعم فدعی له الحدیث واخرج ابن شاهین فی الصحابة فی ترجمة محمد بن طلحة عن ظئره قال لما
ولد محمد بن طلحة اتیت به النبی صلعم فحنکه ودعی له وکذلک کان یفعل بالصبیان لکن حدیث هولاء من قبیل المراسیل عند
المحققین من اهل العلم بالحدیث ولهذا حافظ ایشان را از قسم اول جدا ذکر کرده قسم سوم مخضرمین اند و کلام بر ایشان
در فصل دوم این باب بیاید قسم چهارم کسانی که ذکر شان در کتب مذکوره بر سبیل وهم و غلط واقع شده و حافظ
بیانش بر وجهی کرده که بر طرائق اهل حدیث معول علیه ست و همان را ذکر نموده که در ان وهم مبین بود و هرچه
احتمال عدم وهم داشت بذکرش نگرائیده مگر آنکه بطلان این احتمال غالب بر ظن گردیده و گفته وهذا القسم الرابع
لا اعلم من سبقنی الیه ولا من حام طائر فکره علیه وهو الضالة المطلوبة فی هذا الباب اللباب وزبدة ما یمخضه من هذا الفن
اللبیب الماهر انتهی و این کتاب جامع کتب این فن ست و نزد محرر سطور موجود ولله الحمد بعده در خلاصه گفته صحابی
نزد محدثین هر مسلمان ست که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را دیده و نزد بعض اصولیین کسی ست که مجالست
او به طریق تتبع و اخذ از وی صلعم دراز گشته و نزد سعید بن مسیب کسی ست که یکسال در صحبت شریف وی مانده
یا یکبار همراه وی غزا کرده و این هر دو ضعیف ست زیرا که مقتضی آنست که جریر و امثالش صحابی نباشند انتهی
و حافظ ابن کثیر در باعث حثیث گفته صحابی کسی ست که رسول خدا صلعم را در حال اسلام خود دیده اگرچه صحبتش
با وی دراز نگشته و روایت چیزی از وی صلعم ننموده و این قول جمهور علما ست سلفا و خلفا و بخاری و ابو زرعه
و غیر واحد از مصنفین در اسماء صحابه نص کرده اند بر آنکه مجرد رویت کافی ست در اطلاق صحبت مثل ابن عبد البر
و ابن منده و ابی موسی مدینی و ابن اثیر در اسد الغابه وهو اجمعها واکثرها فوائد واوسعها اثابهم الله اجمعین انتهی
بعده گفته روی شعبة عن موسی السبلانی واثنی علیه خیرا قال قلت لانس بن مالک هل بقی من اصحاب رسول الله صلعم
احد غیرک قال بقی ناس من الاعراب رأوه فاما من صحبه فلا رواه مسلم بحضرة ابی زرعة وهذا انما نفی فیه الصحبة الخاصة
ولا ینفی ما اصطلح علیه الجمهور من ان مجرد الرویة کاف فی اطلاق الصحبة لشرف رسول الله صلعم وجلالة قدره وقدر من
رآه من المسلمین ولهذا جاء فی بعض الفاظ الحدیث الصحیح تغزون فیقال هل فیکم من رأی رسول الله صلعم
فیقولون نعم فیفتح لهم حتی ذکر من رأی من رأی رسول الله صلعم الحدیث بتمامه وقال بعضهم فی معاویة وعمر بن عبد العزیز
لیوم شهده معاویة مع رسول الله صلعم خیر من عمر بن عبد العزیز واهل بیته و حافظ ابن حجر گفته هو ای الصحابی
من لقی النبی صلعم مومنا به ومات علی الاسلام ولو تخللت ردة علی الاصح انتهی و سید محمد بن ابراهیم زیاده کرده

و فی اشتراط طول الملازمة خلاف و نووی در تقریب گفته و اختلف فی حد الصحابی والمعروف عند المحدثین انه کل
مسلم رای النبی صلعم و عن بعض اصحاب الاصول ای اصول الفقه —— انه من طالت مجالسته للنبی صلعم علی طریق
التتبع و ذکر کرده که بعضی یک دو سال یا یکدو غزوه شرط کرده اند و آنرا رد نموده و لهذا اختیار در حد صحابی حیث
علی الاصح اختیار کرده و مراد بلقا اعم از مجالست و مماشاة و وصول احدهما الی الآخر است و اگر چه با وی مکالمه
نکرده باشد و داخل است دران رویت احدهما خواه بنفسه باشد یا بالغیره و تعبیر بلقا اولی از قول بعض ست الصحابی
من رای النبی زیرا که ابن مکتوم و غیره عمیان خارج می شوند حالانکه صحابه هستند بلا تردد و لقا درین تعریف بمنزله جنس ست
و مومن بمنزله فصل و از وی ملاقی وی صلعم در حال کفر خارج می شود و لفظ به فصل دیگر ست خارج می شود از وی
ملاقی او که مومن بغیر او از انبیا علیهم السلام ست لکن در خروج کسی که با وی ملاقی شده و بر بعثت او در زمان
مستقبل ایمان آورده و زمان بعثت را نه دریافته نظر است و مات علی الاسلام فصل سوم ست خارج شد از وی
کسی که مرتد شد بعد از آنکه ملاقی او در حال ایمان شده بود و بر ردت از دنیا گذشت مثل عبید الله بن جحش
و ابن خطل و در او بر ردت تخلل او ست در میان کسیکه ملاقاتش در حال ایمان بوی کرده و میان موت او بر اسلام
زیرا که اسم صحبت بر وی باقی ست برابر ست که رجوع بسوی اسلام در حیات او کرد یا بعد ممات خواه باز دیگر او را
ملاقات کرده باشد یا نه و علی الاصح اشارت بسوی خلاف درین مسئله ست و دال ست بر رجحان اول قصهٔ اشعث
بن قیس زیرا که وی مرتد شده او را اسیر کرده پیش ابوبکر صدیق رضی الله عنه آوردند و وی عود بسوی اسلام کرد
و مسلمان شد ابوبکر از وی اسلام را مقبول داشت و خواهر خود بزنی او داد و احدی از اهل علم از ذکرش در صحابه
تخلف نشده و نه از تخریج احادیث او در مسانید و غیرها این ست شرح تعریف صحابی و شوکانی گفته مذهب جمهور
آنست که صحابی کسی ست که ملاقات نبی صلعم کرده و بوی ایمان آورده اگر چه یک ساعت باشد برابر ست که
از وی روایت کرده یا نه و گفته اند هو من طالت صحبته و روی عنه پس مستحق نشود اسم صحبت را مگر جامع میان
این هر دو صفت و گفته یک صفت کافی ست طول صحبت یا روایت و حق مذهب جمهور ست اگر چه لغت
مقتضی آنست که صاحب کسی ست که ملازمتش بسیار باشد و وارد شده ست انچه دلالت میکند بر اثبات
فضیلت کسی که حاصل نشد او را از وی صلعم مگر مجرد لقا قلیل و رویت اگر چه یکبار باشد و بعض اهل علم اقامت
یکسال یا زیاده یا غزو همراه وی صلعم یا اقامت شش ماه شرط کرده اند و نیست وجه برای این هر دو قول
زیرا که مستلزم خروج جماعتی از رواة احادیث نبوی ست حال آنکه کمتر ازین مدت نزد او مانده اند و نیز دلیلی
از لغت و شرع بران دال نیست و قاضی عیاض از واقدی حکایت کرده که بالغ بودنش شرط ست و این هم
ضعیف ست بنا بر خروج بسیاری از صحابه که ادراک عصر نبوی کرده اند و از وی صلعم روایت نموده و بالغ

نشده‌اند مگر بعد موت وی صلعم وهم رؤیت نبوی غیر مشروط است زیرا که ابن ام مکتوم اعمی بود باآنکه در صحبت وی
اتفاق است و آمدی و ابن الحاجب وغیرهما از اهل اصول ذکر کرده اند که خلاف درین مسئله لفظی است ونیست
وجه برای آن زیرا که قائل عدالت علی العموم طالب تعدیل احدی از ایشان نیست و هرکه در شروط صحبت تصریحی
کرده که باوجود آن شرط تعدیل غیر مطلوب است و باعدم آن شرط معدول پس خلاف معنوی است نه لفظی انتهی
وعبارت حافظ ابن حجر در اصابه این است اصح ما وقفت علیه من ذلک ان الصحابی من لقی النبی صلعم مومنا به
ومات علی الاسلام فیدخل فیمن لقیه من طالت مجالسته او قصرت ومن روی عنه او لم یرو ومن غزا معه او لم یغز
ومن رآه رؤیة ولم یجالسه ومن لم یره لعارض کالعمی ویخرج بقید الایمان من لقیه کافرا ولو اسلم بعد ذلک اذا لم
یجتمع به مرة اخری وقولنا به یخرج من لقیه مومنا بغیره کمن لقیه من مومنی اهل الکتاب قبل البعثة وهل یدخل من لقیه
منهم وآمن بانه سیبعث اولا یدخل محل احتمال ومن هولاء بحیرا الراهب ونظراؤه ویدخل فی قولنا مومنا به کل
مکلف من الانس والجن فحینئذ یتعین ذکر من حفظ ذکره من الجن الذین آمنوا به بالشرط المذکور واما انکار ابن الاثیر علی
ابی موسی تخریجه لبعض الجن الذین عرفوا فی کتاب الصحابة فلیس بمنکر لما ذکرته وقد قال ابن حزم فی کتاب الاقضیة
من المحلی من ادعی الاجماع فقد کذب علی الامة فان الله قد اعلمنا ان نفرا من الجن آمنوا وسمعوا القرآن من النبی صلعم
فهم صحابة فضلاء فمن این للمدعی اجماع اولئک وهذا الذی ذکره فی مسئلة الاجماع لا نوافقه علیه وانما اردت نقل
کلامه فی کونهم صحابة وهل یدخل الملائکة محل نظر وقد قال بعضهم ان ذلک ینبنی علی انه کان مبعوثا الیهم اولا وقد نقل
فخر الدین فی اسرار التنزیل الاجماع علی انه صلعم لم یکن مرسلا الی الملائکة ونوزع فی هذا النقل بل رجح الشیخ تقی الدین
السبکی انه کان مرسلا الیهم واحتج باشیاء یطول شرحها وفی صحة بناء هذه المسئلة علی هذا الاصل نظر لا یخفی انتهی بعده
فوائد قیود دیگر حد صحابی ذکر کرده واما اولویت تعبیر بلقاء از تعبیر برؤیت پس بنا بر آنست که فاعل رؤیت
صحابی است و گفته اند که فاعلش رسول خداست صلعم سیوطی گفته و داخل است دران جمیع امت زیرا که شب
اسراء وغیره تمام امت را بروی صلعم کشف ونمایان کردند و وی ایشان را دید واما اشارت بخلاف در قول
علی الاصح پس عراقی درباره کسیکه بعد وی صلعم مرتد شده و باز مسلمان گردیده بعد اسلام مرد گفته که در دخول
وی در صحابه نظر است زیرا که شافعی و ابوحنیفه نص کرده اند برآنکه ردت محبط عمل است وظاهر آنست که محبط
صحبت سابقه است مثل قره بن هبیره واشعث بن قیس واما هرکه در حیات وی صلعم رجوع باسلام کرد مثل
عبدالله بن ابی سرح پس مانعی از دخولش در صحبت نیست واین شرط که صحابی ملاقی مومن به را گویند مشکل است
بجماعه صبیان که ملاقات وی صلعم کرده اند وپیش از بلوغ آنها انتقال جناب نبوت اتفاق افتاد مثل حسن
وحسین وابن زبیر وغیرهم زیرا که متصف بایمان مرد مکلف می باشد پس اگر چنین گویند من لقیه مسلما او علی الفطرة

اشمل از جمع یا شد و گفته اند که مراد دیدن وی صلعم در عالم شهادت ست پس اطلاق صحبت بر بینندگان وی از ملائکه
و انبیا نشود و ابن الاثیر استشکال کرده ست بشمردن مومنین جن در صحابه نه رائیان او از ملائکه با آنکه ایشان
احق بذکر اند از جنات و در جمال المنکر گفته این تعمیم صحیح نیست زیرا که جن از جمله مکلفین اند و رسالت و بعثت شامل
ایشان ست پس ذکر کسی که نامش معلوم شده و رویت وی مر رسول خدا صلعم را ثابت گشته در صحابه مستحسن باشد
انتهی و اما معرفت صحبت پس حافظ ابن حجر گفته شناخته می شود بتواتر آنکه وی صحابی ست یا باستفاضه و شهرت
یا باخبار صحابه یا بعض ثقات تابعین یا باخبار او از نفس خودش بآنکه وی صحابی ست اگر این دعوی داخل
زیر امکان ست و در خلاصه گفته اگر عدل ست انتهی حافظ ابن حجر گفته استشکال کرده ست جماعتی باین اخیر یعنی
دخول او تحت امکان بآنکه این دعوی نظیر دعوی قول اوست که من عدلم و این محتاج بسوی تامل ست انتهی
و سیوطی بر قول او تحت الامکان گفته که اگر دعوی صحبت کند بعد صد سال از وفات شریف وی صلعم پس
این دعوی او مقبول نیست اگرچه عدالتش بپایه ثبوت رسد لقوله صلعم فی الحدیث الصحیح ارایتکم لیلتکم هذه فان بعد
مائة سنة لا یبقی احد ممن علی ظهر الارض رواه البخاری و مسلم من حدیث ابن عمر مراد انخرام آن قرن ست و آن سنه
وفات اوست صلعم و اصولیین در قبول دعوای او معرفت معاصرتش با وی صلعم شرط کرده اند و آمدی جزم
کرده بآنکه دعوی او که من صحابی ام غیر مقبول ست و رجحه ابو الحسن القطان کما نقل السیوطی و در اصابه گفته و زاد
مسلم من حدیث جابر ان ذلک کان قبل موته صلعم بشهر و لفظه سمعت النبی صلعم یقول قبل ان یموت بشهر اقسم
بالله ما علی الارض من نفس منفوسة الیوم یاتی علیها مائة سنة و هی حیة یومئذ در اصابه گفته و لهذه النکتة لم یصدق
الائمة احدا ادعی الصحبة بعد الغایة المذکورة و قد ادعاها جماعة فکذبوا و کان آخرهم رتن الهندی لان الظاهر کذبهم
فی دعواهم علی ما قررته ثم من لم یعرف حاله الا من جهة نفسه فمقتضی کلام الآمدی و من تبعه ان لا تثبت صحبته و
نقل ابو الحسن بن القطان فیه الخلاف و رجح عدم الثبوت و اما ابن عبد البر فجزم بالقبول بناء علی ان الظاهر
سلامته من الجرح و قوی ذلک بتصرف ائمة الحدیث فی تخریجهم احادیث هذا الضرب فی مسانیدهم و لا ریب فی انحطاط
رتبة من هذا سبیله عمن مضی و من صور هذا الضرب ان یقول التابعی اخبرنی فلان مثلا انه سمع النبی صلعم یقول
سواء سماه ام لا اما اذا قال اخبرنی رجل مثلا عن النبی صلعم بکذا فثبوت الصحبة بذلک بعید لاحتمال الارسال و یحتمل
التفرقة بین ان یکون من کبار التابعین فیترجح القبول او صغارهم فیترجح الرد و مع ذلک فلم یتوقف من
صنف فی الصحابة فی اخراج من هذا سبیله فی کتبهم والله اعلم انتهی و عبارت حافظ ابن کثیر درین مقام در باعث
حثیث این ست و تعرف صحبة الصحابی تارة بالتواتر و تارة باخبار مستفیضة و تارة بشهادة غیره من الصحابة
و تارة بروایته عن النبی صلعم سماعا او مشاهدة لا مع المعاصرة فاما اذا قال المعاصر العدل انا صحابی فقد قال ابن الحاجب

في مختصره احتمل الخلاف يعني لانه يخبر عن حكم شرعي كما لو قال في الناسخ هذا ناسخ لهذا الاحتمال خطائه في ذلك اما لو قال سمعت رسول الله صلعم قال كذا او رأيته فعل كذا او كنا عند رسول الله صلعم ونحو هذا فهذا مقبول لا محالة اذا صح السند اليه وهو ممن عاصره عليه السلام انتهى و شوكانی گفته شناخته می شود صحابی بودن صحابی بتواتر و استفاضه و بودن او از مهاجرین یا انصار و بخبر صحابی دیگر معلوم الصحبه و در قبول قول او که من صحابی ام اختلاف ست قاضی ابو بکر گفته مقبول ست زیرا که وازع عدالت مانع او از کذب ست اگر معارض قول او از دیگری نیامده و قال ابن الصلاح والنووی و ابن القطان توقف کرده و مروی ست از وی آنچه دال ست بر جزم بعدم قبول قال ومن يدعي الصحبة لا يقبل منه حتى نعلم صحبته واذا علمناها فما رواه فهو على السماع حتى نعلم غيره انتهى ولابدست از تقیید قول قائل قبول خبر او که وی صحابی ست بآنکه قرائن داله بر صدق دعوی او قائم شوند ورنه قبول خبر بسیاری از کذابین مدعین صحبت لازم آید انتهى كلام الشوكاني و وجوب تقدیم بحث از عدالت راوی که در اول کتاب گذشت محل آن غیر صحابه اند واما صحابه پس در ایشان ضرورت این بحث نیست زیرا که اصل در ایشان عدالت ست و روایت ایشان مقبول ست بغیر بحث از احوال ایشان چنانچه ابن الحاجب حکایتش از اکثرین کرده و قاضی گفته این قول سلف و جمهور خلف ست و جوینی گفته بالاجماع و وجه این قول ورود عمومات مقتضیه تعدیل ایشان ست در کتاب و سنت كقوله سبحانه كنتم خير امة اخرجت للناس وقوله وكذلك جعلناكم امة وسطا اي عدولا وقوله لقد رضي الله عن المؤمنين اذ يبايعونك تحت الشجرة فعلم ما في قلوبهم وقوله والسابقون الاولون من المهاجرين والانصار والذين اتبعوهم باحسان رضي الله عنهم ورضوا عنه وقوله والذين معه اشداء على الكفار رحماء بينهم وقوله صلعم خير القرون قرني وقوله في حقهم لو انفق احدكم مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم ولا نصيفه وهما في الصحيح وقوله اصحابي كالنجوم على مقال فيه معروف و جوینی گفته و شاید سبب در قبول ایشان بغیر بحث از احوال آنست که ایشان نقله شریعت اند اگر در روایت ایشان توقف ثابت شود شریعت بر عصر رسول صلعم منحصر گردد و بر سائر اعصار مسترسل نشود و حافظ ابن حجر در اصابه نوشته اتفق اهل السنة على ان الجميع عدول ولم يخالف في ذلك الا شذوذ من المبتدعة وقد ذكر الخطيب في الكفاية فصلا نفيسا في ذلك فقال عدالة الصحابة ثابتة معلومة بتعديل الله لهم واخباره عن طهارتهم واختياره لهم فمن ذلك قوله تعالى يا ايها النبي حسبك الله ومن اتبعك من المؤمنين وقوله للفقراء المهاجرين الذين اخرجوا من ديارهم واموالهم يبتغون فضلا من الله ورضوانا وينصرون الله ورسوله اولئك هم الصادقون الى قوله انك رؤف رحيم في آيات كثيرة يطول ذكرها واحاديث شهيرة يكثر تعدادها وجميع ذلك يقتضي القطع بتعديلهم ولا يحتاج احد منهم مع تعديل الله له الى تعديل احد من الخلق على انه لو لم يرد من الله ورسوله فيهم شيء مما ذكرناه لاوجبت الحال التي كانوا عليها من الهجرة والجهاد ونصرة الاسلام وبذل

المهج والاموال وقتل الآباء والاولاد والمناصحة في الدين وقوة الايمان واليقين القطع على تعديلهم والاعتقاد
لنزاهتهم وانهم افضل من جميع الخالفين بعدهم والمعدلين الذين يجيئون من بعدهم هذا مذهب كافة العلماء ومن يعتمد
قوله ثم روى بسنده الى ابى زرعة الرازي قال اذا رايت الرجل ينتقص احدا من اصحاب رسول الله صلعم فاعلم انه
زنديق وذلك ان الرسول حق والقرآن حق وما جاء به حق وانما ادى الينا ذلك كله الصحابة وهؤلاء يريدون
ان يجرحوا شهودنا ليبطلوا الكتاب والسنة والجرح بهم اولى وهم زنادقة انتهى والاحاديث الواردة في تفضيل الصحابة
كثيرة من ادلها على المقصود ما رواه الترمذي وابن حبان في صحيحه من حديث عبد الله بن مغفل قال قال رسول الله صلعم
الله الله في اصحابي لا تتخذوهم غرضا من بعدي فمن احبهم فبحبي احبهم ومن ابغضهم فببغضي ابغضهم ومن اذاهم فقد اذاني
ومن اذاني فقد اذى الله ومن اذى الله فيوشك ان ياخذه قال ابو محمد بن حزم الصحابة كلهم من اهل الجنة قطعا قال الله
تعالى لا يستوي منكم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئك اعظم درجة من الذين انفقوا من بعد
وقاتلوا وكلا وعد الله الحسنى وقال تعالى ان الذين سبقت لهم منا الحسنى اولئك عنها مبعدون
فثبت ان الجميع من اهل الجنة وانه لا يدخل احد منهم النار لانهم المخاطبون بالآية السابقة فان قيل التقييد
بالقتال والانفاق يخرج من لم يتصف بذلك وكذلك التقييد بالاحسان في الآية السابقة وهي قوله تعالى والسابقون
الاولون من المهاجرين والانصار والذين اتبعوهم باحسان الآية يخرج من لم يتصف بذلك وهي من اصرح ما ورد
في المقصود ولهذا قال المازري في شرح البرهان لسنا نعني بقولنا الصحابة عدول كل من راه صلعم يوما ما او زاره لماما
او اجتمع به لغرض وانصرف عن كثب وانما نعني به الذين لازموه وعزروه ونصروه واتبعوا النور الذي انزل معه اولئك
هم المفلحون والجواب عن ذلك ان التقييدات المذكورة خرجت مخرج الغالب والا فالمراد من اتصف بالانفاق والقتال
بالفعل او القوة واما كلام المازري فلم يوافق عليه بل اعترضه جماعة من الفضلاء قال الشيخ صلاح الدين العلائي
هو قول غريب يخرج كثيرا من المشهورين بالصحبة والرواية عن الحكم بالعدالة كوائل بن حجر ومالك بن الحويرث وعثمان
بن ابي العاص وغيرهم ممن وفد عليه صلعم ولم يقم عنده الا قليلا وانصرف وكذلك من لم يعرف الا برواية الحديث
الواحد ولم يعرف مقدار اقامته من اعراب القبائل والقول بالتعميم هو الذي صرح به الجمهور وهو المعتبر وقد كان
تعظيم الصحابة ولو كان اجتماعهم به صلعم قليلا مقررا عند الخلفاء الراشدين وغيرهم فمن ذلك ما روي عن ابي سعيد الخدري
قال كنا ننزل رفاقا مع رسول الله صلعم فكنا في رفقة فيها ابو بكر فنزلنا على اهل ابيات وفيهم امراة حبلى ومعها رجل
من اهل البادية فقال للمراة الحامل ايسرك ان تلدي غلاما قالت نعم قال ان اعطيتني شاة ولدت غلاما فاعطته
فسجع لها اسجاعا ثم عمد الى الشاة فذبحها وطبخها وجلسنا ناكل منها ومعنا ابو بكر فلما علم بالقصة قام فتقيا كل شيء اكل
قال ثم رايت ذلك البدوي اتي عمر بن الخطاب وقد هجا الانصار فقال لهم عمر لولا ان له صحبة من رسول الله صلعم

ما ادری ما نال فیہا لکفیتکموہ ولکن لہ صحبۃ من رسول اللہ صلعم لفظ علی بن الجعد ورجال ہذا الحدیث ثقات وقد توقف
عمر عن معاتبتہ فضلا عن معاقبتہ لکونہ علم انہ لقی النبی صلعم وفی ذلک ابین شاہد علی انہم کانوا یعتقدون ان شان
الصحبۃ لا یعدلہ شیٔ کما ثبت فی الصحیحین من قولہ صلعم والذی نفسی بیدہ لو انفق احدکم مثل احد ذہبا ما ادرک مد احدہم
ولا نصیفہ وتواتر عنہ صلعم قولہ خیر الناس قرنی ثم الذین یلونہم وقال بہز بن حکیم عن ابیہ عن جدہ عن النبی صلعم انتم خیرہا
واکرمہا علی اللہ عز وجل وروی البزار فی مسندہ بسند رجالہ موثوقون من حدیث سعید بن المسیب عن جابر قال
قال رسول اللہ صلعم ان اللہ اختار اصحابی علی الثقلین سوی النبیین والمرسلین وقال سفیان فی قولہ تعالی وسلام علی
عبادہ الذین اصطفی ہم اصحاب محمد صلعم والاخبار فیہا کثیرۃ جدا فلنقتصر علی ہذا القدر ففیہ مقنع انتہی کلام الحافظ
ابن حجر رح فی کتاب الاصابۃ وہو موجز نفیس جدا حقیق بالقبول واما وقوع حروب وفتن درمیان ایشان پس
کیا طبری گفتہ مبنی بر اجتہاد است وہر مجتہد مصیب نیست مصیب واحد است ومخطی معذور بلکہ ماجور چنانکہ عمر بن
عبد العزیز گفتہ تلک دماء طہر اللہ منہا سیوفنا فلا نخضب بہا السنتنا قول دوم آنکہ حکم ایشان در عدالت حکم غیر ایشان است
پس از ان بحث توان کرد ابو الحسین بن قطان گفتہ وحشی حمزہ را قتل کرد واو را صحبت است و ولید بادہ نوشی
نمود پس ہر کہ از وی خلاف عدالت ظاہر شد بروی اسم صحبت واقع نشود و ولید صحابی نباشد زیرا کہ صحابہ ہمان اند
کہ بر طریقہ وی صلعم بودند انتہی واین کلام خیلی ساقط است چہ وحشی حمزہ را وقتی کشتہ کہ کافر بود باز مسلمان شد واین
نہ از قوادح است زیرا کہ الاسلام یجب ما قبلہ بلا خلاف واما ولید پس قائلی از اہل علم نگفتہ کہ ارتکاب معصیت مخرج
صحابی از صحبت است رازی در محصول گفتہ ابراہیم نظام مبالغہ کرد در طعن بر صحابہ چنانکہ حافظ از وی در کتاب
الفتیا نقل نمودہ وما ذکرش باجمال وتفصیل میکنیم اما مجملا پس در طعن بعض ایشان در بعض اخبار کثیرہ مروی شدہ
ودیدیم کہ بعض صحابہ در بعض قدح میکنند واین خواہان توجہ قدح باشد یا در قادح اگر کاذب است یا در مقدوح فیہ
اگر قادح صادق است وجوابش مجملا آنست کہ آیات قرآن کریم دال اند بر سلامت احوال صحابہ وبراءت شان
از مطاعن وچون اینمعنی ثابت شد پس واجب بر ما احسن ظن است بایشان تا آنکہ دلیلی قاطع بر طعن در ایشان
قائم شود الی آخر کلامہ قول سوم آنکہ ہمہ عدول اند قبل فتن نہ بعد آن پس بحث از احوال ایشان واجب است
واما بعد آن پس داخلین فتن مطلقا مقبول نیستند یعنی از ہر دو سوی چہ فاسق از طرفین معین نیست وبہ قال عمرو
بن عبید من المعتزلۃ واین قول در غایت ضعف است زیرا کہ مستلزم اہدار غالب سنت است زیرا کہ معتزلین
ازین حروب طائفہ یسیرہ اند نسبت بداخلین در فتن ونیز باغی از فریقین غیر معین است حالانکہ بدلیل صحیح
تعیین او شدہ ونیز تمسک بچیزی کہ ہر طائفہ بدان تمسک نمودہ مخرج او است از اطلاق اسم بغی بروی بر
تقدیر تسلیم اینمعنی کہ باغی از فریقین غیر معین است قول چہارم آنکہ ہمہ صحابہ عدول اند مگر قاتل علی وبہ قال

صلعم همگنان را مسلمان نام کرده وحق تعالی فرموده وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا
بینهما ودرین کریمه نام ایشان باوجود اقتتال مومن نهاده ودر مقاتله معاویه در فریقین صد صحابی هم
بوده‌اند والعلم عند الله وجمیع ایشان عدول اند واما طوائف روافض وجهل وتابعان عقل ودعوی ایشان که همه
صحابه کافر شدند مگر هفده کس نام آنها می برند پس هذیان بلادلیل ومحض درای فاسد ودرین باز دو هوای
متبع ست وکمتر از ان ست که بردش توان پرداخت وبرهان برخلاف آن اظهر واشهر ست زیرا که امتثال
ایشان اوامر نبوی را بعد وی صلعم وفتح ایشان اقالیم وآفاق را وتبلیغ ایشان کتاب وسنت را وهدایت
کردن ایشان مردم را بسوی طریق جنت ومواظبت نمودن بر صلوات وزکوات وانواع قربات در سائر
احیان واوقات باشجاعت وبراعت وکرم وایثار واخلاق جمیله که هیچ امت را از امم متقدمه نبوده واحدی
بعد ایشان مثل ایشان درین امور نخواهد بود با دله صحیحه صریحه معلوم ست فرضی الله عنهم اجمعین ولعن الله
من تهم الصادق ویصدق الکاذبین انتهی ودر خلاصه گفته صحابه کلهم عدول اند خواه ملابس فتن شدند یا نه
باجماع معتد بهم ومثله قال النووی فی التقریب گویم ابن عبد البر در اول کتاب تمهید وسید محمد بن اسمعیل در شرح
تنقیح اولا این دعوی ذکر کرده اند وسید محمد مذکور گفته که این عموم نزد محدثین مخصص کسی ست که در وی قدح کرده اند
وذکر خلاف در رتب افضل از صحابه طویل الذیل ست ونیست از علوم اصول حدیث ابوزرعه رازی گفته قبض
رسول الله صلعم عن مائة الف واربعة عشر الفا من الصحابة ممن سمع منه وروی عنه من اهل المدینة واهل مکة وما بینهما
والاعراب ومن شهد معه حجة الوداع اخرجه الخطیب و قد قیل کیف یعرف تحدید ذلک مع تفرق الصحابة فی البلدان
والقری قال ابن فتحون فی ذیل الاستیعاب بعد ان ذکر نحو ذلک اجاب ابوزرعة بهذا سؤال من سال عن الرواة
خاصة فکیف بغیرهم حافظ ابن حجر نوشته ومعهذا فجمیع من فی الاستیعاب یعنی ممن ذکر فیه باسم او کنیة وهما ثلاثة
آلاف وخمسمائة وذکر انه استدرک علیه علی شرطه قریبا ممن ذکر قلت وقرات بخط الحافظ الذهبی من ظهر کتاب التجرید
لعل الجمیع ثمانیة آلاف ان لم یزیدوا لم ینقصوا ثم رایت بخطه ان جمیع من فی اسد الغابة سبعة آلاف وخمسمائة
واربعون وخمسون نفسا ومما یؤید قول ابی زرعة ما ثبت فی الصحیحین عن کعب بن مالک فی قصة تبوک والناس کثیر
لا یحصیهم دیوان وثبت عن الثوری فیما اخرجه الخطیب بسنده الصحیح الیه قال من قدم علیا علی عثمان فقد ازری
علی اثنی عشر الفا رسول الله صلعم وهو عنهم راض فقال النووی ذلک بعد النبی صلعم باثنی عشر عاما بعد ان مات
فی خلافة ابی بکر فی الردة والفتوح ممن لم یضبط اسمائهم ثم مات فی خلافة عمر فی الفتوح وفی طاعون العام عمواس
وغیر ذلک من لا یحصی کثیرة وسبب خفاء اسمائهم ان اکثرهم اعراب واکثرهم حضروا حجة الوداع والعلم عند الله انتهی
در سبال المطر گفته ان الصحابة وان شملهم تعریف واحد فان رتبهم متفاوتة قال الحافظ لا خفاء برجحان رتبة من لازمه

صلعم و قاتل معه او قتل تحت رایته علی من لم یلازمه او حضر معه مشهدا وعلی من کلمه یسیرا او ماشاه قلیلا او رآه
علی بعد او فی حال الطفولیة وان کان شرف الصحبة حاصلا للجمیع ومن لیس له سماع فحدیثه مرسل من حیث الروایة
وهم مع ذلک معدودون فی الصحابة لما نالوه من شرف الرؤیة انتهی و در عدد طبقات ایشان اختلاف ست
و نظر درینجا بسوی سبق اسلام و هجرت و شهود مشاهد فاضله همراه جناب نبوت میکنند و حاکم ایشان را دوازده
طبقه گردانیده و سیوطی در شرح تقریب نواوی تعدادش چنین ذکر کرده که طبقهٔ اولی قومی ست که بمکه مکرمه
اسلام آورده مثل خلفاء اربعه دوم اصحاب دار الندوه سوم مهاجرهٔ حبشه چهارم عقبهٔ اولی پنجم عقبهٔ ثانیه اکثر
ایشان انصار بودند ششم اول مهاجرین که در قبا نزد آنحضرت رسیدند قبل دخولش در مدینه منوره هفتم اهل بدر
هشتم کسانیکه هجرت کردند درمیان بدر و حدیبیه نهم اهل بیعة الرضوان دهم مهاجرین درمیان حدیبیه و فتح مکه
مثل خالد بن الولید و عمرو بن العاص یازدهم مسلمهٔ فتح دوازدهم صبیان و اطفال که روز فتح و در حجة الوداع
وغیرهما دیده اند صلعم انتهی گویم عقبهٔ اولی در سنه یازده از هجرت بوده و اول کسیکه از رجال احرار اسلام آورد
ابوبکر صدیق ست رضی الله عنه و گفته اند که وی اول مسلمان ست مطلقا و از ولدان و صبیان علی کرم الله
وجهه و گفته اند که وی اول مسلم ست علی الاطلاق حافظ ابن کثیر گفته ولا دلیل علیه من وجه یصح و از موالی زید بن
حارثه و از عبید و ارقاء بلال موذن و از زنان خدیجه و گفته اند که وی اول کسی ست که اسلام آورد مطلقا حافظ ابن
کثیر گفته وهذا اول السیاقات فی اول البعثة وهو محکی عن ابن عباس والزهری وقتادة ومحمد بن اسحق بن یسار صاحب
المغازی وجماعة وادعی الثعلبی المفسر علی ذلک الاجماع وقال وانما الخلاف فیمن اسلم بعدها انتهی و نیز در باعث حثیث
گفته افضل صحابه بلکه افضل خلق بعد انبیاء علیهم السلام ابوبکر عبد الله بن عثمان تیمی خلیفه رسول الله ست و مسمی شد
بصدیق بجهت مبادرت او بسوی تصدیق رسول خدا صلعم قبل جمیع مردم آنحضرت صلعم فرموده ما دعوت احدا
الی الایمان الا کانت له کبوة الا ابابکر فانه لم یتلعثم وقد ذکرت سیرته وفضائله ومسنده والفتاوی عنه فی مجلد علی حدة
ولله الحمد بعده عمر بن الخطاب پس عثمان بن عفان پس علی بن ابی طالب این رای مهاجرین و انصار ست در وقتی
که عمر امر خلافت را در شش کس بر شوری گذاشت و ایشان حصر آن در عثمان و علی کردند و عبد الرحمن بن عوف
تا سه روز و شب درباره این هر دو اجتهاد کرد و غور نمود تا آنکه از زنان در خدور و از صبیان در مکاتب سوال
کرد و دید که هیچ یکی را با عثمان برابر نمیکنند پس او را بر علی مقدم کرد و والی امر ساخت قبل علی و لهذا دارقطنی
گفته من قدم علیا علی عثمان فقد ازری بالمهاجرین والانصار و صدق رضی الله عنه واکرم مثواه و جعل جنة
الفردوس مأواه و عجب ازان ست که بعضی اهل کوفه از اهل سنت بسوی تقدیم علی بر عثمان رفته اند و از سفیان
ثوری محکی ست که وی رجوع کرد ازان و مثل آن از وکیع بن الجراح منقول ست و ابن خزیمه و خطابی نصرت

آن کرده اند واین بالمره ضعیف ست وبعد این هر چهار بقیه عشره مبشره اند پستر اهل بدر باز اهل احد باز اهل
بیعة الرضوان روز حدیبیه واما سابقین اولین پس میگویند که ایشان مصلی قبلتین اند وقیل اهل بدر وقیل اهل
بیعة الرضوان وقیل غیر ذلک شافعی گفته که راویان از آنحضرت صلعم وبینندگان او از مسلمین قریب شصت هزار
کس اند ابو زرعه رازی گفته شهد معه حجة الوداع اربعون الفا وکان معه بتبوک سبعون الفا وقبض علیه السلام
عن مائة الف واربعة عشر الفا من الصحابة احمد بن حنبل گفته واکثرهم روایة ستة انس وجابر وابن عباس و
ابن عمر وابو هریرة وعائشة قال ابن کثیر قلت وعبد الله بن عمرو وابو سعید وابن مسعود ولکن توفی قدیما
ولهذا لم یعده احمد بن حنبل فی العبادلة بل قال العبادلة اربعة عبد الله بن الزبیر وابن عباس وابن عمر وابن عمرو
بن العاص انتهی طیبی در خلاصه نوشته اکثر صحابه در روایت حدیث شش کس اند کما تقدم بعده گفته قال مسروق
انتهی علم الصحابة الی عمر وعلی وأبی وزید وابی الدرداء وابن مسعود واکثرهم فتیا ابن عباس ومنهم العبادلة ولیس
ابن مسعود منهم بیهقی گفته لانه تقدم موته وهولاء عاشوا حتی احتیج الی علمهم وکذا سائر من یسمی عبد الله وهم نحو مائتین
وعشرین انتهی وحافظ ابن حجر در اصابه نوشته اکثر الصحابة فتوی مطلقا سبعة عمر وعلی وابن مسعود وابن عمر وابن
عباس وزید بن ثابت وعائشة قال ابن حزم یمکن ان یجمع من فتیا کل واحد من هولاء مجلد ضخم ویلیهم عشرون وهم
ابو بکر وعثمان وابو موسی ومعاذ وسعد بن ابی وقاص وابو هریرة وانس وعبد الله بن عمرو بن العاص وسلمان وجابر
وابو سعید وطلحة والزبیر وعبد الرحمن بن عوف وعمران بن حصین وابو بکرة وعبادة بن الصامت ومعویة وابن الزبیر وام سلمة
قال یمکن ان یجمع من فتیا کل واحد جزء صغیر قال وفی الصحابة نحو من مائة وعشرین نفسا مقلون فی الفتیا
جدا لا تروی عن الواحد منهم الا المسألة والمسألتان والثلاث یمکن ان یجمع من فتیا جمیعهم جزء صغیر بعد البحث
کأبی بن کعب وابی الدرداء وابی طلحة والمقداد وغیرهم انتهی در باعث حثیث گفته وآخر الصحابة علی الاطلاق
موتا انس بن مالک ثم ابو الطفیل عامر بن واثلة اللیثی قال علی بن المدینی وکانت وفاته بمکة فعلی هذا هو آخر
من مات بها ویقال آخر من مات بمکة ابن عمر وقیل جابر والصحیح ان جابرا مات بالمدینة وکان آخر من مات بها
وقیل سهل بن سعد وقیل السائب بن یزید وبالبصرة انس وبالکوفة عبد الله بن ابی اوفی وبالشام عبد الله
بن بشر بحمص وبدمشق واثلة بن الاسقع وبمصر عبد الله بن الحارث بن الجزء وبفلسطین ابو ابی بن ام حرام و
بالیمامة الهرماس بن زیاد وبالجزیرة العرس بن عمیرة وبافریقیة رویفع بن ثابت وبالبادیة سلمة بن الاکوع
رضی الله عنهم **فصل** دوم در معرفت تابعی درینجا نیز اختلاف در تعریف اوست چنانکه در حد صحابی اختلاف
کرده اند حافظ ابن کثیر در باعث حثیث نوشته قال الخطیب التابعی من صحب الصحابی وفی کلام الحاکم ما یقتضی
اطلاق التابعی علی من لقی الصحابی وروی عنه وان لم یصحبه قلت لم یکتفوا بمجرد رؤیة الصحابی کما اکتفوا فی

اطلاق اسم الصحابی علی من رآه علیه السلام والفرق غفلة شرف رؤیته علیه السلام انتهی وطیبی در خلاصه گفته التابعی
هو کل مسلم صحب صحابیا وقیل من لقیه وهو الاظهر انتهی و در تقریب العسکر گفته هو من لقی الصحابی من الوفاق ای مع
موافقته له فی انه لقی مؤمنا بالنبی صلعم الی آخر ما سلف بعده گفته قال الحافظ ان هذا التعریف للتابعی هو المختار
خلافا لمن اشترط فی التابعی طول الملازمة او صحة السماع او التمییز انتهی و حاکم گفته تابعین پانزده طبقه اند و همه را
ذکر کرده و گفته اعلاهم من روی عن العشرة ومن جملهٔ ایشان جماعتی را نام برده مثل سعید بن مسیب و قیس بن ابی حازم
وقیس بن عباد و ابو عثمان نهدی و ابو وائل و ابو رجاء عطاردی و ابو ساسان حصین بن منذر و غیرهم
در خلاصه گفته تغلیط کرده اند حاکم را در بارهٔ ابن مسیب زیرا که وی در خلافت عمر رضی الله عنه متولد شده و از اکثر
عشرهٔ مبشره سماعت نکرده بلکه سماع او جز از سعد بصحت نرسیده انتهی در باعث حثیث زیاده کرده که ولد
فی خلافة عمر لسنتین مضتا او بقیتا ولهذا اختلف فی سماعه من عمر ولم یدرک الصدیق ولم یسمع منه قولا واحدا انتهی
واما قیس پس از عشره سماعت دارد و از او شان راوی ست در خلاصه گفته ولم یشارکه فی هذا احد انتهی و
حافظ ابن کثیر گفته وعلیه ای علی الحاکم فی هذا دخل کثیر فقد قیل انه لم یرو عن العشرة من التابعین سوی قیس بن
ابی حازم قاله ابن خراش وقال ابو بکر بن ابی داود ولم یسمع من عبد الرحمن بن عوف والله اعلم انتهی و حاکم گفته
ابن مسیب عمر و من بعد او را از عشره دریافت و گفته اند که از احدی از عشره جز سعد بن ابی وقاص نشنیده
و بود سعد آخر عشرهٔ مبشره در وفات بعده گفته و متصل ایشان اند اولاد صحابه که در زمن حیات نبوی متولد شده اند
مثل عبد الله بن ابی طلحه و ابی امامه اسعد بن سهل بن حنیف و ابی ادریس خولانی حافظ ابن کثیر زیاده کرده که
اما عبد الله بن ابی طلحه پس چون وی متولد شد انس بن مالک که از جانب مادر برادرش بود او را نزد رسول خدا
صلعم برد آنحضرت صلعم تحنیک وی فرمود و دعای برکت بر وی کرد و نامش عبد الله نهاد و مثل این اطفال لائق
آنست که در صغار صحابه معدود کرده شوند بنا بر مجرد رؤیت و محمد بن ابی بکر صدیق را از جملهٔ ایشان شمرده اند
با آنکه ولادتش نزد شجره وقت احرام حجة الوداع اتفاق افتاد و نیافت از حیات وی صلعم مگر قریب یکصد روز و
ذکر نکرده اند که او را بحضور آنحضرت صلعم آورده باشند یا وی آنحضرت را دیده باشد پس شمردن ابن ابی طلحه در
صحابه اولی تر از عد محمد بن ابی بکر در آنهاست والله اعلم و حاکم نعمان و سوید پسران مقرن را در تابعین
ذکر کرده حال آنکه این هر دو صحابی هستند حافظ ابن حجر گفته ویلتحق بین الصحابة والتابعین طبقة اختلف فی الحاقهم
بای القسمین وهم المخضرمون الذین ادرکوا الجاهلیة والاسلام ولم یروا النبی صلعم فعدهم ابن عبد البر فی الصحابة
وادعی عیاض وغیره ان ابن عبد البر یقول انهم صحابة وفیه نظر فانه ای ابن عبد البر افصح فی خطبة کتابه بانه انما
اوردهم لیکون کتابه جامعا مستوعبا لاهل القرن الاول والصحیح انهم معدودون فی کبار التابعین سواء عرف

ان الواحد منهم كان مسلما في زمن النبي صلعم كالنجاشي ام لا لكن ان ثبت ان النبي صلعم ليلة الاسرا كشف له عن جميع
من في الارض فينبغي ان يعد من كان مومنا به في حياته صلعم وان لم يلاقه في الصحابة لحصول الروية من جانبه صلعم
انتهى وعبارت حافظ در اصابه اين ست لم يرد في خبر قط انهم يعني المخضرمين اجتمعوا بالنبي صلعم ولا راوه سواء اسلموا
في حياته ام لا وهولاء ليسوا اصحابه باتفاق من اهل العلم بالحديث وان كان بعضهم قد ذكر بعضهم في كتب معرفة الصحابة
فقد افصحوا بانهم لم يذكروهم الا لمقاربتهم لتلك الطبقة لا انهم من اهلها وممن افصح بذلك ابن عبد البر وقبله ابو حفص
بن شاهين فاعتذر عن اخراجه ولو كان من كان هذا سبيله يدخل عنده في الصحابة ما احتاج الى اعتذار وغلط من
جزم في نقله عن ابن عبد البر بانه يقول بانهم صحابة بل مراد ابن عبد البر بذكرهم واضح في مقدمة كتابه بنحو ما قررناه
واحاديث هولاء عن النبي صلعم مرسلة باتفاق بين اهل العلم بالحديث وقد صرح ابن عبد البر نفسه بذلك في التمهيد وغيره
من كتبه انتهى قال في اسبال المطر قول الحافظ وان لم يلقه لحصول الروية من جانبه صلعم يدل على انه يرى الحافظ
روية صلعم تكفي في كون المرئي صحابيا فيرد قوله سابقا ان الاولى التقييد لئلا يخرج ابن ام مكتوم لانه يقال قد رآه صلعم
وان لم يره هو انتهى گويم مخضرمين جمع مخضرم ست بفتح راى مهمله وخا وضاد معجمتين واين مصطلح اهل حديث ست
زيرا كه وى متردد ست ميان دو طبقه معلوم نمى شود كه از كدام يكى ست وهو من قولهم مخضرم لا يدري اذكر هو
ام انثى كما في المحكم والصحاح والطعام مخضرم لا حلو ولا مر حكاه ابن الاعرابي و در باعث حثيث گفته الخضرمة القطع
فكانهم قطعوا عن نظرائهم من الصحابة انتهى وطيبي در خلاصه گفته المخضرم هو الذي ادرك الجاهلية وزمن النبي صلعم
ولم يره وعدهم مسلم عشرين نفسا وهم اكثر وممن لم يذكره ابو مسلم الخولاني والاحنف انتهى قاله ابن الصلاح وحافظ ابن
كثير منجمله عشرين ابو عمرو شيباني وسويد بن غفلة وعمرو بن ميمون وابو عثمان نهدي وابو الخلال عتكي وعبد خير بن
يزيد خيواني وربيعه بن زراره را ذكر كرده وگفته قلت وعبد الله بن حليم والاحنف بن قيس انتهى ومنجمله اكابر
تابعين فقهاء سبعه اند سعيد بن المسيب وقاسم بن محمد وعروه وخارجه بن زيد وابو سلمه بن عبد الرحمن وعبيد الله
بن عبد الله بن عتبة وسليمان بن يسار وتراجم ايشان محرر سطور در اتحاف النبلاء المتقين باحياء مآثر الفقهاء المحدثين
ذكر نموده وطيبي در خلاصه گفته وانشدنا الشيخ فخر الدين المالكي التلمساني الا كل من لا يقتدي بائمة
فقسمته ضيزى عن الدين خارجة فخذهم عبيد الله عروة قاسم سعيد ابو بكر سليمان خارجة
وابن المبارك بدل ابي سلمه سالم بن عبد الله گفته وابو الزناد بدل اين هر دو ابو بكر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام
را آورده واز احمد بن حنبل صريح مروي ست كه افضل تابعين ابن مسيب ست و چون گفتند كه علقمه واسود را
چه ميگويى فرمود هو وهما اى مسيب افضلا ... آمده گفت لا اعلم فيهم مثل ابي عثمان النهدي وقيس وعنه
... گفته ... ميگويند كه افضل تابعين ابن ...

و اہل کوفہ اویس را و اہل بصرہ حسن را نشان میدہند انتہی و گفتہ اند کہ اہل کوفہ علقمہ و اسود را افضل
میدانند و بعض اہل مکہ عطا ابن ابی رباح را میگویند بالجملہ افضلیت تابعین مختلف فیہ ست و ہر یکی سخنی گفتہ
و تابعی بلد خود را ستودہ و ظاہر آنست کہ بعضی را باعتبار علم افضل گفتہ باشند و بعض را باعتبار عمل چنانکہ
از ذکر ایشان اویس قرنی را معلوم میشود ابن ابی داؤد گفتہ سادات تابعیات حفصہ بنت سیرین و عمرہ بنت
عبد الرحمن اند و متصل اینہاست ام درداء صغری رضی اللہ عنہم اجمعین در خلاصہ گفتہ قومی طبقہ را در تابعین
شمردہ اند با آنکہ ایشان صحابہ را ملاقات نکردہ و طبقہ را از صحابہ در تابعین عد کردہ فلیتفطن لذلک انتہی و حافظ
ابن کثیر گفتہ و قد ادخل بعضہم فی التابعین من لیس منہم کما اخرج آخرون من ہو معدود فیہم و کذلک ذکروا فی
الصحابۃ من لیس صحابیا کما عدوا جماعۃ من الصحابۃ فیمن ظنوہ تابعیا و ذلک بحسب مبلغہم من العلم انتہی گویم مثال
اول ادخال ابو حنیفہ نعمان بن ثابت کوفی رضی اللہ عنہ در عداد تابعین ست زیرا کہ او را با کدام صحابی ملاقات
حاصل نشدہ و مثال ثانی ذکر نعمان و سوید پسران مقرن در تابعین ست حال آنکہ ہر دو صحابی اند **فصل سوم**
در اسماء و کنی و القاب و این چند نوع ست نوع اول در اسماء و آن چند قسم ست اول معرفت کسیکہ باسماء
مختلفہ یا نعوت متعددہ مذکور می شود و این فنی عویص ست کہ حاجت می افتد بسوی آن بنا بر شناختن تدلیس
و گمان میکنند بعض مردم کہ اینہا چند شخص اند یا آنکہ ذکر بعض اسماء یا کنیت نمایند و ہر کہ خبرت ندارد اعتقاد میکند
کہ اینکس غیر آنکس ست و بیشتر وقوع اینمعنی از مدلسین می آید و تعریب میکنند بدان بر مردم بذکر مردی بنامی
غیر مشہور یا کنیت برای ابہام بر غیر عارف بدان و این بسیار ست و حافظ عبد الغنی بن سعید درین باب
کتابی جید دارد و مردم را در کنی کتابہاست و دران ارشاد کردہ اند بسوی حل مترجم آن باب و از امثلہ
این قسم ست محمد بن سائب کلبی و از وی حدیث تمیم داری مروی ست حافظ ابن کثیر گفتہ ہو ضعیف لکنہ
عالم بالتفسیر و بالاخبار فمنہم من یصرح باسمہ ہذا و منہم من یقول حماد بن السائب و منہم من یکنیہ بابی النضر و منہم من
یکنیہ بابی سعید در خلاصہ گفتہ و عدی بن بداء ہو حماد بن السائب المروی عنہ ذکاۃ کل مسک دباغہ و ہو ابو سعید
ابن الصلاح گفتہ و ہو الذی یروی عنہ عطیۃ العوفی التفسیر موہما انہ ابو سعید الخدری و کذلک سالم ابو عبد اللہ المدنی
المعروف بسبلان الذی یروی عن ابی ہریرۃ ینسبونہ فی ولائہ الی جہات متعددۃ و ہذا کثیر جدا و التدلیس
اقسام کثیرۃ کما تقدم انتہی دوم معرفت اسماء مفردہ و این نیز فنی نیکو ست و حافظ ابو بکر احمد بن ہارون بردیجی
و غیرہ را درین باب تالیفی ہست در باعث حثیث گفتہ و یوجد ذلک کثیرا فی کتاب الجرح و التعدیل لابن ابی حاتم و غیرہ
و فی کتاب الاکمال لابی نصر بن ماکولا کثیرا و شیخ ابن الصلاح طائفہ را در اسماء مفردہ ذکر کردہ از انجملہ یکی
اجمد ست بجیم بن عجیان بروزن علیان ابن الصلاح گفتہ و رایتہ بخط ابن الفرات مخففا علی وزن سفیان

ذکر دا ابن یونس فی الصحابة اوسط بن عمرو البجلی تابعی ست تدوم بن صبیح الکلاعی عن تبیع الحمیری تابعی ابن
امرأة کعب الاحبار ست و بعض بیاء تحتیه خوانند جبیب بن الحارث بجیم بصیغهٔ تصغیر صحابی ست شکل
بن حمید صحابی ست بفتحتین و شین معجمه سندر بفتح سین خصی مولی زنباع جذامی او را صحبت ست شمعون بن زید
ابو ریحانه صحابی ست بشین و غین معجمتین و بعضی بعین مهمله خوانند صدی بن عجلان بضم صاد مهمله بصیغهٔ التصغیر
صحابی ست کنیت وی ابو امامه باشد صنابح بن الاعسر بضم صاد و نون و باء موحده ابن الصلاح گفته و من قال فیه
صنابحی فقد اخطأ کلدة بن حنبل بفتح کاف و لام صحابی ست جیلان بکسر جیم بن فروه ابو الجلد اخباری تابعی ست
و دُجین بن ثابت ابو الغصن بصیغهٔ تصغیر تابعی ست و وابصة بن معبد صحابی ست بفتح صاد مهمله نبیشة الخیر بنون و شین
معجمه بصیغهٔ التصغیر هبیب مصغر بباء موحده لُبَیّ بلام بر وزن اُبَیّ این هر صحابی اند عزوان بفتح عین مهمله و اسکان
زا ابن زید رقاشی تابعی یکی از زهاد ست نوف بکالی بکسر با و تخفیف کاف تابعی ست و غالب بر السنه
فتح با و تشدید کاف ست ضریب بن نقیر ابو السلیل عدوی بصری راوی از معاذة تابعی ست بصیغهٔ
تصغیر مستمر بن ریان بفتح تا و کسر میم تابعی ست انس رضی الله عنه را دیده همدان برید عمر بن الخطاب بدال
مهمله و اسکان میم تابعی ست و بعضی بذال معجمه و فتح میم خوانده اند و این نام بلده ست و اول نام قبیله زبا
بکسر زای ست و شعیر بشین معجمه بتصغیر قردان بقاف مکسوره ابن الجوزی در بعض مصنفات خود گفته مسئلة
هل تعرفون رجلا من المحدثین لا توجد مثل اسماء آبائه فالجواب انه مسدد بن مسرهد بن مسربل بن مجربل بن مطربل
بن ارندل بن عرندل بن ماسل الاسدی و ابن الصلاح گفته و اما الکنی المفردة فمنها ابو العبیدین و اسمه معاویة
بن صبرة من اصحاب ابن مسعود ابو العشراء الدارمی ابو المدله من شیوخ الاعمش و غیره لا یعرف اسمه و زعم ابو نعیم
الاصفهانی ان اسمه عبید الله بن عبد الله المدنی ابو مراية العجلی عبد الله بن عمرو تابعی ابو معید حفص بن غیلان
الدمشقی عن مکحول حافظ ابن کثیر گفته و قد روی عنه نحو من عشرة و معهذا قال ابن حزم هو مجهول لانه لم یطلع علی
معرفته و من روی عنه فحکم علیه بالجهالة قبل العلم کما جهل الترمذی صاحب الجامع فقال من محمد بن عیسی بن سورة و من
الکنی المفردة ابو السنابل لعبد ربه بن بعکک رجل من بنی عبد الدار صحابی اسمه و اسم ابیه و کنیته من الافراد انتهی
و در اسبال المطر بذکر اسماء مفرده اقتصار بر اجمد بجیم و عجیان کرده و گفته عند الحافظ جماعة من الصحابة و غیرهم فی
موجودة فی کتب الرجال انتهی سوم مؤتلف و مختلف در اسماء و انساب و ما اشبه ذلک و آن چنان باشد که
صورت آن در خط متفق و صیغهٔ او در لفظ مختلف بود در خلاصه گفته یجب للمحدث معرفته و الا فیکثر خطاؤه
انتهی و ابن الصلاح گفته و هو فن جلیل من لم یعرفه من المحدثین کثر عثاره و لم یعدم مخجلا و قد صنف فیه کتب
مفیدة من اجلها الاکمال لابن ماکولا علی اعواز فیه انتهی و طیبی گفته و اکمل ما صنف فیه الاکمال و فیه اعواز انتهی

حافظ ابن کثیر گوید قلت قد استدرک علیه الحافظ عبد الغنی بن نقطة کتابا قریبا من الاکمال فیه فوائد کثیرة وللحافظ
ابی عبد الله البخاری من المشایخ المتاخرین کتاب مفید ایضا فی هذا الباب انتهی و در خلاصه نوشته که ابن ماکولا این
قسم را دو گونه ضبط کرده ست احدهما علی العموم مثل سلام که همه جا مشدد ست مگر پنج کس یکی والد عبد الله دیگر
محمد بن سلام شیخ بخاری سوم سلام بن محمد بن ناهض مقدسی چهارم سلام جد محمد بن عبد الوهاب بن سلام المتکلم
الجبائی ابی علی المعتزلی پنجم سلام بن ابی الحقیق و مثل عماره که نیست در ان بکسر عین مگر ابی بن عماره صحابی
رضی الله عنه و بعضی بضم عین خوانند و ما عدای آن جمهور بضم ست و در ایشان جماعتی بفتح و تشدید میم ست
دوم انچه در صحیحین یا موطا ست علی الخصوص مثل یسار که همه جا بمثناة تحتیه و بسین مهمله ست الا محمد بن بشار که
بباء موحده و شین معجمه بوده ست و درین هر دو ست سیار بن سلامه و سیار بن ابی سیار بتقدیم سین وغیر ذلک
انتهی و در باعث حثیث نوشته و من امثلة ذلک سلام و سلام عماره عماره و حزام حرام عباس عیاش غنام
عثام بشار یسار بشر بسر بشیر یسیر حارثه جاریه جریر حریز حبان حیان رباح ریاح شریح سریج عباد عباد
ونحو ذلک وکما یقال العنسی و العیشی و العبسی الحمال الجمال الخیاط الحناط البزار البزاز الایلی الابلی البصری النصری
الثوری التوزی الجریری و الجریری و الحریری الهمدانی الهمذانی وما اشبه ذلک و هو کثیر و هذا انما یضبط بالحفظ
محررا فی مواضعه انتهی و حافظ ابن حجر گفته و ان اتفقت الاسماء خطا واختلفت لفظا فهو المؤتلف و المختلف و معرفته
من مهمات هذا الفن حتی قال علی بن المدینی اشد التصحیف ما یقع فی الاسماء و وجهه بعضهم بانه شئ لا یدخله القیاس
ای قیاس العربیة ولا قبله شئ یدل علیه ولا بعده وقد صنف فیه ابو احمد العسکری لکن اضافه الی کتاب التصحیف
له ثم افرده بالتالیف عبد الغنی بن سعید فجمع فیه کتابین کتابا فی مشتبه الاسماء وکتابا فی مشتبه النسبة وجمع
شیخه الدارقطنی فی ذلک کتابا حافلا ثم جمع الخطیب ذیلا مفردا ثم جمع الجمیع ابو نصر بن ماکولا فی کتاب الاکمال
واستدرک علیهم فی کتاب آخر جمع فیه اوهامهم وبینها وکتابه من اجمع ما جمع فی ذلک وهو عمدة عند کل محدث
بعده وقد استدرک علیه ابن نقطة ما فاته وتجدد بعده فی مجلد ضخم ثم ذیل علیه سلیم بفتح السین فی مجلد لطیف
وکذلک ابو حامد بن الصابونی وجمع الذهبی فی ذلک کتابا مختصرا جدا اعتمد فیه علی الضبط بالقلم فکثر فیه الغلط
والتصحیف المغائر لموضوع الکتاب وقد یسر الله تعالی توضیحه بکتاب سمیته تبصیر المنتبه بتحریر المشتبه وهو مجلد
واحد وضبطته بالحروف علی الطریقة المرضیة وزدت علیه شیئا کثیرا مما اهمله او لم یقف علیه ولله الحمد علی ذلک
انتهی نووی بعد ذکر مثل انچه حافظ ذکر کرده گفته و هو منتشر لا ضابط فی اکثره وما ضبط منه قسمان انتهی
و همان دو قسم که متقدم گشت ذکر نموده در اسبال المطر زیاده کرده و قد ذکر فی مقدمات شرحه علی مسلم نحو
هذا و عد جماعة من هذا النوع انتهی چهارم متفق و مفترق خطا و لفظا حافظ گفته برابر ست که این دو یک کس

باشند یا زیاده و همچنین اتفاق دو کس یا زیاده در کنیت و نسبت است و این نوع را متفق و مفترق گویند
و فایدهٔ معرفتش خوف آنست که دو کس را یک کس گمان کند در خطا افتد گفته و للخطیب فیه کتاب نفیس و ابن کثیر
نوشته و قد صنف فیه الخطیب کتابا حافلا و حافظ ابن حجر گفته و قد لخصته و زدت علیه شیئا کثیرا و هذا عکس النوع
المسمی بالمهمل لانه یخشی منه ان یظن الواحد اثنین و هذا یخشی منه ان یظن الاثنان واحدا انتهی نووی و طیبی و ابن کثیر
و ابن الصلاح و غیرهم گفته اند که این نوع چند قسم است یکی آنکه اسماء ایشان و اسماء پدران ایشان متفق باشند
و این اتفاق در دو کس بود یا زیاده مثل خلیل بن احمد که شش کس اند یکی نحوی بصری و وی اول کسی است که
وضع علم عروض کرده حافظ ابن کثیر گفته قالوا و لم یسم احد بعد النبی صلعم باحمد قبل ابی خلیل بن احمد الا ابا السفر
سعید بن احمد فی قول ابن معین و قال غیره سعید بن یحمد و الله اعلم دوم ابو بشر مزنی بصری سوم اصبهانی که از
روح بن عباده و غیره راوی است چهارم ابو سعید سجزی قاضی فقیه حنفی مشهور بخراسان روی عن ابن خزیمة
و طبقته پنجم ابو سعید بستی قاضی و وی راوی است از سجزی مذکور و بیهقی از وی روایت دارد ششم ابو سعید بستی
شافعی که از ابی حامد اسفراینی اخذ کرده و ببلاد اندلس در آمده قسم دوم متفق در اسماء خود و اسماء آباء و اجداد
خود مثل احمد بن جعفر بن حمدان که چهار کس اند قطیعی و بصری و دینوری و طرطوسی و همگنان روایت دارند از کسیکه
مسمی بعبد الله است و همه در یک عصر بودند و مثل محمد بن یعقوب بن یوسف که دو کس اند از نیسابور ابو العباس
اصم و ابو عبد الرحمن اخرم قسم سوم اتفاق در کنیت و نسبت است معا مثل ابی عمران جونی که دو کس اند عبد الملک
بن حبیب تابعی و موسی بن سهل راوی از هشام بن عروه و مثل ابو بکر بن عیاش که سه کس اند قاری مشهور و سلمی
باجدائی صاحب غریب الحدیث متوفی در سنه اربع و مائتین و باجده نام قریه در عراق است و دیگر حمصی که مجهول است
قسم چهارم عکس ما قبل یعنی متفق در نام و کنیت پدر مثل صالح بن ابی صالح که چهار کس اند قسم پنجم اتفاق در اسماء خود
و اسماء و انساب آباء مثل محمد بن عبد الله انصاری که دو کس اند یکی صاحب جزء شیخ بخاری دوم مکنی بابی سلمه
و وی ضعیف است در باعث حثیث گفته و هذا باب واسع کثیر الشعب یتحرر بالعمل و الکشف عن الشیء فی اوقاته انتهی
قسم ششم اتفاق در اسم و کنیت فقط مثل حماد سیوطی گفته لا یدری هو ابن زید او ابن سلمة و یعرف بحسب من روی
عنه نووی گفته و من ذلک عبد الله یعنی اذا اطلق و شبهه قال سلمة بن سلیمان اذا قیل بمکة عبد الله فهو ابن الزبیر
و بالمدینة فابن عمر و بالکوفة فابن مسعود و بالبصرة فابن عباس و بخراسان فابن المبارک قال السیوطی صنف الخطیب
فی هذا کتابا مفیدا سماه المکمل فی بیان المهمل و افرد الناس التصنیف فیما وقع فی صحیح البخاری من ذلک قسم هفتم
اتفاق در نسبت است مثل آملی سمعانی گفته و اکثر علماء طبرستان من آمل اما شهر بالنسبة الی آمل جیحون عبد الله بن
حماد شیخ البخاری و من ذلک الحنفی الی بنی حنیفة و الی المذهب و کثیر من المحدثین ینسب الی المذهب حنفی بزیادة

یا، و وافقہم من النحویین ابن الانباری وحدہ ای وایاہ غیرہ ومن النحویین سیوطی گفتہ ان الصواب مع ابن الانباری
بعدہ گفتہ وقد اخترتہ فی کتابی جمع الجوامع فی العربیۃ فقد قال صلعم بعثت بالحنیفیۃ السمحۃ فاثبت الیاء فی الالفاظ المنسوبۃ
الی الحنیف فلا مانع من ذلک انتہی قسم ہشتم متشابہ در اسم و نسب متمایز بتقدیم و تاخیر مثل یزید بن اسود صحابی
خزاعی جرشی مخضرم مشتہر بصلاح و ہو الذی استسقی بہ معاویۃ و مثل اسود بن یزید نخعی تابعی فاضل قسم نہم معرفت منسوبین
بغیر آباء و این چند قسم ست یکی منسوب بسوی مادر خودش مثل معاذ و معوذ پسران عفراء و این نام مادر ایشانست
و نام پدر شان حارث بن رفاعہ انصاری ست حافظ ابن کثیر گفتہ وہما اللذان اثبتا ابا جہل یوم بدر انتہی ای
ہما قاتلاہ و این ہر دو برادر ایک شقیق دیگر ست عوذ نام و بعض بجای عوذ عون و عوف نیز گفتہ اند در اسبال المطر
گفتہ او نسب الی امہ دون ابیہ فکانت امہ کالاب فی انہ نسب الابن الیہا حافظ گفتہ و ذلک کابن علیۃ و ہو اسمعیل
بن ابراہیم بن مقسم احد الثقات و علیۃ امہ اشتہر بہا و کان لا یحب ان یقال لہ ابن علیۃ و لہذا کان یقول الشافعی
اخبرنا اسمعیل الذی یقال لہ ابن علیۃ انتہی بعدہ در اسبال المطر گفتہ قولہ کان لا یحب الخ قال المحشی لعلہ لذکر امہ
فانہ مکروہ طبعا و عادۃ و مروۃ او لکون النسبۃ الیہا یوہم خللا فی نسبہ و علی التقدیرین اشکل تعلیلہ بقولہ و لہذا کان یقول
الخ و الظاہر ان یقال و لہذا ای لکونہ اشتہر بہا و کان لا یحب ان یقال لہ کان یعبر الشافعی بنسبۃ التلقیب الی غیرہ
براءۃ لذمتہ حافظ ابن کثیر گفتہ ابن علیۃ احد ائمۃ الحدیث و الفقہ و من کبار التابعین و اما ابن علیۃ الذی یعزو الیہ
کثیر من الفقہاء فہو ابراہیم بن اسمعیل ہذا و قد کان مبتدعا یقول بخلق القرآن انتہی و من المنسوبین الی امہ من الصحابۃ
و غیرہم بلال بن حمامۃ و اسم ابیہ رباح و ابن ام مکتوم الاعمی المؤذن و قد کان یؤم عن رسول اللہ صلعم قیل اسمہ عبد اللہ
بن زائدۃ و قیل عمرو بن قیس و قیل غیر ذلک و منہ سہل و سہیل ابنا بیضاء و ابوہما وہب و اسم بیضاء دعد و منہ عبد اللہ
بن امہ و ابوہ و ہی بحینۃ مالک بن القشیب الاسدی و محمد بن الحنفیۃ و اسمہا خولۃ و ابوہ امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
رضی اللہ عنہ و شرحبیل بن حسنۃ احد امراء الصحابۃ علی الشام و ہی امہ و ابوہ عبد اللہ بن ابی المطاع الکندی و اسحق
بن ابراہیم بن راہویہ قال الحافظ عبد الغنی المصری ہی امہ و اسم ابیہ سلمۃ دوم آنکہ منسوب باشد بسوی جدہ خود
مثل یعلی بن منیہ و پدرش امیہ ست زبیر بن بکار گفتہ ہی ام ابیہ امیۃ انتہی و قیل ہی امہ و بشیر بن الخصاصیہ
و نام پدرش معبد ست و خصاصیہ یا در جد اوست حافظ ابن کثیر گفتہ قال الشیخ ابو عمرو و من احدث ذلک عہدا
شیخنا ابو احمد عبد الوہاب بن علی البغدادی یعرف بابن سکینۃ و ہی ام ابیہ قلت و کذلک شیخنا العلامۃ ابو العباس
بن تیمیۃ ہی ام احد اجدادہ الابعدین و ہو احمد بن عبد الحلیم بن عبد السلام بن القاسم بن محمد بن تیمیۃ الحرانی
رح انتہی و ظاہر لفظ شیخنا آنست کہ حافظ ابن کثیر شاگرد ابن تیمیہ رح باشد و کفی بہ شرفا و فضلا و ثقۃ و
ایقانا سوم آنکہ منسوب باشد بسوی جد مثل ابی عبیدۃ بن الجراح رضی اللہ عنہ و ہو عامر بن عبد اللہ بن

جراح فهری ست یکی از عشرهٔ مبشره وهو اول من لقب بامیر الامراء بالشام وکانت ولایته بعد خالد بن الولید رضی الله عنهما ومثل احمد بن حنبل وی احمد بن محمد بن حنبل شیبانی ست و نووی در عداین قسم اطالت بسیار کرده حافظ ابن کثیر گفته و منهم من ینسب الی جده کما قال النبی صلعم یوم حنین وهو راکب علی البغلة یرکضها الی نحو العدو وهو ینوه باسمه یقول انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب وهو محمد رسول الله بن عبد الله بن عبد المطلب ومجمع بن جاریة وهو مجمع بن یزید بن جاریة وابن جریج وهو عبد الملک بن عبد العزیز بن جریج وابن ابی ذئب محمد بن عبد الرحمن بن ابی ذئب و ابو بکر بن ابی شیبة هو عبد الله بن محمد بن ابی شیبة وابراهیم بن عثمان العبسی صاحب المصنف وکذا اخواه عثمان الحافظ والقاسم ابو سعید ابن یونس صاحب تاریخ مصر وهو عبد الرحمن بن احمد بن یونس ابن عبد الاعلی الصدفی انتهی چهارم منسوب بسوی غیر پدر یعنی بجانب اجنبی بسببی از اسباب مثل مقداد بن عمرو الکندی وا ورا ابو الاسود خوانند زیراکه در کنار اسود بن یغوث پرورش یافته ووی او را متبنی خود ساخته حافظ ابن کثیر گفته وکان زوج امه وهو ربیبه فتبناه انتهی قسم دوم نسبی که خلاف ظاهر ست مثل ابو مسعود عقبه بن عمرو البدری بخاری زعم کرده که وی در بدر حاضر شده وجمهور خلاف وی کرده وگفته بلکه ساکن بود در بدر پس منسوب شد بسوی آن طیبی گفته لم یشهدها فی قول الاکثرین بل نزلها انتهی وسلیمان بن طرخان تیمی که ازین قبیله نبود بلکه نزیل بود در ایشان پس منسوب شد بسوی شان وابو خالد دالانی که از موالی بنی مره بود در دالان که بطنی از همدان ست نازل شد وبایشان منسوب گشت وابراهیم بن یزید خوزی از موالی بنی اسد بود وچون در شعب الخوز که بمکه مکرمه ست نزول کرد خوزی شد وعبد الملک بن ابی سلیمان عرزمی بطنی از بنی فزاره بود در جبانه ایشان بکوفه فرود آمد وعرزمی مشهور شد ومحمد بن سنان عوقی بطنی از عبد القیس ست ووی باهلی ست لیکن در عوقه بصره نازل شد وعوقی گردید واحمد بن یوسف سلمی شیخ مسلم ازدی ست لیکن منسوب شد بسوی قبیله مادر خود وهمچنین جنید او ابو عمرو احمد بن جنید سلمی وحفید او ابو عبد الرحمن سلمی صوفی ست در باعث حیثیت گفته ومن ذلک مقسم مولی ابن عباس للزومه له وانما هو مولی لعبد الله بن الحارث بن نوفل وخالد الحذاء انما قیل له ذلک لجلوسه عندهم ویزید الفقیر لانه کان یالم من فقار ظهره انتهی وحافظ ابن حجر گفته کالحذاء وظاهره انه منسوب الی صناعتها او بیعها ولیس کذلک وانما کان یجالسهم فنسب الیه ونیز وی گفته ومعرفت کسی که نام او ونام پدر وجدش متفق باشد مثل حسن بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب ست وگاهی ازین هم بیشتر واقع می شود واین از فروع مسلسل ست وگاهی چنان اتفاق می افتد که نام اینکس ونام پدر با نام جد ونام پدرش وزیاده متفق میشود مثل ابو الیمن کندی وهو زید بن الحسن بن زید بن الحسن بن زید بن الحسن وگاهی نام راوی ونام شیخ او یکی باشد بلکه شیخ شیخ او وزیاده کعمران عن عمران عن عمران اول معروف بقصیرت

وثانی ابو رجاء عطاردی ست وثالث ابن حصین صحابی ومثل سلیمان از سلیمان اول ابن احمد
بن ایوب طبرانی ست وثانی ابن احمد واسطی وثالث ابن عبد الرحمن دمشقی معروف با بن بنت شرحبیل وگاهی هم
راوی وشیخ او معا واقع می شود مثل ابو العلاء عطار همدانی مشهور بروایت از ابی علی اصبهانی حداد ونام هر یکی
از ینها حسن بن احمد بن حسن بن احمد بن حسن بن احمد است پس در اسم متفق اند ودر کنیت ونسبت بسوی بلد وصناعت
مفترق وابو موسی مدینی درین باب جزوی حافل تالیف کرده حافظ ابن حجر گفته وهو ای معرفة من اتفق اسم
شیخه والراوی نوع لطیف لم یتعرض له ابن الصلاح وفائدته رفع اللبس عمن یظن فیه تکرارا او انقلابا فمن امثلته البخاری
روی عن مسلم وروی عنه مسلم فشیخه ای شیخ البخاری مسلم بن ابراهیم الفراهیدی البصری والراوی عنه ای عن البخاری
مسلم بن الحجاج القشیری صاحب الصحیح بعده امثله بسیار ذکر کرده وگفته وامثلته کثیرة واین اقسام یازدهم ودوازدهم
باید گفت قسم سیزدهم معرفت اسماء مجرده وکنی واسماء مفرده ست حافظ ابن حجر گفته ومن المهم فی هذا الفن معرفة
الاسماء المجردة وقد جمعها جماعة من الائمة فمنهم من جمعها بغیر قید کابن سعد فی الطبقات وابن ابی خیثمة والبخاری
فی تاریخهما وابن ابی حاتم فی الجرح والتعدیل ومنهم من افرد الثقات کالعجلی وابن حبان وابن شاهین ومنهم من افرد
المجروحین کابن عدی وابن حبان ایضا ومنهم من قیدها بکتاب مخصوص کرجال البخاری لابی نصر الکلاباذی
ورجال مسلم لابی بکر بن منجویه ورجالهما معا لابی الفضل بن طاهر ورجال ابی داود لابی علی الجیانی وکذا رجال
الترمذی والنسائی لجماعة من المغاربة ورجال الستة الصحیحین وابی داود والترمذی والنسائی وابن ماجه لعبد الغنی
المقدسی فی کتابه الکمال ثم هذبه المزی فی تهذیب الکمال وقد لخصته وزدت علیه اشیاء کثیرة وسمیته تهذیب التهذیب
وجاء ما اشتمل علیه من الزیادات قدر ثلث الاصل انتهی در اسبال المطر گفته وقد لخص الحافظ تهذیبه بکتاب سماه
التقریب متداول بین الناس گویم این کتاب در هندوستان مکرر طبع شده ودستمال طلبه عالم گردیده واما کنی
مجرده ومفرده پس گاهی بلفظ کنیت باشد ووقوع آن بسبب کدام آفت یا حرفه می بود ونووی آنرا نوع پنجاه
وثانی گردانیده وگفته ومن لایعرفها فقد یظنها اسامی فیجعل من ذکر باسمه فی موضع وبلقبه فی آخر شخصین والف
فیه جماعة قال السیوطی منهم ابو بکر الشیرازی وابو الفضل الفلکی قال وآخرهم شیخ الاسلام ابو الفضل بن حجر وتالیفه
احسنها واخصرها واجمعها نووی گفته وما کرهه من الالقاب لایجوز وما لا یکرهه یجوز بعده ذکر القاب کرده
سخن در معرفت اسماء مفرده در قسم ثانی ازین فصل بگذشت قسم چهاردهم متشابه ست وآن چنان ست که
اسماء در خط ونطق متفق وآباء در نطق مختلف ودر خط متفق باشند مثل محمد بن عقیل بفتح عین ومحمد بن عقیل
بضم عین واول نیسابوری ست وثانی فریابی وهر دو مشهور اند وطبقه این هر دو واحد ومتقارب ست
در باعث حثیث گفته مثاله موسی بن علی بفتح العین جماعة وموسی بن علی بضمها مصری یروی عن التابعین

و منہ الخرمی و الحزمی و ثور بن یزید الحمصی و ثور بن زید الدیلی الحجازی و ابو عمرو الشیبانی النحوی اسحق بن مرار و
یحیی بن ابی عمر السیبانی و عمرو بن زرارہ النیسابوری شیخ مسلم و عمر بن زرارہ الحدثی یروی عنہ ابو القاسم البغوی
انتہی و مثال عکس این قسم یعنی اختلاف اسماء در نطق و توافق در خط و توافق آباء در خط و نطق ہر دو این ست
شریح بن نعمان و سریج بن النعمان اول بشین معجمہ و حاء مہملہ ست و وی تابعی بود روایت دارد از علی رضی اللہ عنہ
و ثانی بسین مہملہ و جیم ست و وی از شیوخ بخاری ست حافظ ابن حجر گفتہ و کذا ان وقع الاتفاق فی الاسم
و اسم الاب و الاختلاف فی النسبۃ و قد صنف فیہ الخطیب کتابا جافلا سماہ تلخیص المتشابہ ثم ذیل علیہ ہو ایضا بما
فاتہ اولا و ہو کثیر الفائدۃ انتہی و این نیز از قسم متشابہ ست حافظ ابن حجر گفتہ و از نوع متشابہ و نوع مختلف و مؤتلف
انواع دیگر مرکب می شوند از انجملہ آنکہ اتفاق و اشتباہ در نام اینکس و نام پدرش باشد مثلا مگر در یک یا دو حرف
یا زیادہ از احد ہما یا از ہر دو و این دو گونہ ست یکی آنکہ اختلاف بتغییر باشد با وجود ثبوت عدد حروف در ہر
جہت یا اختلاف بتغییر باشد با نقصان بعض اسماء از بعض آن از امثلۂ اول محمد بن سنان ست بکسر سین مہملہ و دو
نون و آن جماعت ست از انہاست عوقی بفتح عین و واو و قاف شیخ بخاری و محمد بن سیار بسین مہملہ مفتوحہ و
تشدید یا و الف و را و این نیز جماعت ست از ایشان ست یمامی شیخ عمرو بن یونس و محمد بن حنین تابعی بصیغہ
تصغیر راوی از ابن عباس و غیرہ و محمد بن جبیر بن مطعم تابعی مشہور بجیم و باء موحدہ و معرف بن واصل کوفی و
مطرف بن واصل بطاء مہملہ بدل عین شیخ ابو حذیفۂ نہدی و احمد بن حسین صاحب ابراہیم بن سعید و دیگران
و احید بن حسین مثل اوست لیکن بیاء تحتیہ بدل میم و وی شیخ بخاری ست عبد اللہ بن بیکندی از وی روایت
دارد و حفص بن میسرہ شیخ مشہور از طبقۂ مالک و جعفر بن میسرہ شیخ عبد اللہ بن موسی کوفی اول بحاء مہملہ و فا
و صاد ست و ثانی بجیم و عین مہملہ و را و از امثلۂ ثانی عبد اللہ بن زید ست و آن جماعت ست منجملہ او یکی صاحب
اذان ست در صحابہ و اسم جد او عبد ربہ ست و راوی حدیث و ضوست و نام جدش عاصم ست و این
ہر دو انصاری ہستند و عبد اللہ بن یزید بزیادت یا در اول اسم پدر و زای مکسورہ و این نیز جماعت ست
از انہاست خطمی در صحابہ مکنی بابی موسی و حدیث او در صحیحین ست دیگر قاری و ذکر او در حدیث عائشہ ست
و بعضی گمان کردہ کہ این ہمان خطمی ست و دران نظر ست و عبد اللہ بن یحیی و این نیز یک جماعت ست و عبد اللہ
بن نجی بضم نون و فتح جیم و یای مشدد روایت دارد از علی یا اختلاف مذکور بتقدیم و تاخیر حاصل شود و نحو
آن انتہی کلام الحافظ در اسبال المطر گفتہ و قد اطال النووی فی التقریب بذکر شئ کثیر من ذلک انتہی در باعث
حثیث نوشتہ صنف آخر ما تقدم و مضمونہ فی المتشابہین فی الاسم و اسم الاب و النسبۃ مع المفارقۃ فی المقارنۃ
ہذا متقدم و ہذا متاخر مثالہ یزید بن الاسود خزاعی صحابی و یزید بن الاسود الجرشی ادرک الجاہلیۃ و سکن الشام

وهو الذی استشهد به معاویة واما الاسود بن یزید فذاک تابعی من اصحاب ابن مسعود والولید بن مسلم الدمشقی تلمیذ الاوزاعی
وشیخ الامام احمد ولهم آخر بصری تابعی واما مسلم بن الولید بن رباح فذاک مدنی یروی عنه الدراوردی وغیره وقد
وهم البخاری فی تسمیته فی تاریخه بالولید بن مسلم قلت وقد اعتنی شیخنا الحافظ المزی فی تهذیبه ببیان ذلک اتم
وتمییز بین المتقدم والمتاخر من هولاء بیانا حسنا وقد زدت علیه اشیاء حسنة فی کتابی التکمیل ولله الحمد انتهی قسم یازدهم
مبهمات ست ودرین باب حافظ عبد الغنی بن سعید مصری وخطیب بغدادی وغیرهما تالیف کرده اند واین چند
قسم ست یکی آنکه مبهم مرد یا زن باشد مثل حدیث ابن عباس ان رجلا قال یا رسول الله الحج کل عام واین مرد
اقرع بن حابس ست چنانکه در روایت دیگر آمده ومثل حدیث ابی سعید انهم مروا بحی قد لدغ سیدهم فرقاه رجل منهم
وآن رجل خود ابو سعید ست ومثل حدیث سائله از غسل حیض فقال صلعم خذی فرصة ممسکة واین سائله بنت یزید
بن سکن ست حافظ ابن کثیر گفته وهذا انما یستفاد من روایة اخری من طریق للحدیث وهذا کثیر یطول ذکره وقد اعتنی
ابن الاثیر فی اواخر کتابه جامع الاصول بتحریرها واختصر النووی کتاب الخطیب فی ذلک وهو قلیل الجدوی بالنسبة
الی معرفة الحکم من الحدیث ولکنه شیء یتحلی به کثیر من المحدثین وغیرهم انتهی دوم ابهام ابن وبنت مثل حدیث ام عطیه
در غسل بنت رسول خدا صلعم بماء وسدر وآن زینب رضی الله عنها ست سوم عم وعمه کرافع بن خدیج عن عمه
وهو ظهیر بن رافع وزیاد بن علاقة عن عمه وهو قطبة بن مالک وعمة جابر التی بکت اباه یوم احد هی فاطمة بنت
عمرو وقیل هند چهارم زوج وزوجه زوج سبیعه سعد بن خوله وزوج بروع بفتح باء نزد محدثین بکسر هلال بن مرة ست
در باعث حثیث گفته واهم ما فیه ما رفع ابهاما فی اسناد کما اذا ورد فی سند عن فلان بن فلان او عن ابیه او عمه
او امه فوردت تسمیة هذا المبهم من طریق اخری فاذا هو ثقة او ضعیف او ممن ینظر فی امره فهذا انفع ما فی هذا النوع
انتهی حافظ ابن حجر گفته حدیث مبهم مقبول نیست تا آنکه نامش بر وجه شرط قبول خبر عدالت راوی ست و
مبهم الاسم خود معلوم نیست تا بعد التفتیش چه رسد وهمچنین غیر مقبول ست اگرچه ابهام بلفظ تعدیل کند مثلا گوید اخبرنی
الثقة زیرا که ثقت وی نزد راوی از وی ست ونزد غیر شاید مجروح باشد وهذا علی الاصح فی المسئلة وبرای
همین نکته مرسل مقبول نیست اگرچه ارسال عدل جازم بدان کرده باشد چه این احتمال بعینه درینجا نیز موجود ست
وگفته اند که مقبول ست تمسکا بالظاهر زیرا که جرح بر خلاف اصل ست وگفته اند که اگر قائل عالم ست در حق موافق
مذهبش جاری شود وسید محمد بن ابراهیم بعد قوله علی الاصح زیاده کرده لما مضی فی المرسل من المنع من دخول التقلید
فی الاخبار فی مواضع الاجتهاد وهذا منها ولهذا البعض تعالیق صحیح مجزوم را رد کرده اند بجهت آنکه مودی
بسوی تقلید مجتهد برای مجتهد در اجتهاد ست وکلام درین مرام بیشتر درین کتاب بر وجه تفصیل گذشته
فلیراجعه نوع دوم درکنی وجماعتی از حفاظ دران تالیفها کرده وکتب وی بسیارست از انجمله کتاب علی بن المدینی

وکتاب نسائی وکتاب مسلم وکتاب دولابی وکتاب ابن منده وکتاب حاکم کبیر ابو احمد ست حافظ ابن کثیر گفته وکتاب
ابی الحاکم فی ذلک مفید جدا کثیر النفع انتهی وابن الصلاح گفته وابن عبد البر فی الاواخر سنه کتب الطبقة بالثقة والمراد
بهذه الترجمة بیان اسماء ذوی الکنی والمصنف فی ذلک یبوب کتابه علی کنی مبیناً اسماء اصحابها وهذا فن مطلوب
لم یزل اهل العلم بالحدیث یعتنون به ویتحفظونه ویتطارحونه فیما بینهم وینتقصون من جهله بعده آنرا التقسیم بر چند
قسم کرده وامثله آن بیان نموده حافظ ابن کثیر گفته وطریقتهم ان یذکروا الکنیة ثم ینبهوا علی اسم صاحبها ومنهم
من لا یعرف اسمه ومنهم من یختلف فیه وقد قسمهم الشیخ عمرو بن الصلاح الی اقسام عدة انتهی گویم قسم اول آنست که
موسوم بکنیت باشد وجز کنیت نام دیگر ندارد وآن دو گونه ست یکی آنکه او را کنیت باشد ودر سبال المطر گفته الکنیة
— باعتبار العلم انتهی مثل ابی بکر بن عبد الرحمن بن حارث بن هشام مخزومی مدنی که یکی از فقهاء سبعه ست نام مثل ابو بکر و
کنیت او ابو عبد الرحمن ست ودر سبال المطر گفته فصار کان للکنیة کنیة اخری وذلک غریب عجیب انتهی ومثل ابو بکر بن محمد
بن عمرو بن حزم مدنی انصاری وکنیت او ابو محمد ست خطیب بغدادی گفته ولا نظیر لهما فی ذلک
ولهذا حافظ ابن حجر گفته ان من اسمه کنیته قلیل وگفته اند که این ابن حزم را کنیتی نیست دوم آنکه او را
کنیت نباشد جز کنیتی که آن نام اوست مثل ابی بلال که راوی از شریک ست وابی حصین که
راوی از ابی حاتم رازی ست از ابو بلال آمده که گفت لیس لی اسم اسمی کنیتی کذا فی الباعث
الحثیث وغیره سوم آنکه معروف باشد بکنیت ومعلوم نیست که او را نامی هست یا نه مثل
ابو اناس بنون که صحابی ست وابو مویهبه مولی رسول خدا صلعم ووی نیز صحابی ست وابو شیبه خدری
که در حصار قسطنطنیه کشته شد وهمانجا مدفون گردید وابو الابیض که راوی از انس ست وابو بکر
بن نافع شیخ مالک وابو النجیب بنون مفتوحه وبعضی بتاء مضمومه خوانند ووی مولی عبد الرحمن بن عمرو ست وابو حرب
بن الاسود وابو حریز موقفی شیخ ابن وهب وموقف نام محله بمصرست چهارم آنکه ملقب باشد بکنیت واو را جز کنیت
نام وکنیت دیگر ست مثل علی بن ابی طالب که کنیت او ابو الحسن ست واو را ابو تراب هم گویند بطور لقب این کنیت
لقب را بخشیده رسول خدا صلعم ست وقتی که تراب را از پشت او بیفشاند وابو الزناد عبد الله بن ذکوان مکنی
بابی عبد الرحمن وابو الزناد لقب اوست تا آنکه گفته اند که وی ازین لقب غضب میکرد وغضبناک می شد وابو الرجال
محمد بن عبد الرحمن مکنی بابی عبد الرحمن وابو الرجال لقب اوست زیرا که او را ده پسر بودند وابو تمیله یحیی بن واضح
وکنیت او ابو محمد ست وابو الآذان حافظ عمر بن ابراهیم مکنی بابی بکر وملقب بابی الآذان شد زیرا که هر دو گوش
او بزرگ بود وابو الشیخ حافظ عبد الله اصبهانی مکنی با بو محمد وابو الشیخ لقب اوست وابو حازم عبدوی عمر بن احمد
کنیت او ابو حفص ست وابو حازم لقب اوست قاله الفلکی فی الالقاب پنجم آنکه او را دو کنیت یا زیاده باشد.

مثل ابن جریج وابی الولید وابی خالد حافظ ابن کثیر گفته وکان عبد الله العمری یکنی بابی القسم فترکها واکتنی باب
عبد الرحمن قلت وکان السهیلی یکنی بابی القاسم وابی عبد الرحمن و ابن الصلاح گفته کان لشیخنا منصور بن ابی المعالی
النیسابوری حفید الفراوی ثلاث کنی ابو بکر و ابو الفتح وابو القاسم انتهی ششم آنکه او را نامی معروف ست لکن
در کنیت او اختلاف ست و او را دو کنیت یا زیاده فراهم گشته مثل زید بن حارثه مولی رسول الله صلعم گویند کنیت
او ابو خارجه ست وقیل ابو زید وقیل ابو عبد الله وقیل ابو محمد حافظ ابن کثیر گفته وهذا کثیر یطول استقصاؤه و
حافظ ابن حجر گفته وهم کثیر هفتم آنکه کنیت او معروف باشد و نام او مختلف فیه مثل ابو هریره رضی الله عنه که در
نام او و نام پدرش زیاده بر بست قول اختلاف کرده اند وابن اسحق عبد الرحمن بن صخر اختیار کرده وحاکم ابو محمد
تصحیحش نموده حافظ ابن کثیر گفته وهذا کثیر فی الصحابة فمن بعدهم انتهی وابو بکر بن عیاش در نام او بر یازده قول
مختلف بوده اند وابو زرعه وابن عبد البر تصحیح شعبه کرده وگویند که نامش همین کنیت ست و رجحه ابن الصلاح قال
لانه روی عنه انه کان یقول ذلک هشتم آنکه در نام وکنیت هر دو مختلف فیه باشد حافظ ابن کثیر گفته وهو قلیل
کسفینة قیل اسمه مهران وقیل عمر وقیل صالح وکنیته قیل ابو عبد الرحمن وقیل ابو البختری نهم آنکه مشتهر باشد بنام
وکنیت خود مثل ایمهٔ اربعه ابو عبد الله مالک بن انس وابو عبد الله محمد بن ادریس شافعی وابو عبد الله احمد بن محمد
بن حنبل وابو حنیفه نعمان بن ثابت رضی الله عنهم اجمعین حافظ ابن کثیر گفته وهذا کثیر دهم آنکه مشهور بکنیت باشد
نه نام اگرچه نامش معین ومعروف بود مثل ابی ادریس خولانی عائذ الله ابن عبد الله ابو مسلم خولانی عبد الله بن
ثوب ابو اسحق سبیعی عمرو بن عبد الله ابو الضحی مسلم بن صبیح ابو الاشعث صنعانی شراحیل بن آده ابو حازم سلمه
بن دینار حافظ ابن کثیر گفته وهذا کثیر یازدهم آنکه مشهور باشد بنام نه کنیت واین بسیارست وابن صلاح
جماعتی را ذکر کرده که مکنی بابی محمد اند مثل اشعث بن قیس وثابت بن قیس وجبیر بن مطعم وحسن بن علی وحویطب
بن عبد العزی وطلحه بن عبد الله وعبد الله بن بحینه وعبد الله بن ثعلبه بن صعیر وعبد الله بن جعفر وعبد الله
بن زید صاحب آذان وعبد الله بن عمرو وعبد الرحمن بن عوف وکعب بن مالک ومعقل بن سنان واین همه
اصحاب اند رضی الله عنهم بعده ذکر کسی کرده که مکنی بابی عبد الله وابی عبد الرحمن ست حافظ ابن کثیر گفته ولو
تقصینا ذلک لطال الفصل جدا دوازدهم آنکه کنیت او موافق نام پدرش باشد مثل ابی اسحق ابراهیم بن
اسحق مدنی که یکی از اتباع تابعین ست حافظ ابن حجر گفته وفائدة معرفته نفی الغلط عمن نسبه الی ابیه فقال
اخبرنا ابن اسحق فنسب الی التصحیف وان الصواب اخبرنا ابو اسحق بعده گفته او بالعکس کاسحق بن ابی اسحق السبیعی
سیزدهم آنکه کنیت او موافق کنیت زوجه اش باشد مثل ابو ایوب انصاری وام ایوب که هر دو صحابی
مشهور اند چهاردهم آنکه اسم پدر راوی موافق اسم شیخ او باشد حافظ ابن حجر گفته کالربیع بن انس عن انس

ہکذا الی فی الروایات فیظن انه روی عن ابیه کما وقع فی الصحیح عن عامر بن سعد عن سعد وہو ابوه یریدان
عامر بن سعد بن ابی وقاص قال ولیس انس شیخ الربیع والده بل ابوه بکری ای منسوب الی بکر بن وائل وشیخه
انصاری وہو انس بن مالک الصحابی المشهور ولیس للربیع المذکور من اولاده انتهی نوع سوم در معرفت
القاب وغیر واحد از حفاظ درین باب تالیف ساخته اند منهم ابوبکر احمد بن عبدالرحمن الشیرازی وکتابه فی
ذلک مفید کثیر النفع ثم ابوالفضل بن الفلکی الحافظ واین القاب بسیار ست وفائده آن تنبیه بر روی ست تا گمان
نکند که این لقب برای غیر صاحب آن اسم ست طیبی گفته ومن لا یعرفها قد یظنها اسامی فیجعل من ذکر باسمه فی
موضع ولقب فی موضع آخر شخصین والف فیه جماعة انتهی حافظ ابن کثیر در باعث حثیث گفته واذا کان اللقب
مکروها الی صاحبه فانما یذکره ائمة الحدیث علی سبیل التعریف والتمییز لا علی وجه الذم واللمز والتنابز انتهی گویم این بحث
در ہدایة السائل الی ادلة المسائل بذیل مسئلہ غیبت بحثی از تلقیب بالقاب مکروه نوشته وبیان نموده که این
القاب خارج از حد غیبت محرمه ست فلیراجعه حافظ عبدالغنی بن سعید مصری گفته رجلان جلیلان لزمهما لقبان
قبیحان معویة بن عبدالکریم الضال وانما ضل فی طریق مکة وعبدالله بن محمد الضعیف وانما کان ضعیفا فی جسمه
لا فی حدیثه ابن الصلاح گفته وثالث وہو عارم ابوالنعمن محمد بن الفضل السدوسی وکان عبدا صالحا بعیدا عن
العرامة والعارم الشریر المفسد انتهی وغندر لقب جماعتی ست که نام ہر یک از ان محمد بن جعفر ست اول ایشان
محمد بن جعفر بصری ست راوی از شعبه دیگر رازی راوی از ابو حاتم رازی سوم بغدادی حافظ جوال شیخ حافظ
ابو نعیم اصفهانی وغیره چهارم محمد بن جعفر بن دران بغدادی راوی از خلیفه جمحی ودیگر کسان علی هذا القیاس
وغنجار لقب عیسی بن موسی تیمی ابو محمد بخاری ست ابن الصلاح گفته لقب به لحمرة وجنتیه ووی راوی ست از مالک
وثوری وغیرهما وغنجار دیگر متاخر ست وہو ابو عبدالله محمد بن احمد البخاری الحافظ صاحب تاریخ بخارا المتوفی سنة ثنتی
عشرة واربعمائة صاعقة لقب محمد بن عبدالرحمن شیخ بخاری ست حافظ ابن کثیر گفته لقب به لقوة حفظه وحسن مذاکرته
شباب لقب خلیفة بن خیاط مورخ ست زنیج لقب محمد بن عمرو رازی شیخ مسلم ست رسته لقب عبدالرحمن بن
عمر ست سنید لقب حسین بن داود مفسر ست بندار لقب محمد بن بشار شیخ جماعه ست حافظ ابن کثیر گفته زیرا که
وی بندار حدیث بود وفلکی گفته ای حافظه ودر سبال المطر گفته ہو شیخ الشیخین انتهی قیصر لقب ابو النصر ہاشم بن قاسم
شیخ امام احمد بن حنبل ست اخفش لقب جماعتی ست که احمد بن عمران بصری نحوی راوی از زید بن حباب از
ایشان ست حافظ ابن کثیر گفته وله غریب الموطا وابن الصلاح گفته وفی النحویین اخافش ثلثة مشهورون اکبرهم
ابو الخطاب عبدالحمید بن عبدالمجید وہو الذی ذکره سیبویه فی کتابه المشهور والثانی ابوالحسن بن سعید بن مسعدة
راوی کتاب سیبویه عنه والثالث ابوالحسن علی بن سلیمان تلمیذ ابی العباس احمد بن یحیی ثعلب ومحمد بن یزید المبرد

انتهى صريح لقب محمد بن ابراهيم حافظ بغدادى ست جزره و لقب صالح بن محمد حافظ بغدادى ست كيلجه لقب
محمد بن صالح حافظ بغدادى ست ماعمه لقب على بن عبد الصمد حافظ بغدادى ست و او را علان ماعمه نيز گويند
گويا جمع ميان دو لقب كرده اند عبيد العجل لقب ابو عبد الله حسين بن محمد بن حاتم بغدادى ست ابن الصلاح گفته
وهؤلاء الخمسة البغداديون الحفاظ كلهم من تلامذة يحيى بن معين وهو الذى لقبهم بذلك انتهى سجاده لقب حسن بن
حماد از اصحاب وكيع ست و نيز لقب حسين بن احمد شيخ ابن عدى عبدان لقب جماعتى ست از ايشان ست
عبد الله بن عثمان شيخ بخارى حافظ ابن كثير گفته واستقصاء ذلك يطول جدا انتهى نوع چهارم در معرفت كسى كه
روايت نكرد از وى مگر يك راوى از صحابى يا تابعى و مسلم ابن حجاج را درين باب تصنيفى ست و مثال اين نوع
يكى عامر شعبى ست كه منفرد ست بروايت جماعتى از اصحاب منهم عامر بن شهر و عروة بن مضرس و وهب بن خنبش
ويقال هرم بن خنبش و محمد بن صفوان الانصارى و محمد بن صيفى الانصارى و گفته اند كه اين هر دو يك شخص اند
و صحيح آنست كه دو كس هستند و ديگر سعيد بن مسيب بن حزن ست كه وى متفرد ست بروايت از پدر خود و همچنين
حكيم بن معاويه بن حيده از پدر خويش و همچنين شتير بن شكل بن حميد از پدر خود و عبد الرحمن بن ابى ليلى از پدر
خود و قيس بن ابى حازم از پدر خويش و از دكين بن سعيد مزنى و صنابح بن الاعسر و مرداس بن مالك اسلمى
و اين همه صحابه هستند ابن الصلاح گفته حاكم در اكليل دعوى كرده كه بخارى و مسلم در صحيح خود چيزى ازين
قبيل تخريج نكرده اند و اين دعوى را انكار نموده و گفته اند كه بخارى و مسلم روايت دارند از سعيد بن المسيب
از پدر او و از وى غير او در وفات ابى طالب روايت ننموده و هم بخارى از طريق قيس بن ابى حازم از مرداس
اسلمى حديث يذهب الصالحون الاول فالاول روايت كرده و از حسن بن عمرو بن تغلب حديث انى لاعطى
الرجل وغيره احب الى منه روايت نموده باآنكه جز وى ديگر از وى راوى نيست و مسلم حديث اغر مزنى انه
ليغان على قلبى روايت كرده و جز ابو برده از وى راوى نيست و حديث رفاعه بن عمرو اخراج نموده و لم يرو عنه
غير عبد الله بن الصامت و حديث ابى رفاعه آورده و آنرا جز حميد بن هلال عدوى ديگرى از وى راوى نيست
و غير ذلك عندهما ابن الصلاح گفته و هذا مصير منهما الى انه ترتفع الجهالة عن الراوى برواية واحد عنه انتهى حافظ
ابن كثير گفته اما رواية العدل عن شيخ فهل هى تعديل ام لا فى ذلك خلاف مشهور ثالثها ان اشترط العدالة فى
شيوخه كمالك ونحوه فتعديل والا فلا واذا لم نقل انها تعديل فلا تضر جهالة الصحابى لانهم كلهم عدول بخلاف غيرهم
فلا يصح ما استدرك به الشيخ ابو عمرو رحمه الله لان جميع من تقدم ذكرهم صحابة والله اعلم و اما تابعين پس متفرد ست حماد
بن سلمه از ابى العشراء دارمى از پدر خود بروايت حديث اما تكون الذكاة الا فى اللبة لو طعنت فى فخذها لاجزأ
عنك و گفته اند كه زهرى از بيست و چند كس تابعى متفرد بروايت ست و همچنين متفرد اند عمرو بن دينار و

و هشام بن عروه و ابو اسحق سبیعی و یحیی بن سعید انصاری از جماعه از تابعین حاکم گفته و تفرد مالک عن زهاء
عشرة من شیوخ المدینة لم یرو عنهم غیره نوع پنجم در معرفت روایت سابق و لاحق حافظ ابن کثیر گفته و قد افرد
له الخطیب کتابا انتهی و این نوع روایت آنگاه برای اصاغر واقع می شود که روایت میکند از مروی عنه متاخر حافظ
ابن حجر گفته اگر دو کس در روایت از یک شیخ شریک باشند و موت یکی بر دیگری متقدم گردد این را سابق و لاحق
خوانند و اکثر چیزی که بران واقف شده ایم میان دو راوی در وفات یکصد و پنجاه سال ست چنانکه ابو علی بردانی
که یکی از مشایخ حافظ سلفی ست حدیثی روایت کرده و بر سر صد پنجم مرد و پسینتر اصحاب سلفی در سماع از وی
سبط او ابو القاسم عبد الرحمن بن مکی ست وفاتش در سنه پنجاه و پانصد بوده و اما در قدیم زمان پس بخاری از
تلمیذ خود ابو العباس سراج چیزها در تاریخ و غیره روایت نموده و وی در سنه دو صد و پنجاه و شش وفات یافته و
آخر محدث از سراج و راوی از وی بسماع ابو الحسین خفاف ست که در سنه سه صد و نود و سه درگذشته بعده
گفته و غالب ما یقع ذلک ان المسموع منه قد یتاخر بعد احد الراوین عنه زمانا حتی یسمع منه بعض الاحداث و یعیش
بعد السماع منه دهرا طویلا فیحصل من مجموع ذلک نحو هذه المدة والله سبحانه الموفق انتهی و در باعث حثیث در مثال
سابق و لاحق گفته مما روی الزهری عن تلمیذه مالک بن انس و قد توفی الزهری سنة اربع و عشرین و مایة و ممن
روی عن مالک زکریا بن دوید الکندی و کانت وفاته بعد وفات الزهری بمایة و سبع و ثلثین او اکثر قال ابن الصلاح
بعد گفته و قد اکثر من التعرض لذلک شیخنا الحافظ الکبیر ابو الحجاج المزی فی کتابه التهذیب و هو مما یتحلی به کثیر من المحدثین
و لیس من المهمات انتهی گویم نووی گفته و من فوائده حلاوة الاسناد لدی فی القلوب و سیوطی گفته و ان لا یظن سقوط
شیء من الاسناد انتهی و سید محمد بن اسمعیل امیر گفته هذا نوعا من انواع علوم الحدیث قلیل الجدوی عدیم الفائدة
و هی الحلاوة التی ذکرت ما اظن عارفا بذوقها ثم لیس لها مرتبة معینة کروایة الآباء عن الابناء و الاکابر عن الاصاغر
و نحوها انتهی نوع ششم در معرفت روایت ابناء از آباء و این بسیار ست ضبط آن نتوان کرد و همچنین روایت
ابن عن ابیه عن جده نیز بسیار ست لکن نسبت باول کمتر ست و هذا کعمرو بن شعیب بن محمد بن عبد الله بن عمرو
عن ابیه و هو شعیب عن جده عبد الله بن عمرو بن العاص حافظ ابن کثیر گفته هذا هو الصواب لا ما عداه و قد تکلمنا علی
ذلک فی مواضع من کتابنا التکمیل و فی الاحکام الکبیر و الصغیر و مثل بهز بن حکیم بن معویة بن حیدة القشیری عن ابیه
عن جده معاویة و مثل طلحه بن مصرف عن ابیه عن جده و هو عمرو بن کعب و قیل کعب بن عمرو و استقصاء این
نوع خواهان طول ست و حافظ ابو نصر وائلی درین باب کتابی حافل نوشته و بعض متاخرین بران اشیاء مهمه
نفیسه افزوده و گاهی در بعض اسانید فلان عن ابیه عن ابیه و اکثر ازان می آید لیکن این قلیل ست حافظ ابن کثیر
گفته و قل ما یقع منه والله اعلم نوع هشتم در معرفت روایت آباء از ابناء و خطیب بغدادی درین باب کتابی

نوشته و ابن الجوزی در بعض کتب خود ذکر کرده که حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه از دختر خود عایشه روایت
دارد و نیز مادر عایشه ام رومان از عایشه راوی ست و عباس از زهره و پسر خود عبد الله و فضل روایت نموده
و سلیمان بن طرخان تیمی از پسر خود معتمر بن سلیمان راوی شده و ابو داؤد از پسر خود ابو بکر روایت کرده و ابن الصلاح
گفته سفیان بن عیینه از وائل بن داؤد از پسرش بکر بن وائل از زهری از سعید بن مسیب از ابی هریره
روایت کرده که گفت قال رسول الله صلعم اخروا الاحمال فان الید معلقة والرجل موثقة خطیب گفته شناخته نمی شود
این حدیث مگر همین وجه و ابو عمر حفص بن عمر دوری مقری از پسر خود ابی جعفر محمد شانزده حدیث یا نحو آن روایت
نموده حافظ ابن کثیر گفته و ذلک اکثر ما وقع من روایة اب عن ابنه انتهی و شیخ ابو عمرو از ابی المظفر عبد الرحیم بن حافظ
ابی سعد عن ابیه عن ابنه ابی المظفر بسند خود از ابی امامه مرفوعاً روایت کرده احضروا موائدکم البقل فانه مطردة
للشیطان مع التسمیة و شیخ ابو عمرو بر این حدیث سکوت کرده و ابن الجوزی آنرا در موضوعات آورده حافظ
ابن کثیر گفته و حقیق به ان یکون کذلک بعده ابن الصلاح گفته و اما حدیثی که از ابی بکر صدیق از عایشه از رسول خدا
صلعم روایت کرده ایم که فرمود الحبة السوداء شفاء من کل داء پس غلط ست یعنی از جهت اسناد بلکه راوی وی
ابو بکر عبد الله بن عتیق محمد بن عبد الرحمن بن ابی بکر الصدیق از عایشه ست و گفته لا نعرف اربعة من الصحابة علی
النسق سوی هولاء محمد بن عبد الرحمن بن ابی بکر بن ابی قحافة رضی الله عنهم اجمعین انتهی و کذا قال ابن الجوزی و غیر واحد
من الائمة و قال فی الباعث الحثیث و یلتحق بهم تقریباً عبد الله بن الزبیر امه اسماء بنت ابی بکر بن ابی قحافة و هو اسن و اشهر
فی الصحابة من محمد بن عبد الرحمن بن ابی بکر و الله اعلم ابن الجوزی گفته و قد روی حمزة و العباس عن ابن اخیهما رسول الله
صلعم و روی مصعب الزبیری عن ابن اخیه الزبیر بن بکار و اسحق بن حنبل عن ابن اخیه احمد بن محمد بن حنبل و روی
مالک عن ابن اخته اسمعیل بن عبد الله بن ابی اویس انتهی نوع هشتم در معرفت اخوه و اخوات از رواة و درین
باب جماعتی از حفاظ تالیف کرده منهم علی بن المدینی و ابو عبد الرحمن النسائی ثم السراج و غیرهم و من جمله امثله اخوین
عبد الله بن مسعود و برادرش عتبه و عمرو بن العاص و برادرش هشام و زید بن ثابت و برادرش یزید هستند و از زمره
تابعین عمرو بن شرحبیل ابو میسره و برادرش ارقم و این هر دو از اصحاب ابن مسعود اند و نیز از اصحاب او هزیل
بن شرحبیل و برادرش ارقم هستند و مثال سه برادر سهل و عباده و عثمان پسران حنیف اند و عمرو بن شعیب و برادر
او عمر و شعیب و عبد الرحمن بن زید بن اسلم و دو برادرش اسامه و عبد الله و مثال چهار برادر سهیل بن ابی صالح
و برادرش عبد الله که او را عباد هم خوانند و محمد و صالح و مثال پنج برادر سفیان بن عیینه و چهار برادر او ابراهیم
و آدم و عمران و محمد هستند حاکم گفته حافظ ابو علی محمد بن علی نیسابوری را شنیدم میگفت کلهم حدثوا و مثال شش
برادر محمد بن سیرین و انس و معبد و یحیی و حفصه و کریمه کذا ذکرهم النسائی و یحیی بن معین ایضاً لیکن حافظ ابو علی

ذکر همه نکرده و برین تقدیر این مثال برای پنج برادر باشد نه شش و معبد اکبر و حفصه اصغر ایشان است
و محمد بن سیرین از برادر خود یحیی از برادر خود انس از مولای ایشان انس بن مالک روایت است که رسول الله
صلعم قال لبیک حقا حقا تعبدا ورقا و مثال هفت برادر نعمان بن مقرن و برادرانش سنان و سوید و عبد الرحمن
و عقیل و معقل است و نام سابع ذکر نکرده و این همه با هجرت کرده و صحبت نبوی دریافتند و گویند همگنان حاضر
معرکه خندق شدند ابن عبد البر و غیر واحد از ائمه گفته‌اند لم یشارکهم احد فی هذه المکرمة انتهی و حافظ ابن کثیر گفته
و ثم سبعة اخوة صحابة شهدوا کلهم بدرا لکنهم لام و هی عفراء بنت عبید تزوجت اولا الحارث بن رفاعة الانصاری
فاولدها معاذا و معوذا ثم تزوجت بعد طلاقه لها بالبکیر بن عبد یالیل فاولدها ایاسا و خالدا و عاقلا و عامرا ثم
عادت الی الحارث فاولدها عوفا و اربعة منهم اشقاء و هم بنو البکیر و ثلاثة اشقاء و هم بنو الحارث و سبعتهم شهدوا
بدرا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و معاذ و معوذ ابنا عفراء و هما اللذان اثبتا ابا جهل عمرو بن هشام المخزومی
ثم احتز راسه و هو طریح عبد الله بن مسعود الهذلی رضی الله عنه انتهی گویم سیوطی مثال هشت برادر و ده برادر
زیاده کرده و هم اولاد العباس بن عبد المطلب و اما اخوات پس نووی گفته فی التابعین اثنتین فقط و در بستان المطر
گفته و هی کثیرة لمن تتبعها نوع نهم در معرفت مدبج و آن عبارت است از روایت اقران در سن و سند حاکم اکتفا
بمشارکت در سند کرده اگرچه اسنان شان متفاوت باشد پس هرگاه که یکی از انها از دیگری روایت کند نامش
مدبج باشد مثل ابی هریره و عایشه و زهری و عمر بن عبد العزیز و مالک و اوزاعی و احمد بن حنبل و علی بن المدینی
حافظ ابن کثیر گفته فما لم یروکل واحد عن الآخر لا یسمی مدبجا والله اعلم انتهی و در بستان المطر گفته این دو نوع است
یکی اقران قال الحافظ ابن حجر فان تشارک الراوی و من روی عنه فی امر من الامور المتعلقة بالروایة مثل السن
واللقاء و هو الاخذ عن المشایخ فهذا النوع الذی یقال له روایة الاقران لانه ح یکون راویا عن قرینه انتهی قال
السیوطی و من فوائد معرفة هذا النوع ان لا تظن الزیادة فی الاسناد او ابدال عن بالواو و قال العراقی و اول
من سماه بذلک الدارقطنی فیما اعلم الا انه لم یقیده بکونهما قرینین بل کل اثنین روی کل منهما عن الآخر یسمی بذلک
وان کان احدهما اکبر و ذکر منه روایة النبی صلعم عن ابی بکر و عمر و سعد بن عبادة و روایتهم عنه و روایة عمر عن کعب
و روایة کعب عنه انتهی دوم مدبج بضم میم و فتح دال مهمله و تشدید باء موحده و در آخر جیم حافظ ابن حجر گفته و ان
روی کل من القرینین عن الآخر فهو المدبج و هو اخص من الاول فکل مدبج اقران و لیس کل اقران مدبجا و قد
صنف الدارقطنی فی ذلک و صنف ابو الشیخ الاصفهانی فی الذی قبله و اذا روی الشیخ عن تلمیذه صدق ان کلا
منهما یروی عن الآخر فهل یسمی مدبجا فیه بحث والظاهر لا لانه من روایة الاکابر عن الاصاغر والتدبیج ماخوذ
من دیباجتی الوجه فیقتضی ان یکون ذلک مستویا من الجانبین فلا یجیء منه هذا انتهی نووی گفته فان روی

کل واحد منهما عن صاحبه کعائشة وابی هریرة فی الصحابة قال شارحه والزهری وابی الزبیر فی الاتباع ومالک والاوزاعی فی اتباع التابعین فهو مدبج انتهی نوع دهم در معرفت روایت اکابر از اصاغر حافظ ابن حجر گفته اگر روایت کند راوی از کسیکه دون اوست در عمر یا لقا یا مقدار پس این را روایت اکابر از اصاغر خوانند و از این نوع ست یعنی اخص از مطلق او روایت آبا راز ابنا و روایت صحابه از تابعین و روایت شیخ از تلمیذ و نحو آن انتهی و در باعث حثیث گفته قد یروی الکبیر القدر او السن او هما عمن هو دونه فی کل منهما او فیهما ومن اجل ما یذکر فی هذا الباب ما ذکره رسول الله صلعم فی خطبته عن تمیم الداری مما اخبره به عن رؤیة الدجال فی تلک الجزیرة التی فی البحر والحدیث فی الصحیح وکذلک فی صحیح البخاری روایة معاویة بن ابی سفیان عن مالک بن یخامر عن معاذ وهم بالشام فی حدیث لاتزال طائفة من امتی ظاهرین علی الحق انتهی ولو سردنا جمیع ما وقع فی هذا المقال الفصل جدا نووی وسیوطی گفته اند وفائدة معرفة هذا النوع ان لایتوهم ان المروی عنه افضل واکبر من الراوی لکونه الاغلب تنزیلا لاهل العلم منازلهم للامر بذلک فی حدیث عائشة اخرجه ابوداود وغیره ومثل آن حافظ ذکر کرده ولفظ ابن الصلاح این ست وفی التنبیه علی ذلک من الفائدة معرفة قدر الراوی علی المروی وقد صح عن عائشة انها قالت امرنا رسول الله صلعم ان ننزل الناس منازلهم انتهی و در سبل المطر گفته ومنها ان لایظن فی السند انقلابا نووی وسیوطی گفته اند که آن چند قسم ست یکی آنکه راوی اقدم در طبقه واکبر در سن باشد مثل روایت زهری از تلمیذ خود خطیب بغدادی وهو اذ ذاک شاب دوم آنکه راوی اکبر در قدر باشد نه در سن مثل آنکه حافظی عالم از شیخی مسن که نزد او علم نیست روایت کند کمالک فی روایته عن عبد الله بن دینار سوم آنکه راوی اکبر از مروی عنه باشد در سن و قدر معا کعبد الغنی بن سعید فی روایته عن محمد بن علی الصوری تلمیذه وکالبرقانی فی روایته عن الخطیب ومنه روایة الصحابة کالعبادلة وغیرهم عن کعب الاحبار قلت وحکی عنه عمر وعلی وابوهریرة وجماعة من الصحابة ومنه روایة التابعی عن تابعیه کالزهری ویحیی بن سعید الانصاری عن مالک وکعمرو بن شعیب لیس تابعیا وروی عنه منهم اکثر من عشرین نفسا وقیل اکثر من سبعین انتهی نوع یازدهم در معرفت انساب حافظ ابن حجر گفته وهی تارة تقع الی القبائل وهی فی المتقدمین اکثر بالنسبة الی المتاخرین وتارة الی الاوطان وهذا فی المتاخرین اکثر بالنسبة الی المتقدمین والنسبة الی الوطن اعم من ان تکون بلادا او ضیاعا او سککا او مجاورة او تقع الی الصنائع کالخیاط والحرف کالبزاز ویقع فیها الاتفاق والاشتباه کالاسماء وقد تقع الانساب القابا کخالد بن مخلد القطوانی وکان یغضب منها انتهی گویم وجه کثرت نسبت بسوی قبائل در متقدمین وقلت آن در متاخرین آنست که در عرب قبائل و شعوب بود و در عجم قبائل کمتر توان یافت

فصل چهارم در انواع شتی نوع اول در معرفت موالی

از رواة و علما حافظ ابن کثیر گفته و هو من المهمات فربما نسب احدهم الی القبیلة فیعتقد السامع
منهم صلیبیة و انما هو من موالیهم فیمیز ذلک لیعلم و ان کان قد ورد فی الحدیث الصحیح مولی القوم من انفسهم
و من ذلک ابو البختری الطائی و هو سعید بن فیروز و هو مولاهم و کذلک ابو العالیة الریاحی و کذلک اللیث
بن سعد الفهمی و کذلک عبد الله بن وهب القرشی و هو مولی لعبد الله بن صالح کاتب اللیث و هذا کثیر انتهی و
حافظ ابن حجر و ابن الصلاح و طیبی و غیرهم گفته اند که اهم ازین نوع معرفت موالی ست که منسوب اند بسوی
قبائل مطلقا مثل فلان قرشی حالانکه وی مولای ایشان ست و بعض اگویند که وی مولای فلان ست و مراد مولای عتاقت
باشد و هو الغالب و بعضی مولای اسلام باشند مثل بخاری که مولای جعفیین ست زیرا که جدش مجوسی بود
بر دست یمان جعفی اسلام آورد و بوی منسوب گشت و کذلک الحسن بن عیسی الماسرجسی ینسب الی ولاء عبد الله
بن المبارک لانه اسلم علی یده و کان نصرانیا و بعضی مولای حلف باشند مثل مالک بن انس مولای تیمیین حال آنکه
در صلیب اصبحی حمیری ست لیکن چون جدش مالک بن عامر حلیف بنی تیم عشیرت طلحة بن عبید الله تیمی بود منسوب شد
بسوی ایشان در باعث حثیث نوشته و قد کان جماعة من سادات العلماء فی زمن السلف من الموالی و قد روی
مسلم فی صحیحه ان عمر بن الخطاب لما تلقی نائب مکة الی اثناء الطریق فی حج او عمرة قال له من استخلفت علی اهل
الوادی قال ابن ابزی قال و من ابن ابزی قال رجل من الموالی فقال اما انی سمعت نبیکم صلعم یقول ان الله
یرفع بهذا العلم اقواما و یضع به آخرین انتهی و ابن الصلاح گفته زهری گوید آمدم بر عبد الملک بن مروان پس
گفت از کجا می آیی ای زهری گفتم از مکه گفت کدام کس را سید اهل مکه گذاشتی گفتم عطا بن ابی رباح را گفت از عرب ست
یا از موالی گفتم از موالی ست گفت چگونه سید ایشان شد گفتم بدیانت و روایت گفت لایق باهل دیانت و روایت
همین ست که سید شوند گفت سید اهل یمن کیست گفتم طاوس بن کیسان گفت از عرب ست گفتم از موالی گفت
چگونه سید او شان گشت گفتم بانچه عطا سید شد گفت آری لائق همین ست باری بگو که سید اهل مصر کیست گفتم
یزید بن ابی حبیب گفت از عرب ست یا از موالی گفتم از موالی ست گفت سید اهل شام کیست گفتم مکحول گفت از
عرب ست یا از موالی گفتم از موالی ست عبدی ست که متولی عتق او زنی از اهل بوده گفت سید اهل جزیره
کیست گفتم میمون بن مهران گفت از عرب ست یا از موالی گفتم از موالی گفت سید اهل خراسان کیست گفتم
ضحاک بن مزاحم گفت از عرب ست یا از موالی گفتم از موالی ست گفت سید اهل بصره کیست گفتم حسن بن
ابی الحسن گفت از عرب ست یا از موالی گفتم از موالی ست گفت ویلک من یسود اهل الکوفة گفتم ابراهیم نخعی
گفت از عرب ست یا از موالی گفتم از عرب ست گفت ویحک یا زهری فرجت عنی و الله لیسودن الموالی
علی العرب حتی یخطب لها علی المنابر و العرب تحتها گفتم ای امیر المؤمنین انما هو امر الله و دینه من حفظه ساد و من

کل بن سیدسنة انتهی واین حکایت را حافظ ابن کثیر نیز در کتاب باعث حثیث باختصار عبارت آورده
ولفظه قالت وسأل بعض الاعراب رجلا من اهل البصرة فقال من هو سید هذه البلدة قال الحسن بن ابی الحسن
البصری قال امولی هو قال نعم قال فبم سادهم فقال بحاجتهم الی علمه وعدم احتیاجه الی دنیاهم فقال الاعرابی
هذا لعمر ابیک هو السؤدد انتهی نوع دوم در معرفت مواليد واوطان وبلدان روات واین نیز یکی از مهمات
این فن شریف ست حافظ ابن حجر گفته وفائدته الامن من تداخل الاسمين اذا اتفقا لكن افترقا بالنسب انتهى
وحافظ ابن کثیر گفته وهو مما يعتني به كثير من علماء الحديث وربما ترتب عليه فوائد مهمة منها معرفة شيخ الراوي فربما
اشتبه بغيره فاذا عرفنا بلده تعين بلديه غالبا وهذا مهم جليل وقد كانت العرب انما تنتسبون الى القبائل والعمائر
والعشائر والبيوت والعجم الى شعوبها وبنو اسرائيل الى اسباطها فلما جاء الاسلام وانتشر الناس في الاقاليم نسبوا
اليها او الى مدنها او قراها فمن كان من قرية فله الانتساب اليها بعينها والى مدينتها ان شاء او اقليمها ومن كان من بلد
ثم انتقل منها الى غيرها فله الانتساب الى ايهما شاء والاحسن ان يذكرهما فيقول مثلا الشامي ثم العراقي او الدمشقي ثم
المصري ونحو ذلك وقال بعضهم انما يسوغ الانتساب الى البلد اذا اقام فيه اربع سنين فاكثر وفي هذا نظر انتهى ونحو
هذا الطيبي در خلاصه باختصار گفته نوع ثالث در معرفت تواريخ ووفيات ومقدار اعمار روات در خلاصه گفته وهو
فن مهم به يعرف اتصال الحديث وانقطاعه وحافظ ابن حجر گفته لان بمعرفتها يحصل الامن من دعوى المدعي للقاء بعضهم
وهو في نفس الامر ليس كذلك انتهى وحافظ ابن كثير گفته ليعرف من ادركهم ممن لم يدركهم من كذاب او مدلس فيتحرر المنقطع
والمتصل وغير ذلك انتهى ونووي گفته وقد ادعى قوم الرواية عن قوم فنظر في التاريخ فظهر انهم زعموا الرواية عنهم
بعد وفاتهم بسنين انتهى قال السيوطي كما سأل اسمعيل بن عياش رجلا اختبارا اي سنة كتبت عن خالد بن معدان قال
سنة ثلاث عشرة ومائة فقال انت تزعم انك سمعت منه بعد موته بسبع سنين وسأل الحاكم محمد بن حاتم السكني
عن مولده لما حدث عن عبد بن حميد فقال سنة ستين ومائتين فقال هذا سمع من عبد بعد موته بثلاث عشرة سنة
انتهى سفيان ثوري گفته لما استعمل الرواة الكذب استعملنا لهم التاريخ وازینجا معلوم شد که علم تاریخ یکی از فنون
اهل حدیث ست ومحدث را از دانستن آن چاره نیست وحفص بن غیاث گفته اتهمتم الشيخ فحاسبوه بالسنين انتهى
گویم سید علامه محمد بن اسمعیل امیر در افادة الامة باحكام اهل الذمة نوشته که حافظ ابن القيم از شیخ الاسلام ابن
تیمیه رح نقل کرده که در سنه هفتصد ویک هجری جماعتی از یهود دمشق کاغذ عهدنامه برآورده دعوی کردند که آن
عهد وقدیمه در بارۀ اسقاط جزیه از ما بخط علی بن ابیطالب ست وتواقیع ذلات امر در دست خود داشتند چون
بران کاغذ سجل بخط جمعی از صحابه بود آگاه شدم دریافتم که این کاغذ باطل وجعل ست بعده آن کتاب مزور
را بلفظه وطوله ذکر کرده اوله بسم الله الرحمن الرحيم من محمد النبي الى بني هارون الخ وبران مهر نبوی ثبت بود

سپس گفته وفیه من دلائل الکذب بالاخبار ولها التاریخ فانه لم یکن فی عصر رسول الله صلعم بل من عصر عمر بالاتفاق گویم این تاریخ روز پنجشنبه هشتم محرم سنه هفت هجری بمدینه یثرب بمشهد مهاجرین وانصار بود والثانی ان سعد بن معاذ مات بعد الخندق سنة اربع وقیل خمس الثالث ذکر معویة ولم یسلم الا سنة ثمان الرابع ذکر الجزیة ولم تفرض الا سنة تسع الخامس فی کر ربوا الزنار وجز النواصی وهذا بالاجماع لم یکن الا فی خلافة عمر غرضیکه بر بطلانش تا نُه وجه ذکر کرده واین همه تعلق دارد بعلم تاریخ واول این کتاب را در ایام قاضی ابو العباس بن شریح ظاهر کرده بودند وی گفت این کتاب باطل است واحدی از علماء اسلام ذکرش نکرده ووفات ابن شریح در سنه سه صد وشش بوده انتهی حاصله والتفصیل موضع آخر ابن الصلاح وطیبی وغیرهما گفته اند دو شخص از صحابه اند که هر یکی از ان شصت سال در جاهلیت وشصت در اسلام زنده ماند ودر مدینه بسنه اربع وخمسین درگذشت یکی حکیم بن حزام دیگر حسان بن ثابت رضی الله عنهما ابن اسحق گفته حسان بن ثابت بن منذر بن حرام هر یکی از ایشان یکصد وبست سال زندگانی کرد حافظ ابو نعیم گفته ولا یعرف هذا لغیرهم من العرب در خلاصه گفته قیل مات حسان سنة خمسین انتهی حافظ ابن کثیر گفته قد عمر جماعة من العرب اکثر من هذا وانما اراد یعنی ابن اسحق اربعة تساقوا العیش کل منهم مائة وعشرین سنة لم یتفق هذا فی غیرهم واما سلمان فارسی پس عباس بن یزید بحرانی حکایت اجماع کرده برآنکه وی دو نیم صد سال زنده مانده در زیاده برین مدت اختلاف کرده اند تا سه صد وپنجاه سال وشیخ ابو عمرو بن الصلاح وفیات اعیان مردم ایراد کرده وگفته وفات یافت رسول خدا صلعم ووی شصت وسه ساله بود بر روایت صحیح مشهور انتقال شریفش وقت ضحی روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول سنه یازده از هجرت اتفاق افتاده صلی الله علیه وسلم وابو بکر صدیق در جمادی الاولی سنه سیزده از هجرت بعمر شصت وسه سال درگذشته وهمچنین عمر فاروق بعمر مذکور بماه ذی حجه در سنه بست وسه از هجرت وفات کرده حافظ ابن کثیر گفته وکان عمر اول من ارخ التاریخ الاسلامی بالهجرة النبویة من مکة الی المدینة کما بسطنا ذلک فی سیرته وفی کتابنا التاریخ وکان امره بذلک فی سنة ست عشرة من الهجرة انتهی گویم من هم ذکر تاریخ هجرت بلکه تواریخ امم را بروجه بسط در کتاب لقطة العجلان ذکر کرده ام من شاء فلیرجع الیه فانه مفید جدا وکشته شد عثمان ذی النورین ووی متجاوز از هشتاد سال بود وگفته اند که بنود سال رسیده واین واقعه در ذی حجه سنه سی وپنج از هجرت رو داده وقصه قتل وی رضی الله عنه بالتفصیل در حجج الکرامه فی آثار القیامه نوشته ایم ووفات علی مرتضی در ماه رمضان سنه چهل از هجرت بعمر شصت وسه سال در قول اتفاق افتاده وبعضی بعمر شصت وچهار وبعضی بعمر شصت وپنج سال هم گفته اند وطلحه وزبیر روز جمل در سنه سی وشش مقتول شدند حاکم گفته وسن کل منهما اربع وستون سنة ودر خلاصه زیاده کرده وقیل غیر قوله وموت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه بعمر هفتاد وسه سال در سنه پنجاه وپنج علی الاصح بوده کما قال الطیبی وحافظ ابن کثیر گفته وکان آخر من توفی من العشرة ووفات سعید بن زید در سنه پنجاه ویک بعمر سه یا چهار

وهفتاد سال اتفاق افتاده وعبد الرحمن بن عوف در سنه سی ودو بعمر هفتاد وپنج سال درگذشته وابو عبیده
در سنه هیجده بعمر پنجاه وهشت سال درگذشته رضی الله عنهم اجمعین در خلاصه گفته وفی بعض هذا خلاف انتهی حافظ
ابن کثیر گفته واما عبادله پس عبد الله بن عباس در سنه شصت وهشت وعبد الله بن زبیر در سنه هفتاد وسه
وعبد الله بن عمر در سنه شصت وهفت وفات یافتند وعبد الله بن مسعود از ایشان نیست قاله احمد بن حنبل
خلافا للجوهری حیث عده منهم وبود وفات او در سنه احدی وثلاثین ابن الصلاح وطیبی گفته واصحاب مذاهب
متبوعه پنج کس اند سفیان ثوری ووی در بصره بسنه احدی وستین ومائة وفات یافته وعمر او شصت وچهار
سال بود ومولدش سنه سبع وتسعین ومالک بن انس در مدینه منوره بسنه یکصد وهفتاد ونه درگذشته وولادتش
در سنه نود وسه وقیل احدی وقیل اربع وقیل سبع بوده واز هشتاد سال متجاوز گشته بود وابو حنیفه نعمان بن ثابت
کوفی در بغداد در سنه یکصد وپنجاه بعمر هفتاد سال بمرد وولادتش در ثمانین بود ووفات ابو عبد الله محمد بن ادریس
شافعی در مصر آخر رجب سنه دوصد وچهار بوده وولادتش بسال وفات ابو حنیفه اتفاق افتاد گویا نعم البدل
او آمد وعمرش پنجاه ویکسال بود ووفات احمد بن حنبل در بغداد بماه ربیع الآخر بسنه دوصد وچهل ویک بعمر هفتاد
وهفت سال رو داده وولادتش در سنه یکصد وشصت وچهار سال شده بود رضی الله عنهم اجمعین ووی
میان ایمه مذاهب امام اهل سنت وجماعت بود واختصاص داشت بمزید معرفت بعلم حدیث وروایت سنت
مطهره که مثل آن امامی دیگر را دست بهم نداد چنانکه کتب تواریخ وطبقات شاهد این معنی ست حافظ ابن کثیر گفته
وقد کان اهل الشام علی مذهب الاوزاعی نحوا من مایتی سنة وکانت وفاته سنة سبع وخمسین ومایة ببیروت من ساحل
الشام [illegible] وکذلک اسحق بن راهویه قد کان اماما متبعا له طائفة یقلدونه ویجتهدون مسلکه یقال لهم الاسحاقیة
وقد کانت وفاته سنة ثمان وثلثین ومائتین انتهی **قف** گویم واین اول دلیل وابین حجت ست برآنکه در صدر
اول حصر تقلید درین چهار امام نبود بلکه اقتدای ایمه دیگر از اهل حدیث وفقه نیز میکردند واین انحصار که امروز
بلکه بیش ازین دیده وشنیده میشود از محدثات عوام وبدعات انام ست سلف صالحین آنرا مطلقا نمی شناختند
ولهذا خود ایمه اربعه از تقلیدات خویش نهی کرده اند وتصریح بمنع ازان نموده چنانکه در جنه وهدایة السائل وغیرها
بتفصیل وبسط نوشته ایم واما اصحاب کتب حدیث معتمده پس اول ازانها بخاری ست ولادتش در سنه یکصد
ونود وچهار روز جمعه سیزدهم شوال اتفاق افتاده ووفاتش شب فطر در سنه دوصد وپنجاه وشش بوده ووی
اول کسی ست که احادیث صحیحه را جمع فرموده چون بمرد از خاک قبرش بوی مشک میدمید ع کمال همنشین
در من اثر کرد + وگرنه من همان خاکم که هستم + مرقد شریفش در قریه خرتنگ ست عمر او شصت ودو سال بود
سیزده روز کم ومسلم بن حجاج در نیسابور بماه رجب سنه دوصد وشصت ویک بعمر پنجاه وپنج سال وفات یافت

وانتقال ابوداود سجستانی در بصره بماه شوال سنه دو صد و هفتاد و هفت بوده و ترمذی در ترمذ سیزدهم رجب سنه دو صد و هفتاد و نه بجوار رحمت الهی آسود و ابو عبدالرحمن نسائی در سنه سه صد و سه بگذشت کذا فی الخلاصة حافظ ابن کثیر گفته وابو عبدالله محمد بن یزید بن ماجة القزوینی صاحب السنن التی کمل بها الکتب الستة والسنن الاربع بعد الصحیحین التی اعتنی باطرافها الحافظ ابن عساکر وکذلک شیخنا الحافظ المزی اعتنی برجالها واطرافها وهو کتاب مفید قوی التبویب فی الفقه وقد کانت وفاته سنة ثلاث وسبعین ومائتین رحمهم الله تعالی انتهی گویم این بنده ضعیف در کتاب حطه بذکر الصحاح الستة احوال این هر شش کتاب را با تراجم اصحابش ببسط تمام نوشته ست در خور دیدنی و سود بردا شتنی ست و اسامی کتب حدیث را با ستقرا تام با وفیات مولفین آنها در کتاب اتحاف النبلا ایراد کرده و این کتاب نیز خیلی سودمند ست و کتب تفسیر را در کتاب اکسیر همبرین منوال آورده و هو نفیس جدا فلیرجع الطالب الیها بعده ابن الصلاح و حافظ ابن کثیر و طیبی گفته اند که ثم سبعة من الحفاظ احسنوا التصنیف و عظم النفع بتصانیفهم ابو الحسن الدارقطنی توفی سنة خمس وثمانین وثلثمائة ببغداد فی ذی القعدة عن تسع وسبعین سنة وولد فیها سنة ست وثلثمائة ثم الحاکم ابو عبدالله النیسابوری مات بها فی صفر سنة خمس واربعمائة وولد بها فی شهر ربیع الاول سنة احدی وعشرین وثلثمائة وقد جاوز الثمانین ثم ابو محمد عبد الغنی بن سعید حافظ مصر ولد فی ذی القعدة سنة اثنتین وثلاثین وثلثمائة ومات بمصر فی صفر سنة تسع واربعمائة عن سبع وسبعین سنة ثم ابو نعیم احمد بن عبدالله الاصفهانی ولد سنة اربع وثلثین وثلثمائة ومات فی صفر سنة ثلثین واربعمائة باصفهان وله ست وسبعون سنة ومن الطبقة الاخری الشیخ ابو عمرو بن عبد البر حافظ المغرب ولد فی شهر ربیع الآخر سنة ثمان وستین وثلثمائة وتوفی بشاطبة فی سنة ثلث وستین واربعمائة عن خمس وتسعین سنة ثم ابو بکر احمد بن الحسین البیهقی ولد سنة اربع وثمانین وثلثمائة ومات بنیسابور فی جمادی الاولی سنة ثمان وخمسین واربعمائة عن احدی وسبعین سنة ثم ابو بکر الخطیب البغدادی ولد فی جمادی الاخری سنة اثنتین وتسعین وثلثمائة ومات ببغداد فی ذی الحجة سنة ثلث وستین واربعمائة انتهی در منهل گفته چون موت خطیب و ابن عبدالبر در یکسال شد مردم گفتند درین سنه حافظ مشرق و حافظ مغرب هر دو مردند انتهی در باعث حثیث گفته وقد کان ینبغی ان یذکر مع هولاء جماعة اشتهرت تصانیفهم بین الناس ولاسیما عند اهل الحدیث کالطبرانی صاحب المعاجم الثلاثة وغیرها والحافظ ابی یعلی الموصلی والحافظ ابی بکر البزار وامام الائمة محمد بن اسحق بن خزیمة صاحب الصحیح وکذلک ابو حاتم محمد بن حبان البستی صاحب الصحیح ایضا انتهی گویم در طبقات امثال این حضرات و تراجم همچنین بزرگواران با برکات کتب ضخیمه و دفاتر عظیمه تالیف یافته و الحمد لله تعالی در مقصد ثانی اتحاف قدری صالح ازان نوشته ایم و منت ایشان رحمهم الله تعالی بر گردن اسلام و مسلمانان تا آن قدر ست که از آحاد امت شکرش ادا نمی تواند شد حق تعالی که ارحم الراحمین ست از ما و جمیع مومنان مکافات این

احسانات شان از نزد خویش ارزانی فرماید اللہم آمین نوع چہارم در معرفت ثقات وضعفا از رواۃ وغیرہم
حافظ ابن کثیر گفتہ وہذا الفن من اہم العلوم واعلاہا وانفعہا اذ بہ یعرف صحۃ سند الحدیث من ضعفہ وقد صنف
الناس فی ذلک قدیما وحدیثا کتبا کثیرۃ ومن انفعہا کتاب ابن ابی حاتم ولابن حبان کتابان نافعان احدہما
فی الثقات والآخر فی الضعفاء والکتاب الکامل لابن عدی والتواریخ المشہورۃ ومن اجلہا تاریخ بغداد للحافظ
ابی بکر احمد بن علی الخطیب وتاریخ دمشق للحافظ ابی القاسم بن عساکر وتہذیب شیخنا الحافظ ابی الحجاج المزی
ومیزان شیخنا الحافظ ابی عبد اللہ الذہبی وقد جمعت بینہما وزدت فی تحریر الجرح والتعدیل علیہما فی کتاب وسمیتہ
بالتکمیل فی معرفۃ الثقات والضعفاء والمجاہیل وہو من انفع شیء للفقیہ البارع والمحدث ولیس الکلام فی جرح
الرجال علی وجہ النصیحۃ للہ ولرسولہ ولکتابہ وللمومنین بغیبۃ بل یثاب متعاطی ذلک اذا قصد بہ ذلک وقد قیل
لیحیی بن سعید القطان اما تخشی ان یکون ہولاء الذین ترکت حدیثہم خصماءک یوم القیامۃ فقال لان یکونوا خصمائی
احب الی من ان یکون رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خصمی یومئذ وقد سمع ابو تراب النخشبی احمد بن حنبل وہو یتکلم
فی بعض الرواۃ فقال لہ اتغتاب العلماء فقال ویحک ہذا نصیحۃ لیس ہذا غیبۃ انتہی گویند اول کسیکہ متصدی
کلام در رواۃ شد شعبہ بن الحجاج ست ویحیی بن سعید القطان تابع او شدہ پس تلامذۂ او احمد بن حنبل وعلی
بن المدینی ویحیی بن معین وعمرو بن علی الفلاس وغیرہم برخاستند درباعث حیثیت گفتہ وقد تکلم فی ذلک مالک
وہشام ابن عروۃ وجماعۃ من السلف الصالح وقد قال علیہ الصلوۃ والسلام الدین النصیحۃ وقد تکلم بعضہم فی
غیرہ فلم یعتبر لما بینہما من العداوۃ المعلومۃ وقد ذکروا من امثلۃ ذلک کلام محمد بن اسحق فی الامام مالک وکلام مالک
فیہ وقد وسع السہیلی القول فی ذلک وکذلک کلام النسائی فی احمد بن صالح البصری حین منعہ من حضور مجلسہ انتہی
گویم این ضابطہ کہ حافظ ابن کثیر ذکر کردہ وکلام معاند را در جرح از پایۂ اعتبار انداختہ خیلی نافع ست خصوصا
دربارۂ اقران وامثال چہ معاصرت اصل منافرت ست خصوصا اختلاف در مذہب چیزی ست کہ ہرگز
دران انسان مرحلۂ انصاف نمی پیماید وخواہی نخواہی بلا داعیۂ ضرورت شرعی وعرفی واحتیاج بسوی آن
جادۂ تعصب ونفسانیت می سپرد الا من عصمہ اللہ ووفقہ للعدل والقول بالحق پس سبیل سلوک در ہیچ مقام قطع
نظر از اہل جدل وسخن ایشان دربارۂ معاصرین از علماء محدثین وصلحاء متبعین ست لا غیر واین بلا در فقہاء
این زمانہ بسیار ست تا آنکہ اکثری ازین نامنصفان این معنی را سرمایۂ فضیلت ومدار علم وقابلیت فہمیدہ ناہج
این مناہج اند خصوصا در برابر زمرۂ عالیۂ اہل حدیث واصحاب اتباع ونعوذ باللہ من ذلک ونمیدانند کہ رد
بر اہل حدیث درحقیقت رد بر صاحب آن حدیث ست واین خصومت از ایشان گذشتہ بسید المرسلین صلعم می پیوندد وخصم
اینکس شدن آسان ست آفت آنست کہ این جدل باشارع می شود وانا للہ وانا الیہ راجعون نمیگویم کہ این حال

وقال عوام مقلد دست بلکه علما وفضلاء ایشان مبتلای این بلا هستند واز عوام چه توان گفت که هرگز مبالات بکفر وکافری خود نمیکنند وهرچه برزبان میرسد بی ساخته می رانند اولئک کالانعام بل هم اضل سبیلا تا آنکه ملایان ولایت را که خود را در اهل علم می شمرند وشیخ قبیله یا مخدوم عشیره هستند میگویند قال قال بسیارست وهذا هو الکفر البواح والضلال الصراح ونعوذ بالله من جمیع ما کره الله آمدیم بر آنکه در اتحاف النبلاء ذکر کتب تواریخ مؤلفه محدثین بروجه استیعاب کرده ایم وکتب اسماء الرجال را هم بر طریق استقراء ما بلغ الیه العلم ضبط نموده ایم اما آن کتب درین دور آخر که همعنان ساعت عظمی ودست وگریبان قیامت کبری ست غالباً از روی زمین در اقطار ارض مفقود ویا مهجور گردیده وحکم کیمیا وعنقا پیدا کرده مگر بعض کتب شاذ و فاذ که در بعض مدن حجاز مثل صنعاء ویمن وجز آن در دست بعض اهل الله باقی مانده ست اما اهل آن کتب باقی نیستند الا من شاء الله تعالی وقلیل ما هم وقلیل من عبادی الشکور ودرین زمان کس میسر نیست که هیچ میسر از اگر پیش طالب صادق کتابی ازین کتب باشد مثل میزان الاعتدال هم کافی ووافی ست خصوصاً کتاب خلاصه که نزد فقدان مواد این فن خیلی نافع وشافی ست واجمع کتب مختصره این فن وروح الروح هر نو وکهن ست از تالیفات حافظ علامه صفی الدین احمد بن عبد الله بن ابی الخیر بن عبد العلیم الخزرجی الانصاری الساعدی المتولد سنه تسعمائه وآنرا از تهذیب حافظ ذهبی وتقریب حافظ ابن حجر عسقلانی والکمال ابن ماکولا ومؤتلف حافظ عبد الغنی مصری وکامل حافظ عبد الغنی مقدسی وجمع ابن طاهر ومیزان الاعتدال ذهبی وجز آن از کتب جمع جم انتقا نموده ودر سنه نهصد وبست وسه تالیفش فرموده اوله الحمد لله العلیم الحکیم الخ وهو کتاب یکفی المقلد ویغنی المجتهد وتحریر سطور آنرا درین قرب زمان از صنعاء یمن بصرف زر خطیر بدست آورده ولله الحمد سه جمادی چند داوم جان خریدم بحمد الله بسی ارزان خریدم نوع چهارم در معرفت کسیکه در آخر عمر خویش مختلط گردیده بنابر خرف یا ضرر یا مرض یا عرض مثل عبد الله بن لهیعه که هرگاه کتب او از دست رفت در عقل او اختلاطی راه یافت پس هر که ازین قسم اشخاص قبل از اختلاط عقل سماعت کرده ست روایتش مقبول ست وهر که بعد ازان شنیده یا دران شک نموده روایتش مقبول نیست ومنجمله مختلطین در آخر عمر عطاء ابن سائب ابو اسحق سبیعی ست حافظ ابو یعلی خلیلی گفته وانما سمع ابن عیینه منه بعد ذلک دیگر سعید بن ابی عروبه ست ووکیع ومعافا ابن عمران ازوی بعد اختلاطش شنیده اند دیگر مسعودی وربیعه وصالح مولی التوأمه وحصین بن عبد الرحمن اند قاله النسائی دیگر سفیان بن عیینه ست دو سال پیش از وفات خود مختلط گشته قاله یحیی القطان دیگر عبد الوهاب ثقفی ست قاله ابن معین دیگر عبد الرزاق بن همام ست امام احمد گفته اختلط بعد ما عمی فکان یلقن فیتلقن فمن سمع منه بعد ما عمی فلا شیء ابن الصلاح گفته وقد وجدت فیما رواه الطبرانی عن اسحق بن ابرهیم

الدبری عن عبد الرزاق احادیث منکرة فلعل سماعه منه کان بعد اختلاطه و ابراهیم حربی ذکر کرده که عمر دبری
نزد وفات عبد الرزاق شش یا هفت سال بود و دیگر عارم ست که در آخر عمر مختلط گردیده حافظ ابن کثیر گفته
و ممن اختلط من بعد هولاء ابو قلابة الرقاشی و ابو احمد الغطریفی و ابو بکر بن مالک القطیعی خرف حتی کان لا یدری ما یقرء
علیه انتهی نوع ششم در معرفت طبقات رواة حافظ ابن حجر گفته و فائدته الامن من تداخل المشتبهین و امکان الاطلاع
علی تبیین المدلسین و الوقوف علی حقیقة المراد من العنعنة و الطبقة فی اصطلاحهم عبارة عن جماعة اشترکوا فی السن و لقاء
المشایخ و قد یکون الشخص الواحد من طبقتین باعتبارین کانس بن مالک فانه من حیث صحبته النبی صلعم نعده فی طبقة
العشرة مثلا و من حیث صغر السن یعد فی طبقة من بعدهم فمن نظر الی الصحابة من حیث الصحبة جعل الجمیع طبقة
واحدة کما صنع ابن حبان و غیره و من نظر الیهم باعتبار قدر زاید کالسبق الی الاسلام و شهود المشاهد الفاضلة
جعلهم طبقات و الی ذلک جنح صاحب الطبقات ابو عبد الله محمد بن سعد البغدادی و کتابه اجمع ما جمع فی ذلک و
کذلک من جاء بعد الصحابة و هم التابعون فمن نظر الیهم باعتبار الاخذ من بعض الصحابة فقط فقد جعل الجمیع طبقة
واحدة کما صنع ابن حبان ایضا و من نظر الیهم باعتبار اللقاء قسمهم کما فعل محمد بن سعد و لکل منهما وجه انتهی و حافظ
عماد الدین بن کثیر در باعث حثیث گفته و ذلک امر اصطلاحی فمن الناس من یری الصحابة کلهم طبقة واحدة ثم التابعون
بعدهم اخری ثم من بعدهم کذلک و قد یستشهد علی هذا بقوله علیه الصلوة و السلام خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم ثم
الذین یلونهم فذکر بعد قرنه قرنین او ثلاثة و من الناس من یقسم الصحابة الی طبقات و کذلک التابعین و من بعدهم
و منهم من یجعل کل قرن اربعین سنة و من اجل الکتب فی هذا الطبقات محمد بن سعد کاتب الواقدی و کذلک کتاب التاریخ
لشیخنا العلامة ابی عبد الله الذهبی رح و له کتاب طبقات الحفاظ مفید ایضا جدا انتهی گویم وفات حافظ ذهبی در
سنه ثمان و اربعین و سبعمائة بوده و وی این کتاب را از تاریخ کبیر خود اخذ نموده و حافظ جلال الدین سیوطی
ملخص این طبقات فرموده و من بعدهم را بران بطریق ذیل افزوده و نیز ذیل او از شیخ تقی الدین بن فهد ابو بکر
بن محمد هاشمی مکی متوفی در سنه تسعین و ثمانمائة ست و یکی از ملخصاتش نزد محرر سطور نیز موجود ست و درین باب ابن
المفضل و ابن الدباغ هم تالیف کرده و حافظ ابن حجر را درین باب دو مجلد ست فلیعلم و ذکر جملهٔ صالحه از کتب مولفه
درین علم در کتاب اتحاف النبلاء نموده ایم **فصل پنجم** در آداب شیخ و طالب و کاتب و غیره باید دانست که علم
حدیث علمی شریف و فنی مبارک ست و با مکارم اخلاق و محاسن شیم مناسبتی تام دارد و مساوی اخلاق و مشاین
شیم را منافی ست و این علم از علوم آخرت ست نه از علوم دنیا پس هر که خواهد که متصدی اسماع یا استماع حدیث
شده افاده چیزی از علومش یا استفاده آن نماید او را ناگزیر ست از آنکه پیشتر از در آمدن درین ابواب نیت
حق طویت خود را صحیح و خالص گرداند و دل اثر منزل خویش را از اغراض و ادناس دنیویه پاک و صاف سازد

واز طلب یه حب جاه و ریاست و رعونات دولت و مکنت و طلب مال و جستجوی قبول و شهرت و جز آن از تحصیل مزیت
بر اقران وغیره که مقصود بدان وجه کریم خالق علیم نیست احتراز کلی و اجتناب تام فرماید تا متاهل دخول در ربوع
این مدینهٔ طیبه و لائق نزول در حرم این ارض مقدسه گردد والحمد لله تعالی که این حقیر و محقر با خاک برابر هوسی از
هوسات مذکوره در خود نمی یابد و کیف که حق تعالی بمحض فضل جسیم و کرم عمیم خود نصیبی وافر و حصهٔ متکاثر از جاه و مال
و اولاد و عزت و مکنت و حشمت وانچه بدان میان در روزی فرموده و بر وجه صالح و طریق سعید بخشیده و آن قدر داده
که بعد از ان امید زیادت ندارد و بر بسیاری از خلق خود فضل علم و نسب و حسب شرف بخشیده که معاصرین
و اقران و امثال او را از اهل علم حاصل نیست و دشوارست که دست بهم دهد لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی
نفسک و این سخن درینمقام بجهت آن گفته آمد که زمرهٔ منتسبین بعلم را که درین زمان لسین و در آخرین بجای خود
سرگرم افاده و افاضه در علوم یونان و حکمت اوائل و فقه مرسوم مذاهب هستند و تحصیل جاه بر اقران و افزایش
عزت در چشمان همت عالی ست و این اراده و همت ایشان را سبب طعن و قدح بر اهل عصر از علماء محدثین طائفه
متبعین شده و از مراتب اخلاص علم و عمل و انصاف در دین و قبول حق و ترک جدل بمراحل شاسعه و منازل بعیده
افگنده و کان الانسان اکثر شیء جدلا و کان امر الله قدرا مقدورا اللهم احفظنا من جمیع البلیات والآفات پس گمان
نباید کرد که انتصار این ضعیف برای علوم اخروی از تفسیر و حدیث در رنگ دیگر ابناء دنیا از برای تحصیل معارج جاه
و مکان ست که آن خود نقد وقت من ست بلکه محض برای نصیحت خدا و رسول صلی الله علیه وسلم و مومنین و عامه
و خاصهٔ ولات و حکام مسلمین ست پس بس تو درین فصل چند نوع ست اول در آداب شیخ طیبی گفته مستحب برای
متصدی اسماع حدیث آنست که بعمر چهل سال برسد زیرا که این انتهاء کهولت و مجتمع اشد ست رسول خدا
صلعم در همین عمر نبی گشته و ابن الصلاح گفته این محمول بر کسی ست که بنفس خود متصدی تحدیث گردد بغیر براعت
در علم و حق آنست که هرگاه احتیاج افتد بسوی علمی که نزد او ست تصدی نشرش مستحب باشد در هر سن
که بود مثل مالک که متصدی تحدیث در عمر بست و چند سال گردید و قیل در عمر هفده سال و شافعی از مالک اخذ
علم کرد و در سن حداثت بود و همچنین عمر بن عبد العزیز و دیگران که نشر علوم الحصی پرداختند بچهل سال نرسیده بودند
آری بزرگی بعقل ست نه بسال و توانگری بدل ست نه بمال حافظ ابن حجر گفته لا اختصاص لها بسن معین بل
بعد الاحتیاج والتاهل لذلک وهو مختلف باختلاف الاشخاص انتهی و هرگاه که از هرم و خرف و تخلیط بترسد
از تحدیث امساک کند و این مختلف ست باختلاف مردم زیرا که جمعی از خلف بعد تجاوز هشتاد سال از
عمر تحدیث کرده اند بمساعدت توفیق و مصاحبت سلامت مثل انس بن مالک و سهل بن سعد و عبد الله بن
ابی اوفی از صحابه رضی الله عنهم اجمعین و مثل مالک و ابن عیینه و لیث و ابن جعد و قومی بعد یکصد سال نیز تحدیث

کرد مثل حسن بن عرفه و ابو القاسم البغوی و غیرهما و باید که بر نشر حدیث باستغنا از اجر جزیل و جزای جمیل حریص باشد
بلکه هیچ طمع و غرض بهتر ازین نیست و نه هیچ یکی از اهل علم جز اصحاب حدیث محل غبطه و مکان رشک ست ابن الصلاح
گفته و قد کان فی السلف من یتألف الناس علی حدیثه منهم عروة بن الزبیر و نیز اراده حضور مجلس حدیث اقتدا
بامام مالک رضی الله عنه فرماید چه وی رح چون اراده تحدیث میکرد وضوی همچو وضوی نماز می برآورد و بر صدر
فراش خود می نشست و ریش را شانه میکشید و خوشبو ببدن می مالید و در جلوس بوقار و هیبت متمکن می گشت
بعده حدیث میکرد و میگفت احب ان اعظم حدیث رسول الله صلعم و چسان این حرف نمیگفت حال آنکه حدیث نبوی
تلو و صنو کلام ربانی ست و ثانی ادله احکام و امام اعظم هر امام و امام ست و مالک رح تحدیث را در طریق و در
حالت قیام و استعجال مکروه میداشت و اگر یکی آواز خود را در مجلس وی بلند میکرد او را زجر می نمود و مستحب آنست
که بر جمیع حاضرین اقبال و توجه فرماید و حدیث را بطور سرد ادا نکند زیرا که مانع سامع از ادراک بعض ست و شروع
مجلس بقراءت قاری خوش آواز نیک لهجه کند و چون ازان فارغ گردد مستملی اهل مجلس را خاموش سازد و شیخ بسمله
خواند و دعا کند و گوید الحمد لله رب العالمین اکمل الحمد علی کل حال و الصلوة و السلام الاتمان الاکملان علی سید المرسلین
کلما ذکره الذاکرون و کلما غفل عن ذکره الغافلون اللهم صل و سلم و بارک علیه و علی آله و سائر النبیین و آل کل و سائر الصالحین
نهایة ما ینبغی ان یسأله السائلون و ثنا کردن او بر شیخ خود در حالت روایت از وی بهر چه اهل اوست مستحب ست
و غیر وی هم از سلف آنرا بجا آورده اند و ذکر او بلقب یا نسب و اگر چه بسوی مادر باشد یا صنعت یا وصف
بدنی که بدان معروف ست مضائقه ندارد و جمع ساختن جمعی از شیوخ در املاء بتقدیم افضل از انها مستحسن باشد
و از هر شیخ حدیثی املا کند و حدیثی را اختیار نماید که سندش عالی و متنش قصیر بود و بر علو و فائده و ضبط مشکل که
دران حدیث باشد تنبیه کند و هر چه را عقول حاضرین احتمال نکند یا خوف وهم در فهم آن نسبت بایشان باشد
ازان اجتناب ورزد و اتخاذ مستملی محصل متیقظ مستحب ست تا مبلغ باشد از وی نزد کثرت جمع و استملا بر جای
بلند مثل کرسی و نحو آن باشد یا استاده شده و رسانیدن لفظ بعینه و علی وجهه واجب ست بعده استملا خود را بذکر
چیزی از حکایات و نوادر و انشادات در زهد و آداب و مکارم اخلاق ختم کند و چون محدث از تخریج قاصر گردد
یا ازان مشغول شود استعانت ببعض حفاظ نماید و بعد فراغ از املاء مقابله اش با املا کند و قد وسع النووی
فی ذلک بما یطول و از تحدیث احدی بنا بر عدم صحت نیتش ممتنع نشود و باز نایستد زیرا که برکت این علم
مبارک امید صحت نیت و سلامت اراده اوست بعض اکابر گفته اند طلبنا العلم لغیر الله فابی العلم الا ان یکون
لله حافظ ابن حجر گفته انه یشترک الشیخ و الطالب فی تصحیح النیة و التطهر من اغراض الدنیا و در اسبال المطر گفته اما بذ قدام
لکل عالم لحدیث من تعلم علما مما یبتغی به وجه الله لا یتعلمه الا لیصیب به عرضا من الدنیا لم یجد عرف الجنة اخرجه القاضی عیاض

فی الالماع بعده حافظ گفته وتحسین الخلق وینفرد الشیخ بان یسمع اذا احتیج الیه ولا یحدث ببلد فیها اولی
منه بل یرشده الیه انتهی وابن الصلاح نوشته لاینبغی للمحدث ان یحدث بحضرة من هو اولی منه بذلک فقد
کان ابراهیم والشعبی اذا اجتمعا لم یتکلم ابراهیم بشیٔ وزاد بعضهم فکره الروایة ببلد فیه من المحدثین من هو اولی منه
سنا او بغیر ذلک قال یحیی بن معین ان الذی یحدث بالبلدة وفیه من هو اولی بالتحدیث منه احمق انتهی گویم این حفظ
مراتب مگر در زمان سلف بوده وامروز عکس آن قضیه ست یعنی هر چند در شهری یکی افضل علماء آن بلد باشد
هرگز کسی بسوی او ارشاد طلبه وسالکین از علم نمی کند بلکه احداث مردم کمر بر شکست رونق علم وعمل او می بندند
ودر رد وتعاقب او ز اسبب جاه ونازش خود در نظر عوام که نیک را از بد وعالم را از جاهل نمی شناسند میگردانند
وعوام عبور واطلاع خودشان بر غایات علم وفضل وی باعث وحامل ایشان بر انتقاص آن کامل می شود
وهذا من اشراط الساعة التی منها فشو الجهل وذهاب العلم فلیبک علی الاسلام من کان باکیا ولیسکت ولیصبر
من کان من ابناء الدهر وصنیعهم شاکیا بعده در ایبال المطر گفته وغیر هذا مما استوفی فی المطولات واستوفیناه
فی شرح التنقیح انتهی نوع دوم در آداب طالب لائق در طلب علم حدیث شریف آنست که در توفیق وتیسیر شما
ابتهال وتضرع کند بسوی ذو الجلال وازته دل خواهان آن شود ونفس خود را بآداب سنیه واخلاق مرضیه
بگیرد وکلام در سن بدایت سماع حدیث بگذشت وحافظ ابن حجر گفته معرفت سن تحمل واداء نیز یکی از مهمات ست
واصح اعتبار سن تحمل بتمییز ست واین حکم درباره سماع ست وعادت محدثین باحضار اطفال در مجالس حدیث
جاری ست ومی نویسند که اینها درین مجلس حاضر شدند ولکن در مثل این صورت لابد ست از اجازت مسمع واصح
در سن طلب بنفسه تاهل برای آنست وصحیح ست تحمل کافر نیز اگر موذی اوست بعد اسلام وفاسق بالاولی ست
اگر ادای آن بعد از توبه وثبوت عدالت میکند انتهی در خلاصه نوشته طالب را باید که مدت امکان خود را غنیمت
شمرد ودر تحصیلش افراغ جهد نماید وابتدا السماع از ارجح شیوخ بلد خود در اسناد وعلم ودین وشهرت فرماید وهرگاه
که از مهمات بلد خود فارغ گردد در طلب رحلت کند چنانکه از عادات حفاظ مبرزین ست حافظ ابن حجر گفته فیحصل
فی الرحلة ما لیس عنده انتهی وعن ابراهیم بن ادهم رضی الله عنه قال ان الله یدفع البلاء عن هذه الامة برحلة اصحاب
الحدیث وعلی قاری در شرح نخبه گفته اذا افرغ من المهمات رحل فی الطلب فان الرحلة من عادة الحفاظ المبرزین
لقوله تعالی فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم
وقوله صلعم اطلبوا العلم ولو بالصین فان طلب العلم فریضة علی کل مسلم رواه البیهقی فی شعب الایمان وابن عدی
فی الکامل من حدیث انس رضی الله عنه کما حکاه السیوطی فی الجامع الصغیر وقد رحل الاصحاب فی حدیث واحد مسافة
بعیدة کما اخرج البخاری فی الادب المفرد واحمد وابو یعلی فی مسندیهما وعن ابن مسعود وکما اخرج البخاری فی صحیحه انه

قال لو اعلم احدا اعلم بکتاب اللہ منی لرحلت الیہ وکذا فعل التابعون کما روی مالک عن یحیی بن سعید بن المسیب انہ قال انی کنت ارحل الایام واللیالی فی طلب الحدیث الواحد واخرج الخطیب عن ابی العالیۃ انہ قال کنا نسمع عن اصحاب رسول اللہ صلعم فلا نرضی حتی خرجنا الیہم فسمعنا منہم وکفی دلالۃ علی عزہ وشرفہ وعلی رفعۃ شان الرحلۃ لطلب العلم ان موسی الکلیم الذی ہو من اولی العزم من المرسلین رحل لطلب العلم وقاسی فی طلبہ من نصب السفر ما قاساہ کما حکاہ اللہ سبحانہ فی کتابہ انتہی حاصلہ وسید علامہ محمد بن اسمعیل امیر در ارشاد النقاد الی تیسیر الاجتہاد گفتہ القی اللہ فی قلوب اقوام محبۃ السنۃ النبویۃ والآثار السلفیۃ ورزقہم ہمما تناطح السماک وتطاول الاطلس من الافلاک فارتحلوا لطلبہا من الاقطار وفارقوا الاوطان والاوطار وطووا فی حبہا الفیافی والقفار وقنعوا من الدنیا بالکفاف وترکوا لغیرہم اللذات والاتراف واتخذوا الزہد شعارا والقناعۃ دثارا فسہر الاجفان الذ لہم واطیب من المنام والجوع اشہی من الامتلاء من نفیس الطعام یرتحلون لسماع الحدیث الواحد من الاقطار الشاسعۃ ویطلبونہ من الاقالیم المتباعدۃ الواسعۃ ففی مثلہم یقال ع طورا تراہم فی الصعید وتارۃ فی ارض نجد یتتبعون من العلوم + بکل ارض کل شارد + ینعون اصحاب الحدیث بہم تجملت المشاہد فہذا ابو عبد اللہ البخاری رحل بعد احاطتہ بحدیث شیوخ بلدتہ الی الشام والکوفۃ والبصرۃ وبلخ وعسقلان وحمص ودمشق وکتب عن الف شیخ وثمانین شیخا وجمع للمسلمین ہذہ الاحادیث التی تتبعہا من الآفاق وصحب فی تطلبہا الرفاق الرفاق فی کتابہ الجامع الصحیح یقرءہ المحدث قراءۃ تحقیق واتقان فی اشہر یسیرۃ الزمان وغیرہ من ائمۃ ہذا الشان والکملوا امتنہم علی اہل الایمان فانہم تعبوا فی جمع الاحادیث للمتاخرین وزرعوا وقاتہم فی تحصیل ما فیہ نفع المسلمین حتی لم یبق لہم وقت لغیر نسخ الحدیث او السماع انتہی و باید کہ حرص دشرہ او در طلب حائل او بہ تساہل در سماع و تحمل نشود تا اختلالی در شروط او رو ندہد و تا تواند بہ مسموع خود از حدیث شریف عمل نماید در انواع عبادات و آداب وحتی الامکان آنرا مہمل نگذارد زیرا کہ این عمل زکوۃ حدیث ست کما قال بشر الحافی یا اصحاب الحدیث ادوا زکوۃ ہذا الحدیث اعملوا من کل مأتی حدیث بخمسۃ احادیث واین عمل سبب حفظ اوست عمرو بن قیس گفتہ اذا بلغک شئی من الخیر فاعمل بہ ولو مرۃ تکن من اہلہ ووکیع گفتہ اذا اردت ان تحفظ الحدیث فاعمل بہ حکاہ ابن الصلاح وشیخ خود را معظم ومکرم دارد وہمچنین ہر کرا کہ از وی سماعت میکند چہ این فعل از باب اجلال علم ست ورضای او را تحری کند وآنقدر اطالت بروی نکند وچندان زمانہ ہمراز نشیند کہ شیخ تنگ آید و منضجر گردد چہ بسیارست کہ این طول جلسہ سبب حرمان او میگردد وعن الزہری قال اذا طال المجلس کان للشیطان فیہ نصیب حافظ شیراز چہ خوش گفتہ ع مجلس وعظ دراز ست زمان خواہد بود و باید کہ در امور وکیفیت اشتغال معتمد خود استشارہ از شیخ نماید وچون فائز گردد بکدام فائدہ ارشاد دیگر طلبہ بسوی آن کند چہ

کتابش لوم ست وبر فاعلش خوف عدم نفع زیراکه برکت حدیث در افادهٔ اوست و بنشر و نشر تا شی و نامی
می شود وبکتمان و اخفا استلاشی میگردد و حیا و کبر سن را مانع سعی و تحصیل و اخذ علم از کمتر خود در سن یا نسب
یا منزلت نگرداند و برجفای شیخ صبر کند و اعتنا بهم نماید و زمان خود را در اکثار شیوخ بمجرد کثرت ضایع نسازد
بلکه بشنود و بنویسد و یادگیرد آنچه واقع شود او را از کتابی یا جزئی قاله الحافظ ابن حجر و بدون ضرورت
انتخاب آن نکند آری اگر حاجتی بسوی آن افتد بنفسه متولی گردد و بذات خویش مطالعه اش نموده آنچه چیدنی ست
بچیند و اگر از آن قاصر گردد و بعجز گراید استعانت بحافظی کند و بمجرد سماع و کتابت بدون معرفت و فهم
اقتصار ننماید بلکه صحت و ضعف و معانی و فقه و اعراب و لغت و اسماء رجال آنرا کما ینبغی بشناسد و درایة
و این همه چیزها را تحقیق نموده بدارد و اعتنا باتقان مشکل حفظاً و کتابةً نماید و درین همه صحیحین را مقدم بدارد
بعده بقیه کتب ائمه را مثل سنن ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه بعده کتاب سنن کبیر بیهقی زیراکه مثل آن
درین باب کتابی دیگر معلوم نیست بعده مسانید مثل مسند احمد بن حنبل وغیره بعده از کتب علل کتاب احمد و کتاب
دارقطنی و از تواریخ تاریخ بخاری و ابن ابی خیثمه و از کتب جرح و تعدیل کتاب ابن ابی حاتم و از مشکل الاسماء
کتاب ابن ماکولا اعتنا نماید بکتب غریب حدیث و شروح آن و هر مشکل که بروی گذرد از آن بحث کند و اتقانش
نماید پس آنرا حفظ و کتابت نماید و اندک اندک تحفظ حدیث فرماید زهری گفته من طلب العلم جملة فاته جملة و انما یدرک
العلم حدیثا و حدیثین ولکن الاتقان من شانه ابن الصلاح گفته ثم المذاکرة بما یتحفظه من اقوی اسباب الانتفاع به و علقمه
گفته تذاکروا الحدیث فان حیاته ذکره و قال بعضهم ۵ من حاذ العلم و ذاکره * صلحت دنیاه و آخرته
فادم للعلم مذاکرة * فحیاة العلم مذاکرته * بعده مشتغل تخریج و تصنیف شود نزد تاهل و استعداد و معتنی شود
بشرح و بیان مشکل و اتقان و ضبط آن چه هر که این کار نمیکند مهر او در علم حدیث کمتر می باشد خطیب گفته التصنیف
یثبت الحفظ و یذکی القلب و یشحذ الطبع و یجید البیان و یکشف الملتبس و یکسب جمیل الذکر و یخلده الی آخر الدهر
و حافظ محمد بن علی صوری گفته حافظ عبدالغنی بن سعید الجواب یدم گفت ای اباعبدالله خرج و صنف قبل ان یحال
بینک و بینه اما ترانی قد حیل بینی و بین ذلک و علما حدیث را در تصنیف چند طریق ست اجود آنها ترتیب
ابواب ست چنانکه بخاری و مسلم کرده اند و در هر باب هرچه نزد اوست آنرا ذکر کند حافظ ابن حجر گفته او علی
الابواب الفقهیة او غیرها بان یجمع فی کل باب ما ورد فیه مما یدل علی حکمه اثباتا و نفیا و الاولی ان یقتصر علی ما صح
او حسن فان جمع فلیبین علة الضعیف انتهی دوم ترتیب بر مسانید ست و در آن در ترجمه هر صحابی آنچه از حدیث
صحیح و ضعیفش نزد خود دارد فراهم سازد و برین طریقه ترتیب بر حروف معجم یا بر قبائل و عشائر نماید و بنوهاشم را
مقدم سازد ثم الاقرب فالاقرب دارقطنی گفته اول من صنف مسند نعیم بن حماد انتهی و گاهی ترتیب بسابقه

کنند وعشرهٔ مبشره را مقدم سازند پس اہل بدر پس اہل حدیبیه پس مهاجرین را میان حدیبیه وفتح مکه پس اصاغر صحابه پس زنان را ودر ایشان بدایت بامهات مومنین وازواج مطهرات کنند کذا فی الخلاصة وغیرها ابن الصلاح گفته هذا احسن والاول اسهل وفی ذلک من وجوه الترتیب غیر ذلک انتهی سوم تصنیف بر علل ست حافظ ابن حجر گفته فیذکر المتن وطرقه وبیین اختلاف نقلته والاحسن ان یرتبها علی الابواب لیسهل تناولها قال النووی ومن احسنه تصنیفه معللا بان یجمع فی کل حدیث او باب طرقه واختلاف رواته چهارم جمع آن بر اطراف ست حافظ گفته ای بان یذکر طرف الحدیث الدال علی بقیته ویجمع اسانیده اما مستوعبا واما متقیدا انتهی واقسام کتب حدیث را در سلسلة العسجد بیان کرده ایم بوی رجوع باید کرد فرع سوم در آداب کاتب علم حدیث اختلاف کرده اند سلف در کتابت حدیث در صحیح مسلم از ابو سعید مرفوعا آمده ومن کتب عنی شیئا سوی القرآن فلیمحه ابن الصلاح گفته وممن روینا عنه کراهة ذلک عمر وابن مسعود وزید بن ثابت وابو موسی وابو سعید فی جماعة آخرین من الصحابة والتابعین بعده گفته وممن روینا عنه اباحة ذلک او فعله علی وابنه الحسن وانس وعبد الله بن عمرو بن العاص فی جمع من الصحابة والتابعین گویم این دلیل ست بر آنکه سلف را در کتابت علم دو قول ست کراهت واباحت ووجه کراهت آنست تا مردم اتکال بر مکتوب کرده از حفظ قلب وضبط خاطر متقاعد نگردند واین مقصد صالح ست ووجه اباحت آنست تا علم از ایشان نرود بلکه در ایشان علی مر الدهور باقی ماند کما قیل فی المثل السائر ما کتب قر وما لم یکتب فر وارجح اباحت ست حافظ ابن کثیر در باعث حثیث گفته وثبت فی الصحیحین ان رسول الله صلعم قال اکتبوا لابی شاه وقد تحرر هذا الفصل فی اوائل کتابنا المقدمات ولله الحمد وابن الصلاح گفته ولعله صلعم اذن فی الکتابة عنه لمن خشی النسیان ونهی عن الکتابة عنه من وثق بحفظه مخافة الاتکال علی الکتاب انتهی وبیهقی وغیر واحد از اهل علم گفته اند لعل النهی عن ذلک کان حین یخاف التباسه بالقرآن والاذن فیه حین امن ذلک والله اعلم گویم این وجه مخدوش ست زیرا که عبارت قرآن کریم نه چنان ست که با عبارت احدی اگرچه رسول باشد ملتبس تواند شد ونیز ظاهر نهی واذن مذکور آنست که بعد زمان نبوت واقع شده باشد ودر ان وقت قرآن مجموع گشته بود واحتمال التباس نمانده وبعد از انکه آنحضرت اجازت کتابت برای ابی شاه داده باشد احتمال مذکور چه گنجایش دارد ولهذا حافظ ابن کثیر گفته وقد حکی اجماع العلماء فی الاعصار المتاخرة علی تسویغ کتابة الحدیث وهذا امر مستفیض شائع ذائع من غیر نکیر انتهی اوزاعی گفته کان هذا العلم کریما یتلاقاه الرجال بینهم فلما دخل فی الکتب دخل فیه غیر اهله ابن الصلاح گفته ثم انه زال ذلک الخلاف واجمع المسلمون علی تسویغ ذلک واباحته ولولا تدوینه فی الکتب لدرس فی الاعصار الآخرة انتهی گویم این دعوی صحیح ست لیکن جز کتاب وسنت علمی دیگر لائق کتابت نیست ولهذا تدوین آراء رجال وقیل وقال علما را جمعی از اهل علم مکروه داشته اند وهو الحق زیرا که موجب این همه کثرت اختلاف وحدوث تقلیدات وبدعت مذاهب وغیرها همین کتابت غیر علوم

کتاب وسنت ست لاغیر ؎ هر خس و خار که در راه نمو و می وا زد + آخرامی با د صبا این همه آورده تست
آری چون وسائل بر احکم مقاصد ست لهذا اگر کتابت علوم آلیه که مفید فهم کتاب عزیز و سنت مطهره ست و
و کتابت تفسیرات قرآن و شروح حدیث سید انس و جان نمایند مضایقه ندارد بلکه مستحب باشد زیرا که حاجت
بسوی آن داعی ست خصوصا درین اعصار متاخره و امصار عجمیه و لهذا داد وین جمه و کتب ضخیمه قدیما و حدیثا
درین ابواب فراهم گشته و کار و بار دین و ملت بر مسلمانان آسان گردیده و بعد احمد حقی که میرود بمنع جمع و تالیف
علوم بیگانه ست مثل حکمت اوائل و منطق یونان و آنرا در جال که تالیف و تدوینش جراد خلقی کثیر زده و مجمع حرم را
از صراط مستقیم قرآن و حدیث بشعاب ضلالت انداخته و مسلک حق را بر ایشان مجهول العین ساخته و این همه
انواع علوم حدیث که در کتب علم اصول حدیث مرقوم شده درین دور آخر ضائع و رایگان ست در هزار یکی
و در بسیار اندکی را همت دریافت و اعمال آن باقی نیست بلکه کل دجل عزم و ارادهٔ ابناء جنس با این ست که علم
عقلیات را که فن کفرهٔ فجرهٔ یونان بود بیاموزند و از نقلیات بر فقهیات مذاهب آباء و اساتذهٔ خود قناعت
ورزند تا در معاصران بمزیت شهرت سر برآرند و بجدل و مکابره کار از پیش برده خود را فاضل و دیگرانرا مفضول
وانمایند بلکه درین دور آخر این حوصله هم شاید در بعض افراد ناس باشد ورنه همه طلبهٔ علم و اکثر ایشان الا ماشاء الله
تعالی از دین برسم و از اسلام باسم خوشدل اند حال علم این ست تا بعمل چه رسد که از قرون متطاوله سر بجیب عدم
کشیده و پیرایهٔ نیستی پوشیده و هم زاویهٔ عنقا و هم بوتهٔ کیمیا گشته و این بلیه نه خاص باهل امصار و دیار ماست
بلکه عمومش تمام عرب و عجم را فرا گرفته و مدعیان علم و دین رو کش دنیاداران عاجل گزین گشته تمام همت هر دم
این مائه که در شمار از سنین هجرت صد سیزدهم ست وقف تحسین ماکول و مشروب و ملبوس و منکوح و مسکون
و تفخر بانساب و طعن در احساب و نازش با باء و اجداد و سیاحت اغوار و انجاد برای تحصیل معاش و تخریب معاد ست
پس بس و بالجمله داستان ذهاب علم و دین و فشو جهل و ضلالت و تغیر احوال خلق کلا و جملةً دراز ست زبان و دهان
بیان آنرا علی وجه الاستقصا بر نمی تابد شطری از آن عبرة للناظرین و نصحا للناظرین در کتاب حجج الکرامة فی
آثار القیامة نوشته ایم من شاء الاطلاع علیه فلیرجع الیه آمدیم برآنکه در خلاصهٔ بیان کتابت علم گفته اول کسیکه
در علم حدیث تصنیف کرد ابن جریج ست وقیل مالک وقیل الربیع بن صبیح انتهی و تفصیل این حال در حطه نوشته ایم
بعده امر تدوین و جمع انتشار گرفت و فوائد و نفع آن ظاهر گردید تا آنکه الوف صحف و صنوف کتب درین علم
و دیگر علوم تصنیف یافت و شمار اسفار از حد ضبط خارج گردید کتاب کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون
که جامع اغلب مصنفات عالم ست شاهد عدل این دعوی ست لیکن واجب بر ذمهٔ همت کاتب علم شریف
نبوی صرف همت و اراده و عزم بسوی ضبط و تحقیقش شکلا و نقطا ست تا از لبس ایمن ماند حافظ ابن کثیر گفته

فی الدنیا باربع بعز القناعة وبتنبیة الیقین وبلذة العلم وبحیاة الابد واثابه فی الآخرة باربع بالشفاعة لمن اراد من اخوانه وبظل العرش حیث لا ظل الا ظله ویسقی من اراد من حوض نبیه صلی الله علیه وسلم وبجوار النبیین فی اعلی علیین فی الجنة فقد اعلمتک یا بنی مجملا جمیع ما کنت سمعته من مشایخی متفرقا فاقبل الآن علی ما قصدتنی الیه او دع انتهی من الالماع بلفظه وانما نقلنا ها لیعرف طالب هذا الشان انه امر عظیم وخطر خطیر اجره کبیر وتحصیله عسیر الا من یسره من کل شیء علیه یسیر وهو علی کل شیء قدیر انتهی کلام الاسبال گویم برین رباعیات بعض علماء هند نیز شرح نوشته اند وبنده بران مطلع شده ودرینجا همین اجمال مغنی از تفصیل ست وطیبی در آخر خلاصه نزد ختم کتاب خود خاتمه نفیسه نوشته که اتمام این فصل بدان مناسب افتاد قال رح ولنختم الخاتمة بختام خاتم الانبیاء وسید المرسلین علیه وعلیهم الصلوة والسلام وهو قوله صلعم یحمل هذا العلم من کل خلف عدوله ینفون عنه تحریف الغالین وانتحال المبطلین وتاویل الجاهلین رواه محی السنة فی المصابیح من فی الحدیث کما فی التنزیل ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر جرد من الخلف الصالح العادل الثقات وهم تفخیما لامرهم وتعظیما لشانهم وینفون استیناف کانه قیل لم خص هولاء بهذه المنقبة العلیة فاجیب لانهم یحمون مشارع الشریعة ومتون الروایات من تحریف الغالین والاسانید من الانتحال والقلب وتولی الکاذبین والمتشابه من تاویل الزائغین بنقل النصوص المحکمة لرد المتشابه الیها وفی ذالک فلیتنافس المتنافسون ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم انتهی بلفظه رحمه الله تعالی

فصل ششم در ذکر مصنفات علم اصول حدیث واگرچه اسامی اکثر آنها در اتحاف نوشته ایم لیکن درینجا ذکرش بطریق استطراد برای اتمام نفع مناسب افتاد ارشاد فی اصول الحدیث للشیخ الامام یحیی بن شرف النووی المتوفی سنة ست وسبعین وستمائة وآنرا از کتاب علوم الحدیث شیخ ابوعمرو بن الصلاح تلخیص کرده وباز باختصارش پرداخته تقریب نام نهاد وبر ارشاد شروح ست از انجمله شرح علامه ابن ابی شریف مقدسی ست وشرح برهان جوجری وشرح ابو القاسم انصاری اسبال المطر علی قصب السکر نظم نخبة الفکر فی علم الاثر للسید العلامة بدر الملة المنیر محمد بن اسمعیل الامیر الیمنی الصنعانی ولادت وی رح در اواخر سنه ۱۰۹۹ هجریه بوده ووفاتش در ۱۱۸۲ باتفاق افتاد مجموع عمر وی رح هشتاد وسه سال ویکنیم ماه ویکنیم روز بوده این کتاب نزد محرر سطور موجود ست ودرکشف الظنون ذکرش نیامده اقتراح فی اصول الحدیث للشیخ تقی الدین محمد بن علی بن وهب بن دقیق العید المنفلوطی الشافعی الامام المجتهد المتوفی سنة اثنتین وسبعمائة مختصری ست درین فن شریف حافظ زین الدین عراقی در سنه ست وثمانمائة آنرا نظم نموده وذکرش در تبنیه کرده الفیه للشیخ الامام الحافظ زین الدین عبد الرحیم بن الحسین العراقی المتوفی سنة خمس وثمانمائة اولها یقول راجی ربه المقتدر عبد الرحیم بن حسین الاثری واین کتاب ملخص کتاب علوم الحدیث ابن الصلاح ست وازوی بلفظ شیخ تعبیر نموده وچیزی بار بروی افزوده ودر سنه ۷۶۸ از تالیفش در مدینه منوره فارغ گردیده وبروی شرح نوشته ودر ۷۷۱ بست وپنجم رمضان آنرا ختم نموده ونامش فتح المغیث

بشرح الفیة الحدیث نهاده و در وی ذکر کرده که شروع در شرح کبیر نموده بودم لیکن چون باطالت کشید جاز
ازان در گذشته شرح متوسط نوشتم اوله الحمد لله الذی قبل بصحیح النیة حسن العمل و سید شریف محمد امین مشهور بامیر
پادشاه بخاری نزیل مکه مکرمه متوفی بها تلخیص این شرح نموده و در سنه ۹۷۲ از تالیفش فارغ گردید اوله الحمد لله الذی اسند
حدیث الوجود و برین شرح حاشیه الیست از شیخ قاسم بن قطلوبغا الحنفی المتوفی ۸۷۹ و حاشیه الیست از شیخ برهان
الدین بن عمر البقاعی المتوفی ۸۸۵ مسمی بالنکت الوفیه بما فی شرح الالفیه لیکن تا نصف کتاب ست و دران انچه از شیخ
خود حافظ ابن حجر رح استفاده کرده بود آورده اوله الحمد لله الذی من اسند الیه و منجمله شروح شهیره او شرح قاضی زکریا
بن محمد انصاری ست متوفی در ۹۲۶ و این شرحی مختصر ممزوج ست مسمی بفتح الباقی بشرح الفیة العراقی و در رجب
سنه ۸۹۶ از تالیفش خالی گشته اوله الحمد لله الذی وصل من انقطع سخاوی گفته شرع فی غیبتی فیه مستمدا من شرحی بحیث
یتعجب الفضلاء من ذلک انتهی و شرح جلال الدین سیوطی متوفی ۹۱۱ و شرح شیخ ابراهیم بن محمد حلبی متوفی در سنه ۹۵۵
و شرح زین الدین ابی محمد عبدالرحمن بن ابی بکر العینی متوفی در سنه ۸۹۳ و شرح ابی الفداء اسمعیل بن ابراهیم بن جماعة کنانی
قدسی متوفی در سنه ۸۶۱ در کشف الظنون گفته و هو شرح حسن و شرح شیخ قطب الدین محمد بن محمد خیضری دمشقی متوفی در سنه ۸۹۴
و نامش صعود المراقی نهاده و شرح شیخ شمس الدین محمد بن عبدالرحمن سخاوی متوفی در سنه ۹۰۲ و در کشف الظنون گفته
و هو شرح حسن لعله احسن الشروح **الباعث الحثیث** علی معرفة علوم الحدیث للشیخ الامام الحافظ عماد الدین ابی الفداء
اسمعیل بن الامام الخطیب زین الدین ابی حفص بن کثیر القرشی الدمشقی رح اوله الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
در وی گفته و بعد فان علم الحدیث الذی اعتنی بالکلام فیه جماعة من الحفاظ قدیما و حدیثا کالحاکم و الخطیب و من قبلهما
من الائمة و من بعدهما من حفاظ الائمة لما کان من اهم العلوم و انفعها احببت ان اعلق فیه مختصرا نافعا جامعا لمقاصد
الفوائد و مانعا من مشکلات المسائل الفرائد انتهی و درین کتاب تتبع طریق ابن الصلاح کرده و انچه در کتاب ابن الصلاح مبسوط
بود آنرا اختصار نموده و هرچه از وی باقی مانده بود آنرا زیاد نموده و شصت و پنج نوع از انواع حدیث ذکر کرده
و از کتاب مدخل بیهقی دران اضافه نموده نسخه اش نزد محرر سطور موجود ست منقول از نسخه که در حیات مولف بدست
شیخ جمال الدین عبدالله بن علی البصری شافعی محدث مفید در محروسه دمشق در سنه سبع و خمسین و سبعمائة نوشته شده
و بخط امام اسمعیل بن عمر بن کثیر یعنی ابن کثیر مزین گردیده و باجازت حافظ جمال الدین مزی و شیخ الاسلام تقی الدین
ابن تیمیه رح مقرون گشته و بروایت شیخ عبدالرحمن بن علی دیبع صاحب تیسیر الوصول بقلم خودش رونق دیگر یافته
و لله الحمد عجب از صاحب کشف الظنون ست که ذکر این کتاب در کتاب خود نکرده با آنکه از کتب معتبره مشهوره
این علم و نسخ متقدمه این فن ست وفات حافظ ابن کثیر رح در سنه ۷۷۴ هجریه اتفاق افتاده رحمه الله تعالی رحمة
واسعة **بغیة النقاد** للامام الحافظ ابی عبدالله بن المواق فی اصول الحدیث **بلغة الغریب** فی مصطلح آثار الحبیب

للسید المحدث ابی الفیض مرتضی الحسینی البلگرامی الزبیدی المصری کرامشه مختصری درین علم ست بر صورت نخبة الفکر
حافظ ابن حجر سال تالیفش بیستم ربیع الآخر سنه ۱۱۶۰ الهجری بمدینه زبید ست اصل سید مرتضی از قصبه بلگرام که پنج کروه
از بلده قنوج وطن کاتب حروف ست بوده اما در آغاز شباب بطلب علم رحلتها کرده وعمری در زبید بخدمت
مشایخ حدیث بسر برده واز انجا نزیل مصر شده وشهرت وقبول تام یافت وهمانجا وفات کرد سلطان روم ومصر
از وی اجازت گرفتند سید واسطی الاصل از نسل زید شهید ست صاحب تالیفات کثیره مثل تاج العروس شرح
قاموس در ده مجلد وشاگرد شاه ولی الله محدث دهلوی ست ذکر این کتاب در کشف الظنون نیست واین نسخه بخط
مولفش پیش محرر سطور موجود ست وخیلی نغز واقع شده متنی متین وبنائی رصین ست اما معلوم نیست که کسی بروی
شرحی یا حاشیه نوشته باشد پنجاه وچهار بیت عربی ست مشتمل بر مصطلحات علم اصول حدیث اوله
ابدء بالحمد مصلیا علی محمد خیر نبی ارسلا + کاتب حروف بروی شرحی بغایت مختصر در عربی نوشته و
نامش عرجون نهاده اوله الحمد لله الذی رفع اهل الحدیث مکانا علیا واز ثقات اهل علم مسموع شد که علمای یمن آن نواحی
نیز بران تعالیق شروح کرده اند تدریب الراوی شرح تقریب النواوی للشیخ جلال الدین ابی بکر السیوطی المتوفی ۹۱۱
اوله الحمد لله الذی جعل اسباب من انقطع الیه موصولة الخ واین نسخه درین نزدیکی محرر سطور را از ملک یمن رسید ولله الحمد
تذکرة العلماء فی اصول الحدیث للشیخ شمس الدین محمد بن محمد بن محمد بن الجزری المتوفی سنه ۸۳۳ کتابی مختصر ست اوله الحمد لله علی
بدایة منها تهاده وی ذکر شرف علم حدیث وزمان رواج وکساد او وقلت اهل این علم در مملکت روم ذکر کرده قاله
ابن الاثیر فی اول جامع الاصول وهم ذکر مشایخ وسند وسفر خود بسوی ماوراء النهر برای نقل حدیث وبغارت
رفتن کتب واقامت خود در بلاد کش وتالیف نمودن شرح مصابیح در آنجا بیان ساخته وگفته ولما استطرد الکلام
الی اصطلاح القوم طلبوا مختصرا جامعا لعادته وکانت منظومته المسماة بالهدایة الی معالم الروایة غیر مستغنیة عن بسط
القول فوضع هذا المختصر بدایة لتلک الهدایة ورتب علی مقدمة واربعة اصول وفرغ سنه تذکره فی علوم الحدیث
لسراج الدین عمر بن الملقن الشافعی المتوفی سنه اربع وثمانمائة ثم شرحها شرحا حسنا اوله الحمد لله علی نعمائه وذکر کرده که
وی این تذکره را از کتاب المقنع وشرح مسمی بفتح المغیث بشرح تذکرة الحدیث للشیخ الامام المنشاوی تلمیذ شیخ الاسلام
زکریا الانصاری تلخیص نموده وانچه از وی شفاها اخذ کرده بود یا از شرح او بر الفیه فرا گرفته دران ذکر نموده اوله الحمد
لله الذی عظم المنة التقریب والتیسیر لمعرفة سنن البشیر والنذیر فی اصول الحدیث للشیخ الامام یحیی بن شرف النووی
المتوفی سنه ست وسبعین وستمائة وی دران تلخیص کتاب خود ارشاد پرداخته وارشاد مختصر علوم الحدیث ابن الصلاح
کما تقدم پس تقریب گویا زبده آن خلاصه باشد اوله الحمد لله الفتاح المنان وبرین ملخص شروح ست منها شرح
الامام الحافظ زین الدین العراقی المتوفی سنه ست وثمانمائة وشرح برهان الدین ابراهیم بن محمد القباقبی الحلبی

ثم المقدسی المتوفی فی حدود سنہ وشرح الشیخ جلال الدین السیوطی وسماہ تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی ولہ التذنیب فی الزوائد علی التقریب وشرح الشیخ شمس الدین محمد بن عبدالرحمن السخاوی المتوفی سنہ قراہ بمکۃ المکرمۃ فسمعوا علیہ تنقیح الانظار متنی متین ست در علوم آثار للسید الامام المجتهد الکبیر محمد بن ابراہیم بن الوزیر الیمانی الصنعانی المتوفی سنۃ اربعین وثمانمایۃ فی الطاعون الذی وقع فی الیمن وکان ابن ست وستین سنۃ محرر سطور در سفر حجاز میمنت طراز در ۱۲۸۵ہجری ببلدہ حدیدہ بمطالعۂ این کتاب فیضیاب گردیدہ بود مشتمل بر عیون مسائل وغصون دلائل ست کہ مثل آن در کتب دیگر این فن معهود نیست ومؤلفش معاصر حافظ ابن حجر عسقلانی رح ست حافظ ترجمۂ حافظ او در درر کامنہ نوشتہ ومدح بسیار وستایش بی شمار بروی کردہ وروی یکی از ائمۂ ملوک صنعای یمن بود صاحب سیف وقلم ومالک رایت وعلم ودر کشف الظنون ذکر این کتاب نیامدہ ودرین نزدیکی این کتاب بعونہ تعالی وصونہ از بلاد یمن نزد محرر سطور رسیدہ اولہ الحمد للہ الذی رفع اعلام علوم الحدیث الخ توضیح الافکار لمعانی تنقیح الانظار للسید الامام المجتهد العلامۃ محمد بن اسمعیل الامیر الیمنی المتوفی ۱۱۸۲ھ واین کتاب را شرح تنقیح ساختہ ودر مسائل ودلائل عنان گفتگو کردہ ببعضی را مسلم داشتہ وبر بعض تعاقب نمودہ وابحاث نفیسہ وانظار دقیقہ وافکار لطیفہ در ضمن آن مذکور ساختہ فللہ درہ وعلی اللہ اجرہ وچنانکہ ماتن از ائمۂ یمن بود شارح نیز از امراء کبار آنجاست بروی وزارت صنعاء عرض کردند سر بقبول فرو دنیاورد جامع بود میان علوم عقلیہ ونقلیہ وبمرتبہ اجتہاد رسیدہ صاحب تالیفات نافعۂ نفیسہ ست مثل سبل السلام شرح بلوغ المرام وجز آن کاتب حروف در سفر حرمین شریفین بزیارت این کتاب کامیاب گشتہ واز ان استفادۂ تامہ برداشتہ مجلدی ضخم ست ودرین نزدیکی حق تعالی بتیسیر نسخۂ صحیحہ از ان منت فراوان برین ضعیف نہادہ اولہ احمد الک یا من صح سند کل کمال الیہ الجامع لآداب الراوی والسامع للامام الحافظ ابی بکر بن احمد بن علی المعروف بالخطیب البغدادی المتوفی سنۃ ثلاث وستین واربعمایۃ واین کتاب مشتمل بر قواعد وفوائد اصول علم حدیث ست وائمۂ حدیث درین فن عیال بر تالیف خطیب اند اگرچہ بعد وی بتنقیح وتہذیب پرداختہ باشند خلاصہ فی اصول الحدیث للشیخ شرف الدین حسن بن محمد الطیبی المتوفی سنۃ ثلث واربعین وسبعمایۃ وآنرا از علوم الحدیث ابن الصلاح ومختصر نووی وقاضی ابن جماعہ تلخیص کردہ مشتمل ست بر یک مقدمہ وچہار باب وخاتمہ ودران از جامع الاصول مہمات مفیدہ افزودہ وبروی حاشیہ ایست از سید شریف علی بن محمد جرجانی متوفی در ۸۱۶ھ درر فی مصطلح اہل الاثر لیونس بن یونس الرشیدی الاثری متنی مختصر ست اولہ الحمد للہ الذی بین بصحیح حدیث نبینا وبران شرحی نوشتہ ونامش تحفۃ اہل النظر نہادہ اولہ الحمد للہ الذی شفی قلوبنا رسالہ در علم اصول حدیث مختصری مشہور منسوب بسید شریف جرجانی ست ہمراہ جامع ترمذی در دہلی طبع شدہ چنانکہ در اتحاف النبلاء بصفحہ ۸۳ وغیرہ نوشتہ ایم لیکن محققین اہل علم

انکار نسبتش بسوی سید شریف جرجانی رح میکنند و شک نیست که این مختصر از هر که باشد چیزی نیست و صاحب
دران کاری نکرده والله اعلم و مع هذا بروی شرحی ممزوج ست از بعض اهل علم اوله الحمد هو الثناء علی الجمیل و سال تالیف شرح
یازده صد و نود و هفت سنه هجری ست پیش محرر سطور موجود ست الروض المکلل والورد المعلل فی مصطلح الحدیث
للسیوطی المتوفی سنه ۹۱۱ ریاض الازهار فی جلاء الابصار فی اصول الحدیث اوله الحمد لله الذی وفق العلماء لتحصیل الاحادیث
بر یک مقدمه و شش باب و یک خاتمه مرتب بوده ست در کشف الظنون نام مولفش ذکر نکرده و مقاصد ابواب بیان نموده
الصفوة فی اصول الحدیث مختصری ست از بعض متاخرین مشتمل بر یک مقدمه و چهار قسم در کشف الظنون نام مولفش ذکر نموده
معرفة علوم الحدیث اول متصدی تحریر درین فن حاکم نیسابوری ست اوله الحمد لله ذی المن والاحسان والقدرة
و این کتاب در پنج جزو ست مشتمل بر پنجاه نوع و ابن الصلاح درین باب تتبع او کرده و در پس او رفته و از انواع حدیث
شصت و پنج نوع بیان نموده علوم الحدیث کتابی متوسط ست از شیخ حافظ امام ابی عمرو عثمان بن عبد الرحمن
بن عثمان بن موسی بن ابی النصر المالکی الکردی الشرخانی الملقب تقی الدین المعروف بابن الصلاح الشهرزوری الحافظ
الفقیه الشافعی الدمشقی المتوفی سنه ثلث واربعین وستمائة شیخ برهان الدین ابناسی در شرح خود مسمی بمفتاح
من علوم ابن الصلاح نوشته ان کتابه هذا احسن تصنیف فیه وحصر ذلک فی خمسة وستین نوعا وقد اعتنی به العلماء
فی زمانه الی هذا الزمان منهم من اختصره ومنهم من اعترض علیه انتهی گویم تابعین و متتبعین کلام او بسیار اند و معترض
بران اقل قلیل و انتقادی که بر ابن الصلاح کرده اند خیلی یسیر ست و مختصرش از قاضی القضات بدر الدین بن جماعه ست و
شرح آن از عز الدین محمد بن احمد بن جماعه متوفی در سنه تسع عشر وثمانمائة و نووی باختصارش پرداخته مسمی بارشاد ساخته
کما تقدم و مختصر این اختصار هم از وی ست مسمی بتقریب کما سبق و نیز اختصارش حافظ ابن کثیر کرده کما سلف
و هم مختصرش شیخ علاء الدین علی بن عثمان ماردینی متوفی سنه ۷۵۰ نموده و نظمش از شیخ شهاب الدین محمد بن احمد بن خلیل
قاضی خویی متوفی سنه ثلاث وتسعین وستمائة ست و بر اصل کتاب نکت ست از شیخ بدر الدین محمد بن بهادر
بن عبد الله زرکشی متوفی سنه ۷۹۴ و از حافظ ابن حجر عسقلانی رح متوفی سنه ۸۵۲ هجری اوله الحمد لله الذی لا تنفد
مع کثرة الانفاق خزائنه و دران گفته کنت قد بحثت علی الفوائد التی جمعها شیخی العراقی علی مصنف الشیخ
ابن الصلاح وکنت فی اثناء ذلک وبعده اذا وقعت لی النکتة الغریبة والنادرة العجیبة والاعتراض القوی والضعیف
ربما علقته علی هامش الاصل وربما اغفلته فرأیت جمع وضم ما یلیق به فجمعت ورقمت علی اول کل مسئلة اما ص واما ع
الاول لابن الصلاح والثانی للعراقی انتهی و بعده کراسه دیگر نوشته مسمی بالافصاح بتکمیل النکت علی ابن الصلاح
بقاعی در حاشیه شرح الفیه گفته قیل ان ابن الصلاح املا کتابه املاء فکتبه فی حال الاملاء جمع جم فلم یقع مرتبا علی
ما فی نفسه وصار اذا ظهر له ان غیر ما وقع له احسن ترتیبا یراعی ما کتب من النسخ و یحفظ قلوب اصحابها فلا یغیرها و

وربما غاب بعضها فلو غير ترتيب غيره تخالف النسخ فتركها على اول حالها انتهى ونيز مختصرش از امام بهاء الدين محمد
بن سعيد اندلسی ست ذكره البقاعی وقاضی ابو البركات عبد العزيز بغدادی در كتاب الفنون الجليه گفته انواع علوم
الحديث كثيرة وقد اطنب فيها الائمة حتى ان الضعيف وهو نوع منها نوّع به ابو حاتم بن حبان فی تقسيمه خمسين قسما
الا واحدا فما ظنك بغيره انتهى گويم اصل انواع حديث سه قسم ست صحيح وحسن وضعيف يا دو قسم ست صحيح وضعيف
واين سه يا دو قسم را انواع بسيار ست باعتبار قيود وشروط ودر هر يكی از اينها اصناف بسيار زياده بر آنچه ذكر
كرده اند بصير خبير عارف باين فن می تواند برآورد ونيست مقصور بر تحديد ابن حبان وغامض ودشوار نيست تشديد
قيود ودرين انواع تقاليل می تواند كرد وليس مرجع كثرت وقلت اقسام احاديث نظر ناظر ست لا غير فليعلم وكتاب
ابن الصلاح را شيخ امام ابو الفضل عبد الرحيم بن الحسين العراقی المتوفی سنة ست وثمانمائة شرح كرده اوله الحمد لله الذی
الهم لايضاح ما ابهم ودران گفته ان احسن ما صنفت اهل الحديث فی معرفة الاصطلاح كتاب علوم الحديث لابن الصلاح
جمع فيه غرر الفوائد فاوعى الا ان فيه غير موضع قد خولف فيه واماكن اخر تحتاج الى تقييد وتنبيه فاردت ان اجمع
نكتا عليه تقيد مطلقه وتفتح مغلقه وردا على ايراد ما اورد عليه وقد كان الشيخ علاء الدين المغلطای وقفنی على شیء جمعه
عليه سماه اصلاح ابن الصلاح وايضا قد اختصره جماعة وتعقبوه فی مواضع منه فحيث كان الاعتراض عليه غير صحيح
ذكرته بصيغة اعترض وسميته التقييد والايضاح لما اطلق واغلق من كتاب ابن الصلاح انتهى واين شرح بالقول
واز تبييض آن بست ويكم ذی قعده ۷۹۶ه فارغ شده حافظ ابن حجر عسقلانی فرموده واول كتاب فی علوم الحديث
كتاب المحدث الفاصل فی غالب الظن وان كان توجد قبله المصنفات مفردة فی اشياء من فنونه لكن هذا اجمع ما جمع فی
ذلك فی زمانه ثم توسعوا فيه فاول من تصدى له الحاكم ابو عبد الله وعمل عليه ابو نعيم مستخرجا ثم جاء الخطيب فعمل الكتابين
وهما الجامع لاخلاق الراوی وآداب السامع والكفاية فی معرفة قوانين الرواية انتهى وبالجملة كتاب ابن الصلاح مخدوم
طوائف علماء حديث ست ومحدث را ازان چاره نيست ونزد محرر سطور با ديگر اخوات خويش درين فن موجودست
ولله الحمد غرامی صحيح غزل بست بيت ست مشتمل بر بعض مصطلحات علم اصول حديث اولش ع غرامی صحيح
والرجا فيك معضل + وحزنی ودمعی مرسل ومسلسل + ودرين ابيات محرر سطور شرحی مختصر نگاشته وكلامی فصيح
مسمی ساخته اوله حمدا لك يا من الفضل تفضل علينا فتسلسل الفنون الجليلة فی معرفة علم حديث خير البرية لقاضی
القضاة عز الدين ابی البركات عبد العزيز بن علی بن العز بن عبد العزيز الحنبلی البكری البغدادی المولد المقدسی
المنشأ والموطن المتوفی سنة ست واربعين وثمانمائة كفاية فی معرفة اصول علم الرواية للحافظ الكبير ابی بكر احمد
بن علی الخطيب البغدادی المتوفی سنة ثلث وستين واربعمائة مغيث فی علم الحديث للشيخ الامام ابی العباس احمد
بن شرف الدين محمد بن الصاحب المتوفی سنة ثمان وثمانين وسبعمائة نخبة السحر فی مصطلح اهل الاثر مختصری در غايت

اجازت ست از سید علامه حسن بن حسین یمنی ودر سنه ۱۲۴۶ از تالیفش فارغ گشته وبروی شرحی ست از ماتن رح

که در سنه ۱۲[illegible] آنرا نوشته ونامش شعاع القمر نهاده نخبة الفکر فی مصطلح اهل الاثر للحافظ الامام الحجة العلامة ابی

الفضل شهاب الدین احمد بن علی المعروف بابن حجر العسقلانی المصری المتوفی سنة اثنتین وخمسین وثمانمائة مختصری

متین واساسی محکم درین علم ست اوله الحمد لله الذی لم یزل عالما قدیرا وشرح او مسمی بنزهة النظر فی توضیح نخبة الفکر

هم از ماتن رحمه الله تعالی ست وشرح الشرح مسمی بمصطلحات اهل الاثر علی شرح نخبة الفکر از ملا علی قاری ست

ونیز شرح الشرح آن از شیخ عبد الرؤف مناوی ست مسمی بالیواقیت والدرر اوله الحمد لله الذی جعل اهل الحدیث

فی الحدیث والتقدیم ودر شرح مذکور گفته قد کنت سئلت مرارا ان اضع شرحا علی شرح النخبة فسودت اکثره ثم حال

دون اتمامه وتبییضه حائل فبیضت ما کنت سودته وابرزته عن الناس کتتمة ضنا ما الیه مالاسلافنا انتهی لیس

اول ترجمهٔ ماتن آورده بعده گفته قد انتهی الشرح مع انتهاء المحرم سنة اربع وعشرین والف دیگر شرح نخبه از شیخ

کمال الدین محمد ولد حضرت مؤلف رح ست موسوم بنتیجة النظر فی شرح نخبة الفکر دیگر از شیخ محمد اکرم بن عبد الرحمن المکی

مسمی بامعان النظر فی توضیح نخبة الفکر واین اممزوج نوشته ونظم نخبه نیز از چندکس ست یکی از شیخ احمد بن محمد بن

الصیرفی المتوفی سنة خمس وتسعمائة دیگر از محمد شمنی ودر سنه ۸۱۰ از تحریرش فارغ گشته وشرح این نظم از ولدش شیخ تقی الدین

احمد ست مسمی بالعالی الرتبة فی شرح نظم النخبة وبران تعلیقی ست از شیخ قاسم بن قطلوبغا دیگر نظمش از شیخ شهاب الدین

احمد بن محمد طوخی متوفی سنه ۸۹۳ دیگر از سبط ناصر طبلاوی اوله الحمد لله علی السنن دیگر از قاضی برهان الدین محمد بن ابی

اسحق مقدسی متوفی سنة تسعمائة دیگر از سید علامه محمد بن اسمعیل امیر رح ونامش قصب السکر فی نظم نخبة الفکر نهاده

وبران شرحی نوشته ونامش اسبال المطر علی قصب السکر کرده کما تقدم ونخبه با شرح الشرح خود که از شیخ وجیه الدین

بوده ست با حاشیهٔ سید اصیل الدین محشی شرح مؤلف رح در هند بمطبع جمالی در سنه ۱۲۶۲ طبع شده اما بغایت سقیم

وغلط و کریه المنظر با آنکه نام مطبع جمالی ست واین بدان ماند که گفته اند ع بر عکس نهند نام زنگی کافور و بالجمله

اول شرح الشرح مذکور این ست الحمد لله حمدا یوافی نعمه ویکافی مزیده وسید علامه محمد بن اسمعیل امیر را بر نخبه تعلیقی ست

مسمی بثمرات النظر ودران بر حافظ ابن حجر بر رسم عدالت راوی تعاقب کرده واجاده وافاده فرموده فلله دره

وعلی الله اجره نظم الدرر فی علم الاثر الفیة فی اصول الحدیث للشیخ جلال الدین السیوطی اوله لله حمدی والیه استند

وگفته که هرچه دران بسرخی نوشته ام زیادت من ست وبروی شرحی نوشته مسمی بالبحر الذی زخر اما تمام نشده وبران

شرحی دیگر ست مسمی بقطر الدرر نقایه للسیوطی دران رسالهٔ در علم اصول حدیث درج نموده اوله علم الحدیث علم

بقوانین یعرف بها احوال السند والمتن وشرحش موسوم باتمام الدرایه هم از وست رح ومحرر سطور بران واقف شده

ولله الحمد النکت علی کتاب علوم الحدیث لابن الصلاح سبق ذکره هدی الساری مقدمهٔ فتح الباری شرح

۱۰

قال علی القاری فی شرح النخبة وقد جرت العادة فی بلاد العرب بتلقیب کل احمد بشهاب الدین وکل من اسمه محمد بجمال الدین وکل من اسمه علی [illegible] الدین و[illegible] [illegible] من باب الاسماء والصفات [illegible] انتهی

صحیح بخاری از حافظ ابن حجر ست در یک مجلد کلان متضمن جمیع مقاصد شرح جز استنباط و دران بعض قوانین علم
اصول حدیث هم ذکر کرده و نسخه جدیده بتقریب سفر مبارک حج بران وقوف دست بهم داد و استفاده رفت و درین
نزدیکی بحمده تعالی تمام فتح الباری با مقدمه مذکوره از بلده ابو عریش ملک صنعا یمن بهای گرانقدر و بیضه کلان اشترا نموده شد
و بعد تحدید این ست ذکر مؤلفات علم اصول حدیث بالخصوص واما کتب مؤلفه در انواع علوم حدیث علی انفراده پس
آن هم بسیار اند و ذکر اکثری ازان در مطاوی ابواب و فصول این کتاب گذشته و همچنین مواد این علم حدیث
علی اختلاف انواعها و اصنافها نیز جمع جم ست چنانکه در اتحاف النبلاء نام و نشان هر یک بروجه بسط نوشته ایم
فلیرجع الیه من شاء الوقوف علیه و لنعم ما قیل شعر علم الحدیث وسیلة مقبولة * عند النبی الا یطی عهده *
فاشغل به اوقاتك البیض التی * ملکتها لتشرف بذاك وتسعد * نعم هو العلم الذی بروایته تتزین المنابر
والمحافل وبدراسته تتبین الفرائض والنوافل کفی لصاحب الحدیث شرفا ان یکون آخر سلسلته اولها رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم ونعم ما قال السید محمد بن ابراهیم الوزیر فی الرد علی من کره التمسك بالحدیث کما ذکره فی کتابه الروض الباسم
فی الذب عن سنة ابی القاسم هذه الابیات الرشیقة والاشعار الرقیقة الانیقة شعر یا لائمی کف عن لومی و
معتقدی * قول النبی وهمی فی تعرفه * فما قفوت سوی آیات مصحفه * ولا تلوت سوی آیات مصحفه *
ففی المجازات امضی نحو معلمه * وفی المحارات ابقی وسط موقفه * وان سعیت فسعیی حول کعبته
وان وقفت ففی وادی معرفه * وحق حبی له انی به کلف * یغنینی الصنع فیه عن تکلفه * هذا الذی
کثر العذال فیه فما * تحجب القلب الا من معنفه * ما الذنب الا وقوفی بین اظهرهم * کالماء ما جف الا
من توقفه * یستاهل القلب ما یلقاه ما بقیت * له علاقة تولیع بما ألفه * ومن قصیدة اخری له رح
شعر انی احب محمدا فوق الوری * وبه کما فعل الاوائل اقتدی * فقد انقضت خیر القرون ولم یکن *
فیهم بغیر محمد من یقتدی * وکم له رح فی هذا الباب من القصائد هذا وانی لما رتبت رتوب الکعب فی مجالسه العلیا
السادة وثبت ثبوت القطب فی سما العلم والافاده اشرب قلبی محبة الحدیث النبوی وشغفت بالعلم المحمدی الاحمدی
فلفت من یدی العنان الاسنی فی خدمة علومه وتمهید ما تعفی من رسومه ورایت اولی ما اشتغلت به ما تعین فرض
کفایته بعد الارتفاع وتضیق وقت القیام به بعد الاتساع من الذب عنه والمحاماة علیه والحث علی اتباعه والدعاء
الیه فانه علم الصدر الاول والذی علیه بعد القرآن المعول وهو لعلوم الاسلام اصل واساس وهو المفسر للقرآن
بشهادة لتبین للناس وهو الذی قال الله فیه تصریحا ان هو الا وحی یوحی وهو الذی وصفه الصادق الامین
بمماثلة القرآن المبین حیث قال فی التوبیخ لکل مترف اریکته انی اوتیت القرآن ومثله معه وهو العلم الذی لم یشارك
القرآن سواه فی الاجماع علی کفر من جحد المعلوم من لفظه ومعناه وهو العلم الذی اذا تجاثت الخصوم للرکب

وتفاوتت العلوم في الرتب أسمت مزايات نوافله كل مناضل وأفحمت براهين معارفه كل فاضل وهو العلم الذي
ورثه المصطفى المختار والصحابة الابرار والتابعون الاخيار واهل البيت الاطهار والعترة الابرار عليهم الصلوات والتسليمات
الى يوم القرار وهو العلم الفائضة بركاته على جميع اقاليم الاسلام الباقية حسناته في امة الرسول عليه الصلاة والسلام
وهو العلم الذي صانه الله عن عبارات المتكلمة والفلاسفة وتعقيدات عن سلوك مناهجه فهي راسخة في افئدة العلماء وهو العلم
الذي جلا الاسلام في ميدان الحجة وصال وتجمل بديباج ملابسه من صام لله وصلى وهو العلم الفاصل حين تلجلج الالسنة
بالخطاب الشاهد له بالفضل رجوع عمر بن الخطاب وهو العلم الذي تفجرت منه العلوم الدينية والاحكام الشرعية وتزينت
بجواهره التفاسير القرآنية والشواهد النحوية والرقائق الوعظية والمعارف السنية وهو العلم الذي يميز الله به الخبيث
من الطيب ولا يرغم الا المبتدع المتريب وهو العلم الذي يسلك بصاحبه نهج السلامة ويوصله الى دار الكرامة
والسارب في رياض حدائقه والشارب من حياض حقائقه عالم بالسنة والآمن من كل خوف جنة وسالك منهاج
الحق الى الجنة وهو العلم الذي رجع اليه الاصولي وان برز في علمه والفقيه وان برز في ذكائه وفهمه والنحوي وان برز في
تجويد لفظه واللغوي وان اتسع في حفظه والواعظ المبصر والفاضل والصوفي والمفسر كلهم اليه راجعون ولرياضه منتجعون
كيف وان الله لما اختار محمدا صلى الله عليه وآله وسلم رسولا امينا ومعلما مبينا واختار له دينا قويما وهداه صراطا
مستقيما ارتضاه لجميع البشر اماما وجعله للشرائع النبوية ختاما واقسم في كتابه الكريم تبجيلا له وتعظيما فقال عز من
قائل فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجا مما قضيت ويسلموا تسليما ثم انه عز وجل
اثار اشتياق الراغبين الى الاقتداء برسوله بكثرة الثناء عليهم في تنزيله مثل قوله في التعظيم لهم والتبجيل الذين
يتبعون الرسول النبي الامي الذي يجدونه مكتوبا عندهم في التوراة والانجيل الى غير ذلك من الآيات الكريمة الشاهدة
لمتبعيه بالطريقة القويمة فلما وعت هذه الآيات آذان العارفين وتأملتها قلوب المصدقين الصادقين حرصوا
على الاقتداء به في افعاله والاستماع منه لاقواله فكانوا اتبع من الظل واطوع من النعل فعلمهم اركان الاسلام
وشرائعه وفرائضه ونوافله وكان بهم رؤفا رحيما وعلى تعليمهم حريصا امينا كما وصفه تبارك الرحمان الكريم حيث قال
في كتابه المبين الحكيم لقد جاءكم رسول من انفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤف
رحيم فلم يزل صلى الله عليه وآله وسلم يرشدهم الى افضل الاعمال ويهديهم الى احسن الاخلاق والاحوال ويلزمهم
ما فيه النجاة والفوز في الآخرة والسلامة والغبطة في الدنيا والقبول من لزوم الواجب والمسنون ومجانبة المكروه
وترك الفضول فلم يترك خيرا قط الا امرهم به ففعلوه ودعاهم اليه فاجابوه حتى لم يكن في زمانه شيء من اعمال البر
متروكا ولا منهج من مناهج الخير الا مسلوكا فلما تم ما اراد تعالى برسوله من هداية اهل الاسلام وبلغ الى الانام
جميع ما عنده من الاحكام من العقائد والآداب والحلال والحرام انزل الله في ذلك تنصيصا وتبيينا اليوم اكملت

لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام دينا فكمل الدين في ذلك الزمان وصحت الحجة
والبرهان ودحضت وساوس المشبهين وانحسمت مواد المبطلين اذ لا حجة على الله بعد الرسل لاحد من العالمين
بنص كتابه المبين ثم السنة المطهرة الصادرة عن سيد المرسلين تكفي لاحكام حوادث ما وقعت وما سيقع منها الى
يوم الدين كما صرح به غير واحد من الائمة وحفاظ الحديث المحققين رحمهم الله اجمعين واما كون طلب حديث تيسيرا
او تعسرا فمقادير ذلك غير منضبطة بحد ولا واقفة على مقدار ولا جارية على قياس ولا البحث في معرفتها برهان
العقل ولا نص الشرع ولا العرف مقاديره بكيل ولا وزن ولا مساحة ولا خرص فان من قال ان طلب الحديث
او حفظ القرآن او الفقه متيسر عليه او متعسر لم يعقد لمجلس المناظرة كما يعقد المخالفين في العقائد ان الذي ادعاه
ممكن وهو مختلف باختلاف الاشخاص والاحوال فطلب العلم متسهل على ذكي القلب صادق الرغبة خلي البال
من الاشغال واجد الكتب المفيدة والشيوخ المبرزين والكفاية فيما يحتاج اليه ونحو ذلك وهو متعسر على من فقد
هذه الامور كلها او بعضها وبينهما في التسهل والتعسر درجات غير منحصرة ومراتب غير منضبطة وبين الناس في التفاوت
ما لا يمكن ضبطه ولا تعيينه واين الثرى من الثريا وجامد الطبع بليد الذهن اذا سمع من يدعي سهولة ارتجال القصائد
والخطب وتحبير الرسائل والكتب توهم انه بمنزلة من يدعي احياء الموتى وابراء الاكمه وكذلك الجبان الفشل اذا سمع
من يدعي سهولة مقارعة الاقران ومنازلة الشجعان وكم عارض ائمة العلم والنحاة والنظار وحفاظ الحديث من
طالب العلم مجتهدا في تحصيله فلم يبلغ مبلغهم ولا قارب شأوهم وانما تميز على الاقران افراد من الخلق وخواص خصهم الله
تعالى الفهم والفطنة وآتاهم الفقه والحكمة وقد وقع التفاضل بين الصحابة رضي الله عنهم وكان علي اقضاهم ومعاذ
افقههم وابي اقرأهم وابو هريرة احفظهم والخلفاء اعلمهم وزيد افرضهم بل قد فاضل الله تعالى بين الانبياء عليهم
السلام قال تعالى تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض وقال ففهمناها سليمان وكلا آتينا حكما
وعلما فهذا التفضيل في الفهم بين داود وسليمان عليهما السلام مع الاشتراك في النبوة والتفاوت بين الابوة
والبنوة وكذلك قد فاضل الله بينهم فيما هو دون هذه المرتبة وذلك في البيان والفصاحة ووضوح العبارة مثل
ما نص الله عليه من ايتاء داود عليه السلام فصل الخطاب ومثل قوله في الحكاية لقول موسى في اخيه هو افصح مني لسانا
وعموم التفاوت الذي يدور عليه ميزانه الذي يعتبر به في اغلب الاحوال هو التفاوت في صحة الفهم وصفاء الذهن
واعتدال المزاج وسلامة الذوق ورجحان العقل واستقامة الافهام فهذه الاشياء هي مبادي المعارف ومباني
الفضائل ولاجلها يكون الرجل غنيا من غير مال وعزيزا من غير عشيرة ومهيبا من غير سلطان الى غير ذلك من الصفات
الحميدة والنعوت الجميلة ومن ههنا حصل التفاوت الزائد حتى عد الف بواحد وفي الحديث الناس كابل مائة
لا تجد فيها راحلة وفي الامثال السائرة المرء باصغريه وفي الخبر الصحيح عن رسول الله صلعم رب حامل فقه الى من هو افقه

منه وليس كل من حفظ الحديث كالبخاري ولا كل من تفقه في الدين كان مثل الشافعي ولا كل من قرء في النحو
والمعاني صنف مثل الكشاف ولا كل من درس الاصول والجدل ركب بحر الدقائق كالدقاق ﴿ع﴾ وما
كل دار اقفرت مثل عمرة * ولا كل بيضاء الترائب زينب * فاذا تقرر ان المواهب الربانية لا تنتهي الى
حد والعطايا اللدنية لا تنحصر على مقدار لم يحسن من العاقل ان يقطع على الخلق بتعسير ما الله قادر على تيسيره فيقنط
بكلامه طامعا ويتحجر من فضل الله واسعا ويحلي بين الناس وهممهم وطمعهم في فضل الله عليهم حتى يصل كل احد الى ما قسمه الله
تعالى له من الحظ والفهم والعلم وسائر افعال الخير وهذا مما لا يفتقر الى حجاج لولا اهل المراء واللجاج ﴿ع﴾ خلق الله
للحرب رجالا ورجالا للقصعة والثريد * سيد علامه محمد بن اسمعيل امير در ارشاد النقاد الى تيسير الاجتهاد
نوشته فائمة الحديث جعل الله غذاهم ولذتهم قراءة الحديث وكتابته ودراسته وروايته ورزقهم حفظا يبهر العقول
ويكاد ان لا يصدقه من يسمع ما حكي عنهم في ذلك من النقول حفظ الله تعالى بهم السنة وبهم يتم على عباده كل منة
قد حفظوا الفاظ الحديث كحفظ القرآن واحرزوا كل لفظة منه بتحقيق واتقان والفوا فيها الجوامع النافعة والمسانيد
الواسعة ثم تتبعوا عن احوال الرواة وصفاتهم ورحلتهم ومواليدهم وبلدانهم ووفاتهم حتى صار من عرف تراجمهم
واحوالهم كانه شاهدهم وزاحمهم بل صار اعرف باحوالهم من المشاهد لهم والمعاصر لانه قد يخفى على من عاصرهم بعض
احوال من عاصره وشاهده واما من طالع تراجمهم وتلقى عن الثقات اخبارهم فانه يراهم قد جمعوا من احوالهم
وصنفوا في تعيين آثارهم ورحلتهم ويقظتهم ومنامهم وتتبعوا احوالهم من كل عارف موافق ومخالف حتى اجتمع لمن
قرء اخبارهم ما لم يجتمع لمن شاهدهم من الاوصاف وهذا امر لا ينكره الا من حرم الانصاف الا ترى ان من عرف
تراجم الائمة الستة اهل الامهات من كتب ائمة التاريخ عرف احوالهم واصنافهم كانه لاقاهم ورآهم لقاء خبرة ورؤية
مخالطة وحصل له من الاطمينان باقوالهم وتقرر في قلبه من امانتهم في الدين وعظم نصيحتهم للمسلمين ما لا يحوم حوله قدح
قادح ولا جرح جارح حتى لو جاء من ينازعه في حفظ البخاري وتقواه لما فت في عضد يقينه بحفظه وهداه وكذلك
غيره من الائمة ومثلهم الرواة فان الله ليسر اقواما جعل هممهم العالية وافكارهم الصافية مصروفة الى تتبع احوال
رجال الاحاديث ورواته في القديم والحديث ثم الفوا في الرجال ما يطلع الناظر على كل ما يقال من جرح و
تعديل وقال وقيل فذللوا للمتاخرين ما كان صعبا وصيروا بهممهم العالية ما كان ضيقا واسعا رحبا جمعوا ما كان
متفرقا ولفقوا ما كان ممزقا قد قربوا العلوم الحديثية اتم تقريب باكمال وترتيب وتهذيب فاجتمع للمتاخرين
من احوال المتقدمين اجتماعا لم يتم للاولين فانها اجتمعت لهم معارف العارفين واقوال المتخالفين وكل من الائمة
ما زال حريصا على تقريب المعارف للمسلمين حتى الفوا الكتب على حروف المعجم في الرجال والمتون واتوا بما لم يات
به الاولون فلم يبق للمتاخرين الا الاقتطاف لثمرات المعارف والارتشاف بكؤس قد اترعها لهم كل امام عارف

البقاء رحمة الله على العباد + وحفظ العلوم الذين الى يوم المعاد + انتهى كلامه رح سعه علو الحديث اجل السول
والوطر + فاقطع به العيش تدري لذة العمر + وانقل رحالك عن مغناك مرتحلا + لكي تفوز بنقل العلم
والاثر + ولا تقل عاقني شغل فليس يرى + في الترك للعلم من عذر لمعتذر + واي شغل كمثل العلم
تطلبه + ونقل ما قد رووا عن سيد البشر + الهى عن العلم اقواما تطلبهم + لذات دنيا غدوا منها
على غرر + وخلفوا ما له حظ ومكرمة + الى التي هي داب الهون والخطر + واي فخر بدنياه لمن هدمت
معايب الجهل منه كل مفتخر + لا تفخرن بدنيا لا بقاء لها + وبالعفاف وكسب العلم فافتخر + يفنى الرجال
ويبقي علمهم لهم + ذكرا يجدد في الاصال والبكر + ويذهب الموت بالدنيا وصاحبها + وليس يبقى له في
الناس من اثر + تظن انك بالدنيا اخو كبر + وانت بالجهل قد اصبحت ذا صغر + ليس الكبير عظيم القدر
غير فتى + ما زال بالعلم مشغولا مدى العمر + فزاحمت ركبتاه كل ذي شرف + في العلم واحلم لا في الفخر
والبطر + مجالس العلماء المقتدى بهم + تستجلب النفع وتامن من الضرر + هم سادة الناس حقا
والجلوس لهم + زيادة هكذا قد جاء في الخبر + والمرء يحسب من قوم يصاحبهم + فادن الى كل صافي
العرض عن كدر + فمن يجالس كريما نال مكرمة + ولم يشن عرضه شيء من الغير + كصاحب العطر ان لم
تستفد هبة + من عطره لم تخب من ريحه العطر + ومن يجالس ردي الطبع يرد به + ونال دنس
من عرضه الكدر + كصاحب الكير ان يسلم مجالسه + من نتنه لم يوق الحرق بالشرر + وكل من ليس
ينهاه الحياء ولا + تقوى فخف كل قبح منه وانتظر + والناس اخلاقهم شتى وانفسهم + منهم
بصير ومنهم مخطئ النظر + واصوب الناس رأيا من تصرفه + فيما به شرف الالباب والفكر + وادن
الى كل من في وده شرف + من نابه القدر بين الناس مشتهر + فالمرء يشرف بالاخيار يصحبهم + وان يكن
قبل شيئا غير معتبر + ان العقيق ليسمو عند ناظره + اذا بدا وهو منظوم مع الدرر + والمرء
يخبث بالاشرار يالفهم + ولو غدى حسن الاخلاق والسير + فالماء صفو طهور في اصالته +
حتى يجاوره شيء من الكدر + فكن بصحب رسول الله مقتديا + فانهم للهدى كالانجم الزهر + وان تجز
عن الحد الذي سلكوا + فكن عن الحب فيهم غير مقتصر + والحق بقوم اذا لاحت وجوههم + رأيتها
من سنا التوفيق كالقمر + اضحوا من السنة العلياء في سنن + سهل وقاموا بحفظ الدين والاثر +
اجل شيء لديهم قال اخبرنا + عن الرسول بما قد صح من خبر + هذي المكارم لا قعبان من لبن +
ولا التمتع باللذات والاشر + لا شيء احسن من قال الرسول ولا + اجل من سند عن كل مشتهر
ومجلس بين اهل العلم جاد بما + حلى من الدر او حلى من الدرر + يوما يرو لم اروا الحديث به

فلست احسب خالي اليوم من عمري * فان في درس اخبار الرسول لنا * تمتعا في رياض الجنة الخضر
تعللا اذ عن مناطيب رؤيته * من نامة العين هذي الشوق بالاثر * كانه بين ظهرينا نشاهده * في
مجلس الدرس بالاوصال والبكر * وان اوثق ما قدمت من عملي * جميل مدح لخير الرسل والنذر
زين النبوة عين الرسل خاتمهم * بعثا واولهم في سابق القدر * صلى عليه اله العرش ثم على * اشياعه
ما جرى ظل على زهر * مع السلام دواما والرضى ابدا * عن صحبه الاكرمين الانجم الزهر * وعن
ابي بكر الصديق صاحبه * في الغار ثم السراج المجتبى عمر * واوهب المال عثمان الشهيد وعن
زوج البتول وباقي العشرة الغرر * وخير حين عباس وحمزة هل * كمثل هذين في بدر وفي حضر
وذي الجناحين في الاخرى وعن حسن * وعن حسين قتيل الغلمة الفجر * وعن خديجة ام الحور
وعن اولاده الغر من انثى ومن ذكر * وعن بقية ازواج النبي وعن * من سار بعد باحسان
على الاثر * وعن عبيد لك نحن المذنبين فجد * بالامن من كل ما نخشاه من ضرر * وتب على الكل
منا واعطنا كرما * دنيا واخرى جميع السول والوطر * بحق طه وكل الانبياء وبالصحب الكرام حماة
الدين بالبتر * ازكى الصلوة عليهم والسلام معا * ما حن رعد وسح المزن بالمطر * وبذا اخر الفصول
التي ختم بهذا الكتاب نفع به الوهاب التواب ايانا وسائر الاحباب في الدنيا ويوم الحساب وانا العبد الفقير الى الله
الغني به حسن سواه ابو الطيب صديق بن حسن بن علي الحسيني البخاري القنوجي عفا الله عنه وعافاه وبلطفه تلافاه
ورزقه الجنة وبها كافاه وبعده من النار وعنها تجاوزه وحققك ان ادخلتني النار قلت للذين
بها قد كنت ممن يحبه * وانفدت عمري في علوم نفيسة * وما ابتغي الا رضاه وقربه * صبوتي
مسيئا او وقع الحلم جهله * واوبقه بين البرية ذنبه * اما يقتضي شرع التكرم عتقه * ايحسن
ان ينسى هواه وقربه * اما كان ينوي الحق فيما يقوله * الم ينصر التوحيد والعدل كتبه * اما
قلتم من كان فينا مجاهدا * سيكرم مثواه ويعذب شربه * وفديه سيلا من هدى ايا جهاده
ويدخله خير المكاسب كسبه * فاي جهاد فوق ما كان صانعا * وقد احرقت شهب الشياطين
شهبه * وما نال قلب الجيش جيش محمد كما نال من اهل الضلالة قلبه * فان تصفحوا انعم
وان تجرموا * فعدل بكم حلو المذاقة عذبه * واية صدق الصب ان يعذب الاذى
اذا كان من يهوى عليه يصبه * **خاتمة الكتاب** في تادية شكر رب الارباب جل جلاله وعم نواله
اول انعام خداوندی بر من نعمت ارشاد ایمان وعطاء علم ست الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا
لنهتدي لولا ان هدانا الله وحق تعالى بر رسول خود صلی الله علیه وآله وسلم منت نهاد بتعلیم فرمود وعلمك

مالم تکن تعلم وکان فضل الله علیك عظیماً و فرمود ولقد اتینا داود وسلیمان علماً وقالا الحمد
لله الذی فضلنا علی کثیر من عباده المؤمنین و فرمود وعلّم آدم الاسماء کلها و ملائکه گفتند لا علم
لنا الا ما علمتنا پس هر علم و تعلیم که هست از جانب او سبحانه و تعالی است و در بارهٔ کتابت ارشاد کرد ولا
یأب کاتب ان یکتب کما علمه الله فلیکتب و فرمود ففهمناها سلیمان فالحمد لله حمداً کما هو اهله علی
ما علمنی وقد کنت قبل ذلك جاهلاً وطوقنی منه وکنت عنه عاطلاً حق تعالی فرموده والله
اخرجکم من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئاً وجعل لکم السمع والابصار والافئدة لعلکم تشکرون
و این تحدیث است بنعم الٰهی قال تعالی واما بنعمة ربك فحدث و فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
انا سید ولد آدم ولا فخر و سلیمان علیه السلام گفت علمنا منطق الطیر و اوتینا من کل شیء ان هذا لهو الفضل المبین
و یوسف صدیق گفت رب قد اتیتنی من الملك وعلمتنی من تاویل الاحادیث الی قوله توفنی مسلماً
والحقنی بالصالحین و در تبدیل فقر بغنا است قال الله تعالی لرسوله صلعم الم یجدك یتیماً فاوی ووجدك
ضالاً فهدی ووجدك عائلاً فاغنی و بیهقی از حسن رضی الله عنه روایت کرده که گفت اکثروا ذکر هذه النعم
فان ذکرها شکر و نیز از ابی الحواری روایت نموده که گفت جلس فضیل بن عیاض و سفیان بن عیینه لیلة الی
الصباح یتذاکرون النعم انعم الله علینا فی کذا انعم الله علینا فی کذا و طبرانی از ابو الاسود دیلی وزاذان کندی آورده
که قالا قلنا لعلی حدثنا عن اصحابك فذکرنا قبهم قلنا فحدثنا عن نفسك قال مهلا نهی الله عن التزکیة قال له رجل
فان الله یقول واما بنعمة ربك فحدث قال فانی احدث بنعمة ربی کنت والله اذا سألت اعطیت واذا سکت
ابتدئت انتهی فما انا قلت ما ذکرت اعترافاً لله علیّ بعطایاه وشکراً لما اسداه حماه لا تحسبه الا قلام والافواه سوم
تبدیل تفرید بتولید است چه تنها بودیم او سبحانه اولاد بخشید و وجه تخصیص ذکر این موهبت عظمیٰ آنست که ابراهیم
خلیل علیه السلام طالب ولد میکرد و میگفت رب هب لی من الصالحین پس او تعالی فرمود فبشرناه بغلام
حلیم وی گفت الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر اسمعیل الآیة و زکریا علیه السلام دعا کرده گفت
رب هب لی من لدنك ذریة طیبة انك سمیع الدعاء فنادته الملائکة وهو قائم یصلی فی المحراب
ان الله یبشرك بیحیی الآیة و حق تعالی از آدم و حوا حکایت کرد لئن اتیتنا صالحا لنکونن من الشاکرین
و او سبحانه مریم بتول را بشارت داد بولد و فرمود ان الله یبشرك بکلمة منه اسمه المسیح الآیة و ولد
صالح یکی از آن اشیا است که بعد وفات میت اجرش براهی متوفی جاری و باقی می ماند چنانکه منطوق حدیث
شریف نبوی است و سوال این بندهٔ عاجز از خالق قادر خود صلاح و فلاح — اولاد مذکور تا ابد ست اقتداءً
بما حکاه الله من قول عباد الرحمن ربنا هب لنا من ازواجنا وذریاتنا قرة اعین و قوله حاکیا عمن بلغ اشده

و بلغ اربعین سنة انه قال واصلح لی فی ذریتی وغیره لاک اتهارم تعلم وتعلیم علم کتاب الله وسنت خیر رسل الله بلاملت
عوض رای وقیاس وهذا اعتراف بنعمتین عظیمتین تقصر عن شکرهما کل لسان وتعترف بشرفهما الثقلان الانس والجان
وذلک لشرفهما علی کل علم قال تعالی وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی ؎ بقول مصطفی زاکر زرای
دیگران ماندم + شهود یار مانع گردد از اغیار عاشق را سید علامه محمد بن اسمعیل امیر رحمه الله تعالی درین باب عبارتی
سراپا انصاف هم مذاق این خادم سنت و کتاب نوشته وگفته اعلم ان الله وله الحمد والثنا فی الآخرة والاولی
من علی اعظم منة وهدانی الی علم السنة وفطرنی فطرة علی محبتها والارتداء بحلتها والابتلاع لنحلتها والاستیطان لمحلتها
والتفیؤ فی ظلها الظلیل والایثار لاقوالها علی جمیع الاقاویل والمیل بالکلیة الیها وحبت العبا وبکل ممکن علیها مع ان
الاوطان التی نشأت بها ودرجت والربوع التی حللت فیها ولجت والارض التی هی اول ارض مس جلدی ترابها
لیس لهذا الفن فیها ذکر ولا لطائره فیها وکر ولا لکتبه بها حظی ولا لنشر قد اغلق عن ذکره کل باب فلا یفتح فیها له کتاب
ولا یخوض فی بحره ذووا الالباب ولما جبلت علی حبه ولم اجد مساعدا ولا معینا ولا خاصدا بل وجدت بغیضا و
عدوا وحاسدا وسمعت قول من قال ؎ ان علم الحدیث علم رجال + ترکوا الابتداع للاتباع + فاذا جن
لیلهم کتبوه + واذا اصبحوا غدوا للسماع + قلت ؎ قد اردنا السماع لکن فقدنا من یفید الاسماع
بالاسماع + فرجعنا الی الوجادة لما + لم نجد عارفا به فی البقاع + فلسان الکتاب تملی ومنها +
یتلقی سر لسان الیراع + ثم قیض الله بعد ذلک الاخذ عن افواه الشیوخ لبعض کتب السنة والاجازة لنا فیها
لما رحلنا الی مکة المشرفة ثم شرعنا فی نشر ذلک والدعاء الیه من سنة اثنتین وثلاثین ومایة والف انتهی
واین بعینه حال این آشفته بال از بدایت زمان شعور تا حصول بصیرت درین علم شریف واخذ آن از افواه بعض
مشایخ یمن ووجادت درکتب صحیحه اصحاب این فن ست و تا حق تعالی او را باین شرف نواخته از جمیع علوم
ابناء دهر و فضلاء عصر دست همتش کوتاه ساخته ؎ سرور خاطر احباب تا ابر از رای ست + من قفرح
باغ محدثان تنها + الحال کل همت وجل عزیمت وی منحصر در نشر وذکر علوم کتاب وسنت ست ومبالاتی بردو قبول
احدی از اکابر و اماثل واصاغر نداردو از طریقه اجدال ورد وقدح بر معاصرین که از علم سنت بی بهره محض اند
اگرچه دعاوی معرفتش با عرض وطول داشته باشند قطع نظر می نماید وکیف که ؎ زانکه همه علم وعمل او بحدیث
بیچاره جز این خانه دگر هیچ ندارد + نجم اتصال نسب ست باشرف من اخرجه الله تعالی الی الدنیا وفضل من اسری
به علی البراق الی السموات العلی صلی الله علیه وآله وسلم سید علامه محمد بن اسمعیل امیر گفته الاتصال به صلعم منة تقصر عنها المنن
ونعمة یعرف قدرها کل من کان من اهل الفطن فاخرج الطبرانی فی الکبیر والحاکم وصححه والبیهقی عن عمر بن الخطاب
مرفوعا کل سبب ونسب منقطع یوم القیامة الا سببی ونسبی واخرجه الطبرانی فی الکبیر عن ابن عباس وابن عمر مرفوعا واخرج

احمد والحاكم من حديث المسور مرفوعا فاطمة بضعة مني يقبضني ما يقبضها ويبسطني ما يبسطها فان الانساب تنقطع يوم القيامة غير نسبي وسببي وصهري وشرف الاتصال به صلى الله عليه وآله وسلم امر لا يجهله احد من العباد ويقر بشرفه اهل الاغوار والانجاد ومبدء هذا الاتصال هو جدي علي بن ابيطالب والمرتضى لقب له مشهور يقال محمد مصطفى وعلي المرتضى وانما كان اولاده اولاد الرسول صلعم لما اخرجه الطبراني في الكبير عن جابر بن عبد الله رضي الله عنه مرفوعا ان الله جعل ذرية كل نبي في صلبه وجعل ذريتي في صلب علي بن ابيطالب واخرجه ايضا الخطيب من حديث ابن عباس وثبتت تسمية صلعم للحسن والحسين بانهما ابناه في روايات صحيحة ومنها في الحسن ان ابني هذا سيد الحديث وثبت انهما دخلا مسجده صلعم وهو على منبره فنزل وحملهما وتلا قوله تعالى انما اموالكم واولادكم فتنة انتهى وتمام هذا البحث قد ذكرناه مع اتصال نسبنا الى خاتم الانبياء عليه التحية والثناء في كتابنا الفرع النامي من الاصل السامي من شاء فليرجع اليه هذا ونختم الكلام على حمد الملك العلام كما بدانا به اول مرة وننشد بلسان الحال حمده سبحانه كرة بعد كرة

ش لك الحمد حمدا طيب اللفظ والمعنى ... لك الحمد حمدا دائما ابدا امنا

لك الحمد حمدا باللغات جميعها ... بجامع صدق تعجز الانس والجنا

لك الحمد حمدا بالعبارات كلها ... مطابقة والالتزامات والضمنا

لك الحمد حمدا يعجز الخلق عده ... ولن يستطيعوا بعض ذلك له وزنا

لك الحمد حمدا ملاء الارض والسما ... وما فيهما والبحر والسهل والحزنا

لك الحمد قبل الحمد والحمد بعده ... لك الحمد حمدا لا يزول ولا يفنى

لك الحمد حمدا يشمل الحمد كله ... فيستغرق الاقصى من الحمد والادنى

لك الحمد حمدا بالقبول مقابل ... يقال لمن اسداه قد فزت بالحسنى

لك الحمد اذ علمتني الحمد والثنا ... ولولاك لم اعرفه لفظا ولا معنى

لك الحمد يا كافي الفتى كل مطلب ... وموجده من قبل من نطفة تمنى

لك الحمد يا جزل العطايا لخلقه ... تباركت كم اعطى العباد وكم اقنى

لك الحمد من نسل الرسول جعلتني ... فصرت له من حيث وابنه ابنا

لك الحمد كم امر عظيم دفعته ... وابدلتنا من بعد خوف به امنا

لك الحمد للعلم الشريف هديتني ... ودليتني منه على المقصد الاسنى

هديت الى بحر من العلم زاخر ... ينابيعه من قاب قوسين او ادنى

علوم كتاب الله والسنن التي ... جرى كل لفظ منهما روضة غنا

لقد لامني في حبها كل جاهل … وصار رضى من كنت لحبه خدنا
و بالغ في ضري ومذ كنت واثقا … بربي ماتت الباغضون لنا غبنا
الام على حب الرسول و قولهم … وهيهات لا اصغي الى لائمي اذنا
ولو لامني في غيره كنت قايلا … اسا عد في سفري اخذ الامام اولبنا
سيقرع عذالي على سنن الهدى … بما قد جنوه من نداهم وسنا
ولكنه لا ينفع العلم وحده … وسل سورة الاعراف عن ذلك المعنى
فكن عاملا مهما علمت فانما … يرجح في الاخرى باعمالك الوزنا
نعم ليس شئ من علومك نافعا … وان كنت قد حققتها الشرح والمتنا
واحسنت اقوالا وشددت قواعدا … اذا لم تكن تقوى الاله له ركنا
اياس غدى يجري يقينا بانه … اويس فما اجدى ذكاه وما اغنى
كذاك ابن سينا قاذع السن ناحم … على كل ما اجرى اليراع وما سنا
يرى ما حوى الميزان من كل مبحث … و بالاعليه لا يقيم له وزنا
وتالي كتاب الله صار مقدما … وما عرفت تلك العلوم له ذهنا
يقال له اقرء وارق ما كنت قاريا … فقد فزت في العقبى من الاجر بالاسنى
احبائي ولى العمر منا ولم نتب … وننوي فعال الصالحين ولكنا
عجبت لمن يلهو بما ليس باقيا … فيهدم ما يبقى ويعمر ما يفنى
فحتى متى نبني بيوتا مشيدة … واعمارنا منا تهدد واوهاتينا
الهي فحقق فيك ظني وان اكن … مسيئا فقد احسنت في جودك الظنا
واجر علينا اللطف في كل لحظة … وزدنا هدى انا الى ربنا هدنا
اقلني اقلني واغفر لي ما مضى … ومن بما ترضاه منا وامننا
ولا تخزني في موقف الحشر واعطني … كتابي فضلا من اياديك باليمنى
قد مت وما قدمت زادا من التقى … افوز به لكننا بك امننا
و بالرسل الغر الكرام متابعا … لما فرض المختار دينا وما سننا
فيا سيد الرسل الكرام ومن اتى … بخير كتاب اعجز الانس والجنا
وانت لنا اشرف كفا اذ احضر العطا … فاعطي وما اكدى ومن وما منا

واتل عليهم نبا الذي اتيناه اياتنا فانسلخ منها فاتبعه الشيطن فكان من الغاوين

وانتم حرجا شا اذا شهد الوغا — يفوق الحصى من كفه الضر والطعنا
واو سعهم جاها اذا طلبوا غدا — بان يشفعوا للخلق فاعتذروا منا
فقام مقاما لم يقمه من الورى — سواه ازال الكرب والهم والحزنا
عملت اساءات فكن لي شافعا — لعل مسيئا ان يقابل بالحسنى
اذا فتحوا باب الجنان لوفدكم — وقلت انا منهم فقل انه منا
فاني في الانساب منكم لواحد — وقد قال في القرآن ربي الحقنا[1]
عسى ولعل الله يلحقنا بهم — اذ الموت من بعد الحيوة لنا افنى
واسأله بعد الصلوة مسلما — على احمد والال خاتمة حسنى

واخر دعونا ان الحمد لله رب العالمين

خاتمة الطبع از فارس میدان فصاحت غارس بستان بلاغت حمید سعی مولوی محمد عبد الرشید کشمیری نائب محکمهٔ افتا ریاست بھوپال رقاه الله الی مدارج الکمال

صحیح ترین اخبار برکت شعار که راویان مجالس انس و محافل قدس لب بتحدیثش کشایند حمد و شکر عزیزیست که متن کائنات را بسند قوی کل شی خلقه ثم هدی اعتضاد بخشیده و نوع بشر را بتعدد طرق فضائل و کمالات وهبیه و کسبیه شاهد عدل دعوی توحید الوهیت و ربوبیت خویش گردانیده و ضعفاء بنی آدم را بمتابعات الطاف خفیه در سلک ثقات مدرج نموده شایان شان اعتبار و اعتماد ساخته و مشهور ترین آثار رحمت و ثار که حفاظ مدارس یقین و محدثان مقاعد تمکین سلسلهٔ روایتش بر پا کنند سپاس و ستایش متواتر الجود یست که احادیث آلاء و نعمایش قدیما و حدیثا بحد شهرت و استفاضه رسیده و مجاهیل بنی آدم برحمت عامه اش با وجود مناکیر اعمال بترجمة الباب لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم و متن ولقد کرمنا بنی آدم معدل گردیده و صلات صلوات مرفوعه و تحیات معروفه بر صاحب سنتی ست که سلسلهٔ بقای دعوت ملت حقه اش تا رب العالمین موصول و تا یوم الدین مسلسل و روایات ملل و نحل سابقه در برابر شواهد صحت نحلت حماد و اش شاذ و غریب و مدلس و معضل و معلل و تسلیمات معنعن تا یوم الآخر بر افراد آل و صحاح اصحاب بیت مؤتلف و متفق اهل حدیث که میزان الاعتدال عدل و صواب و لسان المیزان سنت و کتاب و مجمع البحار انوار وحی و تنزیل و تنقیح الانظار اسرار کلام و تاویل اند یا دصلی الله وسلم علیه و علیهم اجمعین و علی حملة علومه و نقلة سننه الی یوم الدین ما تبتنی الفروع علی الاصول و تجتنی اثمار الحق الحقیق بالقبول من

[1] لے اراد بذلک قوله تعالی والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم وما التناهم من عملهم من شیء ۱۲ منه

مضمون اخبار الرسول سپس بر خاطر حافظان حدود و متون و اسانید و مستمعان دواوین معاجم و مسانید
و مستطلعان قوادح و مداوح روات و شیوخ و ممیزان مقادیر محکم و منسوخ و مراعیان مدارج محفوظ و معروف
و مستدربان مناهج طرق مقطوع و موقوف و مرفوع باد که فنون اصول جمله علوم و ابنیه جمیع منطوق و مفهوم
هر چند غریب بنظرها و عزیز بدلهاست اما ازجمله آن علم اصول حدیث بشیر و نذیر و فن اساس سنت مطهره
دلپذیر علمی گرامی مایه و صنعتی بلند پایه و فضیلتی نمایان و گنجی شایگان ست بدست هر مفلس که آمد پادشاه
ملک ایمان گردید و با هر که از فقرا آشنا شد اورا از پستی جهل و ضلالت باوج علم و هدایت رسانید معتنی
این علم اعلم فحول فضلاست و عارفش اکمل زمره علما و هر که جاهل از وی ست ادون جرگه ضعفا
رجال ست تو در انجمن نبلا مضطرب البال و متروک الفعال هر چند خود را افضل فضلا گیر و یا اکمل کملا شمارد
و کیفیت که بی مزاولت این فن شریف و ممارست این صنع منیف کاری از پیش نمیرود و بدون تشبث
باذیال این علم لطیف تمسک بسنن علی وجهها صورت نمیگیرد اعمال ترجیح و تطبیق و ادراک غوامض تنقید و
تدقیق تو و قوف بر ایماضات امعان النظر و شعور بتلویحات نخبة الفکر و حل عقود و استخراج و استنباط و استفراغ
جهد در تنقیح مناط خبر باستعمال این اصل اصیل و بنیان جمیل دست بهم نه دهد و استکشاف خفیات اسرار
و استطلاع معضلات افکار و زیادت بصیرت بفروع و مزید خبرت بمسائل موضوع و مرفوع غیر از طبع
اصحاب افکار غائره و ارباب انظار صائبه سباحان این بحر زخار و سیاحان افنیه این دار پر انوار بر روی
کار نیاید و این فن اصول با چنین عرض و طول که حصر حصول مامول و ارشاد فحول بر وی ست هنوز چون
نسخه کیمیا ناپیدا و هیچو بال هما و عنقا در کتم اختفا جلوه پیراست خصوصا در مملکت عجم لاسیما در سرزمین هندوستان
کتابی درین فن مبارک که معول علیه اهل علم و سهل التناول باشد معلوم و متداول نیست با آنکه حاجت علما
دین بسوی آن داعی و رغبات طلبه علم بهم رسانیدنش ساعی اگر چه بعض رسائل مختصره و وریقات مقتصره بزبان
تازی در بعض زوایا چون خبایا موجود باشد اما از غایت ایجاز مخل مرام ست و تحقیق حق دران تحت اللثام
بنا بر علی ذلک نظر باشاعت اصول دین اسلام و تکثیر محافل علماء اعلام بضبط اقوال صادقه و ربط مسائل
واثقه و تشیید مبانی سنت غراء و تزئیف نتائج آراء جناب مستطاب معلی القاب عارف نصوص سنت و کتاب
حافظ حدود روات ضابط قیود ثقات جبل الرحمه عرفات معارف الٰهیه مفتاح باب الکعبه مواهب لدنیه
راغب مفردات کلام ربانی امام الحرمین مبانی و معانی معدن جامع سنن مطهره مخزن مسائل منکره
یحیی بن معین علوم جرح و تعدیل نواوی تقریب ارشاد و تکمیل شیخ حرانی منهج اعدل ابن القیم هدی اکمل
شوکانی صنعاء فضل و کمال حافظ ذهبی میزان الاعتدال خطیب منبر ارشاد و هدایت حاکم مملکت روایت

و درایت و آسط العقد اسانید مکارم اخلاق منتهای سلسله حقائق انفس و آفاق منتقی الاخبار فضیلت و شرافت
نیل الاوطار سیادت و نبالت امام جماعه موحدین مقدام زمره متبعین ابن جریر حلقه معرفت علوم تفسیر
ابن کثیر مدرسه شئون حدیث بشیر و نذیر فتح البیان تفسیر تنزیل تمسک اتمام احادیث و تاویل اعنی جناب سید
الشریف الامیر بدر الملة المنیر ذو المجد و التفاخر نواب والاجاه امیر الملک سید محمد صدیق حسن
خان صاحب بهادر بارک الله فی ایامه کما بارک فی الاولاد و زاده بسطة فی العلم و العمل و الغنی و التقی و ایده
بجنود الارضین و السموات و حفظه عن جمیع المکاره و التبعات این کتاب برکت انتساب کامل الاحتساب مسمی
منهج الوصول الی اصطلاح احادیث الرسول تالیف نموده و توضیحات مسائل و نفایس دلائل
فن اصول حدیث را دران بعبارت سهل ممتنع تلخیص فرموده و بروجهی در رشته تحریر بلیغ و تهذیب تام کشیده که
مبتدیان صادق الطلب از مضمون ابحاث فنون مقاصدش بهره وافی ستانند و منتهیان کامل الصناعه
از ابواب و فصولش حل مشکلات خویش سازند قدر این نعمت غیر مترقبه عظمی کسی شناسد که سیاحت بحار این
علم بر مراکب انظار دقیقه کرده باشد و مکانت این غنیمت بارده کبری کسی داند که شطری از عمر عزیز خود در تنقیح
مباحث حولیه این فن بسر آورده بود و چرا نباشد که وجود این نسخه جامعه مفیده درین اقطار ترجمه زبان سلیس
قرمس یکی از اعظم نعم الهی و تایید برکات رسالت پناهی ست تا این کتاب بدایت نصاب نه چنان بوده است
که با یراد صفات کاشفه افتخاری داشته باشد یا بعطف البیان نعوت صادقه مستغنی نمی شود یا نه مجموعه فنون صدق
گزینان و حق پسندی ست و خزانه غامره جواهر زواهر دانشمندی مقدمه شرح فتح الباری ست و خاتمه ارشاد الساری
نص صحیح تنزیل اجتهاد و ست و دلیل صریح کتاب استناد نا تمام کرده مقلدین آرا و رجال سنت و شیدای خانه تاریک
عقول اقبال و اجیال سلاح اصحاب سنت و توحید است و سوهان زنگ زمره تعلیل تعصب السکر مزر تحقیق
و ابطال الطرحدیقه تدقیق سویدای دل و دادین محدثین سنت و حاصل تحقیقات محصول الیه مردین تفصیل اجمال
نخبه حافظ ابن حجر عسقلانی ست و اجمال تفصیل مؤلفات ائمه یمانی منهج تنقیح الانظار ابن وزیر ست و منهج توضیح
الافکار ابن امیر منتقد باعث حثیث ابن کثیر ست و مناخ رکاب تحقیق ابن اثیر جان تقریب النواوی ست
و ایمان تدریب الراوی بیش از انست که این خامه کج مج زبان لب به ستایش گشاید یا بطاقه اندیشه تنگ میدان
نعمه و صفش سراید بان و هان حفاظ مسانید و معاجم و رواة تواریخ و تراجم و تشنه کامان وادی استجازت
و خار پا خلیدگان دشت سماع و روایت اگر نقد جان در خرید این در بازند نفیسه بنقد عوض کرده باشند
و دارجان معارج اصول و ناهجان مناهج منقول اگر دمی بفراغ خاطر زیر سایه طوبای معارف و حقایقش
بیاسایند نقش یاد تالیفات گذشتگان از صفحه سینه و گنجینه زدایند حیف از قدر نعمت ناشناسی ست که

از راه جهل جبلت بلحسد معاصرت این گنج شایگان را با وجود مقدرت رایگان از دست دهد و آن دولت
لی زوال را با وجود وسعت ذات ید زیب گوش و گردن معلوم خود نسازد و باری الحمد لله تعالی که با این همه
عسرت اذهان صافیه و قلت ضمائر ثاقبه و فقدان سرمایهٔ تمیز و انعدام علماء عزیزه هنوز تعرض نفحات الهیه
و بسیاری از دلهای اهل اتباع باقی ست و ترجم عالیه صاحبدلان و ارادات صادقهٔ شیفتگان سنت
نبی آخر الزمان صلعم بر معارج ادراک علومش عارج و راقی تا آنکه حال این مجموعهٔ فضل و کمال بعهد سعادت مهد جناب
نصفت انتساب فرزانهٔ یگانه جوهر فرد زمانه مهر سپهر جهانداری تاجدار کشور کامگاری آساس محکم جاه و مکنت
قیاس منبع عدل و نصفت خزینهٔ دولت و اقبال گنجینهٔ شرائف اعمال زیب و سادهٔ امارت کبری اورنگ
نشین ایوان دولت عظمی مناخ رکائب آمال و امانی منبع مفاخر و مآثر نوع الانسانی حامی سنن سید ابرار ماحی
بدع ظلماء عزت بخش زمرهٔ موحدین رونق شکن جماعهٔ مبتدعین قامع آثار ظلم و فساد موسس اساس عدل و داد
مروج مجامع سنت مطهرهٔ نبویه تشیید دواوین کتب اسلامیه عالیة الهمم والیة النعم مد بحر سخا و کرم نخبة النجبا بنی آدم
حضرت نواب شاهجهان بیگم ملقب برئیس دلاور اعظم طبقهٔ اعلای ستارهٔ هند ادام الله عزها و اقبالها
ما غرد القمری و ترنم در بلدهٔ بهوپال محمیه در سنه دوازده صد و نود و دو هجریه باهتمام مهتمم مطابع ریاست علیه
جامع حسنات سنیه و ملکات بهیه مولوی محمد عبد المجید خان عافاهم الرحمن و تصحیح کامل مستجمع فضائل گزیده
و مستوعب فواضل پسندیده مخزن فوائد بی عدد و عوائد لاتقف عند حد مولوی سید ذو الفقار احمد
بهوپالی نقوی سلمه الله العلی الولی و شرکت نظر ثانی متین مجد و الفضل المتین مولوی محمد عبد الصمد پشاوری عفا
الله عن کل شدوده و کتابت قلم جواهر رقم سراپا زیب و زین بری از هر وصمت و شین منشی احمد حسین
صفی پوری حفظه الله عن کل غوایة و غوی در مطبع شاهجهانی بحلیهٔ انطباع محلی گشته و بانضمام تواریخ ختم بیت
رونق دو بالا گرفته

قصیدهٔ بدیعه تاریخ ختم کتاب رقمزدهٔ کلک گوهرسلک ناظم شیوابیان
شاعر بدیع الزمان حافظ خان محمد خان شهید سلمه القدیر

شوق بالی که دلم را بگزارش گه راز — مشکل آمد بسر اوج معانی پرواز
ماجه دل بردن نیرنگ ادای معنی — قلم ماست درین راه محبت غماز
عمر من این سخنم برد بخواب غفلت — سخن من بود افسانهٔ شبهای دراز
بسکه بوبال پر از گرمی گفتار منست — دیگری چون من دل آشفته ندارد شیراز

قلم را ببر صفحهٔ خامی بود — رقص طاوس زینت دین گلشن ناز
مدد ای خامه به بستانی الفاظ بست — مدد ای فکر بگلهای معانیت نیاز
هان سر و برگ ارادت که کشایم پر و بال — هان پر و بال عقیدت که نمایم پرواز
ای فلک تو چه بلائے که مرا آزاری — داور ماست رهی پرور و هم بنده نواز
میر صدیق حسن خان بهادر که مدام — قلمش سحر طرازست و بیانش اعجاز
آن جنیبت کش اقلیم امارت که بود — کاسمانها بودش بنده منظور نگهت ناز
همتش میل نماید چو بسوی اعلا — طبع عالیش گراید چو بسوی اعزاز
ق
آفتابی کند از ذرهٔ خاکی شگفت — عجبی نیست اگر بیت برآید بفراز
کی ز مدح دگران حرف زند مدح‌کش — چون صدا برونهد آهنگ حقیقت ز مجاز
بنوشتیم ز اخلاص هزاران دفتر — بنویسیم ره مدح بگام ایجاز
با وجودش به چنین قول نزیبد علی — که اگر با تو نسازند تو خود با همه ساز
عهد ما من ست عجب نیست دل از جور بتان — ور شکنج خم گیسو بکشد گر آواز
قلم او که بود شاخ نهال خوبی — رقم او همه رازست و خرامش همه ناز
علما را بتلمذ به نشانند به ادب — فضلا را پی تقلید فزاید به نیاز
دانه خرمن کند آید چو بسوی تفصیل — خرمن از دانه کشد گر نماید ایجاز
خامه کش مانی از تنگ طراز معنی ست — نگه ار زانی نقشی ست که چی گردد باز
قلمش نادره زائی رقم اوست دگر — رقمش پرده‌گشائی سخنش آمده باز
میرم آن قصد که گیسوی معانی برتافت — شاهد آرای بیان آمده نازم انداز
تمنای جنابش بگراید بحرص — بتماشای کتابش بفزاید ز آز
آنکه از بهر طلاکاری هر صفحهٔ او — زر خورشید برانست که آید بگداز
ای همین سحر طرازی که نظیرت نبود — ای همین بنده‌نوازی که نداری انباز
ای که گر نثر من از وصف عظیم تو شد — ای که گر نظم من از مدح شریفت ممتاز
غیر و انشای ثنائی تو بفرما بچه برگ — غیر و آهنگ ولائی تو بفرما بچه ساز
دیگران راست بصد کام سخن گفتن نغز — آن شهیدست که بخویش کشاید آواز
تا بمدح تو کهن مشق زبان گردانیست — آسمان نیز بر آنست که گردد دستان

زآیات مهر حسنه آیتی — ز دیوان لطف ازل یک رقم
جبینش طباشیر صبح کمال — دلش معدن گونه گونه حکم
اماما بمحراب دین نبی — چراغی بمشکات بیت الحرم
نظیرش نیابی میان عرب — مثالش نه بینی درون عجم
بهر داستانی که گیرد قلم — مرصع نگار و جواهر رقم
درین عصر فرخ سعادت نشان — وجود شریفش بسی مغتنم
بتالیف و تصنیف اسفار دین — خداداد توفیق و نصرت بهم
یکی نامه آراسته مینونگار — اصول حدیث نبی زد رقم
قوی و ضعیف و صحیح و حسن — ازین نسخه گردد ممیز زهم
تجسس کنان سال تاریخ را — باکناف آفاق گشتی ز دم
بدستم نیفتاد سر رشته — پی سال مقصود بی بیش و کم

بناچار گفتم من از روی چاره
اصول حدیث آمد اندر رقم

سنه ۱۲۹۲ هجری

صحت نامه منهج الوصول الی اصطلاح احادیث الرسول صلی الله علیه وسلم

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۳	۵	سبعة عشر	سبع عشرة	۴۵	۲	ازانجمله	ازان جمله از
״	۷	واشقاه	واشفاه	۴۷	۱۲	بنیة	بینة
۵	۴	معرفت	معطوفت	״	۱۶	ابولة	اسئلة
۷	۱۱	باشد	نباشد				
۱۰	۲۵	ومعنی متواتر	ومعنی اوتواتر	۵۰	״	وشبه	وشبهه
۱۲	۱۶	کتب	کتب	۵۲	۵	پرووه	پروده
״	۱۸	منشد	مشید	״	۱۹	عنعنت	عنعنة
״	۲۱	شبه	شبهه	۵۳	۲	من ینفی	ینفی
۱۷	۲۵	آخری	اخری	״	۳	ومالک	مالک
۲۰	۲۳	چهار	پنج	״	۱۹	اور	اورا
۲۴	۵	دین وضبط	دین وضبط	۵۷	۳	اگر اجماع	اگرچه اجماع
۲۵	۲۲	وجید	وجید	״	۸	فلان عن فلان	فلان عن فلان عن فلان
۲۶	۲	بخاری ومسلم	بخاری	۶۲	۶	آذار	آذر
״	۱۵	یاباقی	باباقی	۶۳	۱۲	روایت	وروایت
۲۷	۱۸	ومن	ومن	۶۴	۳	التعیانیة	التحتانیة
۲۸	۸	بان	ان	״	۶	برای	برا
״	۱۷	عمرو	ازعمرو	۶۹	۲۳	یاخیر	یاغیرش
۳۰	۱۰	لتاتیم	لتاقتیم	۷۰	״	لاعددی	لاعدوی
״	۲۰	صحیحه	صحیحین	۷۱	۲۵	آنها	آنها
۳۱	۷	صحیح	صریح	۷۲	۶	تحری	ازتحری
۳۴	۲۵	نوشته اند	نوشته	״	۱۵	ابن ایثر	ابن اثیر
۳۵	۲	بهاو	بها	۷۹	۹	باامکات	بامکان
۳۶	۸	چهار	سه	״	۱۴	وانی	وانی

صفحہ	سطر	خطا	صواب
٨٢	٤	قال قال	قال
"	٢٣	للشاذ	الشاذ
٨٣	١٣	یعید	بعید
٨٤	٢	ای توبع	ای اذا تولع
٨٥	١	عیینتہ	عیینة
"	٢	"	"
"	٢١	احدہما	احدہما
٨٧	١٣	درسفیان	سفیان
"	١٩	قرارت	قرأت
٨٩	١٢	عیینتہ	عیینة
٩٠	٩	اسمہ	اسم
٩٣	٢٤	مزو	مروہ
٩٥	١٥	تقشعر	یقشعر
"	٢٤	العزة	الغرة
٩٨	١٢	ایئہ	ائمہ
١٠١	١٩	الثفات	الثقات
١٠٥	١	وبن عمرو العاص	بن العاص
"	٢	فیا	فیما
"	٣	ذکرا	ذکروا
١٠٦	٦	عدولہ	عدولہ
١٠٩	٢٢	متہم بالوضع لفظة وماکزاب	لفظة متہم بالوضع واما کذاب
١١١	١	اوردہا	واردہا
١١١	٢	صدوق	گویند صدوق
"	٢٣	وکذا	کذا
١١٢	٤	ثلاثة	ثلاثہ
١١٣	٣	الرأی	الرائی
"	٢٣	ذ	اذا
١١٤	٢٠	راوی	راوی او
١١٥	١٥	ودنیق	دوینق
١١٩	١٩	الداعیة	الداعي
"	٢٤	الداعیة	الداعي
١٢١	١٢	لم یقویہ	لم یقویہ
"	١٥	یکون	بکون
١٢٤	٢١	اربعہ	ترابعہ
١٢٥	١٧	آرای	آراء
١٢٦	٤	تنفخ	ینفخ
١٢٧	٦	محالس	مجالس
١٣٠	١٠	گفتۂ	گفتہ
"	"	انر	از
١٣١	"	قرارت	قرأت
١٣٣	٢٤	لماشتیک	لماشیتک
١٣٦	١	تزداو	تزداد
"	٦	بفلان	لفلان
١٤٠	٩	العاوم	المعلوم
١٤٤	٢٥	یضاد	بغداد

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۴۶	۱۱	مادد	ماؤه	۱۷۲	۱۱	البُراز	البزاز
۱۴۸	۱۴	البحر	مارالبحر	″	۱۲	مشبهه	مشتبه
۱۵۰	۲۵	شبهه	شبیه	۱۷۳	۴	واحد	واحدا
۱۵۵	۲۰	فلایسقط	فلایسقطه	″	۱۵	جبیب	حبیب
۱۵۶	۶	چهارم	پنجم	۱۷۴	۱۷	بن امه والبوذهی	بن بجنیة وهی امه
″	۱۷	التنیه	التنبیه			بجنیة	والبوه
۱۵۷	۶	مخضرمین	مخضرمین	۱۷۷	۲	عمربن زراه	عمرو بن زراره
″	۱۰	وزیدة	وزبدة	۱۷۹	۵	الکنیته	الکنیة
۱۵۸	۱۵	ازدی	ازوی	۱۸۰	۱۹	آذان	اذان
″	۱۹	وگفته	وبعضی گفته	۱۸۱	۹	مکروه	مکروهه
″	۲۵	اوزاک	ادراک	۱۸۴	۱۳	بن عتیق	بن ابی عتیق
۱۶۲	۷	فبغضی	فببغضی	۱۸۶	۱۱	التنبیه	التنبیه
۱۶۳	۱	لکفیتکموه	لکفیتکموه	۱۸۷	۱۰	عبیف طلحه و	وعسیف طلحه ابن
″	۵	موثوقون	موثقون	″	۱۵	ابی ریاح	ابی رباح
″	۶	النبین	النبیین	″	۲۵	سادوس	ساد
۱۶۵	۱۶	سالئه	سأله	۱۸۸	۱۰	ایها	ایها
″	۲۰	واربعون	واربعة	۱۸۹	۱۸	ذکر تاریخ	تاریخ
″	۲۴	کثیرة	کثرة	۱۹۳	۸	صغاء	صنعاء
۱۶۹	۲۱	ضیزی	ضیزی	۱۹۴	۲۵	بودل	ودل
۱۷۰	۱	ادلیس	اولیس	۱۹۶	۸	زجز	زجر
۱۷۱	۷	وجبین	دُجین	۱۹۷	۲۲	فرفة	فرقة
″	۱۴	لا لتوحید	لانوحید	۱۹۸	″	بلشنبند	نقشبند
″	۲۰	وکنیة	وکنیته	۲۰۱	۱۶	شمارا	شمار

صفحه	سطر	خطا	صواب
۲۰۳	۴	اول تر	اولی تر
۲۰۹	۱	مختصری	مختصر
۲۱۲	۱۲	دیگراز محمد شمنی	دیگراز شیخ محمد اکرم بن عبدالرحمن المکی مسمی بامعان النظر فی توضیح نخبة الفکر واین را ممزوج نوشته دیگراز محمد شمنے
۲۱۳	۱۴	لیغینی	یغنینی
۲۱۴	۲	الصلوت	الصلوات
〃	۱۵	آثار	اثار
۲۱۵	۱۶	اقضلهم	افضلهم
〃	〃	اقرضهم	افرضهم
۲۱۷	۷	یبتجي	یبتغی
۲۱۷	۸	ذاصفر	ذاصغر
〃	۱۷	یصبجهم	یصبحهم
〃	۲۵	ایمرا	امرئ
۲۱۹	۱۹	ذکریا	زکریا
۲۲۰	۱۲	قلت	فقلت
۲۲۱	۴	مصطفی	المصطفی
〃	۶	تسمیة	تسمیته
〃	۱۷	هدوا	هدّ
۲۲۲	۱۳	احسن کاشئی	اعطی کاشئی
۲۲۶	۱	جهلت	جبلت
〃	۳	والغدام	وانعدام
〃	۱۴	بَی عدّ	بی عدّ
۲۲۸	۴	وتالیت	تالیف

تمت

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من طاف بالبيت خمسين مرة خرج من ذنوبه كيوم ولدته امه اخرجه الترمذي قلت
المقصود بذلك خمسون طوافا كاملا فون الاشواط وعن ام سلمة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
من اهل بحج او عمرة من المسجد الاقصى الى المسجد الحرام غفر له ما تقدم من ذنبه وما تاخر او وجبت له الجنة شك الراوي ايتهما قال
اخرجه ابو داود وابن ماجة وعن ابن عباس رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لامرأة من الانصار يقال
لها ام سنان عمرة في رمضان تقضي حجة او حجة معي فاذا جاء رمضان فاعتمري فان عمرة فيه تعدل حجة اخرجه الشيخان الى قوله معي والنسائي
بتمامه وعن ابي بكر بن عبد الرحمن قال جاءت امرأة الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت اني كنت تجهزت للحج فاعترض
لي فقال اعتمري في رمضان فان عمرة فيه كحجة اخرجه مالك وابو داود وعن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم ما عمل آدمي عملا يوم النحر احب الى الله تعالى من اراقة الدماء انها لتاتي يوم القيامة بقرونها واشعارها واظلافها
وان الدم ليقع من الله بمكان قبل ان يقع في الارض فطيبوا بها نفسا اخرجه الترمذي وزاد رزين وان لصاحب الاضحية
بكل شعرة حسنة وعن ابي بكر الصديق رضي الله عنه قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم اي الحج افضل قال العج والثج
اخرجه الترمذي قلت العج رفع الصوت بالتلبية والثج اراقة دماء الهدي والضحايا وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم جهاد الصغير والكبير والضعيف والمرأة الحج والعمرة اخرجه النسائي وعن علي رضي الله عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ملك زادا وراحلة تبلغه الى بيت الله الحرام ولم يحج فلا عليه ان يموت يهوديا
او نصرانيا وذلك ان الله تعالى يقول ولله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا اخرجه الترمذي وقال هذا حديث
غريب وفي اسناده مقال وهلال بن عبد الله مجهول والحارث يضعف في الحديث قلت وقد روي ايضا بمعناه عن ابي امامة
والحديث اذا روي من غير وجه وان كان ضعيفا غلب على الظن صدقه وعن ابي امامة قال قال رسول الله صلى الله عليه و
سلم من لم يمنعه من الحج حاجة ظاهرة او سلطان جائر او مرض حابس فمات ولم يحج فليمت ان شاء يهوديا وان شاء نصرانيا
رواه الدارمي وعن عائشة قالت قلت يا رسول الله على النساء جهاد قال نعم عليهن جهاد لا قتال فيه الحج والعمرة رواه
احمد وابن ماجة واسناده صحيح وعن ابي هريرة قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم اي العمل افضل قال ايمان بالله
ورسوله قيل ثم ماذا قال الجهاد في سبيل الله قيل ثم ماذا قال حج مبرور متفق عليه قلت وهو ما لا يخالطه الاثم ولا سمعة ولا
رياء وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من حج لله فلم يرفث ولم يفسق رجع كيوم ولدته امه متفق عليه قلت
الرفث التصريح بذكر الجماع قال الازهري هو كلمة جامعة لكل ما يريد الرجل من المرأة وقيل الرفث في الحج اتيان النساء والفسوق
السباب والجدال المماراة مع الرفقاء والخدم ولم يذكر الجدال في الحديث اعتمادا على الآية وعنه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم الحجاج والعمار وفد الله ان دعوه اجابهم وان استغفروه غفر لهم رواه ابن ماجة وعنه قال سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول وفد الله ثلثة الغازي والحاج والمعتمر رواه النسائي وابن حبان في صحيحه والحاكم وصححه على

شرط مسلم وزاد ابن حبان في بعض طرقه دعاهم فاجابوا وسالوه فاعطاهم رواه البيهقي في شعب الايمان قلت
الوفد الذين يقصدون الامراء لزيارة واسترفاد والعمار جمع عامر بمعنى معتمر من عمر بمعنى اعتمر [١٩] وعن ابن عمر
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا لقيت الحاج فسلم عليه وصافحه ومره ان يستغفر لك قبل
ان يدخل بيته فانه مغفور له رواه احمد [٢٠] وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
من خرج حاجا او معتمرا او غازيا ثم مات في طريقه كتب الله له اجر الغازي والحاج والمعتمر رواه البيهقي في شعب
الايمان [٢١] عن ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الطواف حول البيت مثل الصلوة الا انكم
تتكلمون فيه فمن تكلم فيه فلا يتكلمن الا بخير رواه الترمذي والنسائي والدارمي و ذكر الترمذي جماعة وقفوه على ابن عباس
[٢٢] وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم نزل الحجر الاسود من الجنة وهو اشد بياضا من اللبن فسودته
خطايا بني آدم رواه احمد والترمذي وقال هذا حديث صحيح [٢٣] وعن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول ان الركن والمقام ياقوتتان من ياقوت الجنة طمس الله نورهما ولو لم يطمس نورهما لاضاءا ما بين المشرق والمغرب
رواه الترمذي [٢٤] وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في الحجر والله ليبعثه الله يوم القيامة له عينان
يبصر بهما ولسان ينطق به يشهد على من استلمه بحق رواه الترمذي وابن ماجة والدارمي وحسنه ابو حاتم قال الهروي
على ههنا بمعنى اللام لان اللام للنفع وعلى للضرر يعني من استلمه عن اعتقاد صحيح ومحبة واعزاز له يشهد له بخير ومن استلمه
عن استخفاف واستهزاء يشهد عليه بشر ويكون له يوم القيامة خصما [٢٥] وعن عبيد بن عمير ان ابن عمر كان يزاحم
على الركنين زحاما ما رايت احدا من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم يزاحم عليه قال ان افعل فاني سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان مسحهما كفارة للخطايا وسمعته يقول من طاف بهذا البيت اسبوعا فاحصاه
كان كعتق رقبة وسمعته يقول لا يضع قدما ولا يرفع اخرى الا حط الله عنه بها خطيئة وكتب له بها حسنة رواه
الترمذي [٢٦] عن عابس بن ربيعة قال رايت عمر يقبل الحجر ويقول اني لاعلم انك حجر ما تنفع ولا تضر ولولا اني رايت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقبل ما قبلتك متفق عليه [٢٧] وعن ابي هريرة ان النبي صلعم قال وكل به سبعون
ملكا يعني الركن اليماني فمن قال اللهم اني اسالك العفو والعافية في الدنيا والآخرة ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة
حسنة وقنا عذاب النار قالوا آمين رواه ابن ماجة [٢٨] وعنه رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم
قال من طاف بالبيت سبعا ولا يتكلم الا سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله محي عنه
عشر سيئات وكتب له عشر حسنات ورفع له عشر درجات ومن طاف فتكلم وهو في تلك الحال خاض في الرحمة
برجليه كخائض الماء برجليه رواه ابن ماجة [٢٩] وعن عائشة رضي الله عنها قالت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال ما من يوم اكثر من ان يعتق الله فيه عبدا من النار من يوم عرفة وانه ليدنو ثم يباهي بهم الملائكة فيقول ما اراد

هولا رواه مسلم ؎ وعن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده ان النبي صلى الله عليه وسلم قال خير الدعاء دعاء يوم عرفة وخير ما قلت انا والنبيون من قبلي لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شئ قدير رواه الترمذي وروى مالك عن طلحة بن عبيد الله الى قوله لا شريك له ٢١ وعن طلحة بن عبيد الله بن كريز ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما رئي الشيطان يوما هو فيه اصغر ولا ادحر ولا احقر ولا اغيظ منه في يوم عرفة وما ذاك الا لما يرى من تنزل الرحمة وتجاوز الله عن الذنوب العظام الا ما رئي يوم بدر فانه قد رأى جبريل يزع الملائكة رواه مالك مرسلا ٢٢ وعن جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان يوم عرفة ان الله ينزل الى السماء الدنيا فيباهي بهم الملائكة فيقول انظروا الى عبادي اتوني شعثا غبرا ضاجين من كل فج عميق اشهدكم اني قد غفرت لهم فيقول الملائكة يا رب فلان كان يرهق وفلان وفلانة قال يقول الله عز وجل قد غفرت لهم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فما من يوم اكثر عتيقا من النار من يوم عرفة رواه في شرح السنة قوله ضاجين اي رافعين اصواتهم بالتلبية الضج رفع الصوت والجزع والتفزع قوله يرهق اي يتهم بسوء وينسب الى غشيان المحارم ٢٣ وعن عباس بن مرداس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دعا لامته عشية عرفة بالمغفرة فاجيب اني قد غفرت لهم ما خلا المظالم فاني آخذ للمظلوم منه قال اي رب ان شئت اعطيت المظلوم من الجنة وغفرت للظالم فلم يجب عشيته فلما اصبح بالمزدلفة اعاد الدعاء فاجيب الى ما سأل قال فضحك رسول الله صلى الله عليه وسلم او قال تبسم فقال له ابو بكر وعمر بابي انت وامي ان هذه لساعة ما كنت تضحك فيها فما الذي اضحكك اضحك الله سنك قال ان عدو الله ابليس لما علم ان الله عز وجل قد استجاب دعائي وغفر لامتي اخذ التراب فجعل يحثوه على راسه ويدعو بالويل والثبور فاضحكني ما رأيت من جزعه رواه ابن ماجه وروى البيهقي في كتاب البعث والنشور نحوه قوله ما خلا المظالم اي حقوق الناس قوله يدعو الويل اي يقول يا ويلاه يا ثبوراه والويل حلول الشر وهي كلمة عذاب او اسم واد في جهنم والثبور الهلاك والمراد بالامة قالوا هم الواقفون بعرفة ومن ههنا قيل ان الحج يكفر حقوق العباد ايضا وقيل هو محمول على المظالم التي تاب عنها فاداء الحقوق ٢٤ عن يحيى بن الحصين عن جدته انها سمعت النبي صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع دعا للمحلقين ثلثا وللمقصرين مرة واحدة رواه مسلم ٢٥ عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لمكة ما اطيبك من بلد واحبك الي ولولا ان قومي اخرجوني منك ما سكنت غيرك رواه الترمذي وقال هذا حديث حسن صحيح غريب اسنادا قلت وفي رواية عبد الله بن عدي بن حمراء قال رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم واقفا على الحزورة فقال والله انك لخير ارض الله واحب ارض الله الى الله ولولا اني اخرجت منك ما خرجت رواه احمد والترمذي وابن ماجة وابن حبان والنسائي وسعيد بن منصور قال الترمذي حديث حسن صحيح قوله الحزورة بفتح الحاء المهملة وسكون الزاء المعجمة على وزن قسورة هي في الاصل بمعنى التل الصغير

سمي بذلك موضع بمكة لان هناك تلا صغيرا وفي العقد الثمين الحزورة كانت سوقا بمكة سابقا وقد دخل في المسجد الحرام
فيما زيد فيه وهو محل المنارة المعروفة الآن بباب الوداع انتهى وعن عياش بن ربيعة المخزومي قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم لاتزال هذه الامة بخير ماعظموا هذه الحرمة حق تعظيمها فاذا ضيعوا ذلك هلكوا رواه ابن ماجة
قلت وقد ضيعت الامة بعض تعظيمها منذ زمان كثير فلذا ترهم قد هلكوا وقلوا ثم ماذا يكون بعد ذلك
والله اعلم وعن عمرو بن الاحوص قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول في حجة الوداع الا وان الشيطان قد ايس
ان يعبد في بلدكم هذا ابدا ولكن ستكون له طاعة فيما تحتقرون من اعمالكم فسيرضى رواه ابن ماجة والترمذي وصححه
وعن سعد بن ابي وقاص ١٢ قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني احرم ما بين لابتي المدينة ان يقطع عضاهها او يقتل صيدها و
قال المدينة خير لهم لو كانوا يعلمون لايدعها احد رغبة عنها الا ابدل الله فيها من هو خير منه ولا يثبت احد على لاوائها
وجهدها الا كنت له شفيعا او شهيدا يوم القيامة رواه مسلم قلت قيل هذا الابدال في زمنه صلى الله عليه وسلم والظاهر
انه مطلق شامل لجميع الازمان وعن ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من استطاع ان يموت
بالمدينة فليمت بها فاني اشفع لمن يموت بها رواه احمد والترمذي وقال هذا حديث حسن صحيح غريب اسنادا
وعن انس عن النبي صلى الله عليه وسلم اللهم اجعل بالمدينة ضعفي ما جعلت بمكة من البركة متفق عليه وعن عائشة قالت
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم حبب الينا المدينة كحبنا مكة او اشد متفق عليه مختصرا وعن جابر بن سمرة قال سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله سمى المدينة طابة رواه مسلم وعن يحيى بن سعيد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما على
الارض بقعة احب الي ان يكون قبري بها منها ثلث مرات اي المدينة رواه مالك مرسلا وعن ابي هريرة
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم اغفر للحاج ولمن استغفر له رواه البيهقي وصححه الحاكم قلت وعن
مجاهد قال قال عمر رضي الله عنه يغفر للحاج ولمن استغفر له الحاج بقية ذي الحجة والمحرم وصفر وعشر من شهر ربيع الاول
رواه ابن ابي شيبة في مصنفه وعن ابي امامة رضي الله عنه وواثلة بن الاسقع قالا قال رسول الله صلى الله عليه و
سلم اربعة حق على الله عونهم المتزوج والمكاتب والغازي والحاج اخرجه الشيخ محب الدين الطبري وعن ابن عمر
رضي الله عنهما قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما ترفع ابل الحاج رجلا ولا تضع يدا الا كتب الله بها حسنة
ومحى عنه بها سيئة ورفع بها درجة رواه البيهقي وابن حبان في صحيحه وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم تعجلوا الى الحج فان احدكم لايدري ما يعرض له رواه ابو القاسم الاصبهاني قلت وهنا تم الاربعون
حديثا والحمد لله الذي بنعمته تتم الصالحات وقد اردفتها بابيات عليها ختم الكلام وصلى الله وسلم على سيدنا محمد وآله
وصحبه افضل الصلوة والسلام

مرحبا مرحبا واهلا وسهلا　　بعروس على المحبين تجلى　　لبست حلة الجمال وزفت

ازوركم والهوى صعب مسالكه　والشوق يحمل والآمال تسعده　ليس المحب الذي يخشى مهالكه　ولا شدة الاسفار يبعده ١٢ منه

سلبت المشوق قلبا وعقلا
واتينا شعثا وغبرا لنلبي
وعلمنا بان وصلك اعلى
تحت ظل الاراك اضحى طريحا
وزمان السرور عنه تولى
والتزام الستور والدمع يجري
الف سهلا بالزائرين واهلا
فاشكروا الله مذ دعاكم اليها
قد صفا الوقت والحبيب تجلى

قد هجرنا الديار والاهل شوقا
ودموع الاشواق تزداد هطلا
كم مشوق قد رام منك وصالا
باكي العين عن جمالك خلا
اي شئ يكون في الارض جمعا
من مزور وكعبة الله تجلى
قد عفا الله عنكم وحباكم
واعاد العسير يا قوم سهلا
ما ترى الصيد عندها كيف يحمى

وقطعنا القفار وعرا وسهلا
ثم بعنا النفوس بيع سماح
قبل موت فلم ينل منك وصلا
عاقه حظه فعاد حزينا
كطواف القدوم والسعي اجلى
رفعت برقع الجمال ونادت
برضاه وزادكم منه فضلا
بادروا الان للطواف وقوموا
وكذا الطير فوقها ما تعلى

وصلاة على النبي الفتى لا
وسلام على المدني ليس يبلى

قال العبد الضعيف الراجي رحمة ربه القوي ذو الفقار احمد النقوي البهوپالي عفا الله عنه باعنائه واستعمله فيما يحب ويرضاه قد تم بحمد الله سبحانه طبع اربعين حديثا في فضائل الحج والعمرة من تاليفات من هو جبهة الزمان غرة ولعيون الاعيان قرة ذو المصنفات الباهرة والمؤلفات الزاهرة الذي قد شهر المهند لنصرة السنة الغراء واجال يراعه في مضمار عون الحنيفية السمحة السهلة البيضاء فاصاب واجاد واوضح مناهج الصدق والسداد واخمد نيران الجهل والطغيان ورفع منارات العلم والايقان فكم من سنة قد نضب ماؤها فعاد بسعيه وجده رواؤها وبهاؤها وكم من بدعة قد اورقت اشجارها واينعت ثمارها فاجتاحها من اصلها حتى لا يعرف مكانها ولا تشخص آثارها فحري بان يقال هو في هذا الدور الآخر مجدد الدين المتين فناصر سنن سيد المرسلين وماحي بدع المبتدعين ودامغ تاويل الجاهلين وهو الامير الكبير عالي الهمم صاحب السيف والقلم نواب والاجاه امير الملك سيد محمد صديق حسن خان صاحب بهادر لا زال بالعز والكرامة والتفاخر في عهد حكومة الرئيسة المعظمة العلية ذات المجد والدولة البهية التي بهرت آياتها وظهرت بركاتها ربة المجد الشامخ صاحبة العز الباذخ مالكة العوارف والنعم حضرتنا نواب شاهجهان بيگم بارك الله في جاهها وعزها وعليها النعم هذا وقد اهتم بطبعه المتخلق بالاخلاق المرضية المتحلي بالمزايا الرضية مورد مراحم الرحيم الرحمن المولوي محمد عبد المجيد خان صانه الله عما شان وبتصحيحه الشيخ الصالح الناقد البصير ذو الذهن الثاقب والراي الصائب مطبع انظار الواحد الاحد المولوي محمد عبد الصمد القناوري لا زال بالنعيم والعيش الرغد وبكتابة الكاتب الراسخ البرعي عن آئين المنشي احمد حسين الصديقي البهوپالي سلمه القوي وكان اتمام تحبيره واكمال وضاع تحريره في اوائل شهر صفر من ثلاث وتسعين من القرن الثالث عشر من هجرة سيد الاوائل والاواخر عليه وعلى آله الصلوة والسلام ما طلع البدر التمام وفاح مسك الختام وحين بلغ الكلام الى هذا المقام وجد كتبه ذلك

مهرق شريف الى جناب المولف دام مجده من عند الشيخ الصالح العارف التقي النقي مولانا احمد بن عيسى الحنبلي
المشرقي عالم نجد ادام الله بالعز والمجد وهذه نسخته بسم الله الرحمن الرحيم احمد الله على نعمائه المترادفة واشكره
على آلائه المتكاثرة واقر له بالفضل اقرار موقن عارف فسبحان المولى المنعم التالد والطارف وتعالى المتفضل
بتحقيق الايمان والمعارف اللهم لك الحمد على ما وفقتنا له من نعمة الاخلاص والتوحيد ولك الشكر على ما خلصتنا من
اشراك الاشراك والتنديد اللهم اليك الوسيلة باسمائك الحسنى وصفاتك العلى ان تثبتنا على الكتاب والسنة وتوفقنا لاتباع
ما شرعه الرسول وسنه وان تجعل اتباعنا له من جميع الاشراك والبدع جنة وان تستعملنا واحبابنا باعمال اهل الجنة اللهم صل على
صاحب الوحي والرسالة الخارق من حلبة الفصاحة والبسالة الذي اصعدته ذرى الملكوت وعطية الكتاب وقرنت لطاعته
بعظيم الثواب والعقاب وعلى آله الذين تساندوا في رياض نبوته واصحابه الذين تقلدوا السيوف لنصرته في دعوته وسلم
تسليما كثيرا الى جناب الاخ المكرم الفاضل والذاب عن سنة رسول الله المناضل المتحلي بحلي الافاضل والمتخلي بتوفيق الله عن سفساف
الرذائل بدر العلم الزاهر وبحر المجد الزاخر الحسيب النسيب المبجل المحترم نواب والا جاه امير الملك السيد محمد صديق حسن خان
بهادر اصلح الله تعالى اعماله وبلغه في الخيرات آماله ولا زالت صفقته غير خاسرة وسعادة دنياه متصلة بسعادة الآخرة
وبعد فالداعي للداعي ان يحلي هذا الطرس بمسك المداد هو تظاهر الشوق وتوافر التوق والوداد والمحبة الايمانية المندوب
اعلامها للمحبوب اذ هي الموجبة لتآلف القلوب هذا والمولى سبحانه قد من على الحقير بالتشبث بالعلم الشريف وجاد عليه
بالتعلق باذيال الشرع المنيف وقد لقي جملة من المشايخ المهرة وقرء جملا من الكتب المعتبرة لاسيما كتب الفقه الجليل العلي
في المذهب النبيل الحنبلي وطالع وقرأ جملة من كتب الشيخين الجليلين العالمين العاملين الناسكين القدوتين شيخي الاسلام
ودقي الامام البحر الزاخر وحاوي الفضائل والمفاخر شيخ الاسلام والمسلمين القائم ببيان الحق ونصر الدين ابي العباس
احمد بن عبد الحليم بن تيمية والامام الهمام والحبر القمقام الزاهد العابد والناسك الخاشع الزاهد شمس الدين ابي عبد الله
محمد بن ابي بكر المعروف بابن قيم الجوزية قدس الله روحيهما في الجنة العلية فمن تصانيف الاول كتاب العقل والنقل
ومنهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة القدرية والصارم المسلول على شاتم الرسول واقتضاء الصراط المستقيم لمخالفة
اصحاب الجحيم والجواب الصحيح لمن بدل دين المسيح والعقيدة الحموية والواسطية والتدمرية والجواب على حديث النزول ورفع
الملام عن الائمة الاعلام وجملة كثيرة من فتاواه الشريفة وقواعده المنيفة ومن تصانيف الثاني الهدي النبوي و
اعلام الموقعين عن رب العالمين ومدارج السالكين شرح منازل السائرين وعدة الصابرين ومفتاح دار السعادة
والكافية الشافية في الانتصار للفرقة الناجية وهداية الحيارى في اجوبة اليهود والنصارى واجتماع الجيوش الاسلامية
على غزو المعطلة والجهمية وروضة المحبين ونزهة المشتاقين وغيرها مما لم يحضر ذكرها الآن وقرأت جملة مستكثرة
من كتب المذهب الحنبلي كشرحي الاقناع والمنتهى والفروع والانصاف وطالعت جملة من كتب التفسير والحديث

ان هذا العلم دين فانظروا عمن تأخذون دينكم

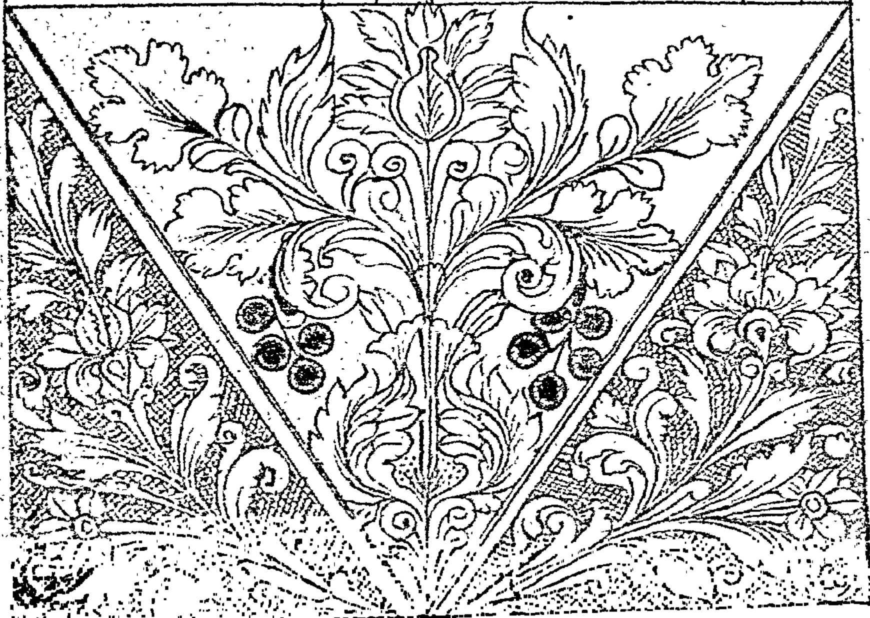
حین برکت قرین که خلاصه ازمان حمیده و اوقات سعیده باشد بعون الٰهی



باهتمام امیدوار غفران بنده عبد المجید خان مهتمم مطابع عالیه ریاست بهوپال محمیه

در مطبع شاهجهانی بکمال صفا و لطافت طبع شده مفید عام گردید

فهرست کتاب سلسلة العسجد فی ذکر مشایخ السند



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اجاز على العلم الصحيح والعمل الحسن احسن اجازة، ووعد بوجادة ذلك يوم مناولة الكتاب باليمين وعدا لا يخلف سبحانه انجازه، واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له شهادة يضحى بها العمل الموقوف مرفوعا ويتصل بها ما كان مقطوعا، واشهد ان محمدا عبده ورسوله المنزل عليه خير الكلام واحسن الحديث المسلسل بين الورى في القديم والحديث صلى الله عليه وسلم وعلى آله وصحبه صلوة وسلاما يرفع بها كل معضل ويهتدي بها كل من جانب سبيل الصواب وضل بعده نموده مى آيد كه اين كراسه ايست مختصره در ذكر مشايخ سند علم حديث شريف كه محرر سطور را اجازت درس وتدريس دواوين اسلام بواسطهٔ ايشان حاصل شده ونيز در روايت اين فن كريم براى طلبهٔ علم دين حواله بران رفته مسمى بسلسلة العسجد في ذكر مشايخ السند واين عجالهٔ نافعه ومقالهٔ رائعه مشتمل ست بر يك مقدمه وشش فصل ويك خاتمه مقدمه در بيان فضيلت علم حديث ومزيتاو بر جميع علوم عقليه ونقليه فصل اول در ذكر سند كتب سنت مطهره از صحاح سته وجز آن از خود تا اساتذه ومشايخ خويش فصل دوم در ذكر سند احاديث مسلسله فصل سوم در نقل عبائر اجازات مشايخ بالفاظهم فصل چهارم در ذكر بعض فضائل اين سيمون فصل پنجم در ذكر بعض فوائد متعلقه بسند علم حديث شريف وبيان طبقات كتب سنت مطهره فصل ششم در ذكر فهرست كتب ملتقات خود خاتمه در تاديهٔ حمد وشكر حق سبحانه وتعالى

مقدمه در بیان فضل علم حدیث شریف علی صاحبه الصلوة والسلام من هذا العبد الضعیف باید دانست
که علم مبارک سنت مطهره نبینا و فن احادیث شریفه غرا مزیتی و کرامتی دارد که هیچ علم و هنر و فضل و کمال بشر بپایه
والا مایه آن نمیرسد و کیف که علم کتاب عزیز و عقائد اسلام و احکام شریعت حقه بحذافیره و اوامر و نواهی ملت صادقه
جلیله بقیره و قطمیره موقوف بر بیان رسول خداست صلی الله علیه وآله وسلم و کشفیات و الهامیات اولیاء و عقلیات و
فلسفیات عدا و هواجس خواطر و مدارک ضمائر و مفاهیم عبائر و معلومات مشاعر بلکه نتائج جمیع صدور و فوائد جمله سرائر را
تا باین میزان عدل نسنجند و برین معیار نقد نزنند لائق اعتبار و درخور التفات و شایسته اعتماد و قابل استناد نمی توانند شد
پس این علم شریعت و فن منیف بمثابه صراف نقود جمیع علوم ملل و نقاد جواهر جمله فنون نحل ست و هرچه از وجوه تفسیر
و ادله احکام و شعوب عقائد اسلام و تفریع مسائل و مآخذ طرق سلوک الی الله در نقد این صیرفی کامل العیار بالغ
الانظار جید و سره برآید قابل ترویج در زمره مسلمین مومنین و شایسته داد و ستد در جرگه موحدین متبعین ست و آنچه
زیف و ناسره و مغشوش برآید لائق طرد و رد و انکار و کالای بد بریش خاوند بود کائنا ما کان و من کان و اینما کان
وممن کان زیرا که قول هر کس ماخوذ و متروک ست الا رسول الله صلعم پس حکم سلطان این علم نافذ و ماضی بر جمیع علوم دینیه
و فنون ملیه از عقلیه و نقلیه و وهبیه و کشفیه ست و اتباع سنت مطهره و اعتصام بحبل الله که سرمایه سعادت سرمدی
و پیرایه حیات ابدی و کیمیای نجات و اکسیر فوز بدرجات و مقدم بر همه امور و سراپا رحمت و نور و عین برکت و سرورست
وابسته بدامن پاک این علم مبارک ست لا غیر ه بروز حشر نپرسند ز آثار از آراء همین حدیث در آنجا ترا بکار آید و اگر
یکی بنظر غائر و بصر امعان تامل کند و از قعر دل و ته خاطر تفکر فرماید دریابد که هر علم را خاصیتی ست که نفس ناطقه انسانی
بمزاولت آن کیفیتی از کیفیات نیک یا بد بهم میرساند و برنگ حسن یا قبح آن علم رنگین میگردد چنانکه تجربه کاران و کارآگهان
گفته و نوشته اند که اشتغال آدمی در بدو طلب بعلم حساب موجب غلبه صدق بر تحصیل اوست و ابتلا بعلم منطق و معقول
و حکمت اوائل که فن کفار یونان ست مورث غلظت فواد و ظلمت روح و فقد مرادست و توغل در فقه رسمی سبب
رعونت نفس و تحاسد بر معاصرین و اقران و باعث ذهاب حلاوت اخلاص توحید و صلاح ایمان ست و مزاولت
علم حدیث که تلو کلام الهی و ضو قول عالم پناهی ست خادم خود را معنی صحابیت می بخشد و دوردستان عالم اجنبیت
را شرف قرب و زلفی بعالیجناب رسالت ارزانی میدارد ه در راه عشق مرحله قرب و بعد نیست + می بینمت
عیان و دعا می فرستمت + چه معنی صحابیت در حقیقت اطلاع بر جزئیات احوال رسول معصوم و مشاهده اوضاع
نبی مخدوم در عادات و عبادات و معاملات و ادراک اطوار و آثار و هدی و سمت و دل محمدیه در جمیع کلیات
و جزئیات ست و این همه معانی برکت مبانی در مدارک مکتسب این علم و مشاعر محصل این فضل به وجهی متمکن و متنوع
راسخ میگردد و جنوی در ذهن و خاطر ارجمند بش می نشیند که گویا مشاهد بساط قرب و سرور مناظر و حاضر حضور پر نورست

و با همین اشارت ست درین شعر ؎ اهل الحدیث هم اهل النبی وان ٭ لم یصحبوا نفسه انفاسه
صحبوا ٭ و لله در القائل ؎ ذات من نقش خیال خویش نیست ٭ من نگر خود صفت ذات توام ٭ نقش اندیشه
من جلوه نیست ٭ گوهر الفاظ و عبارات توام ٭ و یکی از خواص مجربه این علم مبارک طول عمر صاحب شان و مشتغل
اوست چنانکه از کتب طبقات محدثین و اصحاب آثار بر عابر و ماهر ظاهر و باهرست محمد باقر علیه و علی آبائه السلام
فرموده بصیرت بعلم حدیث فطانت و فقاهت حدیث است ؎ از احادیث رسول آورده ام اسرار دین نیست
غیر از گوهر شهوار در دکان ما ٭ دیگر از خصائص علمای حدیث یکی آنست که رسول صلی الله علیه وسلم تعدیل ایشان فرموده
و گفته یحمل هذا العلم من کل خلف عدوله ینفون عنه تحریف الغالین و انتحال المبطلین و تاویل الجاهلین رواه البیهقی فی
کتاب المدخل مرسلا عن ابراهیم بن عبدالرحمن العذری و احمد مسندا و صححه بخلاف دیگر اشخاص که معدل اند تعدیل
ابنا جنس و آبای عصر خود و این هذا من ذاک ؎ فرق است میان آنکه یارش در بر ٭ با آنکه دو چشم انتظارش بر در ٭
و این صفت عدالت و ثقاهت همیشه در ایشان موجود است تا الآن و مراد بغالین درین حدیث اهل بدعت اند که فهم کتاب
و سنت از معنی مراد قائل تجاوز میکنند و آنرا از جهتش برگران میسازند و هذا هو التحریف و مراد بمبطلین اهل کذب
و غی اند که بر عقائد باطله خویش استدلال بقرآن و حدیث می نمایند و ذاک یسمی الانتحال و مراد بجاهلین مأولین اند که
آیات و نصوص و سنن صحیحه را از ظاهرش بلا وجه مقبول برگردانیده بر محامل و معانی فاسده خود فرود می آرند و هذا هو المسمی
بالتاویل و بنای جمله فتن و مفاسد واقعه در دین همین سه چیز مذکور درین حدیث است و تمام کتب سیر و تواریخ
و طبقات شرح این ماجریات باشد و درین روزگار که آخر زمان دنیاست این داء عضال در مقلدین مذاهب
رجال و اصحاب نظر و جدال و ارباب قیل و قال و طالبین جاه و جلال و طامعین دول و اموال با طلبه علم و حمال
خود بسیار بلکه بیشمار است الا من عصمه الله تعالی و رحمه تصنیع ایشان عرض کتاب و سنت بر آرای ائمه و مشایخ ست
و عادت سلف عرض مجتهدات برین هر دو حجت نیره بود و بر جا دادن علیه رجوع ع ببین تفاوت ره از کجاست
تا بکجا ٭ طرفه این ست که خود را مصیب و ناجی دانند و متبع را مخطی و هالک ؎ ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی ٭
کین ره که تو میروی بترکستان ست ٭ دیگر از فضائل محدثین و مزایای متبعین آنست که رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم برای ایشان دعای بهجت و سرور و رونق و سرسبزی کرده و فرموده نضر الله عبدا سمع مقالتی فحفظها و
وعاها واداها الحدیث اخرجه الشافعی والبیهقی فی المدخل عن ابن مسعود و رواه احمد والترمذی وابوداود وابن ماجه
والدارمی عن زید بن ثابت وعن ابن مسعود ایضا قال سمعت رسول الله صلعم یقول نضر الله امرأ سمع منا شیئا فبلغه کما
سمعه فرب مبلغ اوعی له من سامع رواه الترمذی وابن ماجه وابن حبان فی صحیحه و رواه الدارمی عن ابی الدرداء
رضی الله عنه و در حدیث آمده بلغوا عنی ولو آیة رواه البخاری عن عبدالله بن عمرو و امتثال این امر خیر گر محدثین

از دیگری معلوم نیست و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العلم ثلثة آیة محکمة او سنة قائمة او فریضة عادلة و
ما کان سوی ذلک فهو فضل رواه ابو داؤد وابن ماجة و این حدیث مفید قصر بر این سه چیز ست مطلب آنکه
علم همین علم کتاب و سنت و علم فرائض ست لا غیر و هرچه سوای اینهاست از دیگر علوم زائد غیر ضروری ست
و علم فرائض داخل ست زیر علم قرآن پس تخصیصش بعد تعمیم بنا بر مزید اهتمام بشان فرائض ست و لهذا در حدیث
دیگر آمده قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعلموا الفرائض والقرآن وعلموا الناس فانی مقبوض رواه الترمذی عن ابی هریرة رضی الله عنه
فضائل علم حدیث و خصائص این فن شریف و اهل او بیش از آن ست که درین مختصر گنجد داستانی ازین باب در فاتحهٔ
کتاب حطه بذکر الصحاح الستة و خاتمهٔ کتاب جنة فی الاسوة الحسنة بالسنة وغیرها ذکر کرده ایم اگر سر دریافت باشد
باینها رجوع باید آورد طیبی در خلاصه نوشته العلم بحدیث الرسول صلی الله علیه وسلم وروایته من اشرف العلوم وافضلها لانه ثانی
ادلة علوم الاسلام ومادة علم الاصول والاحکام لا یرغب فی نشره الا کل صادق تقی ولا یزهد عن نصره الا کل منافق
شقی قال ابو نصر بن سلام لیس شیء اثقل علی اهل الالحاد ولا ابغض الیهم من سماع الحدیث وروایته واسناده انتهی
و بیضاوی در مناهج شرح منهاج نوشته ان رئیس العلوم الدینیة وراسها ومبنی قواعد الاحکام الشرعیة واساسها
هو علم الحدیث بحر عمیق لا نهایة لاسرار علومه والادراک لحقائق معانیه ان هو الا وحی یوحی علمه شدید القوی فالویل
کل الویل لمن یتعاطاه و یرید ان یخوض فیه و هو راجل وقد جمع السلف طرفا من سننه و آثاره علیه السلام فی کتبهم
علی قدر الطاقة انتهی حاصله و ابن الصلاح در کتاب معرفة علوم الحدیث نوشته ان علم الحدیث من افضل العلوم الفاضلة
وانفع الفنون النافعة یحبه ذکور الرجال و فحولهم و یعتنی به محققو العلماء و کملتهم ولا یکرهه من الناس الا رذالتهم و سقطتهم وهو
من اکثر العلوم تولجا فی فنونها لا سیما الفقه الذی هو انسان عیونها قال ولقد کان شان الحدیث فیما مضی عظیما
عظیمة جموع طلبته رفیعة مقادیر حفاظه وحملته وکانت العلوم بحیاتهم حیة وافنان فنونها ببقائهم غضة ومغانیها
باهلها آهلة فلم یزالوا فی انقراض ولم یزل فی اندراس حتی آضت به الحال الی ان صار اهله انما هم شرذمة قلیلة العدد
ضعیفة العدد لا تعنی علی الاغلب فی تحمله باکثر من سماعه غفلا ولا تعتنی فی تقییده باکثر من کتابته عطلا مطرحین علومه
التی بها جل قدره مباعدین معارفه التی بها فخم امره انتهی وقال فی موضع آخر علم الحدیث علم شریف یناسب
مکارم الاخلاق ومحاسن الشیم وینافی مساوی الاخلاق ومشائن الامم وهو من علوم الآخرة لا الدنیا انتهی و شیخ
علامه عز الدین و شیخ سعد الدین تفتازانی رحمه الله تعالی نوشته و کیف لا یتعین علم الحدیث بمحاسن الاوصاف و قد اثنی
علیه الباری سبحانه وتعالی بنفسه فقال عز من قائل وانزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم فجعله
حاکما علی کتابه الکریم و بذا اثنا منه و ای ثنا عظیم وقال تعالی وما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم
عنه فانتهوا فامر تعالی بقبول کلام الرسول واخذه وامتثال ما امر والانتهاء عما نهی عنه و زجر ثم توعد علی مخالفته

فقال تعالیٰ واتقوا الله ان الله شديد العقاب وقال تعالیٰ لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة
لمن كان يرجو الله واليوم الآخر وذكر الله كثيرا وقال وما ينطق عن الهوى ان هو الا وحي يوحى
ولذا قال الشافعي ان السنة وحي يتلى وقال الزهري تعلم السنة افضل من عبادة مائة سنة وقال خالد بن خداش ودعت
مالك بن انس فقلت اوصني فقال تقوى الله وطلب الحديث ونحو هذا اكثر من ان يحصر واشهر من ان يذكر وقد اكثر
افاضل العلماء واكابر الفضلاء من الاشعار في مدحه والتنويه بشريف مقامه وعلي قدره ومن اولع بالشئ لهج بذكره
وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلعم من ادى الى امتي حديثا لتقام به سنة او تثلم به بدعة فهو في الجنة رواه ابو نعيم
ولقد كان سلف الامة رحمهم الله تعالیٰ ورضي عنهم يبالغون في اكرام علماء الحديث واجلالهم ويتبركون بآثارهم
حتى قال الامام الشافعي رضي الله عنه كلما رايت رجلا من اصحاب الحديث كانما رايت رجلا من اصحاب رسول الله صلعم
وعن الزعفراني من اكابر اصحاب الشافعي قال ما على وجه الارض قوم افضل من اصحاب الحديث يتبعون آثار النبي صلعم
ويكتبونها لئلا تندرس وقال ابراهيم بن ادهم اصحاب الحديث بهم يدفع الله البلايا وقال الآفات عن الناس و
قال الاعمش لا اعلم قوما افضل من قوم يطلبون الحديث يحيون هذه السنة وما ورد في فضل العلم من الآيات القرآنية
والسنة النبوية التي لا تسعها الاجلدات حافلة ودفاتر كافلة فهو كله في الثناء على علم الحديث اذ هو ذروة العلوم
واساسها واصل الفضائل المطلوبة ورأسها وذلك باعث لمن له ادنى نظر الى كمال على تحصيل العلوم ودرسها
وكشف ساق الجد وبذل غاية الوسع بنفسه عما يشينها وبه تمييز عن سائر الحيوانات التي ليس لهما الا المطعم والمشرب
فان العلم لا يستطاع براحة الجسم اخرجه ابن عدي في الكامل وفي لفظ عن يحيى بن كثير قال ميراث العلم خير من ميراث
الذهب والنفس الصالحة خير من اللؤلؤ ولا يستطاع العلم براحة الجسم وقوله لا يستطاع الخ اخرجه مسلم ايضا
انتهى وشيخ محمد سعيد بن مرحوم شيخ محمد سنبل مكي ثم المدني در فاتحه رسالة اوليات گفته ان الله خص هذه الامة
المحمدية بعلو الاسناد وجعل علماءها مرجعا للعباد والعباد وحفظة للشريعة الطاهرة المطهرة من اهل الزيغ والعناد
ولو عهم الى حفظة ونقلة ونقاد وجعل سندهم متصلا الى التابعين ثم الى الصحابة المكرمين ثم الى سيد الخلائق اجمعين
فتلقى عن جبرئيل الامين عن رب العالمين انتهى وكلام بر اسناد در فصل فوائد ازين كتاب خواهد آمد وبالله التوفيق

فصل اول در ذكر سند كتب علم حديث شريف بايد دانست كه اين ضعيف الكتاب علوم رسميه آليه وعقليه
در نواح وطن مثل بلده فرخ آباد وكانپور وجز آن از بعض اهل علم آنجا وبرادر بزرگ خود سيد احمد حسن مرحوم
غفر الله لي ولهم كرده وفاتحه فراغ فنون دانشمندي بحلقه درس سرخيل علماء هند مفتي محمد صدر الدين خان دهلوي
صدر الصدور شاهجهان آباد رحمه الله تعالیٰ خوانده چنانكه نقل عبارت بطاقه سند مهري ودستخطي جناب ايشان
كه بي طلب مرحمت فرموده بود در فصل اجازات ازين كتاب بيايد وجناب ايشان را تلمذ با ولاد امجاد شاه

ولی الله محدث دہلوی قدس سرہ ست سلسلهٔ شاگردی را با شاه عبدالعزیز و شاه رفیع الدین درست داشته اند
و این هرد و برادر شاگرد پدر بزرگوار خود بودند چنانکه در عجالهٔ نافعه مرقوم ست که این فقیر این علم و جمیع علوم را
از خدمت والد ماجد خود اخذ کرده ست و بعض کتب این علم را مثل مصابیح و مشکوة و مسوی شرح موطا که از
تصنیفات ایشان ست و حصن حصین و شمائل ترمذی از خدمت ایشان قرأة و سماعا بتحقیق و تفتیش اخذ نموده
و قدری از اوائل صحیح بخاری نیز بطریق درایت از ایشان شنیده و صحیح مسلم و دیگر صحاح سته را بر ایشان
سماع غیر منتظم دارد باین نحو که بحضور ایشان طلبهٔ علم میخواندند و این فقیر هم حاضر می بود و تحقیقات و تنقیحات
ایشان را می شنید تا آنکه ملکهٔ صحت بها در فهم معانی احادیث و درک حقائق اسانید بفضله تعالی حاصل شد بعد ازان
بنا بر رسم اجازت از یاران عمدهٔ ایشان مثل شاه محمد عاشق پهلتی و خواجه محمد امین ولی اللهی نیز حاصل کرد و شاه
محمد عاشق در سماع و قراءت بر شیخ ابوطاهر مدنی قدس سره و دیگر مشایخ حرمین شریفین شریک و رفیق حضرت
ایشان بودند و حضرت ایشان اول در دیار خود بعض کتب حدیث مثل مشکوة و صحیح بخاری بخدمت والد بزرگوار
خود گذرانیده بطریق درایت اخذ این علم فرموده بودند و سند ایشان بواسطهٔ میر محمد زاهد تا ملا جلال دوانی
میرسد و سند حدیث ایشان در اوائل انموذج العلوم بتفصیل مذکور ست و نیز والد ماجد فقیر از حاجی محمد افضل
سیالکوتی که صاحب السند این دیار بودند اجازت حاصل فرموده بودند و سند ایشان نیز در رسائل ایشان مذکور ست
آخر حضرت والد ماجد در مدینهٔ منوره و مکهٔ معظمه از اجلهٔ مشایخ حرمین این علم باستیعاب و استقصا فرا گرفتند و بیشتر
استفادهٔ ایشان از شیخ ابوطاهر مدنی بود که یگانهٔ عصر خود بودند درین باب انتهی بلفظه و گویم شاه ولی الله محدث
دهلوی را در بارهٔ تراجم شیوخ خود رساله منفرده ست مسمی بانسان العین فی ذکر مشایخ الحرمین دران ترجمهٔ هر احد
از مشایخ حدیث خود ذکر کرده و تاریخ تالیف این رساله سنه ۱۱۴۴ هجری ست و انتقال ایشان در سنه ۱۱۷۶ یازده صد و
هفتاد و شش هجری بوده و در قول الجمیل فی بیان سواء السبیل نوشته اند و اما العلوم الظاهرة من التفسیر والحدیث
والفقه والعقائد والنحو والصرف والکلام والاصول والمنطق فقد تعلمنا من سیدی الوالد رضی الله عنه و هو قرأ صغار
الکتب علی اخیه ابی الرضا محمد والکبار منها علی میرزا زاهد الهروی صاحب الحواشی المشهورة عن میرزا فاضل عن
ملا یوسف الکوسج عن میرزا جان وغیره عن المحقق ملا جلال الدوانی عن ابیه اسعد وغیره عن تلامذة العلامة التفتازانی
والعلامة الشریف الجرجانی رضی الله تعالی عنهم اجمعین و اجازنی بمشکوة المصابیح و صحیح البخاری و غیره من الصحاح الستة
الثقة الثبت حاجی محمد افضل عن الشیخ عبد الاحد عن ابیه الشیخ محمد سعید عن جده شیخ الطریقة الشیخ احمد السرهندی بسنده
الذی المذکور فی مقاماته انتهی بقدره و در رسالهٔ عجالهٔ نافعه ذکر سند کتاب موطا و صحیحین و سنن اربعه و مشکوة و حصن
حصین از خود تا مصنفین کتب مذکوره فرموده چنانچه نقلش و مفصل اسانید ازین کتاب خواهد آمد و مشایخ

این عاجز در علم حدیث بحسب ترتیب اکتساب این فن شریف چهار کس اند اول شیخ زین العابدین بن محسن بن
محمد انصاری حدیدی مفتی حال بلدهٔ بهوپال و بر ایشان صحیح مسلم و سنن ترمذی و سنن ابن ماجه و سنن نسائی
و دراری مضیه شرح درر بهیه از اول تا آخر بضبط و اتقان بر طریقهٔ ناقدهٔ اهل ایقان و عرفان قراءة عرض کرده شد
و ایشان را اجازت این علم شریف از مولانا حسن بن عبد الباری مقبول اهدل رح ست و ذکر مشایخ حضرت
ایشان رح خواهد آمد دوم مولانا محمد یعقوب برادر مولوی محمد اسحق دهلوی نواسهٔ شاه عبد العزیز محدث رحمهم الله
تعالی و از جناب ایشان سند و اجازت قرآن کریم و سائر کتب تفاسیر و احادیث و اخبار و آثار و ادعیه و
اذکار و طرایق اشغال صوفیه صافیه خصوصًا نقشبندیه و جمیع علوم عقلیه و نقلیه خاندان شاه ولی الله محدث
دهلوی رح حاصل شد و این در سنه ۱۲۸۲ هجری بود از مکهٔ معظمه زادها الله شرفا و تعظیما بعده حضرت ایشان انتقال
بجوار رحمت الهی فرمودند و مشایخ ایشان همان مشایخ حضرت جد مادری ایشان شاه عبد العزیز دهلوی اند
کما سیاتی سوم شیخ علامه محدث فهامه بری از شین و زین متحلی بهر زین مولانا شیخ حسین بن محسن بن محمد انصاری
سلمه الله الباری و بر ایشان صحیح بخاری از اول تا آخر و موطا امام مالک بتمامه و بلوغ المرام حافظ ابن حجر عسقلانی
و شمائل ترمذی و سنن ابو داؤد بتمامه و اولیات شیخ محمد سعید سنبل و مسلسلات شیخ محمد بن ناصر حازمی رح قراءة
گزارده شد و مشایخ ایشان درین علم شریف چند بزرگوار نادرهٔ روزگار خود اند یکی سید علامه حسن بن عبد الباری
اهدل دوم شریف محمد بن ناصر حازمی و این هر دو حضرات را سند از جناب امام علامه عبد الرحمن بن سلیمان مقبول
اهدل حاصل شده و سند ایشان در ثبت ایشان مذکور و مشهور ست و نیز محمد بن ناصر را قراءة و سماعا تلمذ بخدمت
خاتمة المحدثین قاضی محمد بن علی شوکانی ست و اسانید شوکانی رح در اتحاف الاکابر باسناد الدفاتر مرقوم ست
و این ثبت نزد محرر سطور موجود و باین شمار حضرت قاضی شوکانی بدو واسطه شیخ این خاکسار اند و در طریق ثانی بیک
واسطه تا بایشان میرسم کما سیاتی و آن سند اعلی ست و لله الحمد و نیز محمد بن ناصر را سند این علم شریف از محدث صنعاء
یمن محمد بن علی عمرانی شاگرد احمد بن محمد قاطن رح ست و همچنین از شیخ محمد عابد بن شیخ احمد علی سندی نزیل مدینهٔ
منوره و له کتاب حصر الشارد فیما حواه اسانید محمد عابد و کذالک از شیخ محمد اسحق دهلوی و ایشان را از شاه عبد العزیز و
ایشان را از والد خود شاه ولی الله محدث رح و ثبت ایشان مشهور ست سوم شیخ الاسلام مفتی مدینهٔ زبید فی الحال
سلیمان بن محمد بن عبد الرحمن بن سلیمان فسح الله فی مدته و ثبت ایشان نیز معروف ست چهارم شیخ علامه محمد بن
محسن بن محمد انصاری حدیدی و ایشان برادر کلان شیخ حسین بن محسن اند سلمه الله تعالی و خاکسار در سفر مبارک
حجاز میمنت طراز در سنه ۱۲۸۵ هجری مکرر بلقاء شریف ایشان مستفید گردیده و جناب ایشان زانوی ادب بخدمت
شیخ علامه احمد بن محمد بن علی شوکانی رح ته کرده اند و ایشان را سند و اجازت علم شریف حدیث از خدمت

والد ماجد خود قاضی محمد شوکانی رح ست و نیز محمد بن محسن را سند این علم از حسن بن عبد الباری اهدل ست
و او شان را از سید عبد الرحمن بن سلیمان مقبول اهدل و اثبات این حضرات با برکات جامع جمیع اصناف
علوم از حدیث و تفسیر و فقه و مسانید و معاجم و اجزاء و غریب لغت و حدیث و فقه و غیرها ست چهارم
شیخ معمر تابع سنت سنیه پیغمبر عالم کامل و عارف فاضل ابو الفضل عبد الحق بن فضل الله المحمدی رحمه الله تعالی
و این سند باعتبار قلت وسائط اعلی اسانید محرر سطور ست و ایشان را سند و اجازت علم شریف حدیث از
چند مشایخ این علم حاصل شده اول از امام همام فخر الاسلام عالم ربانی قاضی محمد بن علی بن محمد شوکانی دوم مولانا
عبد الرحمن بن احمد بن حسن بهکلی شاگرد علامه جلیل علی بن عبد الله بن احمد جلال و شیخ نبیل ابو بکر بن عبد الهادی
قادمی سوم سید علامه عبد الله بن محمد بن اسمعیل امیر صاحب سبل السلام رحمه الله تعالی و ایشان را چند مشایخ اند
اجل و اکرم آنها والد ماجد خود ش بوده دوم ابو الحسن بن محمد صادق سندی مدنی چهارم شیخ محمد عابد سندی و ایشان را
سند این علم از سید عبد الرحمن بن سلیمان مفتی زبید و شیخ یوسف بن محمد بن علاء الدین مزجاجی ست پنجم اسوه محققین
و رئیس الموحدین مولانا محمد اسمعیل بن عبد الغنی بن شاه ولی الله محدث دهلوی ششم شیخ عبد القادر بن شاه ولی الله
دهلوی هفتم قدوه محدثین شاه عبد العزیز دهلوی و این اجازت محرر سطور را در سنه ۱۲۶۰ حاصل شده حالا ذکر اسانید میکنیم
و میگوییم اخبرنی بالجامع الصحیح للبخاری رضی الله عنه قراءة بتمامه وکماله شیخی و عمدتی مولانا حسین بن محسن الانصاری
قال اخبرنی به شیخی و مرشدی النور الساری السید حسن بن عبد الباری قراءة و سماعا من اوله الی آخره مرة بعد مرة و کرة بعد
و قال اخبرنی به شیخ الاسلام و مفتی الانام عبد الرحمن بن سلیمان بن یحیی مقبول الاهدل رح قال اخبرنی به شیخی و والدی
سلیمان بن یحیی قال اخبرنی به السید الجلیل احمد بن محمد مقبول الاهدل قال اخبرنی به خالی السید العلامة خاتمة المحدثین عماد الدین
یحیی بن عمر مقبول الاهدل قال اخبرنی به شیخنا الامام صفی الدین احمد بن اسحق بن محمد بن جعمان رح قال اخبرنی به شیخی و والدی
شیخ الاسلام و مفتی الانام جمال الدین اسحق بن محمد بن جعمان و قال اخبرنی به والدی العلامه محمد بن ابراهیم بن جعمان
و قال اخبرنی به عمی قدوة الاسلام محمد بن ابی القاسم بن اسحق بن جعمان قال اخبرنی به والدی و شیخی شرف الدین ابو القاسم
بن اسحق بن جعمان قال اخبرنی به شیخی العلامه مفتی الانام ابو القاسم محمد بن الطاهر بن احمد بن عمر بن جعمان قال اخبرنی
به مشایخی الائمة الاعلام منهم والدی الفقیه العلامه جمال الدین الطاهر بن احمد المذکور و برهان الدین بن ابراهیم بن
ابی القاسم بن جعمان و تقی الدین عمر بن محمد بن جعمان و اخی صفی الدین احمد بن محمد بن الطاهر فالاول و الثانی یرویانه عن الفقیه الناسک ولی الله تعالی
احمد بن عمر بن جعمان قال اخبرنی به الفقیه برهان الدین ابراهیم بن عبد الله بن جعمان عن الفقیه جمال الدین محمد
بن موسی الزوالی عن والده موسی بن محمد عن برهان الدین ابراهیم بن عمر العلوی عن الامام الحافظ شهاب الدین احمد
بن ابی الخیر بن منصور الشماخی عن والده ابی الخیر المذکور عن المشایخ الاجلاء الاعلام ابی بکر بن احمد بن محمد الشراحی و محمد بن

صحیح مسلم

محدث باین طریق ست که وی رح از شیخ ابوطاهر مدنی سند دارد وابوطاهر رح از والد خود شیخ ابراهیم کردی
وایشان از شیخ احمد قشاشی وایشان از شیخ المواهب احمد بن عبد القدوس شناوی وایشان از شیخ شمس الدین
محمد بن احمد بن محمد رملی وایشان از شیخ الاسلام ابویحیی احمد بن زکریا بن محمد انصاری وایشان از حافظ ابن حجر
وایشان از زین الدین ابراهیم بن احمد تنوخی وایشان از حجار مذکور واز وی تا آخر سند مشایخ متحد اند ودرین طریق
از من تا بخاری هیزده واسطه می شود ولله الحمد واما صحیح مسلم بن حجاج پس سندش همان سند صحیح بخاری ست از من
تا ابو الخیر شماخی باین طریق که من از شیخ حسین وی از حسن اهدل وی از عبد الرحمن بن سلیمان اهدل بسند متقدم تا
احمد بن ابی الخیر و وی از پدر خود ابو الخیر بسند متقدم روایت میکند وهو یرویه عن الشیخ ابی بکر احمد بن محمد الشراحی عن
ابی بکر بن حرز الله بن الحجاج التونسی عن الشیخ ابی عبد الله محمد بن علی بن محمد الحرانی عن الشیخ الامام ابی عبد الله محمد بن
الفضل بن احمد الفراوی عن ابی الحسین عبد الغافر بن محمد الفارسی عن ابی احمد محمد بن عیسی بن عمرویه الجلودی عن الحافظ
ابی اسحق ابراهیم بن محمد بن سفیان النیسابوری عن مولفه الحافظ الحجة الناقد البصیر ابی الحسین مسلم بن الحجاج القشیری رح
وحضرت شیخ ابوطاهر این کتاب مبارک صحیح را از پدر خود شیخ ابراهیم کردی روایت میکند وایشان از شیخ سلطان
مزاحی وایشان از شیخ شهاب الدین احمد بن خلیل السبکی وایشان از نجم الدین غیطی وایشان از شیخ زین الدین زکریا
وایشان از شیخ ابن حجر عسقلانی وایشان از شیخ صلاح بن ابی عمر المقدسی وایشان از شیخ فخر الدین ابو الحسن علی ابن احمد
بن عبد الواحد مقدسی معروف بابن البخاری وایشان از شیخ ابو الحسن مؤید بن محمد طوسی وایشان از فقیه حرم ابو عبد الله محمد بن فضل بن
احمد فراوی وایشان از امام ابو الحسین عبد الغافر بن محمد فارسی وایشان از ابو احمد محمد بن عیسی الجلودی النیسابوری وایشان از ابو اسحق

سنن ابی داود

ابراهیم بن محمد بن سفیان الفقیه وایشان از حضرت مولف ابو الحسین مسلم قشیری نیسابوری رح ودرین طریق از من تا مولف رح
نوزده واسطه ست واما سنن ابو داود سلیمان بن اشعث سجستانی پس بسند متقدم ست تا یحیی بن عمر مقبول اهدل
رح و وی گفته اخبرنی به ابو بکر بن علی البطاح الاهدل رح وقال اخبرنی به یوسف بن محمد البطاح قال اخبرنی به طاهر بن حسین الاهدل قال اخبرنی به ابو الضیا عبد الرحمن الدیبع الشیبانی سماعا منی علیه لاکثره بقراءة الفقیه عبد الملک
بن عبد الوهاب بن یوسف الشهیر بالنقیب بمدینة زبید بمسجد و اجازةً لباقیه قال اخبرنی الحافظ زین الدین ابو العباس
احمد بن عبد اللطیف الشرجی الحنفی قراءة منی علیه لجمیعه قال اخبرنی به الامام نفیس الدین سلیمان بن ابراهیم العلوی قال
اخبرنی به الامام المحدث موفق الدین علی بن ابی بکر بن شداد المقری قراءة علیه منی قال اخبرنی به الامام ابو العباس
احمد بن ابی الخیر بن منصور الشماخی بروایته عن والده قال اخبرنی بروایة اللؤلؤی مفردة المشایخ الاجلاء ابو عبد الله
محمد بن اسمعیل الحضرمی وابو بکر بن احمد الشراحی وسلیمان بن خلیل العسقلانی وبطال بن احمد الرکبی ومحمد بن عبد الله
العجیبی وسفیان بن عبد الله الحضرمی وآخرون قالوا اخبرنا به الامام ابو الفتح نصر بن ابی الفتح المصری ح

حدثهم قال اخبرنا ابو سعید بن الاعرابی واللفظ لابن داسة قال اخبرنا ابو داؤد ح وقال الغسانی قرأت مصنف ابی داؤد
اجمع علی ابی عمر بن عبد البر النمری قال حدثنی به حکم بن محمد الجذامی قال اخبرنا به ابو اسحق ابراہیم بن علی بن محمد بن حباب
التمار قال اخبرنی به ابن الاعرابی قال اخبرنی به مؤلفه ابو داؤد قال ولیس فی روایة ابن الاعرابی فی روایته عن ابی داؤد
کتاب الفتن والملاحم والحروف وکتاب الخاتم وسقط عنه من کتاب اللباس نحو نصفه وفاته من کتاب الوضوء والصلوة
اوراق کثیرة خرجها من روایته عن شیوخه وحدثنی الحافظ ابو عمر النمری عن سعید بن عثمان النحوی المعروف بالعرار
قال اخبرنا ابو عمر احمد بن دحیم ابن خلیل قال اخبرنا ابو عیسی الرملی قال اخبرنا مؤلفه ابو داود ح وقال الغسانی وحدثنی
ابو عبد الله محمد بن عتاب قال اخبرنا به ابو محمد عبد الصمد بن سبیع بتونس وحدثنی ابو عمر احمد بن محمد بن عیسی الجذامی قال
اخبرنا ابی قال اخبرنا ابو حفص عمر بن عبد الملک الخولانی عن ابن الاعرابی وابن داسة جمیعا عن ابی داؤد وبه الی الاشیری
اخبرنا القاضی الفقیه ابو بکر محمد بن عبد الله بن العربی عن ابی بکر بن الولید الفهری عن ابی علی التستری عن الہاشمی عن
اللؤلؤی عن ابی داؤد ح وقال الاشیری واخبرنی بروایة اللؤلؤی ابو الولید الدباغ وابو الفضل عیاض عن القاضی
ابی علی الصدفی عن ابی بکر بن عبد الباقی عن ابی بکر الخطیب عن ابی عمر الہاشمی عن اللؤلؤی عن ابی داؤد ح وقال الاشیری
واخبرنی بها ابو جعفر ابن عریون عن القاضی ابی الولید الباجی عن ابی ذر الہروی عن ابی عبد الله الحسن بن ابی بکر بن
محمد الوراق یعرف بالہراس عن اللؤلؤی عن ابی داؤد ح وبه الی التلمسانی اخبرنی ابو علی الحسن بن علی بن الحسن الاصبہانی
الطاوسی قراءة علیه قال اخبرنا الشیخ الامام مجد الدین ابو الحسن عبد الغافر بن اسمعیل قال اخبرنا الشیخ الامام ابو الحسن احمد
بن عبد الرحیم الاسمعیلی قال اخبرنا الشیخ الامام ابو الحسن احمد بن داؤد بن رضوان السمرقندی قال اخبرنا الشیخ ابو بکر محمد بن ابی بکر
بن محمد بن داسة عن ابی داؤد ح وقال الانصاری اخبرنا ابو الحسن عبد الغافر بن اسمعیل الفارسی قال اخبرنا به ابو الفتح
نصر بن علی الطوسی قال اخبرنا الشیخ ابو علی الحسین بن محمد الروذباری قال اخبرنا ابو بکر بن داسة عن ابی داؤد ح و
قال الانصاری واخبرنا به ابو القاسم زاہر بن طاہر الشحامی قال اخبرنا الحاکم ابو الفتح نصر بن علی الطوسی قال اخبرنا
الشیخ ابو علی بن محمد الروذباری قال اخبرنا ابو بکر بن داسة عن ابی داؤد ح وقال الانصاری اخبرنا الشیخ ابو حفص
عمر بن محمد السرخسی عن ابی المظفر السمعانی عن ابیه عن ابی سعید بن الاعرابی عن المؤلف ح وقال الانصاری واخبرنا
به الشیخ الامام ابو بکر محمد بن الولید الطرطوسی قال قرأته مرة وسمعته اخری علی الشیخ الامام ابی علی احمد بن علی التستری
قال اخبرنا القاضی ابو عمر القاسم بن جعفر بن عبد الواحد الہاشمی قال اخبرنا به ابو علی محمد بن احمد بن عمر اللؤلؤی عن مؤلفه
الامام ابی داؤد سلیمان بن الاشعث السجستانی رحمه الله تعالی واما سند این کتاب مبارک بواسطه شاه ولی الله
محدث دہلوی پس باین طریق ست که ایشان روایت از شیخ ابو طاہر کردی و ابو طاہر از شیخ حسن عجیمی و ایشان از شیخ
عیسی مغربی و ایشان از شیخ شہاب الدین احمد بن محمد خفاجی و ایشان از بدر الدین حسن کرخی و ایشان از حافظ

ابو الفضل جلال الدین سیوطی و ایشان از شیخ محمد بن مقبل حلبی و ایشان از شیخ صلاح بن ابی عمر المقدسی و ایشان
از ابو الحسن فخر الدین علی بن محمد بن احمد بن النجاری و ایشان از ابو حفص عمر بن محمد بن طبرزد بغدادی و ایشان از
دو شیخ بزرگوار ابراهیم بن محمد بن منصور الکرخی و ابو الفتح مفلح بن احمد بن محمد الرومی و این هر دو شیخ از حافظ ابو بکر احمد
بن علی بن ثابت الخطیب البغدادی و ایشان از ابو عمر القاسم بن جعفر بن عبد الواحد الهاشمی و ایشان از ابو علی محمد
بن احمد اللؤلؤی و ایشان از صاحب کتاب ابو داؤد سجستانی و اما جامع ترمذی پس شیخ ابو طاهر آنرا از شیخ ابراهیم
کردی اخذ کردند و ایشان از شیخ سلطان مزاحی و ایشان از شیخ شهاب الدین احمد بن خلیل سبکی و ایشان از شیخ
نجم الدین محمد غیطی و ایشان از شیخ زین الدین زکریا بن محمد الانصاری و ایشان از شیخ عز الدین عبد الرحیم بن محمد بن
الفرات القاهری الحنفی و ایشان از عمر بن ابی الحسن المراغی و ایشان از شیخ فخر الدین ابن البخاری و ایشان از شیخ
ابو الفتح عبد الملک بن عبد الله بن ابی سهل الکروخی و ایشان از قاضی ابو عامر محمود بن القاسم بن محمد الازدی و ایشان
از شیخ ابو محمد عبد الجبار بن محمد بن عبد الله بن ابی الجراح الجراحی المروزی و ایشان از ابو العباس محمد بن محبوب المحبوبی
المروزی و ایشان از صاحب کتاب ابو عیسی ترمذی و اما السند الثانی فقال شیخنا حسین بن محسن السبعی الانصاری
اخبرنی السید حسن بن عبد الباری الاهدل قال اخبرنی به شیخ الاسلام و مفتی الانام وجیه الدین عبد الرحمن بن سلیمان
بن یحیی مقبول الاهدل عن والده قال اخبرنی به احمد بن محمد مقبول الاهدل قال اخبرنی به شیخی و خالی عماد الدین یحیی بن عمر
مقبول الاهدل قال اخبرنی به ابو بکر بن علی البطاح قال اخبرنی به یوسف بن محمد البطاح قال اخبرنی به الحافظ طاهر
بن حسین الاهدل قال اخبرنی به الحافظ عبد الرحمن بن علی الدیبع الشیبانی قراءة منی علیه لجمیعه بمدینة زبید المحروسة
بجوار منزله قال اخبرنی به الحافظ زین الدین الشرجی قراءة منی علیه لجمیعه قال اخبرنی به الحافظ نفیس الدین سلیمان بن
ابراهیم بن عمر العلوی بروایته عن ابیه اجازة وعن شیخه المقری موفق الدین علی بن ابی بکر شداد قراءة قالا اخبرنا الحافظ
احمد بن ابی الخیر ابن منصور الشماخی قال اخبرنا به والدی قال اخبرنا به الامام شرف الدین ابو بکر بن احمد بن محمد الشراحی
الیمنی قال اخبرنا به الشیخ الصالح مکین الدین زاهر بن رستم ابن ابی الرجا الاصبهانی قال اخبرنا به ابو الفتوح عبد الملک
قاسم بن ابی سهل الکروخی سماعا له من المشایخ الثلاثة عبد العزیز بن محمد بن علی الهروی التریاقی والقاضی ابی عامر محمود بن القاسم الازدی
والشیخ ابی بکر احمد بن عبد الصمد الغورجی قالوا اخبرنا به ابو محمد عبد الجبار بن محمد بن عبد الله الجراحی المروزی قال اخبرنا به الشیخ ابو العباس محمد
بن احمد بن محبوب المروزی قال اخبرنا مولفه رح و قال الحافظ ابو الخیر الشماخی و اخبرنی به المشایخ السادة الاجلاء الفقیه جمال الدین
محمد بن اسمعیل الحضرمی والفقیه محیی الدین بطال بن احمد الرکبی والقاضی فخر الدین اسحق بن ابی بکر الطبری قالوا اخبرنا
به الشیخ مکی الدین زاهر بن رستم بن ابی الرجا الاصفهانی بالسند المتقدم الی المولف و قال ابن الشراحی و اخبرنا به الحافظ
محمد بن اسمعیل بن ابی الصیف الیمنی اجازة و مناولة و قراءة قال اخبرنا به الشیخ الصالح ابو حفص عمر بن عبد الحمید المیانشی

ترمذی

سنن نسائی

عن الكروخي بالسند المتقدم ذكره الى المولف رحمه الله تعالى واما كتاب السنن للنسائي فاروية بالسند المتقدم في الترمذي
الى الحافظ الشرجي قال اخبرنا به شيخنا الامام الحافظ شمس الدين ابو الخير محمد بن محمد بن علي بن يوسف الجزري سماعاً
عليه لجميعه بمسجد الاشاعرة قال اخبرني به الشيخ ابو الحسن علي بن عبد الرحمن الحموي سبط ابن صومع قراءة مني عليه لجميعه قال اخبرنا
به ايوب بن احمد الكحال سماعاً قال اخبرني به ابو عمرو عثمان بن علي بن خطيب القرافة قال اخبرنا به ابو طاهر السلفي قال اخبرنا
به ابو محمد عبد الرحمن بن احمد الدوني اجازة ح وقال الشيخ الجزري واخبرنا به الشيخ عبد اللطيف ابن عبد المحسن ابن السبكي قراءة
مني عليه لجميعه خلا فوت قال اخبرنا بها ابو الحسن علي بن نصر الله بن عمر الصواف سماعاً عليه لمسموعه وفات ابن السبكي منه شيء
كثير قال اخبرنا بها ابو بكر عبد العزيز ابن باقا البغدادي سماعاً لذلك قال اخبرنا به ابو زرعة طاهر بن محمد بن طاهر المقدسي
قال اخبرنا بها ابو محمد الدوني سماعاً ح وقال الجزري واخبرنا به الشيخ صلاح الدين ابو عبد الله محمد بن ابراهيم بن ابي عمر
المقدسي سماعاً لبعضه منه واجازة لباقيه قال اخبرنا به كذلك ابو الحسن علي بن احمد بن عبد الواحد بن البخاري قال اخبرنا
بها عبد الواحد بن اسمعيل بن ظافر الازدي الدمياطي سماعاً قال اخبرنا بها ابو العباس احمد بن محمد بن نيال التركي عن ابي
محمد الدوني ح وقال الجزري واخبرنا بها الحافظ بهاء الدين ابو محمد عبد الله بن محمد بن ابي بكر بن خليل المكي سماعا عليه
لاكثره واجازة لباقيه قال اخبرنا به امام مقام ابراهيم ابو اسحق ابراهيم بن محمد بن ابراهيم الطبري سماعا قال اخبرنا بها
ابو الفتوح نصر بن ابي الفرج بن علي الحضرمي سماعا ح وقال الزين الشرجي واخبرنا بها شيخنا النفيس العلوي قال اخبرنا
والدي اجازة وشيخنا العلامة موفق الدين علي بن ابي بكر شداد قراءة قالا اخبرنا بها الامام شهاب الدين احمد بن ابي الخير
بن منصور الشماخي قال اخبرنا بها والدي قال اخبرنا بها المشايخ الاجلاء الفضلاء ابو عبد الله محمد بن اسمعيل الحضرمي وابو بكر بن
احمد الشراحي وسليمن بن خليل العسقلاني وبطال بن احمد الركبي واسحق بن ابي بكر الطبري قالوا اخبرنا بها الشيخ ابو الفتوح
نصر بن علي بن ابي الفرج الحضرمي قال اخبرنا بها ابو زرعة طاهر بن محمد بن طاهر المقدسي قال الامام ابو زرعة وابن نيال التركي
وابو طاهر السلفي اخبرنا بها ابو محمد عبد الرحمن بن احمد الدوني قال اخبرنا بها ابو نصر احمد بن الحسين الدينوري المعروف
بالكسار قال اخبرنا بها الامام ابو بكر احمد بن محمد بن اسحق القاضي الدينوري المعروف بابن السني قال اخبرنا بها مؤلفها الحافظ
ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب بن علي النسائي رحمه الله تعالى و حضرت شاه ولي الله محدث دهلوي اين كتاب از شيخ
ابو طاهر اخذ كرده اند و وي از شيخ ابراهيم كردي و او از شيخ احمد قشاشي و وي از شيخ احمد بن عبد القدوس
شناوي و او از شيخ شمس الدين محمد بن احمد بن احمد بن محمد رملي و ايشان از شيخ زين الدين زكريا و وي از شيخ عز الدين
عبد الرحيم بن محمد بن الفرات و ايشان از عمر بن ابي الحسن المراغي و ايشان از فخر الدين بن البخاري و ايشان از
ابو المكارم احمد بن محمد اللبان و ايشان از ابو علي حسن بن احمد الحداد و ايشان از قاضي ابو نصر احمد بن الحسين
الكسار و ايشان از ابن السني احمد دينوري صاحب كتاب المجالسة و ايشان از مولف رح واما كتاب السنن للحافظ

ابن ماجة رح فبالسند المتقدم الى ابی العباس زین الشرجی قال اخبرنی بها محدث الدیار الیمنیة وابن محمد تهنا نفیس الدین
ابو الربیع سلیمان بن براہیم العلوی قال اخبرنی بها والدی اجازة وشیخنا الامام موفق الدین علی بن ابی بکر بن شیبة ا
المقری قراءة منی علیه قالا اخبرنا بها الحافظ ابو الخیر احمد بن منصور الشماخی قال اخبرنا بها والدی قال اخبرنا بها المشایخ
الاجلاء الفضلاء محمد بن اسمعیل الحضرمی وابو بکر بن احمد الشراحی وسلیمان بن خلیل العسقلانی وبطال الرکبی واسحق الطبری
قالوا اخبرنا بها الحافظ ابو الفتوح نصر بن علی الحضرمی قال اخبرنا بها ابو زرعة طاہر بن محمد المقدسی ح وقال الزین الشرجی
واخبرنا بها ایضا الشیخ الامام ابو طاہر محمد بن یعقوب الفیروزآبادی فی عموم اذنه قال اخبرنا بها المسند المعمر صفی الدین
عبد الکریم بن عبد الرحمن بن المخلص البعلبکی مناولة واجازة قال اخبرنا بها القاضی تاج الدین ابو محمد بن عبد الخالق
بن عبد السلام بن سعید بن علوان البعلبکی سماعا علیه بجمیعه قال اخبرنا بها الموفق ابو محمد عبد الله بن احمد بن محمد بن قدامة
المقدسی قال ہو وابو الفتوح الحضرمی اخبرنا بها الامام ابو زرعة طاہر بن محمد المقدسی قال اخبرنا بها الامام ابو منصور
محمد بن الحسین بن احمد المقومی سماعا قال اخبرنا بها ابو طلحة القاسم بن ابی المنذر الخطیب قال اخبرنا بها ابو الحسن علی
بن ابراہیم بن سلمة ابن بحر القطان قال اخبرنا بها مؤلفه ابو عبد الله محمد بن یزید بن ماجة القزوینی رح و روایت
شاہ ولی الله محدث دہلوی در این کتاب برکت انتساب بسندی ست که در سنن نسائی مذکور شد تا شیخ
زین الدین زکریا وایشان از حافظ ابن حجر عسقلانی وایشان از ابو الحسن علی بن ابی المجد الدمشقی وایشان از
ابو العباس حجار وایشان از انجب بن ابی السعادات وایشان از حافظ ابو زرعه مقدسی وایشان از فقیه ابو منصور
محمد بن الحسن بن احمد مقومی قزوینی وایشان از ابو طلحه قاسم بن منذر خطیب وایشان از بحر القطان وایشان از مؤلف
کتاب رح واما کتاب موطا شریف پس حضرت شاه ولی الله محدث دہلوی آنرا بر شیخ وفد الله مکی تمامه گذرانیده سند موطا
وایشان بر والد خود شیخ محمد بن محمد بن سلیمان مغربی نزیل مکه مکرمه وسند ایشان در کتاب صلة الخلف مذکور ست ونیز
شیخ وفد الله این کتاب را از حسن عجیمی وشیخ عبد الله بن سالم بصری گرفته اند واین ہر دو بزرگوار از شیخ عیسی مغربی
مالکی المذہب وایشان از شیخ سلطان محمد بن احمد مزاحی وایشان از احمد بن خلیل سبکی وایشان از شیخ نجم الدین
بن احمد غیطی وایشان از شیخ شرف الدین عبد الحق بن محمد سنباطی وایشان از شیخ ابو محمد حسن بن محمد بن ایوب حسینی نسابه
وایشان از عم خود حسن بن ایوب نسابه وایشان از ابو عبد الله محمد بن جابر الوادیاشی وایشان از شیخ ابو محمد
عبد الله بن محمد بن ہارون قرطبی وایشان از قاضی ابو القاسم شیخ احمد بن یزید وایشان از شیخ محمد بن عبد الرحمن
بن عبد الحق خزرجی وایشان از شیخ محمد بن فرج مولی ابن الطلاع وایشان از قاضی ابو الولید یونس بن عبد الله
بن مغیث الصفار وایشان از ابو عیسی یحیی بن عبد الله بن یحیی بن یحیی وایشان از عم پدر خود عبید الله بن یحیی
وایشان از پدر خود یحیی بن یحیی لیثی مصمودی اندلسی وایشان از امام دار الہجرة مالک بن انس رحمهما

دیگر این کتاب در ارشاد الی مهمات الاسناد مذکورست لیکن این سند مسلسل بسماع و قرارت ست و در باقی
اسانید اکثر اکتفا باجازت محض رفته و اما روایتی له عن الشیخ حسین بن محسن السبعی فاروبه بالسند المتقدم الی الامام
زین الشرجی قال اخبرنا به قاضی الجماعة زین الدین ابو زید عبد الرحمن بن محمد الرسلی المالکی سماعا علیه بجمیعه قال اخبرنی به
اقضی القضات بثغر الاسکندریة کمال الدین عبد الله بن سلیمان الشتری المالکی قراءة منی علیه بجمیعه قال اخبرنی به المسند راویة
الرجال ابو عبد الله محمد بن جابر الوادی آشی قراءة علیه وانا حاضر فی الرابعة قال اخبرنی به ابو محمد عبد الله بن محمد بن هارون
القرطبی قراءة منی علیه بجمیعه قال اخبرنی به الامام ابو القاسم احمد بن یزید بن عبد الرحمن بن تقی الدین القرطبی سماعا قال
اخبرنی به ابو عبد الله محمد بن عبد الحق الخزرجی بقراءتی علیه قال اخبرنی به محمد بن فرج مولی الطلاع القرطبی ح قال الزین
الشرجی واخبرنی به الشیخ النفیس العلوی عن والده اجازة وعن شیخه موفق الدین علی بن ابی بکر بن شداد قراءة منی علیه قال
اخبرنی به احمد بن ابی الخیر الشماخی قال اخبرنی به والدی سماعا علیه قال اخبرنی به المشایخ الاجلاء الفضلاء جمال الدین ابو بکر
محمد بن یونس بن مسدی الشیخ جمال ابو عبد الله محمد بن الحسین بن ابی الفضل السلمی المرسی والفقیه ابو عبد الله محمد بن علی بن اسمعیل
الانباری قال ابن مسدی واخبرنی به ابو عبد الله محمد بن علی ابن الزبیر قال اخبرنی به ابو عبد الله محمد بن الحسن بن سعید
المقری قال اخبرنی به ابو الحسن یحیی بن ابراهیم ابن ابی زید ح وقال السلمی اخبرنا به ابو محمد بن عبد الله قال اخبرنا به ابو عبد الله
اثنین بن علی بن عبد الله الحجری قال اخبرنا به ابو الحسن یونس بن محمد بن مغیث عن ابی عبد الله محمد بن فرج مولی الطلاع
وقال ابن الانباری اخبرنا به الشیخ ابو عبد الله محمد بن ابراهیم بن عبد الرحمن التلمسانی الانصاری قال اخبرنا به ابو محمد
عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله الحجری عن الفقیه ابی العباس احمد بن بقا وابی جعفر احمد بن عبد الباری البطروجی
عن ابی عبد الله محمد بن فرج مولی الطلاع قال مولی الطلاع وابن ابی زید اخبرنا به القاضی ابو الولید یونس بن عبد الله
بن مغیث الصفار سماعا قال اخبرنا به ابو عیسی محمد بن عبد الله بن یحیی القرطبی قال اخبرنا به عم ابی ابو مروان عبد الرحمن
بن یحیی القرطبی قال اخبرنا به یحیی بن یحیی القرطبی الاندلسی قال اخبرنا به الامام الاعظم امام دار الهجرة ابو عبد الله مالک بن
انس الاصبحی رحمه الله ورضی عنه وارضاه و اما تیسیر الوصول للحافظ وجیه الدین عبد الرحمن بن علی الدیبع فاروبه باسناده
المتقدم فی ابی داود الی السید الجلیل الحافظ الطاهر بن حسین الاهدل قال اخبرنی به شیخنا المولف رح و اما الشفا
فی حقوق المصطفی فبالسند الی الدیبع ایضا عن الامام الشرجی عن النفیس العلوی عن ابیه عن الشهاب احمد بن ابی الخیر
منصور الشماخی عن ابیه عن ابی الحسن الغافقی عن مولفه رح و اما سلاح المومن فبالسند الی الدیبع عن الشرجی عن الشمس
محمد بن محمد الجزری عن ابی اسحق ابراهیم بن المولف تقی الدین عن ابیه المولف رح و اما مشکوٰة المصابیح للحافظ الخطیب
ولی الدین محمد بن علی التبریزی فبالسند الی الدیبع عن الزین الشرجی قال اخبرنا به الشمس محمد بن محمد الجزری قال اخبرنا
به الشیخ ابو اسحق ابراهیم بن الشیخ تقی الدین بن ابی الفتح محمد بن محمد بن علی بن همام عن والده المولف رح

فی رجال روایتی
فائده تیسیر الوصول
فی شفا
فی سلاح المومن
فی مشکوٰة

وابن الديبع يرويه ايضا عن الشمس السخاوي قال اخبرنا ابو الفتح محمد بن ابي بكر بن الحسين العثماني المراغي قال اخبرنا ابو محمد
الحسن بن محمد الاقي مردي قال اخبرنا ابو عبد الله احمد بن نصر القزويني المشهور بشيخ عن مولفه رح وشاه ولی الله محدث
دہلوی کتاب مشکوة را از شیخ ابو طاہر فرا گرفته اند و ایشان از شیخ ابراہیم کردی و ایشان از شیخ احمد قشاشی و ایشان
از شیخ احمد بن عبد القدوس شناوی و ایشان از سید غضنفر بن سید جعفر نهروالی و ایشان از شیخ محمد سعید معروف
بپر کلان که در وقت خود شیخ مکه بودند و ایشان از سید نسیم الدین میرک شاه و ایشان از والد بزرگوار خود سید
جمال الدین عطاء الله بن سید غیاث الدین فضل الله بن سید عبد الرحمن و ایشان از عم عالی مقدار خود سید اصیل الدین
عبد الله بن عبد الرحمن بن عبد اللطیف بن جلال الدین یحیی الشیرازی الحسینی و ایشان از مسند وقت و محدث عصر
شرف الدین عبد الرحیم بن عبد الکریم الجرہی الصدیقی و ایشان از علامه عصر امام الدین مبارک شاه ساوجی
صدیقی و ایشان از مولف الکتاب ولی الدین محمد بن عبد الله بن الخطیب التبریزی رح و اما جامع ترمذی پس
شاه ولی الله محدث آنرا از شیخ ابو طاہر مدنی اخذ کردند و ایشان از شیخ سلطان مزاحی و ایشان از شیخ جامع ترمذی
شهاب الدین احمد بن خلیل سبکی و ایشان از شیخ نجم الدین محمد غیطی و ایشان از شیخ زین الدین زکریا بن محمد انصاری
و ایشان از شیخ عز الدین عبد الرحیم بن محمد بن الفرات القاہری الحنفی و ایشان از عمر بن ابی الحسن المراغی و ایشان
از شیخ فخر الدین ابن البخاری و ایشان از شیخ عمر بن طبرزد البغدادی و ایشان از شیخ ابو الفتح عبد الملک بن عبد الله
بن ابی سهل الکروخی صاحب نسخه کتاب و ایشان از قاضی ابو عامر محمود بن القاسم بن محمد الازدی و ایشان از شیخ ابو محمد
عبد الجبار بن محمد بن عبد الله بن ابی الجراح المروزی و ایشان از ابو العباس محمد بن محبوب المروزی و ایشان از صاحب
الکتاب ابو عیسی محمد بن عیسی بن سورة بن موسی الترمذی رح و حصن حصین را شاه ولی الله محدث از شیخ ابو طاہر حصن حصین
از شیخ ابراہیم کردی از شیخ احمد قشاشی از شیخ احمد شناوی از شمس رملی از شیخ زکریا انصاری از حافظ تقی الدین
محمد بن محمد بن فهد الهاشمی المکی و ایشان از مولف کتاب ابو الخیر محمد بن محمد بن محمد الجزری الشافعی رح فرا گرفته اند
ف چون سلسله سند کتب حدیث دریافت شد حالا شرح بعض الفاظ وارده درین سلاسل باید معلوم کرد
بابل قریة من قرى مصر غیطه نیز دیهی از دیهات مصر ست غیطی منسوب باوست هزّاحه بتشدید زا
نام قریه از قرى مصر ست سبک دیهی از دیهات مصر ست در قاموس گفته سبک الضحاک و سبک العبید
قریتان بمصر سنباط بالضم بلد باعمال المحلة من مصر وادباش نام شهری ست در مغرب و قرطبه بالضم
قاف و طاء مهمله و بای موحده نام شهری در اندلس ست و صصوحه نام قبیله ایست از بربر که در زمین مغرب
می باشد کنانه قبیله ایست از عرب حافظ ابن حجر منسوب باوست و عسقلان قریة من قرى القدس
و حجّار بمعنی سنگ فروش ست و تنوخ بتخفیف نون قبیله از عرب ست زبید شهری ست مشهور

درمین برکنارهٔ دریای شوریده و مرجلا ندیده دیبجری منسوب بسیستان ست هردی منسوب بهرات
که بلدهٔ در خراسان و قریهٔ در فارس ست سرخسی بفتح سین مهمله وسکون خاء معجمه یا بسکون را، و فتح معجمه
فربری بکسر فا و فتح را وسکون بای موحده دیهی ست از توابع بخاری بردزبه لغت پهلوی قدیم ست
بمعنی کارنده و مزارع جلودي نسبة الی جمع جلد لانه کان یسکن سکة الجلودیین فی نیسابور دومی منسوب
الی دومة الجندل موضع فاصل بین حد الشام والعراق کان فیه قصة التحکیم مراغی شهری ست مشهور در ولایت
ایران و اذربیجان کروخ بفتح کاف وضم رای مهمله مخففه بلده ایست بنواحی هرات مروزي نسبة الی
مروشاهجهان بلدة مشهورة بخراسان والزاء زائدة ویقال مروی و مروی طبرزد اسم للسکر بلغة العجم
لولوی نسبة الی بیع اللولو، ترمذي نسبة الی ترمذ مدینة الی طرف جیحون ازدي نسبة الی ازد شنوءة
قبیلة من العرب جراحی قریة الی جدة نسائی منسوب الی نسا بلدة مشهورة بخراسان بقرب ابیورد ویقال النسائی
بالهمزة ونسوی بالواو قزوین بفتح قاف وسکون زای معجمه نام شهری ست مشهور در عراق عجم و ماجه لقب پدر ابو عبد الله
نه لقب جد او و نه نام مادر او بتخفیف جیم ست نه بتشدید او درین باب اغلاط کثیره واقع شده مقدسي بکسر میم و فتح
دال علی الافصح نسبة الی بیت المقدس قطان نسبة الی بیع القطن ظفروان بلدة من ارض گجرات من اقلیم هندوستان
ساوه مدینة بین الری و همدان ثم اروی هذه الکتب ایضا عن الشیخ الامام زکی الدین سلیمان بن محمد بن عبد الرحمن
بن سلیمان بالاجازة العامة عن ابیه عن جده السید الامام عبد الرحمن بن سلیمان و اروی ذلک ایضا عن شیخی و اخی القاضی
العلامة محمد بن محسن السبعی الانصاری الخزرجی عن شیخه الامام احمد بن محمد بن علی الشوکانی عن والده الامام خاتمة المحققین
الاعلام محمد بن علی الشوکانی رح بسنده المعروف فی ثبته المسمی باتحاف الاکابر باسناد الدفاتر فمن اراد الاحاطة بذلک
فعلیه به و اما کتاب التفسیر المسمی بانوار التنزیل و اسرار التاویل لابی الخیر عبد الله بن عمر بن محمد بن ناصر الدین البیضاوی
فاخبرنی به شیخی المحدث الفقیه القاضی زین العابدین بن محسن بن محمد السبعی الانصاری الحدیدی نزیل بهوپال و مفتیها
فی الحال قال اخبرنی به شیخنا السید الجلیل نقطة دائرتی العلم والولایة النور الساری حسن بن عبد الباری الاهدل قال
اخبرنی به السید الجلیل جمال الدین علی بن عبد الله بن یحیی مقبول الاهدل رح عن والده السید الجلیل و شیخ الاسلام عبد الرحمن
بن سلیمان بن یحیی بن عمر مقبول الاهدل عن والده الشریف قالا اخبرنا به احمد بن محمد مقبول الاهدل قال اخبرنی به شیخی
و خالی عماد الدین یحیی بن عمر مقبول الاهدل قال اخبرنی به ابو بکر بن علی البطاح الاهدل قال اخبرنی به یوسف بن محمد البطاح
قال اخبرنی به الحافظ الطاهر بن حسین الاهدل قال اخبرنی به الحافظ ابن الدیبع قال اخبرنی به جدی لامی اسمعیل بن محمد بن
مبارز الشافعی عن شیخه الخطیب کمال الدین ابی عمران موسی بن محمد الضجاعی عن شیخه المجد محمد بن یعقوب الفیروزآبادی
عن شیخه استاذ البشر قوام الدین عبد الله بن محمود الاصفهانی ثم الشروانی عن المولف رح و اما احیاء العلوم للامام

فائده: تفسیر بیضاوی

فائده: احیاء العلوم

الغزالی فاخبرنی به شیخی زین العابدین بالسند المتقدم الی الدیبع وقال اخبرنا به شیخنا الزین الشرجی قال اخبرنا به
شیخنا نفیس الدین سلیمان بن ابراهیم بن عمر العلوی عن ابیه عن النفیس الشهاب احمد الشماخی قال اخبرنا به الشیخ عز الدین
الفاروقی اجازة باجازته من ابی الفضل ابن الموفق البوشجی عن ابی الفتوح سعد بن احمد الاسفراینی عن المؤلف رح
واما کتاب بلوغ المرام من ادلة الاحکام للحافظ الحجة بادی الناس الی المحجة احمد بن علی بن حجر العسقلانی فاخبرنی به شیخنا
المکرم حسین بن محسن السبعی بالسند المتقدم فی البیضاوی الی الحافظ ابن الدیبع قال اخبرنی به شیخنا الامام الضابط الحجة
محمد بن عبد الرحمن السخاوی رح قال اخبرنی به مؤلفه شیخنا الامام الحجة بادی الناس الی المحجة شهاب الملة والدین احمد بن
علی بن حجر العسقلانی رحمه الله تعالی ورضی عنه وآروی ایضا کتاب الجامع الصحیح للبخاری والصحیح لمسلم والسنن لابی داود
والجامع للترمذی وکتاب المجتبی المعروف بالنسائی والسنن لابن ماجة وکتاب الموطا وکتاب تیسیر الوصول عن الشیخ
زین العابدین بن محسن بن محمد السبعی الحدیدی بالاسناد المتقدم عن الشیخ العلامة حسین بن محسن عن شیخه العلامة حسن
بن عبد الباری مقبول الاهدل سلک الله بی وبهم المنهج الاعدل وآروی مؤلفات الشیخ الامام الواحد المتکلم الحافظ
محمد بن ابی بکر بن القیم الجوزی وشیخه العلامة الامام حافظ الاسلام ابی العباس احمد بن عبد الحلیم بن تیمیة رح جمیعها عن
شیخی العلامة حسین بن محسن السبعی عن شیخه الشریف محمد بن ناصر الحازمی رح عن الشیخین العالمین محمد عابد السندی ومحمد بن
احمد العطوشی المغربی وهما یرویانها بالاجازة عن الشیخ عبد القادر بن خلیل کدک زاده الحنبلی نزیل المدینة المنورة
ویروی عن الشیخ عبد القادر المذکور شیخنا السید العلامة عبد الرحمن بن سلیمان مقبول الاهدل عن ابیه السید العلامة سلیمان بن یحیی عن الشیخ عبد القادر
والسید سلیمان بن یحیی یرویان عن الشیخ محمد بن احمد السفارینی الحنبلی عن شیخه ابی عبد الله الثعالبی الحنبلی عن شیخه محمد الصالحی عن شیخه شهاب الدین البوتاری
عن شیخه شرف الدین موسی بن احمد الحجازی صاحب الاقناع ومختصر المقنع وغیرهما عن شیخه احمد بن احمد المقدسی صاحب
التوضیح فی الجمع بین المقنع والتنقیح عن شیخه الشهاب احمد بن عبد الله المقدسی عن الشیخ علاء الدین المرداوی الحنبلی صاحب
الانصاف والتنقیح عن الشیخ ابی بکر بن ابراهیم الحنبلی عن شیخه المشهور بابن اللحام الحنبلی عن شیخه عبد الرحمن بن احمد
بن رجب عن الحافظ محمد بن ابی بکر بن القیم رح وبشیخه امام الاسلام والمسلمین حجة الله فی العالمین ابی العباس
تقی الدین احمد بن عبد الحلیم بن عبد السلام بن تیمیة الحرانی رضی الله عنه من المؤلفات والمصنفات فروایته عن تلمیذه
ابن القیم رح وکدک زاده یروی عن الشیخ عبد الرحمن السمهودی عن الشمس العلقمی عن الحافظ جلال الدین السیوطی عن
الشهاب احمد بن محمد بن عمر بن رسلان عن المحب احمد بن نصر البغدادی عن زین الدین ابی عبد الرحمن بن احمد بن رجب
الحنبلی عن المؤلف محمد بن ابی بکر ابن القیم عن شیخه ابن تیمیة رح واما مؤلفات الحافظ جلال الدین السیوطی رح فارویها
عن شیخی حسین بن محسن عن شیخه الشریف محمد بن ناصر عن شیخه عبد الرحمن بن سلیمان مقبول الاهدل عن والده سلیمان عن والده
یحیی بن عمر عن شیخه احمد بن محمد النخلی وعبد الله بن سالم البصری وحسن بن علی العجیمی عن الحافظ عصره محمد بن علاء الدین البابلی

مؤلفات ابن القیم وشیخه رحمهما الله

مؤلفات السیوطی

عن سالم بن محمد السنهوری ونور الدین علی بن محمد الاجهوری فالاول عن الشمس محمد بن عبد الرحمن العلقمی والثانی عن علی بن
ابی بکر القرافی کلاهما عن الحافظ السیوطی ومن جملتها القطعة الاولی من تفسیر الجلالین وهو للمحلی والقطعة الثانیة
فعن السیوطی عن المحلی ح وقد وجدت فی ثبت شیخ مشائخنا العلامة احمد بن محمد قاطن بالقلم ولد المحلی سنة احدی
وتسعین وسبعمائة ووفاته سنة اربع وستین وثمانمائة ومولد السیوطی سنة ثمان واربعین وثمانمائة ادرک من حیاة شیخه المحلی
خمسة عشر سنة فروایته عنه ممکنة فمن قال لم یروه عنه الا بواسطة ونظر الی روایته فی التفسیر الذی له فقد نظیره نظرا وارادوا
السماع لا بالاجازة واردت التنبیه علی ذلک واما مسند الامام ابی عبد الله محمد بن عبد الرحمن الدارمی فارویه عن الشیخ حسین

فی مسند الدارمی

بن محسن السبعی عن شیخه محمد بن ناصر الحازمی قراءة علیه لبعضه وسماعا لبعضه واجازة لباقیه عن شیخه العلامة الامام عبد الرحمن
بن سلیمان مقبول الاهدل ح سماعا لبعضه واجازة لباقیه قال حدثنی به والدی سلیمان الاهدل قال حدثنی خالی احمد بن
محمد الاهدل قال حدثنی به ابو بکر بن علی البطاح الاهدل قال حدثنی به یوسف بن محمد البطاح الاهدل قال حدثنی به السید طاهر
بن حسین الاهدل قال حدثنی به شیخی القاضی عبد الرحمن بن علی الشیبانی قال حدثنی به شیخی زین الدین الشرجی قال حدثنی به السید
العلامة نفیس الدین العلوی الیمنی قال حدثنی به والدی سلیمن بن ابراهیم العلوی قال حدثنی به الفقیه احمد بن ابی الحسین
الشماخی عن ابیه عن ابی بکر بن احمد الشرجی وجمال الدین ابی عبد الله محمد بن اسمعیل الحضرمی عن عبد الاول بن عیسی بن
شعیب السجزی عن ابی الحسن عبد الرحمن بن مظفر الداؤدی عن ابی محمد عبد الله بن عبد الرحمن بن احمد بن حمویه السرخسی
عن ابی عمران عیسی بن عمر السمرقندی عن مؤلفه ابی محمد عبد الله بن عبد الرحمن الدارمی ح واریه ایضا عن شیخنا
المذکور عن شیخه الشریف محمد بن ناصر الحازمی عن شیخه محمد عابد السندی المدنی قراءة علیه من اوله الی آخره قال حدثنی
به شیخی صالح بن محمد الفلانی قال حدثنی به شیخی محمد بن محمد بن سنة العمری قال حدثنی به الشریف ابو عبد الله محمد
الولولاتی قال حدثنی به الشیخ محمد بن خلیل عرف بابن ارکماش الحنفی قال حدثنی به الحافظ ابن حجر العسقلانی قال حدثنی
به ابو اسحق ابراهیم بن احمد التنوخی قال حدثنی به ابو العباس احمد بن ابی طالب الحجار الصالحی قال حدثنی به ابو النجا
عبد الله بن عمر البغدادی المعروف بابن اللتی عن ابی الوقت عبد الاول بن عیسی الهروی عن ابی المظفر الداؤدی
عن ابی محمد بن حمویه السرخسی عن ابی عمران عیسی بن عمر السمرقندی عن مؤلفه ابی محمد عبد الله بن عبد الرحمن الدارمی ح
واما الشمائل لابی عیسی الترمذی رضی الله عنه فارویه عن شیخی العلامة حسین بن محسن السبعی قراءة منی علیه تمامها عن

فی شمائل الترمذی

شیخه الشریف محمد بن ناصر الحازمی قراءة علیه من اولها الی آخرها عن شیخه محمد بن عبد الرحمن الدمشقی الشهیر بالکزبری
عن ابیه عبد الرحمن الکزبری عن الشیخ محمد المیدانی عن الشهاب الطیبی الکبیر عن الکمال محمد بن حمزة الحسینی عن الجمال ابن جماعة
عن البرهان الکروخی عن ابی عامر بن ابی محمد الجرجانی عن ابی العباس المحبوبی عن مؤلفها الحافظ الحجة ابی عیسی محمد
بن سورة الترمذی رحمه الله تعالی واین اسناد بغایت عالی ست زیرا که از محرر سطور تا مؤلف مبرور نه واسطه

درمیان ست لیس بس وما الفخر عند الرجال الا بالسند العالی والحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات و این سند
کتب مذکوره قرارة من اولها الی آخرها در سنه یکهزار و دو صد و هشتاد و دو هجری حاصل شد فصل دوم در ذکر
سند احادیث مسلسلة قلت واولها الحدیث المسلسل بالرحمة وهو اول حدیث سمعته من شیخی الصدوق الامین
عین الانسان و انسان العین مولانا الشیخ حسین بن محسن بن محمد الخزرجی الانصاری السبعی الیمنی الحدیدی قال وهو اول
حدیث سمعته من شیخنا الشریف العلامة المحدث الفهامة محمد بن ناصر الحسینی الحازمی بمکة المشرفة فی سنة ثمان ومائتین
والف الهجریة قال ووجه الاستفتاح به لوجوه منها قوله تعالی وما ارسلناک الا رحمة للعالمین وقوله فی الحدیث القدسی ان
رحمتی سبقت غضبی ولیعلم طالب العلم ومعلمه ان رحمة الله للرحماء من عباده فیصح للخاص والعام ویرحم المبتلی والمعافی و یشفق
علی القریب والبعید قال شیخنا وقد سمعته من مشایخ وهو اول ما سمعته منهم فمنهم شیخنا الشیخ محمد عابد السندی المدنی و هو
اول حدیث سمعته منه قال حدثنی به شیخی صالح بن محمد الفلانی وهو اول حدیث سمعته منه قال حدثنی به شیخی محمد بن محمد
سنة العمری وهو اول حدیث سمعته منه قال حدثنی به شیخی محمد بن خلیل المعروف بارکماش الحنفی وهو اول حدیث سمعته
منه قال حدثنی به شیخی الحافظ احمد بن علی بن حجر العسقلانی وهو اول حدیث سمعته منه ومنهم شیخنا الشیخ محمد بن عبد الرحمن
الکزبری وقد سمعه الکزبری من والده ومن الشهاب المنینی ومن السید محمد النجاری ومن عبد الملک بن عبد المنعم القلعی
فالشیخ عبد الرحمن الکزبری یرویه عن محمد بن احمد عقیلة المکی عن احمد بن محمد الدمیاطی المشهور بابن عبد الغنی عن محمد بن عبد العزیز
المنوفی عن عمر بن عموس الرشیدی عن زکریا بن محمد الانصاری عن الحافظ ابی الفضل احمد بن علی بن حجر العسقلانی و سند
شیخنا الشیخ محمد عابد متصل بالحافظ کما تقدم وکله مسلسل بالاولیة والشیخ الشهاب المنینی یرویه عن شیخه عبد الله بن سالم
البصری بمکة المشرفة سنة الف ومائة واثنتین وعشرین قال حدثنی به محمد بن سلیمان المغربی السنوسی قال حدثنی به ابو عثمن
سعید بن ابراهیم الجزائری قال حدثنی به ابو عثمان سعید بن ابراهیم المقری مفتی تلمسان قال حدثنی به ابو العباس احمد
بن یحیی الوهرانی قال حدثنی به شیخ الطریقة ابراهیم التازی قال حدثنا به ابو الفتح محمد بن ابی بکر حسین المراغی واما السید
محمد النجاری فیرویه عن شیخه محمد بن محمد الواسطی قال حدثنی به السید شیخ باعلوی قال حدثنا به عبد الرحمن بن محمد الدمشقی
قال حدثنا به ابراهیم ابن حسن الکورانی قال حدثنا به علی بن محمد العفیف الانصاری الیمنی بالمدینة سنة قال حدثنی به
عبد الله بن محمد الزهری الیمنی قال حدثنی به العز بن تقی الدین الحبشی قال حدثنی به الطاهر بن حسین الاهدل عن الربیع الشیبانی
عن السخاوی قال حدثنی به عبد الله بن محمد الحموی عن الحافظ ابن حجر وعن ابی الفتح محمد بن ابی بکر حسین المراغی و
خطیب القاهرة قالوا حدثنا به عبد الرحیم بن الحسین العراقی واما الشیخ عبد الملک بن عبد المنعم القلعی فقال حدثنی به شیخ
الازهر عبد الله بن عامر الشبراوی قال حدثنی به محمد الزرقانی قال حدثنی به والدی عبد الله الزرقانی قال حدثنی به
علی الشبراملسی قال حدثنی به محمد البابلی الحلبی قال حدثنی به احمد بن ابراهیم الشماع قال حدثنی به محمد بن عمر بن فهد

قال حدثنی به جدی تقی الدین بن فہد قال حدثنی به احمد بن محمد المالکی قال اعنی الشیخ عبد الرحیم بن الحسین العراقی و الشیخ
احمد بن محمد المالکی حدثنا به ابو الفتح محمد بن محمد المیدومی قال حدثنی به عبد اللطیف بن عبد المنعم الحرانی قال حدثنی به
ابو الفرج عبد الرحمن بن علی الجوزی قال حدثنی به ابو سعید اسمعیل بن صالح النیسابوری قال حدثنی به ابو صالح
احمد بن عبد الملک المؤذن قال حدثنی به ابو الطاہر محمد بن محمد بن محمش الزیادی قال حدثنی به ابو حامد احمد بن محمد بن
یحیی البزاز قال حدثنی به عبد الرحمن بن بشر بن الحکم النیسابوری قال حدثنی به سفیان بن عیینة قال حدثنی به عمرو بن
دینار قال حدثنی به ابو قابوس مولی عبد اللہ بن عمرو بن العاص عن عبد اللہ بن عمرو بن العاص ان رسول اللہ صلی اللہ
علیه وآله وسلم قال الراحمون یرحمهم الرحمن ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء اخرجه البخاری فی الکنی والادب المفرد
واحمد والحمیدی فی مسندیهما وابو داؤد فی سننه والبیهقی فی الشعب والترمذی وحسنه والحاکم فی مستدرکه وقد جمع
طرقه جماعة وهو اصح المسلسلات والتسلسل ینتهی الی سفیان بن عیینة فقط دون ما عداه واما المسلسل بسورة الصف
فارویه عن شیخی حسین بن محسن وهو یرویه عن شیخه الشریف محمد بن ناصر المذکور قال حدثنی به شیخی محمد بن علی العمرانی عن الشیخ
القاضی احمد بن محمد قاطن قال حدثنی به شیخی احمد بن عبد الرحمن الشامی قال حدثنی به شیخی المسند سالم ابن عبد اللہ
بن سالم البصری عن ابیه عبد اللہ بن سالم عن الحافظ محمد بن علاء الدین البابلی ح وقال القاضی احمد بن محمد قاطن وسمعته
من شیخنا عبد القادر بن خلیل المدنی الشهیر بکدک زاده عن شیخه ابی العزم سابق بن عزام قال سمعته من الحافظ علاء الدین
البابلی قال سمعته من شیخی المسند احمد بن محمد الشلبی عن الحافظ نجم الدین محمد بن احمد الغیطی عن شیخ الاسلام زکریا الانصاری
عن الحافظ ابی نعیم رضوان بن محمد العقبی عن ابی اسحق ابراهیم بن احمد التنوخی عن ابی العباس احمد بن ابی طالب
الدمشقی المعروف بالحجار عن ابی النجا عبد اللہ بن عمر البغدادی المعروف بابن اللتی عن ابی الوقت عبد الاول بن عیسی الهروی عن
ابی الحسن عبد الرحمن بن محمد الداؤدی عن ابی محمد عبد اللہ بن احمد بن عیسی بن عمر عن عبد اللہ بن عبد الرحمن الدارمی قال حدثنی به محمد
بن کثیر عن الاوزاعی عن یحیی عن ابی سلمة عن عبد اللہ بن سلام رضی اللہ عنه قال قعدنا نفر من اصحاب رسول اللہ صلی اللہ
علیه وآله وسلم فتذاکرنا فقلنا لو نعلم ای الاعمال اقرب الی اللہ لعملناه فانزل اللہ عز وجل سبح للہ ما فی السموات
وما فی الارض وهو العزیز الحکیم یا ایها الذین امنوا لم تقولون ما لا تفعلون قال عبد اللہ بن سلام
قرأها علینا رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم ہکذا قال ابو سلمة وقرأها علینا عبد اللہ بن سلام ہکذا حتی ختمها قال یحیی قرأها
علینا ابو سلمة ہکذا قال الاوزاعی فقرأها علینا یحیی ہکذا قال محمد بن کثیر فقرأها علینا الاوزاعی قال الدارمی فقرأها
علینا محمد بن کثیر قال عبد اللہ بن احمد بن عیسی فقرأها علینا الدارمی قال عبد الرحمن بن محمد الداؤدی فقرأها علینا
عبد اللہ بن احمد بن عیسی قال عبد الاول فقرأها علینا عبد الرحمن بن محمد الداؤدی قال عبد اللہ بن عمر البغدادی
فقرأها علینا عبد الاول قال احمد بن ابی طالب المعروف بالحجار فقرأها علینا عبد اللہ بن عمر قال ابراهیم بن احمد التنوخی

فقرأنا علينا احمد بن ابي طالب الدمشقي المعروف بالحجار تلقينا قال الحافظ ابو نعيم رضوان بن محمد العقبي فقرأنا علينا
ابراهيم بن احمد التنوخي قال شيخ الاسلام زكريا الانصاري فقرأنا علينا الحافظ ابو نعيم رضوان بن محمد العقبي قال الحافظ
نجم الدين محمد بن احمد الغيطي فقرأنا علينا شيخ الاسلام زكريا الانصاري قال احمد بن محمد الشلبي فقرأنا علينا الحافظ نجم الدين محمد
بن احمد الغيطي قال الحافظ علاء الدين البابلي فقرأنا علينا احمد بن محمد الشلبي قال عبد الله بن سالم البصري فقرأنا علينا البابلي
قال سالم بن عبد الله بن سالم البصري فقرأنا علينا والدي قال احمد بن عبد الرحمن الشامي فقرأنا علينا سالم بن عبد الله
بن سالم البصري قال القاضي احمد بن محمد قاطن فقرأنا علينا شيخنا احمد بن عبد الرحمن الشامي قال محمد بن علي العمراني فقرأنا
علينا شيخنا القاضي احمد بن محمد قاطن قال شيخنا الشريف محمد بن ناصر فقرأنا على شيخنا محمد بن علي العمراني سماعا وتلقينا
كما قرأنا على شيخه القاضي احمد بن محمد قاطن قال سائم الحروف وقرأنا على شيخنا محمد بن ناصر خمس آيات وخمسا ايضا وست
آيات وهي ستة عشر آية سماعا وتلقينا وقرأتها عليه كما قرأها على شيخه العلامة محمد بن علي العمراني وهو من اصح المسلسلات
رواه الترمذي في طبقاته والحاكم في المستدرك وصححه واحمد وابو يعلى في مسنديهما والطبراني في المعجم الكبير وغيرهم **المسلسل
بالعد في اليد** ارويه عن شيخي حسين بن محسن السبعي قال ارويه عن شيخنا الشريف محمد بن ناصر المذكور عن شيخه السيد
العلامة عبد الرحمن بن سليمان مقبول الاهدل رحمه الله تعالى عن والده شيخ الاسلام ومفتي الانام السيد سليمان بن يحيى
مقبول الاهدل عن والده السيد العلامة يحيى بن عمر مقبول الاهدل رحمه الله تعالى عن شيخه العلامة حسن بن علي العجيمي عن شيخه الامام احمد بن محمد القشاشي عن شيخه
ابي الحسن البكري عن شيخه يحيى بن محمد الحطاب المالكي قال عدهن في يدي ابي محمد بن عبد الرحمن المالكي قال عدهن في
يدي ابو عبد الله الغابري قال عدهن في يدي العلامة الخيضري قال عدهن في يدي خالي ابن الجزري قال عدهن الكمال ابن النحاس في يدي قال
عدهن في يدي ابو العباس البعلي قال عدهن في يدي الثقفي قال عدهن في يدي جدي ابو القاسم قال عدهن في يدي ابو بكر
بن خلف قال عدهن في يدي الحاكم ابو عبد الله قال عدهن في يدي ابو بكر بن دارم قال عدهن في يدي علي بن
احمد بن الحسني قال عدهن في يدي ابو الحسن حرب الطحان قال عدهن في يدي يحيى بن ابي المساور الخياط قال عدهن
في يدي عمرو بن خالد قال عدهن في يدي زيد بن علي بن الحسين قال عدهن في يدي علي بن الحسين قال عدهن
في يدي ابي الحسين بن علي قال عدهن في يدي ابي امير المومنين علي بن ابي طالب قال عدهن في يدي رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم وهي خمس الصلوة والبركة والرحمة والتحنن والتسليم **المسلسل بما هو في جيبي**
ارويه عن شيخي حسين بن محسن قال ارويه عن شيخنا الشريف العلامة المحدث محمد بن ناصر المذكور عن شيخه السيد
العلامة عبد الرحمن بن سليمان مقبول الاهدل عن والده العلامة شيخ الاسلام سليمان بن يحيى مقبول الاهدل
عن والده يحيى بن عمر مقبول الاهدل وعن احمد بن محمد مقبول الاهدل عن ابي بكر بن علي البطاح عن يوسف بن
محمد البطاح عن الطاهر بن حسين الاهدل عن عبد الرحمن بن علي الديبع الشيباني عن محمد بن عبد الرحمن السخاوي

عن ابي اسحق ابراهيم بن علي البيضاوي ومريم بنت علي بن عبد الرحمن كلاهما عن محمد بن احمد الطبري وعبد الله بن سليمان
المكي عن ابي السادة عبد الله بن اسعد اليافعي قال الطبري والمكي اخبرنا الرضا ابو اسحق الطبري عن المحب حامد بن عبد الله
الطبري عن التقي ابي الحسن علي بن ابي بكر الطبري عن ابي عبد الله محمد بن ابي الصيف اليمني عن الحسن علي بن المفضل المقدسي
وقال البيضاوي حدثنا المجد ابو طاهر الفيروزابادي وكتب الي عاليا عبد الرحمن بن عبد عمر وكلاهما عن محمد
بن ابي القاسم الفارقي عن علي بن احمد العراقي عن ابي الفضل جعفر بن علي الهمداني عن الشريف ابي محمد عبد الله بن عبد الرحمن
الديباجي عن ابي عبد الله محمد بن الحسني بن صدقة بن سليمان السكندري عن ابي الفتح نصر بن الحسن بن القاسم الشاشي
عن ابي الحسين علي بن ابراهيم العاقولي الشافعي عن القاضي ابي الحسن محمد بن علي بن صخر الازدي عن ابي العباس احمد
بن محمد بن يعقوب الهروي عن احمد بن منصور بن محمد المعدل عن ابي الحسن علي بن الحسن بن احمد البلخي القطان عن ابي الحسن
علي بن احمد بن محمد بن المحتسب البلخي عن محمد بن هارون الهاشمي عن محمد بن يحيى المازني عن محمد بن سهل عن الربيع بن سهل
قال لما استوزرني ابو جعفر المنصور ايام خلافته قال لي يا ربيع ابعث الى جعفر بن محمد الصادق فقمت بين يديه
فقلت اي بلية تريد ان تفعل واوهمته اني افعل ثم اتيته بعد ساعة فقال لي الم اقل لك ابعث الى جعفر الصادق
بن محمد الباقر فوالله لتاتيني به او لاقتلنه شر قتلة فذهبت اليه فقلت له ابا عبد الله اجب امير المؤمنين فقام معي فلما
دنونا من الباب قام فحرك شفتيه ثم دخل فلم يرد عليه ووقف ولم يجلس ثم رفع راسه فقال يا جعفر انت الذي البت
وكثرت وحدثني ابي عن ابيه عن جده ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ينصب لكل غادر لواء يعرف به قال جعفر حدثني
ابي عن ابيه عن جده رضي الله عنهم ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ينادي مناد يوم القيامة من بطنان العرش الا ليقم
من كان اجره على الله فلا يقوم من عباد الله الا المتفضلون فمن عفى واصلح فاجره على الله فما زال يقول حتى سكن ما به ولان له
فقال له اجلس ابا عبد الله ثم قال ارتفع ابا عبد الله ثم دعا بدهن غالية فدافه بيده والغالية تقطر من بين اصابع الامير ثم
قال انصرف ابا عبد الله في حفظ الله ثم قال لي يا ربيع اتبع ابا عبد الله جائزته واضعفها له قال فخرجت فقلت يا ابا عبد الله
تعلم محبتي لك فقال انت منا حدثني ابي عن ابيه عن جده انه صلى الله عليه وسلم قال مولى القوم منهم قلت يا ابا عبد الله شهدت ما لم تشهد وسمعت
ما لم اسمع وقد دخلت ورأيتك تحرك شفتيك عند دخولك اليه قال دعاء كنت ادعو به قال ادعاء حفظته عند دخولك اليه قال دعاء كنت
ادعو به قال ادعاء حفظته عند دخولك اليه ام شئ تأثره عن آبائك الطاهرين فقال حدثني ابي عن ابيه عن جده عن النبي صلى الله
عليه وسلم انه كان اذا حزبه امر دعا بهذا الدعاء وكان يقول دعاء الفرج اللهم احرسني بعينك التي لا تنام واكنفني بكنفك
الذي لا يرام وارحمني بقدرتك علي فلا اهلك وانت رجائي انت ثقتي وانت رجائي فكم من نعمة انعمت بها علي
قل لك بها شكري وكم من بلية ابتليتني بها قل لك بها عند صبري فيا من قل عند نعمته شكري فلم يحرمني ويا من
قل عند بلائه صبري فلم يخذلني ويا من رآني على الخطايا فلم يفضحني يا ذا المعروف الذي لا ينقضي ابدا ويا ذا النعماء

التي لا تحصر عددا واسئلك ان تصلي على محمد وعلى آل محمد كما صليت وباركت وترحمت على ابراهيم انك حميد مجيد وبك ادرأ في نحور الاعداء والجبارين اللهم اعني على ديني بالدنيا وعلى آخرتي بالتقوى واحفظني فيما غبت عنه ولا تكلني الى نفسي فيما حضرت علي يا من لا تضره الذنوب ولا تنقصه المغفرة هب لي ما لا يضرك واغفر لي ما لا ينقصك الهي اسئلك فرجا قريبا وصبرا جميلا ورزقا واسعا واسئلك العافية من كل بلية واسئلك الشكر على العافية واسئلك دوام العافية واسئلك تمام العافية واسئلك الغنى عن الناس ولا حول ولا قوة الا بالله قال الربيع فكتبته عن جعفر بن محمد فها هو في جيبي قال موسى فكتبته عن الربيع فها هو في جيبي وقال محمد بن هارون الهاشمي فكتبته عن محمد بن يحيى المازني فها هو في جيبي وقال علي بن احمد المحتسب فكتبته عن محمد بن هارون فها هو في جيبي وقال علي بن الحسن بن احمد البلخي القطان فكتبته عن علي بن احمد المحتسب وها هو في جيبي وقال احمد بن منصور بن محمد المعدل كتبته عن علي بن الحسن بن احمد البلخي القطان وها هو في جيبي وقال احمد بن محمد بن يعقوب الهروي فكتبته عن احمد بن منصور بن محمد المعدل وها هو في جيبي وقال القاضي محمد بن علي بن صخر الازدي فكتبته عن احمد بن محمد بن يعقوب الهروي وها هو في جيبي وقال علي بن ابراهيم العاقولي كتبته عن القاضي محمد بن علي بن صخر الازدي وها هو في جيبي وقال نصر بن الحسن بن القاسم الشاشي وكتبته عن علي بن ابراهيم العاقولي وقال محمد بن الحسين بن عتيق بن سليمان السكندراني فكتبته عن الشاشي وها هو في جيبي وقال الشريف عبد الله بن عبد الرحمن العثماني الديباجي فكتبته عن محمد بن الحسين بن عتيق بن سليمان السكندراني وها هو في جيبي قال الشيخ ابو الفضل الهمداني حين قرأة هذا الحديث عليه كتبته عن الشريف القاضي عبد الله بن عبد الرحمن العثماني الديباجي وجعلت نسخته في جيبي قال ابو الحسن علي بن احمد العراقي كتبته عن الشيخ جعفر بن علي وجعلت نسخته في جيبي قال احمد بن القاسم النشاري فكتبته عن علي بن احمد العراقي وها هو في جيبي قال ابراهيم بن علي المكي الزمزمي فكتبته عن المجد ابي الطاهر الفيروزآبادي وها هو في جيبي وقال القاضي برهان الدين بن ابي شريف كتبته عن عبد الله الزمزمي وها هو في جيبي قال الشيخ جار الله بن فهد المكي الهاشمي فكتبته عن القاضي برهان الدين وها هو في جيبي يقول العبد الفقير محمد بن احمد الطبري وقد رويناه الى الشيخ جار الله بن فهد المكي بدون تسلسل وقد كتبته من رواية وها هو في جيبي ويروي شيخنا الشريف محمد بن ناصر المذكور هذا الحديث مسلسلا الينا عن شيخه محمد بن عبد الرحمن الكزبري عن ابيه عبد الرحمن بن محمد الكزبري عن احمد بن محمد المكي بعقيلة المكي عن احمد بن محمد النخلي عن الشيخ محمد بن علي بن علان عن نور الدين علي الحميري عن الشيخ عبد الرحمن بن فهد عن الشيخ جار الله بن فهد عن ابراهيم بن ابي شريف عن ابراهيم بن علي المكي الزمزمي قال اخبرنا به القاضي مجد الدين الفيروزآبادي عن محمد بن ابي القاسم الفارقي الى آخر السند المتقدم وقد اخرج هذا الحديث الديلمي في مسند الفردوس بلفظ يا علي اذا حزبك امر فقل اللهم احرسني بعينك التي لا تنام الى آخر الحديث المسلسل بالمحبة ارويه عن شيخي حسين بن محسن السبعي قال ارويه عن شيخنا الشريف محمد بن ناصر المذكور عن شيخه الشيخ محمد بن عبد الرحمن الكزبري عن ابيه الشيخ عبد الرحمن بن محمد الكزبري عن شيخه احمد بن محمد المكي بعقيلة المكي عن شيخه عبد الله بن سالم البصري عن الشيخ الشمس محمد بن علاء الدين البابلي

عن علي بن محمد بن ابراهيم عن محمد بن عبد الرحمن العلقمي عن ابي الفضل الجلال السيوطي قال اخبرني ابو الطيب احمد بن محمد
الحجازي الاديب سماعا قال اخبرنا قاضي القضاة مجد الدين اسمعيل بن ابراهيم الحنفي قال اخبرنا الحافظ ابو سعيد العلائي
قال اخبرنا احمد بن محمد الارموي قال اخبرنا عبد الرحمن بن مكي قال اخبرنا ابو طاهر السلفي قال اخبرنا محمد بن عبد الكريم قال
اخبرنا ابو علي بن شاذان قال اخبرنا احمد بن سليمان النجار قال اخبرنا ابو بكر بن ابي الدنيا قال حدثنا الحسن بن عبد العزيز
الجروي قال حدثنا عمرو بن مسلم التناسي قال حدثنا الحكم بن عبدة قال اخبرني حيوة بن شريح قال اخبرني عقبة بن مسلم
عن ابي عبد الرحمن الحبلي عن الصنابحي عن معاذ بن جبل رضي الله عنه قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم يا معاذ
اني احبك فلا تدع ان تقول في دبر كل صلوة اللهم اعني على ذكرك وشكرك وحسن عبادتك وفي رواية اوصيك
يا معاذ لا تدعن في دبر كل صلوة ان تقول اللهم اعني على ذكرك وشكرك وحسن عبادتك قال الصنابحي قال لي معاذ وانا
احبك فقل قال ابو عبد الرحمن الحبلي قال لي الصنابحي وانا احبك فقل قال عقبة بن مسلم قال لي ابو عبد الرحمن الحبلي
وانا احبك فقل قال حيوة بن شريح قال لي عقبة بن مسلم وانا احبك فقل قال الحكم بن عبدة قال لي حيوة بن شريح
وانا احبك فقل قال عمرو بن مسلم التناسي قال لي الحكم بن عبدة وانا احبك فقل قال الحسن بن عبد العزيز الجروي قال
لي عمرو بن مسلم التناسي وانا احبك فقل قال ابو بكر ابن ابي الدنيا قال لي الحسن بن عبد العزيز الجروي وانا احبك
فقل قال احمد بن سليمان النجار قال لي ابن ابي الدنيا وانا احبك فقل قال ابو علي بن شاذان قال لنا احمد بن سليمان
وانا احبكم فقولوا قال محمد بن عبد الكريم قال لنا ابو علي بن شاذان وانا احبكم فقولوا قال ابو طاهر السلفي قال لي محمد بن
عبد الكريم وانا احبك فقل قال عبد الرحمن بن مكي قال لنا السلفي وانا احبكم فقولوا قال احمد بن محمد الارموي قال عبد الرحمن
بن مكي وانا احبك فقل قال الحافظ ابو سعيد العلائي قال لي احمد بن محمد الارموي وانا احبك فقل قال قاضي القضاة
مجد الدين اسمعيل ابن ابراهيم الحنفي قال لنا الحافظ ابو سعيد العلائي وانا احبكم فقولوا قال احمد بن محمد الحجازي قال لنا قاضي القضاة
مجد الدين اسمعيل بن ابراهيم الحنفي وانا احبكم فقولوا قال الجلال السيوطي قال لنا الشهاب احمد بن محمد الحجازي وانا احبكم
فقولوا قال محمد بن عبد الرحمن العلقمي قال لي الجلال السيوطي وانا احبك فقل قال علي بن محمد بن ابراهيم قال لي العلقمي
وانا احبك فقل قال الشمس محمد بن علاء الدين البابلي قال لي علي بن محمد بن ابراهيم وانا احبك فقل قال الشيخ عبد الله
بن سالم البصري قال لي الشمس محمد بن علاء الدين البابلي وانا احبك فقل قال الشيخ احمد بن محمد المكي بعقيلة وقال لي الشيخ
عبد الله بن سالم وانا احبك فقل قال الشيخ عبد الرحمن بن محمد الكزبري وقال لي احمد بن محمد عقيلة وانا احبك فقل وقال محمد بن عبد الرحمن الكزبري
وقال لي والدي وانا احبك فقل وقال لي شيخنا الشريف محمد بن ناصر وقال لي شيخنا محمد بن عبد الرحمن الكزبري وانا احبك فقل يقول الفقير
الحقير المفتقر الى رحمة ربه الباري حسين بن محسن الانصاري وقال لي شيخنا الشريف محمد بن ناصر المذكور وانا احبك فقل وقد اخرج
هذا الحديث الديلمي في الفردوس مسلسلا ولفظه يا معاذ والله اني لاحبك واوصيك ان لا تدعن في كل صلوة اللهم الى آخره واخرجه ابو داود

والنسائی بلفظ ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اخذ بیده وقال یا معاذ انی لاحبک اوصیک لا تدعن دبر کل صلاة
ان تقول الی آخره ولیس فی روایة ابی داؤد والنسائی ثلاثا بل ہی فی روایة غیرہما وقد اخرج ایضا ہذا الحدیث الحاکم
فی المستدرک عن ابی ہریرة ان رسول الله صلعم قال لہم اتحبون ایہا الناس ان تجتہدوا فی الدعاء قالوا نعم یا رسول الله قال
قولوا اللہم اعنا علی ذکرک وشکرک وحسن عبادتک المسلسل بقراءة اول سورة النحل قرأتہا علی شیخی حسین بن
محسن قال قرأت علی شیخنا الشریف محمد بن ناصر المذکور طرفا من سورة النحل واجازنی بباقیہا بالسماعہ لطرف منہا
واجازته بباقیہا من شیخه الشیخ محمد بن عبد الرحمن الکزبری عن ابیه عبد الرحمن بن محمد الکزبری عن الشیخ محمد بن احمد المکی بعقیلة
المکی عن الشیخ احمد بن محمد النخلی عن الشیخ محمد البابلی عن ابی النجا سالم السنہوری عن النجم الغیطی عن الشمس محمد الدلجی العثمانی عن النبی
صلی الله علیه وسلم فانه رای فی المنام النبی صلی الله علیه وسلم فی مکة المشرفة فقرء علیه اول ہذه السورة المسلسل بقراءة سورة
فاتحة الکتاب قرأتہا علی شیخی المذکور قال قرأتہا علی شیخنا الشریف محمد بن ناصر المذکور واجازنی بقراءتہا بقراءته واجازته
لنا من شیخه الشیخ محمد بن عبد الرحمن بن محمد الکزبری عن ابیه عن جده عن الشیخ احمد بن محمد النخلی قال اجازنی بقراءته لہا
علی العلامة ابی مہدی الشیخ عیسی ابن محمد الثعالبی الجعفری المغربی قال قرأتہا علی الشیخ الاجہوری قال الشیخ علی
الاجہوری قرأتہا علی الشیخ الفاضل نور الدین علی بن ابی بکر القرافی قال قرأتہا علی قاضی القضاة شمس الدین محمد بن
ابراہیم التتائی قال قرأتہا علی القاضی برہان الدین اللقانی قال اللقانی قرأتہا علی علم الدین سلیمن مؤدب الجن قال
سلیمن قرأتہا علی القاضی شمہورش قاضی الجن قال شمہورش قاضی الجن قرأتہا علی سید الوجود ومنبع الکرم والجود محمد
صلی الله علیه وسلم وعلی اصحابه ائمة الہدی وتابعیہم باحسان ومن بہم نقتدی قلت ولما کان ہذا الحدیث لیس فیه شیء من
الاحکام بل ہو امر یتبرک به قبله الائمة الاعلام بہذا السند ولو کان من الاحکام الشرعیة والاستنباطات الفرعیة ما قبل
مثل ہذا الحدیث والحال ان فیه ما فیه المسلسل بالمصافحة قد صافحنی شیخنا حسین بن محسن قال قد صافحنی شیخنا
الشریف محمد بن ناصر الحسنی قال صافحنی شیخی السید العلامة عبد الرحمن بن سلیمن بن یحیی بن عمر مقبول الاہدل رحمه الله تعالی قال صافحنی
والدی سلیمان بن یحیی قال صافحنی والدی یحیی بن عمر قال صافحنی شیخی الشیخ احمد بن محمد النخلی قال صافحنی شیخی الشیخ تاج الدین الہندی
النقشبندی قال صافحنی الشیخ عبد الرحمن الشہیر بحاجی زحری قال صافحنی الشیخ علی وہبی قال صافحنی الشیخان محمود والاسفرائنی والسید
امیر علی الہمدانی قال صافحنی ابو سعید الصحابی الحبشی المعمر قال صافحنی النبی صلی الله علیه وسلم وہذا السند کله یشتمل علی الثقات
وابو سعید الحبشی لا یعرف فی الصحابة ولعله ممن لم یشتہر قال شیخنا الشریف محمد بن ناصر المذکور وقد صافحنی الشیخ العلامة
المحدث محمد عابد السندی المدنی عن شیخه الصالح بن محمد الفلانی وعمه محمد حسین مراد السندی عن الشیخ محمد بن احمد المکی
المکی بعقیلة عن الشیخ سالم بن عبد الله بن سالم البصری عن ابیه عبد الله بن سالم البصری عن الشیخ محمد بن علاء الدین
البابلی عن الشیخ ابی بکر بن اسمعیل الشنوانی عن الشیخ ابراہیم بن عبد الرحمن العلقمی عن ابی الفضل الجلال السیوطی عن

ابی الناہر بن کویک قال اخبرنا ابو اسحق ابراہیم بن علی قال اخبرنا ابو عبد اللہ النحوی قال اخبرنا ابو المجد الحسین
القزوینی قال اخبرنا ابو بکر بن ابراہیم السخاوی قال اخبرنا ابو الحسن بن ابی زرعۃ قال اخبرنا ابو منصور عبد الرحمن
بن عبد اللہ البرازی قال اخبرنا عبد الملک بن نجید قال حدثنا ابو القاسم عبدان بن حمید المنبجی قال حدثنا عمرو بن سعید
قال حدثنا احمد بن دہقان قال حدثنا احمد بن خلف بن تمیم قال دخلنا علی ابی ہرمز نعودہ فقال دخلنا علی انس بن مالک
نعودہ فقال صافحت بکفی ہذہ کف رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فما مسست خزا ولا حریرا الین من کف رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وسلم قال ابو ہرمز قلت لانس صافحنا بالکف التی صافحت بہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فصافحنا قال خلف
بن تمیم فقلت لابی ہرمز فصافحنا بالکف التی صافحت بہا انس بن مالک فصافحنا وہکذا الی آخر السند وفی المواہب
السنیۃ للشیخ جار اللہ بن فہد زیادۃ من عند عمرو بن سعید فقلنا لاحمد بن دہقان صافحنا بالکف التی صافحت بہا
احمد بن خلف بن تمیم فصافحنا وقال السلام علیکم وہکذا بزیادۃ السلام الی آخر السند وقد اخرج ہذا الحدیث الدیباجی
فی مسلسلاتہ وابن المفضل والتیمی فی مسلسلاتہ والحدیث تکلم فیہ بالتضعیف والوضع وان کان المتن صحیحا کما اخرجہ
البخاری واحمد عن انس رضی اللہ عنہ ما مسست خزا ولا برد ولا حریرا الین من کف رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
المسلسل بالمشابکۃ شبک بیدی شیخی العلامہ حسین بن محسن السبعی وقال شبک بیدی شیخنا الشریف محمد بن ناصر المذکور قال
شبک بیدی الشیخ محمد بن احمد العطوشی المغربی نزیل المدینۃ قال شبک بیدی محمد بن احمد الفاسی قال شبک بیدی محمد حسن احمد المکی بعقیلہ قال شبک
بیدی حسین بن عبد الرحیم قال شبک بیدی احمد بن محمد بن ناصر المغربی قال شبک بیدی الشہاب احمد بن محمد الخفاجی
قال شبک بیدی الشیخ ابراہیم قال شبک بیدی اخی الشمس قال اخبرنی وشبک بیدی کمال الدین امام المالکیۃ
قال اخبرنی وشبک بیدی الحافظ ابن الجزری قال اخبرنی وشبک بیدی ابو حفص المزی قال اخبرنی وشبک بیدی
ابو الحسن المقدسی قال اخبرنی وشبک بیدی عمر بن سعید الحلبی قال اخبرنی وشبک بیدی ابو الفرج الثقفی قال
اخبرنی وشبک بیدی الحافظ ابو اسمعیل التیمی قال اخبرنی وشبک بیدی ابو محمد الحسن السمرقندی قال اخبرنی وشبک
بیدی جعفر المستغفری قال اخبرنی وشبک بیدی ابو بکر احمد بن عبد العزیز المکی قال اخبرنی وشبک بیدی ابو الحسن محمد
بن طالب قال اخبرنی وشبک بیدی ابو عمرو بن الشرود الصنعانی قال شبک بیدی ابی عبد العزیز بن الحسن قال شبک
بیدی ابراہیم بن ابی الحسین قال شبک بیدی صفوان بن سلیم قال شبک بیدی ایوب بن خالد الانصاری قال
شبک بیدی عبد اللہ بن رافع قال شبک بیدی ابو ہریرۃ قال شبک بیدی
ابو القاسم صلی اللہ علیہ وسلم وقال خلق اللہ الارض یوم السبت والجبال یوم الاحد والشجر یوم الاثنین والمکروہ
یوم الثلثاء والنور یوم الاربعاء والدواب یوم الخمیس وآدم یوم الجمعۃ اخرج ہذا الحدیث الدیباجی فی مسلسلاتہ
وغیرہ والمتن بغیر تسلسل صحیح اخرجہ احمد فی مسندہ ومسلم فی صحیحہ وفیہ لبعض زیادۃ فی اللفظ ولفظہ خلق اللہ الارض

يوم السبت وخلق فيها الجبال يوم الاحد وخلق الشجر يوم الاثنين وخلق المكروه يوم الثلثا وخلق النور يوم الاربعا
وبث فيها الدواب يوم الخميس وخلق آدم يوم الجمعة في آخر ساعة من ساعات الجمعة فيما بين العصر الى الليل اخرجاه عن
ابي هريرة **المسلسل بالضيافة** بالتمر والماء اخبرني واضافني على الاسودين التمر والماء شيخنا حسين بن محسن وقال
اخبرني واضافني على الاسودين التمر والماء شيخنا الشريف العلامة المحدث محمد بن ناصر المذكور قال اخبرني واضافني
على الاسودين التمر والماء شيخنا الشيخ محمد عابد السندي المدني قال اخبرني واضافني عليهما عمي محمد حسين السندي قال اخبرني
واضافني عليهما الشيخ محمد بن احمد المكي المكني بعقيلة قال اخبرني واضافني عليهما شيخي حسين بن عبد الرحيم قال اخبرني واضافني
عليهما عبد الله العباسي قال اخبرني واضافني عليهما ابو مهدي عيسى بن محمد الثعالبي الجعفري قال اخبرني واضافني
عليهما سعيد بن ابراهيم الجزائري الشهير بقدورة قال اخبرني واضافني عليهما ابو عثمن سعيد المقري قال اخبرني وضافني
عليهما الشيخ محمد الوهراني قال اخبرني وضافني عليهما الامام التازي قال اخبرني وضافني عليهما ابو الفتح محمد بن حسين المراغي بالمدينة قال اخبرني
واضافني عليهما نفيس الدين سليمان بن ابراهيم العلوي اليمني بتعز قال اخبرني والدي به اجازة واضافني عليهما قال اخبرني وضافني
عليهما تقي الدين عمر بن علي الشعبي قال اخبرني القاضي فخر الدين الطبري بزبيد في منزله واضافني عليهما قال اضافني
عليهما فخر الدين ابراهيم الجبرتي الفارسي قال اضافني عليهما الحافظ ابو العلاء الهمداني قال اضافني عليهما ابو بكر عبد الله بن
فرج الكاتب المعروف بابن اخت الطويل الهمداني قال اضافني عليهما ابو جعفر محمد بن حسين الحافظ قال اضافني عليهما ابو شيبة احمد بن احمد بن ابراهيم العطار المخزومي
قال اضافني نوح ابن اباب قال اضافني عليهما عبد الله بن ميمون القداح قال اضافني جعفر الصادق قال اضافني
ابي محمد الباقر قال اضافني ابي علي ابن الحسين على الاسودين التمر والماء قال اضافني ابي الحسين بن علي عليهما قال اضافني
ابي علي بن ابي طالب على الاسودين التمر والماء قال اضافني رسول الله صلى الله عليه وسلم على الاسودين التمر والماء وقد ذكر
بعد ذلك في فضل الضيافة بذلك ثواب كبير وظاهره الوضع **المسلسل بالصحبة** صحبت شيخنا حسين بن محسن
شهورا عديدة في بهوبال واياما في حديدة قال صحبت شيخنا الشريف العلامة المحدث محمد بن ناصر المذكور قال صحبت
شيخنا العلامة محمد بن علي العمراني والشيخ عبد الحميد بن احمد بن محمد قاطن كلاهما قالا صحبنا القاضي العلامة احمد بن محمد قاطن
ولازمناه قال صحبت شيخي العلامة السيد احمد بن عبد الرحمن بن الحسن الشامي قال صحبت شيخي السيد الحسين بن احمد زباره
قال صحبت شيخي القاضي عبد العزيز بن محمد بن عبد العزيز الحبشي قال صحبت والدي محمد بن عبد العزيز بن محمد قال صحبت
والدي عبد العزيز بن محمد وسمعت منه الحديث قال صحبت السيد الطاهر ابن حسين الاهدل وسمعت منه الحديث قال
صحبت الشيخ القاضي العلامة عبد الرحمن بن علي الديبع واخذت عنه الحديث ح وقال العلامة احمد قاطن وصحبت
شيخنا العلامة عبد الخالق بن الزين بن عبد الباقي المزجاجي وعبد الخالق بن ابي بكر المزجاجي وكلاهما صحبا سيدي وشيخي السيد العلامة يحيى بن عمر مقبول
الاهدل وسمعا منه وقد اجاز لي السيد يحيى بن عمر بجميع مروياته ومسموعاته كما اجاز لي المذكوران بجميع مروياتهما و

وسموعاتهما قال السيد يحيى صحبت شيخي ابا بكر بن علي البطاح الاهدل قال صحبت شيخي يوسف بن محمد البطاح الاهدل قال
صحبت السيد الجليل طاهر بن حسين الاهدل قال صحبت الشيخ وجيه الدين القاضي عبد الرحمن بن علي الديبع الشيباني قال
صحبت شيخنا الشيخ المحدث زين الدين ابو العباس احمد بن احمد بن عبد اللطيف الشرجي قال صحبت الشيخ خاتمة القراء محمد بن
محمد بن محمد الجزري الدمشقي قال صحبت الشيخ الناسك ملاذ الدين ابا عبد الله محمد بن تقي الدين احمد بن عز الدين ابراهيم
بن الشيخ عبد الله بن ابي عمر محمد بن احمد بن قدامة بن نصر المقدسي الحنبلي قال صحبت ابا الحسن علي بن احمد بن عبد الواحد المشهور
بابن البخاري الحنبلي المقدسي قال صحبت الشيخ ابا علي حنبل بن عبد الله بن الفرج الرصافي البغدادي وكان ثقة خيرا قال
صحبت هبة الله بن محمد بن عبد الواحد بن احمد بن العباس الشيباني المكنى بابي القاسم قال صحبت الشيخ الصالح ابا علي
الحسن بن علي بن المذهب التميمي الواعظ قال صحبت الشيخ احمد بن جعفر بن حمدان القطيعي قال صحبت الشيخ عبد الله بن
احمد بن محمد بن حنبل بن هلال الشيباني قال صحبت والدي احمد بن محمد بن حنبل قال صحبت الحافظ سفيان بن عيينة
بن ميمون الهلالي الكوفي نزيل مكة المجمع على علمه وزهده وورعه وهو القائل وقد وقف بعرفات حججت سبعين حجة وفي
كل عام اقف بهذا المكان واسأل الله ان لا يجعله آخر العهد منه وقد استحييت من الله مما اسأله فمات من السنة القابلة سنة
ثمان وتسعين ومائة عن احدى وتسعين سنة قال سفيان بن عيينة صحبت ابا محمد عمرو بن دينار الجمحي مولاهم المكي قال
صحبت حبر الامة وترجمان القرآن عبد الله بن عباس رضي الله عنه قال صحبت سيد الاولين والآخرين محمدا رسول رب
العالمين صلى الله وسلم عليه وعلى آله واصحابه اجمعين ثم صحبت ابا بكر حتى توفي ثم عمر حتى توفي ثم صحبت عثمن حتى توفي
ثم اختصصت بصحبتي ابن عمي امير المومنين علي ابن ابي طالب بن عبد المطلب قال الامام الحافظ وجيه الدين عبد الرحمن بن
علي الديبع الشيباني قال الامام شمس الدين محمد بن محمد بن محمد الجزري فهذه طريقة الصحبة لم يكن اعلى منها ولا اصح قال ولا
يقع لنا من هذه الطريق في الصحبة ما هو الطف من هذا واحسن عند العارفين لتبادر ذلك وهو ان الامام احمد صحب الامام الشافعي
والامام الشافعي صحب مالك بن انس وصحب الشافعي فقيه زمانه محمد بن الحسن الشيباني وهو صحب الامام ابا حنيفة وثبت ان
الامام ابا حنيفة والامام مالكا صحبا جعفر الصادق وهو صحب اباه محمد الباقر وهو صحب اباه زين العابدين وهو صحب اباه
الحسين السبط وهو صحب اباه علي بن ابي طالب وهو صحب سيد الاولين والآخرين محمد رسول رب العالمين صلى الله وسلم عليه
وعلى آله واصحابه اجمعين فانظر ما اجتمع في هذا الاسناد الشريف من الائمة المقتدى بهم في العلم والدين رحمهم الله تعالى
انتهى ما قاله الحافظ الديبع رحمه الله تعالى وا روي عن شيخنا حسين بن محسن قال اروي عن شيخنا الشريف محمد بن ناصر
المذكور سند الحنابلة من اهل المشرق قال شيخنا محمد بن ناصر وقد لقيت العريني والمطيري نزيلي عمان وقد لقيا
الشيخ محمد بن عبد الوهاب المجدد النجدي صاحب الدعوة ولقيت مسفر بن عبد الرحمن ثم احمد بن عتيق وكلاهما قد لقيا حسين
بن الشيخ محمد بن عبد الوهاب وعبد الرحمن بن حسن بن محمد بن عبد الوهاب وقد اخذ حسين عن ابيه محمد بن عبد الوهاب

وعبدالرحمن اخذ عن جده محمد بن عبدالوہاب قال الشیخ محمد بن عبدالوہاب حدثنی الشیخ عبداللہ بن ابراہیم النجدی بطاہر
المدینۃ قال اخبرنی شیخ الاسلام ابوالمواہب ہبۃ اللہ الحنبلی قال اخبرنی والدی تقی الدین عبدالباقی الحنبلی قال اخبرنی
المعمر عبدالرحمن البہوتی الحنبلی قال اخبرنی جمال الدین یوسف بن زکریا بن محمد الانصاری قال اخبرنی والدی زکریا بن
محمد الانصاری قال اخبرنی ابوالفضل احمد بن محمد العسقلانی قال اخبرنی الصالح محمد بن محمد السوقی الخانت قال اخبرنی زین الدین
عبدالرحیم ابن حسین العراقی قال اخبرنی الصدر السید ومی قال اخبرنی ابوالفرج عبداللطیف بن عبدالمنعم الحرانی قال
اخبرنی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی الجوزی قال اخبرنی اسمعیل بن صالح النیسابوری قال اخبرنی والدی صالح بن عبدالملک
المؤذن قال اخبرنی ابوطاہر محمد بن کعب بن محمد بن محمش الزیادی قال اخبرنی احمد بن محمد بن یحیی بن بلال البزار قال اخبرنا
عبدالرحمن بن بشر بن الحکم قال اخبرنی سفیان بن عیینۃ قال سمعتہ من عمرو بن دینار قال سمعتہ من ابی قابوس عن
عبداللہ بن عمرو بن العاص رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الراحمون یرحمہم الرحمن تبارک وتعالی ارحموا
من فی الارض یرحمکم من فی السماء تفرد بہ سفیان واللہ اعلم واما المسلسل بالحنابلۃ فحدثنی بہ شیخنا العلامۃ حسین بن
محسن الانصاری قال حدثنی بہ شیخنا الشریف محمد بن ناصر المذکور قال حدثنی الشیخ عبداللہ بن ابراہیم الحنبلی بطاہر
المدینۃ عن ابی المواہب بن تقی الدین عبدالباقی الحنبلیین عن والدہ التقی عبدالباقی قال اخبرنی عبدالرحمن البہوتی
الحنبلی قال اخبرنی تقی الدین بن النجاری الکرخی صاحب منتہی الارادات قال اخبرنی والدی شہاب الدین احمد۔ قاضی
القضات الحنبلی قال اخبرنی بدرالدین الصفدی الطاہری الحنبلی قال اخبرنی عزالدین ابوالبرکات الحنبلی قال اخبرنی ابوعلی
حنبل بن عبداللہ الرصافی قال اخبرنی ابوالقاسم ہبۃ اللہ الحنبلی قال اخبرنی ابوالحسن بن علی الحنبلی قال اخبرنی ابوبکر بن
احمد بن جعفر الحنبلی قال اخبرنی ابوعبداللہ بن الامام احمد بن حنبل قال اخبرنی والدی احمد بن محمد بن حنبل امام کل حنبلی عن
ابن عدی عن حمید عن انس بن مالک رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اراد اللہ بعبد خیرا استعملہ
قالوا کیف یستعملہ قال یوفقہ لعمل صالح قبل موتہ ہذا حدیث عظیم ثلاثی بالنسبۃ الی الامام احمد رضی اللہ عنہ **فصل سوم**
در ذکر عبارات اجازات محرر سطور بر ترتیب حصول اول اجازتی کہ متعلق بعلم معقول ومنقول رسمیہ بعد خواندن فاتحہ
فراغ از فنون رسمیہ حاصل شدہ بعلاقۂ دست استاذ العلماء تاج الفقہاء شیخ صدرالدین رح ست وعبارتش بلفظہا دلی
رح این ست مولوی سید محمد صدیق حسن صاحب ذہن سلیم وقوت حافظہ وفہم درست ومناسبت تمام با کتاب ومطالعۂ
صحیح واستعداد تمام دارند جملہ کتب معقول رسمیہ از منطق وحکمت واز علم دین اکثر از بخاری وچیزی از تفسیر بیضاوی و
وفقہ واصول وعقائد وکلام وعربیت از فقیر الکتاب نمودند ومستعدانہ فہمیدہ خواندند وباوجود آن بسعادت و
رشد وصلاح ونیک نہادی وصفای طینت وغربت واہلیت وشرم وحیا در اقران وامائل خود ممتازاند انتہی
دوم نسخۂ اجازت شیخ زین العابدین بن محسن انصاری مفتی حال بھوپال ست وہذہ عبارتہ الحمد للہ الذی اجاز نا بجمیعہ

والصلوة والسلام على سيدنا محمد النبي الذي اذهب الله به الغمة وعلى آله وصحبه الذين كشفوا بنورها ادجيهم حلكات الليالي المدلهمة
وعلى التابعين وتابعي التابعين لهم باحسان وغيرهم من الائمة وبعد فقد قرء علي الاخ الحبيب الجليل والعالم النبيل علم المآثر والمفاخر
سلالة السادة الاكابر نخبة اهل البيت المبرء عن كيت وذيت حجي في الله ربي مولانا السيد محمد صديق حسن القنوجي حرسه
الله عن آفات الحدثان وخصه بمزيد العلم والعرفان الجامع الصحيح لمسلم والجامع للترمذي والسنن لابن ماجة والسنن للنسائي
والدراري المضية شرح الدرر البهية للامام محمد بن علي الشوكاني من اولها الى آخرها مع الضبط والاتقان على طريق اهل
الايقان والاذعان ورغب في ذلك طالب مني الاجازة فيا هنا لاحسن ظن منه وان كنت لست اهلا لذلك فاقول وبالله
احول واصول اني قد اجزت السيد الممدوح باقراء ما قرء علي وغير ذلك من كتب الصحاح والمسانيد ودواوين الاسلام المفصلة
في اسانيد مشائخنا الكرام واوصيه بتقوى الله ذي المنن في السر والعلن وان يخفض له ويحب لله وان لا ينساني من
دعواته في خلواته وجلواته والحمد لله اولا وآخرا وظاهرا وباطنا انتهى بلفظه وايشان در شهر بكيد و سال از محرر سطور
صغير اند و كتب فارسيه و صلاح مسودات انشائيه از فقير گرفته اند و اصل مذهب ايشان شافعي ست ليكن تا نجي بلده
بهوپال شده اند بضرورت مصلحت رياست افتاء مسائل شرعيه بر طريقه حنفيه ميكنند ولا باس به زيرا كه جمود بر تقليد
مذهب احد معين مذهب ايشان نيست و اصل اعتقاد اتباع سنت مطهره ست پس پس سوم شيخ محمد يعقوب دهلوي
برادر مولوي محمد اسحق نواسه شاه عبد العزيز دهلوي نزيل مكه مكرمه رحمه الله ازاد الله شرفا حسب استجازت
بنده اين اجازت نامه عامه خاندان طهارت نشان خود بخط خود نوشته فرستاده اند واجازت قرارت واقراء قرآن
عظيم و ديگر كتب حديث شريف داد جزاه الله خيرا و لفظ ايشان اين ست الحمد لله رب العالمين وصلى الله تعالى
على خير خلقه سيدنا محمد وآله واصحابه اجمعين اما بعد فيقول الفقير الى الله تعالى محمد يعقوب العمري نسبا والحنفي مذهبا والنقشبندي
طريقة اني قد اجزت المولوي السيد صديق حسن القنوجي اجازة عامة بحق ما تجوز لي رواية ودراية من جميع العلوم نقليها وعقليها خصوصا
سند القرآن العظيم وسائر كتب التفاسير والاحاديث والاخبار والآثار والادعية والاذكار والطرائق والاشغال وما حوته
اثبات شيوخي وشيوخهم فصاعدا الى النبي الكريم صلى الله عليه وآله وسلم ورضي الله عنهم اجمعين حررت في شهر صفر سنه ۱۲۹۱
الهجرية في مكة المشرفة انتهى بحروفه چهارم اجازت شيخ حسين بن محسن سبعي انصاري ونسخه اش اين ست نحمدك يا من اذا
وقف العبد ببابه رفعه واذا انقطع عليه وصله رحمه واصلي واسلم على نبيك محمد القائل بلغوا عني ولو آية وعلى آله و
صحبه حملة العلم ونقلة الدراية اما بعد فانه قد قرء علي الاخ العلامة الاكمل والفهامة الاجل صاحب الفضائل المشهورة
ومعدن السيادة المأثورة ترجمان الادب شريف النسب الحسيب الجامع للشرفين السامي على الفرقدين السيد الاجل الشريف
الاجل المتفرع من دوحة الفضل والعلوم المترعرع من شجرة صاحب السر المكتوم مولانا السيد محمد صديق حسن بن السيد
اولاد حسن بن علي بن لطف الله الحسيني البخاري القنوجي صحيح البخاري من اوله الى آخره وموطأ الامام مالك بكماله

وبلوغ المرام للحافظ ابن حجر العسقلانی وشمائل الترمذی وسنن ابی داؤد کلہا واولیات الشیخ سعید سنبل ومسلسلات شیخنا
الشریف المحدث العلامۃ محمد بن ناصر الحسینی الحازمی فوجدتہ فہما عالما ذکیا ولقیتہ المعیا فرایتہ متبحرا راغبا حنیفا وطلب
منی الاجازۃ بعد القراءۃ والسماع ووصل سندہ بسند اہل الجد والاتباع مع انی لست من فرسان ہذا المیدان ولا ممن
لہ فی السباحۃ یدان ولکن تحقیقا لظنہ وحرصہ بہ واسعافا لہ المطلوب بہ واذا اجزت مع القصور فانی ارجو التشبہ
بالذین اجازوا السالکین الی الحقیقۃ منہجا سبقوا الی غرف الجنان ففازوا فاقول وباللہ اعتصم مما یصم انی قد اجزت
السید الامام المذکور فی کل ما تجوز لی روایتہ وتمکن منی درایتہ من تفسیر وحدیث واحزاب واوراد وغیر ذلک کما قرات
واخذت واجازنی بہا مشایخی الاجلاء الاعلام علیہم رحمۃ اللہ العزیز العلام فاولہم شیخی ومرشدی السید العلامۃ ذو المنہج
الاعدل حسن بن عبد الباری الاہدل وشیخی الشریف العلامۃ المحدث محمد ناصر الحازمی الحسینی کلاہما عن شیخہما شیخ الاسلام
ومفتی الانام بالدیار الیمنیۃ السید العلامۃ الامثل عبد الرحمن بن سلیمان مقبول الاہدل بسندہ المعروف فی ثبتہ المشہور
ویروی شیخنا محمد بن ناصر بالقراءۃ والسماع والاجازۃ عن شیخہ العلامۃ خاتمۃ المحدثین بصنعاء الیمن محمد بن علی بن محمد الشوکانی
بسندہ المشہور باتحاف الاکابر فی اسناد الدفاتر وشیخہ العلامۃ المحدث بصنعاء الیمن محمد بن علی العمرانی عن شیخہ العلامۃ المحدث
احمد بن محمد قاطن بسندہ المعروف فی ثبتہ المشہور وشیخہ العلامۃ المحدث محمد عابد بن الشیخ احمد علی السندی نزیل المدینۃ
المنورۃ بسندہ المشہور بحصر الشارد فیما حواہ اسانید محمد عابد وشیخہ العلامۃ محمد اسحق الدہلوی بمکۃ المشرفۃ عن شیخہ مولانا
عبد العزیز المحدث الدہلوی عن والدہ مولانا شاہ ولی اللہ الدہلوی بسندہ المعروف فی ثبتہ المشہور وشیخی شیخ الاسلام
ومفتی الانام بمدینۃ زبید حالا سلیمن بن محمد بن عبد الرحمن بن سلیمان وقد اجازنی اجازۃ عامۃ بخطہ الشریف واحال
تفصیل ذلک علی التفصیل ثبت جدہ شیخ الاسلام عبد الرحمن بن سلیمان وشیخی واخی القاضی العلامۃ محمد بن محسن بن محمد
الانصاری عن شیخہ العلامۃ احمد بن محمد بن علی الشوکانی عن والدہ بسندہ المذکور سابقا وعن شیخہ وشیخی السید العلامہ
ذی المنہج الاعدل حسن بن عبد الباری الاہدل عن شیخہ ذی القدر الاجل السید عبد الرحمن بن سلیمان مقبول الاہدل بسندہ
المذکور سابقا وثبت کل من المذکورین جامع لجمیع اصناف العلوم من حدیث وتفسیر وفقہ والآتہا والمسانید والمعاجم
والاجزاء وغریب اللغۃ والحدیث وغیر ذلک واما اولیات الشیخ العلامۃ سعید سنبل فارویہا بالقراءۃ والاجازۃ من شیخنا
الشریف المحدث محمد بن ناصر الحازمی وہو یرویہا بالقراءۃ والاجازۃ من شیخہ محمد عابد المدنی عن مؤلفہا الشیخ سعید سنبل
وقد کتب السید صدیق حسن اسناد الامہات الست والبیضاوی والجلالین وبلوغ المرام وبعض مسلسلات شیخنا الشریف
محمد بن ناصر ومسند الدارمی وموطا الامام مالک وتیسیر الوصول وشمائل الترمذی الی مولفیہا ما تیسر عندی الآن لان
المیسور لا یسقط بالمعسور وقد اجزت السید المذکور فی کل باب واذنت لہ فی روایۃ ذلک کما اجازنی بذلک المشایخ
المذکورون الاعلام سالکا لسبیلی وبہ المنہج الاعدل وجنبنی وایاہ طریق الدحض والزلل بطریقۃ المعتبر عند اہل الاثر

و اسئلہ ان لا ینسانی من دعواتہ فی خلواتہ وجلواتہ وان لا یالو جہداً فی نشر الحدیث وتعلیمہ بقدر طاقتہ وان یحب فی اللہ ویبغض فی اللہ واوصیہ بتقوی اللہ فانہا ملاک الامر وعلیہا تدور رحی الدین بالاسر واللہ الموفق لما ہنالک و بیدہ ازمۃ الہدی الی ذلک انہ علی ما یشاء قدیر وبعبادہ لطیف خبیر سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم وصلی اللہ تعالی علی خیر خلقہ سیدنا محمد وآلہ واصحابہ اجمعین والحمد للہ رب العالمین قالہ بلسانہ وحررہ ببنانہ العبد الفقیر الحقیر المحتاج الی ربہ العزیز الباری حسین بن محسن بن محمد الیمنی الانصاری تاب اللہ علیہ ووفقہ للصالحات بمنہ وکرمہ آمین انتہی کلامہ ۔ پنجم اجازت شیخ معمر ابو الفضل عبد الحق بن فضل اللہ المحدث نزیل مکہ مکرمہ متوفی ۱۲۸۶ ولفظہ ایں حمد المن الاؤہ متصلۃ ۔ وفی الدہور کلہا مسلسلۃ ۔ اسناد باصح بلا اعتلال ۔ من غیر تدلیس ولا اعضال ۔ ثم الصلوٰۃ دائما ابدا ۔ مع سلام لا یزال سرمدا ۔ علی النبی المصطفی وعترتہ ۔ وصحبہ متبعی طریقتہ ۔ وبعد فان الشیخ الفطن الذکی مولانا السید صدیق حسن نجل مولانا السید اولاد حسن المحدث القنوجی نفع اللہ بعلومہ کل ذکی وغبی طلب منی اجازۃ عامۃ ومثلی منہ یطلب ولست باہل ان اجاز فکیف ان اجیز ولکن الحقائق قد تخفی وقد من اللہ تعالی علی بالمثول عند ایمۃ السنۃ النبویۃ والسماع منہم للآثار والاحادیث المصطفویۃ واخذ الاجازات عنہم فاولہم واجلہم الامام الہمام فخر الاسلام العالم الربانی مولانا القاضی محمد بن علی الشوکانی الحقہ اللہ تعالی بالسلف الصالحین ومتعنا ببرکاتہ آمین وہو یروی عن عدۃ مشایخ واسامی الکل مع اختلاف الطرق مندرجۃ فی اتحاف الاکابر باسناد الدفاتر فلا حاجۃ الی اعادتہا والثانی وجیہ الاسلام الورع التقی مولانا القاضی عبد الرحمن بن احمد بن حسن البہکلی رضی اللہ عنہ وارضاہ وجعل الجنۃ مثواہ ولہ عدۃ مشایخ منہم الشیخ العلامۃ الجلیل علی بن عبد اللہ بن احمد الجلال ومنہم الشیخ العلامۃ ابو بکر بن عبد الہادی القدیمی والثالث العلامۃ النحریر شیخنا ومولانا السید عبد اللہ بن السید محمد بن اسمعیل الامیر رضی اللہ عنہما وجعل الجنۃ مسکنہما وہو یروی ایضا عن عدۃ مشایخ اجلہم واکرمہم والدہ المجتہد الشہیر بالسید محمد بن اسمعیل الامیر الیمانی والامام الہمام المشہور عند الخاص والعام ابو الحسن بن محمد صادق السندی المدنی والرابع العلامۃ البہی وارث احادیث النبی الامی الشیخ العلامۃ محمد عابد بن احمد علی الواعظ الانصاری الخزرجی السندی سقی اللہ ثراہ وجعل الفردوس مثواہ ولہ شیوخ عدیدۃ منہم الشیخ العلامۃ وجیہ الدین بن السید عبد الرحمن بن سلیمان مفتی زبید ومنہم الشیخ العلامہ یوسف بن محمد بن علاء الدین المزجاجی وتتمۃ اسانید ہولاء المشایخ الثلثۃ منسلکۃ فی اوراق الاسانید الموصولۃ مع الاتحاف فلیتفحص اسانیدہم مع اسامی الشیوخ ہنالک و قرأت اکثر کتب الحدیث علی اسوۃ المحدثین وارث علوم سید المرسلین العلامۃ النبیل مولانا الشیخ محمد اسمعیل الشہید تغمدہ اللہ بغفرانہ المدید وعلی شیخی ومرشدی العلامۃ مولانا الشاہ عبد القادر اعلی اللہ درجاتہ وخصہ بہباتہ وعلی اکمل العلماء وافقہ الفقہاء قدوۃ المحدثین عمدۃ الکاملین الشیخ العلامۃ مولانا شاہ عبد العزیز الدہلوی قدس اللہ سرہ بلطفہ الخفی والجلی واسانید مشایخ الہند متداولۃ فی دیارنا

الا حاجة الی التسطیر بالہنا واجازنی ہولاء المشایخ اجازة عامة وغیرہم من اہل الیمن نفع اللہ تعالیٰ بہم فاقول
انی اجزت السید المذکور کثر اللہ تعالیٰ فوائدہ جمیع کتب الحدیث من الصحاح والمسانید والمعاجم وغیرہا وما یتبعہا مما
له نفع فی الاستنباط للاحکام من نحو وصرف واصول الفقه والمعانی والبیان والبدیع واللغة وکتب الرجال کما
اجازنی مشائخی فلیرو عنی جمیعہا علی اختلاف انواعہا کما یراه شبیه وہو اہل لما ہنالک ولم اشترط علیه فہو اجل من
ذلک واعلی واوصیه بتقوی اللہ عز وجل واتباع الحق اینما کان ومع من کان والعمل بصحیح السنة ومجانبة البدع والاعتقاد
علی قدم الحق والصدق وان الایسانی من دعائه فی خلواته وجلواته وتعقیب صلواته جمعنا اللہ تعالیٰ فی دار السرور علی
سرر متقابلین واللہ تعالیٰ یجزیه خیر جزاء المحسنین ویجعلنا من عباده المتحابین وصلی اللہ علی رسوله المختار وآله وصحبه
خیرة الخیار تحاله النجبه وحرره بقلمه خادم السنة النبویة عبد الحق المحمدی عامله اللہ بلطفه الخفی والجلی فی سلخ رجب سنة خمس
وثمانین ومائتین والف الهجریة انتہی کلامه اللہم اغفرلی ولوالدی لمن توالدا وارحمہما کما ربیانی صغیرا واغفر لمشائخی
واساتذتی الذین اجازونی بکتب السنة المطہرة ودفاتر الاسلام ودواوین الایمان وارحمہم رحمة عامة تامة فی الدنیا
والآخرة واجعلنا مسلمین لک ومن ذریتنا امة مسلمة لک واجازت قاضی شوکانی رح برای شیخ عبد الحق رح در
سنہ ہجری در صنعاء یمن بالمشافہہ بوده پس این ست محرر سطور باعتبار اتحاد واسطہ وقرب سلسلہ اعلی اسانید
واجازت قاضی عبد الرحمن بہکلی در نظم ونثر بحضرت ایشان نیز در ہمین سال بوده وکذلک اجازت سید علاء الدین عبد
محمد بن اسمعیل واجازت شیخ محمد عابد سندی وانتقال شیخ عبد الحق بن فضل اللہ محمدی در سنہ ہجری بمقام منی در یوم
حج بعد رجوع از عرفات ومزدلفہ اتفاق افتاده پس آنچہ در اواسط عمر بعض تزلزل در عقائد ایشان ومیل بسوی
تشیع وجز آن معروف ست در آخر عمر ازان انابت نموده اقرار صریح بمذہب اہل سنت وجماعت کرده بر طریقہ
اتباع ازین خاکدان عالم جاودان رحلت کردند وانما الاعمال بالخواتیم واین قسم تنقل مذاہب وتفرد بعض اقوال
براه خطای اجتہادی از جمعی از اکابر سلف از فقہاء وغیرہم نیز منقول ست وباصلاح حال وصحت عمل واعتقاد
وحسن خاتمہ وعافیت عاقبہ ان شاء اللہ تعالیٰ مغفور ومتجاوز عنہ باشد وفضل اللہ واسع ومحرر سطور بعد اکتساب این علم
شریف ورسوخ قدم دران واستقامت بر اتباع سنت چندی در مقام تدریس ستہ کتب صحاح ستہ وغیرہا از بعض
طلبہ علم حدیث درس دادہ از انجملہ نقل سندی کہ بعض سادات نوشتہ این ست الحمد للہ ولی النعم الجمہ والصلوة والسلام
علی سیدنا ومولانا محمد الذی کشف اللہ بہ کل غمہ وعلی آلہ وصحبہ احبار الملة واخیار الامة وبعد فلقد لقینی وقرأ علی الاخ
فی اللہ والحبیب فی ذات اللہ السید الصالح الحسیب والماجد الشریف النسیب فلان زاده اللہ حرصا علی تحصیل العلم سنن
ابی داود السجستانی من اولہا الی آخرہا وسنن ابن ماجه کلہا والشمائل المحمدیة للحافظ ابی عیسی الترمذی کذالک وبلوغ المرام
للحافظ ابن حجر العسقلانی ونبذة من اول احیاء العلوم للغزالی والموطا للامام دار الهجرة مالک بن انس الی کتاب الصلوة

رضي الله عنهم اجمعين فوجدته مستعبرا راغبا وللبركات اهل الحديث طالبا وبعد ذلك طلب مني الاجازة لوصل سنده بسند اولي الافادة والافاضة فاجزته بما هنالك وان كنت لست بذاك متمسكا بقوله صلى الله عليه وآله وسلم من تشبه بقوم فهو منهم اخرجه احمد وابو داود عن ابن عمر والطبراني في الاوسط عن حذيفة رضي الله عنهم وقال العلقمي بجانبه علامة الحسن فاجزته متشبها بهم مرتجيا بركاتهم كما قيل ؎ وتشبهوا ان لم تكونوا مثلهم ان التشبه بالكرام فلاح * بمقروآتي كلها ومروياتي على كثرتها وقلتها بسندي الثابت في ثبتي هذا كما قرأتها على شيخي وثقتي عين الانسان وانسان العين مولانا الشيخ حسين بن محسن الخزرجي اليماني الانصاري لا برح فيته ايجاري شاملا للمستمع والقاري قد اذنته في رواية كل ذلك بشرطه المعتبر ورواية مؤلفات شيخ شيوخنا الابر الشاه ولي الله المحدث الدهلوي رحمه الله تعالى كما اجازني به مشايخي الاخيار بطريقه المعتمدة عند اهل الاثر ومسلتي منه سلمه الله تعالى وابقاه والى مدارج الحق رقاه ان لا ينساني من دعواته في خلواته وجلواته وان لا يالو جهدا في نشر علم السنة المطهرة وتعليمه حسبما رواه المحدثون مع شرح معانيه وضبط مبانيه من كلامهم وتفهيمه فقد قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فيما رواه عنه عبد الله بن عمر رضي الله عنه بلغوا عني ولو آية اخرجه البخاري وقال نضر الله امرأ سمع منا شيئا فبلغه كما سمعه فرب مبلغ اوعى له من سامع اخرجه الترمذي وابن ماجه عن ابن مسعود والدارمي عن ابي الدرداء رضي الله عنهما واوصيه ونفسي بتقوى الله في السر والاعلان واتباع صريح الكتاب العزيز وصحيح السنة المطهرة ومعروفهما عند اهل هذا الشان من دون تعريج على قول زيد وعمرو فانه لا تدور رحى الشريعة الحقة والملة الصادقة بالاسر الا على ذلك الامر والتوفيق من الله الهادي وعليه في كل الامور اعتمادي سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت العليم الحكيم وصلى الله تعالى وسلم على خير خلقه محمد وآله واصحابه اولي الفضل الجسيم المجيز لمن ذكر العبد الخامل المتواري صديق بن حسن بن علي الحسيني القنوجي البخاري وكان ذلك في سنة ۱۳۰۳ الهجرية ببلدة بهوپال المحمية الحمد لله اولا وآخرا وظاهرا وباطنا بعده چون بتقدير قادر قدير جل ذكره وعم نواله فرصت وقت از دست بشد وابتلا بمصالح عباد وفصل خصومات سكنه اين ديار وبلاد دست بهم داد شغل تدريس بحيز التواد افتاد وحواله آن بتقرير وظائف بر ديگر اشخاص رفت وگاه گاهي كه اندك فرصت حاصل ميشود غالب وقت در تاليف ومطالعه كتب بسر كرده مي آيد واحب اعزه واعز احبه درين حين اخلاف اين بنده اند كه شرعا وعقلا وعرفا حقوق تعليم وتربيت ايشان بر ذمه همت من واجب الاداست باين رهگذر در سنه ۱۲۹۱ هجري چون عموزادگي شيخي وثقتي حسين بن محسن سبعي بريني معموره افتاد عزيزي نور الحسن بارك الله في علمه وعمره بر ايشان اوليات شيخ سعيد سنبل حسب ايماي من گذرانيد بجهت آنكه زمانه قيام ايشان قليل بود وبراي او از ايشان اجازت نامه تيمنا و تبركا بعبارت ذيل بخط شريف ايشان فرا گرفته شد باين اميد كه او تعالى او را در زمره اهل اثر گرداند وعمل صالح وعلم نافع بخشد وايشان بعد بلوغ قدر اين نعمت بشناسند واين طريقه حميده را كه صفوه طرائق اهل علم دين ست

در اولاد و اخلاف خود وراثةً بجد و جهد تمام بگذارند لتسهل الله تعالی حمنا و ایاهم بجاه النبی محمد صلی الله علیه وسلم
و لفظ اجازت مذکور این ست الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی افضل الانبیاء والمرسلین وآله الطیبین الطاہرین
وصحبه الاکرمین وبعد فانه قرأ علیّ الولد الشریف الفهیم والالمعی النجیم السید نور الحسن بن السید الاکرم والنواب المعتمد
المحترم امیر الملک والاجاه سید محمد صدیق حسن خان بہادر ادام الله بسطته وخلد دولته اولیات الشیخ العلامة المحدث
سعید سنبل من اولها الی آخرها وطلب منی الاجازة وان اجعل له الی مشایخی اجازة فاقول انی قد اجزت الولد الابر نور الحسن
الطیب الانور اجازة عامة بجمیع ما اجازنی به مشایخی الاعلام من تفسیر وحدیث حسبما هو مذکور فی اسانیدهم المتصلة واوصیه
بتقوی الله والدأب فی طلب العلم ونشره وافادته واستفادته واجزته ان یروی عنی اولیات الشیخ سعید سنبل کما
اجازنی بذلک شیخنا الشریف المحدث محمد بن ناصر الحازمی قراءة علیه من اولها الی آخرها وهو یرویها بالقراءة والاجازة
عن شیخه نزیل المدینة المنورة الشیخ محمد عابد السندی عن مؤلفها الشیخ سعید سنبل وقد اجزت الولد نور الحسن المذکور بجمیع
ما اجزت به والده النواب المعتمد حسبما هو مسطر فی اجازته سلک الله بنا وبه احسن المسالک وجنبنا ما یوجب المهالک فانه
الموفق لما هنالک وبیده ازمة الهدی الی ذلک انه علی ما یشاء قدیر وبعباده لطیف خبیر وصلی الله علی سیدنا محمد
وآله وصحبه وسلم کتبه الفقیر الی رحمة ربه الباری حسین بن محسن بن محمد الانصاری عفا الله عنهم انتهی بلفظه الشریف و چون
خلف اصغرم سید علی حسن اطال الله عمره وعلمه هنوز خرد سال قاری کتاب الله ست و کتابی در کدام علم نخوانده لهذا
او را سند کتب علم حدیث از جناب ایشان حاصل نشد ولیکن اگر خواسته خداست و حیات من بر قاست و ایشان را
چنانکه دل میخواهد و از خدا خواسته ام می بینم پیش خود جمله کتب حدیث و تفاسیر را بدرس ایشان میدهم و وصیت
باشاعت و تعلیم و تدریس میکنم الحال اتباعاً للسلف اجازت جمله مؤلفات خود و مرویات خویش چنانکه درین
ثبت مرقوم ست عامةً تامةً بایشان دادم تا سند باشد و مسئلهٔ اجازت یکی از مسائل مشهوره است و در جواز آن
باجازت مطلقه جماعتی از اهل حدیث و فقه و اصول اختلاف کرده اند ولیکن انچه بران عمل مستقر شده و جماهیر اهل
علم بآن قائل گردیده اند قول باجازت و صحت روایت بدان و وجوب عمل بمروی آنهاست اگرچه اهل ظاهر زعم
عدم وجوبش میکنند ابن الصلاح گفته این زعم باطل ست زیراکه در اجازت قادحی در اتصال منقول بها و ثقت
بدان نیست وحینئذ فاقول انی اجزت الولد السعید السید نور الحسن والسید علی حسن بارک الله لهما وعلیهما وفیهما وجعلهما من
عباده الصالحین العالمین اجازة شاملة کاملة فی کل ما تجوز روایته وتنفع درایته من منقول ومعقول وفروع واصول
سیما علوم التفسیر والتاویل والاشارة وسائر المسانید والجوامع والمعاجم وما فی معنی ذلک من کتب الاحکام المستنبطة
من علم السنة المطهرة علی اختلاف اصنافه وانواعه واجناسه کل ذلک بشرطه المعتبر عند اهل الحدیث والاثر ○ انی
اجزت لکم عنی روایتکم + بما سمعت من اشیاخی واقرانی + من بعد ان تحتفظوا شرط الجواز لها

مستجمعین لما اسباب الاتقان - ادجو بذلك ان الله یذکرنی - یوم النشور وایاکم بغفران وکذا
اجزتهم فی خصوص المسلسلات قراءة وعلاوکذالك فی سائر الاذکار النبویة وفی سائر الاحزاب والاوراد الصحیحة الماثورة عن النبی
صلی الله علیه وآله وسلم اجازة شاملة کاملة کما اجازنی به مشایخی من اهل الیمن والهند وکذا بجمیع ما الفت وصنفت فی ابواب
علوم الدین و احکام الشرع المبین واحیانیها وتلفظت بالاجازة لهم حماهم الله تعالی عن الرزایا والبلایا وحباهم بانواع
الالطاف والعطایا انه مجیب قریب ؎ اجزت لهم لاخیب الله سعیهم وبلغهم ما یاملون من العلم
جمیع الذی اروی بکل طریقة وما صح من نثری لهم ومن نظمی **فصل چهارم** چون شیوخ محرر
سطور غالباً علما مجتهدین یمن ونواح آن قطر مبارک اند وبیشتر استفاده از مولفات این حضرات بابرکات ست
رحمهم الله تعالی وقدس ارواحهم لهذا نبذی از فضل یمن حواله زبان خامه ادله گزار حق نگار می شود لینشرح بذلك
صدر کل یمانی ویثلج به قلب کل ایمانی ویطمئن به خاطر کل عالم ربانی ویعلم ان کونه من اهل هذا القطر من النعم التی
انعم الله تعالی بها علیه لکونه من بلادهم وعلی من انتمی الیه لدخوله فی عدادهم لتناول الادلة التی ستترتب علی ای صفة
كان ومن ای فریق من اهلها یعد قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله
بقوم یحبهم ویحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون
لومة لائم ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء والله واسع علیم گویم ابن جریر از شریح بن عبید روایت کرده
که چون این کریمه فرود آمد عمر گفت انا وقومی یا رسول الله فرمود لا بل هذا وقومه یعنی ابا موسی الاشعری وعن عیاض
الاشعری قال لما نزلت یعنی هذه الآیة قال رسول الله صلعم قوم هذا واشار الی ابی موسی اخرجه ابن سعد وابن ابی شیبة فی
مسنده وعبد بن حمید والحکیم الترمذی وابن جریر وابن المنذر وابن ابی حاتم والطبرانی وابو الشیخ وابن مردویه والحاکم
وصححه والبیهقی وعن ابی موسی الاشعری قال تلیت عند النبی صلعم فسوف یاتی الله بقوم الآیة فقال النبی صلعم قومك یا ابا موسی
اهل الیمن اخرجه ابو الشیخ وابن مردویه والحاکم فی جمعه لحدیث شعبة والبیهقی وابن عساکر وعن جابر بن عبد الله رضی الله عنه
قال سئل رسول الله صلعم عن قوله تعالی فسوف یاتی الله بقوم الآیة قال هؤلاء قوم من اهل الیمن ثم کندة ثم السکون ثم
تجیب اخرجه ابن ابی حاتم فی الکنی والطبرانی فی الاوسط وابو الشیخ وابن مردویه بسند حسن وعن ابن عباس فی الآیة
قال هم قوم من اهل الیمن ثم من کندة ثم من السکون اخرجه البخاری فی تاریخه وابن ابی حاتم وابو الشیخ وعن القاسم بن مخیمرة
قال اتیت ابن عمر فرحب بی ثم تلی هذه الآیة ثم ضرب علی منکبی وقال احلف بالله انهم لمنکم اهل الیمن اخرجه البخاری
فی تاریخه واین احادیث دلیل اند بر آنکه نزول این کریمه در بارهٔ اهل یمن ست واین آیه مشتمل بر مناقب اهل یمن ست
بچند وجه اول اختصاص اهل یمن باین مزیت عظیمه که عبارت از اتیان الٰهی باهل یمن نزد ارتداد غیر ایشان
از قبائل عرب ست که درین جزیره باختلاف انواع وتباین صفات سکونت دارند ونیست این مزیت مگر بنابر

مزید شرف ایشان و بجهت آنکه اینها حزب اسد اند نزد خروج دیگران از دین و تمکن اسلام در قلوب اینها
و عدم تزلزل اقدام اینها نزد تزلزل اقدام غیر اهل یمن و اصحاب اخبار و ارباب تفسیر نقل کرده اند که یازده
قبیله از قبایل عرب مرتد شدند از اسلام لیکن اهل یمن همچنان بر اسلام ثابت مانده و متمسک بشعائر او کرده
بشعائر خارج از اسلام پرداختند **منقبت دوم** قوله عز وجل یحبهم ست و بعد این کرامت و تشریف از جناب
خدا عز و جل خود هیچ شی باقی نیست زیرا که هر که را خدا تعالی دوست گرفت وی بسعادتی و شرفی رسید که هیچ سعد
و شرف مماثل و مقارب او نمی تواند شد و فائز بفوزی گشت که هیچ فوز معادل او نیست و مکرم بکرامتی گردید که هیچ
کرامت با وی مساوی نمی شود و کیف که اعظم مطلوب عباد مغفرت ذنوب ست و خواص عباد طالب رضای مولی
باشند و حاصل رضا تقاضی از مواخذه و تجاوز از تفریط ست و نیست مستلزم محبت چه محبت امری ورای آن ست
و هر که را این محبت دست بهم داد او را مغفرت و رضا تقارن ست با مزید خصوصیت که عبارت از محبت باشد
زیرا که محبت منشاء اکرام محبوب بهر مطلوب و مصدر حصول مراد از هر مرغوب ست و لله المثل الاعلی و از وجدان
صحیح معلوم ست که محب تقرب محبوب بهر مرغوب فیه وی میجوید هر چه باشد و این رتبه مستلزم عدم مواخذه و
دخول جنت ست کما قال تعالی رداً علی الیهود حیث قالوا نحن ابناء الله واحباءه قل فلم یعذبکم
بذنوبکم و این مفید آنست که او تعالی محب خود را معذب نمیکند بلکه بانواع کرامات و نفائس تفضلات و احسان
عطیات نوازش میفرماید چنانکه مستفاد معانی لفظ محبت و حب و حبیب و محبوب ست **منقبت سوم** لفظ و
یحبونه ست و این کرامتی جلیله و منقبتی جمیله ست چه محب بودن عبد حقیر برای رب جلیل غایت قصوای ایمان
و نهایت قوت عرای اسلام ست که فوز بنعیم دائم و نجات از عذاب الیم وابسته بدامن وست و از اعظم محبت الله عز و جل
و دلائل صحتش اتباع رسول خدا صلعم در جمیع اقوال و افعال و اقتدا بوی صلعم و اهتدا بهدی شریف نبوی ست قال تعالی
قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و از ینجا ثابت شد که محبت خدا را اتباع رسول شرط است
و چون شرط فوت شود مشروط هم فوت گردد و غیر متبع محب خدا نبود و اگر دعوی آن کند ادعا باطل کرده باشد
و هر که متبع رسول خدا صلعم ست وی محب خدا ست و فائز بحب الهی و باین محبت ذنوب او محو و درجه او میان
مومنین مرتفع گردد **منقبت چهارم** قوله تعالی ست اذلة علی المؤمنین زیرا که ذلت از برای اهل ایمان
اشرف خصال مومنین و اعظم مناقب مسلمین ست و آن عبارت از تواضع ست و تواضع را او تعالی مدح کرده
و صاحب او را برفع درجات نوازش فرموده و درین امر از هر دو بسیاری از خصال شر که منجمله اش یکی کبر
و عجب ست رهائی حاصل میشود **منقبت پنجم** قوله عز و جل ست اعزة علی الکافرین و این عزت اثر
صلابت در دین و تشدد در قیام باسلام و کراهت از اعدای دین و غلظت بر خارجین از دین ست **منقبت ششم**

قوله سبحانه وتعالی ست یجاهدون فی سبیل الله وجهاد در راه خدا رأس واجبات شرعیه واساس فرائض
دینیه ست وقیام عماد دین وارتفاع شان شرع مبین وتوسیع دائرهٔ اسلام وتقاصر جوانب کفر وهدم ارکان
شرک منوط بذیل اوست واین جهاد گاهی بسیف وسنان باشد وگاهی بزبان وبیان واهل یمن قدیما وحدیثا
درین هر دو قسم جهاد پیش قدم طوائف مردم اند چه اهل نجد واصحاب عسیر همگنان یمنی اند وجهاد ایشان باعدای
اسلام ومبتدعان طغام ومشرکان لئام معلوم جملهٔ خواص وعوام ست واهل صنعاء ونواح او مثل ابوعریش ومراوعه
وحدیده وبیت الفقیه وامثال آن جمله از سرزمین یمن اند وتصانیف ایشان در رد بدعات تقلید وشرک اموات
وتصلب در اتباع سنت وترک التفات بسوی آراء رجال شاهد عدل بر جهاد لسان وبیان ست ومثل آن از مردم
دیگر اقطار معلوم نیست منقبت هفتم قوله سبحانه وتعالی ست ولا یخافون — لومة لائم واین شان اخلاص
وقیام برای عز وجل وعدم مبالات بمخالف حق ومباین دین ست ونکره درینجا در سیاق نفی ست پس شامل هر لائمه
باشد که از هر کدام لائم صادر گردد جلیل باشد یا حقیر قریب باشد یا بعید وما ادل هذه المنقبة علی قیامهم فی کل امر
بمعروف او نهی عن منکر القیام الذی لا تنطاوله الجبال ولا تروعه الاهوال وچون او تعالی تنبیه ایشان برین عطیهٔ
عظیمه واحسان جلیل کرد فرمود ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله واسع علیم ودرین کریمه تلمیح ست
بآنکه او تعالی برای اهل یمن از فضل ومهربانی خود چیزی فراهم ساخته که بدان تفضل بر غیر ایشان نکرده گویا این
جواب ست برای کسی که قصد استحصال اینچنین مناقب برای خود بکند یا دران منافسه یا بران تحاسد فرماید وجمعی
از مفسرین در مناقب اهل یمن آیات قرآنیه ذکر کرده اند وبعضی ازان آیات در فضل مکه ومدینه ست حرسهما الله
تعالی شوکانی گفته وهما من الیمن وبعضی ازان در فضل بیت المقدس وحرم شریف ست شوکانی گفته وهما من الیمن
وازانجمله قوله تعالی ست وتزودوا فان خیر الزاد التقوی ودرین کریمه مدح اهل یمن بقوت یقین ست
وازانجمله قوله تعالی ست واذن فی الناس بالحج ودر حدیث آمده ان اول من اجابه اهل الیمن وازانجمله قوله تعالی
اولم یروا انا نسوق الماء الی الارض الجرز واین ارض در یمن ست ومنها قوله تعالی بلدة طیبة ورب غفور
واین بلده در یمن بود ومنها اذا جاء نصر الله والفتح ورأیت الناس یدخلون فی دین الله افواجا گفته اند
مراد بناس درین سورهٔ مبارکه مردم یمن اند واما سنت وارده در فضل ایشان پس در حدیث ابی هریره ست
قال قال رسول الله صلعم اتاکم اهل الیمن ارق افئدة والین قلوبا الایمان یمان والحکمة یمانیة اخرجه الشیخان وغیرهما وفی
لفظ للبخاری اتاکم اهل الیمن هم ارق افئدة واضعف قلوبا وفی لفظ لمسلم جاء اهل الیمن هم ارق افئدة واضعف قلوبا
الفقه یمان والحکمة یمانیة واین شهادتی ست از اعدل شهود حضرت احمد محمود صلعم بر شرف وفضل فقه وحکمت ایشان
واین ادل دلیل ست بر هدایت اهل یمن وازینجاست که اهل یمن در علوم حدیث وفقه واخلاص عمل ونیت فوق

اہل عالم بوده اند ولله الحمد چنانکه مولفات سادات سنت صنعا و مشایخ حدیث آنجا مثل ابن وزیر و سید امیر
و قاضی شوکانی و علما قبائل ہدلیه و شیوخ و تلامذه و اولاد ایشان حجت نیره برین دعوی ست و سرزمین یمن ہمیشه
محدث خیز مجتهد انگیز بوده آمده تا الی الآن و غالب علمای آن قطر در ہر عصر عمل براجتهاد خود داشته اند والله یختص
برحمته من یشاء و دستگاه ایشان در علوم نقلیه خصوصاً و فنون عقلیه عموماً تا انجاست که طائر خیال تا آنجا نپرد و قاصر
ادراک او نمی تواند رسید لاسیما مهارتی که در خصوص علم کتاب و سنت از تفسیر و حدیث و فقه و اصولش روزی روزگار
ایشان شده ائمه دیگر اقطار و علما را امصار در برابرش اطفال دبستان می نمایند و مولفات شان در مقابل
مصنفات ایشان ہمچو سها در پیش خورشید بیش نیست ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و بخاری و مسلم و غیرہما
از حدیث ابن مسعود روایت کرده اند ان النبی صلعم قال الایمان ہاہنا و اشار بیده الی الیمن و نجد و عسیر ہمه از سرزمین
یمن ست پس درین مناقب شریک باشد و آنچه اہل بدعت در حط اہل نجد و طریقه ماثوره ایشان استدلال باخبار
وارده در ظهور فتن از جانب شرق وغیره کرده اند بجا نیفتی نیست بلکه خارج از محل نزاع ست و این الفاظ ثابته
در صحیحین وغیرہما مشتمل بر مناقب عظیمه و فضائل کریمه اہل یمن ست اول آنکه جناب رسالت صلعم برای ایشان رقت
افئده و لین قلوب اثبات فرموده و این منقبت عظیمه ست زیرا که این وصف شان اہل ایمان ست و لهذا آنحضرت
صلعم قسوه و غلظ قلوب را در فدادین نزد اصول اذناب ابل نشان داد و انجا که طلوع قرن شیطان ست در ربیعه
و مضر کذا فی الصحیحین و فی لفظ لهما انه قال بعد قوله الایمان یمان والحکمة یمانیة و راس الکفر قبل المشرق پس رقت فواد
و لین قلب دو وصف ملازم ایمان قوی و دین سوی ست دوم قوله صلعم الایمان یمان و این لفظ مشعر بقصر ایمان
بر اہل یمن ست بر وجهی که متجاوز بسوی غیر ایشان نمی شود و لیکن چون ایمان در غیر ایشان از قبائل عرب و سکان
عجم و جمیع ارض یافته می شود پس این حصر محمول باشد بر مبالغه در اثبات ایمان اہل یمن و برآنکه ایمان ایشان فرد
کامل از افراد ایمان ست که غیر ایشان مر او را مساوی نمی شود و این حصری ست که اہل بیان نامش ادعائی نهاده اند
و شک نیست که مراتب ایمان متفاوت ست ایمان بعض اشخاص ہمچو جبال رواسی ست که بہیچ شی متحرک نمیگردد و
بہیچ شبهه تزلزل نمی پذیرد اگرچه رسد بجائیکه رسد و ایمان بعض کسان کمتر ازین پایه می باشد و بازعاج مزعج یا باغوا
مقلد یا باغواء مبتدع متذبذب و متضعضع میگردد و وهن و وہی در ارکانش آمد و شد میکند و ادله صحیحه صریحه قاضی اند
بآنکه ایمان زیادت و نقصان می پذیرد و کم و بیش میگردد فلله هذه المنقبة التی تتقاصر الاذهان عن تصور
کنهها و بلوغ غایتها و بالجملة فالایمان ہو راس مال کل من یدین بهذا الدین فاذا فاق اہل الیمن فیه غیرہم فقد ظفروا
بالخیر اجمع و نالوا الغایة التی لیس وراءها غایة و المنقبة التی تتقاصر عندها کل منقبة سوم قوله صلعم والحکمة یمانیة و درین
کلمه راشده اثبات حکمت ست برای مردم یمن ہمچون بر طریق مبالغه و دلالت ست بر آنکه ایشان را از حکمت

تعیین ست که هیچ حظ و نصیب بران مرا نی و مساوی نیست و حکمت عبارتست از علم تجرد او بشرایع او فهم حجت وی هرچه
متعلق باوست از علوم عقلیه و نقلیه پس گویا که آنحضرت صلعم برای ایشان اثبات علم بروجهی فرموده که دران
غیر را مجال لحوق نیست و هر که را او تعالی ایمان بروجه کمال و علم بروصف اتم جمع فراهم کرده باشد او وی چه
میتوان گفت که وی ظافر سعادت عاجله و آجله و نائل خیر سابق و لاحق بر ابلغ وجه و اکمل طریق ست چهارم
قوله صلعم والفقه یمان و درین حرف مبارک اثبات فقاهت اهل یمن بروجه اتم و اعم ست و دلیل ست برآنکه مردم
انجا ظافر فرد کامل فقه کتاب عزیز و سنت مطهره و استخراج وجوه ازین هر دو حجت نیز هستند و همین ست فقه در دین
و فقیه کسی ست که با علم خود فهم علم و قوت ادراک و حسن تصرف در شرعیات و عقلیات منضم نموده و در طوائف اهل علم
فرد کامل برآمده و منجمله مناقب ایشان یکی آنست که رسول خدا صلعم برای ایشان دعا فرموده و گفته اللهم اقبل بقلوبهم
کما اخرجه الترمذی من حدیث انس وفی لفظ انه صلعم قال هم منی والیّ کما اخرجه الطبرانی من حدیث عبدالله بن عمر و قال
صلعم انی اجد نفس الرحمن من قبل الیمن کما اخرجه الامام احمد من حدیث ابی هریرة و چنانکه آنحضرت صلعم این نفس مقدس
الهی را از طرف سرزمین یمن دریافته همچنان بعض ضعفاء و غرباء اهل بیت او نیز شاید که این دم مبارک را از قعر دل
مومن و خاطر مطمئن خود هنوز از ان سرزمین جنت آئین می یابند و این رائحه انسوئی عنبر بوی می شمند ولله الحمد
بیت ای نفس خرم باد صبا + از بر یار آمده مرحبا + والحمد لله تعالی که چنانکه نسبت این دورافتاده بدان سرزمین
جنت تزئین بوجوه عدیده و اسباب صحیحه سدیده مستقیم و قویم ست و دل بمحبت علماء آن دیار چنانکه باید و شاید مشغول
همچنان خاطر از مدارات فضلاء هند و دیگر بلاد عجم بمراحل دور و از گفت و شنود این مرز و بوم و مطالعه مولفات
علماء این قوم ورد و قبول ابناء جنس خیلی نفور هذا وقد ذکر جماعة من اهل العلم احادیث فی فضل الیمن واهله وفی غنی عنها
ما ثبت فی الصحیحین حسبما قدمنا فلنقتصر علی هذا المقدار ففیه کفایة و مقنع و بلاغ ان کان فی الدار دیار **فصل پنجم**
در ذکر فوائد شتی **فائده** در علم حدیث و ما یتصل به ابن الاکفانی در کتاب ارشاد القاصد در ذکر انواع علوم
نوشته علم الحدیث الخاص بالروایة علم یشتمل علی نقل اقوال النبی صلعم وافعاله وروایتها وضبطها وتحریر الفاظها وعلم
الحدیث الخاص بالدرایة علم تعرف منه حقیقة الروایة وشروطها وانواعها واحکامها وحال الروایة وشروطها و
انواعها واحکامها وحال الرواة وشروطهم واصناف المرویات وما یتعلق بها انتهی پس حقیقت روایت چنانکه
سیوطی در تدریب گفته نقل سنت و نحو آن و اسناد آن بسوی معزی الیه بتحدیث یا اخبار یا جز آن ست و شروطش
تحمل راوی برای مروی بنوعی از انواع تحمل از سماع یا عرض یا اجازه و مانند او ست و انواعش اتصال و انقطاع
و نحو آنهاست و احکامش قبول و رد وست و حال رواة عدالت و جرح ست و شروط ایشان در تحمل و در ادا ست
و اصناف مرویات مصنفات از مسانید و معاجم و اجزاء و جز آن احادیث و آثار و غیر آنهاست و متعلق بها

معرفت اصطلاح اہل اوست شیخ عزالدین بن جماعہ رح گفتہ علم الحدیث علم بقوانین یعرف بہا احوال السند
والمتن وموضوعہ السند والمتن وغایتہ معرفۃ الصحیح من غیرہ وحافظ ابو الفضل بن حجر رح فرمودہ اولی التعاریف لہ
ان یقال معرفۃ القواعد المعرفۃ لحال الراوی والمروی وگفتہ اگر خواہی لفظا معرفت را حذف کنی وبگوئی القواعد
الخ وکرمانی در شرح بخاری افادہ نمودہ ان علم الحدیث موضوعہ ذات رسول اللہ صلعم من حیث انہ رسول اللہ
وحدہ ہو علم تعرف بہ اقوال رسول اللہ صلعم وافعالہ واحوالہ وغایتہ ہو الفوز بسعادۃ الدارین وآاین حد باآنکہ
شامل علم استنباط ست غیر محرر ست ولہذا شیخ علامہ محی الدین کافیجی لم یزل ازین حرف کہ موضوع علم حدیث
ذات رسول خدا ست صلعم تعجب میکرد ومیگفت کہ این موضوع طب ست نہ موضوع حدیث واما سند پس بقول
بن جماعہ وطیبی گفتہ اند ہو الاخبار عن طریق المتن ابن جماعہ فرمودہ وآخذہ اما من السند وہو ما ارتفع وعلا من
سفح الجبل لان المسند یرفعہ الی قائلہ او من قولہم فلان سند ای معتمد فسمی الاخبار عن طریق المتن سندا لاعتماد الحفاظ
فی صحۃ الحدیث علیہ وآما الاسناد فہو رفع الحدیث الی قائلہ طیبی گفتہ وہما متقاربان فی المعنی واعتماد الحفاظ فی
صحۃ الحدیث وضعفہ علیہما وابن جماعہ گفتہ المحدثون یستعملون السند والاسناد لشئ واحد وآما مسند پس او را حیثیت
اعتبار ست یکی حدیث دوم کتابیکہ دران مسندات صحابہ ومرویات شان فراہم باشد واین اسم مفعول ست
سوم آنکہ مسند گویند ومراد بدان اسناد دارند واین مصدر ست ہمچو مسند الشہاب ومسند الفردوس ای
اسانید احادیثہما وآما متن پس طیبی گفتہ ہو الفاظ الحدیث التی تتقوم بہا المعانی وابن جماعہ گفتہ ہو ما ینتہی الیہ
غایۃ السند من الکلام وآخذہ اما من المماتنۃ وہی المباعدۃ فی الغایۃ لان المتن غایۃ السند او من متنت الکبش اذا شققت
جلدۃ بیضتہ واستخرجتہما فکان المسند استخرج المتن بسندہ او من المتن وہو ما صلب وارتفع من الارض لان المسند یقویہ
بالسند ویرفعہ الی قائلہ او من تمتین القوس ای شدہا بالعصب لان المسند یقوی الحدیث بسندہ وآما حدیث پس اصلش
ضد قدیم ست واستعمالش در قلیل وکثیر خبر میرود زیراکہ محدث می شود شیئا فشیئا وحافظ ابن حجر در شرح بخاری
گفتہ المراد بالحدیث فی عرف الشرع ما یضاف الی النبی صلعم وکانہ ارید بہ مقابلۃ القرآن لانہ قدیم وطیبی گفتہ حدیث
اعم ست ازانکہ قول نبی صلعم باشد یا صحابی یا تابعی وفعل وتقریر ایشان لیکن ارجح درین باب قصر لفظ حدیث بر مقول
ومفعول وتقریر وی صلعم ست لا غیر وحافظ ابن حجر در شرح نخبہ گفتہ خبر نزد علماء فن مرادف حدیث ست اطلاق
ہر دو بر مرفوع وموقوف ومقطوع آید وگفتہ اند کہ حدیث آنست کہ از آنحضرت صلعم آمدہ وخبر آنکہ از غیر وی علیہ السلام
آمدہ ولہذا مشتغل بسنت را محدث ومشتغل بتواریخ ونحو آن را اخباری گویند وگفتہ اند کہ میان ہر دو عموم وخصوص
مطلق ست پس ہر حدیث خبر ست ولا عکس وگفتہ اند کہ اطلاق حدیث بر غیر مرفوع نباید الا بشرط تقیید گویم
ضابطہ درینجا نیز ہمین ست کہ قصر لفظ خبر بر مرفوع نمایند ونووی در تقریب گفتہ ان المحدثین یسمون المرفوع والموقوف

بالاثر وان فقهاء خراسان يسمون الموقوف بالاثر والمرفوع بالخبر ويقال آثرت الحديث بمعنى رويته ويسمى المحدث
اثريا نسبة للاثر انتهى گويم قوى درين تمام مذهب فقهاء خراسان ست فائده در حد حافظ ومحدث ومسند
اوفى درجات ثلثه مسند بكسر نون ست وآن كسى ست كه روايت حديث باسناد خود ميكند خواه نزدش علم بدان حديث
باشد يا مجرد روايت بود واما محدث پس وى ارفع از مسند ست رافعى وغيره گفته اند اذا اوصى للعلماء لم يدخل
الذين يسمعون الحديث ولا علم لهم بطرقه ولا باسماء الرواة والمتون لان السماع المجرد ليس بعلم وتاج بن يونس در شرح
تعجيز نوشته اذا اوصى للمحدث تناول من علم طرق اثبات الحديث وعدالة رجاله لان من اقتصر على السماع فقط ليس بعالم
وكذا قال السبكى فى شرح المنهاج وقاضى عبد الوهاب از عيسى ابن ابان از مالك آورده كه گفت لا يؤخذ العلم عن اربعة ويؤخذ
عمن سواهم لا يؤخذ عن مبتدع يدعو الى بدعته ولا عن سفيه يعلن بالسفه ولا عمن يكذب فى احاديث الناس وان كان
يصدق فى احاديث النبى صلعم ولا عمن لا يعرف هذا الشان سيوطى گفته مراده اذا لم يكن ممن يعرف الرجال من الرواة
ولا يعرف هل زيد فى الحديث شئ او نقص وزركشى گفته اما الفقهاء فاسم المحدث عندهم لا يطلق الا على من حفظ متن
الحديث وعلم عدالة رجاله وجرحها دون المقتصر على السماع وابو نصر حسين شيرازى گفته العالم الذى يعرف المتن والاسناد
جميعا والفقيه الذى يعرف المتن ولا يعرف الاسناد والحافظ الذى يعرف الاسناد ولا يعرف المتن والراوى الذى
لا يعرف المتن ولا يعرف الاسناد گويم درين حدود انظار ظاهره ست كه بر عارف ماهر غير مخفى ست وحافظ ابو شامه
گفته علوم الحديث الآن ثلثة اشرفها حفظ متونه ومعرفة غريبها وفقهها والثانى حفظ اسانيده ومعرفة رجالها وتمييز
صحيحها من سقيمها وهذا كان مهما وقد كفيه المشتغل بالعلم بما صنف فيه والف فيه من الكتب فلا فائدة الى تحصيل ما هو حاصل
والثالث جمعه وكتابته وسماعه وتطريقه وطلب العلو فيه والرحلة الى البلدان والمشتغل بهذا مشتغل عما هو الاهم من العلوم
النافعة فضلا عن العمل به الذى هو المطلوب الاصلى الا انه لا بأس به لاهل البطالة لما فيه من بقاء سلسلة الاسناد المتصلة
باشرف البشر صلعم قال ومما يزهد فى ذلك ان فيه يتشارك الكبير والصغير والفاهم والجاهل والعالم وقد قال الاعمش حديث
يتداوله الفقهاء خير من حديث يتداوله الشيوخ شيخ الاسلام گفته در بعض كلام ابو شامه نظر ست بعده ابداء اين نظر كرده
وگفته فالحق ان كلا منهما اى حفظ متونه واسانيده فى علم الحديث مهم ولا شك ان من جمعهما حاز القدح المعلى مع قصور
فيه ان اخل بالثالث ومن اخل بهما فلا حظ له فى اسم الحافظ ومن احرز الاول واخل بالثانى كان بعيدا من اسم المحدث
عرفا ومن احرز الثانى واخل بالاول لم يبعد عنه اسم المحدث ولكن فيه نقص بالنسبة الى الاول وبقى الكلام فى الفن الثالث
ولا شك ان من جمع ذلك مع الاولين كان اوفر سهما واحظ قسما ومن اقتصر عليه كان اخس حظا وابعد حفظا فمن جمع
الثلاثة كان فقيها محدثا كاملا ومن انفرد باثنين منها كان دونه الا ان من اقتصر على الثانى والثالث فهو محدث صرف
لا حظ له فى اسم الفقيه كما ان من انفرد بالاسم الاول فلا حظ له فى اسم المحدث ومن انفرد بالاول والثانى فهل يسمى محدثا

فیه بحث انتهی سیوطی گفته در عنوان کلام حافظ اشعارست باستوای محدث وحافظ چنانکه فرموده فلا حفاظ فی اسم
الحفاظ وکلام در محدث ست وسلف اطلاق محدث وحافظ بیک معنی میکردند چنانکه ابوبکر بن ابی شیبه گفته هر
بیست هزار حدیث بطور املا ننوشته وی صاحب حدیث شمرده نمی شود وهشیم گفته من لم یحفظ الحدیث فلیس هو
من اصحاب الحدیث بعده سیوطی گفته حق آنست که حافظ اخص ست وتاج الدین سبکی در کتاب معید النعم گفته ومن
الناس فرقة ادعت الحدیث فکان قصاری امرها النظر فی مشارق الانوار للصاغانی فان ترفعت الی مصابیح البغوی
ظنت انها بهذا القدر تصل الی درجة المحدثین وما ذلک الا بجهلها بالحدیث فلو حفظ من ذکرناه هذین الکتابین عن ظهر
قلب وضم الیهما من المتون مثلیهما لم یکن محدثا ولا یصیر بذلک محدثا حتی یلج الجمل فی سم الخیاط فان رامت بلوغ الغایة
فی الحدیث علی زعمها اشتغلت بجامع الاصول لابن الاثیر فان ضمت الیه کتاب علوم الحدیث لابن الصلاح او مختصره
المسمی بالتقریب والتیسیر للنواوی ونحو ذلک فحینئذ ینادی من انتهی الی هذا المقام محدث المحدثین وبخاری العصر وما ناسب
هذه الالفاظ الکاذبة فان من ذکرناه لا یعد محدثا بهذا القدر انما المحدث من عرف الاسانید والعلل واسماء الرجال والعالی
والنازل وحفظ مع ذلک جملة مستکثرة من المتون وسمع الکتب الستة ومسند احمد بن حنبل وسنن البیهقی ومعجم الطبرانی وضم
الی هذا القدر الف جزء من الاجزاء الحدیثیة هذا اقل درجاته فاذا سمع قلیل المعرفة والخبرة یمشی ومعه اوراق ومحبرة
ومعه اجزاء یدور بها علی شیخ ویجوز لا یعرف ما یجوز مما لا یجوز عنه ○ ویحق حتی صار غایة علمه ✦ اجزاء یرویها
عن الدمیاطی ✦ وفلانة تروی حدیثا عالیا ✦ وفلان یروی ذاک عن اسباط ✦ والفرق بین غریبهم
وعزیزهم وافصح عن الخیاط والحناط ✦ وابو فلان ما اسمه ومن الذی ✦ بین الانام ملقب بالساطی
وعلو جرین الله یا دب جهرة ✦ هذا زمان فیه طی بساطی میگویم شک نیست که استحصال استحقاق اسم محدث
خیلی جد وجهد وعبور وعثور میخواهد هر فقیه وخواننده مشکوة ومشارق در خور این لقب نیست لیکن جامه که امتیاز
هیچ شی از غیر نکرده مشتغل بکتابی از کتب حدیث می بینند او را محدث میخوانند واین قصور ایشان ست نه قصور آن
مشتغلین بحدیث بود مثل شیخ عبد الحق دهلوی که فقیه مذهب حنفی بود رحمه الله تعالی اجمعین واین ست معلوم نمی شود
که جناب شیخ را اتفاق درس وتدریس کتب سته بروجه معتبر نزد اهل اثر بوده باشد گو سندش تبرکا حاصل کرده باشند
بلکه در جد شاه ولی الله محدث دهلوی واولاد امجاد ایشان درین علم بالاتر از شیخ عبد الحق ست هر چند بالغ رتبه تحدیث
کامل بروجه مصطلح اهل حدیث نباشند وچون حال این بزرگواران که ایمه بلاد هند اند در قصور معرفت علم حدیث شریف
تا این غایت باشد از دیگر علما، وقت که برای نام هم باین اسم مسمی نبوده اند وبعضی صرف یا فقیه بحت بطور رسم وراه
زمانه هستند چه میتوان گفت که از درجه حدیث دانی بمراحل بعیده متوطن اند وبعضی از ایشان که بوادی قبول
اهل حدیث وحزبیت این گروه با مشکوه بزور خود را در جرگه ایشان در آورده میخواهند که بمطالعه بعض کتب بدعت

احادیث وغیره کار از پیش برند و بکلام درین فن باظهار دعوی خود و آگاهی خویش باین علم مبارک دو ید و از ند عجب چیز اند از ایشان و تصانیف ایشان هیچ نباید پرسید که چیست و تعاقب ایشان بر اقوال منتسبان بسوی علم حدیث از کدام وادی ست نعوذ بالله من جمیع ما کرهه الله آری مستحق علی الاطلاق این لقب علماء دین میمون و محدثین صنعا و نواح او یند که در میزان نقد همو زن اصطلاح ائمهٔ اهل حدیث اند و در قسطاس عدل برابر ائمهٔ مجتهدین بلکه آنچه تاج سبکی و امثال وی رح برای محدث شرط کرده اند و آنرا در حد حافظ و مسند اعتبار کرده این کاب در معرفتش فوق آن شرط و اعتبار بوده اند چنانکه کتب مؤلفات ایشان بران شاهد عدل و گواه صدق ست و عجب نیست که بعض تلامذه و مستفیدان دور دست ایشان را که بدل نزدیک اند نیز قسطے ازین اسم و رسم و بهرهٔ ازین فیض وجود ارزانی داشته باشند و توفیق جمع و تدوین کتب این فن و مواد او و همت عبور و عثور بران بر روش ائمه و سلف امه بخشیده باشند و حاسدین معاصرین و متفقهین متفلسفین از ان محروم داشته والله یختص برحمته من یشاء

ع ای خدا قربان احسانت شوم + این چه احسان ست قربانت شوم + لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم سیوطی نقل کرده که شیخ تقی الدین سبکی از حافظ جمال الدین مزی رحمه الله تعالی از حد حافظ پرسید و گفت چیست آن حد که چون مردی تا انجا منتهی شود بروی اطلاق لفظ حافظ جائز باشد مزی فرمود درین باره رجوع بسوی اهل عرف کنند وی گفت اهل عرف خیلی قلیل اند گفت اقل آنست که رجالیکه ایشان را می شناسد و بتراجم و احوال و بلدان اینها معرفت دارد بیشتر از کسانی باشند که آنها را نمی شناسد تا حکم برای غالب بود گفت این چنین معرفت درین زمان عزیز الوجود ست احدی را اینچنین دیده گفت مثل شیخ شرف الدین دمیاطے ندیده ام بعده گفته ابن دقیق العید را درین امر مشارکت جید بود ولکن کجا ثریا و کجا ثری گفتم مگر تا این حد میرسید گفت این شرکت جید در اسانید بود و در متون اکثر اعتنا بر فقه و اصول و شیخ فتح الدین ابن سید الناس گفته واما المحدث فی عصرنا فهو من اشتغل بالحدیث روایة و درایة و جمع رواته و اطلع علی کثیر من الرواة والروایات فی عصره و تمیز فی ذلک حتی عرف فیه خطه و اشتهر فیه ضبطه فان توسع فی ذلک حتی عرف شیوخه و شیوخ شیوخه طبقة بعد طبقة بحیث یکون ما یعرفه من کل طبقة اکثر مما یجهله منها فهذا هو الحافظ بعده گفته واما ما یحکی عن بعض المتقدمین من قولهم کنا لا نعد صاحب حدیث من لم یکتب عشرین الف حدیث فی الاملا فذلک بحسب ازمنتهم انتهی و شیخ الاسلام حافظ ابن حجر رح از شیخ خود حافظ ابو الفضل عراقی پرسید ما یقول سیدی فی الحد الذی اذا بلغه الطالب فی هذا الزمان استحق ان یسمی حافظا و هل یتسامح بنقص بعض الاوصاف التی ذکرها المزی و ابو الفتح فی ذلک لنقص زماننا ام لا عراقی در جوابش ارشاد کرد الاجتهاد فی ذلک یختلف باختلاف غلبة الظن فی وقت ببلوغ بعضهم للحفظ و غلبته فی وقت آخر و باختلاف من یکون کثیر المخالطة للذی یصفه بذلک وکلام المزی فیه ضیق بحیث لم یسم ممن رآه بهذا الوصف الا الدمیاطی و اما کلام ابی الفتح فهو اسهل بان ینشط بعد معرفة

شیوخه الی شیوخ شیوخه وما فوق ولا شک ان جماعة من الحفاظ المتقدمین کان شیوخهم التابعین او اتباع التابعین
وشیوخ شیوخهم الصحابة او التابعین فکان الامر فی ذلک الزمان سهل باعتبار تاخر الزمان فان اکتفی بکون الحافظ
یعرف شیوخه وشیوخ شیوخه او طبقة اخری فهو سهل لمن جعل غنیه ذلک دون غیره من حفظ المتون والاسانید ومعرفة
انواع علوم الحدیث کلها ومعرفة الصحیح من السقیم والمعمول به من غیره واختلاف العلماء واستنباط الاحکام فهو امر ممکن
بخلاف ما ذکر من جمع ما ذکر فانه یحتاج الی فراغ وطول عمر وانتفاء للموانع وقد روی عن الزهری انه قال لا یولد الحفاظ
الا فی کل اربعین سنة فان صح کان المراد رتبة الکمال فی الحفظ والاتقان وان وجد فی زمانه من یوصف بالحفظ و
کم من حافظ وغیره احفظ منه انتهی والفاظ مردم در معنی حفظ چند گونه ست ابن مهدی گفته الحفظ الاتقان وابو زرعه
فرموده الاتقان اکبر من حفظ السرد وغیروی گفته الحفظ المعرفة وعبد الرحمن بن خلف نسفی گفته ابو علی صالح بن محمد را
گفتم علی بن مدینی حافظ بود گفت نعم ویعرف وامروی در قدر حفظ حافظ پس احمد بن حنبل گفته انتقیت المسند من
سبعمائة الف وخمسین الف حدیث وابو زرعه رازی فرموده کان احمد بن حنبل یحفظ الف الف حدیث گفتند شمارا
از کجا معلوم شد که چندین احادیث یاد میدارد گفت او را مذاکره کرده ام وابواب را بروی اخذ نموده ام ویحیی
بن معین گفته کتبت بیدی الف الف حدیث وبخاری فرموده احفظ مائة الف حدیث صحیح ومائتی الف حدیث
غیر صحیح ومسلم گفته صنفت هذا المسند الصحیح من ثلثمائة الف حدیث مسموعة وابو داود گفته کتبت عن رسول الله صلعم خمسمائة
الف حدیث انتخبت منها ما ضمنته کتاب السنن وحاکم در مدخل آورده کان الواحد من الحفاظ یحفظ خمسمائة الف حدیث
سمعت ابا جعفر الرازی یقول سمعت ابا عبد الله بن وارة یقول کنت عند اسحق بن ابراهیم بنیسابور فقال رجل
من اهل العراق سمعت احمد بن حنبل یقول صح من الحدیث سبعمائة الف وکسر وهذا الفتی یعنی ابا زرعة قد حفظ ستمائة
الف قال البیهقی اراد ما صح من الاحادیث واقاویل الصحابة والتابعین وقال غیره وسئل ابو زرعة عن رجل حلف بالطلاق
ان ابا زرعة یحفظ مائتی الف حدیث هل حنث قال لا ثم قال احفظ مائة الف حدیث کما یحفظ الانسان سورة قل هو الله
احد وفی المذاکرة ثلثمائة الف حدیث وقال ابو بکر محمد بن عمر الرازی الحافظ کان ابو زرعة یحفظ سبعمائة الف حدیث
وکان یحفظ مائة واربعین الفا فی التفسیر والقراءات قال الحاکم وسمعت ابا بکر بن ابی دارم الحافظ بالکوفة یقول سمعت
ابا العباس احمد بن محمد بن سعید یقول احفظ لاهل البیت ثلثمائة الف حدیث قال وسمعت ابا بکر یقول کتبت باصابعی عن
مطین مائة الف حدیث قال وسمعت ابا بکر المزکی یقول سمعت ابن خزیمة یقول سمعت علی بن خشرم یقول کان اسحق
بن راهویه یملی سبعمائة الف حدیث حفظا واسند ابن عدی عن ابن شبرمة عن الشعبی قال ما کتبت سوداء فی بیضاء
الی یومی هذا ولا حدثنی رجل بحدیث قط الا حفظته فحدثت بهذا الحدیث اسحق بن راهویه فقال تعجب من هذا قلت نعم
قال ما کنت لاسمع شیئا الا حفظته وکانی انظر الی سبعین الف حدیث او قال اکثر من سبعین الف حدیث فی کتبی

وأسند عن ابي داود الخفاف قال سمعت اسحق بن راهويه يقول كاني انظر الى مائة الف حديث في كتبي وثلاثين الفا
اسردها واسند الخطيب عن محمد بن يحيى بن خالد قال سمعت اسحق بن راهويه يقول اعرف مكان مائة الف حديث كاني
انظر اليها واحفظ سبعين الف حديث عن ظهر قلبي واحفظ اربعة آلاف حديث من ورة وقال عبد الله بن احمد بن حنبل
قال ابي لداؤد بن عمرو الضبي وانا اسمع كان يحدثكم اسمعيل بن عياش هذه الاحاديث يحفظها قال نعم ما رايت معه كتابا
قط فقال له لقد كان حافظا كم كان يحفظ قال شيئا كثيرا قال اكان يحفظ عشرة آلاف قال عشرة آلاف وعشرة آلاف
وعشرة آلاف فقال ابي هذا كان مثل وكيع وقال يزيد بن هارون احفظ خمسة وعشرين الف حديث باسناده ولا فخر و
احفظ للشاميين عشرين الف حديث وقال يعقوب الدورقي كان عند هشيم عشرون الف حديث وقال الآجري كان
عبيد الله بن معاذ العنبري يحفظ عشرة آلاف حديث **فائدہ** شیخ الاسلام حافظ ابن حجر رحمه الله تعالی گفته اول من
صنف في الاصطلاح القاضي ابو محمد الرامهرمزي فعمل كتابه المحدث الفاصل لكنه لم يهذب ولم يرتب وتلاه ابو نعيم
الاصبهاني فعمل على كتابه مستخرجا وابقى فيه اشياء للمتعقب ثم جاء بعدهم الخطيب البغدادي فعمل في قوانين الرواية
كتابا سماه الكفاية وفي آدابها كتابا سماه الجامع لآداب الشيخ والسامع وقل فن من فنون الحديث الا وقد صنف فيه
كتابا مفردا فكان كما قال الحافظ ابن نقطة كل من انصف علم ان المحدثين بعده عيال على كتبه ثم جمع ممن تاخر عنه القاضي
عياض كتابه الالماع وابو حفص الميانجي جزء ما لا يسع المحدث جهله او غير ذلك الى ان جاء الحافظ الامام تقي الدين ابو عمرو
عثمان بن الصلاح الشهرزوري نزيل دمشق فجمع لما ولي تدريس الحديث بالمدرسة الاشرفية كتابه المشهور فهذب فنونه واملاه
شيئا فشيئا واعتنى بتصانيف الخطيب المفرقة فجمع شتات مقاصدها وضم اليها من غيرها نخب فوائدها فاجتمع في
كتابه ما تفرق في غيره فلهذا عكف الناس عليه فلا يحصى كم ناظم له ومختصر ومستدرك عليه ومقتصر ومعارض له ومنتصر
قال الا انه لم يحصل ترتيبه على الوضع المناسب بان يذكر ما يتعلق بالمتن وحده وما يتعلق بالسند وحده وما يشتركان
فيه معا وما يختص بكيفية التحمل والاداء وحده وما يختص بصفات الرواة وحده لانه جمع متفرقات هذا الفن من كتب مطولة
في هذا الحجم اللطيف وراى ان تحصيله والقاءه الى طالبيه اهم من تاخير ذلك الى ان تحصل العناية بحسن ترتيبه وقد تبعه
على هذا الترتيب جماعة منهم المصنف وابن كثير والعراقي والبلقيني وغيره جماعة كابن جماعة والتبريزي والطيبي والزركشي
فائدہ اعلم ان انواع علوم الحديث كثيرة لا تعد قال الحازمي في كتاب العجالة علم الحديث يشتمل على انواع كثيرة
تبلغ مائة كل نوع منها علم مستقل لو انفق الطالب فيه عمره لما ادرك نهايته وقد ذكر ابن الصلاح انواعا منها وتبعه
النووي وهي خمسة وستين نوعا وقال وليس ذلك بآخر الممكن في ذلك فانه قابل للتنويع الى ما لا يحصى اذ لا تحصى احوال
رواة الحديث وصفاتهم ولا احوال متون الحديث وصفاتها وما من حالة منها ولا صفة الا وهي بصدد ان تفرد بالذكر
واهلها فاذن هي نوع على حياله انتهى قال شيخ الاسلام رح وقد اخل بانواع مستعملة عند اهل الحديث منها القوي والجيد

والمعروف والمحفوظ والمجود والثابت والصالح ومنها في صفات الرواة اشياء كثيرة كمن اتفق اسم شيخه والراوي عنه
وكمن اتفق اسمه واسم شيخه وشيخ شيخه او اسمه واسم ابيه وجده او اتفق اسمه وكنيته وغير ذلك واستدرك البلقيني في محاسن
الاصطلاح خمسة انواع اخر غير ما ذكر وقد ذكر ابن الصلاح ايضا احكام انواع في ضمن نوع مع امكان افرادها بالذكر
كذكره في نوع المعضل احكام المعلق والمعنعن وهما نوعان مستقلان افردهما ابن جماعة وذكر الغريب والعزيز والمشهور
والمتواتر في نوع واحد وهي اربعة ووقع له عكس ذلك وهو تعدد انواع وهي متحدة انتهى ما في التدريب شرح التقريب
گویم احسن کتب درین علم بعد کتاب ابن الصلاح در مطولات تدریب الراوی و توضیح الافکار ست و در مختصرات نخبة الفکر
و تنقیح الانظار اگرچه رسائل و اسفار بسیار درین فن تالیف یافته اند چنانکه ذکر بعضی از آن در منهج الوصول کرده ایم
فائده شیخ شمس الدین محمد بن یوسف کرمانی در کواکب دراری شرح صحیح بخاری نوشته لاحاجة الی تعدیل رجال الذی
بینه وبین رسول الله صلعم اذ ثبت عدالتهم لتقیهم واما الذین بیننا وبین البخاری فلا حاجة الی معرفة ذواتهم فضلا عن
عدالتهم لان صحیحه بالنسبة الینا متواتر لاحاجة الی الاسناد الیه ولکن الاسناد من خصائص هذه الامة فینبغي المحافظة
علیه اقتداء بالسلف وحفظا للشرف انتهى کلامه رح ومولانا شیخ عبد الرحمن بن سلیمان بن یحیی مقبول الاهدل در کتاب
النفس الیمانی والروح الریحانی نوشته وانما اعتبر المتاخرون من اهل الحدیث قرب الاسناد وقلة الوسائط لانه قرب
الی النبي صلعم فردوا بالاجازة العامة وباحضار المسند لدى الشيخ وان لم يبلغ سن التحمل وبالاجازة للحمل لمن سيولد كل
ذلك ملاحظة للقرب من الجناب النبوي وما ذكر من اجازة الاجازة لفلان ولمن سيولد تبعا هو الذي عليه المحققون كالحافظ
علاء الدين المغلطائي وتلميذه الحافظ العراقي وتلميذه الحافظ ابن حجر العسقلاني فانهم صرحوا باجازة ذلك وانه يجوز العمل
بتلك الاجازة تحملا واداء واخذا انتهى کلامه رح ولله در الحافظ شمس الدين بن ناصر الدمشقي حيث يقول شعر اذا
احببت تخريج العوالي . من الراوين حقق ما اقول . نزول عن ثقات نحو علو . علو عن ضعاف فهو نزول
وللحافظ السلفي شعر ليس حسن الحديث قرب رجال . عند ارباب علمه النقاد . بل علو الحديث عند
اولي الحفظ والاتقان صحة الاسناد . فاذا ما تجمعا في حديث . فاغتنمه فذاك اقصى المراد . اسألك
اللهم بفضلك وكرمك ان تحقق لنا كمال الاتصال والقرب منه صلى الله عليه وآله وسلم وان تحشرنا يوم القيامة مع
اصحاب حديثه الذين حفظوا مقالته فادوها كما سمعوها وهذه الابيات للامام احمد رح شعر من طلب العلم والحديث
فلا يضجر من خمسة يقاسيها . دراهم للعلوم يجمعها . وعند نشر الحديث يفنيها . يضجره الضرب
في دفاترها . وكثرة اللحق في حواشيها . يغسل اثوابه وبزته . من اثر الحبر ليس ينقيها . والحمد لله
که غنی مطلق این بنده محتاج خود را بانواع میسور اعانت فرمود و باقسام الطاف مستمال کرد تا آنکه زخطیر در جمع
و تالیف کتب حدیث و نشر این علم شریف بتدوین کتب و رسائل صرف نمود و در قلیل مدت قریب پنجاه کتاب

تا بین مختصر ومطول از مؤلفات خود جمع کنانیده بطلبهٔ علم واہل این فن تقسیم نمود وہنوز سودائی نشر احکام سنت
مطہرہ در سرش بدستور ست وبقدر امکان در تدوین سنت وتفاسیر کتاب بتفسیری از خود راضی نشده وذلک فضل الله
یوتیه من یشاء وامید از جناب رب العزت آنست که این مؤلفات را سبب نفع خلص عباد خود گرداند وبحکم ان الاعمال
بالنیات عامل منکم ترویج این کتب را سبب نجات وفوز بدرجات وحسن خاتمهٔ این عاجز سازد انه قریب مجیب خیریت که خود را
از جمیع علوم بیگانه معتقد ودر داشتهٔ خاطر شکسته وبال گسسته را آشنا بمؤلفات این علم وتحقیقات اہل اثر ساخته ست واین
دولت را نعم البدل آن حالت سابقه که اشتغال بعلوم کفار یونان وافراخ ایشان بود یافته ست ۵ روی بز ائمهٔ
حدیث ورخ یاران سوی رائی قسمت ہر که بود از قلم تقدیرست + والله یختص برحمته من یشاء وبقدر الحافظ خمیس
بن علی الواسطی الجوزی رح حیث یقول ۵ ترکت مقالات الکلام جمیعها + لمبتدع یدعو بظن الی الردی
ولازمت اصحاب الحدیث لانهم + دعاة الی نیل المکارم والهدی + وهل ترك الانسان فی الدین
رتبة + اذا قال قلدت النبی محمدا + ولنعم ما قیل ۵ جز سنتش نمانده ره ورسم قیل وقال + زاثر تمام فتر بعت
دریده ست **فائده** قول المشائخ فی اجازاتهم اجزت فلانا بشرطه المعتبر هو تصحیح المتن وضبط الغریب واعراب المشکل
والتحرز من التحریف والتصحیف وغیر ذلک قال علی بن محمد العقیبی ان والده وشیخه محمد مطیرا اجاز من ادرک حیاته وهو ادرک
حیاة ابن حجر الهیتمی المجیز لمن ادرک حیاته وهو قد ادرک ثلاث سنین من حیاة السیوطی المجیز لمن ادرک حیاته وغیر خاف ان
المشیخة شانها عظیم وامرها جسیم وقد الف العلماء من المحدثین فی ذلک الرسائل العدیدة المفیدة قال ابو علی الثقفی لو ان رجلا
فهم العلوم کلها بالمطالعة لا یبلغ مبالغ الرجال الا بالتعلم والتادب من شیخ ناصح راسخ ولله در القائل ۵ امل عیا
علما ولیس بقاری + کنا باعلی شیخ بذ یسهل الحزن + اتزعم ان الذهن یوضح مشکلا + بلا مخبر تالله
قد کذب الذهن + وان ابتغاء العلم دون معلم + کموقد مصباح ولیس له دهن + والشیخ الکامل هو الذی
یفید التفهم والتعلیم ویعاملک بالتادیب والتهذیب ویوضح لک العبارة ویجلی لک الاشارة ویجلو مرأة قلبک بلطائف
المعارف الواردة من فیض فضل ربک لفظه دواء ولحظه شفاء وهذا الشیخ هو المسمی بشیخ التعلیم والتخریج والانتساب ومن
حق التلمیذ ان یعامل هذا الشیخ بکمال الادب فی حضوره ومغیبه وحیاته ومماته ویلازم الدعاء له قالوا ومن لم یلزم الآداب عد
من جملة الدواب وما احسن ما انشد بعضهم ۵ دلالة سعد المرء تسلیم نفسه + الی عارف بالله یشرح صدره
یؤیده بالحظ فی سیره الی + منازل سعدی حیث یمنح سره + گویم این طریقه از قدیم الایام معمول علماء
اسلام بوده آمده ست وہنوز در اہل عقل وفہم مسلوک ست خصوصا در زمرهٔ محدثین ولیکن در اہل ہند از زمان ضعف
حکومت اسلام مفقود گردیده امروز اگر در چند ہزار یکی وکس باکتساب علوم فقه رسمیه می پردازند وفنون عقلیه حاصل
می سازند قبل از بلوغ برتبهٔ اتقان وحصول اجازت از مشائخ اعیان باب تالیف مفتوح ساخته ہنگامهٔ جدال با اقران

بر پا میکنند گویا غایت غائی تحصیل علوم نزد ایشان همین حرب دوم است پس بس و برای انتصار مذهب خود ذکر
رائی بحث می باشد و انتصار مذاهب مشایخ و اساتذهٔ خود که مستند بدلیلی نقلی نیست دست تمسک باحادیث موضوعه
می زنند و بدون آنکه فهم معانی آثار بر طریقهٔ اهل حدیث کرده باشند محض بر عقل و علم خود مغتر شده و نظر بر کتب حدیث
دوخته بحسب مقتضیات خاطر خود استدلال بر رطب و یابس میکنند و نمیدانند که بغیر عرض کتب حدیث بر مشایخ این فن
شریف تنها مطالعهٔ این دواوین بدون اخذ طریقهٔ استدلال از علما، این علم سودی نمی بخشد و در نظر عوام هر چند
آن استدلال و احتجاج بدرجهٔ اعلی باشد اما در نظر دانشمند عارف نازل از رتبهٔ التفات و لحاظ است ولنعم ما قیل
من یاخذ العلم من شیخ مشافهة ٭ یکن من الزیغ والتحریف فی حرم ٭ ومن یکن اخذ العلم عن صحف
فعلمه عند اهل العلم کالعدم ٭ پس این همه جدال و قتال و کثرت قیل و قال که در ابناء زمان متسمین بعلم دیده
و شنیده می شود نتیجهٔ همین داء عضال عدم اتصال سند با اصحاب علم حدیث و اثر است و هر تهدید است را درین وقت
حوصلهٔ مناظره و دعوی بلوغ خود باقصی غایت تحقیق دامنگیر شده با آنکه هنوز اطلاع بر دفاتر اسلام هم کما ینبغی دست
بهم نداده و لهذا اغالیب تعاقبات و ایرادات ایشان بر اقوال متبعین سنت و ماهرین علوم آثار از قبیل عدم عبور
بر دواوین علم ماثور است و کذبوا بما لم یحیطوا به علما اللهم وفقنا لکمال الآداب فی جنابک و فی حق خلقک بفضلک
و کرمک **فائده** ان من المقرر فی مصطلح الحدیث ان الاجازة مصدر مزید مشتق من المصدر المجرد و هو الجواز بمعنی الاباحة
فکان المجیز اجاز للمجاز و اباح له ان یروی عنه و اذن له فی ذلک و قد ذهب بعض اهل الحدیث الی انها اقوی من العرض
لانها ابعد من الکذب و انفی عن التهمة و سوء الظن و التخلص عن الریاء و العجب قال الحافظ ابن منده و الحافظ ابن مخلد من تبعه
ان الاجازة و العرض سواء اختاره ابن خزیمة فانه قال المناولة و الاجازة عندی کالسماع الصحیح و هی انواع کثیرة تبلغ
التسعة الانواع اعلاها ان یجیز الشیخ کتابا معینا لرجل معین فیقول اجزت لک ان تروی عنی هذا الکتاب و دون هذا
ان یجیز الشیخ لرجل معین جمیع مسموعاته من غیر تعیین للمجاز به و دون هذا ان یجیز جمیع مسموعاته لجمیع الموجودین من المسلمین
و دون هذا ان یجیز ذلک لجمیع المسلمین الموجودین و المعدومین و قد اختار الخطیب صحة هذه الاجازة و قال العراقی الظاهر
عدم الصحة و کذلک الحافظ ابن منده فانه اجاز لمن قال لا اله الا الله و الی هذا ذهب الحافظ السلفی و قال القاضی عیاض
و الی الاجازة للمسلمین من وجد منهم و من لم یوجد ذهب جماعة من مشایخ الحدیث و ذکر الحافظ السخاوی ان الامام النووی
استعملها فانه رای بخطه فی بعض تصانیفه و اجزت روایته لجمیع المسلمین حتی انه لکثرة من جوزها افردهم الحافظ ابو جعفر
محمد بن حسین البغدادی بمصنف رتبهم فیه علی حروف المعجم و کذا جمعهم ابو رشید الغزالی الحافظ فی کتاب سماه الجمع المبارک
و قال النووی یشیر الی التعقیب علی ابن الصلاح حتی انه لم یر من استعملها حتی و لا من سوغها ان الظاهر من کلام من صححها
جواز الروایة بها و هذا یقتضی صحتها و ای فائدة غیر الروایة و من فروع هذه المسئلة ما سبق نقله من جواز الاجازة لفلان

ولمن سيولد له من ذريته تبعا وانه يجوز العمل بها تحملا واداءً واخذا وبه قال المحققون من حفاظ الحديث كالحافظ ابي زرعة
العراقي والعسقلاني وزكريا الانصاري وابن حجر الهيتمي وغيرهم وقد استعمل جمع من علماء الحديث من المتقدمين والمتاخرين
لمن ادرك حياته وغير خافٍ ان التحقيق على ما في شرح المحصول للاصفهاني ان دلالة العام على بعض افراده تضمن لان
زيدا مثلا الذي هو احد المجازين في مسئلتنا جزء من مجموعهم من حيث هو مجموع فزيد في نفسه جزئي وجزء باعتبار آخر وهو
كونه واحدا من جميع افراد المسئلة المشهورة بل مفرد بالتاليف انتهى **فائدة** اتصال السند بين راوي الحديث ورسول
الله صلعم بعده من اشرف الكرامة واعلى الرتبة لذوي الهمم العالية والشهامة لانه يوصل الراوي بهذه الوسائط الى النبي
صلعم وهذا اشرف مما اختصت به هذه الامة المحمدية دون غيرها من الامم وكلما كان السند اعلى كان الراوي اقرب الى النبي
صلعم وكان له حصة من الخيرية التي اشار اليها رسول الله صلعم بقوله خير الناس قرني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم الحديث
رواه البخاري ومسلم والترمذي واحمد وغيرهم عن ابن مسعود رضي الله عنه ولهذا ثابر العلماء من ائمة الحديث رضي الله عنهم
الى علو الاسناد ورحلوا عن اوطانهم للاخذ عن العلماء والعالي سندهم للتقرب من النبي صلعم حيث قال نضر الله امرءً سمع مقالتي
فوعاها فاداها كما سمعها قال البابلي وقد حملني والدي الى الشيخ محمد بن احمد الرملي واجازني وكانت وفات الرملي سنة
اربع بعد الالف وقد اشتهر شهرة تكاد ان تكون متواترة ان الرملي قد اجاز لمن ادرك حياته وقد ادرك من حياة الشيخ احمد
القشاشي نحو ثلاث عشر سنة فانه ولد سنة ۹۹۱ وولد البابلي سنة الهجرة وان الحافظ ابن حجر العسقلاني رح اجاز اهل زبيد عند
قدومه بها ونصه اجزت لاهل زبيد خصوصا ولاهل اليمن كافة ان يرووا عني هذه الكتب صحيح البخاري وصحيح مسلم والجمع
بين الصحيحين للحميدي وكتاب السنن لابي داؤد وكتاب السنن للحافظ النسائي وهو المختار من السنن الكبرى وكتاب الجامع
للامام ابي عيسى الترمذي وكتاب العلل له ايضا وكتاب الموطا للامام مالك بن انس الاصبحي وكتاب التجريد للقاضي عبد الرحمن
البارزي باسانيدي التي ذكرتها اجازة معين لمعين وكذلك ما يصح عندهم من مروياتي من الاجزاء الحديثية والكتب
المسندة وما لي من قول ونظم ونثر على اختلاف جميع ذلك وتباين انواعه واجناسه اجازة تامة بشرطه المعتبر عند اهل
الاثر قاله وكتبه احمد بن علي بن محمد العسقلاني الشهير بابن حجر انتهى وكان وفوده بها المرة الاولى في سنة ثمانمائة والمرة الثانية
في سنة ست وثمانمائة وشهرته تغني عن تعديد فضائله **فائدة** شيخ علامه محدث فهامه عز الدين محمد رتيب صوراني يماني
رحمه الله تعالى افاده كرده قرب الاسناد بر اقسام لا باس بذكرها على وجه الاختصار حرصا على جمع الشتات فان النفوس
الى ما عز عن اسماعها مائلات قال علماء الحديث العلو المطلوب في رواية الحديث على خمسة اقسام الاول القرب من رسول
الله صلعم باسناد نظيف غير ضعيف وذلك من اجل انواع العلو الثاني القرب من امام من ائمة الحديث وان كثر العدد
منه الى النبي صلعم فاذا وجد ذلك في اسناد وصف بالعلو نظرا الى قربه من ذلك الامام ذكره الحاكم ابو عبد الله الثالث
العلو بالنسبة الى رواية الصحيحين او احدهما او غيرهما من الكتب المعروفة المعتمدة الرابع العلو المستفاد من تقدم وفاة الراوي

بان یروی حدیثا بسندین متساویین رجالا وتقدمت وفاة احد شیوخک فی احد السندین علی نظیره فی الآخر کما
یروی عن واحد عن البیهقی الحافظ عن الحاکم ابی عبد الله فهو اعلی من روایة عن واحد عن ابی بکر بن خلف عن الحاکم
ابی عبد الله لتقدم وفاة البیهقی علی ابن خلف الخامس العلو المستفاد من تقدم السماع کان یسمع شخصان من شیخ واحد
وسماع احدهما من ستین سنة وسماع الآخر من اربعین سنة فالاول مع تساوی السند الیهما اعلی فهذه اقسام العلو المتعارفة
بین اهل الحدیث واما قول البعض ان العلو صحة الاسناد وان بلغت روایة مائة فهو علو من جهة من حیث المعنی لا الاصطلاح
واعلم ان من فوائد العلو تبعید وقوع الخلل والقرب الی سیاق اهل الحدیث والصلاح وقلة الوسائط بینک وبین النبی
صلعم فتزید الثقة بالمروی وهذا امر واضح فائدة فیما روی عن العلماء الفضلاء فی فضل الاسناد منثورا ومنظوما
وحراستهم علی تدوینه وحفظه وضبط رجاله ومعرفة طبقاتهم ولا شک ان کل شیء یشرف بشرف معلومه وعلم الاسناد
لما کان معلومه حفظ حدیث النبی صلعم وهو اشرف العلوم رأسا واکدها اساسا واکثرها فائدة واعظمها عائدة واجها
الزاهرا واعلاها قدرا واعلاها اسنادا جالس ابهی المجالس ومدارسه فخر المدارس حسنت العنایة بالحفظ لذلک والسلوک
فی مناهجه والمسالک وکذا ورد شیخ الحدیث ابی القاسم علی بن الحسین بن عساکر وکان له فی الحدیث ثلاثة آلاف
شیخ وثلاث مائة رجل وتسعون امراة رحمهم الله تعالی اجمعین حیث قال شعر الا ان الحدیث اجل علم * واشرفه الاحادیث
العوالی * وانفع کل یوم منه عندی * واحسنه الفوائد والعوالی * وانک لن تری للعلم شیئا
تحققه کافواه الرجال * فکن یا صاح ذا حرص علیه * وخذه من الرجال بلا ملال * ولا تأخذه
من صحف فتری * من التصحیف بالداء العضال * وللشیخ العلامة عبد الکریم التنوخی رح شعر اشتغل
بالحدیث ان کنت ذا فهم * ففیه المراد والایثاد * انما الرأی والقیاس ظلام * والاحادیث للوری
انوار * واذا کنت عالما وعلیما * بالاحادیث لن تسلک ناد * فمن رغب فی تحصیل الرتبة التی ینال بها
لذة العلوم وحلاوة الایمان وخیر الدارین فعلیه باقتاب نفسه وشغل عینه بتحصیل علم الحدیث ثم ان ذلک الفضل
الواسع والخیر الموعود انما هو عمل بما علم حتی تحقق فیه وراثة الانبیاء علیهم السلام فانهم لم یورثوا دینارا ولا درهما انما
ورثوا العلم فمن اخذه اخذ بحظ وافر کما ورد وبه یدرک حیازة فضیلة السالکین ولذا قیل ان العلم لینادی العمل فان
اجابه والا ارتحل اللهم انا نسألک علما نافعا وعملا متقبلا وفوزا بالجنة ونجاة من النار قال الشیخ العلامة الیمانی عز الدین
دریب العصور الی ان الاسناد فی الاحادیث النبویة والاخبار المرویة من اکد المطلوبات الدینیة وافضل المرغوبات الاخرویة
خص الله بها جهابذة من هذه الامة وایقظ للفحص عنه جهاجه من فحول العلماء اهل النجدة والهمة الذین شمروا الطلب
عن ساق العزم ایا التشمیر وصدوا فی طلب العلی وحشوا المطی واطاوز الهجیر وسامروا الدفاتر واعتدوا المحابر حتی باؤا
بمغفرة من الله واجر کبیر کی الجید والزیغ سبیلا الی الفساد وتجد الملحد وسیلة الی طریق الغوایة والالحاد ولهذا قال

ابن المبارک بیننا وبین القوم القوائم یعنی الاسناد و وصل السند خصیصۃ فاضلۃ من خصائص ہذہ الامۃ وسنۃ بالغۃ من السنن المؤکدۃ وطلب العلو فیہ سنۃ ایضا ولذا قال بعض العلماء قرب الاسناد قربۃ من اللہ تعالی وہو کما قال لان قرب الاسناد قرب الی رسول اللہ والقرب الیہ قرب الی اللہ عزوجل انتہی وقال النووی شیوخ الانسان فی العلم آباء فی الدین ووصلۃ بینہ وبین رب العالمین فیقبح بہ جہلہم کیف لا یقبح جہل الانساب وہم الوصلۃ بینہ وبین ربہ الکریم الوہاب مع انہ مامور بالدعاء لہم وبرہم وذکر مآثرہم والثناء علیہم والشکر لہم انتہی ذکرہ الشیخ ابراہیم اللقانی المالکی فی بہجۃ المحافل شرح الشمائل ومطہر وراق ورکریمیہ افادۃ من عالجہ گفتہ الاثارۃ ہی اسناد الحدیث وانس بن مالک در کریمیہ انہ لذکر لک ولقومک افادہ فرمودہ یعنی قول الرجل حدثنی ابی عن جدی وسفیان ثوری ارشاد کردہ اسناد سلاح مومن ست اگر سلاح نباشد جنگ وقتال بچہ چیز بکند وشافعی فرمودہ طالب حدیث بلا اسناد ہمچو حاطب لیل ست کہ حزمہ ہیمہ بر میدارد و نمیداند کہ دران مار ست وابن المبارک گفتہ اسناد از دین ست اگر اسناد نباشد ہر کسی ہر چہ خواہد بگوید وابن زریع گفتہ ہر دین را فرسان اند و فرسان یعنی شہسواران این دین اصحاب اسانید اند وشاہ ولی اللہ محدث دہلوی قدس سرہ در فیوض الحرمین افادہ نمودہ کہ تشفع بسوی رسول خدا صلعم بعلماء حدیث و دخول در عداد ایشان عروۃ وثقی وحبل ممدود وغیر منقطع ست و بر تست کہ محدث باشی یا متطفل بر وی ونیست خیر در غیر این کار انتہی غرضیکہ اسناد در دین خصوصًا در علم کتاب وسنت یکی از خصائص این امت وضروریات شرع شریف ست کہ اعتبار علم وعالم جز بدان نتوان کرد و معدود وشدان در زمرۂ محدثین کرام وخدام این اکابر اعلام از اعظم نعم الٰہی واکرم وسائل قرب بآنجناب رسالت پناہی ست تا کرا باین فضیلت کبری ومزیت علیا نوازش فرمایند وکدام سعادتمند بخت بیدار بطالع یاور دست بدامن این رحمت عظمی زند واز حضیض تقلید آراء رجال باوج اتباع نصوص وادلۂ صحیحہ ترقی فرماید

زائر نجات خواہی آئین عشق سر کن ٭ از مصطفےٰ شنیدن داز دیگران بریدن ٭

وکلام بر فضل علم حدیث وشرف اصحابش در مقدمۂ این کتاب وخاتمۂ منہج الوصول الی اصطلاح احادیث الرسول بمقدار کفایت گذشتہ فلیرجع الیہ **فائدہ** شاہ ولی اللہ محدث دہلوی در انسان العین فی ذکر مشائخ الحرمین نوشتہ اند باید دانست کہ درس کتب حدیث را نزد علماء حرمین سہ طریق ست یکی طریق سرد کہ شیخ مستمع یا قاری وی تلاوت کند بی تعرض مباحث لغویہ وفقہیہ واسماء رجال وغیر آن دوم طریق بحث وحل کہ بعد تلاوت یک حدیث بر لفظ غریب وترکیب عویص واسم قلیل الوقوع از اسماء اسناد وسوال ظاہر الورود ومسئلۂ منصوص علیہا توقف کنند وآنرا بکلام متوسط حل نماید وآنگاہ پیشتر رود وعلی ہذا القیاس سوم طریق امعان وتعمق کہ بر ہر کلمہ ما لہا وما علیہا وما یتعلق بہا بسیار ذکر کند مثلا در کلمۂ غریبہ وترکیب عویص شواہد آن از کلام شعراء واخوات کلمہ در اشتقاق ومحال استعمال وی ذکر کند ودر اسماء الرجال احوال این قوم وسیرت ایشان بیان نماید ومسائل

فقهیه ایران مسلم ست و ص علیها تخریج نماید و بادنی مناسبت قصص عجیبه و حکایات غریبه بگوید و آنچه بدان
مانند از علماء حرمین محترمین این هر سه وضع دیده شد مثل شیخ حسین عجمی و احمد قطان و شیخ ابو طاهر مدنی و غیر
ایشان طریق سرد بود و بنسبت خواص متبحرین تا نزد و سماع حدیث و سلسله روایت درست کنند و باقی مباحث را
بر شروح حواله میکردند زیرا که ضبط حدیث امروز مدار آن بر تتبع شروح ست و بنسبت مبتدین و اوایل توسط طریقه
بحث تا آنچه در علم حدیث ضروری ست احاطه کنند و قاعده گیرند و در صورت غالباً شرحی از شروح در نظر می‌دارند
و بدان در اثنا بحث رجوع میکنند و اما طریقه ثالثه پس طریقه قصاص ست که قصد از ان اظهار فضیلت و علم ست
یا غیر آن نه روایت و تحصیل علم انتهی **فائده** و فیه ایضاً اشتغال محدث با حوال رجال سند بعد تصحیح اسماء آنها و معرفت
و ثوق شان خصوصاً در صحیحین و مثل آن بتاویل لفظ لیس منا من فعل کذا و لفظ فان الله قبل وجهه و مانند آن و
بفروع فقهیه و بیان اختلاف مذاهب فقهاء و توفیق در اختلاف روایات و ترجیح بعض احادیث بر بعض از
امعان و تعمق ست و اوائل امت مرحومه بدین امور مشغول نبودند آری فقهیان و متکلمان درین امر خوض میکنند
و امروز بدان حاجت نمانده ست والله اعلم انتهی بعده گفته ضبطی که در صحت حدیث ماخوذ ست آنرا در امت مرحومه
سه حال گذشته حال اول آن بود که در زمانه صحابه و تابعین احادیث یاد میداشتند و ضبط آنوقت در جودت حفظ
بود حال دوم آنکه در زمان تبع تابعین و اوائل محدثین تا طبقه ثامنه و سابعه آنرا می نوشتند و ضبط آنوقت در تبیین
خط و احتیاط در نقط و حرکات و سکنات و تصویر حروف و مقابله بر اصول صحیحه و حفظ کتاب از عوارض طاریه و مثل آن بود
ـــ از خط الا رخان شد فزا غتم زائر + دلم بحظ حدیث اقتدار پیدا کرد + حال سوم آنست که حفاظ حدیث در اسماء
رجال و غریب لغت و ضبط الفاظ مشکله آن تصانیف ساختند و شروح مفصله نوشتند و در انجا آنچه تعرض
می باید کرد و تعرض میکردند پس الحال ضبط آنست که کسی آن تصانیف و شروح را در نظر داشته بر حسب آن روایت
کند لهذا اهل حدیث الحال تساهل کردند در آنچه قدماء دران تشدد میکردند چنانکه متوسطین تساهل کردند در حفظ
و اکتفا کردند بر خط و لهذا شائع شد در ایشان وجاده و اجازت مجرده و مثل آن بخلاف طبقات سابقه حاصل
آنکه این قسم ضبط نزدیک شیخ عبدالله برهجنکال بود و سبب بقاء این سلسله وی شد انتهی **فائده** شاه ولی الله
محدث دهلوی نوشته اند کتب احادیث باعتبار صحت و شهرت و قبول بر چند طبقه می شوند و مراد ما از صحت آنست
که مصنف التزام کند ایراد احادیث صحیحه یا حسنه و غیر آن در انجا وارد نکند مگر مقرون به بیان حال آن از ضعف و
غرابت و علت و شذوذ زیرا که ضعیف و غریب و معلول با بیان حال آن قدح نمیکند و مراد ما از شهرت آنست که اهل
حدیث طبقه بعد طبقه بآن کتاب مشغول شوند بطریق روایت و ضبط مشکل و تخریج احادیث آن تا هیچ چیز ازان
غیر مبین نماند و مراد ما از قبول آنست که نقاد حدیث آن کتاب را اثبات کنند و بران اعتراض نمایند و حکم صحاح

کتاب را و بیان حال احادیث آن کتاب تصویب و تقریر نماید و فقها بآن احادیث تمسک نمایند بی اختلاف
و بی انکار پس طبقهٔ اولی در کتب حدیث سه کتاب اند موطا صحیح بخاری صحیح مسلم و قاضی عیاض کتاب مشارق الانوار
را برای شرح این هر سه کتاب مخصوص نوشته و این مشارق الانوار غیر مشارق الانوار صنعانی ست که احادیث
صحیحین دران بحذف اسناد و قصه جمع نموده بالجمله برای ضبط و شرح این هر سه کتاب مشارق الانوار قاضی عیاض کافی
و شافی ست و نسبت درین هر سه کتب آنست که موطا گویا اصل و ام صحیحین ست و بکمال شهرت رسیده هزار کس
از علمای عصر امام مالک موطا روایت کرده اند مثل امام شافعی و امام محمد و یحیی بن یحیی مصمودی و یحیی بن یحیی تمیمی و یحیی بن
بکیر و ابو مصعب و قعنبی و عدالت و ضبط رجال این کتاب مجمع علیه ست و در مدینه و مکه و عراق و شام و یمن و مصر
و مغرب مشهور شده و بنای فقهای امصار بر آنست و در زمان امام مالک و بعد از ایشان نیز علما در تخریج
بر موطا و ذکر متابعات و شواهد احادیث آن سعی بلیغ نمودند و در شرح غریب و ضبط مشکلات و بیان فقه و سائر
وجوه بیان آنقدر اهتمام نموده اند که زیاده بران متصور نیست و صحیح بخاری و صحیح مسلم هر چند در بسط و کثرت
احادیث ده چند موطا باشند لیکن طریق روایت احادیث و تمییز رجال و راه اعتبار و استنباط از موطا آموخته اند
و مع هذا این هر دو کتاب نیز مخدوم طوائف انام و جمیع علمای اسلام اند فرقهٔ مستخرجات برای اینها نوشته اند مثل
اسمعیلی و ابو عوانه و طائفهٔ متصدی شرح غریب و ضبط مشکل و بیان فقه و احوال رواة آنها شده اند و در شهرت و تلقی
بالقبول بدرجهٔ علیا رسیده اند صاحب جامع الاصول از فربری نقل کرده ست که صحیح بخاری را از بخاری بلا واسطه
نود هزار کس سماع دارند خلاصِ کلام آنکه احادیث این هر سه کتاب اصح الاحادیث اند اگرچه بعضی احادیث این هر سه
کتاب صحیح تر از بعض باشند و اگر بنظر تفحص دیده شود احادیث مرفوعهٔ موطا غالبا در صحیح بخاری موجود اند پس صحیح بخاری
مشتمل ست بر موطا باعتبار احادیث مرفوعه آری آثار صحابه و تابعین در موطا زیاده ست پس این هر سه کتاب را
در طبقهٔ اولی باید داشت و طبقهٔ ثانیه احادیثی که درین هر سه صفت بدرجهٔ احادیث صحیحین نرسیده اند لیکن قریب
بصحیحین اند درین صفات و آن احادیث جامع ترمذی و سنن ابوداؤد و سنن نسائی ست که مصنفان این کتب مشهور
و معروف اند بوثوق و عدالت و حفظ و ضبط و تبحر در فنون حدیث و درین کتابها بتساهل و تسامح راضی نشده اند
و حال حدیث و علت آن بقدر امکان بیان نموده اند و لهذا فیما بین علمای اسلام شهرت یافته اند پس این شش
کتاب را صحاح ستة نامند و ابن الاثیر در جامع الاصول احادیث این شش کتاب را جمع نموده و شرح غریب و ضبط
مشکلات و اسماء رجال و دیگر متعلقات آنها را بیان کرده پس کتاب جامع الاصول گویا شرح این شش کتاب ست
چنانچه مشارق الانوار شرح آن سه کتاب ست و صاحب جامع الاصول ابن ماجه را در صحاح عد نکرده بلکه موطا را ششم
قرار داده و الحق معه و لیکن مسند امام احمد نزد فقیر نیز ازین طبقهٔ ثانیه ست و وی اصل ست در معرفت صحیح از سقیم

و بوی شناخته می شود حدیثی که آنرا اصل ست ازانچه او را اصل نیست مگر آنکه در مسند احمد احادیث ضعاف بسیار اند که
حال آنها را بیان نکرده اما ضعیفی که درو ست ازان احادیث که متاخرین تصحیح آنها میکنند بهتری نماید و علمای حدیث
و فقه آنرا پیشوای خود ساخته اند و بحقیقت رکن اعظم ست در فن حدیث و همچنین سنن ابن ماجه را نیز درین طبقه میتوان شمرد
هر چند بعضی احادیث آن در غایت ضعف اند و طبقهٔ ثالثه احادیثی که جماعهٔ از علمای متقدمین بر زمان بخاری و مسلم
یا معاصران آنها یا لاحقین بآنها در تصانیف خود روایت کرده اند و التزام صحت ننموده و کتب آنها در شهرت و قبول
در مرتبهٔ طبقهٔ اولی و ثانیه نرسیده هر چند مصنفین آن کتب موصوف بودند به تبحر در علوم حدیث و وثوق و عدالت و
ضبط و احادیث صحیح و حسن و ضعیف بلکه متهم بالوضع نیز دران کتب یافته میشود و رجال آن کتب بعضی موصوف بعدالت اند
و بعضی مستور و بعضی مجهول و اکثر آن احادیث معمول به نزد فقها نشده اند بلکه اجماع بر خلاف آنها منعقد گشته و درین
کتب هم تفاضل و تفاوت هست بعضها اقوی من بعض اسامی آن کتب این ست مسند شافعی سنن ابن ماجه مسند دارمی
مسند ابو یعلی موصلی مصنف عبد الرزاق مصنف ابو بکر بن ابی شیبه مسند عبد بن حمید مسند ابی داود طیالسی سنن دار قطنی
صحیح ابن حبان مستدرک حاکم کتب بیهقی کتب طحاوی تصانیف طبرانی و طبقهٔ رابعه احادیثی که نام و نشان آنها
در قرون سابقه معلوم نبود و متاخران آنرا روایت کرده اند پس حال آنها از دو شق خالی نیست یا سلف تفحص کردند
و آنها را اصلی نیافته اند تا مشغول بروایت آنها می شدند یا یافتند و دران قدحی و علتی دیدند که باعث شد همهٔ آنها را
بر ترک روایت آنها و علی کل تقدیر این احادیث قابل اعتماد نیستند که در اثبات عقیده یا عملی بآنها تمسک کرده شود
و نعم ما قال بعض الشیوخ فی امثال هذا ع فان کنت لا تدری فتلک مصیبة + وان کنت تدری
فالمصیبة اعظم + و این قسم احادیث را رد بسیاری از محدثین زده ست و بجهت کثرت طرق این احادیث که
درین قسم کتب موجود اند مغرور شده حکم بتواتر آنها نموده و در مقام قطع و یقین بدان تمسک جسته بر خلاف احادیث
طبقات اولی و ثانیه و ثالثه مذهبی برآورده اند و درین قسم کتب بسیار تصنیف شده اند برخی ازان اینها ست کتاب الضعفا
لابن حبان و تصانیف الحاکم و کتاب الضعفاء کتاب الکامل لابن عدی تصانیف ابن مردویه تصانیف خطیب
تصانیف ابن شاهین تفسیر ابن جریر فردوس دیلمی بلکه سائر تصانیف او و تصانیف ابو نعیم جوزقانی تصانیف
ابن عساکر تصانیف ابو الشیخ تصانیف ابن نجار و بیشتر مساله و وضع احادیث در باب مناقب و مثالب
و در تفسیر و بیان اسباب نزول و در باب تاریخ و ذکر احوال بنی اسرائیل و قصص انبیاء سابقین و ذکر
بلدان و اطعمه و اشربه و حیوانات واقع شده و در طب و رقی و عزائم و دعوات و ثواب نوافل نیز این حادثه
رو داده ابن الجوزی در موضوعات خود غالب این احادیث را مجروح و مطعون ساخته دلائل وضع و
کذب آنها را مبرهن نموده کتاب تنزیه الشریعه در رفع غائله این احادیث کافی ست و اکثر مسائل

تا در نقل اسلام البوین آنحضرت صلعم و در روایات شرح تعلیق ابن عباس صح امثال این نوادر از همین کتب می برآید
و مایهٔ تصانیف شیخ جلال الدین سیوطی در رسائل و نوادر خود همین کتابهاست و اشتغال باحادیث این کتب و
استنباط احکام از آنها لا طائل مینماید و معهذا اگر کسی را رغبت تحقیق این کتب باشد میزان الضعفا ذهبی و لسان
المیزان ابن حجر عسقلانی برای احوال رجال این کتب بکارش می آید و برای شرح غریب و توجیهات عبارات آن کتاب
مجمع البحار شیخ محمد طاهر بوهره گجراتی مغنی ست از جمیع مواد و چون ترتیب کتب حدیث معلوم شد و طبقهٔ اعلی درین
باب موطا و صحیحین قرار یافت لابد بیشتر اهتمام تحقیق این هر سه کتاب باید فرمود بعد ازان ببقیهٔ صحاح سته باید پرداخت و ظن غالب آنست که بعد از تحقیق
موطا و صحیحین ببقیهٔ صحاح سته دو ثلث کار مفروغ عنه میشود و قدر قلیل باقی می ماند لهذا بر فوائد متعلقه باین هر سه کتاب کلام را منحصر ساخته شد انتهی
این عبارت را شاه عبد العزیز دهلوی در رسالهٔ عجالهٔ نافعه همچنین ایراد کرده اند و شک نیست که این عبارت باوجود
ایجاز لفظ شامل فوائد بسیار ست اگر منصفی بعین ضبط و حفظ آن نزد تالیف کتب و استدلال بر احکام و استنباط
مسائل نصب العین دارد و امید آنست که در افتاء و حکم کمتر غلط خورد و سقطات دیگران که رعایت این ضابطه
نمیکنند زودتر دریابد و در عجالهٔ نافعه گفته در تحصیل این علم از دو چیز لابد ست یکی ملاحظهٔ حال رواة دوم احتیاط عظیم
در فهم معانی آن زیرا که اگر در امر اول مساهله رود کاذب باصادق ملتبس شود و اگر در امر ثانی احتیاط نباشد مراد
با غیر مراد مشتبه گردد و علی التقدیرین فائده که ازین علم شریف متوقع ست میسر نگردد بلکه ضد آن فائده بحصول انجامد
و موجب ضلال و اضلال باشد معاذ الله من ذلک پس درین دو امر سخن کردن ضرور افتاد امر اول یعنی ملاحظهٔ
حال رواة مخبرین در صدر اول یعنی از زمان تابعین و تبع تابعین تا زمان بخاری و مسلم رنگی دیگر داشت که از حال
رجال هر شهر و زمان بحث و تفتیش میکردند و هر که بوئی از بی دیانتی و کذب و سوء حفظ می شمیدند حدیثش را قبول
نمیکردند و لهذا از احوال رجال دفاتر مبسوط و کتب مضبوط نوشته اند و درین زمان رنگ دیگر دارد و حالا کتبی که مجرد
برای صحاح اند بعد ازان کتابهای که قابل اعتبار اند جدا باید دانست بعد ازان کتابهائیکه واجب الرد و الترک اند
علحده باید داشت تا در ورطهٔ تخلیط واقع نشوند و اکثر متاخرین محدثین را این تمیز و ترتیب از دست رفته ست
ناچار در بعضی مسائل خلاف جمهور مسالک کرده اند و باحادیثی که در کتب غیر معتبره یافته اند تمسک جسته اند و امر ثانی
یعنی احتیاط در فهم معانی احادیث پس مواد آن نیز از تحقیق امر اول معلوم شد زیرا که مشارق الانوار در توضیح
معانی احادیث صحیحین و موطا کافی ست و جامع الاصول در کتب سته مغنی ست و مجمع البحار در تحقیق جمیع کتب
حدیث یعنی طبقات اربعهٔ مذکوره کافی ست و شرح عبد الرؤف مناوی بر جامع صغیر سیوطی نیز اکثر احادیث را
کفایت میکند لیکن اینقدر باید دانست که در شرح و توجیه احادیث کلام گوناگون رطب و یابس بسیار واقع شده
پس اشخاصی را که درین باب محل اعتبار اند باید شناخت و از کتب و تصانیف ایشان بهره باید برداشت و امام نووی

ومحیی السنة بغوی وابو سلیمان خطابی از جملهٔ علمای شافعیه خیلی معتمد علیه وسخن ایشان متین ومضبوط واقع ست خصوصاً
شرح سنة بغوی در فقه حدیث وتوجیه مشکلات کافی وشافی ست وگویا شرح مصابیح ومشکوٰة از ان کتاب حاصل ست
وشرح صحیح مسلم از امام نووی ست ومعالم السنن شرح ابی داؤد از خطابی ست وطحاوی از جملهٔ علمای حنفیه در شرح احادیث
سرآمد وپیشوا ست معانی الآثار کتاب او درین باب دست آویز حنفیانست وابن عبد البر از مالکیه مقدم آن جماعت
وکتاب استذکار وتمهید درین باب یادگار او ست شراح کتب حدیث بسیار اند که تعداد اسماء وکتب آنها درینجا امکان
ندارد وسخن هریک را تماشای دیگر ست لیکن همهٔ آنها آخذ ومستفید ازین چند کس اند که مذکور شدند پس اگر کتب این جماعه
بدست آید حاجت از تشویشات وتکلفات باردهٔ متاخرین مرتفع میگردد وبرای فهم معانی احادیث ودفع تعارض
ما بینها والد ماجد قدس سره قواعد عجیبه وفوائد غریبه تنسیق فرموده اند وکتاب المغیث فی مختلف الحدیث نیز برای
آموزش خوب ست انتهی کلامه رح گو تمیم حال غالب علماء هند که بطور خود در کتب حدیث بدون استحصال روایت و
درایت وسند واجازت از مشایخ اجلهٔ معتمدین این علم نظر میکنند یا اعتماد بر نقل علمای جلده ومذهب خود در تحصیل
مختار خویش مینمایند همین ست الا من عصمه الله ووفقه للتمییز بین القوی والضعیف والراجح والمرجوح والمقبول والمردود والمستفیض
والشاذ وقلیل ما هم **فائده** باید دانست که کتب های حدیث طرق متنوعه دارند یک قسم را جامع گویند وجامع در اصطلاح
محدثین آنست که جمیع اقسام حدیث درو یافته شود یعنی احادیث عقائد واحادیث احکام واحادیث رقاق واحادیث
آداب اکل وشرب وسفر وقیام وقعود واحادیث متعلقه بتفسیر واحادیث تاریخ وسیر واحادیث فتن واحادیث مناقب
ومثالب وعلمای حدیث در هر فن ازین فنون ثمانیه جدا جدا تصنیف کرده اند پس احادیث عقاید را علم التوحید والصفات
نامند وابو بکر بن خزیمه کتاب التوحید نوشته وبیهقی نیز کتاب الاسماء والصفات دارد واحادیث احکام را سنن نامند از
کتاب الطهارة تا کتاب الوصایا بر ترتیب فقه وکتب مصنفه درین باب بیشمار اند واحادیث رقاق را علم سلوک وزهد نامند
امام احمد وعبد الله بن مبارک وجمعی دیگر کتاب الزهد را جدا نوشته اند واحادیث آداب را علم الآداب گویند بخاری کتابی
مبسوط دارد درین فن که او را کتاب الادب المفرد گویند واحادیث متعلقه بتفسیر را التفسیر گویند تفسیر ابن مردویه و
تفسیر دیلمی وتفسیر ابن جریر وغیره مشاهیر تفاسیر حدیث اند وکتاب در منثور شیخ جلال الدین سیوطی جامع همه ست و
احادیث تاریخ وسیر را دو قسم کرده اند آنچه متعلق بخلق آسمان وزمین وحیوانات وجن وشیاطین وملائکه وانبیای پیشین
وامم سابقین ست این قسم را بدء الخلق نامند وآنچه متعلق بوجود باجود پیغمبر ما صلعم وصحابهٔ کرام وآل عظام او ست از
ابتدای تولد آنجناب تا غایت وفات آنرا سیرت نامند سیرت ابن اسحق وسیرت ابن هشام وسیرت ملا عمر ودیگر کتب بسیار
درین باب مصنف شده وبالفعل نسخهٔ صحیحهٔ روضة الاحباب میر جمال الدین محدث حسینی اگر بهم رسد وخالی از الحاق
وتحریف باشد بهتر از همه تصانیف این باب ست ومدارج النبوة شیخ عبد الحق محدث دهلوی وسیرت شامیه ومواهب لدنیه

مبسوط‌ترین سیرتها اند و احادیث فتن را علم الفتن نامند نعیم بن حماد کتاب الفتن بسیار طویل و عریض نوشته
در طب و یابس دران آورده و دیگران هم درین باب تصانیف وارند و احادیث مناقب و مثالب را علم المناقب
گویند درین باب نیز تصانیف متعدده و متنوعه واقع شده بعضی محدثین بالخصوص مناقب بعضی از آل و اصحاب را جدا نوشته اند
برای غرضی که متعلق شد بآن مثل مناقب قریش و مناقب انصار و مناقب عشرهٔ مبشره که تصنیف محب طبری ست
مسمی بالریاض النضرة فی مناقب العشرة و ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی و حلبة الكميت فی مناقب اهل البيت
والديباج فی مناقب الازواج و کتب بسیار در مناقب خلفای راشدین مصنف شده و بالتخصیص القول الصواب
فی مناقب امير المومنين عمر بن الخطاب والقول الجلی فی مناقب امير المومنين علی و نسائی در مناقب علی بن ابی طالب
رسالهٔ او را نوشته و نواصب شام بجهت فرط التعصب و عداوت او را در دمشق برین عمل شهید ساختند رحمه الله و جامع
آنست که ازین هر فن نمونهٔ داشته باشد مثل جامع بخاری و جامع ترمذی و صحیح مسلم هر چند احادیث این فنون دارد
لیکن احادیث متعلقه بتفسیر و قرارت ندارد و ازین جهت او را جامع نگویند و قسم دیگر از تصانیف حدیث مسانید ست
و مسند در اصطلاح محدثین آنست که احادیث را بر ترتیب صحابه ذکر نمایند موافق حروف تهجی یا موافق سوابق اسلامیه یا موافق
شرافت نسب پس اگر بر حروف تهجی جمع نمایند احادیث مرویهٔ حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه مقدم نویسند و احادیث
اسامه بن زید و انس بن مالک مقدم بر احادیث دیگر صحابهٔ کبار خواهند نوشت و اگر موافق سوابق اسلامیه نویسند
عشرهٔ مبشره را مقدم دارند و خلفای راشدین را بر ترتیب خلافت پیش از همه ذکر نمایند بعد ازان اهل بدر و اهل حدیبیه
بعد ازان مسلمهٔ الفتح بعد ازان احادیث نسا صحابیات مذکور شود و ازواج مطهره را مقدم بر همه نسا نمایند و از بنات مطهره روایت احادیث
واقع نیست مگر قدر قلیل از سیدة النسا فاطمه زهرا رضی الله عنها زیرا که اکثر بنات در حضور آنجناب داخل بهشت شدند و سیدة النسا بقدر
شش ماه بعد از وفات آنحضرت در دنیا بودند بعد ازان ملحق بجناب پدر بزرگوار شدند پس فرصت روایت نیافتند
و اگر بر قبائل و نسب ترتیب مسند نمایند اول مسانید بنی هاشم خصوصاً حسنین و امیر المومنین علی نمایند و بعد ازان
هر قبیله که اقرب باشد از روی نسب با آنحضرت صلی الله علیه و سلم مقدم باشد پس احادیث عثمان رضی الله عنه مقدم بر احادیث
ابو بکر صدیق باشد و احادیث ابو بکر و طلحه بن عبید الله مقدم بر احادیث عمر بن الخطاب و علی هذا القیاس قسم سوم
معاجم ست و معجم در اصطلاح محدثین آنست که احادیث را بر ترتیب شیوخ ذکر نمایند و درینجا هم تقدم وفات شیخ
اعتبار کنند یا موافق حروف تهجی ترتیب دهند یا موافق فضیلت و تقدم در علم و تقوی ترتیب نمایند لیکن اکثر بر حروف
تهجی ترتیب می نمایند و معاجم ثلثهٔ طبرانی ازین قسم ست قسم چهارم اجزا اند و جزو در اصطلاح محدثین آنست که
تالیف کرده شود احادیث مرویهٔ یک شخص خاص خواه آن شخص در طبقهٔ صحابه باشد یا بعد ازان مثلاً جزو حدیث
ابو بکر و جزو حدیث مالک و علی هذا القیاس و این قسم بسیار ست و گاهی از مطالبی که در ذکر جامع گذشت یک مطلب

مسانید

معاجم

اجزاء

جزوی را اختیار می نمایند و دران تنی مبسوط میکنند چنانچه باب النیة را ابو بکر بن ابی الدنیا کتابی مبسوط نوشته
و باب رؤیة الله را آجری تصنیف کرده و ذم دنیا را نیز ابن ابی الدنیا کتابی مبسوط نوشته و علی ہذا القیاس مسائل
جزئیه و امور یکه جزئیات مطالب ثمانیه مذکوره اند بسیار مصنف شده اند بحدیکه احصا و تعداد آنها خارج از طوق
بشری ست حافظ ابن حجر و شیخ جلال الدین سیوطی در تصنیف رسائل خیلی وسعت دارند و قسمی دیگر ست از تصانیف
احادیث که آنرا اربعین نامند یعنی چهل حدیث در یک باب یا ابواب متفرقه بیک سند یا اسانید متعدده جمع نمایند
و اربعینات هم بسیار اند دیده و شنیده می شود پس اقسام تصانیف حدیث شش اند جوامع و مسانید و معاجم و
اجزاء و رسائل و اربعینات و رسائل را کتب نیز نامند **فصل ششم** در ذکر فهرست کتب که محرر سطور منہیه الا نشاد
جمع برای خود چیده و باقی اثقال را داخل مدرسه ریاست بهوپال کرده قال الزرکشی رح فی کتاب الاصطلاح علی ابن
الصلاح الفهرسة بفتح السین و جعل التاء فیه للتانیث و لو وقفت علیها بالهاء و الصواب کما قال ابن جنی فی تثقیف اللسان
فهرست باسکان السین و التاء اصلیة و معناها فی اللغة جملة العدد و لفظه فارسی و استعمل الناس منها فهرس الکتب یفهرسها
کدحرج و انما الفهرست اسم لجملة العدد و الفهرسة المصدر کالفذلکة یقال فذلکت الکتاب اذا وقفت علی جملته انتهی
اقول ہکذا وجدت بخط شیخ الاسلام و مفتی الانام سلیمان بن عبد الرحمن مقبول الاہدل رحمه الله تعالی و در ضمیمه صراح گفته
الفهرس بالکسر الکتاب الذی تجمع فیها الکتب معرب فهرست و قد فهرس کتابه انتهی و مثله فی القاموس و این همه
کتب و رسائل که درین فصل سمت تحریر یافته منتقاة از کتب جمع جم ست که دست قدرت من بران بوده و اسفار
عقلیات و حکمت اوایل را که علم اعداء الله و رسوله صلعم ست عمری ست که از نزد خود جدا ساخته شد لان
الصباح یغنی عن المصباح ؎ جز شریعهٔ سنت نرود جانب جنت ٭ زائر بکجا رای برد اہل جهان را ٭ و جمله
ذخائر صحف این هر سه کتب علم تفسیر و حدیث و فقه سنت مطهره و آنچه از جنس آلات و معدات اوست نزدم
از همه محبوب تر ست و در حفظ و صیانت آن اهتمام تام و کیف که ؎ زائر از ان بگوش کشد کاین حدیث
دین ٭ ای سید رسل گهر کان لعل تست ٭ و اما کتب انشاء عربی و فارسی و ادب و بعض دواوین شعر تازی
و عجمی پس وجه ابقاء آنها نزد خویش تعلیم اطفال خرد سال ست لا غیر و رنه عمری دراز ست که قضاء وطر خود
از انها نموده آمد و الآن حاجتی بسوی آنها باقی نمانده و کتب ریخته اردو که بیشتر ترجمه کتب دین ست بغرض
تدریس نسوان و تهذیب عقاید و اعمال ایشان باقی مانده ست لا غیر انما الاعمال بالنیات و انما لکل امرء مانوی
و اقل قلیل ازین کتب شاید چنان باشد که برای تذکار بعض احباب و اکابر نگاهداشته شده و مع ہذا
لیس فیها ما یخالف المقصود بل وجود با عندی کالعدم و عدمها کالوجود و این همه کتب و اسفار که ذکرش
بر زبان خامه گذشته و نام آنها برده شد و در حین تحریر این مقاله رونق افروز کتابخانه اند تمام آنها

بحمد الله تعالی مشغول مطالعه و مفرغ عنه ملاحظه این چه پان بوده الا ما شاء الله تعالی و کتبی که از نظر این نظارگی
عالم ایجاد گذشته از هر فن و علم و زبان و لغت شمار آن بیش از قیاس است کتابی نیست که درین آفاق تالیف
یافته یا بقالب طبع درآمده یا در بلاد از عرب و عجم دست بهم داده مگر آنکه بمطالعه آن پرداخته هر چند آن را نزد
خود نگاه نداشته باشد بجهت آنکه علم شئی به از جهل شئی است اگر چه فرضی او جز صحائف دین چیزی دیگر نیست
و لهذا هنوز آمد و شد کتب علم حدیث و تفسیر ما یتعلق بهما بر روی کار است و جستجوی مولفات ائمه سلف باقی و در اشترا
آن زر خطیر بمعرض صرف می آید و خلیق بالاتعلمون حدیث است جنس گرانمایه ائمه تو ان شد خریدار بالقه جانش و در حین تالیف این مقاله
بحسب اتفاقات زمانه هفتم ذی القعده بسنه ۱۲۹۵ هجری سفر کلکته پیش آمد و شانزدهم ماه ورود آنجا دست بهم داد و یکماه توقف
افتاد مدرسه عالیه و ولیم فورت سیتی و مطابع قدیمه و جدیده را بامید بهم رسیدن کتابی از کتب دینیه ملاحظه کردیم و اعیان این
بلده را برخوردیم خصوصا کسانی را که متسم بعلم اند هرگز بوی علم و دینداری از هیچ یکی شمیده نشد و جز انهماک در دنیا و تحصیل مال
مطلبی دیگر از آسودگان و تهیدستان دیده نیامد فانا لله علی ذهاب العلم و العمل و حب الآفل و طول الامل و بالجمله بعد جد و
کد بسیار نسخه از سنن نسائی بخط قدیم بلده صنعاء و کتاب اعلام الاعلام بفضائل بیت الله الحرام و دو سه کتاب دیگر از علم ادب
و لغت وغیره مطبوع ملک بیروت و جرمن وغیره از نزد بعض اهل علم و فضیلت حاصل شد ع این هم غنیمت است که عمرت
دراز باد ملاحظه این بلد و اهل بلد موجب عبرت بسیار شد و مشاهده اوضاع مردم این خطه سبب حسرت آمد کل ز دجل هم
ساکنانش از اهل دول و افتاء و اصحاب مناصب و تجارت پیشگان و صلحاء مساجد و مجاج معابد و علماء مدارس و حکام
دوادین و عمله و فعله سلاطین و عامه رعایا و کافه برایا اخذ و جر اموال بحیل و الحاف و سوال و ترک حیا و اظهار احتیاج
غیر واقع و عدم مبالات بحلال و حرام معاش و غفلت تام از عواقب معاد و حصر دانشمندی و زیرکی در جمع دولت و ترک
بحث از دین و ملت و شرکت در اعیاد و مواسم سرزمین برطانیه و خلط رجال بالنسوان و قناعت باسم اسلام و اختیار
زی و سیرت حکام زمان در هر آمد و شد الی غیر ذلک مما لا یلیق بملة الاسلام بوده است الا من عصمه الله ظاهر حال شاهد است
که در اندک زمان از اسم و رسم دین هم ساده زنند و مرتبه اسلام را یکبارگی از رقبه خود بیا اندازند و از تطاول بنیان و تزئین
امکنه عالیشان و تحسین زمین و تلوین زبان و دیگر اشراط ساعت و آثار قیامت خود چه سراید که بر وجه کمال متصور جمله عوام
و اعیان می‌شود هر که و مه از نوع انسان است آری ع همه اندر زمین بتوان است و که تو طفلی و خانه رنگین است و چون
نزد قفول از کلکته گذر بر بلده بنارس افتاد بمقتضای آنکه این بلد معبد قدیم بت پرستان است عجائبها دیده شد از انجمله
یکی آنست که مدتی برای ملاحظه مسجد جامع این بلده که بعهد اورنگ زیب عالمگیر پادشاه بتخانه را شکسته تعمیرش
پرداخته بوده متوار شدیم چه بینیم که صحن مسجد از زبال کبوتران و دیگر طیور پر روکش بهم پلس معمول انگلشیه بوده و متصل محراب
مسجد که موقف امام جماعت باشد بر سنگی این عبارت نوشته نصب کرده اند در سلطنت شاه عالم بادشاه بادام الملک

عماد الدوله گورنر جنرل مستر هشتن صاحب بهادر جلادت جنگ سنه یکهزار و یکصد و نود و هشت هجری نصیر الدوله علی
ابراهیم خان بهادر حاکم شهر بنارس ترمیم نمود انتهی بلفظه سبحان الله شیوا ترین ورد نحیف مواضع مقدسه و محال عبادت آیات
قرآنی و احادیث ربانی می نگاشتند اکنون بجای آن مستر هشتن صاحب بهادر و امثال این عبائر زیب و زینت طاق مساجد
می نمایند تا نزد قیام سجود مصلیان بجای قبله روبرو باشد فلیبک علی الاسلام من کان باکیا سپس از بنارس نزول کانپور
دست بهم داد اینجا هم مشاهده مسجد جدید جامع و مدرسه فیض عام الحمن اسلام و ملاقات بعض موالی بلد اتفاق افتاد بری اهل اسلام
اینجا غربای تجارت پیشه نسبت دیگر بلدان غنیمت اند که همتی بحفظ اسلام و اکتساب دینیات بقدر میسور می دارند اینجا کتابی
از کتب حسب مرضی حاصل نشد اگرچه از مطبع نظامی کتب رسمیه عربی و فارسی برای مدرسة العلوم ریاست بهوپال بقدر
کثیر فرا گرفته شد و ملاحظه اوراق سنن دارمی که باعانت رئیسه معظمه دام اقبالها طبع می شود نموده آمد و برای طبع سنن
نسائی مطابق نسخه صنعاء که بغایت صحیح ست اجازت رفت بعده از انجا کوس رحیل نواخته بجبل پور رسیدیم اینجا خود کدام
مدرسه نامی و احدی از علمای گرامی نیست دو سه روز گلگشت بلد کرده یازدهم محرم سنه ۱۲۹۳ هجری رخت سفر ببلده بهوپال
کشادیم و از کلفت سفر برآمده براحت اقامت آسودیم تمامی مسافرت که دو ماه و چهار روز بود بر نهج خاطر خواه اتفاق افتاد
الحمد لله تعالی که امروز بلده بهوپال در کشور هند خطه اسلام و محط رجال ایمان و مامن اهل توحید ست و آن قدر شعائر دین و ملت
و عمارت مساجد و مدارس و مذاکره علوم شرعیه و شیوع سنن نبویه و زی اهل اسلام و رعایت مسلمین که درینجا ملاحظه می افتد
در جای دیگر معلوم و مشاهد نیست صانها الله و اهلها عن الآفات و حفظها عن عیون الاعداء و جمیع التبعات و العاهات و چندان
کتب دین و صحف شرع مبین و دواوین اسلام و ذخائر علوم شرعیه و فنون نبویه که فی الحال درین قطر بر صفحات اعتماد
نیست که در بلده از بلدان هند با وجود اعتناء علماء و اهل دول موجود باشد بلدة طیبة و رب غفور و این برکات در حقیقت
نتائج همم عالیه والیه این ملک ست بارک الله فیها و لها و علیها و کیف که وجود با جود حاکم اسلام در میان انام بمنزله قلب در
جسد ست اذا صلح صلح الجسد کله و اذا فسد فسد الجسد کله حق تعالی توفیق خیر این رئیسه کریمه را اوج سما بخشد و این باقیات
صالحات را ثمر در از ارزانی دارد و مساجد و مدارس و کتب و علما این ملک را بعین عنایت ملحوظ فرماید اللهم آمین و بالجمله
فهرس کتبی که عنقریب می آید مارا بحمده تعالی در اعاره آن همه برای طلبه علوم دینیه و علمای متبعین بخلی در میان نیست
مگر آنکه یکی از اهل استعاره بروش ناکه او دیگرا اندیشه کند که درین حین خوف اضاعتش مانع اعاره ست و لیف که بر ندگان
نادهند و بسیار اند و ستانندگان دهند و کمتر ناچار احتیاط مقتضی آنست که این عزاجبه واجب اعزد را جز خانه خود و بلد
خویش سفر مدائن دور دست رو ننماید و دست بر دخائنان نگردد و این شیوه مخصوص برای کتب مولفه ائمه متقدمین ست
که درین زمان پر آشوب عزیز الوجود ست و اکثرش صحف صحیحه نادر الحصول و رنه مولفات خودم که اکثری ازان بتوفیق الهی
و برکت رسالت پناهی از قالب طبع برآمده بعرب و عجم رسیده خود بمعرض هبه و تقسیم ست تا آنکه شمار رسائل و کتب مقسمه که

بخداوندان علم و طالبان حق بخشیده شد تا تاریخ حال به پنجاه نسخه از بین المطول والمختصر رسید ولله الحمد و تا شغل تالیف و تدریس
پس خدای واحد گواه است و عالم الغیب والشهاده آگاه که مقصود از آن جز احیای سنن و نفی بدع و فتن و اشاعت احکام اسلام
بر وجه ثابت از شارع علیه الصلوة والسلام بلا شوب آراء رجال و نتائج قیل و قال چیزی دیگر نیست و کیست که بدعت تقلید
و دیگر محدثات ناسدید که حسرآن بعنوان شده تمام عالم را فرا گرفته و از شرق تا غرب و از جنوب تا شمال تمام آفاق جهان را
تمام گشته در هزار یکی و در بسیار اندکی نیابی که سر بسوی دریافت سنت مطهره بردارد و حسابی از خطا و صواب درگیرد
تا دیانت بازی باید که درین وقت نصرت سنت فرماید و هزیمت بدعت نماید و از لوم لائمان نا اندیشیده بجا نزی علماء سوء فقرا
غرض که مقصود ازین جمع و تلفیق ابراء ذمه خود است از پرسش روز رستخیز و اعلام و اصلاح اخلاف و احباب خویش است
نه اظهار علم و فضل بر اقران و اکتساب جاه و ثروت در عیون اعیان زمان و انتصار مذاهب رجال و تعصب برای
فنون قیل و قال و امثال ذلک که مقصود اغلب علماء وقت است الا من عصمه الله تعالی و رحمه و کیست که آنچه دیگران را
از ثنا و ریاست و نشر ذکر آرزو باشد با وجود جد و جهد و سعی ایشان بدانش نرسد این بنده محتقر خادم کتاب و سنت را
بحمده تعالی و تعمیم لطف او تقدس وقت است و بیش از حوصله اش لوی بخشیده اند هوسی از جنس هوسات ابناء نوع در دل هیچ
باقی نیست و تعهد او وری از ریا و سمعه و جدل و کلام خود جبلت اوست درین زمانه که هدوش قیامت عظمی و نقصان
ساعت کبری است و کار و بار امر معروف و نهی از منکر از میان بر افتاده و روزگار با عهد فترت و عصر جاهلیت اولی
حذو النعل بالنعل گردیده و احدی را در عرب و عجم مجال قول بدان باقی نمانده جز آنکه از تغییر منکر بدست گذشته بزبان
بیان گرائیده آید و در پیرایه تالیف تبلیغ شرع بدوران و نزدیکان دیار و امصار رود و چاره دیگر طوع نیست تا جارحت معطل
شرع و عقل در تالیف منحصر آمده باشد که صاحبدل خداپرستی راگذری بر سر وقت بعضی ازین تالیفات افتد و آشنایی قلب
متعذر نباید در حدیث شریف آمده من رای منکم منکرا فلیغیره بیده فان لم یستطع فبلسانه فان لم یستطع فبقلبه و ذلک اضعف
الایمان و ظاهر است که تغییر بدست جز از ولات امور نیاید و کار اهل علم همین تغییر بلسان است پس بس انکار بقلب شان
اعتنا و اهل اسلام باشد و این جمله انواع امر بمعروف و نهی عن المنکر است که خلو مسلمان از هر یکی ازین سه نوع دلیل فقدان
ایمان باشد نعوذ بالله منه والحمد لله تعالی که این ناتوان را ازین هر سه نوع بقدر مقدور بهره بخشیده اند یعنی در بلده
که ساکن و نزیل اوست و ولایت جبابات بمشیت الله هر آنجا در نظر ظاهر بینان بدست وی مفوض گشته در تغییر منکر
بدست ما امکن از خود بتقصیری راضی نیست و اقتنان مواقع حق و سیاستی که شکل و هیئت و عمل رعایا و برایای این ریاست
قدری بیش ازین چه بود و الحال چون دست شان بینها و اهل بلاد و دور دست را بتالیف کتب و اشاعتش تغییر بزبان
سرانجام می گیرد و از اوضاع عالم و حکام وقت و جریان امور بر خلاف اسلام و هر نقیر و قطمیر انکار عظیم در دل بوده است
و هرگز بکفر و فسوق و بدع جهانیان راضی نیست بلکه دل از آن در سخت قلق و اضطراب است ع غم مهجوری سنت کشتم تا چند

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان تصنیف	تعداد جلد	مطبوعہ یا قلمی	قیمت
۱	قرآن شریف بخط جلی جلد کلان	لرب العالمین العلام خالق المولفین الاعلام کل من علیہا فان ویبقی وجہ ربک ذو الجلال والاکرام	ع	۱	م	عـہ
۲	قرآن شریف	〃	〃	۱	قلمی مجدول ومذہب	
۳	قرآن شریف با جلالین بر حاشیہ	〃	〃	〃	م لکھنو	عـہ
۴	قرآن شریف سہ ترجمہ	〃	〃	〃	〃	〃
۵	حمائل قرآن شریف با ترجمۂ اردو	〃	〃	〃	〃	صہ؍
۶	حمائل قرآن شریف	〃	〃	〃	〃	〃
۷	قرآن شریف با ترجمۂ موضح القرآن	〃	〃	〃	〃	سعہ؍
	تفسیر					
۸	تفسیر جلالین	من سورۃ البقرۃ الی آخر سورۃ الاسراء للشیخ جلال الدین السیوطی المتوفی سنہ ۹۱۱ ومن سورۃ الکہف الی آخر القرآن للشیخ جلال الدین المحلی المتوفی سنہ ۸۶۴	〃	〃	م کلکتہ	〃
۹	اتقان فی علوم القرآن	للشیخ جلال السیوطی رح	〃	۴	〃	عـہ؍
۱۰	مفحمات الاقران فی مبہمات القرآن	〃	〃	۱	م مصر	
۱۱	اکلیل فی التفسیر	〃	〃	۱	ق	عـا؍
۱۲	الکشاف عن حقائق التنزیل	للامام العلامۃ ابی القاسم جار اللہ محمود بن عمر الزمخشری الخوارزمی المتوفی سنہ ۵۳۸	ع	۲	م مصر	صہ
۱۳	مفاتیح الغیب المعروف بالتفسیر الکبیر	للشیخ فخر الدین محمد بن عمر الرازی المتوفی سنہ ۶۰۶	〃	۶	〃	باہ؍

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان	تعداد جلد	مطبوعہ یا قلمی	کیفیت
۱۴	السراج المنیر فی الاعانة علی معرفة بعض معانی کلام ربنا الحکیم الخبیر	للشیخ الامام الخطیب الشربینی ؒ المتوفی سنہ	ع	۴	م مصر	سـ
۱۵	فتح العزیز	للشیخ عبد العزیز المحدث الدہلوی المتوفی سنہ ۱۲۳۹	ف	۲	قلمی و الدم حرم	
۱۶	تتمۂ تفسیر فتح العزیز	للمولوی حیدر علی الفیض آبادی صاحب منتہی الکلام سلمہ اللہ العلام	〃	۳	ق	سـ
۱۷	فتح القدیر الجامع بین فنی الروایة والدرایة من علم التفسیر	للقاضی محمد بن علی الشوکانی الیمنی المتوفی سنہ ۱۲۵۵	ع	۴ کلان	〃	ماص
۱۸	ذیل الخاتمة فی تفسیر قولہ تعالے وجاعل الذین اتبعوک فوق الذین کفروا الی یوم القیامة	〃	〃	۱	〃	
۱۹	الطود المنیف فی ترجیح ما قالہ السعد علی ما قالہ الشریف	〃	〃	〃	〃	
۲۰	جید النقد فی عبارة الکشاف و السعد	〃	〃	〃	〃	
۲۱	فتح الخبیر فی التفسیر الماثور مختصر جدا	للشاہ ولی اللہ المحدث الدہلوی المتوفی سنہ ۱۱۷۶	〃	〃	〃	
۲۲	رسالہ نافعة فی الکلام مع البیضاوی فیما ذکرہ فی آخر الفاتحة	لنور الدین علی بن سلطان محمد القاری الہروی نزیل مکة المشرفة المتوفی فی حدود سنہ ۱۰۱۴	〃	۱	ق	
۲۳	الایضاح و البیان فی تحقیق قصص القرآن	للعلامة المجتہد محمد بن اسمعیل بن صلاح الامیر الیمنی المتوفی سنہ ۱۱۸۲	〃	〃	〃	
۲۴	النہر المورود فی تفسیر آیة ہود	〃	〃	〃	〃	
۲۵	السر المصون فی نکتة الاظہار و الاضمار فی قولہ تعالی و لکن اکثر الناس لا یعلمون	للسید العارف جمال الدین علی بن ابراہیم الامیر المتوفی سنہ	〃	〃	〃	
۲۶	نظم الجواہر	للشیخ ولی اللہ الفرخ آبادی المتوفی سنہ ۱۲۴۹	ف	۳ کلان	〃	ص
۲۷	فتح البیان فی مقاصد القرآن	للعبد الضعیف عفا اللہ عنہ	ع	۴ کلان	م بھوپال	للمص

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۸	افادۃ الشیوخ بمقدار الناسخ والمنسوخ	للعبد الضعیف عفا اللہ عنہ	ف	۴ نسخہ	م لکھنؤ	عہ ر
۲۹	نیل المرام من تفسیر آیات الاحکام	″	ع	۱	″	عللعہ ر
۳۰	التبیان فی تفسیر آیات الاحکام من القرآن	للموزعی رح	″	″	ق	ڈعہ ر
۳۱	التفسیرات الاحمدیۃ	للشیخ احمد المعروف بملاجیون بن الشیخ ابی سعید بن الشیخ عبد اللہ الامیٹھوی المتوفی ۱۱۳۰ھ	″	″	م کلکتہ	سے ر
	اصول تفسیر					
۳۲	الفوز الکبیر فی اصول التفسیر	للشاہ ولی اللہ المحدث الدہلوی رح	ف	″	م بمبئی	عہ ر
۳۳	الاکسیر فی اصول التفسیر	لکاتب الحروف عفا اللہ عنہ	″	۴ نسخہ	م لکھنؤ	فی مجلد عہ ر
۳۴	تعریب الاکسیر فی اصول التفسیر	للمولوی نور الحسن الکاکیوی سلمہ اللہ تعالی	ع	۱	ق	″
	حدیث					
۳۵	الجامع الصحیح	لامیر المومنین امام المحدثین محمد بن اسمعیل البخاری المتوفی بخرتنگ سنہ ۲۵۶ھ	″	۴	م مصر	ڈعہ
۳۶	الجامع الصحیح	″	″	۲	م دہلی	سہ ر
۳۷	فتح الباری شرح صحیح البخاری	للشیخ شہاب الدین ابی الفضل احمد بن علی بن حجر العسقلانی المتوفی سنہ ۸۵۲ھ	″	۱۰	ق	ابہا
۳۸	الجامع الصحیح مع شرحہ للنووی	لسید المحدثین الامام الحافظ ابی الحسین مسلم بن الحجاج القشیری النیسابوری الشافعی المتوفی سنہ ۲۶۱ھ	″	۵	م مصر	معہ ر
۳۹	الجامع الصحیح مع الرسالۃ فی اصول الحدیث للسید الشریف الجرجانی رح	للامام الحافظ ابی عیسی محمد بن عیسی الترمذی المتوفی سنہ ۲۷۹ھ	″	۱	م دہلی طبع اول	عبہ ر

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان	تعداد جلد	مطبوعہ یا قلمی	قیمت
۴۰	الجامع الصحیح مع الشمائل	للامام الحافظ ابی عیسی الترمذی	ع	۱	م دہلی طبع ثانی	سے/
۴۱	قوت المغتذی من سنن الترمذی	للامام السیوطی رح	"	"	ق	صہ/
۴۲	المجتبی	للامام الحافظ ابی عبدالرحمن احمد بن شعیب النسائی المتوفی سنہ ۳۰۳	"	"	م دہلی	سے/
۴۳	سنن نسائی قلمی بلدۂ دوحہ من مضافات صنعاء مرقومہ سنہ ۸۳	"	"	۲	ق	
۴۴	زہر الربی علی المجتبی	للامام السیوطی رح	"	"	"	چہ/
۴۵	سنن ابی داؤد	للامام الحافظ ابی داؤد سلیمان بن اشعث السجستانی المتوفی سنہ ۲۷۵	"	۱	م دہلی	سے/
۴۶	سنن ابن ماجہ	للحافظ الامام ابی عبداللہ محمد بن یزید بن ماجۃ القزوینی المتوفی سنہ ۲۷۳	"	۲ نسخہ	م دہلی	عہ/
۴۷	موطا	للامام مالک بن انس الحمیری الاصبحی المدنی امام دار الہجرۃ المتوفی سنہ ۱۷۹	"	"	"	صہ/
۴۸	زرقانی شرح موطا	لخاتمۃ المحققین امام العارفین محمد بن عبدالباقی بن یوسف بن احمد بن علوان الزرقانی المصری المتوفی سنہ ۱۱۲۲	"	۴	م مصر	للعہ/
۴۹	سنن دارمی	للامام الحافظ عبداللہ بن عبدالرحمن الدارمی المتوفی سنہ ۲۵۵	"	۱	قلمی محرر سطور	
۵۰	تیسیر الوصول الی جامع الاصول	للشیخ عبدالرحمن بن علی الشہیر بابن الدیبع الشیبانی الیمنی المتوفی سنہ ۹۴۴	"	"	م کلکتہ	عہ/
۵۱	مشکوۃ المصابیح	للشیخ ولی الدین ابی عبداللہ محمود بن عبداللہ الخطیب فرغ من جمعہ آخر یوم الجمعۃ من رمضان سنہ ۷۳۷	"	"	م دہلی طبع اول	"
۵۲	ترجمہ مشکوۃ المصابیح	للشیخ عبدالحق الفقیہ الحنفی الدہلوی المتوفی سنہ ۱۰۵۲	ف	۴	م کلکتہ	صہ/
۵۳	نجوم المشکوۃ شرح مشکوۃ المصابیح	للشیخ محمد صدیق رح	ع	۱	ق	صہ/

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان تصنیف	تعداد جلد	مطبوعہ یا قلمی	قیمت
۵۴	حاشیہ شمائل ترمذی	للشیخ ابراہیم الباجوری المصری رح	ع	١	م مصر	للعہ ر
۵۵	درر الفضائل فی شرح الشمائل	للشیخ العالم المولوی علیم الدین القنوجی رح	"	"	قلمی مصنف	حہ ر
۵۶	بہجة المحافل شرح الشمائل	للشیخ الامام العلامة ابی الامداد ابراہیم اللقانی المالکی رح	"	"	"	"
۵۷	بلوغ المرام من ادلة الاحکام	للشیخ شہاب الدین ابی الفضل احمد بن علی بن حجر العسقلانی المتوفی ۸۵۲ھ	"	"	ق	عـہ ر
۵۸	سبل السلام شرح بلوغ المرام	للسید العلامة المجتہد محمد بن اسمعیل بن صلاح الامیر المتوفی ۱۱۸۲ھ	"	۲ نسخہ	"	صہ ر
۵۹	منتقی الاخبار	لمجد شیخ الاسلام ابن تیمیة رح	"	١	"	عـہ ر
۶۰	نیل الاوطار شرح منتقی الاخبار	للامام العلامة الشوکانی المتوفی ۱۲۵۵ھ	"	۷	"	ما ر
۶۱	التلخیص الحبیر فی تخریج احادیث الرافعی الکبیر	للحافظ ابن حجر رح	"	١	"	صہ
۶۲	ما ثبت بالسنة فی ایام السنة	للشیخ عبد الحق الفقیہ الدہلوی الحنفی	"	"	م کلکتہ	عہ ر
۶۳	شرح برزخ	لم اقف علی اسم مؤلفہ	"	"	قلمی والد مرحوم	
۶۴	الاشاعة فی اشراط الساعة	للسید محمد بن عبد الرسول البرزنجی الشہرزوری المدنی رح	"	"	ق	دعـہ کلاں
۶۵	نور اللمعة فی فضائل الجمعة	للامام السیوطی رح	"	"	م مشتر	
۶۶	رفع الیدین فی الدعاء	"	"	"	ق	
۶۷	شرح الصدور باحوال الموتی فی القبور	"	"	"	"	حہ ر

نمبر شمار	نام کتاب	نام مصنف	زبان کتاب	تعداد جلد	قلمی یا مطبوعہ	کیفیت
۶۸	ابواب السعادة فی اسباب الشهادة	للامام السیوطی رح	ع	۱	ق	
۶۹	جزء فی الغالیه	"	"	"	"	
۷۰	النضره فی احادیث الماء والریاض والخضره	"	"	"	"	
۷۱	جزء فی الصلوة وقت الضحی	"	"	"	"	
۷۲	الاسفار عن قلم الاظفار	"	"	"	"	
۷۳	الخبر الدال علی وجود الاقطاب والاوتاد والابدال	"	"	"	"	
۷۴	نثل الکنان فی خشکنان	"	"	"	"	
۷۵	الحبائک فی اخبار الملائک	"	"	"	"	عدم
۷۶	ازهار العروش فی اخبار حبوش	"	"	"	"	
۷۷	ابقاء السلم لفضلاء اهل العلم	"	"	"	"	
۷۸	الدرر المنتثره فی الاحادیث المنتشره	"	"	"	"	
۷۹	اعراب القاری علی اول باب البخاری	لنور الدین علی بن سلطان محمد القاری الهروی نزیل مکة المشرفة المتوفی فی حدود سنه ۱۰۱۴ الهجریه	"	"	"	
۸۰	فرائد القلائد علی احادیث شرح العقائد	"	"	"	"	
۸۱	جمع الاربعین فی فضل القرآن المبین	"	"	"	"	

کیفیت	قلمی یا مطبوعہ	تعداد جلد	زبان تصنیف	نام مصنف	نام کتاب	نمبر
	ق	۱	ع	لنورالدین علی بن سلطان محمد القاری الهروی نزیل مکة المشرفة المتوفی فی حدود ۱۰۱۴ الهجریه	الاحادیث القدسیه	۸۲
	〃	〃	〃	〃	تعلیقات القاری علی ثلاثیات البخاری	۸۳
	〃	〃	〃	〃	رسالة فی فضل بعض الاشیاء علی بعض	۸۴
	〃	〃	〃	〃	المقدمة السالمة فی خوف الخاتمة	۸۵
	〃	〃	〃	〃	الانباء بان العصا من سنن الانبیاء	۸۶
	〃	〃	〃	〃	المشرب الوردی فی مذهب المهدی	۸۷
	〃	〃	〃	〃	المعدن العدنی فی فضل اویس القرنی	۸۸
	〃	〃	〃	〃	معرفة النساک بفضائل المسواک	۸۹
	〃	〃	〃	〃	رسالة فی المکفرات	۹۰
	〃	〃	〃	〃	غایة البیان فی استحیاء الملائکة من عثمان رضی الله تعالیٰ عنه	۹۱
	〃	〃	〃	〃	اربعون حدیثاً فی فضائل الحج والعمرة	۹۲
	〃	〃	〃	〃	اربعون حدیثاً	۹۳
عکس	〃	〃	〃	〃	رسالة فی الاحادیث الموضوعة	۹۴
	م	〃	〃	〃	المصنوع فی الحدیث الموضوع	۹۵

کیفیت	مطبوعہ قلمی	تعداد جلد	زبان	نام مصنف	نام کتاب	نمبر
	قلمی والد مرحوم	۱	ع	بجمع منہم الصغانی رح	مجموعہ رسائل موضوعات	۹۶
	ق	″	″	لابن الجوزی رح	ناسخ الحدیث و منسوخہ	۹۷
صہ ۱۲	م مصر	″	″	للشیخ العلامہ حسین بن مبارک الزبیدی رح	التجرید الصریح لاحادیث الجامع الصحیح	۹۸
	ق	″	″	محمد بن ابراہیم بن علی بن المرتضی بن المفضل الحسینی القاسمی الیمنی المعروف بابن الوزیر رح المتوفی سنہ ۸۴۰	قبول البشری بالتیسیر للیسری	۹۹
صہ ۱۲	″	″	″	شمس الدین محمد بن قیم الجوزیۃ الحنبلی المتوفی سنہ ۷۵۱	حادی الارواح الی بلاد الافراح	۱۰۰
۱۲	″	″	″	″	الجواب الشافی لمن سأل عن الدواء الکافی المعروف بالداء والدواء	۱۰۱
۱۲	″	″	″	لمحمد طاہر الفتنی المتوفی سنہ ۹۸۶	تذکرہ فی الموضوعات	۱۰۲
عسار	م دہلی	″	″	للقاضی محمد بن علی الشوکانی الیمنی المتوفی سنہ ۱۲۵۰	الفوائد المجموعہ فی الاحادیث الموضوعہ	۱۰۳
	ق	″	″	″	التوضیح فیما جاء فی المنتظر و المسیح	۱۰۴
	″	″	″	″	زہر النسرین فی حدیث المعمرین	۱۰۵
	″	″	″	″	اتحاف المہرۃ فی حدیث لاعدویٰ ولا طیرہ	۱۰۶
	″	″	″	″	البغیۃ فی مسئلۃ الرویۃ	۱۰۷
عسار	″	″	″	″	قطر الولی علی حدیث الولی	۱۰۸
″	″	″	″	″	الابحاث الوضیہ فی الکلام علی حدیث حب الدنیا راس کل خطیئۃ	۱۰۹

قیمت	قلمی یا مطبوعہ	تعداد جلد	زبان تصنیف	نام مصنف	نام کتاب	نمبر
	ق	۱	ع	للحافظ محمد بن عبد الهادی الحنبلی رح فی الرد علی الشیخ تقی الدین علی بن عبد الکافی السبکی المتوفی ۷۵۶ھ	الصارم المنکی علی نحر ابن السبکی	۱۱۰
	"	"	"	للسید محمد بن اسمعیل الامیر رح المتوفی ۱۱۸۲ھ	ہدایة المرتاب الی صحة نیة الثواب	۱۱۱
	"	"	"	"	مناسک الحج والعمرہ	۱۱۲
	"	"	"	"	رفع الالتباس عن تنازع الوصی والعباس	۱۱۳
	"	"	"	"	استیفاء الاقوال فی تحریم الاسبال علی الرجال	۱۱۴
	"	"	"	"	شرح الدعاء الماثور	۱۱۵
	"	"	"	"	رسالة فی حکم الماء والکلاء	۱۱۶
للعہ	"	"	"	"	جمع الشتیت فی شرح ابیات التثبیت	۱۱۷
	"	"	"	للسید العلامہ عبد اللہ بن محمد بن اسمعیل الامیر	تحفیض المغنے لاہل الاثر فیما لا اصل لہ فی الاحیاء من الخبر	۱۱۸
عہ	"	"	"	لشیخ الاسلام ابن تیمیة رح المتوفی ۷۲۸ھ	کتاب النزول	۱۱۹
	"	"	"	"	شرح دعاء ذی النون	۱۲۰
	"	"	"	"	مناسک الحج والعمرة	۱۲۱
	"	"	"	"	رسالة فی بیان الامر بالمعروف والنہی عن المنکر	۱۲۲
	"	"	"	للشیخ جمال الدین محمد بن ابی بکر الاشخر الیمانی	الکلام المجدی فی خروج المہدی	۱۲۳

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان تصنیف	تعداد حجم	مطبوعہ یا قلمی	قیمت
۱۲۴	حاشیہ شنوانی علی مختصر ابن ابی جمرہ	للشیخ محمد بن علی الشافعی الشنوانی	ع	۱	م مصر	صہ ر
۱۲۵	اشراق الابصار فی تخریج احادیث نور الانوار	لبعض طلبۃ العلم من اہل الہند	"	"	م	
۱۲۶	منسک الحج والعمرہ	لقاضی القضاۃ عز بن جماعۃ	"	"	ق	
۱۲۷	مسک الختام شرح بلوغ المرام	للعبد الضعیف عفا عنہ اللہ	ف	۵ نسخہ	م لکھنؤ	فی نسخہ ے ر
۱۲۸	الادراک فی تخریج احادیث رد الاشراک	"	"	۱	"	عہ ر
۱۲۹	بلوغ السول من اقضیۃ الرسول صلی اللہ علیہ وسلم	"	"	"	"	"
۱۳۰	الحرز المکنون من لفظ المعصوم المامون	"	"	"	"	
۱۳۱	ثمار التنکیت فی شرح ابیات التثبیت	"	ف	"	م بھوپال	
۱۳۲	ضالۃ الناشد الغریب	"	"	"	"	
۱۳۳	شرح ابیات التثبیت	ملخص کاتب الحروف عفا اللہ عنہ	ع	"	ق	
۱۳۴	بغیۃ القاری فی ترجمۃ ثلاثیات البخاری	لمحرر السطور سامحہ اللہ تعالی	ہ	"	م	
۱۳۵	تمیمۃ الصبی فی ترجمۃ الاربعین من احادیث النبی	"	"	"	"	
۱۳۶	حجج الکرامۃ فی آثار القیامۃ	"	ف	۴ نسخہ	م بھوپال	عـہ فی
۱۳۷	مثیر ساکن الغرام الی روضات دار السلام	"	ع	۴ نسخہ	م لکھنؤ	

کیفیت	قلمی یا مطبوعی	تعداد جلد	زبان کتاب	نام مصنف	نام کتاب	نمبر
	م لکھنؤ	۱	ع	لمحرر السطور سامحه الله تعالیٰ	الحطه بذکر الصحاح الستة	۱۳۸
	ق	″	″	″	اربعون حدیثا	۱۳۹
	″	″	″	″	اربعون حدیثا فی فضائل الحج والعمرہ	۱۴۰
		″	ف	″	نیل الامانی بشرح مختصر الشوکانی	۱۴۱
	قلمی والد مرحوم	″	″	للشیخ رفیع الدین الدهلوی ابن الشاہ ولی الله المحدث الدهلوی	قیامت نامه معروف برسالہ حشریه	۱۴۲
للعمر	م	″	ه	للشیخ خرم علی البلهوری رح	تحفة الاخیار ترجمۂ مشارق الانوار	۱۴۳
	قلمی نواب شاہجہان بیگم صاحبه	″	″	للشیخ المفتی محمد عنایت احمد رح	ضمان الفردوس	۱۴۴
	م لکھنؤ	″	″	للشیخ المولوی الٰهی بخش الفیض آبادی سلمه الله تعالیٰ	تبصرة الابصار فی تخریج الآثار	۱۴۵
عسـ۵ر	ق	″	ع	للسید نور الدین السمهودی رح	جواهر العقدین فی فضل الشرفین	۱۴۶
	″	″	″	لبعض علماء الیمن	نظم شمائل نبوی	۱۴۷
	ق المصنف	″	″	للشیخ حسین بن محسن السبعی الانصاری الحدیدی سلمه الله تعالیٰ	رسالة فی بیان الخضاب	۱۴۸
	م	″	ه	لبعض المتسمین بعلم الطب	ظفر مبین ترجمۂ اربعین نووی	۱۴۹
عسار	″	″	″	للشیخ محی الدین التاجر اللاهوری سلمه	ترجمۂ بلوغ المرام	۱۵۰
سبعر	ق	″	ع	للحافظ الامام احمد بن الحسین البیهقی المتوفی سنه ۴۵۸ھ	کتاب الاسماء والصفات	۱۵۱

[illegible]	نام کتاب	نام مصنف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۵۲	تمییز الخبیث من الطیب	للدیبع صاحب تیسیر الوصول	ع	۱	ق	عمدہ
۱۵۳	رسالہ اولیات کتب احادیث	للشیخ محمد بن سعید بن سنبل	〃	〃	〃	
۱۵۴	چہل حدیث در قضاء حوائج	لبعض علماء المدینۃ المنورۃ	〃	〃	〃	
۱۵۵	مسلسلات الاحادیث	للشریف محمد بن ناصر الحازمی	〃	〃	〃	
۱۵۶	الکلام المبین فی معجزات سید المرسلین	للمفتی عنایت احمد المرحوم	ه	〃	م	عام
۱۵۷	تنویر العینین فی اثبات رفع الیدین	للشیخ محمد اسمعیل الشہید الدہلوی رحمہ اللہ تعالی	ع	〃	〃	
۱۵۸	قصر الآمال بذکر الحال والمآل	للشیخ الحاج رفیع الدین خان المرادآبادی رح المتوفی سنہ	ف	〃	ق بالمرحوم	
۱۵۹	صلاح الارواح	للشیخ عبد الرحمن بن عبد السلام الصفوری ابن الشیخ نبہان	ع	〃	ق	عام
۱۶۰	مرآۃ الآخرۃ منتخب بدور سافرہ	للشیخ عبد الرحمن الگجراتی الشطاری	〃	〃	〃	عمدہ
۱۶۱	عقد الجمان فی شعب الایمان	للسید مرتضی الزبیدی المصری البلگرامی	〃	〃	〃	
۱۶۲	حیاۃ النفوس المطمئنۃ فی معنی حدیث الحسن والحسین سیدا شباب اہل الجنۃ	للشیخ المفتی عبد الخالق المزجاجی الیمنی	〃	〃	〃	
۱۶۳	تذکار النعم والعطایا فی الصبر والشکر علی البلایا	لم اقف علی اسم مؤلفہ	〃	〃	〃	
۱۶۴	الرغائب فی الصبر علی المصائب	〃	〃	〃	〃	
۱۶۵	تفریح القلوب بالخصال المکفرۃ لما تقدم وما تاخر من الذنوب	〃	〃	〃	〃	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان کتاب	تعداد جلد	قلمی یا مطبوعہ	قیمت
		ادعیہ				
۱۶۶	اذکار	للنووی رح قیل فی حقہ بیع الدار واشتر الاذکار	ع	۱	م مصر	عمار
۱۶۷	الحزب الاعظم	لعلی القاری	"	"	م لکھنؤ	عہ
۱۶۸	دلائل الخیرات	لابی عبداللہ محمد بن سلیمان بن ابی بکر الجزولی السملالی الشریف الحسینی المتوفی سنہ ۸۷۰	"	۲ نسخہ	ق م یک یک	عمار
۱۶۹	الحصن الحصین من کلام سید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم	للشیخ شمس الدین محمد بن محمد بن محمد الجزری الشافعی المتوفی سنہ ۸۳۳	"	"	مخشے سادہ یک یک	للعہ
۱۷۰	تحفۃ الذاکرین فی شرح عدۃ الحصن الحصین	للشوکانی رح	"	۱	قلمی مولوی عبدالرشید	سلے
۱۷۱	فرزند سلاح المومن	لم اقف علی اسم مولفہ	"	"	"	عمار
۱۷۲	القول البدیع فی الصلوۃ علی الحبیب الشفیع	للشیخ عبدالرحمن الحافظ السخاوی	"	"	"	عہ
۱۷۳	کتاب الفوائد فی الصلات والعوائد	للشیخ شہاب الدین احمد بن عبداللطیف الشرجی الیمانی رح	"	"	م مصر	عمار

اصول حدیث

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان کتاب	تعداد جلد	قلمی یا مطبوعہ	قیمت
۱۷۴	خلاصہ	للطیبی	ع	۲ نسخہ	ق	صہ
۱۷۵	نخبۃ الفکر مع الشرح للمصنف	للحافظ ابن حجر	"	"	ق م کلکتہ یک یک	عمار
۱۷۶	معرفۃ علوم الحدیث	لابن الصلاح الشہرزوری الدمشقی المتوفی سنہ ۶۴۳	"	"	"	سے
۱۷۷	بلغۃ الغریب فی مصطلح آثار الحبیب	للسید ابی الفیض محمد مرتضی البلجرامی الزبیدی المصری	"	"	"	"
۱۷۸	توضیح الافکار شرح تنقیح الانظار	للسید محمد بن اسمعیل الامیر	"	"	"	سے

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان	تعداد جلد	قلمی یا مطبوعہ	کیفیت
۱۷۹	اسبال المطر علی قصب السکر	للسید محمد بن اسمعیل الامیر رح	ع	۱	ق ولد مصنف	سے ۱۲
۱۸۰	فوائد النظر علی مصطلح اہل الاثر	″	″	″	ق	
۱۸۱	ثمرات النظر فی علم الاثر	″	″	″	″	
۱۸۲	الباعث الحثیث علی معرفۃ علوم الحدیث	للامام الحافظ ابی الفدا اسمعیل بن عمر القرشی الدمشقی المتوفی ۷۷۴ھ ہجرے	″	″	قلمی مولوی عبدالرشید	حدر
۱۸۳	شرح مختصر سید شریف جرجانی	لم اقف علی اسم من الفہ	″	″	ق	
۱۸۴	اصول الحدیث	للسیوطی رحمہ اللہ تعالی	″	″	″	
۱۸۵	الفیۃ النظم فی اصول الحدیث	″	″	″	″	
۱۸۶	متن فی علوم الحدیث مختصر جدا	للسید محمد بن ابراہیم الوزیر المتوفی ۸۴۰ھ	″	″	″	
۱۸۷	جواہر الاصول	لم اقف علی اسم من الفہ	″	″	″	
۱۸۸	عجالہ نافعہ	للشیخ عبدالعزیز الدہلوی رح	ف	″	م	
۱۸۹	منہج الوصول الی اصطلاح احادیث الرسول	لکاتب الحروف عفا اللہ عنہ	″	″	م بہوپال	

اسماء الرجال

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان	تعداد جلد	قلمی یا مطبوعہ	کیفیت
۱۹۰	اسد الغابہ فی معرفۃ الصحابہ	للشیخ عزالدین ابی الحسن علی بن محمد بن عبدالکریم الجزری المعروف بابن الاثیر رح	ع	۴	م مصر	[illegible]
۱۹۱	اصابہ فی تمییز الصحابہ	للحافظ المتجر ابن حجر رح	″	۱	ق	ما

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان کتاب	تعداد اجزاء و جلد	مطبوعہ یا قلمی	قیمت
۱۹۲	تقریب التہذیب	للحافظ المتبحر ابن حجر رح	ع	۲ نسخ کاغذ سادہ یک یک	م دہلی	صہ/
۱۹۳	الریاض المستطابہ فی اسماء الصحابہ	للشیخ یحیی بن ابی بکر العامری الیمنی	〃	۱	ق	للعہ/
۱۹۴	خلاصہ فی اسماء الرجال	للحافظ صفی الدین احمد بن عبد اللہ بن ابی الخیر بن عبد العلیم بن عبد اللہ بن علی بن حسن الانصاری الساعدی	〃	〃	〃	دعلہ/
۱۹۵	تدریب الراوی شرح تقریب النووی	للحافظ السیوطی رح	〃	〃	〃	عہ/
۱۹۶	اسماء رجال مشکوۃ المصابیح	للخطیب	〃	〃	〃	
۱۹۷	سند کتب امہات الستۃ لمحرر السطور	للشیخ حسین بن محسن الانصاری سلمہ اللہ تعالے	〃	〃	〃	
۱۹۸	اسماء الرجال علی حروف الہجاء	للبخاری	〃	〃	〃	
۱۹۹	اسماء الرجال علی حروف الہجاء	للنسائی	〃	〃	〃	
۲۰۰	اسامی الرواۃ لصحیح البخاری	للسید حسن المعروف بصوفی زادہ الفہ فی ۱۲۹۶ھ	〃	〃	م مصر	عہ/
۲۰۱	سلسلۃ العسجد فی ذکر مشایخ السند	لکاتب الحروف عفا اللہ عنہ	ف	۴ نسخہ	م بھوپال	
۲۰۲	الفرع النامی من الاصل السامی	لہ عفا اللہ عنہ	〃	۱	م لکھنؤ	

طبقات

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان کتاب	تعداد اجزاء و جلد	مطبوعہ یا قلمی	قیمت
۲۰۳	القول الجلی فی ترجمۃ شیخ الاسلام ابن تیمیۃ الحنبلی رح	للشیخ صفی الدین الحنفی رح	ع	۱	ق	عہ/
۲۰۴	الجزء اللطیف فی ترجمۃ العبد الضعیف	للشیخ ولی اللہ المحدث الدہلوی	〃	〃	〃	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان	تعداد جلد	قلمی یا مطبوعہ	سنہ
۲۰۵	النفس اليمانى والروح الريحانى فى اجازة القضاة بنى الشوكانى	الشيخ المفتى عبد الرحمن بن سليمان بن يحيى بن عمر مقبول الاهدل	ع	۱	ق	[illegible]
۲۰۶	فتح الرحمن فى مناقب سيدى عبد الرحمن بن سليمان	للشيخ العلامة سعد بن عبد الله سهيل اليمانى سلمه	〃	〃	〃	〃
۲۰۷	ملخص طبقات ذهبى	لم اقف على اسم مؤلفه	〃	〃	[illegible] ق	[illegible]
۲۰۸	بستان المحدثين	للشيخ عبد العزيز الدهلوى	ف	〃	م	[illegible]
۲۰۹	رسالة فى الطبقات	لشيخ الاسلام ابن تيمية رح	ع	〃	ق	

سیر

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان	تعداد جلد	قلمی یا مطبوعہ	سنہ
۲۱۰	سرور المحزون فى ترجمة نور العيون	للشيخ ولى الله المحدث الدهلوى رحمة الله عليه	ف	〃	م	
۲۱۱	حاشيه قصيده همزيه المسماة بالفتوحات الاحمدية بالمنح المحمدية	للشيخ سليمان الجمل رح	ع	〃	〃	[illegible]
۲۱۲	مدارج النبوة	للشيخ عبد الحق الفقيه الدهلوى رحمة الله عليه	ف	۲ جلد	م	[illegible]
۲۱۳	جذب القلوب الى ديار المحبوب	〃	〃	نسخه ۲	م يك ق يك	[illegible]
۲۱۴	منتخب زاد المتقين للشيخ عبد الحق الفقيه الدهلوى	للعبد الضعيف عفا الله عنه	〃	۱	ق	

فقه القرآن

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان	تعداد جلد	قلمی یا مطبوعہ	سنہ
۲۱۵	السيف البتار على من يوالى الكفار ويتخذهم من دون الله ورسوله والمومنين انصارا	للسيد العلامة عبد الله بن عبد البارى بن محمد الاهدل المتوفى ببلدة مراوعة ليلة الجمعة فى جمادى الآخرة سنة ۱۲	ع	〃	〃	

فقه الحديث

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان تصنیف	تعداد نسخ	قلمی یا مطبوعہ	قیمت
۲۱۶	دراری مضیئہ شرح درر بہیہ	للشوکانی رحمہ اللہ	ع	۲ نسخہ	ق	سے
۲۱۷	تحریر الدلائل	"	"	۱	"	
۲۱۸	کشف الاستار	"	"	"	"	
۲۱۹	اشراق النیرین	"	"	"	"	
۲۲۰	رسالہ التسعیر	"	"	"	"	
۲۲۱	درر بہیہ با ترجمہ اردو	المتن للشوکانی والترجمہ لمحرر السطور عفا اللہ عنہ	"	"	م	
۲۲۲	النفحۃ الربانی فی فتاوی الشوکانی	لولد المصنف رحمہما اللہ تعالی	"	"	ق شیخ حسین صاحب	سے
۲۲۳	کتاب الزواجر فیما جری من عذاب المقابر	للامام ابی اسحق یحیی بن الحسین بن امیر المومنین القاسم بن محمد الیمانی	"	"	ق	عہ
۲۲۴	حجۃ اللہ البالغہ	للشیخ ولی اللہ المحدث الدہلوی	"	"	"	سے
۲۲۵	طریقہ محمدیہ	لمحمد بن پیر علی المعروف ببرکلی المتوفی سنہ ۹۸۱ھ	"	"	ق و المرحوم	
۲۲۶	رسالۃ عشق المرد والنسوان	للشیخ محمد حیات السندی المدنی رح المتوفی ۱۱۶۳	"	"	ق	
۲۲۷	تحفۃ الانام فی العمل بحدیث خیر الانام	لہ رحمہ اللہ تعالی	"	"	"	
۲۲۸	کتاب السیاسۃ الشرعیۃ فی اصلاح الراعی والرعیہ	لشیخ الاسلام ابن تیمیہ رح	"	"	ق محرر سطور	
۲۲۹	الکلام المستبین فی حقوق الخلق اجمعین	للسید حسن بن محمد الحسینی القنوجی البخاری رح	"	"	"	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان	تعداد جلد	[illegible]	[illegible]
۲۳۰	فتح القوی شرح منظومة الهدی النبوی	للسید الامام حسن ابن اسحق ابن امیر المومنین الیمنی المتوفی سنہ ۱۱۴۶ھ	ع	النسخہ جلد اول	قلمی مولوی عبد الرحیم سندے	عہ ر
۲۳۱	فتح القوی شرح منظومة الهدی النبوی	؍؍	؍؍	؍؍	قلمی ملکت [illegible]	[illegible]
۲۳۲	سفر السعادة	للشیخ محمد بن یعقوب الفیروزآبادی صاحب القاموس	ف	۱	قلمی والد مرحوم	
۲۳۳	الصراط المستقیم عربی سفر السعاده	؍؍	ع	؍؍	ق	صہ ر
۲۳۴	ذخیرة الخیر فیما سئل عنہ باقبیس وباعمیر	للشیخ احمد بن علوی باحسن جمل اللیل	؍؍	؍؍	ق محرر سنطور	
۲۳۵	اعلام الموقعین عن رب العالمین	للحافظ محمد بن ابی بکر بن القیم الجوزی الحنبلی المتوفی سنہ ۷۵۲	؍؍	۲	ق	[illegible]
۲۳۶	اغاثة اللهفان عن مکائد الشیطان	؍؍	؍؍	۱	؍؍	صہ ر
۲۳۷	تهذیب الایمان ترجمہ اردوئے اغاثة اللهفان	لبعض موالی الهند	ہ	؍؍	م	[illegible]
۲۳۸	روضہ ندیہ شرح درر بہیہ	للعبد الضعیف عفا اللہ عنہ	ع	؍؍	؍؍	[illegible]
۲۳۹	روضہ ندیہ شرح درر بہیہ	؍؍	؍؍	؍؍	؍؍	؍؍
۲۴۰	روضہ ندیہ شرح درر بہیہ	؍؍	؍؍	؍؍	؍؍	؍؍
۲۴۱	روضہ ندیہ شرح درر بہیہ	؍؍	؍؍	؍؍	؍؍	؍؍
۲۴۲	فتح المغیث بفقہ الحدیث ترجمہ اردوئے درر بہیہ	؍؍	ہ	؍؍	؍؍	
۲۴۳	فتح المغیث بفقہ الحدیث ترجمہ اردوئے درر بہیہ	؍؍	؍؍	؍؍	ق	

[illegible] ظنون

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان تصنیف	تعداد نسخ	مطبوعہ یا مخزن	قیمت
۲۴۴	هدایة السائل الی ادلة المسائل	للعبد الضعیف عفا عنه الله	ف	۴ نسخہ	م بھوپال	فی نسخہ عا
۲۴۵	رحلة الصدیق الی البیت العتیق	″	ع	۱	م لکھنو	
	عقائد					
۲۴۶	الفقه الاکبر	للشیخ علی البزدوی	″	۱۸	م روفم	عه
۲۴۷	کتاب الفرقان	شیخ الاسلام تقی الدین احمد بن عبدالحلیم بن تیمیة الحنبلی المتوفی سنة ۷۲۸	″	″	ق	عا
۲۴۸	کتاب اقتضا الصراط المستقیم فی مخالفة اهل الجحیم	″	″	″	″	عصه
۲۴۹	رسالة الاستواء	″	″	۴ نسخہ	″	عه
۲۵۰	العقیدة الواسطیة	″	″	۲ نسخہ	″	
۲۵۱	القاعدة التدمریة	″	″	۱	″	
۲۵۲	رسالة فی الرد علی مدعی الجبر علی لسان الاشعریة	″	″	″	″	عه
۲۵۳	قاعدة فی التوحید والاخلاص	″	″	″	بمبئی	
۲۵۴	رسالة امر ونهی وقضا وقدر	″	″	″	″	
۲۵۵	رسالة فی حقیقة الکلام الالٰهی	″	″	″	″	
۲۵۶	رسالة فی بیان بیاض الوجوه وسوادها یوم القیامة	″	″	″	″	

کیفیت	قلمی یا مطبوعہ	تعداد نسخ	زبان کتاب	نام مصنف	نام کتاب	نمبر
	ق	۱	ع	لشیخ الاسلام ابن تیمیۃ الحرانی	قاعدہ حمویہ	۲۵۷
	〃	=	〃	〃	رسالۃ فی ان القرآن حرف وصوت	۲۵۸
	〃	=	〃	〃	رسالۃ فی العرش	۲۵۹
	ق محرر سطور	=	〃	للحافظ ابن القیم رح	الکافیۃ الشافیہ فی الانتصار للفرقۃ الناجیۃ المعروفۃ بالقصیدہ النونیۃ	۲۶۰
	ق ۱ م	نسخہ ۲	ہ	للشیخ العالم الحافظ الحاج المجاہد الغازی الشہید محمد اسمٰعیل بن عبدالغنی ابن الشیخ ولی اللہ المحدث الدہلوی	تقویۃ الایمان	۲۶۱
۱۲ [illegible]	ق	〃	ع	للشیخ کمال الدین ابن الہمام الحنفی رح	کتاب المسایرہ فی العقائد المنجیۃ فی الآخرۃ وہو مختصر الرسالۃ للغزالی	۲۶۲
[illegible]	〃	=	〃	للعلامۃ الکمال ابن ابی شریف رح	شرح المسائرہ	۲۶۳
[illegible]	م	=	〃	لملا علی القاری رح	شرح فقہ اکبر	۲۶۴
	قلمی والد مرحوم	=	〃	للشیخ رفیع الدین الدہلوی رح	تکمیل	۲۶۵
	ق محرر سطور	=	〃	للامام العلامۃ محمد بن محسن العطاس رح	تنزیہ الذات والصفات عن درن الالحاد	۲۶۶
	〃	=	〃	لم اقف علی اسم مؤلفہ وہو نفیس جدا	الدرۃ الفاخرہ فی الدار الآخرہ فی بیان المستحقین لدخول الجنۃ	۲۶۷
	ق والد مرحوم	=	ف	للشیخ محمد فاخر آلہ آبادی رح	رسالہ نجاتیہ	۲۶۸
	ق	〃	ع	للشیخ محمد بن عبدالوہاب النجدی	کتاب المفید	۲۶۹
	〃	〃	〃	للشیخ عبداللہ بن محمد المذکور رح	رسالۃ فی التوحید	۲۷۰

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان کتاب	تعداد جلد	قلمی یا مطبوعہ	کیفیت
۲۷۱	رسالۃ فی مشاجرات اہل مکۃ	للشیخ محمد بن ناصر الحازمی رح	ع	=	ق	
۲۷۲	فتح المنان فی المحاکمۃ بین اہل نجد و بغداد	〃	〃	〃	〃	
۲۷۳	رسالۃ فی الصفات	〃	〃	〃	〃	
۲۷۴	تجرید التوحید المفید	للامام المقریزی رح	〃	〃	〃	
۲۷۵	القول الفاصل بین الحق والباطل فی مسئلۃ الاستواء	للمولوی عبد القادر الارکاٹی سلمہ اللہ تعالے	ہ	〃	م	
۲۷۶	بشارۃ اہل الایمان فی مسئلۃ الاستواء	〃	〃	〃	〃	
۲۷۷	تطہیر الاعتقاد عن درن الالحاد	للسید العلامۃ المجتہد محمد بن اسمعیل الامیر رح	ع	〃	ق	
۲۷۸	کتاب العلو	للامام الذہبی رح	〃	〃	〃	
۲۷۹	امداد السنیین بانتصارہم من المبتدعین	للمولوی امداد العلی سلمہ اللہ تعالی	ہ	〃	م	
۲۸۰	عقیدۃ	لابن قدامۃ المقدسی رح	ع	〃	ق	
۲۸۱	اجراء الصفات علی ظاہرہا	للشوکانی رح	〃	〃	〃	
۲۸۲	ارشاد الغبی الی مذہب اہل البیت فی صحب النبی	〃	〃	〃	〃	
۲۸۳	الدر النضید فی رد الشرک واثبات التوحید	〃	〃	〃	〃	
۲۸۴	المقالۃ الفاخرۃ فی اتفاق اہل الشرائع علے اثبات الآخرۃ	〃	〃	〃	〃	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان تصنیف	تعداد نسخ	قلمی یا مطبوع	قیمت
۲۸۵	ارشاد الثقات علی اتفاق الشرائع علی التوحید والمعاد والنبوات	للشوکانی رح	ع	ا	ق	
۲۸۶	الدر الوحید فی مسائل التوحید	لم اقف علی اسم مولفہ وہو بالفارسیۃ کتاب نافع جدا	ف	″	″	عہر
۲۸۷	الانتقاد الرجیح فی شرح الاعتقاد الصحیح	لمحرر السطور عفا اللہ عنہ	ع	۲ نسخہ	م	
۲۸۸	بغیۃ الرائد فی شرح العقائد	″	ف	ا	″	
۲۸۹	قطف الثمر فی بیان عقائد اہل الاثر	″	ع	″	″	
۲۹۰	الاحتواء علی مسئلۃ الاستواء	″	ہ	″	″	

کلام

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان تصنیف	تعداد نسخ	قلمی یا مطبوع	قیمت
۲۹۱	شم العوارض فی ذم الروافض	لعلی القاری رح	ع	″	ق	
۲۹۲	القول السدید فی خلف الوعید	″	ع	″	″	
۲۹۳	ترجیح اسالیب القرآن علی اسالیب اہل الیونان	للسید محمد بن ابراہیم الوزیر	″	″	″	سعہ
۲۹۴	البرہان القاطع فی اثبات الصانع	″	″	″	″	عہر
۲۹۵	الحسام المشہور فی الذب عن الامام المنصور	″	″	″	″	″
۲۹۶	ایثار الحق علی الخلق	″	″	″	″	سا
۲۹۷	الروض الباسم فی الذب عن سنۃ ابی القاسم	″	″	″	″	عہر

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۹۸	تحفۃ الاریب فی الرد علی اہل الصلیب	للشیخ عبد اللہ بن عبد اللہ الترجمان	غ	۱	م ر دم	عدم
۲۹۹	امداد الآفاق برجم اہل النفاق بجواب تہذیب الاخلاق	للسید المولوی امداد العلی ڈپٹی کلکٹر مراد آباد	ہ	〃	م	
۳۰۰	مظاہر الحق فی منع المواکلۃ مع اہل الکتاب	〃	〃	〃	〃	
۳۰۱	امداد الاحتساب علی المداہنین فی احکام طعام اہل الکتاب	〃	〃	〃	〃	
۳۰۲	حقیقۃ الاسلام فی رد التثلیث	للشیخ محمد عبد اللہ الہندی	〃	〃	〃	
۳۰۳	رد الشقاق فی جواز الاسترقاق	للمولوی محمد علی تحصیلدار پرگنہ بلاری ضلع مراد آباد	〃	〃	〃	
۳۰۴	الصوارم الحداد القاطعۃ لعلائق مقال اہل الالحاد	للامام الشوکانی رحمہ	ع	〃	ق	
۳۰۵	التشکیک علی التفکیک	للامام الشوکانی رحمہ	ع	〃	〃	
۳۰۶	ازالۃ الخفاء عن خلافۃ الخلفاء	للشیخ ولی اللہ المحدث الدہلوی	ف	〃	م	عدم
۳۰۷	رسالۃ فی بیان علم الشیخین و علم المرتضیٰ رضی اللہ عنہم	لشیخ الاسلام ابن تیمیۃ رحمہ	ع	〃	ق	
۳۰۸	ملل نحل	لابی الفتح عبد الکریم الشہرستانی المتوفی ۵۴۸ھ	〃	〃	م	سے ر
۳۰۹	ہدیۂ سنت رد تحفہ بدعت	لبعض موالی الہند	ف	〃	〃	
۳۱۰	کشف الالتباس عما وسوس الخناس	للعبد الضعیف عفا اللہ عنہ	ہ	〃	〃	عکار

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان کتاب	تعداد جلد	قلمی یا مطبوعہ	قیمت
۳۱۱	قصد السبیل الی ذم الکلام والتاویل	لمحرر السطور عفا اللہ عنہ	ع	۱	م	
۳۱۲	کتاب النبذہ فی سیر الامامۃ علی مذہب الزیدیۃ وہو کتاب لم یسبق الی مثلہ	للامام عز الدین بن الحسن ملک الیمن	″	″	ق	صہ
۳۱۳	رسالۂ امامت	للمولوی محمد اسمعیل الشہید رح	ف	″	م	
۳۱۴	تحفۃ الہند	للشیخ عبید اللہ المسلم الجدید	ہ	″	م دہلی	

فقہ

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان کتاب	تعداد جلد	قلمی یا مطبوعہ	قیمت
۳۱۵	فتاوی فارسی	للشیخ عبد العزیز الدہلوی رح مشتملہ علی مسائل مختلفہ	ف	″	ق	
۳۱۶	مأتہ مسائل	للشیخ الصالح الدہلوی محمد اسحق المہاجر المکی المتوفی بہا	″	″	م	
۳۱۷	زواجر عن اقتراف الکبائر	للشیخ الفقیہ الشافعی ابن حجر المکی الہیتمی رح المتوفی ۹۷۳ھ	ع	″	م	عہ
۳۱۸	ترغیب السالک الی احسن المسالک	لجامع الحسنات نواب محمد مصطفی خان بہادر الدہلوی رحمہ اللہ تعالی	ف	″	م	عہ
۳۱۹	افادۃ الامۃ فی احکام اہل الذمہ	للسید محمد بن اسمعیل الامیر صاحب سبل السلام	ع	″	ق	″
۳۲۰	ارشاد النقاد الی تیسیر الاجتہاد	″	″	″	″	
۳۲۱	رسالہ صحۃ صلوۃ المفترض خلف المتنفل	″	″	″	″	
۳۲۲	اعلام الانباء بعدم شرطیۃ العدالۃ للامام فی الصلوۃ	″	″	″	″	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	خط نسخ یا نستعلیق	تعداد نسخہ	قلمی یا مطبوعہ	کیفیت
۳۲۳	حل العقال عما فی رسالۃ الزکوۃ للجلال من الاشکال	للسید محمد بن اسمعیل الامیر صاحب سبل السلام	ن	۱	ق	عمدہ
۳۲۴	المسائل المہمہ علی ما تعم بہ البلوی حکام الامہ	″	″	=	″	
۳۲۵	رسالۃ فی وضع الصلوۃ	″	″	=	″	
۳۲۶	رسالۃ فی تاخیر القصاص عمن وجب علیہ	″	″	=	″	
۳۲۷	رسالۃ بیع الفضول	″	″	=	″	
۳۲۸	رسالۃ الاعتکاف مع رسالۃ ذکر اللہ سرا و جہرا	لم اقف علی اسم مولفیہما	″	=	″	
۳۲۹	الایقاف علی سبب الاختلاف	للشیخ العالم المجتہد محمد حیات السندی المدنی	″	=	″	
۳۳۰	الیواقیت فی المواقیت	″	″	=	″	
۳۳۱	ارشاد السائل الی ادلۃ المسائل	للامام الشوکانی رحمہ اللہ تعالی	″	=	″	
۳۳۲	رفع الریبہ عن مسئلۃ الغیبہ	″	=	۲ نسخہ	=	
۳۳۳	شرح الصدور فی تحریم رفع القبور	″	″	=	″	
۳۳۴	الوشی المرقوم فی تحریم تحلیۃ الذہب علی الرجال بالعموم	″	″	=	″	عمدہ
۳۳۵	ادب الطلب و منتہی الارب	″	″	=	″	عمدہ
۳۳۶	بغیۃ المستفید فی الرد علی من انکر الاجتہاد من اہل التقلید	″	″	=	″	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان	تعداد جلد	قلمی یا مطبوع	کیفیت
۳۳۷	امنیۃ المتشوق الی حکم المنطق	للشوکانی رحمہ اللہ تعالے	ع	۱	ق	
۳۳۸	فتح الخلاق فی جواب مسائل عبد الرزاق و فیہ ابحاث متعددۃ	″	″	=	″	
۳۳۹	ناظورۃ الحق	للشیخ الامام ہارون بن بہاء الدین المرجانی شہاب الدین البلغاری سلمہ اللہ تعالے	″	=	″	ع۵ے
۳۴۰	رسالۃ فی المصافحۃ بالید الواحدۃ	للشیخ حسین بن محسن السبعی الانصاری الیمنی الحدیدی سلمہ	″	=	″	
۳۴۱	نبذۃ فی مسئلۃ السماع	لابراہیم بن جماعۃ الشافعی رحمہ اللہ تعالے	″	=	″	
۳۴۲	رسالۃ فی النسب	لمولانا رفیع الدین الدہلوی رح	″	=	″	
۳۴۳	رسالۃ فی الصف الاول	لعلی القاری رح	″	=	″	
۳۴۴	صلات الجوائز فی صلوۃ الجنائز	″	″	=	″	
۳۴۵	العفاف عن وضع الید فی الطواف	″	″	=	″	
۳۴۶	الفصول المہمہ فی حصول المتمہ	″	″	=	″	
۳۴۷	ایصال السالک الی ارسال مالک	″	″	=	″	
۳۴۸	الاعتنا بمسئلۃ الغنا	″	″	=	″	
۳۴۹	فتح الاسماع فی شرح السماع	″	″	=	″	
۳۵۰	تزیین العبارۃ فی تحسین الاشارہ	″	″	=	″	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان تصنیف	تعداد جلد	قلمی یا مطبوع	کیفیت
٣٥١	تطهير الطويه بتحسين النيه	لعلی القاری رح	ع	١	ق	
٣٥٢	الاصطناع فی الاضطباع	〃	〃	〃	〃	
٣٥٣	تحقيق الانتساب فی تدقيق الانساب	〃	〃	〃	〃	
٣٥٤	التصريح فی شرح التشريح	〃	〃	〃	〃	
٣٥٥	بلوغ المآرب فی قص الشوارب	للسيوطی رح	〃	〃	〃	
٣٥٦	الصواعق علی النواعق	〃	〃	〃	〃	
٣٥٧	بيان قول الخير اذا دخل مكة من الحج عن الغير	لعلی القاری رح	〃	〃	〃	
٣٥٨	موضح الكبائر والبدعات	لم اقف علی اسم مؤلفه	ف	〃	م	
٣٥٩	نيل الامانی بالنكاح الثانی	للشيخ جمال الدين خان بهادر مدار المهام رياست بهوپال سلمه الله تعالے	〃	〃	〃	
٣٦٠	عقد الفرائد فی بيان حرمة خروج النساء	للسيد فضل بن علوی ابن محمد بن سهل مولی الدويلة باعلوی الحسينی الحضرمی المكی المقيم بمكة المشرفة سلمه الله تعالے	ع	〃	ق	
٣٦١	القول المحكم فی زيارة قبر الحبيب المكرم	للشيخ المولوی عبد الحی اللكنوی والمنسوب الی عبد الجبار	ف	〃	م	
٣٦٢	القول المنصور فی زيارة سيد القبور	للمولوی محمد بشير السهسوانی سلمه الله فی الرد علی القول المحكم	〃	〃	〃	
٣٦٣	اتمام الحجة علی من اوجب الزيارة كالحجه	〃	〃	〃	〃	
٣٦٤	ايقاظ النائمين	لصاحب الطريقة المحمدية	ع	〃	ق	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان تصنیف	تعداد جلد	قلمی یا مطبوعہ	قیمت
۳۶۵	رسالة فی الوصیة والتلقین	لصاحب الطریقة المحمدیة	ع	۱	ق	
۳۶۶	غایة الشعور بحج الحج المبرور	للمولوی محمد شاہ سلمہ اللہ تعالی	ف	"	م کلکتہ	عہ/
۳۶۷	برہان لائح فی تحقیق امر الذبائح	للشیخ قمر الدین سلمہ اللہ تعالی	ہ	"	م	
۳۶۸	حالات الحرمین	للشیخ رفیع الدین خان مرادآبادی	ف	"	ق	عمہ/
۳۶۹	حقیقة الاسلام	للقاضی ثناء اللہ پانی پتی رحمہ اللہ تعالی	"	"	م	
۳۷۰	مالابد منہ	"	"	"	"	عہ/
۳۷۱	رسالة فی حکم الشطرنج	لشیخ الاسلام ابن تیمیة رح	ع	"	ق	
۳۷۲	رسالة فی حکم حمام النساء	"	"	"	"	
۳۷۳	رسالة فی بیان اقامة الحد علی ترک الصلوة	"	"	"	"	
۳۷۴	رسالة تقریر البانیان	للسید حسن بن احمد الجلال رحمہ اللہ تعالی	"	"	"	
۳۷۵	دخائف القصصات وترجیح احلی البینات	للسید حسن بن حسن المعروف بصدیق نائب الوا حدیدہ	"	"	م بمبئی	عہ/
۳۷۶	الانصاف فی بیان سبب الاختلاف	للشیخ ولی اللہ المحدث الدہلوی رح	"	"	ق	
۳۷۷	الانوار المضیئة للطریقة السویة فی بیان حجاب النساء علی مذہب الحنفیہ	لبعض المعاصرین من اہل الحجاز	"	"	"	
۳۷۸	لوامع الہدایة الرادعة عن طریق الغوایة الی مذہب الحنابلہ	"	"	"	"	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان تصنیف	تعداد مجلد	قلمی یا مطبوعہ	کیفیت
۲۷۹	الصواعق المحرقات لمن يميل للنساء الخروج متبرجات	للشيخ محمد بن احمد بن عبد الله ابی الرجال الیافعی المکی الشافعی	ع	۱	ق	
۲۸۰	رسالة فی حرمة خروج النساء علی مذهب الحنفیة	للشيخ جمال بن عبد الله المکی	〃	〃	〃	
۲۸۱	رسالة فی حکم خروج النساء	لبعض علماء الحجاز نقل فيه روایات عن کتب المذاهب الاربعة ولم اقف علی اسم مؤلفه	〃	〃	〃	
۲۸۲	حل الاسئلة المشکلة	للعبد الضعیف عفا الله عنه	ف	〃	م	
۲۸۳	قصد الارب من مسئلة النسب	〃	ع	〃	〃	

فرائض

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان تصنیف	تعداد مجلد	قلمی یا مطبوعہ	کیفیت
۲۸۴	القاموس الفائض فی علم الفرائض	للشيخ العلامة المهدی لدين الله احمد بن يحيی بن المرتضی	ع	۱	ق	
۲۸۵	شرح القاموس الفائض	للعلامة احمد بن محمد القاطن رح	〃	〃	〃	عہ

اصول فقہ

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان تصنیف	تعداد مجلد	قلمی یا مطبوعہ	کیفیت
۲۸۶	حاشیة علی شرح الجلال المحلی علی جمع الجوامع	للعلامة البنانی رح	ع	۱		[illegible]
۲۸۷	ارشاد المستفيد الی دفع کلام ابن دقيق العيد فی الاطلاق والتقييد	للامام الشوکانی رح	〃	〃	ق	
۲۸۸	القول المقبول فی خبر المجهول من غير اصحاب الرسول	〃	〃	〃	〃	
۲۸۹	ارشاد الفحول الی تحقيق الحق من علم الاصول	〃	〃	〃	〃	[illegible]
۲۹۰	مغتنم الحصول فی علم الاصول	لملا حبيب الله قندهاری رح	〃	〃	قلمی مولوی ذو الفقار احمد	[illegible]

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان کتاب	تعداد جلد	مطبوعہ یا قلمی	کیفیت
۳۹۱	نور الانوار شرح منار	لملا احمد جیون	ع	١	قلمی والد مرحوم	
۳۹۲	رسالہ	للمولوی محمد اسمعیل الشہید الدہلوی رحمہ اللہ تعالی	″	″	م	
۳۹۳	جمع الجوامع	لتاج الدین عبد الوہاب بن علی السبکی الشافعی المتوفی سنہ ۷۷۱	″	″	قلمی مجدر سطور	
۳۹۴	شرح جمع الجوامع	للشیخ جلال الدین المحلی	″	″	م مصر	عـ۵/
۳۹۵	کتاب القواعد	لمحمد بن ابراہیم الوزیر رح	″	″	ق	عـ۱/
۳۹۶	حصول المامول من علم الاصول	لکاتب الحروف عفا اللہ عنہ	″	۴ نسخہ	م لکھنؤ	

لغت

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان کتاب	تعداد جلد	مطبوعہ یا قلمی	کیفیت
۳۹۷	سر اللیال فی القلب والابدال	لاحمد فارس المعروف بالشدیاق سلمہ اللہ تعالی	ع	۴	م مصر	عـ۵/
۳۹۸	القول المانوس فی صفات القاموس	للمولوی المفتی سعد اللہ سلمہ اللہ تعالی	″	١	م رامپور	
۳۹۹	نزہۃ الاحداق فی علم الاشتقاق	للامام الشوکانی رح	″	″	ق	
۴۰۰	صحاح	للامام ابی نصر اسمعیل بن حماد الجوہری الفارابی المتوفی سنہ ۳۹۳	″	۲ نسخہ	م مصر	للعـ۵
۴۰۱	القاموس المحیط والقابوس الوسیط الجامع لما ذہب من کلام العرب شماطیط	للامام مجد الدین محمد بن یعقوب الفیروز آبادی الشیرازی المتوفی فی شوال سنہ ۸۱۷	″	″	م کلکتہ / م مصر	ما/
۴۰۲	صراح مع الضمیمہ	لابی الفضل محمد بن خالد الخاطب بجمال القرشی	ف	١	م کلکتہ	۵/
۴۰۳	منتہی الارب	للشیخ عبد الرحیم الصفی پوری رحمہ اللہ تعالی	″	۴	″	ما/

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان کتاب	تعداد جلد	قلمی یا مطبوعہ	قیمت
۴۰۴	مجمع البحار	للشیخ محمد طاہر الفتنی رحمہ	ع	۲	م لکھنؤ	سے ۵ /
۴۰۵	درۃ الغواص	لابی القاسم الحریری رحمہ	"	۱	م	عہ /
۴۰۶	رسالہ کورع وکرسوع	للسید محمد مرتضی الزبیدی البلگرامی	"	"	ق	
۴۰۷	تاج العروس شرح القاموس	"	"	۱۰	م مصر	
۴۰۸	المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر	للشیخ الامام احمد بن محمد بن علی الفیومی جمع فیہ غریب شرح الوجیز للرافعی لشافعی الزیادات من لغۃ غیرہ توفی ۷۷۰	"	۱	"	سے ۵ /
۴۰۹	نفائس اللغات	للشیخ اوحد الدین البلگرامی رحمہ	ف	"	م لکھنؤ	عہ ۵ /
۴۱۰	النفس النفائس	لبعض علماء الهند من اہل المطابع	"	"	"	عہ /
۴۱۱	غیاث اللغات	للمولوی غیاث الدین الرامفوری رحمہ اللہ تعالیٰ	"	"	"	۷ /
۴۱۲	کتاب الوشاح الحاکم بین القاموس والصحاح		ع	"	م مصر	
۴۱۳	لف القماط علی تصحیح بعض ما استعملہ العامۃ من الاغلاط	للعبد الضعیف عفا اللہ عنہ	"	"	ق	

لغت طب

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان کتاب	تعداد جلد	قلمی یا مطبوعہ	قیمت
۴۱۴	بحر الجواہر	لمحمد بن یوسف الطبیب الہروی رحمہ	ع	۱	ق	عہ /

اصول لغت

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان کتاب	تعداد جلد	قلمی یا مطبوعہ	قیمت
۴۱۵	مزہر	للحافظ السیوطی رحمہ	"	۱	م مصر	عہ ۵

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان	تعداد جلد	قلمی یا مطبوع	[illegible]
۴۱۶	البلغة الی اصول اللغة	لکاتب الحروف عفا اللہ عنہ	ع	۱	ق	
		صرف				
۴۱۷	میزان الصرف	لوجیہ الدین بن عثمان حسب تصریح شارح المیزان و سراج الدین عثمان بتنصیص صاحب مفتاح العلوم علی حسب الفہوم	ف	۱	م	
۴۱۸	منشعب	لملا حمزہ بدایونی رح	〃	〃	〃	
۴۱۹	صرف میر	للسید الشریف علی بن محمد الجرجانی المتوفی سنہ ٨١٦	〃	〃	ق	
۴۲۰	زنجانی	للفاضل المحقق عز الملة والدین الزنجانی رحمہ اللہ	ع	〃	م	
۴۲۱	ابنیة الافعال	لابن مالک النحوی رح	〃	〃	〃	
۴۲۲	غایة البیان فی علم اللسان	للشیخ عبد الرحیم الصفی پوری رح	ف	۲	[illegible]	فی مجلد
۴۲۳	مراح الارواح	لاحمد بن علی بن مسعود رح	ع	۱	〃	
۴۲۴	منتخب الصرف	للعالم العلامة امیر حیدر البلگرامی حفید آزاد البلگرامی رح	ف	〃	قلمی والد مرحوم	
۴۲۵	شافیہ مع مقدمہ رسم الخط	للشیخ جمال الدین ابی عمرو عثمان بن عمر المعروف بابن الحاجب المالکی المتوفی سنہ ٦٤٦	ع	〃	م	عمدہ
۴۲۶	رضی شرح شافیہ	لنجم الائمة رضی الدین الاسترابادی الشیعی النحوی فرغ من تالیفہ فی سنہ ٦٨٣	〃	〃	〃	[illegible]
۴۲۷	فصول اکبری	للمولوی اکبر علی الہ آبادی رح	ف	〃	〃	[illegible]
۴۲۸	مصباح الصرف	للنواب منعم خان راجگیری قنوجی	〃	〃	قلمی والد مرحوم	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان تصنیف	تعداد نسخہ	قلمی یا مطبوعہ	قیمت
۴۲۹	صافیہ شرح شافیہ	لمحرر السطور عفا اللہ عنہ	ف	۱	ق از مسطور	
	نحو					
۴۳۰	شرح مائۃ عامل با رسائل دیگر متعلقہ علم نحو	المولانا عبد الرحمن الجامی رح صرح بہ صاحب الدر المکنون واللہ اعلم	ع	۲ نسخہ	م	عہ ر
۴۳۱	ضریری	للشیخ الاجل ابی الحسن علی بن محمد بن ابراہیم الضریری التهندزی رح	؍؍	۱	؍؍	
۴۳۲	اجرومیہ مع الشرح	المتن للامام الصنهاجی والشرح للکفراوی	؍؍	؍؍	م مصر	عما ر
۴۳۳	ہدایۃ النحو	قال صاحب تعداد العلوم علی تتبع منہ انہ تالیف سراج الدین اودھی مؤلف میزان الصرف واللہ اعلم	؍؍	؍؍	م	
۴۳۴	کافیہ	للشیخ ابن الحاجب	؍؍	۲ نسخہ	م	للعہ ر
۴۳۵	رضی شرح کافیہ	للشیخ رضی الدین	؍؍	۱	م	عـ۵ ر
۴۳۶	شریفیہ شرح کافیہ	للسید الشریف علی بن محمد الجرجانی رح	ف	؍؍	م کلکتہ	عہ ر
۴۳۷	شرح جامی	المولی نور الدین عبد الرحمن ابن احمد الجامی المتوفی سنہ ۸۹۲	ع	؍؍	م	عما ر
۴۳۸	عین الہدی شرح قطر الندا	للمولوی علیم الدین القنوجی	؍؍	؍؍	ق	عہ ر
۴۳۹	المسالک البہیہ فی القواعد النحویہ	للشیخ عبد الرحیم الصفی پوری	ف	۲ نسخہ	م لکھنؤ م کلکتہ	سـے ر
۴۴۰	شرح قواعد الاعراب		ع	۱	م مصر	
۴۴۱	شواہد الشذور		؍؍	؍؍	؍؍	

[illegible]	قلمی یا مطبوعہ	تعداد جلد	زبان کتاب	نام مصنف	نام کتاب	نمبر
	م مصر	۱	ع	للفاکہانی رح	شرح قطر الندا	۴۴۲
	"	"	"	للاصفہندی رح	شرح کافیہ	۴۴۳
عمار	م	"	"	لجمال الدین عبد اللہ بن یوسف بن ہشام النحوی المتوفی ۷۶۲ھ	مغنی اللبیب	۴۴۴
عـ۵ـر	"	۲	"	للشیخ المصطفٰی الملقب بعرفہ المعروف بالدسوقی	شرح مغنی اللبیب	۴۴۵
عـہ	ق	"	ف	للسید محمد حیدر حفید سید غلام علی آزاد البلگرامی	منتخب النحو	۴۴۶
عـہ	"	"	ع	لبعض علماء الہند رح	تقویم النحو	۴۴۷
سے ر	م	"	"	لابن مالک النحوی	الفیہ	۴۴۸
	"	"	"	لمولوی سعد اللہ المفتی المراد آبادی	کاشف الظلام	۴۴۹
	"	"	"	لبہاء الدین العاملی	تہذیب النحو	۴۵۰
	ق	"	"	لصاحب سبل السلام رح	الصلۃ والعائد فی شرح نظم القواعد	۴۵۱
	"	"	"	للعبد الضعیف عفا اللہ عنہ	معجب فی نحو المعرب	۴۵۲
	"	"	ف	"	تہذیب شرح التہذیب	۴۵۳

ادب

	"	۱	ع	للامام السیوطی رح	المنجع لذ ریث علی التشقی الشریف	۴۵۴

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان	تعداد جلد	قلمی یا مطبوعہ	قیمت
۴۵۵	مقامات	للسیوطی رح	ع	۱	م مصر	
۴۵۶	خزانۃ الادب بہامشہا رسائل ابی الفضل احمد بن حسین بن یحیی سعید الہمدانی المعروف ببدیع الزمان	للشیخ تقی الدین ابی بکر علی المعروف بابن حجۃ الحموی	"	۲	"	عسہ
۴۵۷	الموازنۃ بین ابی تمام والبحتری	للشیخ العلامۃ ابی القاسم حسن بن بشر بن یحیی الآمدی رح	"	۱	"	عہ
۴۵۸	شرح قصیدۂ بردہ	لابراہیم الباجوری۔	"	"	"	"
۴۵۹	نظم کلیلہ دمنہ	لبعض علماء بوہرۃ	"	"	ق	عا
۴۶۰	مقامات	للشیخ ابی محمد قاسم بن علی الحریری	"	"	م	صہ
۴۶۱	نفحۃ الریحانہ ورشحۃ طلاء الحانہ	للامام لطف اللہ الدمشقی رح	"	"	ق	سہ
۴۶۲	قلائد العقیان	لفتح بن خاقان	"	"	م مصر	عہ
۴۶۳	ریحانۃ الالباء وزہرۃ الحیوۃ الدنیا	للعلامۃ شہاب الدین الخفاجی المصری رح	"	"	"	عہ
۴۶۴	الدواوین السبعۃ المسماۃ بسبعۃ سیارہ	للسید غلام علی آزاد البلگرامی رحمۃ اللہ تعالی	"	"	ق	عسہ
۴۶۵	تسلیۃ الفؤاد فی قصائد آزاد	"	"	"	"	صہ
۴۶۶	مظہر البرکات	"	"	"	"	للعہ
۴۶۷	حدیقۃ الافراح	للشیخ احمد الشروانی	"	"	م	صہ
۴۶۸	دیوان	لعبد الرحیم البرعی	"	"	م مصر	عہ

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان کتاب	تعداد جلد	مطبوعہ یا قلمی	قیمت
۴۶۹	انشار	للشیخ مرعی رحمہ ابن یوسف المقدسی الحنبلی	ع	۱	م مصر	
۴۷۰	تعریفات	للسید الشریف الجرجانی رحمہ	″	″	″	عہ
۴۷۱	اطباق الذہب	لعبد المومن المغربی الاصفہانی	″	″	″	
۴۷۲	مجمع الامثال	لابی الفضل احمد بن محمد بن ابراہیم المیدانی النیسابوری	″	۲	″	[illegible]
۴۷۳	شرح قصیدہ فرزدق	لمولوی جمیل احمد سلمہ اللہ تعالی	ف	۱	م	[illegible]
۴۷۴	دیوان حماسہ	لابی تمام حبیب بن اوس الطائی المتوفی ۲۳۶ھ	ع	″	م کلکتہ	[illegible]
۴۷۵	شرح قصیدۂ بردہ	لملا محمد جمال رحمہ	″	″	م دہلی	
۴۷۶	غرر الخصائص الواضحۃ وعرر النقائص الفاضحۃ	لمحمد بن ابراہیم الانصاری الکتبی المتوفی ۷۱۸ھ	″	″	م مصر	
۴۷۷	دیوان	لابن ہانی	″	″	″	
۴۷۸	تعلیم المتعلم فی طرق العلم	للامام الزرنوجی	″	″	″	
۴۷۹	دیوان	لحسان بن ثابت الصحابی المشہور رضی اللہ تعالی عنہ	″	″	″	
۴۸۰	لوعۃ الشاکی ودمعۃ الباکی	للعلامۃ صلاح الدین الصفدی	″	″	″	
۴۸۱	مراتع الغزلان فی تذکار ادباء الزمان	للعبد الضعیف عفا اللہ عنہ	″	″	ق	

معانی و بیان

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان تصنیف	تعداد جلد	قلمی یا مطبوعہ	کیفیت
۴۸۲	ابحاث فی علم البیان	للسید ابراہیم الوزیر رحمہ	ع	۱	ق	
۴۸۳	الروض الوسیع فی الدلیل المنیع علی عدم انحصار البدیع	للامام الشوکانی رحمہ	〃	〃	〃	
	عروض و قافیہ					
۴۸۴	رسالۂ مقدمۃ العروض والقافیہ	للشیخ رفیع الدین الدہلوی رحمہ	ع	۱	ق	
	منطق					
۴۸۵	تحفۂ شاہجہانی حاشیۂ شرح تہذیب	للشیخ المولوی الٰہی بخش الکاموی سلمہ اللہ تعالیٰ	ع	۱	م	
۴۸۶	رسالۂ اعتبارات ماہیت	للشیخ رفیع الدین الدہلوی رحمہ	〃	〃	ق	
۴۸۷	رسالۂ مقدمۃ العلم والکتاب	〃	〃	〃	〃	
۴۸۸	تہذیب المنطق	للعلامۃ سعد الدین التفتازانی رحمہ	〃	〃	م	
۴۸۹	مرقات	للمولوی فضل امام رحمہ	〃	〃	〃	
۴۹۰	شمسیہ	لنجم الدین بن عمر بن علی القزوینی المعروف بالکاتبی تلمیذ نصیر الطوسی المتوفی سنہ ۱۳۴ھ	〃	〃	م کلکتہ	عمدہ
	حکمت					
۴۹۱	ہدیۂ سعیدیہ فی الحکمۃ الطبیعیہ	للمولوی فضل حق اخیر آبادی رحمہ	ع	۲ نسخہ	م، محشی یک، سادہ یک	
	ہیئت					

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان تصنیف	تعداد نسخہ	قلمی یا مطبوعہ	قیمت
۴۹۲	الہیئۃ السنیہ فی الہیئۃ السنیہ	للامام السیوطی رح	ع	۱	ق	
۴۹۳	جواب السائل عن تقدیر القمر منازل	للامام الشوکانی رح	"	"	"	
	اخلاق					
۴۹۴	الرسالۃ الولدیہ	لعلی الغزالی رح	ع	"	"	
۴۹۵	تلبیس ابلیس	للشیخ الاسلام جمال الدین ابی الفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد الجوزی الواعظ البغدادی	"	"	"	سے ر
۴۹۶	بہارستان	للشیخ عبد الرحمن الجامی رح	ف	"	"	عہ ر
۴۹۷	گلستان	للشیخ سعدی بن عبد اللہ الشیرازی المتوفی [illegible]	ف	۳ نسخہ	م ۲ ق [illegible]	[illegible]
۴۹۸	بوستان	"	"	"	م	عہ ر
۴۹۹	گلستان	للحکیم قاآنی	"	"	"	عہ ر ۸
۵۰۰	معمولات مظہریہ مع رسالہ محبوب العارفین	للشیخ المولوی نعیم اللہ العلوی البہرائچی	"	"	"	عہ ر
۵۰۱	وصایای وزیر	للنواب محمد وزیر خان بہادر رئیس ٹونک رح	"	"	"	سے ر
	تصوف وسلوک					
۵۰۲	النسبۃ المرتبۃ بین المعرفۃ والمحبہ	لعلی القاری رح	ع	"	ق	
۵۰۳	تنبیہ العقلاء عن تقریب الامرا		"	"	"	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	عربی یا فارسی	تعداد جلد	مطبوعہ یا قلمی	قیمت
٥٠٤	الوقوف بالتحقيق على موضع الصديق	لعلي القاري رح	ع	١	ق	
٥٠٥	البرهان الجلي في معرفة الولي	للشيخ علي المتقي رح	ف	"	م	
٥٠٦	تاج العروس في تهذيب النفوس	للشيخ تاج الدين بن عطاء الاسكندري المصري رح	ع	"	م مصر	
٥٠٧	کیمیای سعادت	لمحمد بن محمد بن احمد الغزالي الملقب بحجة الاسلام المتوفى ٥٠٥ھ	ف	"	م	[illegible]
٥٠٨	احياء علوم الدين	"	ع	م لنسخہ	م لکھنؤ م مصر یک دو	[illegible]
٥٠٩	القول الجميل في سواء السبيل مع الترجمة المسماة بشفاء العليل	المتن للشيخ ولي الله المحدث الدهلوي رح والترجمة للمولوي خرم علي رح	متن ع ترجمہ ف	"	م	
٥١٠	الصراط المستقيم	لمولانا محمد اسمعيل الشهيد رحمه الله تعالى	ف	"	"	[illegible]
٥١١	حالات ومقامات مرزا مظهر عليه الرحمه با ترجمہ مرزا صاحب رح	للشيخ عبد الغني الدهلوي المجددي نزيل المدينة المنورة على صاحبها الصلوة والسلام سلمه الله تعالى	"	"	"	[illegible]
٥١٢	شرح وصایای شیخ عبد الخالق غجدوانی رح	للشيخ خوب الله الٰه آبادي والد ذاكر رح	"	"	ق	[illegible]
٥١٣	مرج البحرين	للشيخ عبد الحق الدهلوي رح	ف	"	م	
٥١٤	مجمع البحرين	"	"	"	ق	[illegible]
٥١٥	مكتوبات	للشيخ احمد السهرندي المجدد رحمة الله عليه	"	"	"	[illegible]
		مواعظ				
٥١٦	مجموعة الخطب	للشيخ الامام جاد المولى رح	ع	١	م مصر	[illegible]

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان	تعداد جلد	قلمی یا مطبوعہ	کیفیت
۵۱۷	کتاب العزلۃ فی آخر الزمان	للسید ابراہیم الوزیر رح	ع	۱	ق	
۵۱۸	مجالس الابرار	لم اقف علی اسم مؤلفہ	〃	〃	قلمی والد مرحوم	
۵۱۹	المنتخب من ستجاد الخطب	للسید محمد بن احمد عبد الباری الاہدل الیمنی رح	〃	〃	ق	عمدہ
	علم الآخرہ					
۵۲۰	تذکرۃ المعاد	للقاضی ثناء اللہ پانی پتی رح	ف	۱	م	〃
۵۲۱	تذکرۃ الموتی والقبور	〃	〃	۱	〃	〃
۵۲۲	نفحۃ الارواح	للحافظ ابن القیم رح	ع	۱	ق	صاف
	رد تقلید					
۵۲۳	دراسات اللبیب فی الاسوۃ الحسنۃ بالحبیب	للشیخ محمد معین معاصر الشیخ ولی اللہ المحدث الدہلوی رح	〃	۲ نسخہ	م	عمدہ
۵۲۴	عقد الجید فی بیان الاجتہاد والتقلید	للشیخ ولی اللہ المحدث الدہلوی رح	〃	۱	ق	عمدہ
۵۲۵	المنہج السدید فی رد التقلید	للعالم التقی عبد اللہ خان العلوی الشاہ آبادی تلمیذ صاحب تقویۃ الایمان و ہو کتاب طیخ نافع جدا اختصر فی کراریس بالفارسیۃ	ف	〃	〃	〃
۵۲۶	ایقاظ ہمم اولی الابصار	للشیخ المعمر محمد بن صالح الفلانی استاذ الشیخ محمد عابد السندی المدنی رح	ع	〃	〃	عمدہ
۵۲۷	القول المفید فی درء التقلید	للشوکانی رح	〃	〃	〃	صاف
۵۲۸	منظومۃ فی اتباع السنۃ و ترک التقلید	للشیخ محمد بن سعید صفر المدنی رح	〃	〃	〃	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	حرف زبان	تعداد مجلد	مطبوع یا قلمی	قیمت
۵۲۹	حدیث الاذکیاء الملقب بشہاب ثاقب	للسید العلامۃ المحقق احمد بن حسن بن علی القنوجی البخاری	ع	۱	ق	سے ر
۵۳۰	الجنۃ فی الاسوۃ الحسنۃ بالسنۃ	لکاتب الحروف عفا اللہ عنہ	〃	سہ نسخہ	م	نسخہ فی عدر
		ادب فارسی				
۵۳۱	خزینۃ الامثال	للسید حسین شاہ المتخلص بحقیقت	ف	۱	م لکھنو	
۵۳۲	مثنوی در جشن فرخ سیر	للسید العلامۃ عبد الجلیل البلجرامی رح المتوفی ۱۱۳۸ھ	〃	〃	ق	
۵۳۳	مصطلحات الشعر المحشی بخلاصۃ بہار عجم	من مولفات وارستہ	〃	〃	م لکھنؤ	[illegible]
۵۳۴	دیوان	لمرزا مظہر جان جان رح	〃	〃	〃	[illegible]
۵۳۵	دیوان	لشمس الدین بن محمد الشہیر بالحافظ الشیرازی المتوفی ۷۹۲ھ	〃	〃	〃	[illegible]
۵۳۶	خزانہ عامرہ	للسید غلام علی آزاد البلجرامی رح	〃	〃	م	[illegible]
۵۳۷	دیوان	〃	〃	〃	ق	[illegible]
۵۳۸	سرو آزاد	〃	〃	۲	〃	[illegible]
۵۳۹	ید بیضا	〃	〃	۱	〃	[illegible]
۵۴۰	دیوان	لمرزا اسد اللہ خان غالب الاکبرآبادی ثم الدہلوی	ف	〃	م	〃
۵۴۱	کلیات نثر	〃	〃	〃	〃	[illegible]

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان کتاب	تعداد نسخہ	قلمی یا مطبوعہ	قیمت
۵۴۲	مثنوی غنیمت	لمحمد اکرم الفنجابی رح	ف	۱	م	عـہ
۵۴۳	انشاء حسن	للوالد المرحوم	"	"	ق	"
۵۴۴	ترانۂ غم	لنواب کلب علیخان رئیس رامپور سلمہ اللہ تعالے	"	۲ نسخہ	م	
۵۴۵	شگوفۂ خسروی	"	"	"	"	"
۵۴۶	مجموعہ قصائد مدحیہ	لجمع من شعراء الہند	"	۱	"	
۵۴۷	دیوان	لشاپور الطہرانی المتوفی سنہ	"	۱	ق	للعہ
۵۴۸	آتش کدۂ آذر	للحاج لطف علی المتوفی فی اواخر سنہ	"	"	م	عـلعہ
۵۴۹	دیوان شعر ناتمام غیر مرتب	للسید حمد بن حسن بن علی القنوجی البخاری رح	"	"	ق	"
۵۵۰	شمع انجمن	لکاتب الحروف عفا اللہ عنہ	"	۴ نسخہ	م بھوپال	
۵۵۱	جواہر الحروف	لٹیکچند بہار	"	۱	م لکھنو	عـہ ۸ر
۵۵۲	دیوان شیرین	للرئیسۃ المعظمۃ المکرمۃ نواب شاہجہان بیگم والیۂ ریاست بھوپال وام اقبالہا	ہ	"	"	عـہ

تاریخ

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان کتاب	تعداد نسخہ	قلمی یا مطبوعہ	قیمت
۵۵۳	انسان العین فی مشایخ الحرمین	للشیخ ولی اللہ المحدث الدہلوی رح	ع	۱	ق	
۵۵۴	نسب نامہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم	لبعضہم	ف	"	"	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان کتاب	تعداد جلد	مطبوعہ یا قلمی	سنہ
۵۵۵	اخبار الاخیار	للشیخ عبد الحق الدہلوی رح	ف	۱	ق	تغاھ
۵۵۶	تاریخ الخمیس فی احوال النفس نفیس	للشیخ حسن بن محمد بن الحسن الدیار البکری رح	ع	۲ جلد	م مصر	سقاھ
۵۵۷	مآثر الکرام فی تاریخ بلگرام	لمولانا السید غلام علی آزاد البلجرامی رح	ف	۱	ق	سعےھ
۵۵۸	سبحۃ المرجان فی آثار ہندوستان	″	″	″	″	صدھ
۵۵۹	حسن المحاضرہ فی احوال مصر والقاہرہ	للامام السیوطی رح	ع	″	م مصر	عقاھ
۵۶۰	تاریخ الخلفا	″	″	″	م کلکتہ	سمےھ
۵۶۱	تاریخ	للشیخ زین الدین عمر بن مظفر بن محمد ابی الفوارس ابن الوردی الشافعی رح	″	۲ جلد	م مصر	عسلاھ
۵۶۲	الانس الجلیل فی تاریخ القدس والخلیل	لقاضی القضات الیمن القاضی مجیر الدین الحنبلی	″	۱	″	وعقھ
۵۶۳	مہر نیمروز	لنواب نجم الدولہ دبیر الملک نواب اسد اللہ خان غالب الدہلوی رح	ف	″	م	عدھ
۵۶۴	بدائع الزہور فی وقائع الدہور	لمحمد بن ایاس المصری الحنفی ۹۲۸ سنہ وللسیوطی ایضاً	ع	″	م مصر	
۵۶۵	نسیم الصبا منتخب نفح الطیب	لبعض المورخین	″	″	″	
۵۶۶	برکات الانس فی تاریخ القدس	للمولوی ابی البرکات رح	ف	″	م کلکتہ	
۵۶۷	امیر نامہ	لنواب امیر علی خان بہادر وزیر السلطان یعنی واجد علی شاہ اودھ معزول	ف	″	م	
۵۶۸	اعلام الانام باعلام بیت اللہ الحرام تاریخ مکہ معظمہ		ع	″	م لکھنؤ	ھ۱۹

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان	تعداد جلد	مطبوع یا قلمی	کیفیت
۵۷۰	جامع التواریخ	للقاضی فقیر محمد	ف	۱	م لکھنو	
۵۷۱	نفح الطیب عن غصن الاندلس الرطیب	للشیخ الامام ابی العباس احمد بن محمد المقری الاندلسی المتوفی سنہ ۱۰۴۱	ع	۴	م مصر	[illegible]
۵۷۲	خلاصۃ الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر		〃	۴	〃	[illegible]
۵۷۳	الدرۃ المکللہ فی فتح مکۃ المشرفہ		〃	۱	〃	
۵۷۴	تاج الاقبال فی تاریخ بھوپال	للرئیسۃ المعظمۃ نواب شاہجہان بیگم صاحبہ والیہ بھوپال دام اقبالہا	فارسی و اردو	۲ نسخہ	م لکھنو	[illegible]
۵۷۵	اتحاف الاکابر فی اسناد الدفاتر	للشوکانی رح	ع	۱	ق	
۵۷۶	لقطۃ العجلان مما تمس الی معرفتہ حاجۃ الانسان	لکاتب الحروف عفا اللہ عنہ	〃	۴	م لکھنو	[illegible]
۵۷۷	اتحاف النبلاء المتقین باحیاء مآثر الفقہاء والمحدثین	〃	ف	۴ نسخہ	م	فی نسخہ [illegible]
۵۷۸	منتخب نفح العود فی ایام الشریف حمود	〃	ع	۱	ق	
۵۷۹	ریاض الجنۃ فی تراجم اہل السنہ	〃	〃	۱		
۵۸۰	خبیئۃ الاکوان فی افتراق الامم علی المذاہب والادیان	〃	〃	۴ نسخہ	م لکھنو	

متفرقات

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان	تعداد جلد	مطبوع یا قلمی	کیفیت
۵۸۱	مجموعہ ملخص تفہیمات	للشیخ ولی اللہ المحدث الدہلوی رح	〃	۱	ق	[illegible]
۵۸۲	المستطرف فی کل فن مستظرف	للشیخ شہاب الدین احمد الابشیہی رح	〃	۱	م مصر	[illegible]

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان کتاب	تعداد جلد	قلمی یا مطبوع	قیمت
۵۸۳	قندیل حرم	لنواب کلب علیخان رئیس رامپور سلمہ اللہ تعالی	ف	۱	م	عہ/
۵۸۴	بدائع الفوائد	للحافظ ابن القیم رح	ع	״	ق	[illegible]
۵۸۵	شواہد النبوۃ	للمولوی جامی رح	ف	״	م	عہ
۵۸۶	بیاض	للسید آزاد البلگرامی رح	ف ع	״	ق مصنف	[illegible]
۵۸۷	سلوان المطاع فی عدوان الاتباع	لابن ظفر المکی النحوی المتوفی ۵۹۸ھ	ع	״	م	عہ
۵۸۸	اتمام الدرایہ لقراء النقایہ	للامام السیوطی رح	״	״	م کلکتہ	[illegible]
۵۸۹	کشاف اصطلاحات الفنون	للشیخ محمد بن علی التھانوی وزاد فیہ الفقیہ المولوی محمد وجیہ المدرس الفرنگی ۱۱۵۸ھ	״	۴ جلد	״	[illegible]
۵۹۰	قانون شریعت محمدی	لمولوی محمد فاخر حسین السہسوانی	ف	۱	م آگرہ	
۵۹۱	فہرست کتب کالج ولیم فورٹ	للشیخ ظہور علی	״	״	م کلکتہ	
۵۹۲	بیاض	للسید حسن بن علی القنوجی البخاری رحمہ اللہ تعالی	״	״	ق	
۵۹۳	الکتب المقدسۃ اعنی کتب الجدید والقدیم وہی الزبور والتوراۃ والانجیل	ترجم فی مدینۃ بیروت عن ید مرسلی الجمعیۃ الامیرکانیہ	ع	״	م نیویورک	عہ
۵۹۴	سنہ من رای بیاض یحتوی علی لطائف شریفۃ ومعارف لطیفۃ	لکاتب الحروف عفا اللہ عنہ	ف	۲ جلد	ق	
۵۹۵	السحاب المرکوم فی بیان انواع العلوم والفنون	״	ع	۱	م	
۵۹۶	الوشی المرقوم فی بیان احوال العلوم المنثور منہا والمنظوم	״	״	״	״	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	زبان تصنیف	تعداد جلد	مطبوعہ یا قلمی	کیفیت
۵۹۷	کتاب العبر و دیوان المبتدا و الخبر	للقاضی القضاۃ مؤید الدین عبد الرحمن بن خلدون	ع	۱۰	م مصر	بابر
۵۹۸	کامل فی التاریخ	لابن الاثیر الجزری	"	۳	"	[illegible]
۵۹۹	کتاب الخطط و الآثار فی التاریخ	للمقریزی رح	"	"	"	"
۶۰۰	المختصر فی احوال البشر	لابی الفدا اسمعیل الملک	"	"	"	[illegible]
۶۰۱	قصیدہ عظمی	لبعض علماء الہند	ف	۱	ق مولوی سید غلام مصطفی	
۶۰۲	سنن	للامام الحافظ الدارمی رح	ع	سہ نسخہ	م لکھنو	
۶۰۳	مصفی مع المسوی	للشیخ ولی اللہ الدہلوی رحمہ اللہ عزوجل	"		م دہلی	

هذا ما لدي من الكتب المنتقاة وأما الكتب التي اخذت عن مشايخ اعلام بالسماع او الاجازة واتصلت رواياتها بالمصنفين و تسلسلت بعلماء الدين فاذكرها في هذه الوريقات على ترتيب حروف المعجم لينتفع بذلك من رام الانتفاع بها لاسيما الذين اخذوا عني بعضا من هذه المصنفات سواء كان من كتب ائمة الحديث او من كتب غيرهم من سائر الطوائف الاسلامية رحمهم الله تعالى في جميع فنون العلم دينا ولها بها

حرف الهمزة

١ الابانة للشيخ ابي جعفر الهوسمي
٢ الاتقان للسيوطي
٣ الاثمار للامام شرف الدين
٤ الاحكام للامام الهادي يحيى بن الحسين
٥ الاحياء للغزالي
٦ الاختيارات للامام المنصور بالله عبد الله بن حمزة
٧ آداب البحث
٨ الادب المفرد للبخاري
٩ الاذكار للنووي
١٠ الاذكار لاحمد بن عز الدين
١١ الاربعون التساعية لابن جماعة
١٢ الاربعون العشارية للزين العراقي
١٣ الاربعون في اصطناع المعروف للحافظ المنذري
١٤ الاربعون للنووي
١٥ الاربعون المسماة بسلسلة الابريز
١٦ الاربعون للامام القاسم بن محمد
١٧ الارشاد لامام الحرمين الجويني رح
١٨ الارشاد للامام عز الدين بن الحسن
١٩ الارشاد للعنسي
٢٠ الارشاد للقاسم بن محمد
٢١ الارشاد للسيد علي بن الحسين الشامي
٢٢ الارشاد للمقري
٢٣ الازهار للامام احمد بن يحيى
٢٤ الازهار في مناقب الائمة الاطهار
٢٥ الاساس للزمخشري
٢٦ الاساس للقاسم بن محمد
٢٧ الاسماء والصفات للبيهقي
٢٨ اسباب النزول للواحدي
٢٩ الاشارة لمغلطائي
٣٠ اصول الاحكام
٣١ الاطراف للمزي
٣٢ الاعتبار للجرجاني
٣٣ الاعتصام للقاسم الامام
٣٤ اعلام الرواية للشريف علي بن ناصر
٣٥ الافادة للمؤيد بالله الهاروني
٣٦ الافادة في تاريخ الائمة السادة للامام ابي طالب
٣٧ الاقتراح لابن دقيق العيد
٣٨ الاكتفاء في مغازي رسول الله صلعم واصحابه الثلاثة الخلفاء للكلاعي
٣٩ الاكليل للحسين بن سليم التهامي
٤٠ الاكمال لاسماء الرجال لابن ماكولا
٤١ الالفية لابن معطي
٤٢ الالفية لابن مالك
٤٣ الالفية العراقي في الحديث وشرحها له
٤٤ الالمام لابن دقيق العيد
٤٥ الالماع الى معرفة اصول الرواية وتقييد السماع للقاضي عياض
٤٦ الامالي للامام احمد بن عيسى
٤٧ الامالي للامام المؤيد بالله
٤٨ الامالي للمرشد بالله يحيى بن الحسين بن اسمعيل الشجري
٤٩ امالي السمان
٥٠ الامم للكردي
٥١ الامام لابن دقيق العيد
٥٢ الانتصار ليحيى بن حمزة
٥٣ الانتقاد في الآيات المعتبرة في الاجتهاد للامام مهدي احمد بن يحيى
٥٤ انوار التنزيل للبيضاوي
٥٥ انوار اليقين للامام حسن بن بدر الدين

٥٦ الأنوار للإمام المهدي
٥٧ الإيثار للإمام محمد بن إبراهيم الوزير
٥٨ الإيجاز للشيخ لطف الله الغياث

حرف الباء الموحدة

١ البحر الزخار للإمام مهدي أحمد بن يحيى
٢ البحر لأبي حيان
٣ بداية الهداية للغزالي
٤ البديع لابن الساعاتي
٥ بديعية ابن حجة وشرحها له
٦ البدر المنير لابن الملقن
٧ بدر التمام شرح بلوغ المرام للمغربي
٨ البردة للبوصيري
٩ البسامة للسيد صارم الدين إبراهيم بن محمد الوزير
١٠ البيان لمحمد بن أحمد بن مظفر
١١ بشرى اللبيب بذكرى الحبيب لابن سيد الناس
١٢ البعث والنشور للبيهقي
١٣ بغية الظمآن من فوائد أبي حيان
١٤ بلوغ المرام للحافظ ابن حجر
١٥ البلغة للمؤيد بالله الهاروني
١٦ البهجة لابن الوردي
١٧ بهجة المحافل للعامري
١٨ البيان لابن معرف رحمه
١٩ البيان في التفسير للنجراني

حرف التاء المثناة من فوق

١ التبيان في آداب حملة القرآن للنووي
٢ التجريد للمؤيد بالله
٣ التحرير لأبي طالب
٤ التحرير لابن الهمام
٥ التدريب لسراج الدين البلقيني
٦ التذكرة في الحديث للقرطبي
٧ التذكرة للفقيه حسن النحوي
٨ الترغيب والترهيب للمنذري
٩ التسهيل لابن مالك
١٠ التفسير للثعلبي
١١ التفسير للبغوي
١٢ التفسير للواحدي البسيط والوسيط والوجيز
١٣ التفسير للزمخشري
١٤ التفسير لأبي الخير
١٥ تفسير النقاش
١٦ تفسير عين المعاني
١٧ تفسير السجستاني المسمى نزهة القلوب
١٨ تفسير الحداد
١٩ تفسير لعبد الصمد الغزنوي
٢٠ تفسير الواحدي المسمى أسباب النزول
٢١ تفسير السهيلي المسمى التعريف والإعلام بما أبهم في القرآن من الأسماء والأعلام
٢٢ تفسير الفخر الرازي
٢٣ تفسير ابن عطية
٢٤ تفسير أبي حيان
٢٥ تفسير الجلالين
٢٦ تفسير الحاكم المسمى بالتهذيب
٢٧ تفسير الإمام عبد الله بن حمزة
٢٨ التقرير للأمير الحسين بن محمد
٢٩ تقييد المهمل وتمييز المشكل للغساني
٣٠ التكميل لابن حابس
٣١ التلخيص لابن حجر رحمه
٣٢ تلخيص المفتاح لجلال الدين القزويني
٣٣ التلويح للسعد التفتازاني
٣٤ التنبيه للشيرازي
٣٥ التنقيح للقرافي
٣٦ التنقيح لابن الوزير
٣٧ التنقيح والتوضيح لصدر الشريعة
٣٨ التهذيب في السيرة لعبد الله بن هشام
٣٩ تهذيب الحاكم
٤٠ تهذيب السعد
٤١ تهذيب الكمال للمزي
٤٢ تيسير الوصول للديبع
٤٣ تيسير المطالب للإمام أبي طالب

حرف الثاء المثلثة

١ الثبات إلى كافة البنين والبنات للإمام المنصور بالله عبد الله بن حمزة

٢ الثلاثون المسألة للرصاص
٣ الثمرات للنقية ليوسف

حرف الجيم

١ الجامع الكافي لابي عبدالله محمد بن علي العلوي
٢ جامع الاصول لابن الاثير
٣ الجامع الكبير والصغير للسيوطي
٤ جزء الانصاري
٥ جزء ابن ناسي
٦ جزء ابي الجهم
٧ جزء الحسن بن عرفة
٨ الجرومية لابن اجروم في النحو
٩ جلاء الابصار للحاكم الجشمي
١٠ جمع الجوامع للسبكي
١١ جمع الفوائد للجامي
١٢ الجمع بين الصحيحين للحميدي
١٣ الجمل للزجاج
١٤ الجوهرة للرصاص

حرف الحاء المهملة

١ حادي الارواح لابن القيم رحمه
٢ الحاوي في الفتاوي للسيوطي
٣ الحاوي للقزويني
٤ الحاوي للقونوي
٥ حزب البحر للشيخ ابي الحسن الشاذلي
٦ الحجة على تارك المحجة للمقدسي
٧ الحفيظ ليوسف الاكوع
٨ الحكم لابن عطاء الله
٩ الحلية لابي نعيم
١٠ حواشي السعد التفتازاني على الكشاف والمختصر وغيرهما
١١ حواشي الشريف على الكشاف والمختصر والمطول وغيرها
١٢ حواشي عصام على الجامي وغيره
١٣ حواشي المقبلي على الكشاف والمختصر والبحر
١٤ حواشي السيد محمد بن اسمعيل الامير
١٥ حواشي الجلال على الكشاف والقلائد
١٦ حاشية الشيخ لطف الله بن محمد الغياث على شرح التلخيص الصغير
١٧ حاشية السيد على الكافية
١٨ حاشية سيلان على الغاية

حرف الخاء المعجمة

١ الخلاصة للرصاص
٢ الخلعيات لعلي بن الحسين الخلعي وهي عشرون جزءً

حرف الدال المهملة

١ دامغ الاوهام للامام المهدي
٢ درر الفوائد للمهدي ايضاً
٣ درر الاحاديث النبوية بالاسانيد اليحيوية
٤ الدرر في الفرائض للامير علي بن الحسين
٥ دلائل النبوة للبيهقي
٦ الديباج النضير للدواري
٧ ديوان الادب للفارابي

حرف الذال المعجمة

١ ذخائر العقبى في فضائل ذوي القربى للطبري
٢ ذخيرة الايمان في ترتيب امالي السمان للشيخ محي الدين بن الوليد
٣ الذرية الطاهرة للدولابي
٤ الذكر لمحمد بن منصور المرادي

حرف الراء المهملة

١ الرسالة للامام زيد بن علي
٢ الرسالة للقشيري
٣ الروض الانف للسهيلي
٤ الروضة للنووي
٥ رياض الصالحين للاهدل
٦ الرياض للحمدوني

حرف الزاي المعجمة

١ زوائد الابانة
٢ الزيادات على مذهب المؤيد بالله
٣ زيادات المسند للامام عبدالله بن احمد بن حنبل

حرف السين المهملة

١ السراج الوهاج في حصر مسائل المنهاج

للامام محمد بن المطهر
٢ سفر السعادة لمجد الدين صاحب القاموس
٣ السفينة للحاكم الجشمي
٤ سلاح المؤمن لمحمد بن همام المصري
٥ سنن لأبي داود
٦ سنن للنسائي
٧ سنن لابن ماجة
٨ سنن للدارقطني
٩ سنن للبيهقي
١٠ سياسة المريدين للمؤيد بالله الهاروني
١١ السيرة لابن اسحق
١٢ سيرة ابن سيد الناس

حرف الشين

١ الشافية لابن الحاجب
٢ شاطبية لأبي القاسم الشاطبي
٣ الشافي للامام منصور بالله عبد الله بن حمزة
٤ الشذور لابن هشام
٥ شرح المقاصد للتفتازاني
٦ شرح المواقف للجرجاني
٧ شرح الجوهرة للبرهان
٨ شرح الرسالة للتاج الفاكهاني
٩ شرح بهرام الثلاثة على مختصر خليل
١٠ شرح البردة لابن مرزوق
١١ شرح المفصل لابن حاجب
١٢ شرح التلخيص المطول والمختصر للسعد

٥٣ شمس الأخبار للعلي بن حميد
٥٤ شرح الثلاثين المسألة للسيد ... لابن حابس

١٣ شرح معاني الآثار للطحاوي
١٤ شرح البخاري المسمى بفتح الباري
١٥ شرح النخبة لابن حجر
١٦ شرح الجمل لابن بابشاذ
١٧ شرح المقدمة له في النحو
١٨ شرح الحاوي للقونوي
١٩ شرح الهداية لحسام الدين حسين بن علي السغناقي الحنفي المتوفى سنة ٧١٠
٢٠ شرح الهداية للسروجي
٢١ شرح الكنز للكرماني
٢٢ شرح التجريد للمؤيد بالله
٢٣ شرح التحرير لأبي طالب
٢٤ شرح الأحكام للسيد أبي العباس
٢٥ شرح القاضي زيد بن محمد الكلاري
٢٦ شرح الأزهار لابن مفتاح
٢٧ شرح الفتح ليحيى بن حميد
٢٨ شرح الأثمار لابن بهران
٢٩ شرح البحر للامام عز الدين بن الحسن
٣٠ شرح النجري على الأزهار
٣١ شرح الإبانة للهوسمي
٣٢ شرح النكت للقاضي جعفر بن احمد بن عبد السلام
٣٣ شرح أبي مضر
٣٤ شرح الأساس للامام قاسم
٣٥ شرح الأساس للشرفي

٣٧ شرح الكافل له
٣٨ شرح الكافل لابن لقمان
٣٩ شرح الغاية للحسين بن الامام
٤٠ شرح النجري على مقدمة البحر
٤١ شرح المنهاج للامام عز الدين
٤٢ شرح الحفيظ للفقيه حسن النحوي
٤٣ شرح الهداية للسيد ابراهيم بن محمد الوزير
٤٤ شرح الخالدي في الفرائض
٤٥ شرح الأزهار للشرفي
٤٦ شرح الغايات للامام المهدي
٤٧ شرح الزيادات للدواري
٤٨ شعب الإيمان للبيهقي
٤٩ الشفا للقاضي عياض
٥٠ الشفا للأمير حسين
٥١ شفاء غلة الصادي للسيد محمد بن إدريس الحمزي
٥٢ الشمائل للترمذي
٥٤ شمس الشريعة لسليمان بن ناصر
٥٥ الشريعة على اللمع للسيد الهادي بن يحيى
٥٦ الشهاب للقضاعي

حرف الصاد المهملة

١ صحاح الجوهري
٢ صحيح البخاري
٣ صحيح مسلم
٤ صحيح ابن حبان

٥ الصفي للفقيه يحيى بن حسن
٦ صفوة الاختيار للمنصور بالله

حرف الضاد المعجمة

١ ضوء النهار للجلال
٢ الضوء اللامع للسخاوي
٣ ضياء ذوي الابصار للشرفي

حرف الطاء المهملة

١ طبقات السبكي
٢ الطراز المذهب في اسناد المذهب للقاضي ابراهيم بن يحيى السحولي
٣ طهارة القلوب والخشوع لعلام الغيوب للديري
٤ الطوالع للبيضاوي

حرف الظاء المعجمة

حرف العين المهملة

١ عدة الحصن الحصين للجزري
٢ عقود التبيان في الناسخ والمنسوخ من القرآن للامام محمد بن مطهر
٣ العلم الشامخ للمقبلي رح
٤ العمدة لعبد الغني المقدسي
٥ العمدة للامام يحيى بن حمزة
٦ عمل اليوم والليلة لابن السني
٧ عوارف المعارف للشهرزوري
٨ العواصم لابن الوزير
٩ عوالي لابي الفتح سليم الرازي
١٠ عيون المسائل للحاكم الجشمي

حرف الغين المعجمة

١ الغايات للامام المهدي
٢ الغيث له ايضا
٣ الغاية للحسين بن القاسم
٤ الخاصه الى كشف الخلاصه لمحمد بن يحيى حنش

حرف الفاء

١ الفائض ليحيى حميد
٢ الفائق في اصول الدين للرصاص حسن بن محمد
٣ الفائق للبستي
٤ الفتاوى للزمخشري
٥ الفتاوى للامام المنصور بالله
٦ الفتاوى للامام المهدي
٧ الفتاوى للامام عز الدين بن الحسن
٨ فتح الغفار ليحيى حميد
٩ فتح القدير لابن الهمام
١٠ الفتوحات المكية للشيخ محي الدين بن العربي
١١ الفرج بعد الشدة لابن ابي الدنيا
١٢ فقه اللغة للثعالبي
١٣ الفصول لابن الوزير
١٤ فلك القاموس للسيد عبد القادر بن احمد

حرف القاف

١ قاموس للفيروزآبادي
٢ القراءات للسبعة القراء المشهورين نافع وابن كثير وابي عمرو وابن عامر وعاصم وحمزة والكسائي
٣ قرة العيون باخبار اليمن الميمون للديبع
٤ قصر الامل لابن ابي الدنيا
٥ القصص الحق للامام شرف الدين
٦ القطر لابن هشام
٧ القمر المنير لفوائد التحرير للامير علي بن الحسين
٨ قوت القلوب لابي طالب المكي

حرف الكاف

١ الكافل لابن بهران
٢ الكافية لابن الحاجب
٣ الكافية لابن مالك
٤ كتاب سيبويه
٥ الكشاف للزمخشري
٦ كشف المراد على الزيادات للدواري
٧ الكفاية في قوانين الرواية للخطيب البغدادي
٨ كفاية المتحفظ للطرابلسي
٩ الكنز للنسفي
١٠ كنز الرشاد وشرح الارشاد لمحمد بن

الحسن القاسم
١١ الكواكب ليحيى بن احمد بن مظفر

حرف اللام

١ لامية الافعال لابن مالك
٢ لسان المتكلمين لابن فورك
٣ لسان الميزان لابن حجر
٤ اللمع للامير علي بن الحسين
٥ اللمع لابي اسحق الشيرازي

حرف الميم

١ مجموع الامام زيد بن علي الحديثي
٢ مجموع الامام زيد بن علي الفقهي
٣ مجموع علي خليل
٤ مجمع البحرين لابن الساعاتي
٥ محاسن الازهار
٦ المحدث الفاصل بين الراوي والواعي للرامهرمزي
٧ المحرر للمجد ابن تيمية
٨ المختار للفتوى
٩ مختصر ابن الحاجب في الاصول
١٠ مختصر خليل
١١ مختصر ابن عرفة الفقهي
١٢ مختصر القدوري
١٣ المدخل لابن الحاج
١٤ المدونة لابن سحنون
١٥ مراسيل ابي داود
١٦ المزهر للسيوطي
١٧ المسايرة لابن الهمام
١٨ مستدرك للحاكم
١٩ المستصفى في احاديث المصطفى للتبريزي
٢٠ المستقصى في الامثال للزمخشري
٢١ المسلسل بالاولية
٢٢ المسلسل بالفقهاء
٢٣ المسلسل بيوم العيد
٢٤ المسلسل بالمصافحة
٢٥ المسلسل بالمحبة
٢٦ مسند الامام الشافعي
٢٧ مسند الامام احمد بن حنبل
٢٨ مسند الدارمي
٢٩ مسند ابي داود الطيالسي
٣٠ مسند عبد بن حميد
٣١ مسند البزار
٣٢ مسند ابي يعلى
٣٣ مسند الامام ابي حنيفة
٣٤ مسند الشهاب القضاعي
٣٥ مسند الفردوس للديلمي
٣٦ مشارق الانوار للصنعاني
٣٧ المشكوة للتبريزي
٣٨ مشيخة الفخر لابن البخاري
٣٩ المصابيح للبغوي
٤٠ المفصل للزمخشري
٤١ المطول للسعد
٤٢ المعالم للبغوي
٤٣ معاني الآثار للطحاوي
٤٤ المعجم الكبير للطبراني
٤٥ المعجم الاوسط له
٤٦ المعجم الصغير له
٤٧ المعيار للنجري
٤٨ المعيار للامام المهدي
٤٩ المغني لابن هشام
٥٠ المقامات للحريري
٥١ المقاصد للسعد
٥٢ المقنع لابن قدامة الحنبلي
٥٣ المقصد الحسن لابن حابس
٥٤ مكارم الاخلاق للطبراني
٥٥ ملحة الاعراب للحريري
٥٦ المنار للمقبلي
٥٧ المناهل للشيخ لطف الله بن محمد الغياث
٥٨ المنحة للسيد محمد بن اسمعيل الامير
٥٩ المنتخب المنتقى للمجد بن تيمية
٦٠ المنهاج للبيضاوي
٦١ المنهاج للحلي
٦٢ المنهاج للقرشي
٦٣ المنهاج لابن تيمية
٦٤ المنهاج للنووي
٦٥ المواقف للعضد

66	المواهب القدسية للمنلا
67	المؤتلف والمختلف لعبد الغني الأزدي
68	الموطا للامام مالك
69	مولفات السعد التفتازاني
70	مولفات صدر الشريعة عبيد الله بن مسعود بن تاج الشريعة البخاري
71	مصنفات ابي المحامد محمود الحصيري
72	مولفات الحسن بن منصور الفرغاني المعروف بقاضي خان
73	مولفات عبد الله بن احمد النسفي
74	مولفات ابي البقا محمد بن احمد الضيائي المكي الحنفي
75	مولفات محمد بن يوسف القونوي الرومي
76	مولفات علي بن محمد البزدوي
77	مولفات اكمل الدين محمد بن محمود الرومي الحنفي
78	مولفات محمد بن محمد الماتريدي
79	مولفات الشريف الجرجاني
80	مولفات جلال الدين محمد بن اسعد الدواني
81	مولفات عبد الرحمن بن احمد الجامي
82	مولفات عصام الدين ابراهيم بن عربشاه الاسفرائني
83	مولفات فخر الدين محمد بن عمر الصديقي الرازي
84	مولفات قطب الدين محمود بن محمد الرازي
85	مولفات عضد الدين عبد الرحمن بن احمد الايجي
86	مولفات محمد بن يوسف الكرماني
87	مولفات امام الحرمين عبد الملك الجويني
88	مولفات الامام ابي حامد محمد بن محمد الغزالي
89	مولفات ابن دقيق العيد
90	مولفات ابن عبد السلام
91	مولفات النووي
92	مولفات ابن العربي الحاتمي
93	مولفات الحافظ ابي نعيم الاصفهاني
94	مولفات الحافظ الآجري
95	مولفات البيهقي
96	مولفات ابي اسحق الشيرازي
97	مولفات ابي بكر الخطيب
98	مولفات ابن الجوزي
99	مولفات منصور بن حسن الكازروني
100	مولفات الجزري
101	مولفات اسمعيل بن ابي بكر المقري
102	مولفات اسمعيل بن محمد الحضرمي اليماني الصوفي
103	مولفات احمد بن ابي بكر الرداد
104	مولفات عبد الله اليافعي
105	مولفات السيوطي
106	مولفات السخاوي
107	مولفات ابن حجر العسقلاني
108	مولفات الديبع
109	مولفات العراقي
110	مولفات الشبراملسي علي المصري
111	مولفات زكريا الانصاري
112	مولفات الجلال المحلي
113	مولفات المزي
114	مولفات شيخ الاسلام احمد بن تيمية الحراني
115	مولفات الحافظ ابن القيم الجوزي
116	مولفات الشيخ ابراهيم بن حسن الكردي الكوراني
117	مولفات الامام يحيى بن حمزة
118	مولفات الامام المهدي احمد بن يحيى بن المرتضى
119	مولفات السيد محمد بن ابراهيم الوزير
120	مولفات الامام عز الدين بن الحسن
121	مولفات الامام شرف الدين
122	مولفات الامام القاسم بن محمد
123	مولفات الامام المتوكل على الله اسمعيل بن القاسم

١٢٣	مولفات الحسين بن القاسم	٥	نظام الفرائد لقاضي القضاة	٤	الوسيط لتفسير الواحدي
١٢٤	مولفات الحسن بن الجلال	٦	نظام الغريب للربعي	٥	الوسيط للغزالي
١٢٥	مولفات السيد هاشم بن يحيى	٧	النكت للقاضي جعفر بن احمد بن	٦	الوسيط في الفرائض للعصيفري
١٢٦	مولفات صالح بن مهدي المقبلي		عبد السلام		**حرف الهاء**
١٢٧	مولفات السيد محمد بن اسمعيل الامير	٨	نهج البلاغة المنسوب الى علي بن ابي طالب	١	الهداية للبرهان المرغيناني
١٢٨	مولفات السيد زيد بن محمد بن الحسن	٩	نهج الرشاد للسيد علي الشامي	٢	هداية الافكار للسيد ابراهيم بن محمد الوزير
	حرف النون	١٠	نوادر الاصول للحكيم الترمذي	٣	الهداية شرح الغاية للحسين بن القاسم
١	ناسخ القرآن ومنسوخه لهبة الله بن	١١	نور السراج للسيد الهادي بن احمد الجلال	٤	الهدي النبوي لابن القيم
	سلامة المقدسي		**حرف الواو**		**حرف الياء**
٢	الناسخ والمنسوخ لابن الجوزي	١	الوابل المغزار ليحيى حميد	١	الياقوتة للسيد يحيى بن الحسين
٣	النخبة للحافظ ابن حجر	٢	الوافي في الفرائض للحسن بن ابي البقا	٢	الياقوت المعظم للامام المنصور بالله
٤	النزهة ليحيى بن حميد	٣	الوافي لعلي بن بلال	٣	اليقين لابن ابي الدنيا

خاتمة الكتاب حررتها ذيئة شكر الحق سبحانه وتعالى

الحمد لله رب العالمين قد بلغت سن الاربعين وطعنت في سياق الخمسين من عمري في سنة اثنتين وتسعين ومائتين والف الهجرية على صاحبها الصلوة والتحية ولله الحمد على افضاله وصلوته وسلامه على سيدنا محمد وصحبه وآله ومن على منواله فانه اخرج العقيلي في الضعفاء والخطيب من حديث انس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلعم اذا بلغ العبد اربعين سنة امنه الله من البلايا الثلاث الجنون والجذام والبرص واذا بلغ خمسين خفف الله عنه الحساب فاذا بلغ ستين سنة رزقه الله الانابة اليه بما يحب فاذا بلغ سبعين سنة احبه اهل السماء فاذا بلغ ثمانين سنة اثبت الله حسناته ومحا سيئاته فاذا بلغ تسعين سنة غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تاخر وناداه مناد من السماء هذا اسير الله في ارضه واخرج الطبراني في الكبير عن عبد الله بن ابي بكر الصديق رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلعم اذا بلغ العبد خمسين سنة صرف عنه ثلاثة انواع من البلا الجنون والجذام والبرص فاذا بلغ ستين سنة رزقه الله الانابة فاذا بلغ سبعين سنة محيت سيئاته وكتبت حسناته فاذا بلغ تسعين سنة غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تاخر وكان اسير الله في ارضه ويشفع لاهل بيته انتهى قلت كانه سقط عن الراوي او عن المنقول منه من بلغ سن الثمانين واخرج ابو نعيم من حديث علي عليه السلام مرفوعا ان الله يحب ابناء السبعين ويستحيي من ابناء الثمانين

سه انظر الى كرم الاله ولطفه ـ العبد يذنب وهو منه يستحي ‡ واخرج ابن عساكر من حديث ابن عمر رضي الله عنهما مرفوعا ان الله يحب ابناء الثمانين واخرج ابو داود من حديث ابن عمرو يرفعه انه قال صلعم ما من مسلم يشيب شيبة في الاسلام الا كتب الله له بها حسنة ومحيت بها خطيئة انتهى رب اني وهن العظم مني واشتعل الرأس شيبا ولم اكن بدعائك رب شقيا واخرج احمد بن حنبل والترمذي عنه صلعم من حديث عبد الله بن بسر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلعم خير الناس من طال عمره وحسن عمله انتهى وقد ذكرنا في كتابنا المسمى بالحطة نقلا عن طبقات الشافعية للسبكي ان ابا سهل قال سمعت ابن الصلاح قال سمعت مشايخنا يقولون دليل طول عمر الرجل اشتغاله باحاديث الرسول صلى الله عليه وآله وسلم ويصدقه التجربة فان اهل الحديث اذا تتبعت اعمارهم تجدها في غاية الطول انتهى وذكر صدر الشريعة في تعديل العلوم ان مشايخ الحديث مشهورون بطول الاعمار انتهى اللهم اطل عمري واحسن عملي وارزقني الاشتغال بسنة نبيك صلعم والتبتل عن كل ما عداه هذا وقد امر الله تعالى وتبارك بالتحديث بنعمه حيث قال لاشرف خلقه صلى الله عليه وسلم واما بنعمة ربك فحدث وحدثه الله بالعامة عليه فقال الم يجدك يتيما فآوى ووجدك ضالا فهدى ووجدك عائلا فاغنى وامتثل صلعم امر ربه فحدث بنعمه عليه فقال انا سيد ولد آدم ولا فخر وانا اول من تنشق عنه الارض وانا اول شافع واول مشفع وفي خطابه صلعم للانصار كنتم ضلالا فهداكم الله بي الحديث وكان من ادعيته صلعم الحمد لله الذي انجز وعده ونصر عبده واعز جنده الحديث وفي الادعية النبوية كثير طيب من تحديثه صلعم بنعمه والتحديث بنعم الله سنة رسل الله صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين قال سليمان يا ايها الناس علمنا منطق الطير واوتينا من كل شيء ان هذا لهو الفضل المبين وقال داود وسليمان الحمد لله الذي فضلنا على كثير من عباده المؤمنين وهذا عندما آتاهما الله سبحانه علما فقالا ذلك وقال يوسف الصديق عليه السلام رب قد آتيتني من الملك وعلمتني من تاويل الاحاديث الآية وانا العبد المسمى بالصديق قد آتاه الله شطرا من الملك وعلمه فقه الاحاديث وتفسير الكتاب العزيز وهو يقول رب اوزعني ان اشكر نعمتك التي انعمت علي وعلى والدي وان اعمل صالحا ترضاه وادخلني برحمتك في عبادك الصالحين وقال ابوه يعقوب عليه السلام الم اقل لكم اني اعلم من الله ما لا تعلمون والآيات في هذا واسعة جدا وفي كلام الصحابة والتابعين والسلف العلماء من ذلك ما لا يحصى ولا يستقصى وحين كانت نعم الله سبحانه وتعالى على عبده الفقير اليه الغني عما سواه صديق بن حسن بن علي الحسيني القنوجي عفا الله عنه ما جناه واستعمله فيما يحبه ويرضاه لا تدخل تحت حصر ولا احصاء ولا يحوم حولها الاستقراء والاستقصاء اراد ان يحدث بنعم الله فالتحدث بها شكر له سبحانه عليها والله تعالى يقول واشكروا لي ولا تكفرون بل جعل اظهار نعمة الله على عبده في ملبسه ومأكله ومشربه محبوبا له تعالى كما في حديث علي بن زيد بن جدعان مرفوعا ان الله يحب ان يرى اثر نعمته على عبده

في ماكله ومشربه واخرج عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده مرفوعا ان الله يحب ان يرى اثر نعمته على عبده
واخرج ابن عساكر في اماليه عن ابي هريرة مرفوعا ان الله يحب ان يرى اثر نعمته على عبده ويكره البوس
والتبائس الحديث فاظهار النعمة بالفعل محبوب لله تعالى لانه نوع من شكرها وقال تعالى والذين يبخلون و
يامرون الناس بالبخل ويكتمون ما اتاهم الله من فضله الآية وكتم الفضل عام يشمل الفعل والقول
فمن اول نعم الله ما ادركته طفلا ويافعا نعمة الايجاد والولادة بين ابوين مومنين واتصال القرابة بسيد الاولين
والآخرين ونبي الثقلين صلى الله عليه وسلم والبقاء على الفطرة التي فطر الله الناس عليها وهي الاسلام والتوحيد ثم انه
حبب الي طلب العلم عن ساق الجد فكان احب شي الي والذ شي . الدي حتى لا ارى نعمة الا اخذه عن المشايخ وقصر
الهمة فيه وانقطاع اللذة عما دونه من الملبس والماكل وما فيه وكنت مقلا من الكتب فاكتبها واقراه بخطي وحدي
ثم سخر الله تعالى مشايخ العلم وهم ائمة عصرهم كما تقدم في هذا الكتاب رحمهم الله تعالى وجزاهم خيرا واثنوا علينا كثيرا
ثم من الله تعالى علينا بالكتب الكثيرة التفسيرية والحديثية وبالتدريس في هذه الفنون المطهرة برهة من الدهر لاعيان
من طلبة ذلك الزمان انتفعوا بما علمناهم وخرج منهم علماء نفعوا الناس بالتدريس فيما درسناهم فكان فضلا من الله
الازدراع في ارض خصيبة توتي ثمرها وتنفع اهلها ولم يكن كالازدراع في الارض السبخة لا تنبت كلاء ولا تحفظ ماء ثم
ان الله تعالى وله الحمد حبب الي علم الحديث الشريف وفن الاثر اللطيف فطرة من الله والافان ديارنا وهي حلكة الهند
وما والاها لا يرفع اهلها لعلم الحديث راسا بل يرون الاشتغال به باسا وكان اساتذتنا رحمهم الله تعالى لا يذكرون
هذا العلم ولا يقراونه ولا يحثون عليه ولا يجذبون اليه ولا يعرفون كتبه ولا يعلمون اهله ولا يعملون بغير مذهب الامام
الهمام ابي حنيفة الكوفي رضي الله عنه والقليل منهم يقراون المشكوة لا غير وهذا على طريق البركة لا للعمل به والفهم وعند محبتي
لهذا الشان وهو علم الحديث الرفيع المكان العزيز السلطان لم يكن عندي من كتبه وصحفه شي فساق الله تعالى الي
الكتب المتقدم ذكرها في الفهرس من تآليف الائمة الاعلام والفحول الكرام ما سمعت وعرفت وهي عزيزة الوجود في
هذه الازمان عظيمة الشان عند اهل العرفان لا يكاد يوجد مثلها عند احد في بلاد هندستان فلله الحمد وله المنة فانتفعت
بها كثيرا ونقلت منها بخطي يسيرا واشتريتها في اماكن البركة كمكة المكرمة ومدينة المنورة واليمن الميمون وابي عريش
والمراوعة والحديدة الى غير ذلك وطال الخوض في تيك الصحف والعمل بمقتضاها وتصحيح العقايد والمذاهب على نحوها
وفي امور لا تتسع لها بطون الاوراق ثم اتفق التاليف في تلك العلوم المطهرة وحصل التوفيق لاشاعتها في الآفاق
وما زال بحمد الله لواء السنة منشورا وعلم الحديث في هذه الاقطار والديار مذكورا مشهورا ودرسنا في الامهات الست
كلها وختمت القراءة علينا وتنافس الناس في كتب الحديث ونشرها ودرسها ونسخها وهي الى الآن في زيادة وللذين
احسنوا الحسنى وزيادة وارجو اني داخل في حديث من سن سنة حسنة كان له اجرها واجر من عمل بها من غير ان ينقص

من اجورهم شيء وحديث لأن يهدي الله رجلا على يديك خير مما طلعت عليه الشمس وحديث من دعا الى هدى فاتبع عليه كان له اجر من عمل به الحديث وحديث نضر الله عبدا سمع مني مقالة فوعاها واداها كما سمعها وحديث بلغوا عني ولو آية وحديث اتقوا النار ولو بشق تمرة الى غير ذلك وهذه نعمة يجب التحديث بها فان الله تعالى امتن بها على رسوله صلعم فقال ورفعنا لك ذكرك وقال الخليل عليه السلام واجعل لي لسان صدق في الآخرين وما ذكرت هنا هو بعض ما انعم الله علي شكرا له وطويت كثيرا من افضاله وهيهات ان تحيط بها عبارة او تحصرها اشارة وصدق الله تعالى حيث قال وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها وقال في نوح عليه السلام انه كان عبدا شكورا
وقال داود عليه السلام اعملوا آل داود شكرا وقليل من عبادي الشكور

ش الحمد كل الحمد للخلاق ... رب العباد وقاسم الارزاق
ولك المحامد كلها من كلنا ... حمدا يعم الحمد باستغراق
البستني حلل الثناء تفضلا ... ونشرتها فضلا على الآفاق
حتى اتتني بالثناء رقاع من ... ادري ولا ادري بلا استحقاق
ودعوا لنا فاجب دعاهم واجزهم ... خيرا ولاطف صحبتي ورفاقي
وانا الذي البست نفسي حلة ... منسوجة بقبائح الاخلاق
فسترتها فضلا واظهرت الذي ... البستني فلك الثناء الباقي
الهمتني كسب العلوم مسخرا ... لي كل شيخ عالم سباق
في كل فن قد اخذنا عنهم ... في الليل احيانا وفي الاشراق
بذلوا نفوسهم وكتبهم لنا ... فكانما كتبي بغير فراق
فجزاهم الرحمن خير جزائه ... اما الجزاء مني فغير مطاق
حتى اذا ادركت منهم بغيتي ... درست اعيانا من الحذاق
ما زلت اغذوهم بما علمتني ... حتى سموا ورقوا اجل مراقي
ما منهم الا امام فاضل ... ظهرت فضائله على الاوراق
حتى اذا اشتب المشيب بعارضي ... ومضى الشباب وكان خير رواق
الهمتني نشر الحديث وسنة ال ... مختار حتى اشرقت آفاقي
طلعت بها شمس الحديث فاقشعت ... ظلم ابتداع ما لها من راق
فهدى الاله الى الحديث جماعة ... فاذوا به اذ وفقوا لوفاق

ثبتوا على قدم الهدى وجماعة … قاموا على ساق لحرب رفاقي
ردّ الاله مكائداً منهم وما … داموا للارواح من ازهاق
وصدعت بالتفسير والقران في … امرهم والاعيان للاحداق
لقد استفادوا منه كل افادة … ما لم يكن من قبل في الاوراق
فتح من الله الكريم ومنة … مدداتي من قاسم الارزاق
لا مانع لعطائه ايضا ولا … معط لمنع الواحد الرزاق
ارجو بجنب اكله عفو الذي … عم الوجود بجوده الدفاق
جعل الولاية والوزارة لذاتي … في العلم دبي صادق الميثاق
واتى برزق واسع يربو على … ما فيه حاجة مطلبي ومذاقي
ارجو الجزاء من خالق السبع العلى … في يوم فقر الخلق والاملاق
يوم يشيب الطفل من اهواله … والناس سكرى لا بكاس دهاق
هذا كما امر الاله تحدث … بالفضل والانعام والانفاق
انفقت عمري في رضاه بفضله … فعساه كالماضي يكون الباقي
والان سني اربعون وهذه … بلغتها فضلا من الخلاق
متعت فيها بالعلوم وبالذي … اهواه من ولد ومن ارزاق
واقول في هذا النظام مخاطبا … نفسي التي هي انفس الاعلاق
يا ابن الضيا خالفت والدك الضيا … فغدوت للدنيا من العشاق
يا ابن الضيا ابن الزهادة والتقى … وهما صفات ابيك باستحقاق
يا ابن الضيا قرب الرحيل وما الذي … زاد لديك يعد للانفاق
يا ابن الضيا ماذا تقول لسائل … في اللحد ان وافاك بالمطراق
يا ابن الضيا ما خفت يوم الحشر وال … ميزان عند تطاير الاوراق
يا ابن الضيا قف سائلا متضرعا … بالباب واطرقه مع الطراق
يا ابن الضيا قل شاب عبدك ابتغا … نفسي عساه يمن بالاعتاق
فاجنبها يا نفس قد طولت في ال … تطويل والازعاج والاقلاق
انا في غد ضيف الكريم وضيفه … لا يجعلن الخبز في الاطباق

هذا هو الضيف اللئيم لانه | وصف الكريم باقبح الاخلاق
وهو الذي عم الانام بفضله | احسانه الاطواق في الاعناق
والزاد كل الزاد في التوحيد وال | ايمان بالراقي بظهر براق
وانا بحمد الله ربي مومن | ما شبت ايماني بشوم نفاق
وبذا الحبيب مسائلي في حفرتي | وبه ختام القول حال سياق
هذا بفضل الله ربي وحده | والفضل بعد الموت منه باق
بل فضله بعد الممات مضاعف | انت النصوص به على الاطلاق
سل سورة الانعام والاعراف | تلق نصوصها مسطورة لوفاق
وكذاك غافر والتي من قبلها | فيها صفات العفو للخلاق
اوما علمت بانه سبحانه ال | موصوف بالافضال والاعتاق
اوما علمت بان رحمته التي | عمت جميع الخلق في الآفاق
من مومن او كافر ومنافق | او فاسق من اعظم الفساق
بل كل ما في الكون في افضاله | حتى الغراب ودبة الاطواق
بل والجمادات التي في ارضه | في فضل موجدها بلا استحقاق
اوما ترى الدينار وهو حجارة | هو للغواني زينة الاحداق
والفضل هذا كله من رحمة | لا غير من مئها الاله الباقي
ولديه مدخر لنا من فضله | تسعون من تسع ليوم تلاقي
وبانه ينضم هذي فوقه | فيكون عشر الالف للانفاق
ويفيضها يوم الحساب على ال | خلائق منه في يوم كشف الساق
جاءت لما قلت النصوص صحيحة | من حافظ عن حافظ سباق
ثبتت عن المختار احمد من رقي | ظهر البراق وحبذا من راق
صلى عليه الله خير صلوته | والآل ارباب التقى السباق

قال الله تعالى كتب ربكم على نفسه الرحمة
وفي الاعراف ورحمتي وسعت كل شيء
وفي غافر ربنا وسعت كل شيء رحمة وعلما
وفي التي قبلها ان الله يغفر الذنوب جميعا ١٢ منه

اخرج البخاري في صحيحه في باب الرجاء مع الخوف عن ابي هريرة رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله خلق الرحمة يوم خلقها مائة فامسك عنده تسعة وتسعين رحمة وارسل في خلقه كلهم رحمة واحدة ولو يعلم الكافر بكل الذي عند الله من الرحمة لم ييأس من الجنة ولو يعلم المومن بكل الذي عند الله من العذاب

لم ييأس من النار واخرج البيهقي في شعب الايمان عن ابي هريرة عن النبي صلعم ان لله مائة رحمة قسم منها في دار الدنيا رحمة فمن ثمه يعطف الرجل على ولده والطير على فراخه فاذا كان يوم القيامة صيرها مائة رحمة فعاد بها على الخلق واخرج مسلم وابن ماجة عن ابي هريرة مرفوعا ان لله مائة رحمة انزل منها رحمة بين الانس والجن والهوام فيها يتعاطفون وبها يتراحمون وبها يعطف الوحش على ولدها واخر الله تسعة وتسعين يرحم بها عباده يوم القيامة انتهى اللهم ارحمني بتلك الرحمات الباقية الدائمة وارزقني قلبا عالما وعملا متقبلا واذنا واعية واغفر لي ذنوبي كلها وادخلني يوم الدين في جنتك العالية التي لا تسمع فيها لاغية ٥

على رغم انف للوعيد بنيت لي	بتوحيدك اللهم في الخلد مسكنا
وهل يقنط العبد المسيئ وربه	كريم عظيم الصفح يغفر ما جنا
اذا خاف من وصف التهديد عقابه	اتاه الرجا من وصفي الجود والغنا
اما وعد للغفران من ليس مشركا	فادخل فيه كل من كان مؤمنا
وان اوعد النيران ثم عفى فلم	يكن مخلفا لكن كريما ومحسنا
ولم لا يكون القول بالعفو راجحا	وقد سبقت وصاف رحمة ربنا
سننجي من النيران لكن بفضله	ونسكن في الجنات طيبة الجنا
ومن يتاول ما يشاء فقل له	متى صرت بوابا عليها فردنا

والحمد لله تعالى اولا وآخرا وظاهرا وباطنا +

خاتمة الطبع من مصحح دار الطباعة المولوي السيد ذو الفقار احمد النقوي البهوپالي سلمه الله تعالى

حمدا لربنا علي السند وصلوة وسلاما على اقوى سند وعلى آله الفائزين باتباعه وصحبه نجوم الهدى وسائر اتباعه وبعد فلما كانت معرفة الاسانيد من الدين وعليه الاعتماد عند اولي التمكين واعتنت بالمحافظة عليها فحول العلماء من المتقدمين والمتاخرين وقد كثر طلب الاعيان الاجازة والسند في فن التفسير والحديث والاوراد والاحزاب وما يليهما من السيد الامام اسد غابات النثار والنظام المستولي على قصبات السبق وغايات المرام في علوم الكتاب والسنة والاحكام سيف السنة الملقب في حمايتها بملاعب الاسنة خاتمة النقاد حامل لواء الاسناد بقية اهل العلم والاجتهاد بلا خلاف من منصف عارف ولا عناد كشاف اصداف الفرائد قطاف ازهار الفوائد فارس ميدان الاصول غارس افنان المنقول مميز البدع من السنن نادرة الدهر وغرة جبهة الزمن ملحق الاخلاف بالاسلاف في تحقيق الحق الحقيق بالاتباع على وجه الانصاف الجوهر الجوهر النضار النضار الشريف ابي الطيب

صديق حسن بن الشريف السيد السندا ولاد حسن بن السيد الامير اولاد علي خان بهادر انور جنگ المرحوم المخاطب بنواب والاجاه امير الملك بهادر البخاري القنوجي الحسيني نسباً علي السماك عاليا والسني مذهبا الي الصواب ياديا نفع الله تعالى به وبعلومه اهل السنة اجمعين ومتع بوجوده وجوده جميع المومنين المتبعين الف كتاباً مختصراً في ذلك سماه بسلسلة العسجد في ذكر مشايخ السند تسهيلا للطالب وتحصيلا للطالب وضمنه فوائد لطيفة وقواعد شريفة وعوائد نفيسة وضوابط انيسة لابد لطالب هذا العلم من معرفتها واتمه في ايام قلائل من شهر جمادي الاخرى من شهور سنة اثنتين وتسعين ومائتين والف من هجرة من كان يرى امامه والخلف صلى الله عليه وسلم وبارك وعلى آله ومن على منواله على سبيل الارتجال اسعافا لمرام زمرة من اعيان الرجال ووضعه بلسان الفرس المتداول بين اهل الهند لتيسير المقاصد والمواقف ولينتفع به كل قاص ودان من اهل المعارف فجاء بحمد الله تعالى سفرا بديعا يسفر عن وجه السند العالي صباحه وزبورا بليغا يضيئ بنور السنن مصباحه

سلاسل العسجد عند النقد	شمس تنير في بروج السعد
فالشمس عند نورها مثل السها	والروض من انوارها تستهدي
يغني بها عن كاس من عذاده	كاس ثياب سندس للخد
تروى فيحسب النسيم سحرا	يفوح طيبا عن رياض ورد
الذ من عذب فرات بضٍ	اشهى من الوصل عقيب صد
كانها مجامر تضوعت	في كل ناد بذكي ند
كم اسمعت كلما قاصم الصفا	وكم امالت من غصون ملد
الفه الفاضل الوجيه من	له فضل يعز حصره بالعد
حوى من الاسناد ما اقله	بحر يفيض جوهرا بالمد
اذا سمعت سجعها في سحر	رايت شمسا في بروج السعد

ثم اصدر الامر بطبعه فطبع في المطبع المنسوب الى مليكة دهرها ورتبة بلدها وعصرها ذات المحامد العليا التي لا تحصر والمكارم الحسنى التي هي اشهر من ان تذكر درة تاج هامة الدولة والاقبال غرة جبهة الاعيان والاقبال سحابة الجود والكرم مفيضة العطايا والنعم حضرت نواب شاهجهان بيگم منحها الله كل نعمة وصرف عنها كل نقم تحت ادارة الجامع لمحاسن الشيم المعتصم باذيال رحمة الرحمن المولوي محمد عبد المجيد خان المهتم له تصحيح العبد الضعيف الراجي رحمة ربه المعالي السيد ذو الفقار احمد النقوي البهوپالي وتنظير الثاني من الشيخ العالم الامجد ذي الكمالات التي لا ترسم ولا تحد المولوي محمد عبد الصمد الفشاوري سلمه الله تعالى

ونذ بر الشيخ البري عن الشين والرين المتحلي بكل حسنة وزين المنشي احمد حسين الصفي قوري سلمه القوي
في سنة ثلث وتسعين ومأتين والف الهجرية على صاحبها الصلوة والتحية في بلدة بهوپال المحمية محط رحال اهل
السنة السنية ومقام رجال العلوم الدينية حفظها الله وساكنيها ونازليها عن جميع المكاره والبلية وحين تم
طبعه صدر مكتوب كريم ومهرق شريف من تلقاء ذي الفضل المستد والاديب البليغ المجد القاضي طلا محمد الفشاوري
سلمه الله تعالى المنبي عن بعض فضائل جناب المولف وانم مجده فنحن نثبته في هذا الموضع وهو هذا ○

بسم الله الرحمن الرحيم

هذه تحية منا احدى الاعاجيب	تذكر العهد في خير الاساليب
الى الخليل الجليل البر سيدنا	صديقنا الحسن السامي ابي الطيب
تنور الدهر من انوار فكرتها	اذا بدى قلت يا شمس الضحى غيبي
وكلما راقني سفر يحي حكما	من عنده قلت يا نفسي به طيبي

سلام تحكي نفحاته الشذية الاحاديث القدسية والكلمات الانسية والمنهل الروي واذكار النووي ومصباح الظلام
ومسك الختام ولآلي الدرر واعمال الفكر وكتاب الادب والطراز المذهب ورياض الازهار ولوامع الانوار ومرآة
الجنان وموارد الظمآن والمنهج المبين والسمط السمين ورياض الجنة ومصابيح السنة وسفينة الابرار ومعاني الآثار
والكوثر الجاري والكواكب الدراري ونوادر الاصول وغوامض المنقول وفردوس الديلمي ومسند الدارمي ونيل
الاوطار ومشارق الانوار ودر السحابة والرياض المستطابة وشعب الايمان ونظم الدر والمرجان واشعة اللمعات
والمصابيح والمشكوة والدرة الفاخرة والبدور السافرة ونشر العبير والسراج المنير وعبارات الشفا ومناهل الصفا
وسير العين وبستان المحدثين واتحاف النبلاء وتاريخ الخلفاء ○

سلام كآلاء الاله المجيد	سلام كاخبار النبي محمد
سلام كانفاس المفسر دوقة	فيهدي انا سابعد ان كان يهتدي
سلام كالفاظ المحدث كلما	يعنعن اسنادا كسمط منضد
ويروي احاديث النبي صحيحة	بلا وصم تدليس وتبديل معتد
سلام لتصنيفات صديقنا الحسن	فتلك لابصار الكرام كاثمد

مصحوبا بالغرام المجيد والشوق الاكيد على السيد السند العالي المتعالي الفاضل الفاصل العلامة الراشد
العلامة الناقد المعيد الرواد الى روض العلوم بجذبوله والمحبوب الى كل من يومن بالله ورسوله
نقاوة الابرار وسلالة الاخيار الجامع بين العلم والعمل والمضروب اليه على اكباد الابل البحر القلامس

والممتاز الموقر بين الناس الحاوي على عجائب العلوم وغرائبها والمقبول القول في مشارق الارض ومغاربها
العزيز الوجود في آخر الزمان الكاشف عن قناع مخدرات القرآن باحسن البيان والطف الشان المقتبس انوار
السنن وقبساتها والمشرح لتفاصيل الشرائع وسلقساتها الذي اطلع اهله الفضل على سماء بلاغته واعجز الفصحاء
عن ادراك شأو براعته كيف لا وهو قيم هذه الدورة وحكيمها وقائد هذه الطبقة وزعيمها علمه لا يعد وفضله لا يحصى و
قلمه اجدى من تفاريق العصا استعمل العقل والنظر صائبين واتخذ الكتاب والسنة صاحبين اذا نطق في البدائع
والدلائل فهو ابو عذرتها ولو تكلم في العقائد والاحكام فهو حاكي عقدتها اذا بين مدارك القوم تكلم في ادلتهم واسبابهم
وان افصح عن مذاهب الناس فرق بين خطائهم وصوابهم ان شرع في شرح معاني القرآن قبض على طواميرها
وان املى في تبيان الاحاديث اخذ بحذافيرها اذا توجه تلقاء السنن فهو محيي ميتها ولو تقدم في تحقيق المختلفات
فهو ابن تيميتها اذا اشرع في كشف حقائق الشرع نطق بجوامع الكلم وفصل الخطاب ولو سئل عن اختلاف المناقضات
فعنده علم الكتاب ان بحث عن الاصول فهو قابض سنام تحقيقاتها وان جال في الفروع فهو جامع اشتاتها اذا
شهر سيف اللسان فهو ابن الحزم في زماننا وان قام في مقام التحقيق فهو ابن القيم في اواننا اذا فسر فهو ابن جرير التقي
وان حدث فهو ابن كثير والبيهقي كشف في تاييد الملة البيضاء عن قناع كل سر مكتوم وسهل على الامة المرحومة
العمل بحديث نبيها المعصوم اسس بنيان الهدى بعد ما انطمس واحيى موات العلم عقب ما اندرس جدد قوانين
التدوين للحديث وميز بين طيب الكلم والقول الخبيث كلامه درر وبيانه سحر خدم السنة مكرما ومعظما وفسر القرآن متشابها
ومحكما كم له آثار حسنة على اكف القبول مرفوعة وفي اجود جنان جزلة وقدور موضوعة حفظه الله تعالى بين يدي
الساعة بتجديد الملة المحمدية والدين بعون لطف خلع الاجتهاد والمجددية وهو اخي في الدين وصاحب العلم واليقين الذي
لم يلهه التكاثر والتفاخر **نواب والا جاه امير الملك سيد محمد صديق حسن خان بهادر**
لا زالت همته العليا مصروفة بنشر العلوم في البلاد وموقوفة على منهج الخير والاصابة والسداد وادام الله علينا
بركاته واعلى في زمرة العلماء الربانيين درجاته وانبغ دوحات فضله الى ابد الآباد وجعل سدته السنية منتجع
اهل الفضل من كل حاضر وباد وسهل له الى حظيرة القدس من العلوم الحقة طريقا وبعثه مع الذين انعم الله
عليهم من النبيين والصديقين والشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقا ۝ يا رب
لا تسلبني حبه ابدا ويرحم الله عبدا قال آمينا وبعد فيا من ايده الله تعالى بالفهم الراسخ والعلم
الشامخ والمجد المؤثل والجود المومل والطبع الثاقب والذهن الصائب والقريحة اللوذعية والفكرة البلتعية
اني اهدي اليك عدة اشعار انشدتها في هذه الايام وهي مشتملة على فنون الشوق والغرام محتوية على وصف
اهل الحديث الكرام على رغم انف اهل الابتداع وبهجة خاطر الفرقة الناجية من اهل الاتباع وكنت انت ليث

غرثهم وحافظ حجريهم ولائحم ولائمهم وحامل لوائهم وقائد زمرتهم ومالك ازمتهم وكفيل سدادهم ونخبة انجادهم وامجادهم ووافي ذروة سنامهم وقابض مجامع خطابهم وفارس ميدانهم ومجلي حلبة رهانهم وباعث نجدتهم وعدة شدتهم ولقد تبعاث من نكات العلوم عسكر جرار وفيلق فلاق كالسيول مدا والبحار امدا والرمال عددا والجبال عددا وفيها طرائق قددا فاحببت ان ارسل اليكم منها نسخة لطيفة وصحيفة شريفة هدية مني اليكم ولمن في حواشيكم والمستفيدين من ناديكم فالمسئول عنكم النظر بعين الالتفات ولقد جئتكم ببضاعة مزجاة وهنا ابت قريحتي الا ان التمثل فيكم باشعار بعض الاعلام وهي حرية بان تذكر في هذا المقام ؎

شرخ الشباب بحبكم افنيته   والعمر في كلف بكم قضيته
قالوا حبيبك في التجني مسرف   قاس على العشاق قلت فديته
اادوم من كلف عليه تخلصا   لا والذي بطحاء مكة بيته
ولو استطعت بكل اسم في الورى   من لذة الذكرى به سميته
لله داء في الفؤاد اجنه   يزداد نكسا كلما داويته
كيف التعرض للسلو وفيكموا   حب بايام الشباب شريته
وانا الذي لو حربي من هجركم   داع وكنت بحرقتي لبيته

حفظكم الله عن المهالك وعصمكم بكرام الملائك لقد احييتم كثيرا من سنن الهدى واقتفيتم آثار الذين شاهدوا مواقع الوحي واخلصوا الدين لله ولم يخلطوا معه بدعة ولا فلسفة ولا ملة اخرى والمسئول ان تلاحظوا اشعاري بعين عنايتكم الموفورة وان تكرموني برقعة تخبرني عن ورود النسخ المذكورة جعل الله اياكم آمنا وفي اندية الانس مواطنا وفي روضات العافية ساكنا والسلام عليكم اولا وآخرا وظاهرا وباطنا وهذه قصيدة طيبة انشدها الحافظ حافظ محمد خان المتخلص بالشهير لعالم ليف هذه الرسالة بنظم يزري بالدر النثير ؎

هان رخصت باز ارمن ارباب رقم را   بشکند متاع من و کالای عجم را
از بسکه بهنگام سخن را لجه بارم   منت کش گفتار کنم قوت شکم را
چون مایهٔ آرایش گفتار من آمد   شادان بسر عیش نهم افسر غم را
بندیم در اشعار خود اینک بتوانی   زین سببی نیست گوارائی ستم را
تا از عدم آباد مضامین بدر آرم   شانی عجبی به وجود ست عدم را
مداح جهان اوست من و مدح جهانبان   در جنب من ارزش نبود خصم دژم را
پس سود نمودم من و ایمان که ستودم   فرزند جگر گوشهٔ سلطان امم را

صدیق حسن خان که طواف حرم او
نگذاشت که از فرق شناسند قدم را

نازم بگرانمایه گدایان جنابش
نشنیده دگر زمزمهٔ لا و نعم را

خواهد که جوی درد دل ایشان نگذارد
گر اہل دل احسان نپذیرند الم را

از بسکه فراوان ز عطایش نتوان گفت
گردد بدم جادو و امیرانه چشم را

پذرفته دل زار هواداری اندک
برتافته جان نیز پرستاری کم را

رامشگر عدلش بنوازش نه پسندد
این مایه نهیبی که بزیر آمده بم را

آن رام بود هر بزنجیر جلالش
گم کرده توان یافت سررشتهٔ رم را

تا لشکر دینداریش اسلام درفشست
آن کاوه که باشد که دهد جلوه علم را

بالفرض اگر یاد کنم جز به جنابش
هرگز نبود ترجمه سوگند قسم را

فرزند هراکان سخن آمد بدل آرد
نور نظر کان و جگر گوشهٔ یم را

در زهبش آهو نگرفتند که در شرع
خاصیت که بگرفت غزالان حرم را

اقبال سکندر نه علم را قلمی کرد
نازم بکتابش که علم کرد قلم را

آراسته خلدی ز مشایخ که به پیشش
شایستهٔ بیعانه نگیرند ارم را

این پیکرنا در شرف کعبهٔ دلهاست
هرچند که در دیر گزارند صنم را

یارب نتواند بر عمهاش رسیدن
هرچند که ما سحر نمودیم رقم را

پیدا ابدادش ز ورق صورت معنیست
وشیست بروشنگری آئینه نم را

آن ریختن حرف ز کلک دو زبانش
از رشک فرو ریخت دم تیغ دودم را

ای شوکت شان تو بود نغمهٔ کاوس
ای شان و شکوه تو بود زمزمه جم را

فیصل نبود قول ز بام تو دگر دون
تا ناکه دو خصمند و نخواهند تحکم را

احسان تو باریست گران سنگ و فلک پیر
از پشت ضعیفان که برد علت خم را

مداح تو هستم نکنم مدح امیرے
تا مدح افادت نکند معنی ذم را

ای آنکه تو مانی و تو باشی و تو پائے
تا علم بود مایهٔ تحریر قلم را

تاریخ نوشتیم پی سلسلهٔ تو
زین سلسله شایان بود ارباب کرم را

سنه ۱۲۹۲ ہجری

وهذا تاریخ ثان لعام طبع هذا الکتاب لذی الفضل الممتد المنشی احمد علی البهوپالی المتخلص باحمد سلمه الله الواحد الاحد

باشد که بود بنام ایزد — آغاز سخن کند چو ذاکر
بر جان نبی درود خواند — هم بهر روان آل طاهر
هم بهر شیوخ دین مناقب — هم بهر دعات حق مآثر
کردند تعلم دین مساعی — بودند بدیگر مظاهر
بگرفت یکی سند ز دیگر — بنهاد برای ما ذخائر
صدیق حسن بجای ایشان — والله درین زمان آخر
چون خامه ز سر قدم بیارد — در طی طریق این مشاعر
دانیم یکی ملک بباطن — بینیم یکی بشر بظاهر
هم حفظ خدا نگاهبانش — هم کوکب بخت اوست ناصر
هنجار جهان چنانکه شاید — رفتار فلک بحسب خاطر
پائیست بجاست در مکارم — جائیست رفیع در مفاخر
آن جامع حظ دین و دنیا — آن زینت مسند و منابر
آن یوسف مصر فاطمیه — آن نسل شریف و بطن طاهر
یک نامه نوشت و نام فرمود — اسناد مشایخ اکابر
احمد که بهر جهه دارد — از طبع عجیب و ذهن حاضر
در مدحت او سخن سراید — جمله گهر و در و جواهر
شد حکم باو که سال بنویس — بر طرز لطیف و خوب و نادر
بیچاره عجالةً چه گوید — هرچند بود بکار ماهر

بنوشت مگر ز روی الهام
اسناد مشایخ اکابر

١٢٩٢ ه

صحت نامۂ چہل حدیث در فضائل حج وعمرہ

صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب
۳	۱۶	عن	وعن	۴	۱۸	عن	وعن
〃	۲۰	الاثم	اثم	۵	۱۲	للظلوم	للمظلوم
۴	۲	او استرقاد	او استرفاد	〃	۱۸	واو	واد
〃	۶	عن	وعن	〃	۱۹	عن يحيا	وعن يحيى
〃	۱۱	ليبعثه	ليبعثنه	〃	۲۰	عن	وعن
〃	۱۳	واعزار	واعزاز	〃	۲۵	الزاء	الزاي

صحت نامۂ سلسلۃ العسجد

صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب
۷	۲۴	مؤطا	موطا	۲۷	۶	مامعاذ	يامعاذ
۱۴	۲۲	اخبرنا مؤلفه	اخبرنا به مؤلفه	〃	۱۶	الازمودنی	الارموني
۱۵	۸	الجزری	الجزري	〃	۲۲	وقال محمد	قال محمد
۲۰	۱۵	الثعلبی	التغلبي	〃	۲۳	وقال لی شیخنا الشریف	قال الشيخ الشريف
۲۱	۲۱	فارویه	فارويها	〃	〃	يقول الفقير الحقير	قال شيخنا العلامة
۲۶	۱۰	الازوی	الازدي			المفتقر الى رحمة	حسين بن محسن الانصاري
〃	〃	محكتبته	فكتبته			ربه البارى	وقال لي شيخنا الشريف
〃	۱۱	العاقولی وقال	العاقولي فيما هو في جيبي وقال				محمد بن ناصر المذكور
〃	۱۴	القاسقی	الفارقي				وانا احبك فقل
〃	۱۶	الداشمی	الهاشمي				يقول كاتب الحروف
〃	۱۷	المكنى بدون	المكي بدون				وقال لي شيخي الفاضل
〃	۱۹	محمد المكی	محمد المكني				حسين بن محسن وانا احبك فقل

صفحہ	سطر	خطا	صواب
۲۰	۲۵	فی کل	فی دبر کل
۲۵	۱۱	الاجهوری	علی الاجهوری
〃	۲۱	الجیشی	الحبشي
〃	۲۲	الجبشی	الحبشي
۲۹	〃	عبداللہ بن رافع	ابوہریرۃ
۳۱	۳	ابوالعباس	اباالعباس
〃	۱۴	اجمعین ثم صحت	اجمعین حتی توفی صلعم ثم صحت
۳۲	۱۲	المدنیۃ	المدینۃ
۳۳	۲	النبیل	النبیل
۳۸	۱۵	خواستۂ	خواستہ
۳۹	۲	اجزتہم	اجزتہم
۴۱	۶	ردّ	ردِّ
۴۲	۹	درحطّ	درحطِّ
۵۲	۲۵	للروایۃ	الروایۃ
۵۳	۴	ہوالذی	الذی
۵۴	۱۶	ذافہو	ذا، فہو
۵۷	۶	موطا	موطا را
۵۸	۵	رکتب انہا	وکتب آنہا
〃	۶	حدیت	حدیث
〃	۱۷	حسبۃ	جستۃ
۵۹	۷	بقیۂ	دربقیۂ
۶۰	۲۴	حسنی	حسینی

صفحہ	سطر	خطا	صواب
۶۱	۱۱	اسلامیۃ	اسلامیہ یا
۶۳	۷	وشانزدہم سنہ	وتاریخ شانزدہم ازان
۶۵	۲۳	وورودست	وورودست
۶۸	۵	الجامع فے بین	الجامع بین فنی
〃	۹	للشاہ	للشیخ
۶۹	۱۵	للسید الشریف الجرجانی	×
۷۳	۵	المقدسۃ	المقدمۃ
۸۰	۶	مختصر سید	مختصر منسوب بسید
۸۱	۵	النووی	النوادی
۸۳	۹	عہ	ع۵
۸۴	۵	۲۲۳	۲۳۳
۸۷	۱۲	للشوکافی	للشوکانی
۸۸	۲	علی اتفاق	الی اتفاق
۸۹	۱۱	۲۰۶	۳۰۶
۹۲	۱۵	فی لتحسین	لتحسین
۹۵	۱۱		م مصر
۹۸	۱۰	.	م
۱۰۰	۶	〃	ا
۱۰۲	۱۳	دومعۃ	دومۃ
۱۰۵	۷	〃	۱
〃	۹	المجدوی	المجدّدی
۱۰۸	۱۵	ا	م

صفحه	سطر	خطا	صواب
١٠٩	١٥		للفاكهي الحنفي المكي
١١٠	″	من مستطرف	من مستطرف
١١٢	٨	٢٠٣	٦٠٣
١١٦	١٨	يعلي	لعلي
١١٨	١٥	الفاضل	الفاصل
″	٢٣	البخاری	النجاري
″	٢٤	انبار	ابناء
١٢١	٢	انبار	ابناء
″	٣	يشبب	يشيب
″	٤	عنه معلم من	من
″	٢٣	فالتحدث	فالتحديث
١٢٥	٨	والاعراف	والاعراف ثلـ
″	١٧	من تسع	مع تسع
١٢٦	٣	مأتية	مأته
١٢٧	٢١	مشهر	اشهر
١٢٩	٦	حاکی	حلال
″	٢٠	خطيرة	حظيرة
١٣٠	٤	فاحيبت	فاجبت
″	١١	دويته	داويته
″	١٢	للساوا	للساو
١٣٢	١	لعام طبع	لعام تاليف

تمت